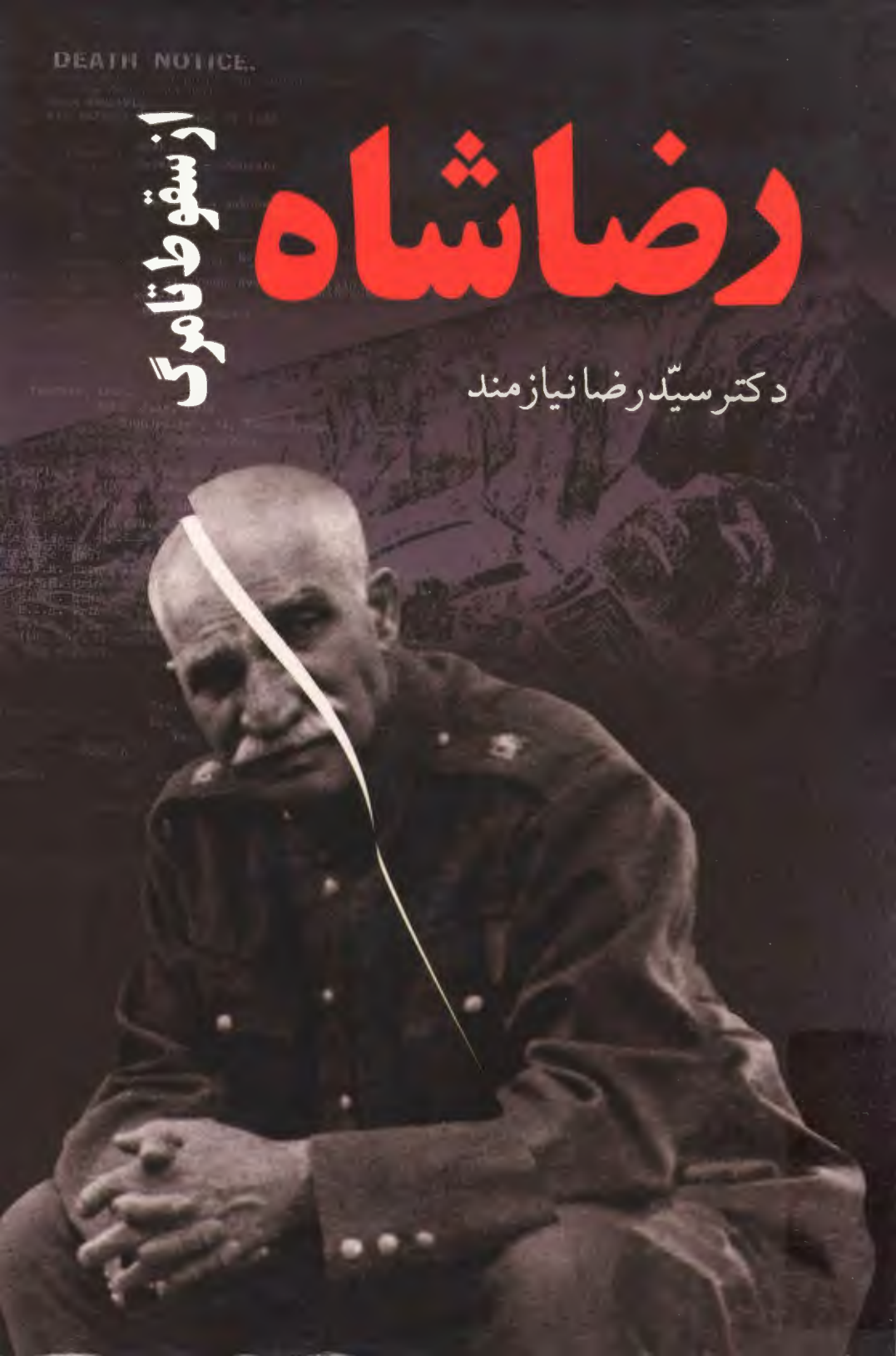
DEATH NOTICE.

رضاشاه

از سقوط تا مرگ

دکتر سیّد رضا نیازمند





رضاشاه

از سقوط تا مرگ

دکتر سیّد رضا نیازمند

پهلوی
اول
۳
۱
۳۲
وین



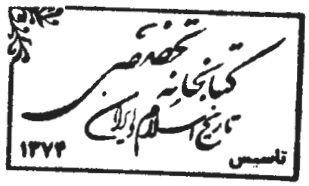
ISBN:978-964-5926-78-7



حکایت قلم نوین

اسکن شد

بسم الله الرحمن الرحیم

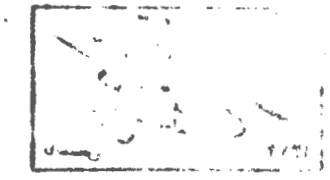


فَاعْتَبِروا یا أُولِی الْأَبْصارِ

ای صاحبان بصیرت ؛ عبرت بگیرید.

(قرآن مجید سوره حشر آیه ۲)

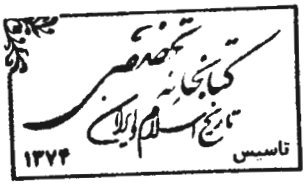




رضاشاه

از سقوط تا مرگ

دکتر رضا نیازمند



حکایت قلم نوین
۱۳۸۶

سرشناسه	: نیازمند، رضا ، ۱۳۰۰-
عنوان و نام پدیدآور	: رضاشاه از سقوط تا مرگ / رضا نیازمند.
مشخصات نشر	: تهران: حکایت قلم نوین، ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری	: ۶۳۴ص.
شابک	: ISBN:978-964-5925-78-7
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا
موضوع	: رضا پهلوی، شاه ایران، ۱۳۵۷ ـ ۱۳۲۳.
موضوع	: ایران – تاریخ – ۱۳۲۰ـ۱۳۲۳ - سالشمار.
موضوع	: ایران – تاریخ – پهلوی، ۱۳۲۰ـ۱۳۵۷.
رده‌بندی کنگره	: ۶۳ر ۹ن/ DSR۱۴۸۸
رده‌بندی دیویی	: ۹۵۵/۰۸۲۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۰۵۶۱۶۱

حکایت قلم نوین

رضاشاه

از سقوط تا مرگ

نویسنده: دکتر رضا نیازمند

چاپ دوم: ۱۳۹۱

قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان

شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه

ویرایش: ماهرخ حاجی اکبری

چاپ: سی جزء

ISBN:978-964-5925-78-7 ۹۷۸-۹۶۴ ـ ۵۹۲۵ ـ ۷۸ ـ ۷

خیابان انقلاب, خیابان لبافی‌نژاد, بعد از تقاطع خیابان دانشگاه, پلاک ۱۷۴ واحد۱

تلفن: ۶۶۴۹۷۳۰۰

○ **کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.**

تقدیم به همسر مهربانم سرکار خانم توراندخت،
که بدون شکیبائی فراوان او این کار میسر نمی‌شد

فهرست

عنوان	صفحه
درباره نویسنده	۹
پیشگفتار	۱۳
بخش اول: ایران در جنگ	۲۱
بخش دوم: رضاشاه ـ جرمنوفیل	۲۹
بخش سوم: علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد	۵۳
بخش چهارم: جنگ: گاو نر می‌خواهد و مرد کهن	۹۱
بخش پنجم: شهریور شوم ۱۳۲۰	۱۳۳
بخش ششم: چراغ از بهر تاریکی نگهدار	۱۸۱
بخش هفتم: شاه می‌خواست به اصفهان برود	۲۲۹
بخش هشتم: مقدمات خلع رضاشاه	۲۵۹
بخش نهم: در جستجوی جانشین برای رضاشاه	۳۲۷
بخش دهم: استعفای رضاشاه	۳۶۳
بخش یازدهم: عزیمت به سوی سرنوشت	۳۹۵
بخش دوازدهم: مال مردم به مردم برگشت	۴۰۱

عنوان	صفحه

بخش سیزدهم: تاریخ تکرار می‌شود ۴۱۵

بخش چهاردهم: آخرین روزهای شاه در اصفهان ۴۲۳

بخش پانزدهم: رفتن شاه مستعفی به کرمان ۴۳۵

بخش شانزدهم: شاه اشک ریزان وطن را ترک کرد ۴۶۳

بخش هفدهم: شاه سابق در موریس ۴۷۹

بخش هجدهم: تاثیر قرار داد ایران با متفقین در زندگی شاه ۵۰۱

بخش نوزدهم: انتقال شاه سابق به دوربان ۵۲۱

بخش بیستم: شاه مستعفی در ژوهانسبورگ ۵۲۹

بخش بیست و یکم: درگذشت شاه سابق ۵۷۷

بخش بیست و دوم: قضاوت پس از درگذشت ۵۸۹

نمایه اشخاص / اماکن ۶۰۱

درباره نویسنده

جامعه ایران در طول یکصد سال گذشته شاهد حوادثی ژرف و تحولات مهم سیاسی و اجتماعی بوده است از این رو پرداختن به تاریخ معاصر و بررسی ابعاد گوناگون این حوادث و شناختن نقش شخصیت‌هائی که در متن این حوادث اثرگذار بوده‌اند از جایگاه ویژه‌ای در میان کتاب‌های تاریخی برخوردار است.

با یک نگاه کلی به کتاب‌های منتشر شده در این زمینه درمی‌یابیم که تنها اندکی از این آثار فارغ از هرگونه تعصب و به دور از پیش‌داوری به روایت تاریخ جامعه‌ی خود پرداخته و آن‌چه را که رخ داده است برای هم عصران خود و آیندگان بیان نموده‌اند و کمتر دیده می‌شود که نویسندگان تحلیل‌های خاص خود را به خوانندگان تحمیل نکرده باشند.

یکی از نویسندگانی که توانسته است با انتشار آثار تاریخی خود، جایگاه ویژه‌ای در روایت تاریخ معاصر کسب کند، دکتر رضا نیازمند است.

تحصیلات دانشگاهی دکتر نیازمند اگرچه ارتباط چندانی با تاریخ ندارد اما نگاه تیزبین و ژرف‌اندیشانه ایشان، که به دور از هر گونه تعصبی روایتگر حقایق و رخدادهای ایران در دوران معاصر است با استقبال فراوان خوانندگان آثار تاریخی روبه‌رو شده است.

دکتر سیدرضا نیازمند که در میان مدیران و هم‌عصران خود به مهندس

نیازمند مشهور می‌باشد، در سال ۱۳۰۰ در شهر همدان به دنیا آمد. وی دارای مدرک لیسانس در مهندسی معادن و ذوب فلزات از ایران و دارای مدارک فوق‌لیسانس در مهندسی صنایع و دکترا در رشتهٔ مدیریت صنعتی و همچنین دکترا در رشته امور اداری و بازرگانی از آمریکا می‌باشد.

وی تحصیلات متوسطه خود را در مدرسه دارالفنون تهران آغاز نمود و سپس در دانشکده صنعتی ایران و آلمان در رشته مهندسی معدن و ذوب فلزات فارغ‌التحصیل شد.

او پس از فراغت از تحصیل وارد عرصه صنعت و مدیریت گردید، و با بهره‌گیری از نبوغ ـ دانش ـ پشتکار و اخلاص خود در همان ابتدای کار توانست در کارنامه خود راه‌اندازی موفقیت‌آمیز چند کارخانه و شرکت که در مقاطعی دچار رکود و زیاندهی بودند ثبت کند، که از جمله می‌توان شرکت سهامی نساجی ایران را ـ که در آن زمان تمام منسوجات نخی کشور را تأمین می‌کرد، نام برد.

ایشان پس از کسب تجربه و آشنائی با مشکلات صنعتی ایران جهت ادامه و تکمیل تحصیلات و دریافت درجه دکترا رهسپار آمریکا گردید و سپس با کوله‌باری از دانش و اندوخته‌های نوین صنعتی و مدیریتی عزم خود را جهت تحول در عرصه صنعت و مدیریت ایران جزم نمود و با خدمت در اولین دوره سازمان برنامه و سپس وزارت اقتصاد منشاء خدمات بزرگی در اقتصاد و صنایع ایران شد که از آن جمله می‌توان تأسیس سازمان مدیریت صنعتی ـ تأسیس سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران ـ و هم چنین به وجود آوردن صنعت ذوب آلومینیوم و تأسیس و راه‌اندازی معدن مس سرچشمه را نام برد.

آقای دکتر رضا نیازمند در تمام دوران خدمت خود با علاقه زیاد به توسعه آموزش و علوم در کشور نیز کمک نمود. انتشار مقالات متعدد و تدریس مستمر ایشان در دانشکده‌های مختلف و عضویت ایشان در هیئت موسس دانشگاه شریف و دانشگاه بوعلی و عضویت ایشان در هیئت امنای این دو دانشگاه، شاهد این مدعا است.

آقای دکتر رضا نیازمند در محافل علمی و صنعتی خارج از کشور نیز کاملاً فردی شناخته شده است. تا جائی که سازمان بین‌المللی کار ایشان را

برای مدت نامحدود به عضویت هیئت مدیره موسسه بین‌المللی تورین در ایتالیا انتخاب کرد. علاوه بر آن ایشان مدت یازده سال عضو هیئت حکام سازمان بهره‌وری آسیائی (در توکیو) بود و ریاست کنگره بهره‌وری در ۱۹۷۰ در توکیو به ایشان محول شد و در سال ۱۹۸۰ به دریافت مدال طلا و دیپلم بهترین مدیر دهه ۱۹۷۰ نائل شد. او دارای نشانهای متعدد از دولت ایران و موسسات بین‌المللی است که منجمله نشان درجه اول آبادی و پیشرفت از ایران ـ نشان مرکوری طلائی ـ و نشان و لقب knight (شوالیه) از پادشاه سوئد است.

دکتر نیازمند پس از بازنشستگی و کناره‌گیری از کارهای اجرائی و مدیریتی به تالیف کتبی درباره تاریخ معاصر کشور خود پرداخته ـ تاریخی که خود او در ساختن ابعاد اقتصادی و صنعتی آن نقش بارز و برجسته‌ای داشته است.

حاصل این کندوکاو و مطالعات تاریخی تاکنون سه عنوان کتاب به نامهای «رضاشاه از تولد تا سلطنت ـ شیعه در تاریخ ایران (شیعه چه می‌گوید و چه می‌خواهد)» ـ و کتاب پیش روی شما خوانندگان محترم است. دو کتاب دیگر ایشان نیز در انتظار چاپ می‌باشد. امید است با مطالعه این کتاب‌ها اندکی از واقعیات و رخدادهای گذشته تاریخ ایران درس گرفته شود و در آینده مورد استفاده قرار گیرد. ایشان در این کتاب با همان نثر و قلم ساده و بی‌پیرایه خود و به دور از هرگونه تعصب ـ جانبداری و پیش‌داوری و صرفاً براساس منابع و اسناد معتبر و مشاهدات و پژوهش‌های شخصی خود به روایت این مقطع از تاریخ معاصر کشور عزیزمان، ایران پرداخته است.

انتشارات حکایت قلم ضمن آرزوی سلامتی و طول عمر برای این استاد گرامی امیدوار است این کتاب نیز مورد توجه خوانندگان محترم قرار گیرد.

با تشکر
علیرضا مردانپور

پیشگفتار

سرگذشت رضاشاه ـ از مرداد ۱۳۲۰ که تذکرات کشورهای خارجی شروع شد و او توجه نکرد تا سقوط و مرگ ـ یکی از بخشهای عبرت‌انگیز تاریخ ایران زمین است ـ عبرت‌انگیز هم برای دولتمردان و هم برای عامه مردم ایران... تا همه بدانند که در این کشور باستانی چگونه ممکن است کودکی یتیم و فقیر و بی‌سواد ـ در مدتی کوتاه ـ از تیله بازی در کوچه‌های خاکی ناحیه سنگلج در تهران ـ به کاخ سلطنتی گلستان که فقط چند قدمی از آنجا دورتر بود برود و تاج کیانی را از وارثان سلسله‌ی سلطنتی قاجار بگیرد و بر سر نهد و خود را « اعلیحضرت قدر قدرت قوی شوکت » بنامد و ۱۶ سال با نهایت اقتدار در این کشور باستانی سلطنت کند ـ آنگاه روزی رسد که بیگانگان به راحتی او را از تخت سلطنت پائین کشند و به تبعید در جنوب افریقا فرستادند ـ تبعیدی بدون بازگشت ـ تا روزی دگر که جان کوشای خود را در غربت به جان آفرین تسلیم کند.

امید است این برگ از تاریخ ایران عبرتی باشد برای آیندگان.

وقایع ایران در شهریور ۱۳۲۰ و سرنوشت رضاشاه بعد از سلطنت ـ از سقوط تا مرگ ـ چنان شباهتی با سرنوشت فرزندش محمدرضاشاه دارد ـ که حقیقتاً یکی از عبرت‌انگیزترین و آموزنده‌ترین بخش تاریخ معاصر ایران است و به خوبی نشان می‌دهد که تاریخ تکرار می‌شود و از آن گریزی نیست.

این پدر و پسر هر دو ـ هنگامی که در نهایت قدرت به سلطنت خود ادامه می‌دادند و هرگز تصور نمی‌کردند که سرنوشت در کمین آنها نشسته است ـ مست از غرور و قدرت ـ یک‌باره از تخت سلطنت فرود آورده شدند ـ و به ذلت تبعید فرستاده شدند ـ هر دو در یک روز از سال ـ در قاره افریقای سیاه ـ در غربت و دور از وطن جان به جان آفرین دادند ـ هر دو مومیائی شدند و تن بی جان هر دو در شهر قاهره ـ در مسجد رفاعی ـ در یک قبر به امانت گذارده شد.

تا فرمان خداوند به رسول اکرمش ثابت شود که فرمود به آدمیان غافل: چنین بگو:

قُلِ اللّهُمَّ مالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ ـ بِیَدِکَ الْخَیْرُ إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ *

بگو: بار خدایا ـ ای دارنده ملک هستی ـ به هر که خواهی ملک و سلطنت می‌بخشی و از هر که خواهی ملک و سلطنت می‌ستانی ـ هرکس را که بخواهی عزت می‌دهی و هرکس را که بخواهی ذلت می‌دهی ـ خیر و نیکی به دست توست و تو بر هر کاری توانائی.« قرآن سوره آل عمران آیه ۲۶ »

******

برای این‌که این بخش از تاریخ ایران دقیقاً بازگو شود روش زیر پایه این نوشته قرار گرفته است:

اول ـ این‌که وقایع به صورت ماهانه تقسیم‌بندی شده و در مواقعی که وقایع مهمی اتفاق افتاده به صورت روزانه نوشته شده ـ و حتی در بعضی اوقات یک روز هم به صبح و ظهر و عصر و غروب و حتی شب تقسیم شده تا خواننده از وقایع این دوره روز به روز و ساعت به ساعت مطلع گردد.

دوم ـ این‌که از کلیه منابع موثق که در دست بوده استفاده شده و از تصورات و داستانسرائی بدون ماخذ خودداری شده است.

سوم ـ این‌که در مواقعی که یک واقعه مهم باشد و در چند ماخذ با تفاوت ذکر شده باشد مطلب همه آن مآخذ ـ گرچه حالت تکرار خواهد داشت ـ نوشته شده است.

منابع اصلی این کتاب:

منابع اصلی مورد استفاده در این کتاب عبارت است از:

اول ـ یادداشت‌های سر ریدر بولارد وزیر مختار انگلیس در ایران. او که خانواده خود را در انگلستان گذارده و تنها به ایران آمده بود ـ مردی تنها ـ غیر معاشرتی و حدوداً بد خلق و فقط اهل کتاب خواندن و نوشتن بود. او برای رهائی از تنهائی هر روز نامه ی مفصلی برای همسرش می‌نوشت و حتی دستوراتی را که از لندن برای او می‌رسیده و گزارشاتی که او به لندن می‌داده ـ به استثناء مطالب بسیار محرمانه در نامه هایش ذکر می‌کرده است.

بعد از فوت سر ریدر بولارد ـ فرزندش این نامه‌ها را ـ در کتابی به نام *نامه هایی از تهران* در سال ۱۹۹۱ در لندن و نیویورک چاپ و منتشرکرده است. این کتاب از مآخذ بسیار موثق ـ خصوصاً از دیدگاه انگلیسی‌ها درباره دوران این کتاب است. ما تمام نکات مهمی را که او در نامه‌هایش درباره وقایع ایران در دوره مورد بحث ما نوشته در کتاب حاضر نقل کرده‌ایم. گرچه نکات بسیار محرمانه‌ای که در نامه‌های بولارد وجود داشته توسط ناشر انگلیسی حذف شده مع ذلک نکات ذکر شده در کتاب برخی اوقات گویای مطالب پشت پرده در سفارت انگلیس هم هست. آنچه از این کتاب نقل کرده‌ایم در انتهای نقل نوشته شده « نامه‌هائی از تهران ص...»

دوم ـ کتاب « *شترها باید بروند* » ـ نوشته سر ریدر بولارد وزیر مختار انگلیس در ایران ـ ایشان پس اتمام مأموریت و در دوران بازنشستگی کتابی به نام « شترها باید بروند » نوشته و جریان شهریور ۱۳۲۰ و تمام وقایع

مربوطه را شرح داده است. ما هر جا از این کتاب نقل کرده‌ایم در انتهای نقل قول نوشته شده است « از کتاب شترها باید بروند »

سوّم ـ در دوران رضاشاه فرهنگ مسلط بر کشور ایران فرهنگ فرانسه بوده است. تمام محصلین داخل کشور در دبیرستان‌ها زبان فرانسه را به عنوان زبان خارجی می‌آموختند. رضاشاه اکثر محصلین اعزامی را به کشور فرانسه فرستاد. وزراء آن دوره تقریباً همگی زبان فرانسه را به خوبی می‌دانستند.

در آن زمان سفارت فرانسه در ایران بسیار فعال بود و کلیّه‌ی امور و اتفاقات را زیر نظر داشت و به وزارت خارجه فرانسه گزارش می‌داد.

آقای محمود پورشالچی ـ نویسنده و مترجم محترم ـ براساس اسناد وزارت خارجه فرانسه کتاب ذیقیمتی به نام « قزاق » نوشته‌اند که حاوی اطلاعات جالب و مفیدی است. این کتاب در سال ۱۳۸۴ توسط انتشارات فیروز چاپ و منتشر شده است. آنچه را که ما از این کتاب نقل کرده‌ایم در انتهای نقل نوشته شده « کتاب قزاق ص... »

چهارم ـ آقای باقر عاقلی ـ نویسنده و مورخ ـ کتاب ارزنده‌ای به نام « روز شمار تاریخ ایران» از مشروطه تا انقلاب اسلامی ـ تألیف و در سال ۱۳۶۹ توسط « نشر گفتار » چاپ و منتشر شده است. در این کتاب وقایع روزانه بطور اختصار و با دقت نوشته شده است. ما هر جا از این کتاب مطلبی نقل کرده‌ایم در انتهای نقل نوشته شده « روز شمار تاریخ ایران ص... »

پنجم ـ خاطرات آقای عباسقلی گلشائیان که در تمام دوران مورد بحث این کتاب کفیل و بعد وزیر دارائی و بعد وزیر بازرگانی بوده‌اند و به حسن نیت و صحت عمل و بی‌طرفی شهرت داشته‌اند ـ ایشان شخصاً ناظر و شاهد وقایع بوده ـ خاطرات ذی‌قیمت ایشان در مجلات و کتب ایرانی بعد از رضاشاه چاپ و خصوصاً در « کتاب ایران در دوران پهلوی » که توسط آقای الموتی ـ در لندن چاپ و منتشر شده است. این خاطرات حتی ساعت به ساعت وقایع را نشان می‌دهد.

ایشان هنگامی‌که خاطرات خود را شرح می‌دهد می‌نویسد: « در روزهای

شوم شهریور ۱۳۲۰ که من افتخار تصدی وزارت دارائی را داشتم ـ تقریباً روزی نبود که شرفیاب نمی‌شدم ـ چون وزیر دارائی از وزرائی بود که در زمان اعلیحضرت فقید علاوه بر این‌که در جلسات هیأت دولت ـ که هفته‌ای دو روز با حضور خود اعلیحضرت تشکیل می‌شد ـ اجازه داشت هر موقع روز و شب اگر کاری داشت نزد شاه برود ـ به این مناسبت وزیر دارائی تماسش از سایر وزرا با شاه و وقایع آن روزها بیشتر بود... »مخصوصاً که وزارت دارائی مأمور معامله و مذاکره با شورویها و آلمان‌ها و انگلیسی‌ها ـ برای خرید ریل، تراورس، لوکوموتیو، کارخانجات و ذوب‌آهن بوده و تمام اینها تحت نظر آقای گلشائیان انجام می‌گرفته است ـ بدین مناسبت می‌توان گفت که ایشان در آن زمان علاوه بر اداره‌کردن وزارت دارائی ـ به گوشه‌هائی از جریانات سیاسی شهریور ۱۳۲۰ دقیقاً وارد بوده‌اند.

ما از خاطرات ایشان نهایت استفاده را در نوشتن این کتاب کرده‌ایم. آنچه را که ما از ایشان نقل کرده‌ایم در انتهای نقل نوشته شده « نقل از گلشائیان »

ششم ـ خاطرات آقای دکتر محمد سجادی که در تمام دوران مورد بحث این کتاب در سِمَّت وزیر راه ـ شخصاً ناظر و شاهد وقایع بوده و به حسن نیت و صحت عمل و بی طرفی شهرت دارند.

هیچ وزیری به اندازه دکتر محمد سجادی در وزارتخانه‌های مختلف ـ چه در دوران رضاشاه و چه در دوران محمدرضاشاه در سمت وزارت نبوده است. ایشان هم خاطرات ذی‌قیمت خود را نوشته و در مجلات یا کتب ایرانی ـ بعد از شهریور ۱۳۲۰ چاپ و منتشر کرده‌اند. ـ ما آنچه را که از خاطرات ایشان نقل کرده‌ایم در انتهای نقل نوشته شده « نقل از دکتر سجادی »

هفتم: آقای علی سهیلی که در دوران مورد بحث این کتاب در سمت وزیر امور خارجه ناظر و شاهد وقایع بوده‌اند ـ ایشان در دوران سخت شهریور ۱۳۲۰ بیشترین بار را برعهده داشتند تا جائی‌که پس از استعفای آقای فروغی که در مجلس شورای ملی برای تعیین نخست‌وزیر تشتت آراء بوجود می‌آید ـ آقای فروغی به وکلای مجلس توصیه می‌کند که به آقای علی

سهیلی رای بدهند. آنچه را که ما از خاطرات ایشان نقل کرده‌ایم در انتهای نقل نوشته شده « نقل از سهیلی »

هشتم ـ روزنامه اطلاعات به سر دبیری عباس مسعودی که یگانه منبع خبری آن روزها بوده و تحت کنترل و نظارت دولت و دربار ـ هر روز عصر منتشر می‌شده است. (صبح‌ها هم روزنامه ایران به سر دبیری مجید موقر منتشر می‌شده) ـ هرجا که خبری به تفصیل در منابع بالا شرح داده نشده بود ما از روزنامه اطلاعات (و برخی اوقات از روزنامه ایران) استفاده کرده‌ایم و هنگام نقل نام روزنامه و تاریخ چاپ را نوشته‌ایم.

نهم ـ خاطرات آقای مهندس محسن فروغی ـ فرزند آقای محمد علی فروغی ـ ذکاء الملک ـ که در شهریور ۲۰ استاد دانشکده‌ی هنرهای زیبا در دانشگاه تهران بوده ـ و در اکثر جریانات آن روزها همراه پدر بوده ـ خاطرات خود را با دقت فراوان بازگو کرده و دوست ایشان آقای باقر عاقلی آنرا در کتابی به نام « ذکاءالملک فروغی و شهریور ۲۰ » در سال ۱۳۶۷ منتشر کرده است. در اصالت و دقت گوینده و ناشر آن کتاب شکی نیست. هر جا که از این کتاب نقل شده نوشته شده نقل از « فروغی و شهریور ۲۰ »

دهم ـ خاطرات آقای علی ایزدی رئیس دفتر و پیشکار رضاشاه که از روز تبعید تا روز مرگ ـ همراه رضاشاه بوده است از اسناد مهم این دوره است. خاطرات آقای ایزدی چاپ و منتشر شده و هر جا ما از آن استفاده کرده‌ایم در پایان نوشته شده (نقل از ایزدی)

یازدهم ـ خاطرات اشرف پهلوی خواهر همزاد محمدرضاشاه در کتابهای « چهره‌هائی در آینه » و « دو چهره در آینه » ـ نوشته شده و در سال ۱۳۸۱ توسط نشر حکایت منتشر شده و قسمتی از آن شامل خاطرات تبعید شاه سابق است. ما هر کجا از این خاطرات نقل کرده‌ایم در پایان نوشته‌ایم (نقل از اشرف پهلوی)

دوازدهم ـ خاطرات شمس پهلوی (خواهر بزرگ محمدرضا)که همراه شاه مستعفی از ایران به جزیره موریس و بعد هم به ژوهانسبورگ رفت در کتاب

خاطراتش و همچنین در کتاب « یکصدمین زاد روز رضاشاه پهلوی » ـ نوشته شده است. ما هر کجا از این خاطرات نقل کرده‌ایم در پایان نوشته‌ایم (نقل از شمس پهلوی)

سیزدهم ـ خاطرات سر کلارمونت اسکراین ـ مأمور دولت انگلیس برای بردن شاه مستعفی و خانواده سلطنتی از بندر بمبئی تا جزیره موریس از مآخذ معتبر این دوره است. ما هر کجا از این خاطرات نقل کرده‌ایم در پایان نوشته‌ایم (نقل از اسکراین)

چهاردهم ـ البته از منابع مختلف دیگر هم بسیار استفاده شده است که در هر مورد نام منبع ذکر شده است.

این روش به این جهت در پیش گرفته شد تا احتیاج به یادداشت در زیر هر صفحه و یا در آخر هر بخش از کتاب نباشد و خواننده پس از هر نقل قول بتواند منبع را همانجا ملاحظه کند.

قابل توجه خوانندگان:

این کتاب منحصراً جنبه شرح وقایع تاریخی دارد و جنبه سیاسی و طرفداری از یک فرد یا یک حکومت ـ یا مخالفت با یک فرد یا حکومت دیگر ـ را ندارد و نشان‌دهنده عقاید سیاسی نویسنده یا ناشر کتاب هم نیست.

این کتاب برگی بدون روتوش از تاریخ ایران زمین است ـ نه نوشته‌ای در طرفداری یا مخالفت ـ با سلطنت رضاشاه و یا محمدرضاشاه یا رژیم قدیم.

در این کتاب سعی شده بی‌طرفی کامل حفظ شود و در ارائه آنچه واقع شده رعایت حفظ اصالت گردد. به همین جهت آنچه از منابع مختلف نقل شده عیناً با همان جملات و لغات و القاب متداول در آن روز نقل شده و دخل و تصرفی هنگام نقل قول صورت نگرفته است.

بخش اول

ایران در جنگ

صبح روز دوشنبه سوم شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی بود که داستان ما شروع شد. من جوانی بیست ساله بودم که در دانشکده صنعتی (ایران و آلمان) تحصیل می‌کردم. دانشکده ـ تعطیلات تابستانی را می‌گذراند و شاگردان را به « استاژ » یعنی کارآموزی فرستاده بودند ـ محل کارآموزی من آزمایشگاه مواد معدنی ـ وابسته به شرکت دولتی معادن بود.

رئیس ما شخصی بود به نام دکتر تهرانی. او در کشور فرانسه تحصیل کرده و دکترای شیمی از آنجا گرفته بود ـ بسیار خوش لباس و متمول ـ می‌گفتند یگانه کسی است که آن روزها یک هواپیمای شخصی دارد و خود خلبان آن است. رضاشاه به او اجازه داده بود که هواپیمای خود را در فرودگاه نظامی قلعه‌مرغی پارک کند و هرموقع بخواهد پرواز نماید.

ما دکتر تهرانی را بسیار کم می‌دیدیم. رئیس حقیقی ما ـ معاون او ـ مهندس رازانی بود که طرز آزمایش موادمعدنی و تعیین مواد و عناصر موجود در سنگهای معدنی را به ما می‌آموخت.

مهندس رازانی مردی بسیار دوست داشتنی، و یکی از محصلین اعزامی رضاشاه به فرانسه بود که پس از اتمام تحصیل به ایران آمده و به خدمت

نظام وظیفه رفته و ستوان دوم احتیاط شده و اکنون معاون آزمایشگاه مواد معدنی بود.

حدود ساعت ۱۰ صبح روز سوم شهریور ۱۳۲۰ بود که مهندس رازانی به محل کار ما آمد و گفت جنگ شروع شده و دولت روس و انگلیس از چندین طرف به ایران حمله کرده و تمام افسران وظیفه احضار شده‌اند که بلافاصله به میدان جنگ بروند ـ و من آمده‌ام که با شما خداحافظی کنم و به جبهه جنگ بروم. پرسیدیم چه موقع جنگ شروع شده ـ گفت امروز صبح زود جنگ شروع شده و هواپیماهای روسی اکنون مشغول بمباران تهران هستند.

در آن زمان تعداد کمی از مردم رادیو داشتند ـ به این جهت این اولین خبری بود که ما از وقایع شنیدیم. از مهندس رازانی پرسیدیم که به کدام جبهه جنگ می‌روی ـ گفت الان نمی‌دانم ـ وقتی که نظام وظیفه ما تمام شد و به ما درجه افسری دادند ـ به هر یک از ما یک تفنگ ـ مقداری فشنگ و یک پاکت لاک و مهر شده دادند و گفتند هر وقت برای جنگ احضار شدید بلافاصله لباس افسری خود را بپوشید ـ تفنگ و فشنگ‌ها را بردارید و پاکت را بازکنید و آنچه در آن نوشته شده عمل کنید. من اکنون می‌روم منزل تا آماده شوم و پاکت را باز کنم ـ و طبق دستور عمل کنم.... او با عجله خداحافظی کرد و رفت.

انتشار خبر جنگ و بمباران تهران موجب تعطیل آزمایشگاه شد و من وحشت‌زده ـ با عجله و دلشوره به سمت خانه حرکت کردم.

آزمایشگاه ما در کوچه‌ای ـ پشت یک پمپ بنزین ـ تقریباً روبروی مجلس شورای ملی (ساختمان قدیم) بود که بعدها ساختمان سازمان برنامه در آنجا ساخته شد. خانه ما در انتهای خیابان صفی علیشاه ـ در کوچه‌ای کوچک از کوچه‌های خیابان شاه رضا بود. آن روزها تازه خندق دور تهران را پر کرده بودند و به جای آن خیابان شاه رضا را ساخته بودند.

فاصله آزمایشگاه تا خانه ما حدوداً دو کیلومتر بود که من این راه را تماما دویدم ـ در بین راه هواپیماهای روسی را می‌دیدم که پرواز کرده و اعلامیه

پخش می‌کنند. من به شدت نگران بودم که در بمباران هوائی خانه ما ویران نشده باشد؟

کمتر از نیم ساعت بعد به خانه رسیدم و دیدم که همه سالم هستند و خانه خراب نشده و حتی کسی از شروع جنگ و بمباران خبری ندارد. روز بعد معلوم شد که هواپیماهای روسی چند بمب کوچک در اطراف سلطنت آباد ـ که محل ساخت تسلیحات نظامی بود ـ انداخته‌اند ـ بمبها چند چاله کوچک ایجاد کرده و کسی صدمه ندیده بود. به این طریق ایران هم به جنگ بین المللی دوم کشانده شد.

من آن روز را با ترس و لرز و نگرانی از بمباران احتمالی به عصر رساندیم. عصر برای خرید روزنامه از خانه خارج شدم و یک روزنامه اطلاعات (بزرگ‌ترین و مهم‌ترین روزنامه ایران در آن روزها) خریدم و متوجه شدم که چاپ اول روزنامه به اتمام رسیده و این چاپ دوم است. معلوم شد که مردم چاپ اول روزنامه را در یک ساعت اوّل خریده‌اند و چاپ دوم هم به‌زودی تمام می‌شود.

در صفحه اول روزنامه (اطلاعات دوشنبه ۳ شهریور ۱۳۲۰) نوشته شده بود « جلسه فوق‌العاده مجلس شورای ملی » و زیر آن نوشته بود « گزارش آقای نخست‌وزیر راجع به یادداشت‌های دولت‌های انگلیس و شوروی به دولت ایران و تجاوز نیروهای مسلح آن دو دولت به مرزهای ایران »

بعد جریان را چنین شرح داده بود:

« سه ساعت‌ونیم بعدازظهر امروز (دوشنبه سوم شهریور ۱۳۲۰) مجلس شورای ملی به ریاست آقای اسفندیاری تشکیل یافت. نخست‌وزیر گزارش داد که از ابتدای وقوع جنگ کنونی دولت شاهنشاهی بی‌طرفی ایران را در جنگ اعلام نموده ـ با تمام وسائل و قوای خود دقیقاً این سیاست را پیروی و به‌موقع اجرا گذاشته... با این حال دولت انگلیس و دولت شوروی متفقاً اظهاراتی مبنی بر نگرانی از وجود یک عده آلمانی در ایران نمودند و دو نوبت درتاریخ ۲۸ تیر و ۲۵ مرداد تذکاریه‌هائی تسلیم داشتند که اخراج قسمت

عمده‌ای از آلمانی‌های مقیم ایران را درخواست می‌کردند. در پاسخ این اظهارات چه ضمن مذاکرات عدیده شفاهی و چه طبق نامه‌های تاریخ هفتم مرداد و تاریخ سی ام مرداد کتباً اطمینان‌های کافی در مراقبت‌های دولت ایران نسبت به رفتار کلیه اتباع خارجی در ایران... داده شد... و آنچه ممکن بود برای حصول اطمینان و روشن ساختن نظر آنها کوشش گردید.

متأسفانه با تمام این اقدامات... در عوض حسن تفاهم و تسویه مسالمت‌آمیز قضیه نتیجه این شد که نمایندگان شوروی و انگلیس امروز ساعت چهار صبح به منزل نخست‌وزیر رفته هر کدام یادداشتی مبنی بر توسل خود را به نیروی نظامی اخطارکرده‌اند.

مطابق گزارش‌هائی که رسیده معلوم شد نیروی نظامی آنها در تاریخ همان ساعت که نمایندگان مزبور در منزل نخست‌وزیر مشغول مذاکره بودند از مرزهای ایران تجاوز نموده ـ نیروی‌هوائی شوروی در آذربایجان به بمباران شهرهای باز و بی‌دفاع پرداخته و قوای زیادی از جلفا به سمت تبریز اعزام داشته‌اند.

در خوزستان هم قوای انگلیس به بندر شاهپور و خرمشهر حمله برده کشتی‌های ما را غافلگیر کرده صدمه زده‌اند و نیروی هوائی آن دولت به اهواز بمب ریخته هم‌چنین قوای انگلیس با وسائل موتوریزه فوق‌العاده زیاد از طرف قصرشیرین به سمت کرمانشاه در حرکت می‌باشند.

دولت برای روشن شدن علت و منظور این تجاوزات به فوریت مذاکرات و اقدامات به عمل آورده و منتظر نتیجه می‌باشد که البته به استحضار مجلس شورای ملی خواهد رسانید.

دولت لازم می‌داند به عموم افراد کشور توصیه و تاکید نماید که در این موقع باید کمال خونسردی و متانت را رعایت نموده و با رعایت آرامش رفتار نمایند.

باز شدن چشم و گوش ما:

با خواندن اخبار روز ـ تازه کمی چشم و گوش ما باز شد و فهمیدیم که

این داستان حداقل از ۲۸ تیرماه یعنی ۳۵ روز قبل شروع شده و دولتهای روس و انگلیس دو بار به دو لت ایران درباره اخراج آلمان‌ها تذکر داده بودند ولی دولت ـ مجلس و مردم را مطلع نکرده، و اکنون چون قوای روس و انگلیس مقدار زیادی در خاک ایران پیش رفته‌اند ـ و چند ساعت قبل تهران بمباران شده ـ تازه دولت مراتب را به اطلاع مردم رسانده است.

به دلیل شروع جنگ ـ اداره ما (آزمایشگاه مواد معدنی که من در آنجا کارآموزی می‌کردم) حدود یک هفته تعطیل بود. روز ۹ شهریور که آبها از آسیاب افتاد من سری به محل کارم زدم ـ مهندس رازانی هم آمده بود. همه می‌خواستند داستان جنگ را از او بپرسند. او هم دریغ نکرد و چنین گفت:

« من روز دوشنبه که از اداره به منزل رفتم بلافاصله آن پاکت کذایی را باز کردم ـ نوشته بود فوراً لباس خود را بپوشید ـ اسلحه را بردارید و به آذربایجان بروید و خود را به پادگان رضائیه (ارومیه بعدی) معرفی کنید. برای رفتن از وسائل‌نقلیه مانند اتوبوس و کامیون و ماشینهای شخصی که در مسیر شما می‌روند استفاده کنید ـ صاحبان این وسائل مجبورند شما را بدون دریافت کرایه تا آنجا که در مسیرشان است ببرند. اگر صاحبان وسیله‌نقلیه از کمک به شما امتناع کردند مجاز هستید که با زور اسلحه آنها را مجبور کنید.

من هم پس از پوشیدن لباس و خداحافظی با پدر و مادر وحشت‌زده و گریان از خانه بیرون آمدم و اولین وسیله‌ای که در خیابان اصلی دیدم متوقف کردم و او هم من را تا دروازه قزوین برد. در آنجا اتوبوس‌های کرج آماده حرکت بودند ـ سوار شدم و به کرج رفتم. در بین راه کمی نان و پنیر که همراه آورده بودم خوردم و به کرج رسیدیم. شب و تاریک شده بود. در ابتدای جاده قزوین ایستادم تا اتوبوس یا کامیونی برای رفتن از کرج به قزوین برسد و به قزوین بروم.

کنار جاده افسران وظیفه ـ مانند خودم ـ را دیدم. که آنها هم در انتظار اتوبوس بودند. ماشین‌های سواری خانواده‌های خود را سوار کرده در حال فرار از تهران به شهرستان‌ها می‌رفتند. ما افسران وظیفه هیچ‌کدام حاضر نشدیم

با زور اسلحه زن و بچه مردم را از این اتومبیل‌های شخصی پیاده کنیم ـ تا ما را به پادگان‌های خود برسانند.

شب به دیروقت گرائید و گفتند تا صبح اتوبوس پیدا نخواهد شد. کم‌کم خسته و خواب‌آلود شدیم ـ یکی بعد از دیگری در گوشه‌ای از بیابان ـ خارج ازکرج به خواب رفتیم.

صبح تاریک و روشن از شدت گرسنگی بیدار شدیم. غذا نداشتیم ـ تمام دکانها بسته بودند ـ عده‌ای سرباز هم با شلوار نظامی و پیراهن کرباس از پادگان کرج اخراج شده بودند. مزرعه‌ای بود و علف سبز در آن روئیده بود. اول سربازها که دهاتی بودند ـ آنگاه ما افسران تحصیل کرده در ایران و اروپا ـ مانند حیوانات به خوردن علف مشغول شدیم.

کمی که هوا روشن شد خبر دادند جنگ تمام شده و ارتش تسلیم شده ـ به خانه برگردید. ما هم خسته و گرسنه ـ هر یک وسیله‌ای پیدا کرده به خانه برگشتیم. و تا امروز در خانه بودم و امروز به سرکار آمدم. »

این بود داستان یک افسر وظیفه ـ از ارتش شاهنشاهی ایران ـ و خواب و خیال پوچ ما ـ که در طی چند روز به یاس مبدل شد.

****

سه ماه کارآموزی ما تمام شد و مهرماه مدرسه‌ها افتتاح و ما به کلاس رفتیم. اولین چیزی که جلب‌نظر کرد این بود که تمام استادان ما را ـ که آلمانی بودند ـ از ایران اخراج کرده‌اند و جای آنها را از محصلین اعزامی رضاشاه به اروپا پرکرده‌اند.

یکی از دوستان هم کلاس من برای ما تعریف کرد که: « خانه ما در تجریش است ـ پس از حمله متفقین به ایران ـ آقای پریستر (یکی از استادان آلمانی ما) که روبه‌روی خانه ما منزل داشت به خانه ما آمد و گفت من همین امروز باید از ایران خارج شوم و نمی‌دانم با اثاث خانه خود چه کنم ـ اگر تو در خانه جا داری بیا اثاث من را به خانه خودت ببر. اگر کارها درست

شد و من به‌زودی برگشتم اثاث را بمن برگردان و الا همه را به تو می‌بخشم. من هم رفتم و اثاث او که یک تخت خواب ـ چند صندلی چوبی ـ یک میز ـ تعدادی کتاب و یک ارگ (آلت موسیقی شبیه به پیانو) بود به خانه خود آوردم ـ او خداحافظی کرد و رفت. من هم که صاحب یک ارگ شده بودم ـ به آن علاقمند شدم و شروع کردم به آموختن ارک و پیشرفت هم کرده‌ام. »... همه ما از این واقعه متأثر شدیم.

بخش دوم

رضاشاه ـ جرمنوفیل

ریشه اصلی حمله متفقین (یعنی دولت انگلیس و اتحاد جماهیر شوروی) به ایران مربوط به علاقه شدید رضاشاه به آلمان و نفرت باطنی او از روس و انگلیس بود.

در آن دوران مردم ایران ـ خصوصاً سیاست‌مداران ـ گروهی طرفدار انگلیس بودند و باورشان بر این بود که انگلیس می‌تواند آنها را از خطر کمونیسم مصون بدارد ـ این‌ها را آنگلوفیل می‌نامیدند. گروهی هم به آئین کمونیستی علاقمند بودند و طرفدار روسیه شوروی بودند ـ این گروه را روسوفیل می‌نامیدند. گروه بزرگی از ایرانیان هم از قرنها قبل از دخالت، و ظلم روس و انگلیس در کار دولت ایران به تنگ آمده بودند و آلمان را نجات‌دهنده کشور از تعدیات روس و انگلیس می‌پنداشتند ـ این گروه را جرمنوفیل ـ یعنی طرفدار آلمان ـ می‌نامیدند ـ رضاخان از جوانی جرمنوفیل بود.

علاقه رضاخان به آلمانی‌ها داستانی طولانی دارد که از اول سال ۱۲۸۷ شمسی (حدوداً آوریل ۱۹۰۸ میلادی) شروع می‌شود:

در سال ۱۲۸۷ شمسی (هنگام سلطنت محمدعلی‌شاه قاجار) سفارت آلمان که از مأمور حفاظتی سفارت راضی نبود ـ از قزاق‌خانه تقاضای کمک

کرد ـ قزاق‌خانه هم نایب دوم (یعنی ستوان دوم) رضاخان را مأمور حفاظت از سفارت آلمان کرد. نایب رضاخان حدود یک سال این سمت را به عهده داشت.

در آن موقع وزیرمختار آلمان در ایران « کنت گوادت cont Quadt» نام داشت که از سال ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۲ وزیر مختار آلمان در ایران بوده است. کنت کوادت از ابتدا که نایب دوم رضاخان را دید از او خوشش آمد ـ سایر کارکنان سفارت هم.... به تدریج به نایب رضاخان علاقمند شدند....

رضاخان هم که برای اولین مرتبه با آلمان‌ها مواجه شده بود ـ آنها را برخلاف روسها مردمانی منظم ـ تمیز و مؤدب یافت. کوادت اعتماد زیادی به رضاخان پیدا کرد و تمام ورود و خروج افراد و مایحتاج سفارت را تحت کنترل و اجازه او قرار داد... (ملک‌الشعرای‌بهار می‌نویسد که تعدادی اجازه خروج و ورود به امضای رضاخان در بایگانی سفارت آلمان موجود است)

وقتی مأموریت رضاخان تمام شد کنت کوادت رضایت‌نامه مفصلی به رضاخان داد و از خدمات او تجلیل کرد. رضاخان همیشه به دریافت آن رضایت‌نامه افتخار می‌کرد...

کحال‌زاده منشی آن روز سفارت آلمان در کتاب « شنیده‌ها و دیده‌ها » می‌نویسد: « وقتی که رضاخان تازه میرپنج شده بود ـ در ملاقات محرمانه‌ای که با ***ژمر*** وزیر مختار آن روز آلمان داشت به او گفت که من مدتی در سفارت آلمان خدمت کرده‌ام و از ***کنت گوادت*** رضایت‌نامه‌ای دریافت کرده‌ام.... »

این رضایت‌نامه موجب شد که رضاخان یک درجه بگیرد و به نایب اولی (ستوان یکمی) ارتقاء یابد. مأموریت رضاخان در سفارت آلمان تمام شد و از آنجا رفت ولی محبت و علاقه او به آلمان و آلمانیان تا آخر عمر در ژرفای دلش باقی ماند (نقل از مجله ره‌آورد چاپ لوس‌آنجلس ـ شماره ۲۷ ـ ص ۱۱۶)

علاقه و کمک ایرانیان به آلمان در جنگ جهانی اول:

در ابتدای جنگ جهانی اول ـ هنگامی که آلمان در تمام جبهه‌ها پیشرفت می‌کرد. مردم ایران که سالیان دراز از ستمگری و دخالت مستمر روس و انگلیس در ایران به تنگ آمده بودند ـ آرزوی پیشرفت سریع آلمان را داشتند. آلمانی‌ها هم از این احساسات مردم حداکثر بهره‌گیری را می‌کردند.

« کاردرف » شارژدافر آلمان (یعنی کاردار سفارت آلمان ـ که در غیاب وزیرمختار کارهای سفارت را انجام می‌داد) با زبردستی زیاد یک سازمان مخفی در ایران به وجود آورد و با بسیاری از اعضاء مهم دربار ـ دولت و مجلس ـ بازرگانان و ناسیونالیستها ـ ارتباط برقرار کرد و محیطی کاملاً طرفدار آلمان و مخالف روس و انگلیس در ایران به وجود آورد. به‌طوری که در اردیبهشت ۱۲۹۴ شمسی (مارچ ۱۹۱۵) که وزیر مختار جدید آلمان

« پرنس رویتس » وارد تهران شد مردم تعطیل عمومی به پا کردند و از دروازه‌های شهرری تا میدان توپخانه برای پیشواز او گرد آمدند. دسته‌های گل نثار می‌کردند و فریاد می‌زدند ـ زنده باد اعلیحضرت ویلهلم ـ امپراطور اسلام پناه ـ گروهی از بازار یک پرچم حریر سبز که شعار « نصرمن الله و فتح قریب » روی آن نوشته شده بود با تشریفات به سفارت آلمان بردند و خواستند که برای امپراتور فرستاده شود. حتی این پندار بی پایه که ـ جرمنی ـ همان « کرمانی » است و ویلهلم مخفیانه مسلمان شده است در بین مردم ساده‌لوح شایع شده بود. (نقل از کتاب ایران در جنگ بزرگ ـ مورخ الدوله سپهر ـ ص ۱۸۸)

احمدشاه و مستوفی الممالک ـ رئیس الوزرای او و اکثر وزرا ـ آرزوی پیشرفت آلمان را داشتند. « کنت کانیتز » وابسته نظامی سفارت آلمان سازمانی به نام میسیون نظامی ایران و آلمان تشکیل داد و « لنل بوپ » را در رأس آن گذاشت.

در اصفهان « یندر مایر » جاسوس آلمانی با کمک « میلر » کنسول آلمان

چنان مردم را تحریک کردند که عده‌ای به کنسولگری روس و انگلیس حمله کردند و کنسول روس را کشتند ـ ولی کنسول انگلیس زخمی شد و فرار کرد.

در شیراز « وسترو » کنسول آلمان چریک‌های محلی را تحریک کرد ـ چریک‌ها کنسول انگلیس و رئیس بانک انگلیس و رئیس تلگرافخانه را که انگلیسی بود با همسرانشان دستگیر کردند و به تنگستان فرستاده و زندانی کردند. در تنگستان « واسموس » جاسوس آلمانی با دلیران تنگستان ـ به پادگان انگلیسی‌ها حمله کرد و تلفات سنگین به آنان وارد ساخت.

در کرمانشاه « شون من » کنسول آلمان ایلات محلی را تحریک کرد و آنها کنسول روس و انگلیس را از شهر بیرون کردند. (نقل از کتاب دلیران تنگستان ص ۱۴۸)

در تهران مستوفی الممالک (رئیس الوزرا) و محتشم السلطنه (وزیر خارجه) با اطلاع و موافقت احمدشاه با « پرنس رویتس » وزیر مختار آلمان در تهران مذاکرات محرمانه و مفصلی کرده و در تاریخ ۱۹ آبان ۱۲۹۴ شمسی (۱۰ نوامبر ۱۹۱۵) قراردادی کاملاً سری برای همکاری ایران و آلمان در دوران جنگ جهانی اول منعقد کردند.

این قرارداد ۴۳ سال از نظرها مخفی ماند تا سال ۱۹۴۸ که متن آن توسط مورخ مشهور آلمانی « اورلیخ گرگ » در جلد دوم کتاب « ایران و سیاست خاورمیانه» چاپ شد. مطالعه این قرار داد میزان اعتماد و حسن نیت ایرانیان را به آلمان‌ها نشان می‌دهد. اگر کسی چنین قراردادی ـ با روس یا انگلیس می‌بست تا دنیا دنیا بود بی‌آبرو می‌ماند. این قرارداد یک اتحاد همه جانبه ایران و آلمان بود.

در این قرارداد ـ دولت آلمان متعهد شده بود که در صورت حمله روس و انگلیس به ایران ـ همه‌گونه مایحتاج نظامی ـ اسلحه و افسر آموزشی برای دولت ایران بفرستد و یک ارتش یکصدهزار نفری توسط افسران آلمانی در ایران به‌وجودآورد و مبلغ پانصد هزار تومان در ماه برای کمک بودجه به ایران

پرداخت کند ـ علاوه‌بر آن طبق این قرارداد ـ قرارداد ترکمن چای با روس‌ها و قرارداد ۱۹۰۳ ایران با انگلیس در مورد گمرکات و قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس درباره تقسیم ایران بین روس و انگلیس باطل اعلام شده بود. (نقل از نشریه انجمن تاریخ شماره اول سال ۱۳۴۹ به قلم ابراهیم صفائی)

این قرارداد گرچه کاملاً محرمانه ماند ولی جاسوسان روس و انگلیس فهمیدند توافق‌هائی بین ایران و آلمان صورت گرفته است و بلافاصله در پتروگراد بین روس و انگلیس موافقت شد که ایران را اشغال کنند و در نتیجه ارتش این دو کشور به ایران سرازیر شدند و تمام ایران را اشغال کردند و به احمدشاه پیغام دادند که اگر مقاومت کند او را از سلطنت خلع و شعاع‌السلطنه فرزند مظفرالدین شاه را به جای او به تخت می‌نشانند. احمدشاه تسلیم شد ـ مستوفی و تمام وزراء طرفدار آلمان از کار برکنار شدند و از آن پس دولتهای ایران با توافق وزیر مختار روس و انگلیس در ایران انتخاب می‌شدند.

اما عده‌ای از رجال ایران به نام « ملیون » که طرفدار آلمان بودند ـ از پایتخت رفتند و در کرمانشاه « دولت در تبعید» تشکیل دادند ـ نظام السلطنه مافی نخست‌وزیر ملیون مهاجر شد ـ ادیب السلطنه سمیعی ـ صور اصرافیل ـ میرزا علی خان فرزین ـ آیت الله حسن مدرس ـ سالار لشکر ـ عزالممالک اردلان ـ سالار معظم ـ وزرا و همکاران او شدند. « شون مان » کنسول آلمان در کرمانشاه که از جاسوسان مشهور آلمان بود از لحاظ مالی و نظامی به « دولت در تبعید » کمک می‌کرد.

در این موقع ـ با چنین روحیه‌ای که در ایران رواج داشت ـ رضاخان با درجه سرهنگی فرمانده فوج قزاق در کرمانشاه بود. « شون مان » کنسول آلمان در کرمانشاه ـ ایلات کرمانشاه را تحریک کرد که به پادگان قزاق‌ها در کرمانشاه حمله و آنها را خلع سلاح کنند.

رضاخان که با دقت اوضاع ایران را مطالعه می‌کرد و در ته دل با آلمان‌ها و دولت موقت در تبعید که توسط دولت آلمان حمایت می‌شد موافق بود ـ نه

حاضر به جنگ بود و نه می‌توانست تسلیم شود ـ او با تمام افراد و اسلحه ـ هنگ تحت نظر خود را در طی یک عقب‌نشینی منظم ـ بدون جنگ و تلفات از کرمانشاه به همدان رساند و درجه میرپنجی گرفت و به تهران منتقل شد. (نقل از کتاب خاطرات سپهبد امان الله جهانبانی در دوران رضاشاه)

سال ۱۹۱۷ میلادی (یعنی سال ۱۲۹۶ خورشیدی) آلمان‌ها هنوز در تمام جبهه‌های جنگ پیشرفت می‌کردند. گرچه « دولت موقت ملیون » در اثر حمله سپاهیان روس ناچار شد کرمانشاه را ترک کند و گروهی از آنها به کشور عثمانی (ترکیه امروز) و گروهی به آلمان بروند ولی احساسات موافق ایرانیان نسبت به آلمان باقی ماند و همه مردم آرزوی استقبال از نیروهای آلمان در مرز ایران را داشتند.

ملاقات رضا خان با وزیر مختار آلمان:

در همین ایام (پائیز ۱۹۱۷ میلادی ـ مهرماه ۱۲۹۶ خورشیدی) میرپنج رضاخان با « زمر » وزیر مختار آلمان در ایران تماس گرفت تا با کمک آلمان‌ها کودتا کند...

آقای کحال‌زاده مترجم سفارت آلمان در خاطرات خود می‌نویسد:

« رضاخان در این ملاقات ـ شرح مفصلی از سوابق نظامی خود و همچنین آشنائی خود با کنت کوادت وزیر مختار اسبق آلمان را بیان داشت و « زمر » هم گزارش این ملاقات را با پیک محرمانه به آلمان فرستاد. چهارماه بعد (در بهمن ۱۲۹۶) جواب دولت آلمان رسید که نوشته بود: « مراتب به عرض امپراطور آلمان رسیده و از این پیشنهاد خیلی خوشوقت شده‌اند و دستوراتی صادر کرده‌اند که یک مأمور عالی‌رتبه با وسائل کافی از حیث پول و اسلحه و افسران عالی‌رتبه به ایران حرکت کند. مراتب فوراً به میرپنج رضاخان ابلاغ شود» (نقل از مقاله کودتای نا فرجام ـ مجله ره‌آورد ـ چاپ لوس‌آنجلس ـ شماره ۲۴ ـ سال ۱۳۶۸)

پس از پایان جنگ جهانی اول « فرانس ویلهلم لیتن »؛ یکی از مأمورین

جاسوسی آلمان که چندی هم دبیر اول سفارت آلمان در تهران بوده خاطرات خود را چاپ کرد و روشن شد مأموری که ویلهلم با پول و اسلحه برای کمک به کودتای رضاخان فرستاده بود خود او (یعنی فرانس ویلهلم لیتن) بوده که با تجهیزات و چند افسر عالی‌رتبه آلمانی در ۲۱ اکتبر ۱۹۱۸ از برلن به طرف ایران حرکت می‌کند ـ و چون در ممالک بین راه جنگ بود ـ روز ۴ نوامبر ۱۹۱۸ به بوداپست می‌رسد. در بوداپست سفارت آلمان به او اطلاع می‌دهد که ویلهلم دوم قیصر آلمان استعفا داده و دستور رسیده که « لیتن » فوراً به آلمان مراجعت نماید. بدین ترتیب کودتای رضا خان نافرجام ماند. (نقل از کتاب ایران در جنگ جهانی اول ـ مورخ‌الدوله سپهر)

به‌هرصورت در جنگ جهانی اول آلمان شکست خورد و ویلهلم نتوانست به میرپنج رضاخان کمک کند تا او بتواند کودتا کند ـ اما رضاخان فکر کودتا را از سر بیرون نکرد بلکه دست همکاری را به هرطرف دراز کرد و از افراد ذی‌نفوذی مانند آیت الله مدرس و وثوق الدوله همکاری خواست ولی آنها روی خوش به او نشان ندادند تا این‌که ژنرال « آیرن ساید » انگلیسی در زندگی او ظاهر شد. *(نقل از تاریخ احزاب سیاسی ایران ـ ملک الشعرای بهار ص ۶۱)*

داستان از این قرار بود که پس از اتمام جنگ جهانی اول ـ ارتش انگلیس (که همراه ارتش روس در اول جنگ به ایران حمله کرده و ایران را تصرف کرده بودند) تصمیم به خروج از ایران را گرفت. در لندن « ژنرال آیرن ساید » مأمور کارکشته اینتلجنت سرویس انگلیس که از مأموریت‌های خطرناک جاسوسی در اروپا و افریقای جنوبی جان به در برده بود فرمانده قوای انگلیس و مأمورخروج ارتش انگلیس از ایران شد.

برنامه خروج تهیه شد ولی « آیرن ساید » نمی‌خواست این مملکت بی سر و سامان را در همسایگی بلشویکها به حال خود رهاکند و « دروازه هندوستان » را به خطر بیاندازد...

او در این فکر بود که رضاخان را ملاقات کرد... رضاخان خسته و شکست‌خورده و عصبانی از جنگ با میرزا کوچک‌خان برمی‌گشت ـ در قزوین ـ همانجا که کمپ نظامیان انگلیسی به فرماندهی « ژنرال آیرن ساید » بود با سربازانش اقامت کردند تا پس از چند روز استراحت به تهران بیایند....

آیرن ساید رضاخان را در آنجا دید ـ از او خوشش آمد ـ با او چند بار ملاقات خصوصی داشت ـ اورا برای کار خود مناسب دید ـ با او پیمانی بست و او را برای حمله به تهران و کودتا آماده کرد.

(برای شرح کامل مذاکرات آیرن‌ساید و قرار و مدار او با رضاخان ـ به خاطرات آیرن‌ساید ـ چاپ انگلیسی ـ فصل چهارم مراجعه شود)

دستگاه جاسوسی انگلیس ـ بدون مذاکره و جلب موافقت وزارت خارجه و دولت انگلیس ـ رضاخان را کمک کرد و رضاخان به تهران حمله نمود و کودتای اسفند ماه ۱۲۹۹ شمسی را براه انداخت و به زودی قدرت کامل و بلا منازع را در دست گرفت.

رضاخان چهار سال سلطنت احمدشاه را تحمل کرد و در سال ۱۳۰۴ خورشیدی ـ مجلس « خود ساخته » را واداشت تا انقراض سلسله سلطنتی قاجاریه را تصویب کند و سلطنت را به رضاخان و خاندان پهلوی واگذار کند.

گوئی تاج کیانی به سر رضاشاه سنگینی می‌کرد ـ چون به مجرد این‌که پایه‌های سلطنت خود را محکم کرد ـ مخالفت با انگلیسی‌ها و همکاری با آلمانی‌ها را علناً شروع نمود ـ شاید او این جمله مشهور سید ضیاءالدین طباطبائی را نشنیده بود که گفته بود: **« دوستی با انگلیسی‌ها ضرر دارد و دشمنی با آنها خطر »** ـ رضاخان چنان پشت به انگلیس کرد که دو سال بعد از کودتا ـ یک نفر انگلیسی در دستگاه‌های اداری ایران (به جز در شرکت نفت) وجود نداشت و به جای آنها هر روز گروه گروه کارشناسان آلمانی به ایران سرازیر شدند.

به نوشته دکتر محمد مصدق « رضاشاه در حضور مستوفی الممالک ـ مشیرالدوله ـ یحیی دولت آبادی ـ مخبرالسلطنه هدایت ـ تقی زاده و حسین

علا گفت: « **من را انگلیسی‌ها آوردند ولی ندانستند با کی سروکار دارند** ».

به‌زودی ساخت راه‌آهن ایران و اغلب قسمت‌های مشکل آن مانند پله‌ای بزرگ و مسیرهای دشوار آن ـ در کوه‌های مرتفع و دامنه‌های جبال البرز به عهده آلمانی‌ها گذارده شد. کارخانه‌های متعدد نساجی از آلمان خریداری و ریاست قسمت‌های مختلف کارخانه‌ها به عهده مهندسین آلمانی گذارده شد ـ امتیاز نشر اسکناس که سال‌ها در اختیار انگلیس قرار داشت لغو ـ و بانک شاهنشاهی انگلیس را تعطیل و به‌جای آن بانک ملی ایران را تاسیس کرد و ۷۰ نفر آلمانی در این بانک استخدام شدند و ریاست آن به « لیندن بلات » آلمانی واگذار شد ـ انحصار دخانیات که در دست انگلیسی‌ها بود لغو شد و دکتر « فریدلیپ » آلمانی ـ لهستانی در رأس آن قرار گرفت ـ امتیاز تلگراف‌خانه را که از ابتدا در اختیار انگلیس بود لغو کرد ـ قرارداد خرید کارخانه ذوب‌آهن با آلمانی‌ها منعقد گردید ـ مهندسین کارخانه « کروپ آلمان » در تمام نقاط ایران پخش و مشغول اکتشاف معادن آهن و ذغال سنگ شدند ـ خط هوائی « یونکرس » توسط آلمان‌ها در ایران تأسیس و شروع به کار کرد ـ خط دریائی « هانزا » توسط آلمان‌ها کلیه حمل‌ونقل دریائی ایران را به‌عهده گرفت. اینها صدمات اقتصادی بود که رضاشاه به انگلیس وارد کرد ـ موازی با این صدمات ـ رضاخان از خفت های سیاسی انگلیس هم کوتاهی نکرد مثلاً یک روز رضاشاه علی سهیلی وزیر خارجه را خواست و گفت: « **فوراً سفیر انگلیس از تهران برود و سفیر ایران از لندن بیاید** » این دستور یعنی قطع رابطه. سهیلی که رسوم وزارت خارجه را بلد بود ـ می‌دانست که دلیل قطع رابطه باید به طرف گفته شود ـ با ترس و لرز از رضاشاه دلیل را پرسید. شاه با عصبانیت گفت مگر ندیدی که در شرفیابی عید پیراهن گلدار پوشیده بود؟ ـ وقتی سهیلی خبر را به وزیر مختار انگلیس داد ـ وزیر مختار بیچاره به التماس افتاد و گفت که آن روز پیراهن اطو کرده سفید نداشتم و ناچار این پیراهن را که گل سفیدی روی متن سفید داشت پوشیده بودم و از سهیلی تقاضا کرد که از اعلیحضرت بخواهد که زندگی

سیاسی او را به خاطر این اشتباه از بین نبرد.

موضوع به رضاشاه گزارش شد ـ شاه پوزش سفیر را قبول کرد مشروط بر این‌که سفیر با لباس رسمی در وزارت خارجه حاضر شود و رسماً معذرت بخواهد و او هم چنین کرد. (نقل از خاطرات نظام الوزراء همچنین کتاب حیات یحیی دولت آبادی»

رضاخان ـ دوست آلمان:

« فن بلوشر » ـ از جاسوسان مشهور آلمان ـ ابتدا منشی سفارت آلمان بود و در سال ۱۹۳۱ به عنوان وزیر مختار آلمان به ایران آمد. او در کتاب خاطراتش می‌نویسد:

« رضاشاه در اولین ملاقات به من گفت: « من همواره در شمار دوستان آلمانی‌ها بوده و به کرات این امر را ثابت کرده‌ام و ملت ایران نیز در کلیه طبقات و قشرهای خود در این مورد با من هم عقیده است »

علاقه ایران به آلمان در جنگ جهانی دوم:

در جنگ جهانی دوم هم آدلف هیتلر در یک چشم بهم زدن اطریش و چک‌اسلواکی را به آلمان ملحق کرد. سپس دانمارک و هلند و بلژیک و نروژ را تصرف کرد و به فرانسه حمله کرد و در مدت کوتاهی پاریس را گرفت و فرانسه تسلیم شد ـ آنگاه به روسیه حمله کرد و در تمام جبهه‌ها به‌سرعت پیشرفت می‌کرد. رضاشاه هر روز پیشرفت آلمان را بررسی می‌کرد و در انتظار بود که ارتش آلمان به قفقاز برسد تا او به پیشواز آنان برود.

انگلستان ناظر علاقه رضاشاه به آلمان بود:

سر ریدر بولارد در آذر ۱۳۱۸ خورشیدی به عنوان وزیر مختار انگلیس وارد ایران شد.

بولارد قبلاً در ممالک عربی و ترکیه و شوروی کارکرده بود و به دلیل

خدمات زیاد به دولت انگلیس لقب « سر » از ملکه انگلستان دریافت کرده بود.

بولارد در وقایع سوم شهریور و حمله روس و انگلیس به خاک ایران در جریان تمام کارها بود. او بعد از اتمام مأموریتش به خاطرات خود را در کتابی به نام « شترها باید بروند »منتشر کرد.

او کشش رضاخان را به سمت هیتلر و شوق و علاقه‌اش را به پیروزی آلمان نازی ـ در جنگ جهانی دوم علت سرنگونی او توصیف کرده و نیز نارضائی حکومت انگلیس را از گسترش همکاری‌های رضاشاه و هیتلر عامل عمده‌ای در خاتمه دادن به سلطنت او و تبعیدش به نقطه‌ای دوردست دانسته است.

او در کتابش می‌نویسد: « سرازیر شدن سیل کارشناسان آلمانی ـ گسترش سریع تجارت با آلمان ـ حضور گروه کثیری جاسوس آلمانی در ایران ـ امضای قراردادهای پی‌درپی نظامی و اقتصادی با آلمان موجب نگرانی متفقین شد »

بولارد در جای دیگر می‌نویسد: « در این زمان کشور آلمان موقعیت بسیار ممتازی در ایران داشت. آنها در کلیه محافل و مجالس تهران شاخص بودند. خانه قهوه‌ای در تهران(Brown House) .مرکز تبلیغات آنها بود. آلمان‌ها قسمت عمده صادرات و واردات ایران را در دست داشتند. روزنامه‌های ایران تمایل و وابستگی زیادی به آلمان و فتوحات هیتلر از خود نشان می‌دادند. این احساسات ایرانیان به دلیل ستایش آنها از مرد قدرتمندی چون هیتلر بود ـ این ملت هیتلر را مانند قهرمان افسانه‌ای شاهنامه (رستم) می‌پندارند. شاید این مسئله یک نوع تجلی احساسات سرکوب شده ملتی باشد که طی قرون متمادی پیوسته از عجز و ناتوانی زجر کشیده است »

باز در جای دیگر می‌نویسد: « ما از سال ۱۹۴۰ به رضاشاه هشدار داده بودیم که آلمان‌ها تمام مشاغل کلیدی را در دست دارند: رادیو ـ راه‌آهن ـ صنایع نظامی ـ و غیره. اما رضاشاه جواب می‌داد که همه آنها تحت کنترل هستند.

بولارد در کتابش می‌نویسد: هشت کشتی دول محور (یعنی آلمان و ایتالیا و ژاپن) در بندر شاپور لنگر انداخته‌اند.که حداقل یکی از آنها حامل مواد منفجره بود که ما را نگران می‌کرد که شاید دهانه شط‌العرب را تخریب نمایند و جریان نفت متوقف گردد. علیرغم هشدار ما ـ رضاشاه زیر بار بازرسی این کشتی‌ها نرفت ـ تا روزیکه ارتش انگلیس وارد ایران شد و آن کشتی‌ها منفجر شدند.

از ژانویه ۱۹۴۱ (۱۳۱۹ خورشیدی) به ما گزارش می‌دادند که افزایش روزافزونی در ورود کارشناسان مختلف آلمانی به ایران مشاهده می‌شود ـ اینها افسران ارتش آلمان هستند و به نام کارشناس و بازرگان به ایران می‌آیند »

همان موقع که « سر ریدر بولارد» کتاب خودش را نوشت « سرکلارمونت اسکراین » هم که مأمور تبعید رضاشاه از ایران به جزیره موریس بود خاطراتش را چاپ کرد. او هم مانند « سر ریدر بولارد » کشش رضاشاه را به سمت هیتلر و علاقه‌اش را به پیروزی آلمان علت اصلی سرنگونی او دانسته است.

نگارنده در سال ۱۳۱۵ در سیکل دوم دبیرستان دارالفنون تحصیل می‌کردم. ما همه لباس متحدالشکل داشتیم ـ کلاه ما کاسکت به رسم کلاه نظامیان بود ولی ما عیناً به شکل کلاه مارشال رومل ـ مشهورترین ژنرال هیتلر کلاه می‌خریدیم. ما همه موی سر خود را به روش « آلمانی » می‌زدیم و از راه منزل به مدرسه و برعکس ـ علی‌الحساب چند علامت صلیب شکسته ـ که علامت حزب نازی بود ـ به در و دیوار مردم می‌کشیدیم.

هنگامی که هیتلر جنگ جهانی دوم را شروع کرد ـ در تهران تعداد کمی از خانه‌ها رادیو داشتند. آنها که رادیو داشتند هر کجا که بودند خودشان را در وقت اخبار به خانه می‌رساندند تا پیشرفت قشون آلمان را از رادیو برلن بشنوند. آنها که رادیو نداشتند ـ پشت دیوار خانه کسانی که رادیو داشتند می‌ایستادند، تا رادیو گزارش ستاد ارتش هیتلر را بگوید. وقتی که صدای

گیرای بهرام شاهرخ که به محکمی قدم‌های سربازان آلمانی بود می‌گفت: « اینجا برلن است » نفس در سینه تمام ایرانیان حبس می‌شد. ما تعجب می‌کردیم چرا رضاشاه با این ارتش قوی که دارد دستور نمی‌دهد به قفقاز حمله شود ـ تا در یک چشم به هم زدن ـ ارتش قوی و مجهز ایران سرتاسر قفقاز را تصرف کند و به ارتش آلمان به پیوندد.

در (۲۱ اگوست ۱۹۴۱) دریفوس سفیر امریکا در ایران به دولت خود گزارش داد که « ستون پنجم در ایران بین ۲۰۰۰ تا ۲۵۰۰ نفرند ـ امور تبلیغاتی آنها توسط « ایلوس » باستان شناس آلمانی اداره می‌شود ـ آنها ایستگاه رادیو و خط‌آهن را در دست دارند ـ مرکز آنها در خانه قهوه‌ای (Brown House) در تهران است.

در ابتدای جنگ « سر ریدر بولارد » یادداشتی به دولت ایران داد که تمام آلمانی‌ها از ایران خارج شوند ولی رضاشاه قبول نکرد و گفت: « برخلاف اصل حاکمیت ایران است »

این عوامل دست به دست هم داد. اطرافیان رضاشاه هم جرئت نمی‌کردند خطر حمله نظامی ارتش روس و انگلیس را به رضاشاه بفهمانند ـ نتیجه این شد که ساعت ۴ بعد از نصف شب روز سوم اسفند ۱۳۲۰ شمسی ارتش روس و انگلیس از چهار طرف به خاک ایران سرازیر شدند ـ تازه چشم‌ها باز شد و پوشالی بودن نیروی ارتش و تصورات باطل زمامداران خیال‌باف کار خود را کرد. ایران بدون مقاومت به تصرف روس و انگلیس درآمد.

با ورود ارتش روس و انگلیس ـ رضاشاه پایان کار خود را حس کرد. ۲۲ روز کوشش کرد که انگلیس و روس را راضی کند که او به کار خود ادامه دهد و همه‌گونه کمک برای حمل اسلحه از راه ایران به روسیه بنماید ولی دیگر انگلستان حاضر نبود قول مردی را که قبلاً بدقولی کرده بود قبول کند. رضاشاه از تخت به زیر کشیده شد تا به تبعید برود و در آنجا جان به جان آفرین بسپارد.

علاقه ولیعهد به آلمان:

علاقه رضاشاه به آلمان‌ها موجب شد که ولیعهد او ـ محمدرضا ـ هم قبل از تصرف ایران توسط روس و انگلیس ـ به آلمانی‌ها علاقه شدید داشته باشد.

به‌طوری‌که در همان زمان « ترات » که رئیس امور سیاسی سفارت انگلیس بود توسط حسین فردوست (دوست صمیمی ولیعهد) پیامی برای « محمدرضا » می‌فرستد و می‌گوید: « ما از درون کاخ سلطنتی اطلاعات دقیق و مدارک مستند داریم. محمدرضا نقشه‌ای در اطاقش دارد که پیشرفت ارتش آلمان را مرتب روی آن نشان می‌دهد و تو (آقای فردوست) خودت مسئول آن نقشه هستی. محمدرضا مرتب به رادیوی آلمان گوش می‌دهد... به او بگو نقشه را دور بیاندازد... روس‌ها اصرار دارند که ایران جمهوری شود. امریکا بی‌تفاوت است و با جمهوری مخالفتی ندارد. فقط انگلستان است که مایل است ایران سلطنتی بماند. » (نقل از کتاب ظهور و سقوط پهلوی ـ حسین فردوست ص ۷۱ تا ۸۵)

فردوست در خاطراتش می‌نویسد که: « گرایش رضا و محمدرضا به آلمان نازی مسئله واضحی بود »

این علاقه شدید رضاشاه و ولیعهدش به آلمان نازی موجب شد دول روس و انگلیس در جانشینی محمدرضا بعد از استعفای پدرش تردید کنند.

سر ریدر بولارد وزیر مختار وقت انگلیس در ایران در دو کتابی که نوشته (یکی به نام شترها باید بروند و دیگری به نام نامه‌هائی از تهران) توضیح می‌دهد که: « برای جانشینی رضاشاه ـ عده‌ای مورد مطالعه قرار گرفتند ـ منجمله ساعد مراغه‌ای ـ سید ضیاءالدین طباطبائی ـ و محمد حسین میرزا قاجار. »

در جای دیگر نوشته است که: « عده‌ای از ایرانیان علاقه دارند که فرزند سوم رضاشاه که مادرش قاجار است به سلطنت برسد... همه معتقدند که فرزند دوم او فردی غیر ممکن است ـ برخی می‌گویند فرزند چهارم بهتر است. »

در منابع دیگر نوشته‌اند که انگلیسی‌ها به شاه بختی پیشنهاد کردند ـ قبول نکرد ـ به فروغی پیشنهاد رئیس جمهوری کردند جواب رد داد.

جاسوسان آلمانی ـ در ایران:

در کتاب « گردش روزگار » آقای « هـ - ش » مقدمه‌ای نوشته و وضع جاسوسان آلمانی را در ایران به شرح زیر توضیح داده است:

«یک سال پس از شعله‌ور شدن جنگ اول جهانی ـ دولت آلمان دو هیئت را مأمور کرد که به ایران و افغانستان بروند:

۱ـ گروه اول برای رفتن به ایران ـ تا موانعی در راه پیشرفت قوای روس و انگلیس که با آن کشور [ـ کشور آلمان] در جنگ بودند ایجاد کند و ایران را به ورود در جنگ جهانی بر انگیزد.

۲ـ گروه دوم برای این‌که سراسر ایران را ـ پنهان از چشم جاسوسان دو کشور رقیب [روس و انگلیس] در نوردد و به افغانستان برود و امیر آنجا را تحریک به حمله به هندوستان کند ـ تا از این رهگذر ـ بخشی از سپاهیان انگلستان در هندوستان گرفتار شوند و از جنگیدن در جبهه غرب باز مانند.

ویپرت فون بلوشه از اعضای گروه اول ـ یعنی مأمور در ایران بود و در کار خود توفیق‌هائی نیز بدست آورد. ولی پس از آنکه نیروی عثمانی در بغداد از انگلیس شکست خورد ناگزیر ایران را ترک کرد ـ اما پس از چند سال از طرف دولت متبوع خود به سفارت در ایران منصوب شد.

« فون بلوشه » در دو سالی که در اوایل سلطنت رضاشاه سفیر آن کشور در ایران بود شاهد حوادث و اتفاقات مهمی شد که تمام آنها را در کتابی بنام « گردش روزگار در ایران » در سال ۱۹۴۹ چاپ کرد.

ادامه فعالیت آلمانها بعد از اشغال متفقین:

اکنون بعد از سالها ـ مدارک بسیاری درباره فعالیت جاسوسان آلمان در

ایران و هم‌چنین مدارکی درباره علاقه شدید رضاشاه و ولیعهدش به آلمان‌ها بدست آمده که مردم در آن موقع از آنها اطلاع نداشتند. برخی از این اطّلاعات به‌شرح زیر است:

تشکیل کمیته سری برای کودتا در تهران:

بهرام شاهرخ « سخنگوی مشهور رادیو برلین در زمان جنگ » که در آن هنگام در وزارت خارجه آلمان شخصی مورد اعتماد و با نفوذ بوده در مقاله‌ای به نام «خاکستر گرم » در روزنامه مرد امروز شماره ۱۳۹ چنین می‌گوید:

« در سال ۱۳۱۹ هر فون هنتیک رئیس اداره شرق وزارت خارجه آلمان... به من گفت در موضوع محرمانه‌ای لازم است با شما صحبت کنم. چندی پیش شخصی از تهران به اینجا آمد و اظهار داشت که کمیته سری و مخفی از اشخاص متنفذ و مقتدر در ایران تشکیل شده که می‌خواهند و می‌توانند کودتا کرده و زمام امور را بدست گیرند. ولی قرار دارند که قبلاً دولت آلمان به آنان اطمینان دهد که در صورت بروز اشکالاتی پس از چنین کودتائی مساعدت لازم به آنها خواهد شد. البته ما نمی‌توانستیم به او بگوئیم که دولت آلمان با برکنار شدن رضاخان موافق نیست ولی در عین حال هم چون هنوز اطمینان کامل به سیاست دولت ایران نداریم مایل هستیم بدانیم اگر روزی تصمیم به تغییراتی در ایران بگیریم به نظر شما در تهران قابل اجرا و عمل خواهد بود؟ کمی فکر کرده پاسخ دادم که این موضوع بسته به اشخاصی است که چنین کمیت‌های را تشکیل داده‌اند.

در اواسط سال ۱۳۱۹ نماینده مخصوص کمیته سری تهران دوباره وارد برلن شد ـ او حسینقلی قراگوزلو (فتح السلطنه) بود. فون هنتیک از او پرسید چه خبر آورده‌اید... قراگوزلو جواب داد که اوضاع خوب نیست و نارضایتی مردم به منتهای شدت رسیده ـ به‌طوری‌که ممکن است منجر به پیشآمدهای ناگواری بشود. محافل سیاسی نگرانند که در پیش‌آمدها اختیار کار از دست برود و به زیان ایران تمام شود ـ فن هنتیک پرسید چه باید کرد ـ قراگوزلو

جواب داد دوستان ما معتقدند که تا دیر نشده باید تحولی به وجود آورد و گمان دارند اگر کودتائی شود و زمام امور به دست اشخاص با فکر بیفتد می‌توان هنوز امیدوار بود. من پرسیدم دوستان شما چه اشخاصی هستند.

قراگوزلو جواب داد من به نمایندگی از طرف کمیته سری آمده‌ام که در رأس آن چند نفر از با فکرترین سیاست‌مداران ایران قرار دارند که مدتهاست در ظاهر از میدان سیاست خارجند. گفتم برای کودتا فقط فکر و نقشه کافی نیست. چگونه می‌خواهید کودتا را عملی کنید؟ ـ پاسخ داد در این کمیته دو نفر از سران ارتش عضویت دارند و نقشه انجام آن کاملاً طرح شده است. در صورتی‌که دولت آلمان شرایط ما را بپذیرد در نظر است یک شب در تهران به‌وسیله افسرانی که در گارد سلطنتی رخنه خواهند کرد ـ رضاخان را توقیف کنند و زمام امر را به دست گیرند.

فون هنتیک پرسید شرایط کمیته چیست؟ قرا گوز لو گفت که البته ما نسبت به واکنش دولت‌های انگلیس و جماهیر شوروی در مقابل این تحول نگران هستیم ـ وگرنه تا بحال اقدام لازم را کرده بودیم. کمیته سری تهران اطمینان می‌خواهد که دولت شوروی رعایت دوستی و حقوق ایران را بنماید و به بهانه پیمان ۱۹۲۱ وارد ایران نشود. اگر ما از روش شوروی اطمینان داشته باشیم خود ما خواهیم توانست با سیاست انگلیس مواجه شویم. چون روابط دولت‌های آلمان و شوروی دوستانه است تصور می‌کنم که دولت آلمان می‌تواند در مورد ایران با شوروی توافق‌نظر و برای ما اطمینان لازم را تأمین کند. در آن صورت دولت آینده حاضر خواهد بود همکاری بسیار نزدیک با دولت آلمان بنماید و حتی اگر انگلستان روش خصمانه پیش گیرد به آن جواب متقابل بدهد....

وزیر خارجه آلمان با پیشنهاد کمیته نظر موافق نشان نداد ولی محافل ارتش آلمان با دقت بیشتری آن را مورد توجه قراردادند.

[توضیح آنکه این مذاکرات موقعی صورت گرفته که هیتلر با شوروی قرارداد منع تعرض امضا کرده بود تا با خیال راحت از شرق ـ به کشورهای

غربی آلمان حمله کند و تمام آنان را تصرف کند.]

... در این وقت کنت شولنبرگ که سابقاً وزیر مختار آلمان در تهران بوده و در این اوقات سفیرکبیرآلمان در مسکو بود برای گزارش به برلین آمد. بدون این‌که تصمیم وزیر خارجه آلمان نسبت به کمیته سری ایران تغییر کرده باشد ـ قرار شد که کنت‌شولنبرگ در مراجعت مسکو نظریات دولت شوروی را نسبت به ایران کسب کند.

کنت شولنبرگ پس از سه هفته به برلین بازگشت و گزارش داد که با مولوتوف موضوع ایران را در میان گذاشته ـ مولوتوف خندیده و جواب داده که دولت شوروی نظر سوئی نسبت به ایران ندارد و سیاست خارجی خود را تعقیب خواهد کرد.

شولنبرگ گفت که رابطه او با مولوتف بسیار دوستانه است و می‌تواند اظهارات او را قبول کند ولی اگر تحولات احتمالی لزوم مداخله‌ای را ایجاب کند نمی‌توان روش قطعی شوروی را از هم اکنون پیش بینی کرد. »

[در اینجا لازم به یادآوری است که آقای عباسقلی گلشائیان هم سال‌ها بعد در یادداشت‌های خود عین مطلب فوق را می‌نویسد]

بهرام شاهرخ در ادامه مقاله خود چنین می‌نویسد:

«... بهرحال اظهارات مولوتوف به شولنبرگ و پشتیبانی او و ارتش و فن هنتیک برای جلب موافقت وزیر خارجه آلمان با پیشنهاد کمیته سری تهران کافی نبود فقط وزیر خارجه (فن ریبن تروپ) موافقت کرد جواب قطعی به تهران داده نشود تا اوضاع روشن‌تر شود »

قرارداد همکاری و عدم تعرض هیتلر با شوروی زیاد دوام نیافت. به مجرد این‌که آلمان کشورهای غرب خود را با حملات برق‌آسا تصرف کرد و فرانسه شکست خورد و پاریس ا به تصرف آلمان درآمد ـ هیتلر قرارداد با شوروی را زیر پا گذاشت و به روسیه حمله کرد. بهرام شاهرخ در ادامه مقاله بالا می‌نویسد:

«... با شروع جنگ روسیه موضوع ایران اهمیت بیشتری یافت و مذاکرات

بین کمیته سری و وزیر مختار آلمان در ایران تسریع شد... و موافقت گردید که پیک ویژه‌ای با پیام دولت آلمان به تهران عزیمت کند.

در این پیام تذکر داده شده بود که در تابستان ارتش آلمان به مرز ایران خواهد رسید و دولت آلمان انتظار دارد کمیته سری مزبور اقدامات لازمه را برای کمک به آلمان در داخله ایران بنماید... ». پیام بر روی دو فیلم کوچک که اندازه آن حدود سه میلیمتر مربع بود عکس‌برداری شد و پیک ویژه سالم به تهران رسید و آن را به رئیس کمیته سری تسلیم کرد...

پیک ویژه سپس به « مایر » پیوست و یکی از ارکان مهم ستون پنجم آلمان در ایران شد و حتی تا چندی پس از گرفتاری « مایر » ـ او فرستنده‌ای را که آلمان‌ها در کوه‌های بختیاری مستقر کرده بودند ـ با دو نفر دیگر اداره می‌کرد.

سازمان جاسوسی و خرابکاری آلمان وظیفه داشت که با کمک و راهنمائی همکاران ایرانیش در جنوب کشور فرودگاه‌های متعددی به‌وجودآورد ـ مؤسسات نفتی خوزستان را منهدم سازد ـ و به محض رسیدن نیروهای نظامی آلمان به مرز ایران از طریق قفقاز قدرت دولتی را به دست گیرد و ایران را متحد جنگی آلمان نماید.

گرچه اشغال ایران به‌وسیله متفقین (انگلیس و شوروی) در سوم شهریور ۱۳۲۰ شمسی (۱۹۴۱ میلادی) مانع آن گردید که مقاصد آنها به مرحله اجرا در آید ـ ولی سازمان جاسوسی آلمان را از تعقیب هدف‌های خود منصرف نکرد ـ مایر و گاموتا و شولتسه که رهبری عملیات را به‌عهده داشتند به مخفی گاه‌ها خزیدند تا در آتیه نقشه خود را به دست همکاران ایرانیشان انجام دهند »

ادامه فعالیتهای جاسوسان آلمان:

بهرام شاهرخ درباره ادامه فعالیت جاسوسان آلمان ـ حتی بعد از واقعه سوم شهریور ۲۰ و تصرف ایران توسط ارتش روس و انگلیس چنین می‌نویسد:

« در ژانویه ۱۹۴۲ (دیماه ۱۳۲۰) روزنامه دیلی نیوز در اینباره چنین نوشت: یک دسته از امرای ارتش ایران با « فرانتس مایر » تماس گرفته از او خواسته‌اند تا مرکز مقاومتی علیه متفقین در ایران به‌وجودآورند. « مایر » موفق شد تشکیلاتی به نام نهضت ملیون ایران ـ ایجاد نماید. شولتسه به‌وسیله حبیب‌الله نوبخت نماینده مجلس به میان ایل قشقائی برده شد تا آنان را بشوراند.»

مایر هم در اصفهان با سرلشکر فضل‌الله زاهدیٰ (سپهبد و نخست‌وزیر کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲) که در آن موقع فرمانده لشکر اصفهان بود ـ مذاکره کرده و به او وعده ریاست جمهوری ایران را داد تا قیام نماید و زاهدی قول داد که بعد از سقوط استالینگراد به این کار اقدام خواهد کرد. لیکن قبل از عملی شدن این نقشه مخفی‌گاه مایر در اصفهان (به‌وسیله عوامل انگلیس) شناخته شد و اسنادی که در اختیار او بود به دست متفقین افتاد ولی خود وی موفق به فرار گردید. متفقین با استفاده از این اسناد عده‌ای از همکاران ایرانی مایر را شناختند و از آن جمله سرلشکر زاهدی (فرمانده لشکر اصفهان) را دستگیر و به فلسطین بردند. »

[انگلیسیها زاهدی و عده دیگر ـ حدود ۵۰ نفر ـ از ایرانیانی که با آلمانی‌ها همکاری می‌کردند را دستگیر کردند و ابتدا به قزوین برده و بعد از آنجا به فلسطین بردند. آنها تا پایان جنگ در کمپ انگلیسی‌ها در فلسطین زندانی بودند. بر حسب اتفاق بنده ـ راقم این کتاب ـ در پایان جنگ در خیابان ولی آباد در تهران و نزدیک منزل سرلشکر زاهدی در انتظار دوستی بودم که ناگهان دیدم یک کامیون ارتش انگلیس آمد و نزدیک منزل خواهرزاده سرلشکر زاهدی (سپهبد بعدی) ـ که جنب خانه خود زاهدی بود ـ ایستاد و یک افسر انگلیسی در خانه را زد و باز کردند ـ چیزی گفت و چند لحظه بعد خواهرزاده زاهدی به نام سرگرد کریم زاهدی از خانه خارج شد. آنگاه دو سرباز انگلیسی در عقب کامیون را باز کردند و مردی را که شبیه به اسکلت شده بود با لباس شخصی از کامیون پائین آوردند و تحویل سرگرد کریم زاهدی

دادند و رسید کتبی گرفتند و رفتند. معلوم شد سرلشکر زاهدی را آزاد کرده تحویل خانواده‌اش دادند. (نقل از خاطرات نویسنده این کتاب)]

بهرام شاهرخ در ادامه مقاله بالا می‌نویسد:

« در ۳۰ آوریل ۱۹۴۳ (دهم اردیبهشت ۱۳۲۲) شش نفر آلمانی در نزدیکی دریاچه شور قم با چتر نجات پیاده شدند و پول و اسلحه برای « مایر » آوردند ـ دسته دوم چتر بازان آلمانی در ۱۵ ژانویه ۱۹۴۳ (۲۴ تیر ۱۳۲۲ یعنی دو سال بعد از واقعه سوم شهریور ۱۳۲۰) در میان ایل قشقائی فرود آمدند. سران ایل قشقائی در انتظار سقوط استالینگراد بودند تا اقدامات مسلحانه خود را شروع نمایند. ولی نقشه جاسوسان آلمان و شخص مایر اجرا نشد و خود وی در دوم اگوست ۱۹۴۳ (یعنی ۲۲ مرداد ۱۳۲۲) دستگیر شد ـ مایر پس از دستگیر شدن ناچار شد اسرار جاسوسی آلمان را فاش کند و عده زیادی از ایرانیان بازداشت شدند. سران ایل قشقائی نیز پس از شکست آلمان در استالینگراد در تابستان ۱۹۴۴ میلادی (۱۳۲۳ خورشیدی) خودشان شولتسه و سایر آلمان‌ها را توقیف کرده به انگلیس‌ها تحویل دادند. »

بازجوئی از ایرانیان مظنون:

روزنامه رعد امروز ـ در تاریخ چهارم مرداد ۱۳۲۳ از روی خاطرات شولتسه (جاسوس آلمان در ایران که در سال ۱۹۵۲ میلادی منتشر شد) چنین می‌نویسد:

« تدین وزیر کشور ایران (تابستان ۱۳۲۳) اعلامیه‌ای منتشر کرد و نتیجه بازجوئی از ایرانیان مظنون به همکاری با آلمان را به شرح زیر اعلام کرد: « خلاصه بازجوئی که مأمورین بازجوئی راجع به آقای ... نوبخت ـ به هیئت دولت تقدیم داشته‌اند بدین شرح است: حبیب‌الله نوبخت اظهار داشته است که اندکی قبل ار حرکت هیئت سیاسی ژاپن از ایران ـ وزیر مختار ژاپن به مشارالیه می‌گوید که بعد از وقایع شهریور (۱۳۲۰) یک نفر آلمانی در ایران باقی‌مانده است. بعداً وقتی که فرانتس مایر را با محمدحسین حسام وزیری و

حسین نیوندی در منزل نیوندی در خیابان شاهپور(تهران) ملاقات می‌کند ملتفت می‌شود که او همان آلمانی مذکور است. نوبخت اعتراف کرده است که اولین مذاکرات سیاسی که با دسته مایر نموده در دو هفته بعد در منزل نقیب‌زاده مشایخ بوده است ـ او اظهار داشته است که مایر و محمدحسین خان حسام وزیری و کاشانی و احمد نامدار (نماینده سرلشکر زاهدی) در آنجا حضور داشته و در باب تأسیس یک انجمن جدیدی بنام « حزب ملی » مذاکره کرده‌اند و نوبخت چند جلسه دیگر هم با حسام وزیری و مایر ملاقات کرده است و اطلاع حاصل می‌نماید که یکی از همکاران آلمانی مایر موسوم به « بر تولد شولتسه » که در نیروی هوائی آلمان سرگرد بوده قرار است برای ملحق شدن به ایل قشقائی حرکت کند. نوبخت اعتراف می‌کند که در این مسافرت به اتفاق او (یعنی شولتسه) بوده و موقعی که به مقصد می‌رسند شولتسه یک دستگاه رادیو فرستنده همراه داشته است. در مراجعت همواره با مایر تماس داشته تا این‌که مجدداً به جنوب می‌رود....

موقعی‌که از این مسافرت مراجعت می‌نموده در اصفهان از کیفیت نزاع یک نفر آلمانی با همکار ارمنی خود و این‌که یک چمدان پر از اسناد به تصرف متفقین درآمده و سرلشکر(فضل الله) زاهدی هم دستگیر شده است اطلاع حاصل می‌نماید. چون می‌دانسته که مایر با زاهدی رابطه داشته ملتفت می‌شود که آلمانی مزبور همان مایر بوده است. با نگرانی از این واقعه وقتی که حسام وزیری او را مجدداً در تهران می‌بیند ـ (حسام وزیری) به او می‌گوید که مایر موفق شده است که به مرکز فرار کند و آنگاه (نوبخت) دعوت حسام وزیری را برای ملاقات مجدد با مایر می‌پذیرد. در این ملاقات که در یک اتومبیل سربسته در دروازه دوشان تپه صورت می‌گیرد. مایر و نوبخت ورود چتر بازان آلمانی را که در سیاه کوه و حدود قشقائی پیاده شده بودند مورد مذاکره قرار می‌دهند. مایر به نوبخت اطلاع می‌دهد که قصد دارد بعضی از این چتربازان را نزد ایل بختیاری اعزام دارد.

نوبخت تا دستگیر شدن مایر در ماه اگوست ۱۹۴۳ با مایر در تماس بوده و

اظهارات او کاشف از دخالت عده‌ای است در همدستی با مایر ... و برخی از بازداشت‌شدگان دیگر.

[توضیح آنکه: مایر عضو اس اس ـ و عضو مهم و زبر دست و رئیس جاسوسان آلمانی در ایران بوده است. او ابتدا به عنوان نماینده یک کمپانی آلمانی به ایران می‌آید. حبیب‌الله نوبخت در جنگ جهانی (دوم) یکی از برجسته‌ترین عوامل آلمان در ایران بوده است]

یکی از دستگیر شدگان اعتراف نموده است که نامه‌ای ـ که در حال حاضر در دست مقامات متفقین است ـ به رشید عالی گیلانی و مفتی اورشلیم (فلسطین) هنگامی‌که نامبردگان مقیم برلین بوده‌اند ـ نوشته و با تصریح به وحدت مقصد ـ ضمن نامه مذکور به آنها اطمینان داده که مشغول ترتیب امر بوده و حاضر است قاصد مخفی برای ارتباط فی‌مابین اعزام دارد و مطالب آنها را انجام دهد. این نامه با ترجمه آلمانی آن جزو اسنادی است که در اصفهان به‌دست آمده است و منضم به نامه‌ایست از حسام وزیری برای ارسال نزد مقامات آلمانی. »

خلاصه آنکه توجه و دقت درباره تاریخ رضاشاه به وضوح نشان می‌دهد که یکی از دلائل مهم سقوط رضاشاه (در بین دلائل بسیار دیگر) این بوده که « جرمنوفیل » بوده است.

چند سال بعد باز تاریخ نشان داد که یکی از دلائل مهم سقوط محمدرضاشاه هم (در بین دلائل بسیار دیگر) « آمریکوفیل » بودن وی بوده است... البته تاریخ قضاوت خواهد کرد ـ ولی به‌هرصورت هرگز شایسته شاه و حکومت ایران نبوده که سوار « فیل » دیگران شود... بلکه فیل ایران برای حکومت بهترین فیل‌هاست ـ و فقط برای چنین حکومتی است که هنگام خطر همه مردم کشور به پا می‌خیزند.

بخش سوم

علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد

سال ۱۳۱۷

خطر حمله به ایران در صورت شروع جنگ جهانی:

به‌طوری که در این بخش ملاحظه خواهد شد ـ خطر اشغال ایران توسط ارتش انگلیس و روس ـ در صورت شروع جنگ توسط هیتلر ـ از سال ۱۳۱۷ یعنی سه سال قبل از حمله متفقین به ایران ـ از اخبار و وقایعی که اتفاق می‌افتاد چنان آشکار بود که اگر حکومت ایران گوش شنوا و چشم بینا داشت و کار در دست سیاستمداران با تجربه و کارکشته بود ـ به آسانی می‌توانست « علاج واقعه را قبل از وقوع » بکند.

حتی اگر در ایران نخست‌وزیری وجود داشت که نوشته‌های مطبوعات خارجی و سخنرانی‌های روسای دولت‌های روس و انگلیس و تذکرات پی در پی کتبی و شفاهی آنان‌را به‌طور جدی و با دقت تعقیب می‌کرد و به شاه و دولت می‌فهماند جلو حمله و اشغال شرم‌آور مملکت توسط روس و انگلیس را، می‌توانست به راحتی بگیرد.

ولی متأسفانه چنین چیزی در ایران هرگز وجود نداشته و حکومت همیشه دنبال پندارهای خود بوده و بعد از وقوع حادثه در فکر علاج افتاده است.

چنان‌که محمدرضاشاه هم که جریان سوم شهریور ۱۳۲۰ را با چشمان خود دیده بود ـ پند نگرفت و فقط بعد از وقوع انقلاب و قطعی شدن سقوط خود ـ گفت « من صدای انقلاب را شنیدم » ولی دیگر دیر شده بود.

اوضاع آن روز (به‌طوری‌که در زیر ملاحظه خواهد شد) چنان بود که:

اولاً: به وضوح دیده می‌شد که در صورت بروزجنگ فوراً دولت انگلیس استان کرمانشاه و خوزستان را اشغال خواهد کرد تا جریان نفت را برای ارتش خود حفظ نماید.

دوم: روشن بود که در صورت شروع حمله آلمان به انگلیس ـ دولت امریکا با تمام نیرو به کمک انگلیس خواهد شتافت.

سوم: روشن بود که آلمان هرگز روسیه شوروی و حکومت کمونیستی آن را تحمل نخواهد کرد و بالاخره به روسیه حمله خواهد کرد.

چهارم: در صورت حمله آلمان به روس ـ بهترین موقعیت برای سیاستمداران انگلیس به‌وجود می‌آمد تا با پول و سلاح امریکائی و جان سربازان روسی ـ آلمان را از پا درآورند و آقائی خود را حفظ کنند.

در چنین وضعی ایران می‌توانست:

۱ـ وضع خطرناک خود را به سفیر آلمان در ایران به میان بگذارد تا سفارت با مشورت مقامات بالای خود در برلن ـ فکری برای کارشناسان و مهندسین آلمانی که در ایران کار می‌کردند و به کار جاسوسی ارتباط نداشتند بکند ـ و قبل از این‌که آنان اسیر روس و انگلیس بشوند همه را به‌سلامت به مملکت‌شان برگرداند.

۲ـ با سیاستی عاقلانه و استفاده از موقعیت می‌توانست با عقد قراردادی با متفقین ـ رساندن اسلحه و مهمات امریکائی را از خلیج‌فارس به دریای خزر و سرحدات روس به‌عهده خود بگیرد و از این راه هم کشور را از اشغال بیگانه و خطر قحطی حفظ کند و هم در آمد سرشاری بدست آورد.

۳ـ حکومت ایران می‌توانست به روس و انگلیس بفهماند که اشغال ایران برای مدت دوران جنگ که ممکن است چند سال به طول انجامد، هزینه

سنگینی برای آنها دارد و تعداد زیادی از نیروی نظامی آنها را در ایران مشغول نگه خواهد داشت. در صورتی‌که ایران می‌تواند خود آرامش کشورش را تأمین کند و آنها می‌توانند پرسنل نظامی خود را در جبهه جنگ به کار گمارند.

البته قبول چنین شرطی احتیاج به آگاهی بیشتر از وضع سیاست جهانی و شناخت تعادل نیروها و خصوصاً نشان دادن حسن نیت از طرف رضاشاه داشت.

ولی در حکومت رضاشاه ـ مانند تمام حکومت‌های دیکتاتوری ـ سفیران ایران در کشورهای خارج در فکر ارائه گزارشاتی بودند که رضاشاه را خوشنود کند تا در مقام خود پایدار باشند ـ و هرگز جرأت نداشتند گزارشات مطالعه شده‌ای که نشان‌دهنده تصویر حقیقی ایران و رضاشاه در کشورهای خارج خصوصاً در کشورهای روس و انگلیس بود به ایران به فرستند.

دولت ایران به‌جای پیروی از چنین سیاستی ـ و به علت عدم شناخت واقعیت‌های جهانی ـ فقط روی احساسات ـ دل به دوستی آلمان بست و دهها تذکر و تهدید را نادیده گرفت و بالاخره خفت اشغال مملکت را برای خود خرید.

سال ۱۳۱۷ هوای جنگ فضای اروپا را پر کرده بود:

در سال ۱۹۳۸ میلادی (یعنی ۱۳۱۷ خورشیدی) ـ اروپا در شرایط خاصّی به‌سر می‌برد و هوای جنگ فضا را پر کرده بود ـ آلمان به رهبری هیتلر به تقویت نیروی زمینی و هوائی خود پرداخت. احتمال اشغال چک اسلواکی از سوی آلمان زیاد شد...

فرانسه برای جلوگیری از خطرات حمله‌های هوائی کیسه‌های شن بین اهالی توزیع کرد. و برای جلوگیری از حمله زمینی آلمان ـ خط « ماژینو » را در غرب کشور فرانسه ساخت تا تانک‌ها و زره پوشه‌ای آلمان نتوانند از آن بگذرند. (غافل از این‌که آلمان از شمال و از طریق بلژیک به فرانسه حمله

خواهد کرد).

دولتهای انگلیس و فرانسه به دقت اوضاع سیاسی اروپا و فعالیت‌های آلمان در کشورهای دیگر را زیر نظر داشتند.

نامه‌های بولارد وزیر مختار انگلیس در ایران نشان می‌دهد که او به تمام وقایع سیاسی ایران مسلط بوده و نه تنها وزارت خارجه انگلیس را در جریان می‌گذاشته بلکه مرتباً به متصدیان امور در ایران هم اعلان خطر می‌کرده است.

اسناد محرمانه وزارت خارجه فرانسه درباره ایران ـ که قسمت زیادی از آن توسط آقای محمود پورشالچی ترجمه و در کتاب « قزاق » منتشر شده نشان می‌دهد که حتی سفارت فرانسه در ایران ـ با دقت زیاد ـ کوچکترین جریان سیاسی مربوط به ایران را دنبال می‌کرده و وزارت خارجه کشور خود را ـ از خطراتی که ایران در صورت شروع جنگ جهانی ممکن است با آن مواجه شود ـ مطلع می‌کرده است.

ولی وزارت خارجه ایران ـ حتی یک کمیسیون تخصصی در آن وزارتخانه تشکیل نداد که مرتباً اوضاع جنگ را بررسی کند و دولت را در جریان خطرات احتمالی حمله به ایران بگذارد.

سفارتخانه‌های ایران در خواب خرگوشی

سفارتخانه‌های ایران هم، همه در خواب خرگوشی بودند و هیچ یک کوچکترین اعلام خطری را درباره حمله و اشغال ایران گزارش ندادند. تمام حواس آنها مشغول تهیه لوازم برای عروسی والاحضرت ولیعهد ایران با والاحضرت فوزیه خواهر پادشاه مصر بود و سفرای ایران کوشش می‌کردند که روسای ممالک اروپا را مجبور کنند هدایای جالبی برای عروس و داماد بفرستند.

اعلام خطر درباره ایران:

سفارت فرانسه در تهران ـ در سال ۱۳۱۷ از چند خطر که متوجه ایران

بوده مطلع شده و به پاریس گزارش داده است:

خطر اول ـ مربوط به این است که در صورت شروع جنگ جهانی توسط هیتلر دولت انگلیس مناطق نفتی ایران را که در ناحیه خوزستان و کرمانشاه قرار دارند تصرف خواهد کرد.

در این باره وابسته نظامی فرانسه در ایران در تاریخ ۶ سپتامبر ۱۹۳۸ (= ۱۵ شهریور ۱۳۱۷) نامه محرمانه‌ای به وزارت خارجه فرانسه نوشت و گزارش داد که:

« وابسته نظامی سفارت انگلیس در تهران به‌طور محرمانه به من اظهار داشت که در موقع خاص نیروهای مسلح بریتانیا در ایران مداخله نظامی خواهند کرد... هم قطار انگلیسی من گفت اگر درگیریها در اروپا شدت یابد... اشغال نظامی مناطق نفت‌خیز در ایران... حتمی است. ارتش انگلیسی هند در بندر بوشهر ـ و در آبادان ـ خرمشهر و شط العرب پیاده خواهند شد. منطقه کرمانشاه که فعلاً یک مرکز تصفیه مهم نفتی است نیز اشغال نظامی می‌گردد. این اشغال نظامی در صورت آغاز دشمنی در اروپا صورت می‌گیرد ـ زیرا دولت ایران قادر به تأمین حفاظت منافع نفتی انگلیس نیست. » (نقل از اسناد وزارت خارجه فرانسه جلد ۱۲۱ ص ۱۸۳ ـ کتاب قزاق ص ۸۰۷ و ۸۰۸)

خطر دوم: مربوط به نزدیک شدن ایران به ایتالیا است. ایتالیا دوست و هم پیمان آلمان بود ـ و فرانسه این نزدیکی را درصورت شروع جنگ برای متفقین یعنی انگلیس و فرانسه خطرناک می‌دانسته است.

در ۲۹ شهریور ۱۳۱۷ وزیر مختار فرانسه در تهران به پاریس گزارش می‌دهد که:

« فعالیت ایتالیا در ایران در حال افزایش است و دولت یک افسر نیروی دریائی بنام امانپور را جهت فراگرفتن فنون نظامی در مدرسه دریائی لیورن Livourne به ایتالیا فرستاد » (قزاق ص ۸۰۸)

خطر سوم: مربوط به تشنج در روابط سیاسی ایران و روسیه شوروی و

احتمال حمله نظامی روس به ایران است.

در این مورد کاردار سفارت فرانسه در ۱۹ بهمن ۱۳۱۷ به وزارت خارجه فرانسه می‌نویسد:

« از تهران ۸ فوریه ۱۹۳۹ شماره ۱۱ ـ به جناب آقای وزیر امور خارجه پاریس ـ به اطلاع می‌رساند که سال ۱۹۳۸ (= ۱۳۱۷ خورشیدی) سال آشوب و پر درد سر و کشمکش‌های سیاسی بین تهران و مسکو بود.... مطبوعات روسیه منظماً مطالبی نوشتند... و ایران را از حمایت صنایع آلمان سرزنش کردند. آنها برای نشان دادن و ابراز عدم رضایت خود مانورهای نظامی در بحر خزر انجام دادند.... بر این اقدام باید حریق در قورخانه تهران و محاکمه ۵۳ تن [طرفداران افکار سوسیالیستی] را هم به آن افزود... گرچه خیلی سریع شایعه عزیمت شاه به برلن برای ملاقات با آدلف هیتلر تکذیب گردید... » (بایگانی وزارت خارجه فرانسه جلد ۱۱۰ ص ۱۸۱ ـ نقل از قزاق ص ۸۳۳)

طرفداران افکار سوسیالیستی چه کسانی بودند؟

فعالیّت اولین گروه سوسیالیست ـ یا بهتر بگوئیم کمونیست در ایران در اوایل سال ۱۳۱۶ کشف شد. در اردیبهشت آن سال دکتر تقی ارانی ـ دکتر بهرامی ـ ضیاءالموتی ـ عباس آذری و عبدالصمد کامبخش توقیف شدند و چند روز بعد تعداد بازداشت شدگان به ۵۳ نفر رسید.

*** محاکمه این افراد تا چهار آبان ۱۳۱۷ به طول انجامید. سرانجام تقی ارانی و ۹ نفر دیگر به ۱۰ سال زندان مجرد و بقیه به ۳ سال تا ۷ سال زندان محکوم شدند و یک نفر هم تبرئه شد (روزشمار تاریخ ایران ص ۲۱۵ و ص ۲۲۱)

*** وزیر مختار فرانسه در ۲۱ نوامبر ۱۹۳۸ (۳۰ آبان ۱۳۱۷) به وزارت خارجه فرانسه درباره اولین گروه کمونیستهای ایران چنین نوشته است که:

«... بی اعتمادی ایران به همسایه شمالی یعنی کشور روسیه یک اصل

قدیمی و سنتی است که ایدئولوژی کمونیست آن را از نو زنده کرده است... از سالها پیش در ایران مردمی که ناراضی بودند بدل به انقلابی شده‌اند... از آغاز سال ۱۹۳۴ پلیس اقدام به توقیف تعدادی کمونیست کرد ـ تحقیقات و بازجوئیها تا ۱۹۳۶ دوام داشت ـ ۵۲ نفر متهم شدند ـ دو سال طول کشید تا محاکمه آنها شروع شد و از هفته پیش مطبوعات خبرهای آنها را نشر می‌دهند.

... از ده سال پیش ایران و آلمان با یکدیگر تفاهم پیدا کرده‌اند ـ تعداد زیادی دانشجوی ایرانی به برلن اعزام شده تا با هزینه دولت تحصیلات خود را پایان دهند. یک نفر از آنها بنام مرتضی علوی ـ نام خود را در حزب کمونیست ثبت کرد ـ ابتدا در اطریش بعد در آلمان تبلیغات کرد... دامنه کار وسعت یافت و دولت آلمان او را اخراج کرد... در میان کسانی که به دامن کمونیست افتادند یکی هم دکتر ارانی بود که تحصیلات خود را در علوم طبیعی گرفته بود و عازم ایران گردید...

مرتضی علوی پس از اخراج از آلمان به پراک رفته بود. از آنجا یک دفتر رمز برای دکتر یزدی فرستاد که در برلن پزشکی می‌خواند و به او مأموریت داد که در بازگشت به ایران آن‌را به دکتر ارانی بدهد... مرتضی علوی خودش را به مسکو رساند و (با نام مستعار روشن) مرکز تبلیغات و رابط روسیه و ایران شد و به تبلیغات در بین دانشجویان ایران در اروپا پرداخت و تعدادی عضو بدست آورد....

به‌نظر می‌آید که حزب کمونیست در ایران به‌وسیله عبدالصمد کامبخش (فرزند عدل الملک) پی‌ریزی شد، ولی تا آمدن دکتر ارانی فعالیت ثمربخشی نداشته... فعالیت دکتر ارانی مورد توجه مسکو قرار گرفت و به کمک علوی که کتابچه رمز را برای ارانی فرستاده بود... موجبات تماس با دیگران را با دو تن از سر کردگان (کامبخش و کامران) را فراهم کرد و آنها کمیته مرکزی حزب را تأسیس کردند..... در مسکو علوی و روشن و سیف کارشان جمع‌آوری و ارسال پول بود ـ از طریق فرانسه به نشانی بهرامی و او به

کامبخش... پولها برای تبلیغات و گاهی برای اعضای حزب بود.... اوراق تبلیغاتی از مسکو فرستاده می‌شد. (قزاق ص ۸۱۴ـ۸۱۸)

*** در شب آخر ماه نوامبر ۱۹۳۸ (۹ آذر ۱۳۱۷) وزیر مختار فرانسه به وزارت امور خارجه فرانسه گزارش داد که قورخانه تهران دچار حریق عظیمی شد که خاموش ساختن آن ساعتها وقت گرفت و ماشینها صدمه زیاد دیدند. شاه به اتفاق ولیعهد از محل قورخانه بازدید کرد... در افکار عمومی شایع است که حریق را کمونیستها به پا کرده‌اند و حتی پای دولت شوروی را نیز میان کشیدند... (قزاق ص ۸۲۰)

*** سه روز بعد (در سوم دسامبر ۱۹۳۸ = ۱۲ آذر ۱۳۱۷) وزیر مختار فرانسه به دولت خود می‌نویسد:

«... ارباب ایران [یعنی رضاشاه] قاطعاً مخالف بلشویک هاست ولی نمی‌توان گفت که این مطلب است که، موجب شده که ایران با رم و برلن نزدیکی حاصل کند... (قزاق ص ۸۲۰)

دشوار شدن روابط ایران و شوروی:

*** در دسامبر ۱۹۳۸ (ـ آذر ۱۳۱۷) وزیر مختار فرانسه به وزارت خارجه کشورش اطلاع داد:

«... در تهران روابط ایران و روسیه دشوار شده و پلیس ایران ناگهان بیمارستان شوروی را محاصره کرده کلیه اعضای ایرانی آن را دستگیر می‌کند. در میان اوراق بیمارستان اسنادی به‌دست می‌آید که همسر آهی وزیر راه که روسی است دچار مخاطره می‌شود. ترس از کمونیستها روزافزون شده است... رئیس پلیس که تازه منصوب شده می‌گوید قرار بوده چند خلبان ایرانی حدود کاخهای سلطنتی را بمباران کنند. شاه از فرط خشم اجازه بازگشت به سفیر روسیه که برای مرخصی به مسکو رفته نمی‌دهد و آهی وزیر راه را هم از کار بیکار می‌کند» (قزاق ص ۸۲۲ نقل از گزارش بودار وزیر مختار فرانسه به پاریس جلد ۱۱۰ اسناد وزارت خارجه فرانسه ص ۱۷۸ـ۱۸۰).

سال ۱۳۱۸

شروع جنگ بین‌الملل دوم توسط آلمان:

بالاخره جنگ بین الملل دوم ـ در ۹ شهریور ۱۳۱۸ (اول سپتامبر۱۹۳۹) با نطق هیتلر در پارلمان آلمان شروع شد.

آدلف هیتلر، صدر اعظم آلمان ـ که در جوانی از خانواده معمولی و زندگی را با کارگری شروع کرده بود ـ بعدها وارد سیاست شد و به اتکای حزب فاشیستی نازی که خود تأسیس کرده بود ـ به صدر اعظمی آلمان رسیده و کم کم ـ مانند تمام افرادی که از مسند ضعف به مسند قدرت می‌رسند ـ سرطان قدرت تمام اعضا و جوارح او را گرفته ـ و اکنون خود را رهبر بلا منازع آلمان و خون خود را خون پاک آریائی و برتر از دیگران می‌دانست.

هیتلر ابتدا با خدعه قرارداد عدم تعرضی با روسیه شوروی منعقد کرد ـ پس از آنکه بدین طریق از طرف روس‌ها خیالش راحت شد ـ به ارتش آلمان فرمان داد که به لهستان حمله کند. هیتلر پس از صدور فرمان حمله ـ در پارلمان آلمان نطقی ایراد نمود و گفت که چون لهستان در مرزهای آلمان دست به تجاوز زده (ولی در واقع به علت این‌که لهستان پیشنهاد آلمان را در باره الحاق دالان دانزیک به آلمان نپذیرفته) دستور حمله به لهستان را صادر کرده است.

در همان روز که آلمان حمله به لهستان را شروع کرد ـ در فرانسه بسیج عمومی اعلام شد و روز بعد مجلس ملی فرانسه اعتبارات لازم برای جنگ را تصویب کرد. در این روز ـ با وجود اخطارهای امریکا و دیگران ـ ارتش آلمان ساعت ۴/۵ صبح برای تصرف دالان دانزیک وارد خاک لهستان شد و به سرعت و بدون برخورد با قوای لهستان در آن کشور پیشروی کرد.

دو هفته بعد روسیه شوروی هم از موقعیت استفاده کرد و به لهستان حمله نمود. دولت لهستان برق‌آسا سقوط کرد و نیمی از خاک آن کشور به تصرف سربازان آلمانی و نیم دیگر به تصرف سربازان شوروی درآمد... به دین طریق مقدمات جنگ بین الملل دوم فراهم شد.

فرانسه و انگلیس به آلمان اعلان جنگ دادند:

دولتهای فرانسه و انگلیس طی یادداشت‌های اعتراض‌آمیزی به آلمان اظهار کردند که نیروهای خود را از لهستان خارج کند ولی آلمان توجهی نکرد. نتیجه آنکه دو روز بعد از حمله آلمان یعنی در ۱۱ شهریور ۱۳۱۸ (سوم سپتامبر ۱۹۳۹) دولتهای انگلیس و فرانسه علیه آلمان اعلان جنگ دادند. (روزشمار تاریخ ایران ـ ج ۱ ص ۲۲۳)

در این جنگ ـ که بعدها به جنگ بین‌المللی دوم معروف شد ـ ابتدا آلمان و ایتالیا بنام دول محور در یک طرف و انگلیس و فرانسه به نام متفقین ـ در طرف دیگر قرار داشتند و ژاپن هم از موقعیت استفاده کرده ـ خود را متحد آلمان دانسته به کشورهای اطراف خود حمله کرد. به زودی گروهی دیگر از کشورهای اروپا (از ترس حمله آلمان) به دول محور پیوستند و نام دول محور به « متحدین » تغییر یافت.

اعلان بی‌طرفی ایران در جنگ:

در تهران احساس شد ـ هنگامی‌که جنگی بین‌المللی شروع شده ـ محمود جم نخست‌وزیر و مظفر اعلم وزیر خارجه ایران بودند. هیئت دولت ایران پس از حمله ارتش آلمان به لهستان و اعلان جنگ انگلیس و فرانسه به آلمان ـ موضوع را در حضور رضاشاه مطرح کرد و تصمیم گرفته شد که ایران در این جنگ بیطرف بماند.

*** در ۱۳ شهریور۱۳۱۸ (= پنجم سپتامبر ۱۹۳۹) وزارتخارجه ایران بی‌طرفی خود را به شرح زیر به دولت فرانسه (و متعاقب آن به سایر دول اروپا) اعلام نمود:

« جناب آقای کاردار فرانسه. افتخار دارم در این اوقات که نائره جنگ در اروپا مشتعل گردیده ـ بی‌طرفی دولت شاهنشاهی ایران را به اطلاع برسانم. خواهشمندم این مطلب را به استحضار دولت فرانسه برسانید... با احترام... مظفراعلم. (قزاق ۸۵۳)

*** فردای آن روز (۱۴ شهریور ۱۳۱۸) کاردار سفارت فرانسه شرح زیر را به وزارت خارجه فرانسه مخابره می‌کند:

« تهران ۶ سپتامبر ۱۹۳۹ ـ شماره ۱۶۷ ـ تلگراف به پاریس ـ وزارت امور خارجه:

طی تلگراف شماره ۲۱۲ تاریخ ۵ سپتامبر افتخار داشتم به استحضار برسانم که دولت شاهنشاهی ایران در جریان منازعه اخیر تصمیم گرفت بی‌طرف بماند. اینک ترجمه شرحی را که آقای مظفر اعلم به عنوان یادداشت برای کنسولگری ارسال داشته تقدیم می‌کند. امضا ـ کوافار (ماخذ بالا ـ بایگانی اسناد وزارت خارجه فرانسه جلد ۱۰۹ ص ۱۸۴).

احضار دانشجویان ایرانی از اروپا:

دولت ایران بلافاصله در همان روز (۱۴ شهریور ۱۳۲۰ به کلیه دانشجویان ایرانی مقیم اروپا دستور داد که هرچه زودتر از راه سؤیس یا وین بوداپست استانبول به ایران مراجعت نمایند (روزشمار تاریخ ایران ج۱ ص ۲۲۴)

[توضیح آنکه رضاشاه از ابتدای سلطنت خود هر سال تعداد کمی از ایرانیان تحصیل کرده را به ممالک اروپائی می‌فرستاد تا به خرج دولت تحصیلات عالیه خود را انجام دهند.

از سال ۱۳۰۷ این امر نظم بیشتری پیداکرد و قانونی در مجلس تصویب شد که هر سال ۱۰۰ نفر دیپلمه به اروپا اعزام شوند. و این برنامه تا پایان سلطنت رضاشاه ادامه یافت.

دکتر مجتهدی (رئیس مشهور دبیرستان البرز و استاد و رئیس دانشگاه) که خود از دانشجویان دوره سوم اعزامی بود در مصاحبه‌ای به نویسنده این کتاب گفت:

« هنگام انتخاب دوره اول ـ کل فارغ‌التحصیلان دیپلمه در ایران فقط ۸۰ نفر بودند ـ ناچار عده‌ای که تحصیلات آنها کمتر از دیپلم بود اعزام شدند تا تعداد صد نفر شود. ولی سه سال بعد ـ هنگام اعزام دوره سوم دانشجویان ـ

تعداد دیپلمه‌ها کمی بیش از صد نفر شده بودند و از آن به بعد دانشجویان از طریق امتحان یا مصاحبه انتخاب می‌شدند. »

در سالهای اول ـ تمام دانشجویان به کشور فرانسه فرستاده می‌شدند ـ به نقل از دکتر مجتهدی: رضاشاه در نطقی که هنگام بدرقه دانشجویان ایراد کرد گفت: « من برای این شما را به کشور فرانسه می‌فرستم که مردم آنجا مردمی وطن‌پرست هستند و شما باید در ضمن تحصیل وطن‌پرستی را هم از آنان فرا گیرید » ـ بعدها عده‌ای از دانشجویان را هم به کشور بلژیک و آلمان و سوئیس و انگلستان فرستادند.

اینها افراد غیر نظامی بودند. تعلیم نظامیان هم برنامه جداگانه‌ای داشت. ابتدا گروهی از فارغ‌التحصیلان دانشکده افسری به دانشکده « سن سیر » در پاریس فرستاده شدند ـ پس از تشکیل نیروی دریائی عده‌ای هم به هلند و ایتالیا و فرانسه برای تعلیمات دریائی اعزام شدند.

افکار ایرانیان مساعد عملیات هیتلر بود:

در ایران اعلام جنگ فرانسه و انگلیس به آلمان بازتاب فراوان داشت و به گمان بسیاری از دولتمردان ایرانی ـ منازعه خیلی زود پایان می‌پذیرفت... افکار آنروز ایران به مناسبت حضور کارشناسان و صنعتگران و بازرگانان آلمانی در کشور مساعد عملیات هیتلر بود (قزاق ص ۸۵۴)

*** سفارت فرانسه در گزارشی که در ۱۴ سپتامبر ۱۹۳۹ مطابق ۲۳ شهریور ۱۳۱۸ به وزارت خارجه فرانسه فرستاد نوشته که:

«... تعداد آلمانی‌ها به زعم سفارت آلمان در ایران که می‌گوید ۱۵۰۰ نفرند ولی در حقیقت چند هزار نفر آلمانی در کارخانه‌ها و بنادر ایران و تاسیسات مختلف سرگرم کارند و طبق شایعات آلمانی‌ها برخی روزنامه‌های ایران را خریده‌اند... » (اسناد وزارت خارجه فرانسه جلد ۱۰۹ ص ۱۸۹ و بعد ـ نقل از قزاق ص ۸۵۴)

مهر ۱۳۱۸

احتمال حمله روسیه به ایران:

همان‌طور که در بالا گفتیم ـ دولت شوروی از تاریخ شروع مبارزه رضاشاه با کمونیستها در ایران ـ از وضع ایران ناراضی شد و مرتباً دنبال بهانه می‌گشت تا به ایران حمله نظامی کند.

*** در روز ۲۵ ماه اکتبر ۱۹۳۹ (= ۳ مهر ۱۳۱۸) آقای موره کنسول فرانسه در تبریز به وزارت خارجه فرانسه نوشت:

« در آذربایجان شایع شد که بین ۲۰ تا سی هزار سرباز روسی در مرز شمالی ایران ـ در منطقه لنکران ـ متمرکز گشته‌اند و ۱۵ هزار نفر هم در جلفا کنار رودخانه ارس متمرکز گردیده‌اند. بسیاری از اهالی آذربایجان از ترس اشغال روس و حمله بلشویکها تبریز را ترک گفتند (گزارش شماره ۳۵ مورخ ۲۵ اکتبر ۱۹۳۹ـ نقل از قزاق ص ۸۵۶)

سفارتخانه‌های ایران چه می‌کردند:

در این گیر و دار سفارت‌خانه‌های ایران در کشورهای خارج بجای تجزیه و تحلیل اوضاع سیاسی و ارسال گزارشات مفید به تهران چه کارهائی می‌کردند؟

ما یک نمونه آن‌را در زیر ذکر می‌کنیم:

در تاریخ هفتم سپتامبر ۱۹۳۹ (= ۱۶ مهر ۱۳۱۸) وزارت خارجه فرانسه شرحی به کوماندن مارتولیر ـ رئیس ستاد لژیون خارجی فرانسه نوشت و یادآور شد که:

«جناب آقای... وزیرمختار ایران در فرانسه از او خواسته است تا موجبات نام‌نویسی برادرزاده‌اش «علی سحر» را در ارتش فرانسه فراهم کند... (قزاق ص ۸۵۴)

قبل از آن‌هم تمام گزارشات سفارت ایران در فرانسه به تهران مربوط به خرید وسائل عروسی والاحضرت فوزیه بود و سفارت فعالیت دیگری نداشت...

آبان ۱۳۱۸
در ایران دولتی طرفدار آلمان سر کار آمد:

دو ماه بعد از شروع جنگ جهانی توسط هیتلر ـ در ۳ آبان ۱۳۱۸ ـ هنگام افتتاح دوره دوازدهم مجلس شورای ملی ـ دولت محمود جم استعفا داد و رضاشاه دکتر احمد متین دفتری را که در آن ایام به جرمنوفیلی یعنی طرفدار آلمان شهرت داشت به نخست‌وزیری انتخاب کرد. احمد متین دفتری جوان‌ترین نخست‌وزیر ایران تا آن‌روز بود.

*** باقر عاقلی در کتاب روز شمار تاریخ ایران می‌نویسد: « متین دفتری در آن ایام به ژرمنوفیلی (طرفداری از آلمان) شهرت داشت و انتخاب وی به نخست‌وزیری برای جلب توجه آلمان‌ها به ایران بود » (ج۱ ص ۲۲۴)

همه مردم این انتخاب را دلیلی بر علاقه رضاشاه به آلمان و هیتلر تلقی کردند. چون متین دفتری فارغ‌التحصیل مدرسه آلمانی در تهران بود و زبان آلمانی را خوب یاد گرفته بود. او بعداً در مدرسه حقوق تهران لیسانس گرفت و تحصیلات خود را در سویس ادامه داد و دکترا در حقوق دریافت کرد و به زبان‌های فرانسه و انگلیسی هم تسلط یافت.

*** متین دفتری از اعضای یکی از خاندان‌های کهنسال ایران بود که افراد آن خانواده در دوره ۱۵۰ ساله حکومت قاجار در ایران مصدر خدمات بزرگی شده بودند. از این خانواده ـ میرزا یوسف‌خان مستوفی‌الممالک صدراعظم و آقای حسن مستوفی و حسن وثوق و احمد قوام چندین‌بار به مقام نخست‌وزیری برگزیده شده بودند. علاوه‌بر آن متین دفتری نوه برادر دکتر مصدق و همسر یکی از دختران دکتر مصدق هم بود (روزشمار تاریخ ایران ج۱ ص ۲۲۴)

گرچه متین دفتری مردی تحصیل کرده و آشنا به زبان‌های خارجی بود و گرچه او فرزند میرزا محمد خان دفتری (عین الممالک) ـ فرزند میرزا حسین خان وزیر دفتر ـ فرزند هدایت‌الله وزیر دفتر (پدر دکتر مصدق) ـ فرزند

حسین وزیر دفتر و بالاخره فرزند میرزا محسن آشتیانی بود ـ ولی تمام این تحصیلات و اصل و نسبها هنگام خطر کمترین کمکی به درک و حل مسائل مملکتی نمی‌کند.

در روزهای سخت مردانی کارکشته و سیاستمدارانی سرد و گرم چشیده می‌خواهد تا با خرد و سیاست و استفاده از تجربیات گذشته طرح آینده را بریزند.

اما تاریخ نشان داده که دیکتاتورها همیشه از سیاستمداران با تجربه و کار کشته نفرت دارند و آنها را از خود دور می‌کنند و آن‌گاه که کار به سختی گراید و دیگر کارشان از کار بگذرد به یاد مردان کاردان کشورشان می‌افتند ـ و آن‌وقت دیگر دیر شده است.

رضاشاه که در نیمه اول سلطنت ـ تمام سیاستمداران برجسته را دور خود نگه‌داشته بود و در جلسات مرتب هفتگی موضوعات اصلی مملکتی را با آنها در میان می‌گذاشت و از تجربیات آنها استفاده می‌کرد و بدین دلیل توانست (در دوران اول سلطنت خود) خدمات شایسته‌ای به کشورش بکند و مورد علاقه و پشتیبانی مردم واقع شود ـ ولی ـ در نیمه آخر سلطنت همه آن مردان سیاسی را از خود طرد نمود و گروهی بی مایه را به دور خود جمع کرد و بدین ترتیب خود را به سرازیری سقوط انداخت.

تاریخ تکرار می‌شود: پسرش ـ محمدرضاشاه هم همین راه را رفت. در نیمه اول سلطنت ـ شاهی دموکرات و مورد علاقه عامه مردم بود ـ ولی در نیمه دوم سلطنت خود کجروی را شروع نمود. تا جائیکه حسین علا وزیر دربار او ـ از راه خیرخواهی گروهی از مردان کارکشته و سیاستمداران تجربه آموخته را جمع کرد و به آنها گفت:

« متاسفانه رویه‌ای در کار مملکت داری متداول شده که عاقبت خوبی برای کشور ندارد ـ بیائید جلسه‌ای تشکیل دهید و رهنمودهای خودتان را بنویسید تا به عرض شاه برسانم ـ شاید مؤثر واقع شود »

آنها آمدند و چنین کردند. وقتی حسین علا نظریات آن کاردانان سیاست

را به شاه تقدیم کرد ـ محمدرضاشاه از این‌که او را نصیحت و راه نمائی کرده بودند عصبانی شد و گفت اینها پیر شده‌اند و به سیاستهای امروز وارد نیستند ـ اینها را به توالت بیاندازید و سیفون را بکشید.

از آن روز به بعد تکنوکراتهائی با عناوین چشمگیر دانشگاهی ولی بدون تجربه سیاسی ـ پستهای صدارت و وزارت و سفارت و مشورت را به دست گرفتند و مملکت چنان کج رفت که کار به انقلاب کشید و سلسله سلطنتی پهلوی بر چیده شد.

انتخابات در ایران فرمالیته است:

کاردار فرانسه در ایران جریان گشایش دوره ۱۲ مجلس شورای ملی و استعفای آقای جم و انتخاب متین دفتری به نخست‌وزیری را به پاریس چنین گزارش داده است:

« گرچه نمایندگان تنها مجلس ایران برگزیده شده‌اند ولی مطلب به گمان من چنان پیش پا افتاده است که لزومی ندیدم قبلاً گزارش تقدیم دارم ـ چون انتخابات مجلس در ایران فورمالیته‌ای بیش نیست. لیستها قبلاً تهیه شده و به تائید شاه رسیده و مأمورین دولتی به همراه زیردستان خود با توجه به جمعیت هر محل ـ آرائی را که قبلاً نوشته شده است ـ در صندوقها می‌ریزند. انتخابات امسال هم استثنا نبود و نظیر همه دورها صورت گرفت...

و شاه در نطق افتتاحیه مجلس در باره جنگ چنین گفت:

« موضوعی که موجب تأسف‌خاطر ما گردیده وقوع جنگ در اروپا است. اگر چه ما در این جریان ـ سیاست بی‌طرفی کامل را اختیار کرده‌ایم ولی دوام جنگ از لحاظ مادی و اقتصادی موجب زیان همه ملتهاست. بهمین جهت آرزومندیم هر چه زودتر صلح در جهان بر قرار شود » (قزاق ص ۸۵۷ ـ ۸۵۶)

نظر سفارت فرانسه راجع به متین دفتری:

پس از معرفی دولت متین دفتری به مجلس شورای ملی ـ کاردار سفارت

فرانسه در ایران به وزارت خارجه فرانسه نوشت:

« ۳ نوامبر ۱۹۳۹ = (۱۲آبان ۱۳۱۸) شماره ۲۰۷ ـ از کوافار کاردار فرانسه به وزارت خارجه فرانسه ـ پاریس...

انتصاب آقای جم به وزارت دربار چیزی جز آغاز دوران بازنشستگی طلائی او نیست... جانشین او در ریاست دولت ـ آقای متین دفتری طرفدار آلمان است یعنی هم روحیه و اخلاق آنها را دارد و هم همان گرایش را. مردی است حدود ۴۰ سال ـ هوشمند و فعال ـ وی تحصیلات متوسطه‌اش را در مدرسه آلمانی‌ها در تهران به پایان رسانده و برای آموزش عالی به آلمان و سویس رفته است... از انتصاب او به جانشینی جم و ریاست دولت نباید هیچ برداشت سیاسی کرد. مقصودم این است که تمایلات آلمانی او موجب این انتخاب نشده ـ زیرا هرگز او فرصت این که ابرازی بکند نداشته و احتمالاً شاه هم چیزی در این باب نمی‌داند.

در هر صورت برای اعلیحضرت ـ طرفدار آلمان یا فرانسه بودن وزیرانش ـ مسئله‌ی فرعی بشمار می‌آید ـ به عکس او می‌خواهد بداند آیا آنها آنگلوفیل یا روسوفیل هستند ـ البته آنها که سعی دارند سقوط دولت جم را به موضوعی ارتباط دهند می‌گویند آقای جم تمایلات انگلیسی داشت بدین جهت کنار گذاشته شد. آقای جم با آنکه در گذشته‌ها مشاور سفارت فرانسه در تهران بود ـ اما پیشرفت و ترقیات خود را در سفارت بریتانیا یافت و خودش این مطلب را پنهان نمی‌کند (بایگانی اسناد وزارت خارجه فرانسه جلد ۱۰۵ ص ۲۹۰ نقل از قزاق ص ۸۵۸)

تغییرات سئوال انگیز در ایران:

پس از این‌که هیتلر با حمله به لهستان جنگ بین الملل دوم را شروع کرد ـ وقایعی که در ایران اتفاق افتاد همه چشم‌گیر و سئوال‌انگیز بود.

*** در ۲۵ مهر ماه ۱۳۱۸ فرّخی یزدی مدیر روزنامه طوفان و نماینده سابق مجلس در زندان قصر توسط آمپول هوا به قتل رسید (روزشمار تاریخ ایران

ج۱ص۲۲۴)

*** دو ماه بعد از شروع جنگ ـ چنان‌که گفتیم ـ احمد متین دفتری (که به طرفداری آلمان شهرت داشت) نخست‌وزیر ایران شد.

*** چند روز بعد از آن ـ در ۶ آبان ۱۳۱۸ ـ محمد فرزین ـ که او هم به طرفداری از آلمان شهرت داشت ـ به ریاست بانک ملی رسید. (منبع بالا ص ۲۲۵)

*** روز ۲۵ آذر ۱۳۱۸ پیمان بازرگانی بین دولت ایران و دولت ژاپن به تصویب مجلس رسید. (روزشمار تاریخ ایران ج۱ص۲۲۶)

این پیمان بی‌موقع از لحاظ سیاسی موجب شک و تردید در ذهن متفقین در جنگ شد و باور آنها را درباره این‌که حکومت ایران در باطن موافق دول محور (= آلمان و ایتالیا و ژاپن) است را تقویت کرد.

*** در ۱۰ بهمن ۱۳۱۸ ـ دکتر تقی ارانی در زندان در گذشت ـ (مانند بالا وقایع ۱۰ بهمن)

*** در ۲۲ اسفند ۱۳۱۸ محسن جهانسوز افسر دانشکده افسری به جرم سوءقصد بر علیه سلطنت مشروطه تیرباران گردید. (منبع بالا)

*** در ۲۵ اسفند ۱۳۱۸ از علی وکیلی و حاج‌آقا رضا رفیع (قائم المقام الملک) ـ دوست نزدیک رضاشاه ـ که هر دو نماینده مجلس بودند سلب مصونیت شد. (مانند بالا)

آذر ۱۳۱۸

اولین نشانه نارضایتی انگلیس از ایران:

در اوایل آذر ۱۳۱۸ ـ دولت انگلیس برای نشان دادن عدم رضایت خود درباره نزدیکی حکومت ایران به دول محور (= آلمان و ایتالیا) و وقایعی که در ایران اتفاق می‌افتد به نیروی دریائی خود دستور داد که از حمل کالاهای متعلق به ایران که از آلمان خریداری شده جلوگیری و آن کالاها را در دریاها توقیف کند.

از آن تاریخ کشتیهای مملو از کالای خریداری شده از آلمان در دریاها توقیف شد که بیشتر آن خریدهای دولتی بود ـ منجمله ماشین‌آلات کارخانه ذوب آهن کرج که پس از توقیف به مصر برده شد و پس از اتمام جنگ ـ ماشین آلات زنگ‌زده و غیر قابل استفاده ذوب‌آهن کرج به ایران تحویل شد.

*** کاردار سفارت فرانسه در ۲۹ نوامبر ۱۹۳۹ (۸ آذر ۱۳۱۸) به دولت متبوع خود گزارش داد که:

« دولت ایران شکایت کرد که بریتانیا مانع شده تا کالای خریداری شده از آلمان را به ایران حمل شود و به این منظور یادداشتی از سوی وزارت خارجه ایران تسلیم سفارت انگلیس در تهران گردید که در آن گفته شد ایران بی‌طرف است. ولی دولت انگلیس مدعی است خرید کالا از آلمان سبب رونق اقتصادی آلمان و ورود ارز به آن کشور می‌گردد. (اسناد وزارت خارجه فرانسه جلد ۱۰۹ ص ۲۱۹ ـ نقل از قزاق ص ۸۵۹)

دی ۱۳۱۸

تغییر وزیر مختار انگلیس در ایران:

با شروع نخست‌وزیری متین دفتری ـ دولت انگلستان هم وزیر مختار خود را در ایران عوض کرد و بجای او « *سر ریدر بولارد* » سیاستمدار و کارشناس امور خاورمیانه را که شش سال در جده در سمت وزیر مختار انگلیس در عربستان سعودی کار کرده بود و در اثر لیاقت لقب « سر » گرفته بود به تهران اعزام داشت.

بولارد گرچه در وزارت‌خارجه انگلیس و در مأموریت‌های خود کارمندی موفق بوده ولی در ایران تمام افرادی که با او به نحوی سر وکار داشته‌اند او را مردی متکبر دانسته که رعایت آداب معاشرت سیاسی را نمی‌کرده است. و بیشتر رفتار مقامات مستعمراتی بریتانیا را داشته است.

*** حسین فردوست در خاطراتش (ظهور و سقوط پهلوی ص ۱۲۷) می‌نویسد:

« بولارد با محمدرضا روابط خوبی نداشت. محمدرضا به من می‌گفت که او آدم بی‌تربیت و بدی است... بعدها گفت که از مقامات انگلیس خواسته تا او را احضار کنند... اما آنها جواب منفی داده بودند و او را احضار نکردند تا مأموریتش تمام شد و در سال ۱۳۲۴ در تهران بازنشسته شد »

*** روز یکشنبه ۳۰ دسامبر ۱۹۳۹ (= نهم دیماه ۱۳۱۸) « سر ریدر بولارد » برای اولین بار با رضاشاه ملاقات کرد تا استوارنامه خود را ارائه دهد. او سه روز بعد (در دوم ژانویه ۱۹۴۰) در نامه‌ای به همسرش اولین ملاقات با رضاشاه را چنین نقل کرده است:

« شاه یک مرد لایقی است ـ او کار خود را از ۱۵ سالگی در اصطبل قزاقخانه شروع کرده بود و بدون لیاقت نمی‌توانست خود را به تخت سلطنت برساند. من که تازه از یک کشور سلطنتی جالب توجهی [منظور عربستان سعودی است] آمده بودم با علاقه در انتظار دیدن شاه بودم.

وقت ملاقات برای شنبه ۳۰ دسامبر (۹ دیماه ۱۳۱۸) تعیین شد... من با یکی از کارمندان وزارت خارجه ایران به کاخ سلطنتی (سعدآباد) رفتم... وقتی وارد اطاق ملاقات با شاه شدم دیدم که شاه نزدیک در ورودی اطاق ایستاده و منتظر ورود من است...

در ابتدا شاه از من پرسید که آیا من فارسی حرف می‌زنم؟ من چند جمله فارسی جواب دادم و گفتم که تمرین ندارم و باید در ایران بیشتر تمرین کنم.

[بولارد که در رشته زبان تحصیل کرده و زبان ترکی ـ عربی ـ فارسی را آموخته بود ـ پس از مدت کوتاهی اقامت در ایران و تمرین ـ فارسی را به آسانی حرف می‌زد].

... من چند جمله رسمی‌که متداول است به زبان فرانسه اظهار کردم و کارمند وزارت خارجه آنرا به فارسی برای شاه ترجمه کرد. شاه هم چند جمله در جواب من گفت. آهنگ صدای شاه بسیار آهسته و ملایم بود.

من می‌دانم وقتی‌که او عصبانی می‌شود و به وزرای خود فحش می‌دهد آهنگ صدای او چنین آهسته نیست بلکه بسیار بلند و خشمگین است.

پس از تعارفات اولیه و تقدیم استوار نامه فهمیدم که انتظار دارد من بروم ولی من گفتم اگر برای ایشان مانعی ندارد چند مطلب را به عرض برسانم. شاه بلافاصله روی یک صندلی نشست و من را هم نزدیک خود نشاند.

من مطالبی راجع به جنگ بین‌الملل و کارهای سیاسی گفتم... او با دقت گوش می‌داد و در هر مورد اظها نظری می‌کرد... من متوجه شدم در تمام کارها که معمولاً وظیفه وزرا است وارد می‌باشد... او گفت خیلی خوشحال است که من حرفهای اساسی مملکتی را مطرح کرده‌ام و تنها به تعارفات اکتفا نکردم... او چند کلمه هم با وابسته نظامی که همراه من بود سخن گفت و مخصوصاً توجه مخصوصی به « خانم لمبتون » وابسته مطبوعاتی سفارت داشت. (بولارد ص ۵)

[خانم نانسی لمبتون متولد ۱۹۱۲ از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ وابسته مطبوعاتی سفارت انگلیس در تهران بود و زبان فارسی را خوب آموخت. او بعدها از ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۹ استاد زبان فارسی در دانشگاه لندن شد. و بعد از چند سال باز به ایران آمد و هنگام ملی شدن نفت که دولت ایران سفارت انگلیس را تعطیل کرد خود را به سفارت امریکا منتقل کرد و بعد از سالها به امریکا رفت و خود را یکی از ایران‌شناسان سرشناس معرفی کرد].

بدین ترتیب وزیر مختار جدید انگلیس وارد ایران شد و مشغول کار گردید.

نامه‌های بولارد وزیر مختار انگیس:

بولارد هنگام آمدن به ایران ـ همسر و فرزندان خود را در انگلستان گذاشت و خود به تنهائی به ایران آمد. او که مردی نچسب و بی علاقه به معاشرت بود مرتبا به همسرش نامه می‌نوشت و وقایع ایران را شرح می‌داد. این نامه‌ها را بعد از او فرزندش در کتابی بنام « نامه هائی از تهران » منتشر کرد. این نامه‌ها مأخذ بسیار مهمی برای آشنائی با وقایع سیاسی ایران در دوران جنگ جهانی دوم می‌باشد ـ در ضمن نشان می‌دهد که یک وزیر مختار انگلیسی ـ مردم ایران و مردان سیاسی و شاه آن را چگونه می‌دیده است.

تحریکات مطبوعات خارجی:

در این موقع تحریکات و شایعه‌پردازی مطبوعات خارجی شروع شد.

*** روز اول ژانویه ۱۹۴۰ (۱۰ دیماه ۱۳۱۸) مطبوعات خارجی نوشتند که دولت ایران نیروهای مسلح خود را در مرزهای شمال کشور متمرکز کرده است. دولت ایران این اخبار را تکذیب کرد. در حقیقت این روسیه شوروی بود که نیروهای مسلح خود را در مرزهای شمال ایران متمرکز کرده بود. (قزاق ص ۸۶۳)

*** بولارد در نامه خود به همسرش در لندن در تاریخ ۱۸ ژانویه ۱۹۴۰ (= ۲۸ دیماه ۱۳۱۸) پس از ذکر اخبار خصوصی و شخصی با لحنی تمسخرآمیز ـ می‌نویسد:

«... یکی از مشکلات سفارتخانه ما موضوع تقویم ایرانی است [منظور تقویم شمسی است] که چندی پیش در ایران متداول شده است. در تقویم‌های چاپ شده و در روزنامه‌ها نوشتن معادل تقویم میلادی ممنوع است. بدین جهت تمام مکاتبات با سفارت با تقویم ایرانی است و تطبیق آن با تقویم اروپائی همیشه موجب زحمت و اشتباه می‌شود. این است پیشرفت و تمدن... »

بعد باز به حالت مسخره می‌نویسد: « علامت دیگری از پیشرفت ایران این است که اخیراً دولت ایران به کالج البرز که یک مدرسه امریکائی است [این مدرسه بعداً دبیرستان البرز نامیده شد] و هم‌چنین مدرسه انگلیسی اصفهان دستور داده که از تیر ماه آینده [که مدارس تعطیل تابستانی را شروع می‌کنند] دولت ایران این دو مدرسه را در اختیار خود می‌گیرد ـ معلوم بود که دستور از بالا (رضاشاه) آمده است. من مطمئن هستم که برنامه آتی دولت ایران تعطیل کردن بیمارستان امریکائی [در تهران] و بیمارستان انگلیسی [در اصفهان] خواهد بود. البته تا زمانی که حکومت فکر می‌کند که دکتر باید ایرانی باشد و به تجربه و تخصص کار ندارد ما نمی‌توانیم کاری کنیم »

[این مطالب را تماماً خانم لمبتون وابسته مطبوعاتی سفارت انگلیس برای آقای بولارد تهیه می‌کرده است]

آقای بولارد سپس می‌نویسد: « دیروز ولیعهد ایران دعوت کرده بود. ولیعهد سال قبل با فوزیه خواهر پادشاه مصر عروسی کرده... پسران شاه هر کدام قصری دارند ولی قصر ولیعهد از همه مجلل‌تر است. (بولارد در اینجا اطاقها و دیوارها و اثاث قصر را شرح داده) بعد می‌نویسد:

« من می‌توانستم خیلی بیشتر از این زیباییهای قصر لذت ببرم اگر نمی‌دانستم که مردم فقیر این مملکت در چه حالی هستند » (بولارد ص ۸)

بهمن ۱۳۱۸

بولارد روز ۲۶ ژانویه ۱۹۴۰ (= ششم بهمن ماه ۱۳۱۸) به وزارت خارجه انگلیس می‌نویسد:

« رفتار ولیعهد کمی از رفتار پدرش بهتر است. ولی بد گمانی و خشم پدر نسبت به همه اطرافیان در ولیعهد تبدیل به نوعی افسردگی و زودرنجی شده که او نمی‌تواند خو را از آن برهاند... او از جنگ متنفر است و آنرا یک بلا و دردسر می‌داند »

[بولارد سپس مهمانی که سفارت انگلیس به مناسبت شروع به کار او داده شرح داده و طی آن اخلاق و رفتار سفیران و وزرای مختار سایر کشورها در تهران را گزارش می‌دهد] و در آخر نامه به وزارت خارجه انگلیس شکایت می‌کند که:

«... یکی از اشکالاتی که در اینجا من با آن مواجه می‌باشم این است که خدمتکاران سفارت از خدمتکاران بیشتر نقاطی که من بوده‌ام غیر قابل اعتمادترند. من در جده هرگز چیزی را قفل نکردم و هرگز چیزی گم نشد... ولی در اینجا ظاهراً باید هرچیزی که مورد استفاده روزانه نیست قفل کرد. خوشبختانه موسی که اطاق خواب من و لباسهایم را نظافت می‌کند سالها اینجا بوده و مرد پاک و قابل اعتمادی است ـ بدین جهت لباسهای من در

امان هستند ولی نقره‌آلات و چینی‌آلات که روزانه مصرف ندارند همه زیر کلید در قفسه‌ها هستند. اینها یک روش مخصوص برای دزدی دارند. مثلاً یک زیر سیگاری از محل معمول خود برداشته می‌شود و در جای دیگر گذاشته می‌شود. اگر بپرسی فوراً پیدا می‌شود ـ اگر نپرسی ناپدید می‌شود ـ و مدتی در محلی مخفی می‌شود تا اگر پس از مدتی باز آن را بخواهی ـ می‌آورند و اگر مدتی آن را نخواهی فروخته می‌شود... (بولارد ص ۱۲)

کشته شدن دکتر ارانی در زندان:

در ۱۰ بهمن ۱۳۱۸ یعنی حدود ۵ ماه بعد از شروع جنگ بین‌الملل دوم ـ اعلان شد: « دکتر تقی ارانی ـ رئیس اولین گروه کمونیستهای ایران ـ که سه سال قبل به ده سال زندان محکوم شده بود در زندان به بیماری تیفوس درگذشت.»

در تهران شایع شد که شهربانی (به دستور رضاشاه) او را به قتل رسانده است. موضوع برای رسیدگی به دادگاه جنائی تهران ارجاع شد و دادگاه موضوع قتل را مردود دانست و فوت ارانی را طبیعی اعلان کرد.

[گرچه یک سال بعد از استعفای رضاشاه ـ در سال ۱۳۲۱ دادگاه مخصوصی برای محاکمه عمال شهربانی تشکیل گردید ـ و تمام قتل‌هائی که به دستور رضاشاه توسط شهربانی انجام گرفته بود مورد رسیدگی قرار گرفت و مجرمان به اعدام و حبسهای طویل‌المدت محکوم شدند ـ ولی ادعانامه دادستان مبنی به قتل دکتر ارانی رد گردید و فوت او طبیعی اعلام شد].

اما به هر صورت نظر عامه براین بود که شرایط زندان دکتر ارانی چنان بود که به هر صورت از آن جان به در نمی‌برد.

نگرانی رضاشاه از تلافی شوروی:

موضوع مبارزه شدید و جلوگیری از اشاعه افکار کمونیستی در ایران ـ دولت روسیه شوروی را که طرفدار این گروه بود بسیار ناراضی کرد.

رضاشاه هم از عکس‌العمل روسیه شوروی شدیداً نگران بود و این نگرانی تبدیل به کابوسی شد که تا آخرین روز سلطنت و خروج او از ایران او را رها نکرد.

[وقتی که در سوم شهریور ۱۳۲۰ ـ ارتش شوروی به ایران حمله کرد ـ رضاشاه تا رسیدن روس‌ها به کرج (در ۴۰ کیلومتری تهران) موضوع را تحمل کرد ولی بلافاصله که ارتش روس از کرج به سوی تهران حرکت کرد ـ رضاشاه با عجله استعفای خود را نوشت و از راه قم به اصفهان و کرمان و بندر عباس رفت و در حقیقت از ترس روس خود را داوطلبانه تسلیم انگلیس نمود. کابوس تلافی شوروی تا روزی که رضاشاه از ایران خارج شد اورا رها نکرد. او یقین داشت که روس‌ها او را دستگیر خواهند کردو اگر اورا نکشند به سیبری تبعید خواهند کرد.]

*** در ۶ فوریه ۱۹۴۰ (۱۷ بهمن ۱۳۱۸) نخست‌وزیر و وزیر خارجه فرانسه به وزیر دفاع فرانسه اطلاع دادند که:

«... از جانب وزیر مختار فرانسه در تهران خبررسیده که دولت ایران برای انجام خدمت زیر پرچم پنج دسته را احضار نموده که مدت خدمت و آموزش آنها یک ماه خواهد بود...

در همین زمان مطبوعات انگلیس نوشتند که ایران در معرض خطر حمله روس‌ها است...» (اسناد وزارتخارجه فرانسه جلد ۱۰۹ ص ۲۲۶ ـ نقل از قزاق ـ ص ۸۶۳)

اسفند ۱۳۱۸

وزیر مختار جدید ایران در لندن:

در همین روزها رضاشاه ـ محمد علی مقدم را با عنوان وزیر مختار ایران با پیغام مفصلی برای لرد هالیفاکس (وزیر خارجه انگلیس) ـ به لندن فرستاد.

*** در ۲۲ فوریه ۱۹۴۰ (۲ اسفند ۱۳۱۸) کاردار سفارت فرانسه در

تهران به وزارت خارجه فرانسه گزارش داد که آقای محمد علی مقدم چند هفته قبل به سمت وزیر مختار ایران به لندن فرستاده شده است... او مردی است با ظاهر آراسته که زبان فرانسوی را خوب حرف می‌زند ولی واجد صفات یک دیپلمات برای اشغال پست سفارت در لندن نیست (اسناد وزارت خارجه فرانسه جلد ۸۴ ص ۳۷۰ نقل از قزاق ص ۸۶۳)

*** دکتر قاسم غنی در کتاب خاطراتش که در لندن چاپ شده نوشته است که:

« آقای محمد علی مقدم به او گفته است که هنگام حرکت به لندن رضاشاه مرا خواست و گفت: بعضی گله‌ها را از *لرد هالی فاکس* بکنید.

[لرد هالیفاکس سیاست‌مدار مشهور انگلیس بود ـ که مدتی به عنوان نایب‌السلطنه هند کلیه امور سیاسی ایران را هدایت می‌کرد ـ او سپس از سال ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۱ وزیر خارجه انگلستان شد و هنگامی‌که رضاشاه پیام گله‌آمیز خود را برای لرد هالی فاکس می‌فرستد ـ آنتونی ایدن معاون او بود].

رضاشاه به محمدعلی مقدم می‌گوید: « به لرد هالی فاکس بگوئید من وقتی تصمیم گرفتم بعضی کارخانجات را در ایران دائر کنم که مانند جنگ ۱۹۱۴ـ۱۹۱۸ که ایران احتیاج به یک نعلبکی و استکان داشت و پیدا نمی‌شد ـ بعضی حوائج را در داخله تهیه کنیم و نیز برای وسائل‌نقلیه و خط‌آهن ابتدا به شما مراجعه کردم شما نتوانستید به من کمک کنید ـ نمی‌گویم نخواستید ـ ناگزیر از آلمان‌ها طلبیدم. آنها همه قسم کار کردند و (در مقابل از ما) همه چیز خریدند.

البته چون ماشین آلمانی آوردم متخصص باید آلمانی باشد و چند نفر آلمانی به ایران آمدند. »

محمدعلی مقدم در ادامه می‌گوید: « من در لندن به هالیفاکس پیام رضاشاه را ابلاغ کردم و همه را گوش داد » (خاطرات دکتر قاسم غنی ص ۵۲ چاپ لندن ۱۳۶۱)

باز هم احتمال حمله روسیه به ایران:

بولارد وزیر مختار انگلیس در ایران در نامه مورخ ۱۱ مارس ۱۹۴۰ (۲۰ اسفند ماه ۱۳۱۸) به همسرش می‌نویسد:

در روزنامه‌ها [منظور روزنامه‌های خارج از ایران است] اغلب خبرهائی نوشته می‌شود که روس‌ها در نظر دارند به ایران حمله کنند.... دو یا سه هفته قبل وزیر مختار جدید آلمان [آقای اتل] به تهران وارد شد ـ او به همه اطمینان داد که روس‌ها به ایران حمله نخواهند کرد ـ این انگلیس است که می‌خواهد در این ناحیه جنگ به راه بیاندازد و ترکیه و ایران را تحریک می‌کند که به روسیه حمله کنند.... این وزیر مختار آلمان از آن نازیهای دو آتشه است.

[حزب نازی حزب هیتلر بود که در آن زمان حاکم بر آلمان بود].

این آقا دیپلمات نیست و سابقه کار سیاسی ندارد. او هشت سال قبل کارمند شرکت هوائی « یونکرس » در ایران بود و ایران را خوب می‌شناسد.

[یونکرس شرکتی بود که در زمان رضاشاه تمام حمل‌ونقل ایران را در انحصار داشت].

او یک نمونه نازی آلمانی است ـ متکبر ـ لاف زن ـ که همیشه برای کشورشان تبلیغ می‌کنند و معمولاً با هوش هم نیستند ـ او بی‌ملاحظه سخن می‌گوید و می‌خواهد فقط جلب توجه کند. ممالک بی‌طرف ما را رها کرده‌اند که با آلمان‌ها بجنگیم ولی تصور نمی‌کنم میل داشته باشند که آلمان‌ها در این جنگ پیروز شوند.

بولارد در آخر نامه‌اش می‌نویسد که هفته آتی یک روز بدی خواهم داشت ـ ولیعهد دعوت کرده که در جشن تولد پدرش شرکت کنم [۲۴ اسفند] ـ ما باید لباس رسمی بپوشیم. بعد از شام رسمی صدها نفر دیگر وارد خواهند شد که برای غذای بوفه ـ جنگ خواهند کرد... تا نصف شب که آتش بازی شروع خواهد شد...

سعی در ایجاد رابطه حسنه با شوروی:

کوشش‌های مکرر شوروی برای بدست آوردن بهانه و حمله به ایران موجب شد که ایران سعی در بهبود روابط بکند و با قبول پیشنهادات روس با آنها قرارداد بازرگانی منعقد کند.

*** حکومت ایران ـ گوئی متوجه خطرات شوروی شد و برای رفع اختلافات و جلب نظر با شوروی کوشش بسیار کرد تا این‌که اعلام شد: « روز ۲۱ اسفند ۱۳۱۸ پیمان بازرگانی و کشتیرانی بین دولت ایران و شوروی به امضا رسید» (روزشمار تاریخ ایران ج۱ ص ۲۲۶)

سال ۱۳۱۹

سکان کشتی جنگ جهانی در دست کاردانان:

در ۲۰ اردیبهشت ۱۳۱۹ چمبرلن از نخست‌وزیری انگلستان استعفا داد و مجلس انگلیس سکان جنگ را به دست وینستون چرچیل ـ وزیر دریاداری و سیاستمداری کار کشته داد و او را نخست‌وزیر کرد.

*** در چهاردهم آبان همان سال (۱۳۱۹) فرانکلین روزولت (برخلاف معمول) برای سومین بار به ریاست جمهوری امریکا انتخاب شد و در ۱۸ اسفند ۱۳۱۹ مجلس سنای امریکا اختیارات تام در رابطه با جنگ بین‌الملل را به او داد.

بدین ترتیب کشورهای انگلیس و امریکا روسای دولت‌های جنگ خود را نتخاب کردند.

*** در ۲۷ خرداد ۱۳۱۹ در کشور فرانسه مارشال پتن نخست‌وزیر شد. پتن با وجود این‌که فاتح مشهور جنگ اول جهانی بود ـ اکنون نیروی جوانی خود را از دست داده بود و در بین سکان داران جنگ در انگلیس و روس و امریکا نتوانست از کشور بزرگش دفاع کند.

دولت امریکا نماینده جدیدی به ایران فرستاد:

در مارس ۱۹۴۰ (فروردین ۱۳۱۹) دولت امریکا تصمیم گرفت که آقای «لوئیس دریفوس» را به سمت سفیر به ایران بفرستند ـ دریفوس و مخصوصاً خانم ایشان در دوران جنگ جهانی دوم در تهران خدمات شایانی به مستمندان کردند. آنها بسیار متواضع و فروتن بودند ـ آقا و خانم دریفوس اسرائیلی الاصل بودند.

۷ فروردین ۱۳۱۹
افزایش فعالیت آلمانیها در ایران:

بولارد وزیر مختار انگلیس در ایران در نامه مورخ ۲۷ مارچ ۱۹۴۰ (۷ فروردین ۱۳۱۹) به وزارت خارجه انگلیس اطلاع می‌دهد که:

« از ۱۷ بهمن سال گذشته تا کنون فعالیت سفارت آلمان برای نفوذ بین ایرانیان زیاد شده است آقای « سمند » وزیر مختار آلمان که مورد انتقاد نازیهای اینجا بود رفته و بجای او آقای « اتل » آمده است که یکی از نازیهای فعال است... آقای « اتل » ایران را خیلی خوب می‌شناسد چون مدتی تا سال ۱۹۳۲در شرکت « یونکرس » در ایران کار می‌کرده است »

۲ اردیبهشت ۱۳۱۹
می‌توان ایرانیان را کلاً طرفدار آلمان دانست:

بولارد در نامه مورخ ۲۳ آوریل ۱۹۴۰ (۲مطابق اردیبشت ۱۳۱۹) به همسرش می‌نویسد:

« خبر رسید که ارتش آلمان دانمارک و نروژ را تصرف کرده است. »

[قبل از این تاریخ دولت آلمان ـ کشورهای چک‌اسلواکی و هلند را در تصرف خود گرفته بود]

بولارد سپس می‌نویسد:

کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران
تاسیس ۱۳۷۴

« عامه ایرانیان تحت تبلیغات آلمان‌ها که از رادیو برلن پخش می‌شود واقع هستند به‌طوری‌که می‌توان ایرانیان را کلاً طرفدار آلمان دانست. دلیل آن بیشتر ترس ایرانیان از روسیه است ـ آنها یک آلمان قوی می‌خواهند تا در مقابل روس‌ها بایستد. علاوه‌بر آن اصولاً ایرانیان آدمی مانند هیتلر را دوست دارند »

۴ اردیبهشت ۱۳۱۹ ـ گشایش فرستنده رادیو ایران:

در ۲۴ آوریل ۱۹۴۰ (ـ ۴ اردیبهشت ۱۳۱۹) فرستنده رادیو تهران توسط (محمدرضا پهلوی) ولیعهد ـ گشایش یافت و خبر گشایش آن در همان روز به زبانهای فارسی ـ عربی ـ فرانسوی ـ انگلیسی ـ آلمانی و روسی به اطلاع همگان رسید (قزاق ص ۸۶۷)

*** پرویز خطیبی که یکی از تهیه کنندگان برنامه‌های رادیوئی آن روز بود خاطرات خود را در این مورد در « فصل‌نامه ره‌آورد شماره ۲۸ چاپ لوس‌آنجلس در سال ۱۹۹۱» چنین نوشته است:

« کمی پیش از جنگ جهانی دوم بود که مردم ایران با پدیده تازهای به نام رادیو آشنا شدند.... پیش از درگیری آلمان هیتلری با متفقین ـ دو گوینده چیره‌دست فارسی زبان در رادیو برلن توانستند با برنامه‌های خبری و تفسیرهای سیاسی نظر بسیاری از شنوندگان را جلب کنند ـ این دو گوینده بهرام شاهرخ و دکتر اسماعیل کوشان بودند که هر شب با لحنی تند و شدید از برلین ـ کابینه انگلیس را به باد انتقاد می‌گرفتند و وینستون چرچیل وزیر دریاداری وقت را دزد دریائی می‌نامیدند. کم کم برخی از افراد علاقمند اقدام به خرید دستگاه گیرنده رادیو کردند...

اوایل سال ۱۳۱۹ بود که عصرها از راه مدرسه ـ به خانه همکلاسی‌هائی که رادیو داشتند می‌رفتیم تا ساعت هشت و سی و پنج دقیقه بعدازظهر پای سخنان شاهرخ و کوشان بنشینیم... همان زمان شایع شد که حکومت رضاشاه از سفارت انگلستان تحت فشار قرار گرفته است تا به هر ترتیب که صلاح می‌داند مانع از پخش برنامه فارسی رادیو برلین شود. از سوی دیگر

رضاشاه نیز که گاه و بیگاه خودش هم هدف حملات بی‌امان رادیو برلین بود سعی داشت که در این مورد اقدامی بکند. ظاهراً در رابطه با همین مساله بود که وقتی ارباب کیخسرو شاهرخ وکیل مجلس و پدر بهرام شاهرخ در شب عروسی پسر علی اکبر نکوئی سرمایه‌دار معروف به قتل رسید همه‌جا شایع شد که پدر را به جرم هتاکیهای پسر کشته‌اند. با وجود این برنامه‌های کوبنده رادیو برلین هرگز قطع نشد و هر روز که می‌گذشت کار نگرانی دولت از اشتیاق مردم نسبت به رادیو برلین بالا می‌گرفت. بهمین جهت ـ در سال ۱۳۱۹... دولت تصمیم گرفت یک فرستنده رادیوئی ایجاد کند تا مردم از گوش دادن به رادیوهای خارجی ـ خصوصاً رادیو برلین خودداری کنند ـ لازم به یادآوری است که در آن سال علاوه‌بر رادیو برلین ـ رادیو لندن و رادیو دهلی (که گوینده آن آقای محمود تقوی بود) برنامه‌های فارسی پخش می‌کردند. اما برای عامه مردم که رفته‌رفته تحت تأثیر حملات تبلیغاتی آلمان قرار گرفته بودند شنیدن برنامه‌های لندن و دهلی لطف چندانی نداشت. از سوی دیگر با ظهور آدلف هیتلر در آلمان گروه‌های زیادی از مردم خواسته یا نا خواسته به قول معروف «آلمانوفیل» شدند. (فصل‌نامه ره‌آورد شماره ۲۸ چاپ لوس‌آنجلس در سال ۱۹۹۱)

*** روز چهارم اردیبهشت ۱۳۱۹ محمدرضا پهلوی (ولیعهد) در محل بیسیم حاضر شد و با حضور نخست‌وزیر (متین دفتری) و اعضای کابینه رادیو تهران را که فقط بیست کیلووات قدرت داشت افتتاح کرد... برنامه رادیو تهران معمولاً از ساعت ۱۲ ظهر شروع و تا دو بعدازظهر ادامه داشت و مجدداً از ساعت ۶ بعدازظهر تا چند ساعت ادامه پیدا می‌کرد... » (نقل از قزاق ـ محمدپور شالچی ص ۸۶۹)

۲۸ اردیبهشت ۱۳۱۹
جوانان ایران طرفدار آلمان:

بولارد در نامه مورخ ۱۸ می(۲۸ اردیبهشت ۱۳۱۹) خود به وزارت خارجه

انگلیس می‌نویسد:

« در ایران علاقه به کمونیسم بین جوانان تحصیل کرده همراه است با احساسات طرفداری از آلمان که در تمام سطوح در ایران دیده می‌شود ـ به‌طوری‌که بدون اغراق می‌توان گفت که ۷۰ در صد طبقه متوسط و طبقه بالا در شمال ایران طرفدار آلمان هستند.

تعداد آلمانی‌ها در ایران احتمالاً ۱۷۰۰ تا ۲۰۰۰ نفر هستند ـ خیلی از آنها پس از شروع جنگ به ایران آمده‌اند... اگر استحکام رژیم [پهلوی] متزلزل شود امکان زیاد دارد که آنها کودتا کنند یا به یک کودتا در ایران کمک کنند. نخست‌وزیر فعلی که شهرت دارد تا حدی رشوه‌خوار است در دست آنها است [یعنی در دست آلمانی‌ها است]. »

۲۹ اردیبهشت ۱۳۱۹

حمله آلمان به فرانسه و خوشحالی ایرانیان:

در ۲۹ اردیبهشت ۱۳۱۹ ـ بولارد در نامه خود به همسرش (مورخ ۱۹ می) می‌نویسد که: « آلمانی‌ها به فرانسه حمله کردند و امروز حدود ۳۰ مایل در داخل خاک فرانسه پیشرفت نمودند.

آلمانی‌ها در ایران می‌گویند که جنگ تا آخر بهار یا اول تابستان به پایان می‌رسد.

امیدوارم این پیش‌بینی غلط از آب درآید چون عامه مردم ایران طرفدار آلمان‌ها هستند و تبلیغات ضد متفقین که از برلن پخش می‌شود تأثیر زیاد در ایرانیان دارد.

دو روز قبل همه ایرانیان (طبق تبلیغ رادیو برلن) می‌گفتند که جورج پادشاه انگلستان چمدان‌های خود را بسته و (از ترس حمله‌های هوائی آلمانی‌ها) به زودی به کانادا می‌رود و دولت فرانسه هم بزودی به کانادا می‌رود. »

*** بولارد در ادامه نامه بالا می‌نویسد:

« بی بی سی [رادیو لندن] هنوز نتوانسته که برنامه فارسی پخش کند ـ تازه اگر هم بی‌بی‌سی ـیه زبان فارسی شروع شود من فکر نمی‌کنم بتواند با تبلیغات آلمان رقابت کند...

ایرانیان خیلی از روس می‌ترسند و میل دارند آلمان قوی باشد تا در مقابل روسها به‌ایستد... به این دلیل اخبار آلمان خیلی از روزنامه‌ای ایران را پر کرده است.... در اینجا ملاحظه روس‌ها را می‌کنند چون روس‌ها می‌توانند به راحتی تمام شمال ایران را تصرف کنند... پیشرفت آلمان در خاک دیگران احترام آلمان‌ها را در ایران بیشتر کرده است (ایرانیان از جنگهای دریائی اطلاعی ندارند). کوششهای متفقین فقط می‌تواند ایرانیان را کمی کمتر طرفدار آلمان کند... »

۳۱ اردیبهشت ۱۳۱۹

در تاریخ ۲۱ می(۳۱ اردیبشت ۱۳۱۹) آقای بولارد وزیر مختار انگلیس بخشنامه‌ای **به کلیه** کارمندان سفارت انگلیس صادر کرده می‌نویسد:

« فعالیت گروه زیادی آلمانی در اینجا نشان می‌دهد که آلمانی‌ها ممکن است در خیال کودتا باشند ـ از نوع کودتاهای اروپا. نتیجه آن هرچه باشد بدون شک شامل مخالفت با منافع انگلیس هم خواهد بود. گرچه این امکان (امکان کودتا) بعید است ولی عاقلانه خواهد بود که تمام مدارک و نامه‌های محرمانه را که لازم ندارید بسوزانید و برای بقیه مدارک آماده باشید تا به محض اطلاع آنها را هم بسوزانید.

منظور این نیست که دولت ایران با فعالیتهای غیر قانونی آلمانی‌ها موافق است ولی بنظر می‌رسد که با بی‌حالی به این موضوع نگاه می‌کنند ـ شاید از ترس روس‌ها. »

نگاهی بر پیشرفتهای برق‌آسای آلمان و تسلیم فرانسه:

در ۲۰ اردیبهشت ۱۳۱۹ (۱۰ می) قوای هیتلر حمله خود را به کشورهای

غرب اروپا آغاز کرد. ستونهای زره‌پوش به سرعت و مهارت به جانب جاده‌های هلند روانه شد. هواپیماهای آلمانی به شکل منظم مناطق موثر را بمباران کردند. بهترین عوامل ارتش فرانسه در بلژیک به مقابله با مهاجمان پرداختند تا شاید بتوانند این حمله‌های سریع را مانع شوند. (قزاق ص ۸۷۱)

*** خطر حمله به انگلستان نزدیک شد. چمبرلن استعفا داد وینستون چرچیل که وزیر دریاداری بود نخست‌وزیر انگلستان شد.

چرچیل در نخستین روز نخست‌وزیری در یک نطق رادیوئی به ملت انگلیس گفت: « من جز رنج ـ حزن ـ عرق و اشک » برای شما خبر دیگری ندارم. (قزاق ص ۸۷۲)

*** در ۱۴ ماه می(۲۴ اردیبهشت) حمله‌های شدیدتر نیروهای آلمانی به سوی سدان ـ آغاز گشت و از خط ماژینو ـ که برای جلوگیری از حمله آلمان ساخته شده بود و از مرز بلژیک گذشت... در فرانسه مقام وزارت جنگ به مارشال پتن داده شد... سرهنگ دوگل با ارتقاء به درجه سرتیپی به معاونت وزارت دفاع منصوب گردید (قزاق ص ۸۷۲)

خرداد ۱۳۱۹

ارتش فرانسه در مقابله با مهاجمان آلمانی نتوانست مقاومت کند و عقب نشست. و ارتش آلمان، هلند و بلژیک و لوکزامبورک را تسخیر کرد. بلا فاصله کشورهای مجارستان و بلغارستان از ترس حمله آلمان خود را طرفدار آلمان اعلام کردند و به ارتش آلمان پیوستند. چهار پنجم ارتش انگلیس هم که برای کمک به فرانسه رفته بودند عقب نشستند ـ ارتش آلمان در فرانسه به پیشروی ادامه داد.

در ۲۴ خرداد سال ۱۳۱۹ (= ۱۴ ژوئن ۱۹۴۰) ارتش آلمان وارد پاریس شد و دولت فرانسه پایتخت را به بردو انتقال داد.

در ۲۶ خرداد مارشال پتن از آلمان در خواست متارکه جنگ کرد. ژنرال دوگل با این پیشنهاد مخالف بود و می‌خواست جنگ علیه آلمان ادامه یابد.

(قزاق ص ۸۷۴)

*** ژنرال دوگل با اعتراض فرانسه را ترک کرد و به لندن رفت تا از آنجا مبارزه با آلمان را ادامه دهد. ولی مارشال پتن در ۲۶ خرداد قرارداد متارکه را با آلمان امضا کرد و بیش از نیمی از کشور را به آلمان تحویل داد.

ژنرال دوگل دو روز بعد (۲۸ خرداد ۱۳۱۹) از لندن اعلامیه‌ای خطاب به ملت فرانسه ـ برای ادامه مبارزه ـ صادر کرد. از این تاریخ جمهوری فرانسه جای خود را به دولت فرانسه داد. (قزاق ـ ص ۸۷۴)

تیر ۱۳۱۹

کوشش رضاشاه در تغییر سیاست:

وقایعی که پس از انتخاب متین دفتری به نخست‌وزیری در ایران صورت گرفت ـ و شایعاتی که مطبوعات خارجی منتشر کردند نشان می‌داد که دو دولت انگلیس و روس با نظر شک و تردید به ایران نگاه می‌کردند.

اقدام لرد هالی فاکس هم که گله رضاشاه را دریافت کرد ولی جوابی نداد پر معنی بود ـ شاید هم افراد جنبی که بین روس و انگلیس و ایران پیام می‌آوردند و می‌بردند به رضاشاه خبر دادند که اقدامات اخیر همه را بر این باور داشته که او به متحدین (یعنی آلمان و ایتالیا و ژاپن) تمایل دارد ـ و این موضوع خیلی چشم‌گیر است و بهتر است افراد موجود عوض شوند و افرادی روی کار بیایند که به انگلیس و روس تمایل داشته باشند و روابط ایران با این دو همسایه قوی بهبود حاصل نماید.

تغییر دولت متین دفتری:

در سوم تیر ماه ۱۳۱۹ رضاشاه احمد متین دفتری را ـ که فقط حدود ۸ ماه نخست‌وزیر بود ـ از کار برکنار کرد و به رجب علی منصور (منصور الملک) دستور داد هیئت دولت خود را به مجلس معرفی کند.

*** باقر عاقلی « در کتاب نخست‌وزیران ایران انتشارات جاوید » داستان بر کناری متین دفتری را از سمت نخست‌وزیری چنین بیان می‌کند: « روز ۲۴ ژوئن ۱۹۴۰ (۳ تیر ۱۳۱۹) شاه در اواخر شب به‌طور ناگهانی از خوابگاه خود خارج شد و افسر کشیک را خواست و دستور داد نخست‌وزیر را احضار نماید. نیم ساعت بعد متین دفتری در مقابل شاه ظاهر گردید و پس از چند تعظیم آماده شنیدن فرمایشات شد. ناگهان رضاشاه عصای خود را در هوا چرخاند و محکم آنرا به کتف راست نخست‌وزیر کوبید و ضمن نثار فحش و نا سزا گفت: پدر سوخته هی بگو خاطر مبارک آسوده باشدا... ضربه دیگری بر شانه متین دفتری کوبید و فریاد کشید مختاری (رئیس شهربانی) را احضار کنید. چند دقیقه‌ای طول کشید که سرپاس مختاری در مقابل شاه ایستاد و شاه به او گفت: « این پدر سوخته را ببر زندان ـ دیگر نخست‌وزیر نیست ». مختاری هم با خشونت دست متین دفتری را گرفت و همراه خود به شهربانی برد.»

*** باقر عاقلی در ادامه می‌نویسد: « فردای آن روز به دستور رضاشاه دکتر محمد مصدق (پدر زن متین دفتری) هم بازداشت شد و به زندان انتقال یافت و پس از ۱۱ روز بازجوئی به بیرجند تبعید گردید.

دکتر مصدق تا ۱۳ آذر ماه ۱۳۱۹ در زندان بیرجند بود و سپس با وساطت ولیعهد (محمدرضا) ـ و به دستور رضاشاه به احمدآباد ملک شخصی خود انتقال یافت و تحت نظر قرار گرفت. کسی که ولیعهد را وادار به این شفاعت کرد دوست سوئیسی او به نام ارنست پرون بود.» (روزشمار تاریخ ایران ص ۲۲۹)

۸ تیر ۱۳۱۹

احضار نمایندگان به کاخ سعدآباد:

چهار روز بعد از برکناری متین دفتری و شروع نخست‌وزیری منصور

الملک ـ در ۸ تیر ۱۳۱۹ (ـ۲۹ ژوئن ۱۹۴۰) رضاشاه نمایندگان مجلس را در کاخ سعدآباد به حضور پذیرفت و از طرز کار دستگاه‌های دولتی ابراز عدم رضایت کرد. و گفت: صحیح است که ما متکی به قوای منظم و سیاست بی‌طرفی خود هستیم ولی این کافی نیست بلکه باید کلیه افراد کشور برای روزهای سخت آماده شوند. ملاقات امروز بیشتر برای اظهار عدم رضایت از کار دولت است ـ همیشه به ما می‌گویند: خاطر مبارک آسوده باشد در حالی‌که جریان روزمره نشان می‌دهد رضایت چندانی نباید از کارها داشته باشیم. (قزاق ـ ص ۸۷۵)

۹ تیر ۱۳۱۹
رجبعلی منصور هیئت دولت خود را معرفی کرد:

بدین ترتیب متین دفتری از کار برکنار و منصور نخست‌وزیر شد و هیئت دولت خود را در روز نهم تیر ۱۳۱۹ به شرح زیر به مجلس معرفی نمود:

مظفر اعلم وزیر امور خارجه ـ سرتیپ امیر خسروی وزیر دارائی ـ علی سهیلی وزیر کشور ـ ابراهیم علم (شوکت الملک ـ پدر اسدالله علم که به طرفداری شدید انگلیسی‌ها شهرت داشت) وزیر پست و تلگراف ـ دکتر محمد سجادی وزیر راه ـ اسماعیل مرآت وزیر فرهنگ ـ سرلشکر احمد نخجوان کفیل وزارت جنگ ـ صادق وثیقی کفیل وزارت بازرگانی ـ محمد سروری کفیل وزارت دادگستری ـ مصطفی قلی‌رام رئیس اداره کل کشاورزی و منشی هیئت دولت ـ وزارت پیشه و هنر تحت نظر خود منصور بود »

ولی این هم کابینه اصلی نبود چه آنکه تغییرات بزودی شروع شد. در ۲۲ تیر ماه مجید آهی (به جای آقای محمد سروری) به سمت وزیر دادگستری معرفی شد ـ در خرداد عباسقلی گلشائیان کفیل وزارت دارائی شد. در آبان همان سال مظفر اعلم از خدمت معاف و جواد عامری کفالت وزارت خارجه را به عهده گرفت.

*** در کتاب روزشمار تاریخ ایران ـ ج۱ ص ۲۲۸) می‌نویسد: « رجبعلی

منصور ملقب به منصور الملک از فارغ التحصیلان دوره سوم مدرسه علوم سیاسی مشیرالدوله است که در سال ۱۲۸۶ وارد وزارت خارجه شد و اولین سمت او مترجمی بود به‌تدریج ترقی کرد و به ریاست اداره انگلیس رسید... سپس معاون و کفیل آن وزارتخانه شد... بعد معاون وزارت داخله... استاندار آذربایجان... و مدتی وزیر کشور و بعد وزیر طرق (= راه) شد در سال ۱۳۱۴ به جرم ارتشاء و اخذ رشوه از شرکت کامپساکس برکنار و محاکمه شد ولی در دادگاه باتفاق آراء تبرئه گردید... رضاشاه از تبرئه منصور خشمگین شد... ولی پس از چندی در دولت جم و بعد در کابینه متین دفتری در سمت وزارت پیشه و هنر به کار مشغول شد.

علی منصور از طرفداران سیاست انگلیس در ایران بود. انتخاب وی به نخست‌وزیری از طرف رضاشاه برای نزدیکی به انگلیس‌ها بود که تا حدی هم انتخاب متین دفتری جبران شود. ولی منصور در شهریور ۱۳۲۰ نتوانست نقش خود را بازی کند »

بخش چهارم

جنگ: گاو نر می‌خواهد و مرد کهن

به‌طوری‌که قبلاً هم گفتیم ـ در روزهای سخت و بحرانی ـ کشور مردانی کارکشته و سیاست مدارانی سرد و گرم دنیا چشیده می‌خواهد تا با خرد و سیاست و استفاده از تجربیات گذشته طرح آینده را بریزد و منصور مرد چنین کاری نبود.

*** روز ۱۳ تیر ۱۳۱۹ (= ۴ ژوئیه ۱۹۴۰) دولت فرانسه روابط خود را با انگلستان قطع کرد (قزاق ص ۸۷۵)

مرداد ۱۳۱۹

ژنرال دوگل در فرانسه محکوم به مرگ شد: در آغار ماه اوت ۱۹۴۰(حدود ۱۰ مرداد ۱۳۱۹) در فرانسه جیره‌بندی غذا به موقع اجرا درآمد و ژنرال دوگل هم که به لندن رفته و از آنجا مبارزه را با آلمان ادامه می‌داد در فرانسه غیاباً محاکمه و محکوم به مرگ شد.

[ژنرال دوگل که به تازگی درجه سرتیپی خود را از مارشال پتن (فاتح جنگ اول جهانی) گرفته بود و به سمت معاونت وزارت جنگ منصوب شده بود ـ با تسلیم مارشال پتن به ارتش هیتلر و عقد قرارداد برای اتمام جنگ با آلمان مخالف بود. دوگل از فرانسه مخفیانه خارج شد و به انگلستان رفت و

در لندن جبهه مقاومت را تشکیل داد. بهمین جهت در فرانسه ـ که حکومت مارشال پتن با آلمان قرارداد متارکه جنگ بسته بود ـ ناچار اورا به دلیل مخالفت با تصمیم دولت ـ محاکمه و به مرگ محکوم کرد. جالب آن‌که بالاخره جنگ جهانی دوم با شکست آلمان و ایتالیا تمام شد و ژنرال دوگل به فرانسه برگشت و به ریاست جمهوری انتخاب شد. این بار او بود که مارشال پتن را به عنوان خیانت به وطن محاکمه و به اعدام محکوم کرد. ولی چون پتن بیش از ۷۵ سال داشت ـ مجازات او با یک درجه تخفیف به زندان ابد تبدیل شد و تا آخر عمر در زندان بود].

شهریور ۱۳۱۹

پیوستن ژاپن به آلمان و ایتالیا:

طی ماه شهریور ۱۳۱۹ نیروهای کشورهای آلمان و ایتالیا همچنان به کشورگشائی مشغول بودند. ارتش ایتالیا به آفریقا حمله کرد و راه مصر را در پیش گرفت. بعد به یونان حمله کرد. در این موقع ارتش ژاپن نیز وارد هندوچین (مستعمره فرانسه) شد و بلافاصله رسماً به کشورهای آلمان و ایتالیا پیوست و عهدنامه‌ای سه جانبه امضا کردند. کشورهای مجارستان و بلغارستان هم قبلاً به کشورهای محور یعنی آلمان ـ ایتالیا و ژاپن پیوسته بودند.

آبان ۱۳۱۹

به‌طوری‌که قبلاً هم گفتیم ـ در ۵ نوامبر ۱۹۴۰ (۱۴ آبان ۱۳۱۹) فرانکلین روزولت برای سومین بار به ریاست جمهوری امریکا برگزیده شد... در ۱۸ اسفند مجلس سنای امریکا به روزولت اختیارات تام (برای امور جنگ) اعطا کرد.

آذر ۱۳۱۹

پیمان بازرگانی ایران و آلمان:

با کمال تعجب ـ در این اوضاع و احوال سیاسی و با توجه به این‌که

رضاشاه ظاهراً کابینه طرفدار آلمان را از کار برکنار کرد و کابینه طرفدار انگلیس را روی کار آورد یک مرتبه اعلان شد که « در ۱۹ آذر ۱۳۱۹ پیمان بازرگانی بین دولت ایران و دولت آلمان امضا شد »

۱۳ دی ۱۳۱۹ ـ احضار طبقات احتیاط و ذخیره نظام:

در ۱۳ دیماه ۱۳۱۹ (= سوم دسامبر ۱۹۴۰) طبق دستور رضاشاه و براساس قانون نظام وظیفه عمومی ـ فرمان احضار افسران و سربازان احتیاط و ذخیره‌های ۵ دوره برای کسب آموزش یک‌ماهه نشر یافت (قزاق ص ۸۷۶)

۱۵ دی ۱۳۱۹
خطر حمله هوائی ایتالیا به آبادان:

۱۵ دی ۱۳۱۹ (۵ ژانویه ۱۹۴۱) وزیر مختار انگلیس در تهران در دیداری با نخست‌وزیر و ارائه تلگرام وزارت خارجه انگلیس گفت:

« ایتالیامی‌خواهد با هواپیماهای جنگی خود به‌آبادان واحتمالاً دیگرمناطق نفت‌خیز حمله کند. و از دولت‌خواست پیش‌بینیهای لازم مبذول دارد.» (قزاق ص ۸۷۹)

بهمن ۱۳۱۹
نگرانی از قحطی:

ریدر بولارد در تاریخ ۴ فوریه ۱۹۴۱ (۱۵ بهمن ۱۳۱۹) به همسرش می‌نویسد:

« اکنون وسط زمستان است و هنوز برف نباریده است. بنظر می‌رسد که در تابستان آتی کمبود آب داشته باشیم... محصول گندم هم خوب نخواهد بود... در چنین وقتی مقدار زیادی برنج محصول املاک شاه به شوروی صادر می‌شود. شنیده‌ایم که مقداری هم گندم صادر شده است ـ در عین حال

دولت هند اجازه صدور ۳۰۰۰۰ تن گندم به ایران را داده است. من نمی‌دانم چرا ما باید بجای گندمی که ایران به آلمان صادر می‌کند از هند به ایران گندم بدهیم... این کار همان‌قدر بد است که ما (از هندوستان) به روسیه گندم می‌دهیم. چون روس‌ها به آلمان گندم می‌فروشند.

[این نامه هنگامی نوشته شده که هنوز آلمان به روسیه حمله نکرده بود].

بولارد سپس درباره عراق می‌نویسد که: « آلمان کوشش می‌کند که در عراق برای ما [انگلیسی‌ها] مشکلاتی درست کند » ولی توضیح نداده که این مشکلات چیست. به‌طوری‌که خواهیم دید ـ به‌زودی معلوم شد که منظور او کودتای رشید عالی گیلانی بوده که از طرفداران آلمان در بغداد بوده است.

سال ۱۳۲۰ ـ سالی نحس برای ایران

سال ۱۳۲۰ خورشیدی سال نحسی برای ایران بود ـ چه آنکه در شهریور آن سال نیروهای نظامی انگلستان و روسیه شوروی به ایران حمله کردند و ایران را به دو منطقه نفوذ روس و انگلیس تقسیم نمودند و تا آخر جنگ جهانی در ایران ماندند.

این حمله و تصرف خاک ایران بدون تذکر و اطلاع قبلی نبود. بلکه بارها تذکر کتبی و شفاهی داده شد ـ ولی عدم توجه ایران موجب حمله آنها گردید.

بمبارانهای شدید لندن:

پس از این‌که تمام کشورهای غرب آلمان ـ خصوصاً کشور فرانسه تسلیم شد ـ انگلیس تنها ماند.

گرچه از ابتدای جنگ دولت آلمان هرشب لندن و سایر شهرهای انگلیس را بمباران می‌کرد ولی از اوایل سال ۱۳۲۰ این بمبارانها شدت پیدا کرد و برخی شبها حتی هزار هوا پیما بر فراز لندن مشغول بمباران بود. منظور هیتلر بیشتر خراب کردن روحیه مردم انگلیس بود.

۸ فروردین ۱۳۲۰

بولارد در نامه مورخ ۲۹ مارس ۱۹۴۱ (۸ فروردین ۱۳۲۰) به همسرش می‌نویسد که: « آمار حمله‌های هوائی آلمان به انگلستان ۲۸۰۰ کشته و ۴۰۰۰۰ نفر زخمی بجاگذاشته است »

با وجود این بمبارانهای شدید ـ سیاست سرسخت چرچیل که ابتدا بچه‌ها و سالمندان را از لندن به اسکاتلند و کانادا کوچ داد و سپس با نطقهای هیجان‌انگیز خود ـ مرتباً مردم را به مقاومت دعوت می‌کرد موجب شد که مردم انگلیس این دوران را تحمل کردند و از این جنگ سربلند بیرون آمدند.

*** نویسنده این سطور که در سال ۱۳۲۶ شمسی ـ یعنی دو سال بعد از اتمام جنگ به لندن رفتم و برای غذا خوردن به رستورانی داخل شدم. مردم به صف سینی غذای خود را برمی‌داشتند و داخل آن غذای مورد نظرشان را قرار می‌دادند و به صندوق برای پرداخت می‌رفتند. من هم غذای خود را در سینی گذاردم و دنبال آنان در صف قرار گرفته به صندوق رفتم. صندوقدار گفت غذای شما بیش از ۵ شلینگ است ـ چیزی از آن بردارید تا حداکثر ۵ شلینگ شود ـ من هم‌چنین کردم. وقتی پول را می‌دادم گفتم تعجب می‌کنم ـ این غذا من را سیر نمی‌کند ـ مگر من نمی‌توانم به غذا فروشی دیگر بروم و یک بار دیگر غذا بخرم و بخورم تا سیر شوم. صندوقدار نگاهی به من غریبه انداخت و گفت: « **یک انگلیسی چنین کاری نمی‌کند** »

او راست می‌گفت ـ انگلیسی‌ها در تمام جنگ یک وعده غذای سیر نخوردند...

۲۰ فروردین ۱۳۲۰

وطن پرستی اروپائیان:

بولارد در نامه مورخ ۲۰ فروردین ۱۳۲۰ به همسرش می‌نویسد:

« تعدادی تبعه نروژ (که مملکتشان توسط آلمان اشغال شده بود) به ایران

آمده‌اند تا از این طریق به کانادا بروند و به ارتش نروژ در کانادا ملحق شوند. دو فرانسوی هم که از دست آلمانی‌ها به سوئد فرار کرده بودند از ایران رفتند که به ارتش فرانسه آزاد به پیوندند ـ آنها با انگلیس بد بودند و می‌گفتند که انگلستان کمک نکرد و فرانسه را رها کرد که از آلمان شکست بخورد. »

۲۲ فروردین ۱۳۲۰

داستان کودتای رشید عالی گیلانی در عراق:

در ۲۲ فروردین ۱۳۲۰ رشید عالی گیلانی (که تمایلات آلمانی داشت و طرفدار کشورهای محور یعنی آلمان و ایتالیا و متحدان آنها بود) در عراق کودتا کرد و دولت را در دست گرفته ـ کابینه خود را معرفی نمود و با انگلیس مشغول جنگ شد. امیر عبدالله نایب السلطنه عراق از کشور خارج شد (یا به روایتی در سفارت امریکا پناهنده شد).

*** دولت رشید عالی گیلانی جریان نفت را قطع نمود و به نیروهای انگلیس حمله برد و در ۱۲ اردیبهشت ماه ۱۳۲۰ رشید عالی گیلانی فرودگاه حبانیه را زیر آتش گرفت (روزشمار تاریخ ایران ص ۲۳۱)

دولت انگلیس که به هیچ وجه حاضر به از دست دادن عراق نبود ـ یک هفته بعد قوای خود را به طرفداری از نایب السلطنه فراری عراق وارد بصره کرد و به طرف بغداد پیش رفت.

چند روز بعد ـ در ۹ خرداد ۱۳۲۰ رشید عالی شکست خورد ـ و بغداد بدست ارتش انگلیس افتاد ـ بدین ترتیب ـ غائله عراق در کمتر از سه ماه خاتمه یافت و امیر عبدالله نایب السلطنه عراق به بغداد بازگشت و رشید عالی گیلانی به کوه‌های کردستان فرار کرد.

۲۵ فروردین ۱۳۲۰

در ۱۴ آوریل ۱۹۴۱ (۲۵ فروردین ۱۳۲۰) بولارد به همسر خود نوشت:

«... چند روز قبل رشید عالی گیلانی یک کودتا در عراق ترتیب داد ـ

عبدالله ـ نایب السلطنه از بغداد فرار کرد و به بصره رفت. این کودتا را فوری آلمان و ایتالیا به رسمیت شناختند ولی انگلستان آن را به رسمیت نشناخت. رشید عالی از دولت آلمان کمک خواست ولی آلمان نتوانست کمک کند. (بولارد ص ۴۹)

*** بولارد می‌نویسد: « دولت انگلیس در ۲۹ آوریل (۹ اردیبهشت ۱۳۲۰) نیروی خود را در بصره پیاده کرد و به زودی بغداد از دست رشید عالی گرفته شد و رشید عالی فرار کرد و به تهران آمد و پس از چندی به ترکیه رفت. نایب السلطنه عراق به بغداد برگشت ولی ارتش انگلیس تا آخر جنگ در عراق ماند.

ایتالیا که یونان را مورد تهدید قرار داده شاید می‌خواهد از آن راه ارتش خود را به ترکیه بفرستد. این موضوع برای ایران خیلی اهمیت دارد... » (بولارد ص ۵۰)

آلمان و ایتالیا به افریقا حمله کردند:

در ۱۷ فروردین ۱۳۲۰ کشور یوگوسلاوی به تصرف نیروهای آلمان در آمد. در ماه اردیبهشت همان سال یونان تسلیم ارتش ایتالیا (هم پیمان آلمان) شد. بدین ترتیب آلمان (و هم پیمانش ایتالیا) تمام اروپا را تسخیر کرده بودند ـ و نیروهای آنان به قاره افریقا سرازیر شد... گوئی هیتلر و موسولینی می‌خواستند تمام دنیا را بگیرند.

*** بولارد در ۱۴ آوریل ۱۹۴۱ به همسر خود نوشت که: « آلمان‌ها در شمال آفریقا می‌خواهند به مصر حمله کنند » (بولارد ۴۹)

اردیبهشت ۱۳۲۰ ـ احتمال خلع رضاشاه:

بولارد ـ وزیر مختار انگلیس در ۷ می(۱۵ اردیبهشت ۱۳۲۰) به وزارت خارجه انگلیس می‌نویسد: شاه [رضاشاه] مورد نفرت عام است و همه ایرانیان ما [انگلیسی‌ها] را پشتیبان او می‌دانند... اقدام برای

برداشتن شاه و یا حتی از بین بردن سلسله سلطنتی او مورد علاقه عموم خواهد بود...

چون شاه امنیت و آرامش را حفظ می‌کند شاید نگهداری او در دوران جنگ بیشتر به نفع ما باشد تا تعویض او با دیگری... ولی اگر او یک مرتبه ـ در اثر اقدام آلمان‌ها از کار برکنار شود ما باید خیلی با احتیاط رفتار کنیم ـ مخصوصاً نباید او را در ردیف رؤسای کشورهای نروژ یا هلند قرار دهیم... (بولارد ص ۵۱)

۱۶ اردیبهشت ۱۳۲۰

به‌طوری‌که قبلاً هم گفتیم ـ در ۱۶ اردیبهشت ۱۳۲۰ ژوزف استالین مرد آهنین روسیه ـ ریاست شورای کمیسرهای شوروی را عهده‌دار گردید. (روزشمار تاریخ ایران ج۱ ص ۲۳۱)

۲۰ اردیبهشت ۱۳۲۰

ملاقات وزیر مختار انگلیس با منصور:

بولارد وزیر مختار انگلیس ۱۲ می(۲۰ اردیبهشت ۱۳۲۰) یعنی ۱۰ ماه بعداز این‌که منصور نخست‌وزیر شد بود ـ به وزارت خارجه انگلیس می‌نویسد:

« مـن حدود یک‌ساعت با علی منصور ـ نخست‌وزیر ایران ملاقات داشتم. او مردی آرام و ساکت و کاردان و منصف است. من او را دیگر راضی و آماده به کار ندیدم ولی کاملاً از خطری که ایران را تهدید می‌کرد آگاه بود. او به‌طور روشن و مصمم سخن می‌گفت به‌طوری‌که معلوم بود نظریاتش را قبلاً با شاه در میان گذاشته و با هم توافق دارند. » (بولارد ص ۵۲)

بولارد در این ده ماه که از نخست‌وزیری منصور می‌گذشت یک مرتبه هم نام او را در یادداشت‌هایش نیاورده بود.

اما پیشرفت سریع آلمان در شوروی همه را به این فکر انداخته بود که آن

کشور قادر به مقاومت در مقابل ارتش آلمان نخواهد بود و آلمان پس از شکست شوروی به آسانی قفقاز را تصرف کرده به ایران خواهد آمد تا از آن طریق هندوستان را فتح کند و قدرت انگلیس را درهم بشکند.

۲۲ اردیبهشت ۱۳۲۰

پرواز هواپیماهای انگلیسی بر فراز آبادان:

۲۲ اردیبهشت ۱۳۲۰ (۱۲ می) هواپیماهای تجسسی انگلستان روی مناطق نفت‌خیز ایران در شهرهای اهواز و مسجد سلیمان پرواز کردند. وزارت امورخارجه ایران یادداشت اعتراض به سفارت انگلیس فرستاد. این پروازها در سوسنگرد نیز دوام پیدا کرد ـ در حالی‌که گفت و شنود بین نمایندگان دو دولت (ایران و انگلیس) ادامه داشت.

بی خبری در ایران:

این همه اتفاقات مهم که در جهان می‌افتاد باز دولت ایران مردم را در بی خبری نگه‌داشته بود. روزنامه مهم آن روز « اطلاعات » بود. اخبار مهمی که این روزنامه به مردم ارائه می‌داد حالت « بچه گول زنک » داشت. مانند خبر « آئین گشایش مجسمه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و همچنین افتتاح نمایشگاه کالای ایران...

در میان این اخبار بی‌معنی روزنامه اطلاعات در روز ۱۴ اردیبهشت ۱۳۲۰ موضوع لایحه فروش املاک زراعی و قنوات موقوفه را که به تصویب مجلس رسیده بود اطلاع داد.... چه لایحه غیر موجهی در چه موقع نامناسبی...

مردم ایران به وقف و حفاظت موقوفات اهمیت زیاد قائل هستند ـ این لایحه موجبات نارضایتی عامه مردم را از شاه و مجلس و دولت فراهم کرد. و در حقیقت یکی از عوامل تزلزل پایه سلطنت در ایران شد.

۱۰ خرداد ۱۳۲۰
آمدن رشید عالی به تهران:

۱۰ خرداد ۱۳۲۰ رشید عالی گیلانی که از عراق فرار کرده و در کوه‌های کردستان مخفی شده بود ـ با وزیر دارائی و وزیر جنگ خود از کوه‌های کردستان به ایران آمدند. متعاقب او مفتی فلسطین هم که طرفدار آلمان و مخالف انگلستان بود به ایران آمد و به رشید عالی گیلانی پیوست.

با آمدن این گروه موقعیت سیاسی ایران برای متفقین مشکوک‌تر شد..

دولت ایران نه تنها مخالفتی با آمدن رشید عالی گیلانی و مفتی فلسطین به ایران نکرد بلکه عده‌ای از رجال ایران خصوصاً سرتیپ فضل‌الله زاهدی (سپهبد و نخست‌وزیر بعدی) که به طرفداری از آلمان مشهور بود از رشید عالی و مفتی فلسطین استقبال و پذیرائی هم نمودند و در دوران اقامت ایران مرتباً با آنها در تماس بودند و احتیاجات آنها را مرتفع می‌کردند.

بالاخره اعتراضات شدید انگلستان واقع موجب شد که رشید عالی گیلانی و مفتی فلسطین به ترکیه (که در آن جنگ طرفدار آلمان بود) رفتند و از آنجا به آلمان فرستاده شدند.

۱۸ خرداد ۱۳۲۰
حمله انگلیس به سوریه و لبنان

پس از اتمام جنگ انگلیس در عراق و فرار رشید عالی گیلانی ـ ارتش انگلیس به سوریه و لبنان حمله کرد و آن کشورها را به آسانی تصرف کرد.

بدین طریق چهار طرف ایران تحت کنترل ارتش متفقین بود. شرق ایران (پاکستان و هندوستان) در دست انگلیس بود ـ غرب ایران (عراق و سوریه تا لبنان) و همچنین جنوب ایران ـ خلیج‌فارس و کشورهای جنوب آن هم که تحت‌الحمایه انگلیس بودند. شمال هم که تماماً در دست روس‌ها بود.

۲۱ خرداد ۱۳۲۰

در ۲۱ خرداد ۱۳۲۰ (= ۱۱ ژوئن ۱۹۴۱) دولت انگلیس به رئیس ستاد ارتش خود دستور داد درباره چگونگی حمله دو جانبه از سوی بریتانیا و اتحاد جماهیر شوروی به ایران و اشغال نظامی آن بررسی کند. (قزاق ص ۸۷۹)

[جای تعجب است که هیچ‌گونه اطلاعی از خبر بالا به ایران نرسید و یا اگر رسید به اطلاع شاه نرساندند و ۲/۵ ماه بعد ارتش دو کشور به ایران حمله کردند]

۲۵ خرداد ۱۳۲۰

ایران در دسترس هواپیماهای آلمانی:

بولارد در ۱۵ ژوئن ۱۹۴۱ (۲۵ خرداد ۱۳۲۰) نامه مفصلی به همسرش می‌نویسد و در آن ضمن تشریح اوضاع جنگ می‌گوید:

«... اوضاع عراق طبیعتاً در وضع ما در ایران اثر گذاشته ـ ابتدا به نظر می‌رسد که ایران از خطرات جنگ فعلاً به دور است به استثناء حمله احتمالی روسیه به ایران ـ ولی باآمدن هواپیماهای آلمانی به نزدیک ایران وضع عوض شده است. مشکلات مختلفی بوجود آمد... شط‌العرب یگانه راه به آبادان و چاه‌های نفت و هم‌چنین خرمشهر است. این رودخانه متعلق به عراق است به استثناء یک راه باریکی در نزدیکی آبادان ـ کشتی‌های انگلیس از این رودخانه حفاظت می‌کنند.... ما همیشه فکر می‌کردیم که عراق دوست انگلستان باقی می‌ماند ـ به همین جهت در پایگاه حبانیه جز چند محافظ با تفنگ و مسلسل چیز دیگری نداشتیم.... ما به نیروی هوائی خود در آنجا متکی هستیم... به همین دلیل احتمالاً بمباران پایگاه حبانیه توسط یک هواپیمای عراقی طرفدار رشید عالی و آلمان‌ها و ایتالیائی‌ها انجام گرفت و ما ناچار شدیم زن‌ها و بچه‌های انگلیسی را که در پایگاه حبانیه بودند تخلیه کنیم... آنها از ترس بمباران بیش از ۵ روز در راهروهای یک ساختمان ماندند

و در این مدت حتی نمی‌توانستند لباسهای خود را تعویض کنند...

یکی از زنها به من نوشت: « بمبارانها معمولاً ساعت چهار صبح انجام می‌شد... تا بالاخره ما با آخرین هواپیما نجات یافتیم و به بصره رفتیم... ما در آنجا ملاحظه کردیم که تمام خدمتکاران محلی فرار کرده و رفته‌اند ناچار ما چهار زن تمام کارهای چهل نفر کارکنان انگلیسی بصره را انجام می‌دادیم.... رشید عالی دستور داده بود که اگر انگلیسی‌ها بغداد را بمباران کنند ـ عراقی‌ها هم سفارت امریکا را بمباران خواهند کرد.»

من فکر می‌کردم که ایلات عراق به رشید عالی کمک خواهند کرد ولی خوشبختانه آنها کمکی به رشیدعالی نکردند و این علت اصلی شکست رشیدعالی بود... دلیل دیگر شکست رشیدعالی این بود که نیروی هوائی کوچکی داشت و بنزین هواپیما هم نداشت... نفت عراق که از موصل (= کرکوک) استخراج می‌شود در فلسطین و سوریه تصفیه می‌گردد. گرچه یک تصفیه خانه کوچک در خانقین هست ولی در آنجا بنزین هواپیما تولید نمی‌شود. هنگامی که ما در بصره بودیم حمل بنزین از آبادان به عراق را هم کنترل می‌کردیم...

شکست رشیدعالی در عراق ـ آلمانی‌های مقیم ایران را بسیار ناراحت کرد ـ که چرا دولت آلمان آن‌قدر به نیرومندی رشیدعالی متکی بوده و مشکلات را پیش‌بینی نکرده است... من هیچ دلسوزی برای آلمانی‌های مقیم ایران ندارم چون آنها ایران را پایگاهی برای ضدیت با ما در عراق قرار داده‌اند...

اینجا (یعنی در ایران) پر است از آلمانی که در ظاهر کارمندان شرکتهای حمل و نقل هستند ولی خیلی از آنها بسیار مشکوک می‌باشند... ما خیلی خوشحالیم که دولت جدید عراق روابط خود را با ایتالیا قطع کرد و وزیر مختار ایتالیا و کارمندان سفارت را اخراج کرد...

عراق مرکز فعالیتهای سیاسی آلمان‌ها بود ـ و وزیرمختار ایتالیا مأمور پخش پول بین رشیدعالی و اطرافیانش بود...

روابط ما (یعنی انگلستان) با ژاپن ظاهراً عادی است... در دوران اغتشاش

در عراق سفارت ژاپن در تهران و بغداد خیلی فعال بود.... اخیراً شایع است که اسپانیا هم می‌خواهد یک وزیر مختار به ایران بفرستد و چون اسپانیا هیچ‌گونه فعالیت بازرگانی در اینجا ندارد من فکر می‌کنم دول محور می‌خواهند که از طریق سفارت اسپانیا (که طرفدار آلمان است) استفاده‌های دیگری کنند... کشور آلمانی هم در اینجا سفارت دارد ولی کاری انجام نمی‌دهد... اگر ما بتوانیم کشور سوریه را در تصرف نگه داریم و روس‌ها حرکتی نکنند و آلمان‌ها هم به ترکیه حمله نکنند سفارت اسپانیا در ایران نخواهد توانست کاری کند...

همکار روسی من را به روسیه فرا خوانده اند. او خیلی نگران است ـ من نمی‌دانم چرا ـ او قبل از این‌که سفیر شود مهندس راه‌آهن بود نمی‌دانم شغل بعدی او چه باشد. شاید یک نعش... » (بولارد ص ۵۶)

تیر ماه ۱۳۲۰

حمله آلمان به روسیه شوروی:

روز اول تیر ۱۳۲۰ (= ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱) هیتلر که قبل از حمله به کشورهای غرب آلمان ـ برای اطمینان از کشورهای شرق آلمان ـ با روسیه قرارداد عدم تعرض بسته بود ـ اکنون که تمام کشورهای غربی اروپا را به تصرف خود در آورده بود و از غرب مطمئن شده بود ـ یک‌باره قرارداد عدم تعرض با روسیه را زیر پا گذاشت و بدون اطلاع قبلی و بدون این‌که موضوعی را بهانه کند از چندین جبهه به اتحاد جماهیر شوروی حمله برد و از نقاط مختلف وارد خاک روسیه شد. (قزاق ص ۸۷۹)

ارتش آلمان در ابتدا در تمام جبهه‌ها ی شوروی به سرعت پیشرفت کرد.

[حمله آلمان به کشور وسیع شوروی ـ آنهم بلافاصله پس از این‌که ارتش آلمان تمام ممالک شمال اروپا و خصوصاً کشور بزرگ فرانسه را تصرف کرده بود ـ و می‌بایست قسمت عمده‌ای از لشکریان خود را در ممالک متصرفه

بگمارد تا آنان قیام نکنند ـ اشتباه بزرگی بود. چنین اشتباه بزرگ را در چنین موقعیت حساس فقط دیکتاتورهای دیوانه شده از غرور ـ مرتکب می‌شوند ـ و هیتلر چنین کرد و سرنوشت شوم خود را نوشت]

۴ تیر ۱۳۲۰

بولارد در ۲۵ جون ۱۹۴۱ (۴ تیر ۱۳۲۰) به وزارت خارجه انگلیس نوشت که ایرانیان از این‌که آلمان به دشمن قدیم آنها ـ روسیه ـ حمله کرده است بایدخیلی خوشحال باشند (بولارد ص ۶۰)

۵ تیر ۱۳۲۰

در اسناد سیاسی وزارت خارجه فرانسه مورخ ۲۶ ژوئن ۱۹۴۱ (۵ تیر ۱۳۲۰) نشان می‌دهد که دولت اتحاد شوروی طی یادداشتی که به دولت ایران تسلیم کرد خواستار اخراج آلمانی‌ها گردید. (قزاق ـ ص ۸۷۹)

*** سفارت فرانسه به پاریس گزارش داد: « پاسخ ایران به یادداشت شوروی حاکی از این بود که ایران بی طرف است!!! »
(قزاق ص ۸۸۰)

۷ تیر ۱۳۲۰

روز ۷ تیر ماه ۱۳۲۰ (۲۸ ژوئن ۱۹۴۱) خبر گزاری فرانسه آزاد از لندن خبر داد که کارشناسان انگلیسی عقیده دارند که هدف بعدی هیتلر ایران است ـ تا از طریق ایران و افغانستان به هند راه یابد. (قزاق ـ ص ۸۸۰)

[فرانسه آزاد پس از شکست فرانسه از آلمان ـ توسط ژنرال دوگل تاسیس شده‌بود و تا آخر جنگ و اخراج ارتش آلمان از فرانسه در لندن فعالیت کرد]

۹ تیر ۱۳۲۰ اولین زنگ خطر

روز ۹ تیر ۱۳۲۰ خبرگزاری فرانسه آزاد ـ برای چندمین مرتبه خبری منتشر کرد مبنی بر این‌که دولت شوروی به ایران با سوءظن نگریسته و این کشور را

مرکزی برای حمله به شوروی می‌داند (روزشمار تاریخ ایران ج ۱ ص ۲۳۲)

[ممکن است سئوال شود که کنسولگری فرانسه در تهران چرا اخبار « فرانسه آزاد » را نقل می‌کند. دلیل آن این است که پس از تصرف فرانسه توسط آلمان ـ و تأسیس فرانسه آزاد در لندن توسط ژنرال دوگل ـ در حقیقت دو فرانسه به وجود آمد. کنسولگریهای فرانسه در ممالک مختلف نمی‌دانستند که باید به کدام فرانسه وفادار باشند. برخی از کنسولگریها با هر دو فرانسه ارتباط داشتند]

۱۱ تیر ۱۳۲۰

طبق روال همیشه و برای گمراه کردن ایران ـ در روز ۱۱ تیر ماه ۱۳۲۰ خبرگزاری تاس از مسکو اعلام کرد که شایعات درباره تیرگی روابط ایران و شوروی صحیح نبوده و تکذیب می‌شود. در صورتیکه ۱/۵ ماه بعد (در سوم شهریور ۱۳۲۰) ار تش شوروی به ایران حمله کرد.

سفیر جدید روسیه در ایران:

روز نهم تیر ماه ۱۳۲۰ (اول ژوئیه ۱۹۴۱) دولت شوروی « آندره اسمیرنوف» را به عنوان سفیر جدید به ایران اعزام داشت. (روزشمار تاریخ ایران ج ۱ ص ۲۳۲)

۱۴ تیر ۱۳۲۰

باز هم خبر درباره حمله روس و انگلیس به ایران:

روز ۵ ژوئیه ۱۹۴۱ (۱۴ تیر ۱۳۲۰) خبرگزاری ژاپن خبر داد دولتهای انگلیس و روسیه قصد دارند ایران را به صورت مناطق نفوذ خود در آورند و مهمات مورد نیاز شوروی را با عبور از ایران به روسیه برسانند. بدین جهت متفقین فشار خود را بر ایران افزوده‌اند تا او را از بی‌طرفی خارج کنند. (قزاق ـ پورشالچی ص ۸۸۰)

رضاشاه از احتمال حمله به ایران مطلع بود:

داود موید امینی (سردبیر و مخبر روزنامه ایران) ـ در تاریخ ۱۵ مهر ماه ۱۳۶۸ یعنی ده سال بعد از سقوط محمدرضاشاه ـ درباره وقایع آخرین ماه‌های سلطنت رضاشاه مقاله‌ای در کتاب « ایران در عصر پهلوی جلد ۸ » به شرح زیر نوشته است:

« تقریباً دو ماه پیش از واقعه شهریور ۱۳۲۰ ـ روزی مجید موقر مسئول روزنامه ایران به نگارنده گفت فردا آماده باشید که به اتفاق به کاخ سعدآباد برویم. پرسیدم جریان چیست؟ گفت خبرهای مهمی دارم که باید به رضاشاه بگویم. موقر که نماینده مجلس از خرمشهر هم بود و تازه از خوزستان بازگشته ـ اطلاعات دقیقی از منطقه داشت.

وقتی که موقر نزد رضاشاه رفت ـ شاه حاضر به مصاحبه نشد و هنگامی‌که از کاخ بر می‌گشتیم به من گفت به رضاشاه گفتم اطلاعاتی بدستم رسیده که وضع جنگ جهانی به جائی رسیده که خیال می‌کنم خیلی زود آتش آن به ایران سرایت کند. انگلیسی‌ها دست‌اندرکارند که به اتفاق روس‌ها از شمال و جنوب به کشور ما تجاوز کنند. زیرا نگران هستند که مبادا ارتش آلمان از کوه‌های قفقاز سرازیر شده و راه‌ها و بنادر ایران را اشغال کنند و نگذارند مهمات و خواربار امریکا از ایران به شوروی برسد. از همه مهمتر آنکه نگران هستند که مبادا مراکز نفت جنوب و خلیج فارس به دست آلمانی‌ها بیافتد.

موقر می‌گفت در سفر اخیر ضمناً عازم بصره شدم و به چشم دیدم که واحدهای نظامی انگلیس در آنجا مستقر شده و واحدهای هندی و استرالیائی و زلاند نو همه آماده حمله هستند و هدف هم خاک ایران است ـ زیرا مشغول تهیه بلم هائی هستند که حداقل یکصد نفر در آن جا می‌گیرد ـ و این بلمها مخصوص عبور از شط العرب می‌باشد.

ضمناً ناوگان جنگی انگلیس به صورت حیرت‌آوری در خلیج تقویت شده و بنادر بصره ـ فاو مملو از کشتیهای جنگی کوچک و بزرگ می‌باشد.

اگر آنها قصد تجاوز و اشغال ایران را ندارند چرا این همه واحدهای نظامی از زمینی و دریائی و هوائی را در آن منطقه گرد آورده‌اند.

رضاشاه پس از شنیدن مطلب گفت من در جریان هستم ولی از وقایع آن طرف شط‌العرب با این وسعت خبر نداشتم ـ حالا منتظر هستم تا به ببینم وقایع چگونه پیش می‌آید ـ مذاکراتی در جریان است که منتظر نتیجه آن می‌باشم.

۱۶ تیر ۱۳۲۰

ایرانیان ضد روس هستند:

بولارد ـ وزیر مختار انگلیس ـ مجدداً در روز ۷ جولای ۱۹۴۱ (۱۶ تیر ۱۳۲۰) به وزارت خارجه انگلیس نوشت که ایرانیان به شدت ضد روس هستند و روی هم رفته ضد انگلیس هم هستند. مردم سیاست بی‌طرفی شاه را حمایت می‌کنند... (بولارد ص ۶۰)

۱۸ تیر ۱۳۲۰

رضاشاه از حمله رادیو برلن می‌ترسید:

بولارد در ۹ ماه جولای ۱۹۴۱ (۱۸ تیر ماه ۱۳۲۰) به وزارت خارجه انگلیس نوشت که:

« شاید شاه ایران می‌ترسد که اقدات شدیدی درباره آلمانی‌های مقیم ایران بکند. چون بیم دارد که آلمان‌ها علناً (از طریق رادیو برلن) به او حمله کنند و از مردم بخواهند که علیه شاه اقدام کنند ـ این پیش فرض نشان می‌دهد که شاه می‌داند چقدر نزد مردم محبوبیت ندارد. خود ستائی و غرور و ترسی که او در وزراء خود ایجاد کرده موجب شده که کسی او را از عدم محبوبیتش خبردار نکند » (بولارد ص ۶۰).

۲۳ تیر ۱۳۲۰

جلب موافقت امریکا برای مقابله با آلمان:

چرچیل سیاستمدار کاردان انگلیس ـ وقتی که پیشرفت ارتش آلمان و تصرف تمام غرب اروپا ـ خصوصاً کشور قدرتمند فرانسه را ملاحظه کرد متوجه شد که کشورش در خطر جدی قرار گرفته و اگر اقدام لازم نکند ـ آلمان هیتلری با یک یورش تمام انگلستان را تصرف خواهد کرد.

حمله آلمان در اول ماه تیر ۱۳۲۰ به شوروی ـ موجب شد که انگلستان موقتاً از خطر حمله آلمان در امان باشد.

چرچیل می‌دانست که امان بودن کشورش از حمله آلمان موقتی است. اگر از این فرصت مناسب استفاده نکند آلمان به زودی روسیه شوروی را شکست خواهد داد آن‌وقت با تمام قوا به انگلستان حمله می‌کند.

چرچیل برنامه سیاسی خود را بر این اصل قرار داد که:

به شوروی ـ که دشمن و رقیب دیرین انگلستان بود نزدیک شود و به آن کشور کمک کند تا بتواند در مقابل آلمان مقاومت کند.

در عین حال به امریکا متوسل شود که به روسیه شوروی کمک مالی و اسلحه و مواد غذائی بفرستد.

اگر سیاست چرچیل موفق می‌شد که کمکهای امریکا را به کشور روس سرازیر کند ـ روسیه تقویت می‌شد و با فداکاری سربازان روس ـ جلوی پیشروی آلمان گرفته می‌شد. نتیجه آن‌که:

ـ اولاً جنگ برای مدت زیادی از سرحدات انگلستان دور می‌ماند.

ـ ثانیاً آلمان نمی‌توانست از طریق قفقاز به ایران بیاید و از طریق ایران به هندوستان که از متصرفات پر سود انگلیس و مرکز غله و نیروی نظامی انگلیس بود دست یابد.

اگر این سیاست اجرا می‌شد ـ در طول زمان آلمان شکست می‌خورد و دنیا از شر کشور گشائی آلمان هیتلری خلاص می‌شد.

ولی مشکل کار این بود که سیاست دولت امریکا در آن زمان « عدم دخالت در کارکشورهای ماوراء بحار » بود و کنگره امریکا حاضر نبود در جنگ اروپا دخالت کند.

چرچیل تصمیم گرفت به هر ترتیب شده کشور امریکا را به کمک به‌طلبد و از ارتش عظیم آن استفاده کند.

با اصرار چرچیل ـ روزولت رئیس جمهور امریکا حاضر شد که در یکی از جزایر اقیانوس اطلس با چرچیل ملاقات و درباره جنگ مذاکره کند.

در این مذاکرات چرچیل با زرنگی خاص خود روزولت را راضی کرد که دولت امریکا به عنوان « کمکهای بشر دوستانه » اسلحه و مهمات و مواد غذائی برای جنگ در اختیار انگلیس و روس بگذارد.

برای این‌که کنگره امریکا با این کمکهای بشر دوستانه موافقت کند چرچیل و روزولت طرحی به نام « منشور آتلانتیک» تهیه و در تاریخ ۲۳ تیر ماه ۱۳۲۰ امضا نماید.

منشور آتلانتیک چه می‌گفت:

در منشور آتلانتیک (که در ۲۳ تیر ۱۳۲۰ در یکی از جزایر کوچک اقیانوس اطلس بین چرچیل و روزولت امضأ شد) دو کشور انگلیس و امریکا مواضع خود را در قبال جنگ طی ۸ ماده بیان کردند که اهم آنها عبارت بود از:

ـ طرفین جنگ طالب خاک کشورهای دیگر و تغییرات مرزی نباشند.

ـ حق هر ملت را در انتخاب حکومت مورد علاقه خود محترم شمارند.

ـ از زورگوئی پرهیز کنند... و مطالب دیگری از آن قبیل (نقل از کتاب دوچهره در آئینه ص ۱۱۰ زیر نویس مولف).

ضمناً در مذاکرات آتلانتیک ـ راه‌های ارسال کمک امریکا به روسیه شوروی مورد مطالعه قرار گرفت و بهترین راه برای کمک به روسیه یکی بندر « ولادی وستک » بود و یکی ایران.

بندر ولادی وستک زیاد جالب نبود چون اولاً کشتی‌های جنگی و

اژدرافکن‌های ژاپن نمی‌گذاشتند که کشتی‌های امریکائی صحیح و سالم به آن بندر برسند ـ دوم این‌که حمل کالا از بندر ولادی وستک تا جبهه جنگ چند هفته طول می‌کشید.

به‌این‌جهت راه ایران برای‌ارسال کمک امریکابه‌شوروی انتخاب شد ـ این راه دارای خط‌آهن سراسری تازه‌ساز و جاده‌های شوسه بود و می‌توانست کالاهای امریکائی را در خلیج‌فارس از کشتی تحویل بگیرد و یک روزه در مرز شوروی تحویل دهد.

اثرات پیمان آتلانتیک بعد از اتمام جنگ:

در نتیجه امضای این منشور آتلانتیک چند واقعه مهم بین المللی اتفاق افتاد:

اول آنکه موضوع رعایت حقوق بشر در جهان مورد توجه قرار گرفت.

دوم این‌که مقدمات تأسیس سازمان ملل متحد و شورای امنیت آماده شد.

سوم و مهمتر از همه این‌که در اثر توسعه جنگ کم کم ـ « کمکهای بشر دوستانه امریکا به اروپا » تبدیل به ورود لشکریان امریکا به اروپا شد ـ و سیاست « عدم دخالت نظامی امریکا در آن سوی در یاها » تبدیل به دخالت مستقیم نظامی امریکا در امور کشورهای آن سوی دریاها گردید.

مشکل اصلی رضاشاه جاسوسان آلمانی بود.

اما در ایران دو مشکل اصلی وجود داشت ـ یکی وجود رضاشاه بود که به دلیل علاقه‌ای که به آلمان داشت ممکن بود با روس و انگلیس و امریکا همکاری نکند و دیگری وجود عده زیادی آلمانی در ایران بود که اکثرشان ـ در ضمن کارهای فنی ـ جاسوس آلمان‌ها هم بودند و ممکن بود در ارسال اسلحه مزاحمت ایجاد کنند و پلها و تونلهای راه‌آهن و جاده‌های ایران را خراب کنند و یا حتی در ایران کودتا کنند.

از طرف دیگر ماندن رضاشاه در ایران این فایده را داشت که او می‌توانست

مملکت را با قدرت اداره کند و آرامش را حفظ نماید و روس و انگلیس بدون این‌که گرفتار اوضاع داخلی و بی‌نظمی در ایران شوند برنامه حمل اسلحه و غذا ـ از خلیج‌فارس به شوروی را انجام دهند.

بدین جهت روس و انگلیس تصمیم گرفتند رضاشاه را آزمایش کنند و ببینند آیا با آنها صمیمانه همکاری خواهد کرد یا نه.

قرار شد اول اخراج آلمانی‌ها را از رضاشاه بخواهند. اگر رضاشاه بدون ریا ـ همکاری کرد و همه آنها را اخراج نمود ـ در مرحله دوم ـ درباره در اختیار دادن راه‌آهن و جاده‌های ایران به روس و انگلیس با او مذاکره کنند... این آزمایشها از این تاریخ شروع شد.

۲۵ تیر ۱۳۲۰

آیا روس‌ها باور نداشتند که آلمان به آنها حمله کند؟

بولارد در ۱۶ جولای ۱۹۴۱ (= ۲۵ تیر ۱۳۲۰) در نامه‌ای به همسرش می‌نویسد:

«... روس‌ها نمی‌خواستند باور کنند که آلمان‌ها به آنها حمله خواهند کرد... ولی سفارت انگلیس در مسکو تصمیم گرفت که تمام زنها و بچه‌ها را تخلیه کند... حمله آلمان به روس همان روز که آنها مسکو را ترک کردند شروع شد. یک گروه ۱۶ نفری از آنها به تهران آمدند... من در محل تابستانی خودمان در قلهک آنها را جا دادم...

سفیر جدید روس (اندری اسمرینو) به ایران وارد شده ـ او برخلاف سفیر قبلی سابقه سیاسی زیادی دارد ـ خیلی لایق و جدی است... او قبلاً در آلمان بوده و از اول جنگ تا آوریل گذشته در برلن اقامت داشته... او حمله‌های هوائی آلمان به انگلستان را پر اهمیت می‌داند ـ خصوصاً از زمانی که هواپیماهای جنگی جدید در آلمان به‌کار گرفته شده...» (بولارد ص ۶۱)

۲۸ تیر ۱۳۲۰

ابلاغ یادداشت روس و انگلیس به ایران:

روز ۲۸ تیرماه (۱۹ ژوئیه ۱۹۴۱) یک تذکاریه مشترک از طرف دولت شوروی و دولت انگلیس به ایران ابلاغ شد.

(به‌طوری‌که گفتیم شوروی قبلاً یادداشتی در همین زمینه به ایران داده بود لذا این دومین یادداشت شوروی بود).

در این تذکاریه (یادداشت) از دولت ایران خواسته شده بود که تمام آلمانی‌هایی که در ایران هستند اخراج کند. (قزاق ص ۸۸۰)

اواخر تیر ماه سال ۱۳۲۰

در اواخر تیر ماه سال ۱۳۲۰ خبر مهم پیشروی واحدهای « فن پاولوس » سردار بزرگ آلمان بود. بزودی آلمان‌ها جبهه جدیدی در جنوب روسیه گشودند و به قفقاز حمله کردند. ارتش آلمان در این جبهه هم پیشروی کرد تا جائی‌که هواپیماهای آلمانی اوراقی را روی بندر پهلوی و رشت ریخته و به اهالی گیلان مژده دادند که به زودی ارتش آلمان وارد ایران می‌شود و کار جنگ یکسره خواهد شد.

وضع تبلیغات در آن شرایط کوبنده‌تر از پیشروی یا عقب‌نشینی واحدهای نظامی بود. حقیقت این است که در آن شرایط گروهی از سیاستمداران جهاندیده و سرد و گرم چشیده ایران هم منتظر تغییراتی بودند و بدشان نمی‌آمد که با آمدن آلمان‌ها و یا روس و انگلیس رژیم حاکم در ایران متلاشی شود و مملکت با تغییرات و تحولات تازه‌ای روبرو گردد. زیرا آنان از دیکتاتوری و اختناق خسته شده بودند.

بدین جهت جسته و گریخته شایع بود که متفقین به بنادر و راه‌های ایران خیلی احتیاج دارند تا با تقویت ارتش شوروی در استالین‌گراد و قفقاز و ارسال خواربار و مهمات به شوروی ـ آلمان‌ها را شکست بدهند و حقیقتاً هم

اگر از راه‌های ایران استفاده نمی‌شد معلوم نبود سرنوشت جنگ و دنیا چه خواهد شد؟ این گروه جرئت نداشتند که نگرانی خود را ابراز دارند. (مقاله داوود موید امینی ـ سر دبیر روزنامه ایران ـ نقل از کتاب ایران در دوران پهلوی ـ الموتی ـ ج ۸ ـ چاپ لندن)

مذاکرات روس و انگلیس با ایران:

در همان ایام شایع بود که مذاکراتی بین ایران و انگلیس و امریکا در جریان است که در مقابل استفاده از راه‌ها و راه‌آهن و بنادر ایران برای حمل مهمات و خواربار به شوروی ـ طبق فرمول بین‌المللی ترتیباتی اتخاذ گردد که ضمن حفظ استقلال و حاکمیت ایران کوشش شود که ایران حقوق حقه خود را بگیرد ولی شایع بود که رضاشاه قلباً با این کار موافق نبود و هیچ‌کس هم بعداً توضیح نداد که این شایعه صحت داشت یا نه؟ دولت منصور هم که آن‌روز حاکم بود مردم را در جریان نگذاشت.

تصوری که غلط از آب در آمد:

در ایران ـ پیشرفت سریع آلمان در شوروی همه را به این فکر انداخته بود که کشور شوراها قادر به مقاومت در مقابل ارتش آلمان نخواهد بود و آلمان پس از شکست شوروی به آسانی قفقاز را تصرف کرده به ایران خواهد آمد تا از این طریق هندوستان را فتح کند و قدرت انگلیس را درهم بشکند.

عباسقلی گلشائیان که هنگام حمله روس و انگلیس ـ کفیل وزارت دارائی ایران بود در یکی از خاطراتش (که در کتاب خاطرات دکتر قاسم غنی چاپ شده)ـ می‌نویسد:

« من کفیل وزارت دارائی بودم ـ دولت روسیه که در بدو جنگ جهانی حاضر نشد با فرانسه و انگلیس بر ضد آلمان همکاری کند ـ و حتی پیمان عدم تعرض با آلمان بست ـ مورد حمله ارتش آلمان قرار گرفت.

در روزهای اول تمام مردم ایران می‌گفتند تا چند هفته دیگر دولت روسیه

مضمحل خواهد شد و دنیا از دست بلشویک نجات خواهد یافت....

بنظر من این اشتباه باعث شد که بدبختانه رضاشاه و منصورالملک رئیس‌الوزراء نیز راه غلطی در سیاست بروند و در حقیقت می‌توان گفت موجب بدبختی کشور و خودشان شدند... گرچه ظاهراً شاه اظهار نمی‌کرد ولی در باطن فوق‌العاده خوشحال بود. (خاطرات دکتر قاسم غنی ج ۱۱ ـ مقاله گلشائیان)

یادداشت سفیر انگلیس به دولت ایران:
گلشائیان در ادامه می‌نویسد:

چند روز بعد از جنگ روس و آلمان ـ سفیر انگلیس یادداشتی به وزارت خارجه و رئیس دولت داد که چون آلمان‌ها در ایران هستند ـ در فکر انقلاب و کودتا می‌باشند و این امر بر خلاف مصالح دولت شاهنشاهی و ما می‌باشد. و چون فراریهای عراق [یعنی رشید عالی گیلانی و همراهانش] با سفارت آلمان در تهران رفت‌وآمد دارند ـ دولت ایران متوجه باشد و شاید صلاح کشور است که این قبیل آلمان‌ها را از خدمت دولت و از کشور خارج کنند.

آقای گلشائیان در ادامه می‌نویسد:

« آقای منصور یادداشت را در هیئت دولت مطرح و اظهار داشت که من به آن جواب دادم که این حرفها پوچ است ـ دولت خودش مراقب است ـ در آن جلسه صحبتی به میان آمد که واقعاً ضرر ندارد توجهی بشود. (گفته شد) ممکن است آلمان‌ها بخواهند اقداماتی در ایران شبیه به عملیات عراق بکنند ـ آقای منصور اظهار داشتند این حرفها بچه‌گانه است... »

شایعه حمله روس و انگلیس به ایران:

آقای گلشائیان می‌نویسد: « جسته گریخته از ناحیه انگلیسی‌ها هم در تهران شنیده می‌شد که قشون روس و انگلیس وارد ایران خواهند شد.

حتی روزی مسیو *بونیت* ایتالیائی که در موسسه بازرگانی خود کار می‌کرد نزد من آمد و گفت معروف است به محـض این‌که آلمـان‌هـا به دروازه اودسا برسند قشون روس و انگلیس وارد ایران خواهند شد. بنده تعجب کردم و شب در هیئت دولت به بعضی رفقا گفتم.

در اینجا لازم است گفته شود که پس از آرامش عراق [منظور پس از شکست کودتای رشیدعالی گیلانی توسط انگلیس و بر قراری آرامش در عراق است] ـ انگلیسی‌ها مرتبا قشون وارد بغداد می‌کردند.

شب بعد در هیئت دولت شاه به من گفت گزارش رسیده است که انگلیسی‌ها ۱۰ میلیون ریال اسکناس از اهواز به خرمشهر منتقل کرده‌اند ـ برای چه مقصودی است؟ عرض کردم اطلاع ندارم ـ قرار شد رسیدگی کنم. فردای آن روز از آقای فرزین (مدیر کل بانک ملی) پرسیدم ـ اظهار کرد از ستاد ارتش هم نامه‌ای رسیده و خواسته‌اند این موضوع را رسیدگی کنم. پس از تحقیق معلوم شد ۱۸ میلیون ریال از تهران و بانکهای اهواز و خرمشهر و آبادان منتقل کرده‌اند.

در هیئت دولت نگرانی بود که روس و انگلیس از جواب ما قانع نشده‌اند. شاه هم هرشب سئوال می‌کرد و آقای منصور وعده می‌داد که قضیه تمام شده است ولی این وحشت در دولت بود....

اشتباه یا قصد گمراهی:

بعدها عده‌ای از مورخان جواب نا مساعد منصور را اشتباه سیاسی تلقی کردند و برخی هم آن را سوء قصد دانستند. ولی به هر صورت جواب منصور از یک مرد سیاسی در آن روزهای حساس بعید است ـ چه آنکه این پاسخ‌های سربالا ـ موجب حمله نظامی کشورهای روس و انگلیس به ایران شد.

علاوه بر مطلب فوق سفیر آن روز ایران در توکیو (آقای ابوالقاسم نجم =

نجم‌الملک) به روایت پسر ایشان ـ می‌گوید:

« که قبل از حمله روس و انگلیس به ایران ـ روزی سفیر آلمان در توکیو که یک ژنرال آلمانی بود به دیدن من آمد و ضمن صحبت از اوضاع جنگ گفت که کشور ایران از لحاظ نظامی برای آلمان اهمیت فراوان دارد. ایران اگر با آلمان همکاری کند پیشرفت آلمان در جبهه جنگ با شوروی سریع‌تر خواهد شد و به زودی روسیه از آلمان شکست خواهد خورد و آلمان قفقاز را تصرف خواهد کرد و با کمک ایران ارتش آلمان به آسانی به سرحدات هندوستان خواهد رسید...»

آقای نجم‌الملک فوری مراتب را از توکیو به آقای منصور نخست‌وزیر گزارش می‌دهد.

پس از حمله روس و انگلیس به ایران و تسلیم ایران ـ سفارت ایران در آلمان و ایتالیا و ژاپن تعطیل می‌گردد و آقای نجم‌الملک به ایران فراخوانده می‌شود ـ و چندی بعد در ملاقاتی ـ ازآقای منصور سئوال می‌کند که:

« آیا گزارشی را که درباره سخنان آن ژنرال آلمانی داده بودم به اطلاع شاه و هیئت دولت رسانیدید؟ منصور جواب می‌دهد نه.»

این هم می‌تواند غفلت یا اشتباه دیگر منصور باشد. شاید اگر منصورالملک این وقایع را زنگ خطر برای حمله به ایران تلقی می‌کرد و حساسیت موضوع را به شاه می‌فهماند ـ دولت و شاه حمله روس و انگلیس به خاک ایران را جزء احتمالات نزدیک به یقین تلقی می‌کردند و با همکاری با دو دولت قوی و همسایه ایران ـ از تجاوز نظامی آنان به خاک ایران جلوگیری می‌شد.

عده‌ای معتقدند که منصورالملک می‌خواست توهینی را که رضاشاه به او کرده بود تلافی کند.

منصورالملک از شاگردان دوره سوم مدرسه سیاسی بود. پس از فراغت از تحصیل ـ در کار دولت وارد شد و در سال ۱۳۰۰کفیل وزارت داخله (کشور) شد. در اسفند ماه ۱۳۰۶ والی (استاندار) آذربایجان شرقی شد ـ در شهریور ۱۳۱۱ وزیر داخله (کشور) بود ـ در بهمن ۱۳۱۱ وزیر طرق و شوارع شد ـ او

این سمت را تا ۲۷ دی ماه ۱۳۱۴ حفظ کرد و در آن تاریخ به تهمت رشوه‌خواری به دستور رضاشاه از کار برکنار شد. گرچه او بعد از چند ماه محاکمه تبرئه شد ولی این توهین را همیشه دردل داشت. بهمین جهت برخی تصور کرده‌اند که در واقعه شهریور او ـ به تلافی این توهین ـ رضاشاه را در جزئیات کار قرار نداد.

این نظر نباید زیاد پایه داشته باشد ـ چون منصورالملک سه سال بعد از این واقعه در مرداد ۱۳۱۷ در کابینه جم و بعد از آن در کابینه متین دفتری وزیر شد و در تیر ماه ۱۳۱۹ رضاشاه پست نخست‌وزیری را به او داد.

دوم مرداد ۱۳۲۰

اسناد سیاسی وزارت خارجه امریکا:

اسناد سیاسی وزارت خارجه امریکا که هر چند سال یک مرتبه منتشر می‌شود ـ سالها بعد نشان داد که وزارت خارجه امریکا جهت کسب اطلاع موثق از وجود ستون پنجم آلمان نازی در ایران (ستون پنجم یعنی جاسوسان و طرفداران آلمان نازی در ایران) در تاریخ دوم مرداد ۱۳۲۰ (۲۴ جولای ۱۹۴۱) به وزیر محتار خود چنین نوشته است:

« وزارت خارجه مایل است که شما به سعی و اهتمام خود برای بدست آوردن اطلاعات موثق و قطعی درباره خصوصیات و وسعت دامنه فعالیت و شایعه وجود ستون پنجم آلمان در ایران ادامه دهید و تعیین نمائید دولت ایران برای جلوگیری از این فعالیتها چه اقداماتی به عمل آورده است ـ امضا ـ ولز »

دریفوس ـ وزیر مختار امریکا در ایران ـ درمرداد ۱۳۲۰ (۲۱ اگوست ۱۹۴۱) جواب زیر را به وزارت خارجه امریکا می‌فرستد:

«... این سفارت حقایق قابل اعتماد زیر را بدست آورده است. در ایران دو هزار الی دو هزار و پانصد نفر آلمانی که شامل خانواده آنها نیز می‌باشد وجود دارد ـ یک هزار نفر از آنها شاید سر پرست خانواده باشند و از آنها ۷۰۰ نفر

در استخدام دولت می‌باشند. از این عده هیچ‌کدام جهانگرد نیست و یا تازه وارد ایران نشده است، ـ غالب آنها مشاغل قانونی دارند. فعالیتهای ستون پنجم از سفارت آلمان اداره می‌شود. دو نفر از رهبران آنها از رهبران سپاه طوفان می‌باشند و شغل پر مسئولیت در شرکت « شنکرس» دارند. تبلیغات اکثراً بوسیله شخصی به نام « ایلیرس » باستان‌شناس که مدتی است در ایران زندگی می‌کند اداره می‌شود... آلمانی‌ها در نقاط حساس سوق الجیشی ـ در ایستگاه رادیو ـ خطوط راه‌آهن ـ و خدمات عمومی دیگر قرار گرفته‌اند... در تمام سرویس‌های مهم دولتی... و در تمام نقاط ایران عمال آلمانی وجود دارند... مرکز آنها در یک باشگاه آلمانی در تهران بنام ***خانه قهوه‌ای*** است این باشگاه سابقاً مرکز تمرین‌های نظامی و تمرین‌های نشانه‌گیری و تیراندازی بود ولی مقامات ایرانی از آنها جلوگیری به‌عمل آوردند... سازمان مزبور فعال ـ توانا ـ و دارای دیسیپلین است و اعضای آن برای خرابکاری یا در صورت حمله به ایران ـ برای کمک به نیروی آلمانی تعلیم یافته‌اند... » آقای « مایر » که نام او در گزارشات موجود است عضو مورد اعتماد گروه « اس اس » آلمان و فردی به غایت کاری و زبر دست بود که ریاست جاسوسان آلمان به‌عهده او بود ـ در تمام ادارات و وزارتخانه‌های ایران و نقاط حساس کشور رفت‌وآمد داشت. به‌علاوه استفاده از پول و تملق در برابر رضاخان و فراهم کردن سایر وسائل سرگرمی برای درباریان خصوصاً علیرضا پهلوی ـ به اضافه دوستی و آشنائی او با رجال و عناصر ذی‌نفوذ وی را به مقاصد خود یاری می‌کرد.

(نقل از کتاب گذشته چراغ راه آینده)

۲ مرداد ۱۳۲۰:

بولارد (وزیر مختار انگلیس در ایران) در ۲۴ جولای ۱۹۴۱ (= ۲ مرداد ۱۳۲۰) به وزارت خارجه انگلستان گزارش داد که در ملاقات با آقای مظفر

علم وزیر خارجه ایران به او گفتم که دولت اعلیحضرت انگلستان با دولت روسیه متفقاً ـ مایلند که تعداد آلمانی‌ها در ایران به سرعت تا حد ۸۰ درصد کم شود ولی اقداماتی که توسط ایران انجام می‌گیرد بسیار کمتر از انتظار ما است. (بولارد ص ۶۴)

بولارد مجدداً در ۲۸ جولای ۱۹۴۱ (= ۶ مرداد ۱۳۲۰) به وزارت خارجه انگلستان گزارش می‌دهد که نخست‌وزیر ایران دیروز به من اطلاع داد که اخراج تعداد زیادی از آلمانی‌ها ـ مثلا چهار پنجم آنها ـ مخالف قرارداد آنها با آلمان و هم‌چنین مخالف اعلان بی‌طرفی ایران است... و چنین اقدامی به زیان حاکمیت ایران می‌باشد.

من خیلی جدی به نخست‌وزیر گفتم که احتمال یک کودتا در ایران و خرابکاری و غیره زیاد است و مجدداً نام سه آلمانی را بردم که بسیار خطرناک می‌باشند... من به اطلاع نخست‌وزیر رساندم که اقداماتی که تاکنون دولت ایران کرده توسط دولت اعلیحضرت انگلیس رضایت‌بخش نمی‌باشد. این موضوع مهم و فوری است ـ موضوع یک هفته است نه یک سال. من هر دلیل و برهانی را می‌توانستم آوردم ولی بی اثر بود. (بولارد ص ۶۴)

ما (یعنی سفیر روس و من) معتقد هستیم که بکارگیری ممنوعیت‌ها و محدودیت‌های بازرگانی موجب تسریع در اخراج آلمانی‌ها از ایران نخواهد شد... (بولارد ص ۶۴)

۷ مرداد ۱۳۲۰ـ جواب تذکاریه:

دولت ایران بدون توجه به عواقب امر ـ و شاه هم غافل از این‌که دولت روس و انگلیس حسن نیت او را مورد آزمایش قرار داده‌اند ۹ روز جواب تذکاریه را نداد.

*** در ۷ مرداد ۱۳۲۰ (یعنی ۹ روز پس از تذکاریه روس و انگلیس) دولت ایران به تذکاریه شوروی و انگلستان پاسخ داده نوشت: « رفتار اتباع بیگانه در ایران تحت مراقبت کامل است ». (روزشمار تاریخ ایران ج۱ ص ۲۳۲).

گرچه پاسخ کامل ایران به این تذکاریه منتشر نشد ولی به هر صورت این یک جواب دیپلماتیک و در حقیقت جواب سربالا و منفی بود و رضاشاه در اولین دور آزمایش نا موفق از آب در آمد.

*** گلشائیان می‌نویسد: در همان روزها اسمیرنف ـ تازه سفیر روسیه شده بود بلافاصله آقای منصور را ملاقات کرد و پیامی از طرف مولوتوف آورد که شوروی مایل است معاملات خود را با ایران توسعه دهد.

چند روز بعد سفیر شوروی با وزیر مختار انگلیس (آقای بولارد) به وزارت خارجه رفتند و یک یادداشت رسمی دادند که باید ۸۰ در صد آلمانی‌های مقیم ایران خارج شوند ـ چون وجود این‌ها لطمه به استقلال آنها وارد می‌آورد و موجب نگرانی است.

یادداشت در هیئت دولت مطرح شد ـ شاه اظهار کرد چه مانعی دارد قبول کنید. منصور گویا موضوع را پیش‌بینی کرده بود و جوابی تهیه کرده بود که در هیئت دولت در حضور شاه خواند. بدبختانه مقدمه آن بد تهیه شده بود ـ جواب با لحن مساعد تهیه شده بود ولی در خاتمه صریحاً نوشته شده که قبول تقاضای شما بر خلاف اصل حاکمیت کشور و بی‌طرفی ایران است بنابراین دولت ایران وظیفه خود را بهتر می‌داند.

به آقای منصور گفته شد این جواب مقتضی نیست ـ اظهار کردند من شفاهاً آقایان را متقاعد کرده‌ام و وعده صریح داده‌ام ولی با موافقت خودشان قرار است اینطور جواب بدهیم ـ جواب را فرستادند.

یکی دو روز بعد شاه در هیئت دولت از آقای عامری معاون وزارت خارجه پرسید که از قرار اطلاع انگلیسی‌ها در سرحد ایران قوای زمینی متمرکز کرده‌اند ـ از سفیر انگلیس به پرسید مقصود از این حرکت چیست؟ (خاطرات گلشائیان)

۱۰ مرداد ۱۳۲۰

سه روز بعد (۱۰ مرداد) خبرگزاری فرانسه اعلام نمود که ستون پنجم

آلمان (یعنی طرفداران آلمان) در ایران و افغانستان تشکیل یافته و قریباً به جمهوری‌های قفقاز و هندوستان حمله خواهد شد. (روزشمار تاریخ ایران ص ۲۳۲)

۱۵ مرداد ۱۳۲۰

آنتونی ایدن (وزیر خارجه کابینه چرچیل) هم در ۱۵ مرداد ۱۳۲۰ در مجلس عوام انگلیس نطقی ایراد کرد و گفت عده‌ای متخصصین آلمانی در ایران خطر بزرگی برای ما ایجاد کرده است. (منبع بالا ص ۲۳۲)

*** بولارد در ششم اگوست ۱۹۴۱ (= ۱۵ مرداد ۱۳۲۰) به همسرش نامه مفصلی می‌نویسد و می‌گوید:

« بنظر می‌رسد که ایران در رأس اخبار روزنامه‌ها قرار گرفته است. دوستان من به دیدن من می‌آیند یا تلفن می‌کنند که حقیقت اوضاع چیست؟ و از من می‌خواهند حقیقت را برایشان بگویم.

حقیقت همان است که آقای ایدن وزیر خارجه انگلیس در مجلس عوام انگلیس اعلام کرد و گفت: « ما به دولت ایران اعلام کرده‌ایم که وجود عده زیادی آلمانی در ایران خطر بزرگی برای آن کشور ایجاد کرده است و ما با روسیه شوروی دقیقاً اوضاع ایران را زیر نظر داریم. » (بولارد ص ۶۴ ـ ۶۵)

۱۵مرداد ۱۳۲۰:

بولارد در یادداشت‌های خود روز ششم اگوست ۱۹۴۱ (۱۵ مرداد ۱۳۲۰) می‌نویسد:

« دیروز رادیو برلن اظهار داشت که وزیر مختار انگلیس در تهران دستور داده است که زنها و کودکان انگلیسی فوراً خارج شوند. سفیر مصر دیروز با نگرانی تلفن کرد که آیا این خبر صحیح است یا نه.

۱۷ مرداد ۱۳۲۰

روزنامه اطلاعات در روز ۱۷ مرداد ۱۳۲۰ (البته طبق دستور شاه) سرمقاله

خود را با عنوان « در اطراف انتشارات بی‌اساس راجع به ایران » انتشار داد که نشان می‌دهد دولت ایران و شاه به‌هیچ وجه به خطری که متوجه ایران است و ۱۵ روز دیگر ارتش روس و انگلیس به ایرن حمله و کشور را تصرف خواهند کرد توجه نداشته‌اند.

روزنامه اطلاعات در ادامه چنین نوشت:

« تاکنون چند بار راجع به اخبار عاری از حقیقت که به‌وسائل و اشکال مختلف در خصوص ایران منتشر شده است... در روزنامه‌های پایتخت... توضیحاتی نوشته شده است... با این حال باز دیده می‌شود... پاره‌ای از کشورها به این انتشارات ادامه می‌دهند... در صورتیکه سراپا موهوم و دور از حقیقت است... ناشرین این اخبار اگر بطوری که ادعا می‌کنند اطلاعاتشان از منابع موثق سرچشمه می‌گیرد ناچار می‌دانند که شماره بیگانگان مقیم ایران محدود و همه آنها تحت نظارت دقیق می‌باشند....

این که می‌گویند ایران مرکز فعالیت بیگانگان به ضرر کشورهای همسایه شده بر چه اساس است؟... ما به تمام این محافل که همواره به وسائل مختلف متشبث شده اخبار جعلی راجع به کشور ما در عالم پراکنده می‌کنند می‌گوئیم... سیاست ایران براساس حاکمیت خود و حفظ حقوق مشروع کلیه کشورهائی که با ما ارتباط دارند طبق عهود و مقررات مربوطه استوار می‌باشد و برای صیانت کشور از هرگونه پیش‌آمد نا مطلوب و نگاهداری امنیت و آسایش در کشور از هیچ‌گونه مراقبت و اقدام فروگذار نشده و نخواهد شد.

بررسی مطبوعات جهان در باره ایران:

در ماه اوت سال ۱۹۴۱ (یعنی مرداد ۱۳۲۰) مطبوعات بین‌المللی در سراسر جهان از وضع وخیم ایران یاد کردند:

ـ روزنامه *العالم العربی* در ۱۷ مرداد نوشت: تهران و کابل به‌صورت دو مرکز خطرناک فعالیت ستون پنجم *آلمان* درآمده و *انگلستان را* دچار

مشکلات حفاظت از منافع خود کرده است.

ـ روزنامه ایونینگ نیوز استاندارد نوشت ـ ایران حلقه ارتباطی انگلستان و اتحاد جماهیر شوروی است. بنا براین پیش از آنکه اتفاقی رخ دهد باید از آن جلوگیری کرد.

ـ روزنامه‌های بیروت در همین زمینه مطالبی در ششم ماه اوت (۱۵ مرداد) درج کردند.

ـ روزنامه الاخبار چاپ قاهره در هشتم ماه اوت (= ۱۷ مرداد ۱۳۲۰) به موقعیت حساس ایران اشاره نمود و هجوم آلمانی‌ها را به ایران موجب نگرانی متفقین دانست.

ـ مطبوعات شوروی از تیرگی روابط ایران و انگلیس سخن گفته و امکان حمله به ایران را پیش‌بینی کرده‌اند. (قزاق ص ۸۸۰)

۱۸ مرداد ۱۳۲۰

جواب غیر رسمی ایران به نطق ایدن:

روزنامه اطلاعات در روز ۱۸ مرداد در سرمقاله خود تحت عنوان « در اطراف بیانات وزیر خارجه انگلستان » مطالبی نوشت که در حقیقت جواب غیر رسمی دولت ایران به نطق ایدن بود.

این روزنامه نوشت:

« خوانندگان ما البته نطقی که مستر ایدن وزیر خارجه انگلستان در مجلس مبعوثان... ایراد نموده... ملاحظه نموده‌اند... چون این دومین بار است که ایشان در این اواخر راجع به ایران مطالبی اظهار داشته‌اند ـ ما طبق وظیفه روزنامه‌نگاری به بررسی و اظهار عقیده می‌پردازیم.

... این‌که اظهار داشته‌اند که کشورها... برای نگاه داشتن صلح و آرامش با دولت انگلستان همکاری نمایند... لازم می‌دانیم به طور خلاصه خاطر نشان

کنیم که مؤثرترین وسیله برای حفظ صلح... سیاست بی‌طرفی حقیقی و قطعی است که دولت شاهنشاهی اتخاذ و معمول داشته است....

مطلبی که ضمن بیانات آقای ایدن مخصوصاً نسبت به ایران اظهار شده این است، که در ایران ورود عده زیادی خبرگان آلمانی خطر بزرگی برای استقلال کشور ایجاد نموده است... در مورد این جمله از نطق ایشان ناچاریم با شگفتی اظهار عقیده نمائیم ـ زیرا معلوم می‌شود (آقای ایدن) اطلاعات کافی هنوز از ایران و وضعیت آن دریافت نداشته‌اند... ایران امروز را با ایران ۱۹۱۴ در یک زمینه فرض کرده‌اند... مکرر گفته و باز می‌گوئیم که عموم ساکنان این کشور تحت مقررات و نظامنامه زندگی می‌کنند... ضمناً این نکته را هم محض رفع هرگونه سوءتفاهم خاطرنشان می‌سازیم توضیحاتی که جهت روشن شدن قضایا... داده می‌شود نباید به طرفداری از یک جانب و طرفیت نسبت به طرف دیگر تعبیر شود...(اطلاعات ۱۸ مرداد)

[با توجه به این‌که روزنامه اطلاعات سخن‌گوی دولت و دربار بود ـ این مقاله نشان می‌دهد که حکومت ایران چقدر از اوضاع جهان بی‌اطلاع بوده است].

۲۰ مرداد ۱۳۲۰:

دکتر سجادی وزیر راه آن زمان در خاطراتش می‌نویسد:

« من روز بیستم مرداد ماه ۱۳۲۰ برای سرکشی راه‌های شوسه و راه‌آهن به‌طرف آذربایجان رفته بودم. مدت مسافرت من در حدود نه روز به طول انجامید و پس از سرکشی و رسیدگی کامل به راه‌های آذربایجان ـ از طریق کردستان به تهران باز گشتم. روزی هنگام بازدید از راه‌های آذربایجان غربی با فرمانده ژاندارمری رضائیه ملاقاتی دست داد و نامبرده به من گفت علاوه‌بر این‌که خود من شاهد بودم ـ پاسگاه‌های مرزی ما چند روز است گزارش می‌دهند هواپیماهای نا شناسی از ارتفاع کم در آسمان ایران پدیدار شده و پس از چند گشت از راهی که آمده‌اند برمی‌گردند. فرمانده ژاندارمری سپس

افزود من از فرمانده پاسگاه‌ها که اغلب معین نایب و گروهبانهای قدیمی امنیه هستند سئوال کردم: هیچ فهمیدید این هواپیماها که می‌گوئید از کدام سمت داخل ایران می‌شوند؟ اغلب در جواب می‌گویند از پشت عکس اعلیحضرت که در اطاق پاسگاه نصب است ـ از همان راهی که آمده بودند خارج می‌شوند.

فرمانده ژاندارمری حقیقت را گفته بود. ژاندارمهائی که سالهای سال در بیابان و مرزها زندگی کرده و از زندگی در داخل شهرها بی خبر بودند حق داشتند چنین جواب مضحکی به فرمانده خود بدهند. در هر حال من از فرصت استفاده کرده تا مرز پیش رفتم و در آن‌جا اطلاعاتی از مانور نیروهای شوروی کسب کردم و هنگام بازگشت به تهران اعلیحضرت را ملاقات و جریان را به ایشان عرض نمودم و مخصوصاً گفتم که مطالعاتم به اینجا رسیده که هواپیماها متعلق به نیروی شوروی بوده و آنها قصد حرکت و تجاوز به خاک ایران دارند.

شاه گفت من که با تقاضاهای آنها موافقت نمودم و قبول کردم آلمانی‌ها از ایران خارج شوند و اگر چند روزی تاخیر در اجرای آن شده برای سر و صورت دادن به امور راه‌آهن و کارخانجات بوده است.

من به اعلیحضرت گفتم به عقیده من هر چه تسریع در این کار بشود بهتر است. درست است در راه‌آهن سرتاسری ایران و کارخانجات شمال عده‌ای از مهندسین و متخصصین آلمانی کار می‌کنند ـ من به نام وزیر راه و وزیر سابق بازرگانی و پیشه و هنر عرض می‌کنم که مهندسین ایرانی کاملاً به امور راه و کارخانجات وارد شده و به خوبی می‌توانند بدون کمک خارجی راه‌آهن را اداره کنند و کارخانجات را به راه بیاندازند.

در این وقت شاه جلوی صحبت مرا گرفت و گفت ـ دکتر ـ راستی می‌دانید که علاوه‌بر اخراج آلمانی‌ها و ایتالیائی‌ها آنها می‌گویند راه‌آهن بندر شاپور و راه شوسه تا جلفا را باید در اختیار آنها بگذاریم تا بتوانند اسلحه و مهمات را از جنوب به شمال ببرند و در پیکار با آلمان‌ها به مصرف برسانند.

ولی من ـ دکتر ـ با این پیشنهاد هم موافقت می‌کنم ولی شرط دارد و آن این است که آنها مانند یک بازرگان از این راه ترانزیتی استفاده کرده کرایه حمل و نقل را درست و کامل بپردازند.

سخنان شاه ادامه داشت که به عرض رساندم ـ دیشب آقای جواد عامری کفیل وزارت خارجه در هیئت دولت اظهار داشت در ملاقاتی که با سر ریدر بولارد وزیر مختار انگلیس در تهران نمودم ـ بو لارد تلگرافی که ایدن وزیر امور خارجه انگلیس از لندن مخابره کرده نشان داد که در آن نوشته شده بود دولت انگلیس فقط طالب اخراج آلمانی‌ها و ایتالیائی‌ها از ایران است و هیچ تقاضای دیگری از ایران نداشته و بی‌طرفی ایران را تضمین خواهد کرد.

شاه فوراً تغییر حالت داده گفت: نه ـ نه ـ این‌طور نیست ـ این تلگراف دیپلماسی‌است ـ مضمون این تلگراف نطقی بود که ایدن ۱۵ مرداد در مجلس مبعوثان انگلیس ایراد کرده بود که جز اخراج آلمانی‌ها نظر دیگری نیست ـ ولی حالا صحبت استفاده از راه‌های شوسه و آهن نیز به میان آمده.... مذاکره با اعلیحضرت مدتی به طول انجامید ـ در موقع مرخصی شاه به من گفت با همکاران خود هم صحبت کنید شاید بتوانید راه‌حلی پیدا نمائید ـ لحظه‌ای بعد کاخ سعدآباد را ترک گفته و دیگر موفق به ملاقات همکارانم نشدم.

۲۱ مرداد ۱۳۲۰

مطبوعات شوروی از تیرگی روابط ایران و انگلیس سخن گفته و امکان حمله به ایران را پیش‌بینی کردند.. چنان‌که در دوازدهم ماه اوت (۲۱ مرداد ۱۳۲۰یعنی دو هفته قبل از سوم شهریور و حمله روس و انگلیس به ایران) کنسول ایران در بیروت گزارشی به تهران می‌فرستد.... (قزاق ۸۸۰)

۲۲ مرداد ۱۳۲۰

شوروی آماده برای حمله به ایران:

در ۲۲ مرداد سفیر شوروی در لندن ـ به وزیر خارجه انگلیس اعلام

می‌داردکه مطالعات روسیه برای حمله نظامی به ایران پایان یافته و به شرط موافقت بریتانیا آماده حمله به ایران است. (قزاق ص ۸۸۰)

۲۵ مرداد

دومین تذکاریه رسمی انگلیس و روس به ایران

در ۲۵ مرداد ۱۳۲۰ دولتهای روسیه (شوروی) و انگلستان مجدداً از دولت ایران اخراج اتباع آلمان را خواستار شدند.

۲۷ مرداد ۱۳۲۰

رادیو لندن اعلام کرد ۲۵۰۰ تا ۲۷۰۰ نفر آلمانی‌در ایران امنیت همسایگان را به هم می‌زنند و در اوضاع فعلی ـ ایران مرکز جنگ در آسیاست (رادیو لندن ۲۷ مرداد ۱۳۲۰).

۲۷ مرداد ۱۳۲۰

در ۱۸ ماه اوت (۲۷ مرداد ۱۳۲۰) روزنامه تایمز عراق از بی اعتنائی ایران به درخواست‌های انگلستان یاد کرد و نوشت در حالیکه سه هزار آلمانی در ایران حضور دارند دولت ایران اصرار داد که تعداد آلمان‌ها از ۴۷۰ نفر بیشتر نیست.

۲۸ مرداد ۱۳۲۰

تا دو روز دیگر به ایران حمله می‌شود:

ـ روزنامه منچستر گاردین چاپ انگلیس و روزنامه البیرق چاپ بیروت در ۱۹ ماه اوت (۲۸ مرداد ۱۳۲۰) نوشتند که اگر دولت ایران تغییری در سیاست خود ندهد احتمالاً تا دو روز دیگر نیروهای انگلیس و روسیه وارد خاک ایران می‌شوند. (قزاق ص ۸۸۰)

ـ آنچه متفقین از ایران می‌خواستند اعلان جنگ به آلمان و اخراج سریع

کلیه آلمانی‌ها و همراهی با آنان (یعنی همراهی با روس و انگلیس) برای ارسال خوراکی و تجهیزات جنگی به روسیه بود.

وانگهی دولت انگلیس دیگر اعتمادی به رضاشاه نداشت و به سرنگونی او بیشتر راغب بود. متأسفانه دولتمردان وقت ایران و در رأس آنها رجبعلی منصور که شهرت به طرفداری از انگلیسی‌ها داشت منویات متفقین را به رضاشاه اطلاع نداد. (قزاق ـ ص ۸۸۰ـ۸۸۱)

۳۰ مرداد ۱۳۲۰

دیگر دیر شده است:

در روز ۳۰ مرداد مقرر گردید کلیه آلمانی‌ها ایران را ترک گویند و بدین منظور حمید سیاح مدیر کل وزارت خارجه ایران مأمور شد به زرگنده محل ییلاقی سفارت شوروی برود و در عین حال که پاسخ یادداشت ۱۶ اوت (= ۲۵ مرداد) روسیه را تسلیم می‌نماید بگوید که ایران مصمم به اخراج تمامی آلمانی‌های مقیم ایران شده است.

ولی آقای اسمیرنوف او را نمی‌پذیرد و مدیر کل وزارت خارجه اضطراراً با نیکلایف مستشار سفارت به مذاکره می‌پردازد و می‌گوید تا دو هفته دیگر همه آلمانی‌ها از ایران اخراج خواهند شد. (قزاق ص ۸۸۱).

۳۰ مرداد ۱۳۲۰

روز ۳۰ مرداد ۱۳۲۰ (۲۱ اوت ۱۹۴۱) دولت ایران به دولتهای شوروی و انگلستان پاسخ داد که گرچه به بی‌طرفی ایران تخطی شده است ولی دولت برای پرهیز از بدتر شدن اوضاع اقدام به اخراج اتباع آلمانی خواهد کرد. (قزاق ص ۸۸۱)

*** حسین فردوست در خاطراتش (کتاب ظهور و سقوط سلطنت پهلوی ص ۸۸) می‌نویسد:

... منصورالملک در ملاقاتش [با رضاشاه] در نیمه دوم مرداد ۱۳۲۰ گفت

که انگلیسی‌ها می‌گویند که اگر شاه راست می‌گوید [و نسبت به آلمان گرایش خاص ندارد] برای ابراز حسن نیت خود این ۶۰۰ کارشناس آلمانی را با خانواده‌هایشان ظرف ۴۸ ساعت اخراج کند. رضاخان نیز ظرف ۴۸ ساعت کارشناسان آلمانی را که در استانهای مختلف کار می‌کردند جمع‌آوری کرد و با اتوبوس از راه ترکیه اخراج کرد و از سفارتخانه‌های متفقین هم خواست که با اعزام نماینده بر خروج آنها نظارت کنند. ظاهراً مسئله حل شده بود و رضاخان تصور می‌کرد که خطر عزل او توسط متفقین منتفی شده است.

ولی در ملاقات بعد [با شاه] منصور مسئله کمک رسانی به شوروی را مطرح کرد و گفت که سفرای سه گانه [روس و انگلیس و امریکا] می‌گویند چون امریکائی‌ها می‌خواهند مقادیر زیادی سلاح به شوروی کمک کنند ـ لذا باید خطوط ارتباطی و راه‌آهن ایران در اختیار سه کشور قرار گیرد.

رضاخان پاسخ داد که من نه تنها این کار را انجام می‌دهم ـ بلکه بیش از این نیز با آنها همکاری می‌کنم و مراقبت از این راه را عهده‌دار خواهم شد ـ و حفاظت کامل محموله‌های متفقین را تضمین می‌کنم.

منصور پاسخ رضاخان را به متفقین اطلاع داد و چنین جواب آورد که آنها خود می‌خواهند حفاظت راه‌ها را به دست داشته باشند. (فردوست می‌گوید که متن این مذاکرات را ولیعهد برای من نقل می‌کرد).

رضاخان که چنین دید سر ریدر بولارد وزیر مختار انگلیس و اسمیرنوف سفیر شوروی را به کاخ سعدآباد احضار کرد و نظر قطعی آنها را خواست ـ پاسخ همان بود که ارتش سه گانه دوستانه وارد ایران خواهند شد و تامین جاده‌های ارتباطی را رأساً به‌دست خواهند گرفت.

(فردوست می‌نویسد که ولیعهد برای من گفت) که رضاخان با ناراحتی گفته بود من که چندین سال این مملکت را امن نگه داشته‌ام چگونه نمی‌توانم چند راه را برای شما امن نگهدارم؟ آنها پاسخ داده بودند که طرح ورود ارتش سه کشور به ایران تصویب شده است و از دستشان کاری بر نمی‌آید! »

۳۱ مرداد ۱۳۲۰

روز ۲۲ اوت ۱۹۴۱ (۳۱ مرداد ۱۳۲۰) ایران به امریکا اطلاع داد که در معرض تهدید نیروهای انگلیس است و ایالات متحده پاسخ می‌دهد که ایران باید با متفقین همکاری کند. (قزاق ص ۸۸۱)

سلب اعتماد از رضاشاه:

عدم همکاری رضاشاه در اخراج اتباع آلمانی ـ با وجود دو بار تذکر کتبی و یک بار پیام غیر مستقیم وزیر خارجه انگلیس ـ موجب سلب اعتماد کامل روس و انگلیس از همکاری با رضاشاه شد و تصمیم به حمله نظامی به ایران گرفتند تا از چندین جبهه به ایران حمله کنند و رضاشاه را ـ از سلطنت بردارند و راه را برای ارسال اسلحه امریکائی به روسیه شوروی باز کنند.

همان‌طور که در بالا گفتیم اشتباهات بزرگ را در موقعیتهای حساس فقط دیکتاتورهای دیوانه شده از غرور ـ مرتکب می‌شوند.

اگر رضاشاه گروهی مردان با تدبیر و سیاستمداران کار کشته ـ پاک و بی‌غرض در اطرافش داشت شاید آنها راه را از چاه تشخیص می‌دادند و نمی‌گذاشتند چنین اشتباهی بکند.

رضاشاه هم (مانند هیتلر) با این اشتباه بزرگ سرنوشت شوم خود را نوشت.

۲۹ مرداد ۱۳۲۰

به افسران فارغ التحصیل مرخصی داده نشد:

رضاشاه از خطر مطلع شده بود ـ ولی یا باور نکرد و یا به وفاداری و قدرت ارتش نوین خود مغرور بود ـ چه آنکه چهار روز بعد از دومین تذکاریه روس و انگلیس (یعنی روز ۲۹ مرداد ۱۳۲۰) مراسم پایان سال تحصیلی دانشکده افسری در حضور رضاشاه و ولیعهد او (محمدرضاشاه بعدی) برگذار شد.

در این جشن تعداد فارغ‌التحصیلان ۹۶۴ نفر از دانشکده افسری ـ ۱۰۹

نفر فارغ‌التحصیل سایر آموزشگاه‌ها و ۴۲ نفر فارغ‌التحصیل آموزشگاه جنگ بودند ـ شاهپور علیرضا هم فارغ‌التحصیل شد و درجه ستوان دومی گرفت.

هر سال بعد از اتمام تحصیلات دانشکده افسری به تمام فارغ‌التحصیلان یک ماه مرخصی داده می‌شد اما این سال ـ برخلاف رسم گذشته فارغ‌التحصیلان به مرخصی فرستاده نشدند و این امر موجب حرفهائی بین مردم شد.

روزنامه اطلاعات (رور چهارشنبه ۲۹ مرداد ۱۳۲۰) نوشت:

« همه ساله پس از پایان دوره تحصیلی دانشکده افسری یک ماه شهریور به دانشجویان مرخصی داده می‌شد و پس از یکماه تعطیل در آغاز مهر ماه جشن فارغ‌التحصیلی دانشکده بر پا می‌گردید ـ امسال بنا بر مقتضیات این تعطیل موقوف گردید و افسران فارغ‌التحصیل بی‌درنگ به واحدهای خود منتقل شده و مشغول به کار خواهند شد »

در این جشن فارغ‌التحصیلی که در پادگان اقدسیه ـ در شمال شرقی تهران ـ انجام گرفت ـ رضاشاه در بیانات کوتاهی خطاب به فارغ‌التحصیلان چنین گفت:

« در این موقع به شما دانشجویان دانشکده افسری که تحصیلات خودتان را در دانشکده تمام کرده و امروز به اخذ گواهی‌نامه یا به عبارت دیگر فرمان افسری نائل می‌شوید تبریک می‌گویم ـ امیدوارم در آینده به‌واسطه حسن خدمت و انجام وظیفه به درجات بالاتر و به مقام عالی‌تر برسید. شاید بعضی‌ها پیش خودشان تصور کنند که امسال از یک‌ماه مرخصی معمولی دانشکده محروم شده اند ولی البته بعد که علل و جهت آن‌را فهمیدند تصور می‌کنم حس فداکاری آنان تحریک شود. بیش از این لازم نیست توجه شما را به وظائف عمومی و موقعیت مخصوص امروز جلب کنم ـ همین‌قدر می‌گویم لازم است ارتش و افسران ارتش با کمال توجه به جریان اوضاع علاقمند باشند و در موقع لزوم از هیچ‌گونه فداکاری و جان بازی خودداری ننمایند ». (نقل از روزنامه اطلاعات ـ چهارشنبه ۲۹ مرداد ۱۳۲۰)

این سخنان کوتاه و ندادن مرخصی موجب شایعاتی پراکنده در بین مردم

شده بود هر گروهی از مردم نوعی اوضاع را تجزیه و تحلیل می‌کردند ـ ولی هیچ‌کس درباره آنچه خواهد گذشت تصور روشنی نداشت... چون سالها بود که حکومت مردم را از حقایق دور نگه می‌داشت.

جمعه سی و یکم مرداد ۱۳۲۰:

روزنامه اطلاعات (که آن روزها تحت کنترل دولت بود) در سرمقاله خود مطالبی تحت عنوان « مطبوعات تُرک حقایق را تشریح می‌کند » نوشت:

مطابق خبری که رادیو آنکارا در شب ۲۹ مرداد پخش نمود روزنامه‌های ملت دوست و برادر ما ترکیه بار دیگر به مناسبت انتشار خبر بی‌اساس کشف توطئه و دسیسه در ایران بر ضد حکومت که از طرف خبرگزاری پارس کذب آن به آگاهی جهانیان رسید، مقالات تازه‌ای انتشار داده و در پیرامون حقایق اوضاع ایران قلم فرسائی نموده و مساعی پیشوای بزرگ و مصلح عالی‌قدر ما را در تجدید حیات کشور ایران ستوده‌اند.

عمررضا دوغرو ـ یکی از نویسندگان معروف روزنامه جمهوریت در این خصوص چنین می‌نویسد:

«... رژیم ایران در قلب ملت ایران جا گرفته و با کمال قدرت در افکار ایرانیان رسوخ یافته و برای همیشه جاوید می‌باشد...»

یکی دیگر از نویسندگان نامی آن کشور... چنین نوشته است:

«... ایران کنونی یکی از کشورهای مهم دنیا است که رژیم آن بر اساس محکم و متینی استوار گردیده است... ایران دارای سازمان سیاسی و ارتشی نیرومند است که می‌تواند بی طرفی خود را حفظ و از تجاوز دشمنان نیز دفاع نماید.... چراغ مدنیتی که اعلیحضرت همایون شاهنشاه رضاشاه پهلوی در ایران روشن فرموده‌اند اشعه آن درخشندگی حیرت‌انگیزی به کشور داده و ملت را از فروغ سعادت و خوشبختی بهره‌مند ساخته و این فروغ تا ابد درخشندگی خواهد داشت. »

بخش پنجم

شهریور شوم ۱۳۲۰

شنبه اول شهریور ۱۳۲۰

روز شنبه اول شهریور ایرانیان ـ غافل از اخبار دنیا و بی خیال ـ از این‌که دو روز بعد مملکتشان مورد حمله ارتش روس و انگلیس قرار خواهد گرفت و چندین سال باید خفت شکست را بکشند و نان سیلو بخورند ـ پایان اردوهای تابستانی را در « پیشگاه مبارک والاحضرت همایون ولایتعهد » جشن گرفتند!!! ـ و روزنامه دولتی اطلاعات در مقاله‌ای فرمایشی « پیرامون بیانات ملوکانه » چنین نوشت:

« اندرزهای شاهواری که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی ـ روز چهارشنبه در قرارگاه تابستانی دانشکده افسری خطاب به دانشجویان فارغ‌التحصیل ایراد فرمودند، درس بزرگی برای عموم میهن‌پرستان و علاقمندان به کشور می‌باشد... فداکاری و جانبازی نه تنها از روزگار باستان تا کنون آئین سربازان سلحشور و دلیر ایران بوده... بلکه آئین فرد فرد تمام مردم این کشور باستانی است... صفحات تاریخ این سرزمین با شرح حال مردان فداکار و میهن‌پرستی آراسته شده که جز پیروی از فرمان شاه و جانبازی در راه مصالح مقدس میهن... هرگز هدفی نداشته‌اند... »

رضاشاه نگران از اوضاع سرحدات:

گلشائیان ـ کفیل وزارت دارائی در آن روزها در خاطراتش می‌نویسد:

« روز اول شهریور در منظریه جشن اردوی پیش‌آهنگی بود. بعد از خاتمه جشن به کاخ سعدآباد رفتم و هیئت دولت تشکیل شد. شاه به نظر ناراحت می‌آمد ـ مرتب می‌پرسید چرا انگلیس‌ها در سرحدات غرب قوای زیاد متمرکز کرده‌اند ـ و اظهار می‌کرد تصور نمی‌کنم برای حمله به ما یا ترکها باشد.... »

روز یک شنبه دوم شهریور:

روز یکشنبه دوم شهریور ۱۳۲۰ ـ یعنی یک روز قبل از حمله متفقین به ایران ـ مردم ـ مجلس و روزنامه‌ها ـ غافل از این‌که دولت روس و انگلیس ارتش خود را در شمال و شرق مملکت متمرکز کرده و چند ساعت دیگر به ایران حمله می‌کنند در بی خبری کامل به‌سر می‌بردند.

غفلت در غفلت:

هنگامی‌که دولتهای انگلیس و روسیه شوروی از علاقه دولت و ملت ایران به هیتلر و آلمان بسیار خشمگین هستند و طی ماه قبل دو تذکاریه رسمی به دولت ایران داده و خواسته بودند که دولت ایران تمام آلمانی‌های مقیم ایران را اخراج کند ـ و هنگامی که ارتش روس و انگلیس در سرحدات شمال و جنوب و غرب کشور آماده شده بودند که تا چند ساعت دیگر به ایران حمله و کشور را اشغال کنند ـ روزنامه اطلاعات که سخنگوی رسمی دربار و دولت بود ـ در صفحه اول خود داستان سخنرانی هیتلر در مجلس آن کشور را در سال ۱۳۱۸ که بهانه برای شروع جنگ دوم جهانی دوم بود شرح داده و با لحنی تجلیل‌آمیز از هیتلر (آغاز کننده آتش جنگ جهانی دوم) نوشت که:

« روز نهم شهریور ۱۳۱۸ (اول سپتامبر ۱۹۳۹) ساعت ۱۰/۵ بامداد مجلس ملی آلمان (رایشتاک) با ابهت و سکوت خاصی به بیانات هیتلر گوش

می‌داد و در هر چند دقیقه یک بار فریادهای هورا و زنده باد به آسمان بلند می‌شد و صدای هیتلر را که در آن موقع کاملا بلند شده و با خشم و غضب فوق‌العاده‌ای توام بود در خود غرق می‌کرد ـ آن‌گاه بلافاصله باز سکوت برقرار می‌شد و دوباره هیتلر با لحن آرام و شمرده‌ای سخن آغاز می‌کرد و باز چون عصبانی شده و فریاد او بلند می‌شد، کف زدن و هورای نمایندگان شروع می‌شد... »

*** حکومت غافل ایران هم به‌جای این‌که تمام فکر خود را برای جلوگیری از حمله احتمالی روس و انگلیس مصروف دارد ـ وقت خود را به شرکت در جشن پایان اردوهای تابستانی در « پیشگاه مبارک والاحضرت همایون ولایتعهد و والا حضرت همایون فوزیه پهلوی و والاحضرت شاهدختها و والاحضرت شاهپورها » می‌گذراند!!!

*** مجلس شورای ملی هم ـ که سالها مصلوب الاختیار و آلت دست سرکردگان حکومت شده بود ـ به‌کلی از سیاستها و وقایعی که برای اشغال کشور می‌گذشت بی اطلاع بود و چند ساعت قبل از حمله روس و انگلیس به کشور ـ یکصد و هشتمین جلسه خود را تشکیل داد و « یک ماده الحاقی به آئین دادرسی!!! » را تصویب کرد.

*** حکومت چنان مردم و مجلس و روزنامه‌ها را در غفلت کامل نگهداشته بود که هیچ‌کدام از این مراکز نمی‌دانستند که در یک ماه گذشته دولتین روس و انگلیس دو تذکاریه به دولت ایران داده‌اند وآنتونی ایدن هم نطق مفصلی درباره این‌که « ایران مرکز خطر برای متفقین شده » ایراد کرده و چون ایران موضوع را جدی نگرفته اکنون لشکریان روس و انگلیس در سرحدات شمال و غرب کشور موضع گرفته و ساعت چهار بعد از نصف شب همین امشب به خاک ایران سرازیر می‌شوند.

ما جوانان خیال پرست:

ما جوانان خیال‌پرست هم در زیر تبلیغات دولت و روزنامه‌ها و رادیو ـ

غافل از گمراهی خود ـ چنان علاقمند به هیتلر فاشیست و آلمان نازی شده بودیم که من و هم‌سالان من از زمان تحصیل در دبیرستان هنگام رفتن از مدرسه به خانه روی دیوار خانه‌های بین راه ـ با گچ ـ علامت صلیب شکسته ـ که مشخصه حزب نازی و بازوبند هیتلر و اطرافیانش بود می‌کشیدیم ـ و چنین تصور می‌کردیم که اگر رضاشاه فرمان دهد ارتش ایران سه روزه تمام قفقاز را می‌گیرد.

حالا که جنگ جهانی شروع شده بود و ارتش هیتلری قسمت بزرگی از اروپا را به تصرف درآورده بود و آنگاه به شوروی حمله کرده و هر روز یک شهر و یک ناحیه را می‌گرفت ـ به نظر ما (جوانان خیال پرست) ارتش آلمان به‌زودی به نزدیکی مرز قفقاز می‌رسید و آنگاه رضاشاه ـ که علاقه خاصی به آلمان و هیتلر داشت ـ به ارتش مجهز خود دستور می‌داد که با یک حمله برق‌آسا ـ سر تا سر قفقار را تصرف کنند و راه را برای آمدن ارتش آلمان به ایران و فتح هندوستان (که در آن موقع مستعمره انکلیس بود) باز کنند و بعد ارتش آلمان به راحتی تا آن‌طرف شرق آسیا پیش برود و خود را به دوست هم پیمان خود ژاپن ـ که او هم خود را به هند و چین رسانیده و بطرف هندوستان در حال پیشرفت بود برساند. و بدین ترتیب ما و دنیا را از دست روس کمونیست و انگلیس استعمار طلب راحت کند.

این خیالات باطل موجب شده بود که ما جوانان از نطق رضاشاه و مرخص نکردن فارغ‌التحصیلان دانشکده افسری چنین نتیجه بگیریم که رضاشاه می‌خواهد به زودی دستور تصرف قفقاز را صادر کند و به پیشواز ارتش آلمان برود.

متأسفا نه ـ ما هرگز دست از این خیال‌پردازی‌ها بر نداشته‌ایم. مملکت ما مملو است ـ از خوابهای طلائی نا درست و تصورات معکوس. ممکن است یکی از دلائل آن نخواندن تاریخ باشد و دلیل دیگر آن کوشش حکومتها به نادرست جلوه دادن حقایق.

اگر در مدرسه به ما تاریخ کشورمان را آموخته بودند می‌دانستیم که

حکومت ساسانیان ـ که روزی چنان قدرتمند بود که امپراطوری پر قدرت روم را شکست داده ـ امپراطور آن را دستگیر ـ و او را مجبور کرده بود که هنگام سوار شدن شاه ایران بر اسب زانو بر زمین زند و خم گردد تا شاه پای خود را بر پشت او گذارده سوار اسب شود ـ چند سال بعد از قلیلی عرب چنان شکست خورد که نه تنها سلسله شاهان ساسانی را از دست داد بلکه کشور و دین باستانی خود را هم برای همیشه به فاتح کشور تحویل داد.

اگر ما تاریخ کشورمان را خوانده بودیم می‌دانستیم که قدرت سلطنت پرمایه صفوی و ارتش قزلباش آن چنان بود که وقتی سلطان هندوستان از کشورش فراری شد و به دربار شاه صفوی پناهنده شد ـ ارتش ایران به فرمان شاه خود به هندوستان حمله کرد و آن کشور را فتح کرد و تاج و تخت آنجا را به سلطان فراری برگرداند. اما هیچ‌کس ـ هرگز تصور نمی‌کرد که چندی بعد ـ مشتی افغانی پابرهنه به ایران حمله کنند و این قزلباشهای جان بر کف ـ به جای دفاع از ایران و سلطنت صفویه ـ کشور و ملت و شاه آن را دو دستی تحویل آنان دهند و سلسله پر قدرت صفوی برای همیشه برچیده شود.

همان موقع که ما جوانهای کشور منتظر بودیم که فرمان رضاشاه قدر قدرت قوی شوکت صادر شود، تا سه روزه تمام سرزمین قفقاز را تصرف کنیم و رضاشاه و هیتلر در سرحد قفقاز و شوروی به هم دست دهند و روی یکدیگر را ببوسند ـ نمی‌دانستیم که یک روز دیگر (فقط یک روز دیگر) ارتش روس و انگلیس سرتاسر ایران را تصرف می‌کنند و سرلشکرهای شمال و جنوب و غرب و شرق چادر زنانه به سرکرده ـ از محل کار خود فرار می‌کنند و سرباز و سربازخانه و کشور را دو دستی به دشمن تحویل می‌دهند.

همین صحنه با همین تصورات و خوابهای طلائی یک بار دیگر هم در آخر دوران سلطنت محمدرضاشاه تکرار شد و وقتی که مردم ایران با دست خالی و سلاح « الله و اکبر » قیام کردند ـ شاه که متکی به ارتش جاویدان تعلیم دیده و مجهز خود بود و قتی که خطر را در جلوی پای خود دید ـ به پشت

خود نگریست و دید که ارتش با وفای او به فرمانده خود پشت کرده و به قیام کنندگان پیوسته است.

ما در خواب‌های طلائی سابقه طولانی داریم این آخرین خواب طلائی ما نبود و آخرین آن‌هم نخواهد بود چون تاریخ تکرار می‌شود و ما از تاریخ عبرت نمی‌گیریم.

سوم شهریور ۱۳۲۰

همانطور که در ابتدای کتاب گفته شد ـ وقایع ایران از سوم شهریور ۱۳۲۰ که ارتش انگلیس و روسیه شوروی به ایران حمله کردند تا استعفای رضاشاه و خروج اجباری (یا تبعید) و بالاخره مرگ او در ۴ مرداد ۱۳۲۳ در ژوهانسبورگ در افریقای‌جنوبی و به خاک سپاری موقت او در مسجد رفاعی در قاهره ـ یکی از عبرت‌انگیزترین و آموزنده‌ترین بخش تاریخ معاصر ایران است.

این واقعه برای فرزند او محمدرضاشاه هم حدوداً به همین طریق تکرار شد. محمدرضاشاه در ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷ اجباراً از ایران خارج شد و پس از ۲ سال و ۱۰ ماه سرگردانی در تاریخ ۵ مرداد ۱۳۵۹ در قاهره پایتخت مصر فوت کرد و در همان مسجدی که پدرش موقتاً به خاک سپرده شده بود، (یعنی مسجد رفاعی) او هم به خاک سپرده شد.

این‌گونه تاریخ تکرار می‌شود ـ و به همین جهت هم می‌گویند تاریخ موجب عبرت است.

حمله متفقین به خاک ایران:

روز دو شنبه سوم شهریور ۱۳۲۰ ساعت چهار و نیم بعد از نیمه شب ـ سر ریدر بولارد و اسمیرنوف ـ نمایندگان سیاسی انگلستان و شوروی به خانه منصورالملک ـ نخست‌وزیر ایران رفته و بولارد که زبان فارسی می‌دانست به نخست‌وزیر ایران گفت ما خبر خوشی برای شما نداریم ـ زیرا از ساعت چهار

صبح امروز با شما در حال جنگ هستیم و ارتشهای متفقین در خاک ایران در حال پیشروی هستند و اینک اعلامیه‌های دو دولت به شما ابلاغ می‌گردد.

*** همان روز (روز سوم شهریور ۱۳۲۰ = ۲۵ اوت ۱۹۴۱) « سر ریدر بولارد » وزیر مختار انگلیس درایران به وزارت خارجه انگلیس چنین گزارش داد:

« سفیر شوروی در ساعت ۴/۱۵ صبح امروز و من هم بلافاصله بعد از او به ملاقات نخست‌وزیر (ایران) رفتیم. من یک اطلاعیه کتبی در باره ورود نیروهای روس و انگلیس به خاک ایران ـ به همان مضمونی که شما در تلگراف خود دستور داده بودید ـ به نخست‌وزیر دادم... و شفاهاً هم به او توضیح دادم...

آنگاه اشاره کردم که تبلیغات وسیع آلمانی‌ها بر ضد بریتانیای کبیر و متفقین آن توسعه یافته و احتمال دارد در نتیجه این تبلیغات بی‌نظمی وسیعی در ایران پیدا شود و فشار به دولت ایران وارد شود و ایران مجبور شود که اقداماتی برای جلوگیری از آن به‌کند.

نخست‌وزیر خیلی تعجب نشان داد که چنین اطلاعیه‌ای هنگامی به او داده می‌شود که دولت ایران برنامه حذف آلمانی‌ها را در حال اجرا دارد. من به او یادآور شدم که چقدر بین برنامه آنها و برنامه ما اختلاف وجود دارد و این‌که هیچ لیستی به ما داده نشده که ما بتوانیم بگوئیم چند نفر از آلمانی‌ها از ایران رفته‌اند و آیا آنها افراد خوبی بوده یا بد.

نخست‌وزیر گفت: همه آلمانی‌ها خواهند رفت چه خوب و چه بد.

(در اینجا بولارد عقیده خود را اظهار می‌دارد که: من معتقدم که ایران به چند نفر آلمانی و اطریشی بی‌خانمان و چند یهودی دستور اخراج داده است).

۳ـ نخست‌وزیر اطمینان‌های قبلی خود را تکرار کرد و گفت برنامه اخراج آلمانی‌ها را تسریع خواهد بخشید. همه چیز بطور دوستانه قابل حل است اگر فقط حرکت نیروهای (انگلیس و روسیه شوروی) متوقف شود... من به

نخست‌وزیر یادآور شدم که ما چندین مرتبه از وجود آلمانی‌ها در ایران اعلام خطر کردیم ولی اثر نکرد.

در آخر ـ من به نخست‌وزیر گفتم که گفته‌های او را به شما (= وزارت خارجه انگلستان) تلگراف خواهم کرد ولی من فقط به تذکاریه‌هائی که قبلاً داده‌ایم و نظریات شفاهی که ابراز داشته‌ام متکی هستم. نخست‌وزیر به من اصرار کرد که سعی کنم و نفوذ خودم را بکار برم تا شاید عملیات جنگی در شمال ایران متوقف شود.... گفتار نخست‌وزیر نشان می‌داد که دولت ایران انتظار دارد که ما خیلی بهتر از شوروی رفتار کنیم. (بولارد ص ۶۸)

*** همان روز (یعنی ۲۵ اوت ۱۹۴۱ = سوم شهریور ۱۳۲۰) وزارت خارجه شوروی یادداشتی به سفیر ایران در مسکو (آقای محمد ساعد) نوشت که ما مجبور به ورود به خاک ایران شده‌ایم. محمد ساعد بدون اشاره به ورود نیروهای شوروی به ایران در جواب نوشت: حد اکثر تا ۱۵ سپتامبر آخرین دسته آلمانی‌ها که اظهار شده وجودشان برای اهداف شوروی خطرناک است ایران را ترک خواهند کرد. (محمود پورشالچی ـ قزاق ص ۸۸۲)

اعتراض دولت ایران به مسکو و لندن:

متعاقب حمله ارتش روس و انگلیس به خاک ایران ـ وزارت خارجه ایران به سفارتخانه‌های خود در مسکو و لندن دستور داد نسبت به حمله به ایران اعتراض نمایند.

*** روز ۴ شهریور (۲۶ اوت ۱۹۴۱) سفیر ایران در مسکو به وزارت خارجه ایران تلگراف زد که: « وزیر خارجه شوروی گفته که چون دولت ایران هیچ اقدامی برای اخراج آلمانی‌ها از ایران نکرد ـ طبق ماده شش معاهده ۱۹۲۱ ارتش سرخ وارد ایران شد. (قزاق ص ۸۸۳)

اعضای شرکت نفت در سفارت انگلیس:

آقای عباسقلی گلشائیان (کفیل وزارت دارائی در شهریور ۱۳۲۰) در

خاطرات خود درباره روز سوم شهریور۱۳۲۰ در کتاب « ایران در عصر پهلوی جلد هشتم » چنین می‌نویسد:

« من صبح روز دوشنبه سوم شهریور به اداره رفتم آقای جهانگیر مدیرکل وزارت دارائی که کارهای اداره نفت و امتیازات را می‌کرد به من گفت آقای فاتح با تلفن به من گفته امروز وقایع مهمی ممکن است رخ دهد ـ چون سفارت انگلیس تمام اعضای شرکت نفت را دعوت کرده که در سفارت شهری انگلیس جمع شوند و بدون اطلاع از سفارت خارج نشوند.

[مصطفی فاتح مهمترین عضو شرکت نفت ایران و انگلیس بود و پس از رفتن انگلیسی‌ها اولین مدیر عامل ایرانی شرکت نفت شد].

این حرف خیلی معنی داشت، خواستم به آقای عامری معاون وزارت خارجه اطلاع دهم ـ آقای عامری به زبان فرانسه با تلفن گفتند فوری به کاخ سعدآباد بیائید. فوری رفتم ـ آقای منصور در ایوان قدم می‌زد ـ خیلی رنگ پریده ـ بعد از سلام پرسیدم چه خبر است گفت امروز ساعت چهار صبح خواب بودم که سفیر انگلیس و روس آمدند خانه من و مشترکاً یادداشتی دادند که چون دولت ایران توجهی به یادداشت‌های ما نکرد و وجود آلمانی‌ها در ایران سبب اغتشاش و بی‌اطمینانی دولت است ـ بنابراین ناچار متوسل به نیروی خود شده که اقدام کنند. و تقاضا کردند تمام آلمانی‌ها از ایران خارج شوند ـ و از قرار معلوم همان موقع قشون روس از سرحد جلفا و بندر پهلوی و قشون انگلیس از کرمانشاهان و خوزستان وارد خاک ایران شدند.

ابلاغ حمله به ایران به روایت آقای گلشائیان:

آقای عباسقلی گلشائیان چگونگی ابلاغ حمله به ایران را از قول آقای منصور نخست‌وزیر چنین بیان می‌کند:

ساعت ۴/۵ بامداد روز (دو شنبه سوم شهریور ۱۳۲۰) ـ سر ریدر بولارد وزیر مختار انگلیس و اسمیرنوف سفیر روسیه شوروی به خانه نخست‌وزیر رفتند و اطلاع دادند که ما از ساعت چهار صبح امروز با شما در حال جنگ

هستیم و ارتشهای متفقین در خاک ایران در حال پیشروی هستند.

منصورالملک ـ بلافاصله به اتفاق جواد عامری کفیل وزارت خارجه بدون این‌که طبق معمول تلفن کند و اجازه بخواهد به کاخ سعدآباد رفت تا رضاشاه را مطلع سازد.

رضاشاه که طبق عادت معمول خود ـ صبح زود در خیابانهای کاخ سعدآباد قدم می‌زد در پیچ و خم یکی از خیابانهای باغ با منصورالملک (و عامری) برخورد می‌کند که با نگرانی تعظیم‌کنان به شاه گفت حامل خبر بدی هستم. سفرای انگلیس و شوروی نیم ساعت قبل اعلامیه مربوط به تجاوز به خاک ایران را به من دادند و اکنون قوای آنها در کشور ما در حال پیشروی هستند.

شاه لحظه‌ای روی عصای خود تکیه کرد و گفت بالاخره آن لحظه شوم فرا رسید و دشمنان وطن کار خود را کردند و ایران را به فنا کشیدند... باید فکر چاره باشیم. شما فوراً جریان را به اطلاع هیئت دولت و مجلس و مردم برسانید و من هم از طریق ستاد ارتش به اقدامات لازم دست خواهم زد.

[منصور فوراً به رئیس مجلس اطلاع می‌دهد که بعد از ظهر همان روز جلسه فوق‌العاده مجلس تشکیل شود تا نخست‌وزیر جزئیات حمله ارتش روس و انگلیس را به اطلاع نمایندگان مجلس برساند.]

هیئت دولت در حضور شاه:

آقای گلشائیان می‌نویسد:

« پس از حمله ارتش روس و انگلیس به ایران ـ جلسه هیئت وزیران در حضور شاه تشکیل شد.

[هیئت دولت در آن موقع عبارت بود از: رجب علی منصور (منصور الملک) نخست‌وزیر ـ مجید آهی وزیر دادگستری ـ عباسقلی گلشایان کفیل وزارت دارائی ـ جواد عامری کفیل وزارت امور خارجه ـ سرلشکر احمد نخجوان کفیل وزارت جنگ ـ دکتر محمد سجادی وزیر راه ـ ابراهیم علم

(شوکت الملک) وزیر پست و تلگراف و تلفن ـ اسماعیل مرآت وزیر فرهنگ ـ علی سهیلی وزیر کشور ـ مصطفی قلی رام رئیس اداره کل کشاورزی ـ صادق وثیقی کفیل وزارت بازرگانی]

شاه در هیئت دولت به آقای عامری (کفیل وزارت خارجه ایران) و هم‌چنین به آقای منصور اظهار می‌کند که روس و انگلیس چه می‌خواهند؟ اگر مقصود آلمان‌ها هستند همه را خارج می‌کنیم و حتی دستور داد قشون آنها دست از حرکات خود بردارد بعد هر پیشنهادی دارند بیایند مذاکره کنیم ـ شاه دستور داد آقای عامری به سفارت روس و انگلیس برود و این حرفها را با آنان مطرح کند.

ملاقات سفیر روس و انگلیس با شاه:

گلشائیان در باره ملاقات سفرای انگلیس و شوروی با شاه می‌نویسد: ساعت ۱۰ صبح سوم شهریور ـ آقای عامری که (طبق دستور رضاشاه) به سفارت روس و انگلیس رفته بود ـ آمد و به ملاقات شاه رفت. بعد از چند دقیقه دیگر وزیر مختار انگلیس و سفیر کبیر شوروی که به کاخ سعدآباد احضار شده بودند شرفیاب شدند.

مذاکرات آنها تا نیم ساعت به ظهر طول کشید ـ در این جلسه آقای عامری هم در حضور داشت.

بعد از آن‌که نمایندگان انگلیس و روس از نزد شاه رفتند ـ شاه به جلسه هیئت دولت آمد و اظهار کرد: من آقایان را خواستم و گفتم که مقصود چیست ـ چه می‌خواهید؟ گفتند که ما کاری جز بیرون کردن آلمان‌ها نداریم.

شاه به آنها گفته بود ما حاضریم آلمانی‌ها را اخراج کنیم ـ حتی با آلمان قطع رابطه کنیم و با شما متحد شویم. آقایان جواب دادند که ما باید به کشورهای خودمان گزارش کنیم.

شاه گفته بود پس دستور بدهید قشونها جلو نیایند تا بعد جواب کشورهایتان برسد. اظهار کرده بودند این دستور را هم باید مقامات ارتش بدهند.

نظریه سفرا بعد از ملاقات با شاه:

خلاصه طبق اظهاری که بعدا آقای عامری کرد آقایان وزیر مختار انگلیس و سفیر شوروی ـ گفته بودند ـ ما هیچ چنین انتظاری نداشتیم و اگر از روز اول با خود شاه مذاکره می‌کردیم شاید کار به اینجاها نمی‌کشید.

[این گفته سفرای روس و انگلیس بسیار مهم و قابل تامل است. از حرف آنها چنین استنباط می‌شود که شاید آقای منصور که واسطه بود این مشکلات را فراهم کرده است. اگر سفرای روس و انگلیس از ابتدا مستقیماً به شاه مراجعه می‌کردند، مشکلات حل می‌شد و احتیاج به حمله نظامی نبود. در ضمن باید قبول کرد که رضاشاه چنان جوی درست کرده بود که گفتن حقایق به او میسر نبود و دولت‌مردان در ایران و سفرای ایران در خارج کشور می‌ترسیدند او را از حقایق دنیا و تصویری که دنیا از ایران و رضاشاه دارد با خبر کنند.]

آیا رضاشاه را از اوضاع بی خبر نگاه داشته بودند؟

اشرف پهلوی (در کتاب چهره‌هائی در آئینه ص ۷۴) می‌نویسد:

« پدرم از این موضوع بسیار ناراحت بود که علی منصور ـ نخست‌وزیر ـ غفلت کرده و قبلاً به وی اطلاع نداده است که هر لحظه ممکن است چنین حمله‌ای صورت گیرد. ظاهراً نمایندگان سیاسی ایران در اروپا به نخست‌وزیر تلگرافی اطلاع داده بودند که حمله متفقین به ایران تقریباً قطعی است. اما این خبر به پدرم داده نشده بود. پدرم احساس می‌کرد که چنین اقدامی معنایش این است که در داخل دولت کسانی با نظرات او مخالف بوده اند و احتمالاً مخفیانه قراردادهائی با متفقین گذارده بودند »

گزارش وزیر مختار انگلیس:

بولارد ـ وزیر مختار انگلیس بلافاصله پس از ملاقات با رضاشاه مراتب را به وزارت خارجه چنین گزارش می‌دهد: « به تقاضای شاه ـ سفیر شوروی و من ـ ساعت ۱۰ صبح ـ به ملاقات شاه رفتیم. شاه از ما خواست که درباره نامه‌ای

که ما امروز صبح داده‌ایم توضیح بدهیم و توضیح دهیم که به چه دلیل از شمال و جنوب به ایران حمله شده است. شاه گفت اگر دلیل حمله این است که آلمان همه اروپا را تصرف کرده و انگلستان و شوروی هم مایلند ایران را تصرف کنند ـ پس ایران خیلی ضعیف‌تر از آنست که با این کار مخالفت کند. اگر موضوع حذف تمام آلمانی‌های مقیم در ایران است ـ آنهم در حال اجراست و گفت:

« من حاضرم تمام آلمانی‌ها را در ظرف یک هفته بیرون کنم به استثنای عده‌ای که شما در یادداشت‌هایتان گفته‌اید. فقط بگوئید که دولت انگلیس و شوروی ـ اگر من همه آلمانی‌ها را اخراج کنم ـ چه می‌کنند؟ » (بولارد ص ۶۹)

شاه مجددا به هیئت دولت برگشت:

گلشائیان چنین ادامه می‌دهد: شاه (پس از برگشت از ملاقات با سفرای روس و انگلیس به هیئت دولت) بسیار عصبانی بود. دستور داد فوری جلسه فوق‌العاده مجلس شورای ملی تشکیل گردد و گزارش ماوقع به اطلاع مجلس برسد. و گفت من هم از طریق ستاد ارتش به اقدامات لازم دست خواهم زد.

گزارش ارتش به شاه:

همان موقع که ارتش متفقین وارد خاک ایران شدند ـ از ستاد ارتش هم به رضاشاه گزارش می‌دهند که:

« امروز صبح زود ـ ارتش شوروی از شمال آذربایجان و شمال خراسان به خاک ایران تجاوز کرده مشغول پیشروی هستند ـ ارتش انگلستان هم از سرحدات غرب یعنی کرمانشاه و خوزستان و هم‌چنین از خلیج‌فارس ـ کشور ایران را مورد حمله زمینی ـ هوائی و دریائی قرار دادند. »

تشکیل ستاد مخصوص جنگ:

رضاشاه ـ همان دقیقه به ستاد ارتش فرمان می‌دهد که چون جنگ شروع شده ستادی به نام « ستاد جنگ » تشکیل دهید و کارهای مربوط به جنگ در آنجا متمرکز شود.

سر لشکر ضرغامی ـ رئیس ستاد ـ بلا فاصله تشکیل ستاد مخصوص جنگ را به اطلاع فرماندهان ارتش می‌رساند.

*** ـ روزشمار تاریخ ایران می‌نویسد: « بعدازظهر روز سوم شهریور قرارگاه کل بزرگ ارتشتاران و ستاد جنگ به ریاست سرلشکر عزیزالله ضرغامی تشکیل شد. محل ستاد باشگاه افسران تعیین گردید. » (ج۱ ص ۲۳۲)

ـ اولین تصمیم ستاد مخصوص جنگ این بود که متولدین سالهای ۱۲۹۴ تا ۱۲۹۷ ـ یعنی چهار دوره که قبلاً خدمت نظام را انجام داده بودند و تعلیمات لازم را دیده بودند ـ به خدمت احضار شوند.

صبح سوم شهریور به روایت دکتر سجادی:

دکتر سجادی وزیر (وزیر راه) خاطره آن روز را چنین می‌نویسد.

« ساعت نه صبح روز دوشنبه سوم شهریور تلفن منزلم پیاپی زنگ می‌زد ـ وقتی که گوشی را برداشتم از آن طرف سیم تلفنچی کاخ سعدآباد با عجله از من خواست فوراً به سعدآباد بروم و اعلیحضرت رضاشاه را ملاقات کنم. من که تازه از سفر آذربایجان آمده بودم و روز قبل برای عرض گزارش به حضور شاه بار یافته بودم از این احضار بدون مقدمه تعجب کردم. آن‌هم طبق توضیح تلفنچی کاخ ـ تمام وزراء احضار شده بودند و قرار بود جلسه هیئت دولت در حضور اعلیحضرت تشکیل شود.

بدون درنگ سوار اتومبیل شده و راه سعدآباد را در پیش گرفتم. قبل از این‌که به سعدآباد برسم ـ یکی دو تن از وزیران کابینه وارد باغ شده بودند.

جلوی پلکان کاخ آقای منصور الملک نخست‌وزیر را با قیافه بهت‌زده

مشاهده کردم. آقای منصور با سرعت به طرف من آمده گفت وارد شدند ـ پرسیدم چه کسانی وارد شدند؟ جواب داد هر دو دسته آمدند و از دو طرف وارد شدند. در این وقت بود که فهمیدم نیروهای شوروی و انگلیس وارد خاک ایران شده و بی‌طرفی کشور ما را نقض کرده اند.

وقتی که آقای منصور الملک خبر ورود نیروهای شوروی و انگلیس را به اطلاع من رسانید غرق در حیرت شدم. چند دقیقه نگذشت که سایر همکاران هم از راه رسیدند و به اتفاق وارد سالن مخصوص شدیم.

شاه که قیافه افسرده و خسته‌ای داشتند به مجرد برخورد با وزرا خطاب به منصورالملک فرمودند:

جریان را به اطلاع وزرا رساندی؟ نخست‌وزیر عرض کرد بلی.

شاه روی خود را به صف وزرا نموده اظهار داشت چه فکری کرده‌اید؟ صلاح و مصلحت مملکت در چیست؟ جنگ را ادامه دهیم یا راه دیگری را انتخاب کنیم؟ در این وقت همگی سکوت کرده و مبهوت از شبیخون قشون مهاجم بودیم که شاه پیش خود فکری کرده در حالیکه به قالی سالن نظر دوخته بود گفت آنها برای مملکت نمی‌آیند ـ مرا مانع کار خود می‌دانند... »

رضاشاه قصد استعفا داشت:

دکتر سجادی در ادامه خاطرات خود می‌نویسد: شاه لحظه‌ای فکر کرد و گفت: **« چه بهتر که من استعفا دهم تا شاید دست از جنگ و جدال بردارند.»**

شاه این جمله را بگفت و سر را بلند نمود ه خطاب به ماها اظهار داشت: بروید در مجلس و جریان واقعه را به اطلاع نمایندگان برسانید.

بر حسب اطلاعی که به محتشم السلطنه (رئیس مجلس شورای ملی) داده شده بود ـ قرار شد جلسه فوق‌العاده مجلس ساعت سه و نیم بعدازظهر آن تشکیل و آقای منصور گزارشی از حمله نیروهای شوروی و انگلیس به اطلاع نمایندگان برساند... (پایان نقل از دکتر سجادی)

هواپیماهای انگلیس بر فراز تهران:

همان روز (دوشنبه سوم شهریور ۱۳۲۰) ساعت یک بعدازظهر چند هواپیمای انگلیسی بر فراز خاک تهران ظاهر شد و مقداری بیانیه ریخت ـ که چون دولت ایران توجهی به تذکرات ما نداد ـ ناچار نیروی ما به ایران آمد و هروقت آلمانی‌ها خارج شوند ما هم خودمان خواهیم رفت.

تشکیل مجلس شورا و گزارش نخست‌وزیر:

روزنامه اطلاعات که عصر دو شنبه سوم شهریور منتشر شد جریان مجلس شورای ملی را چنین نوشته است:

« سه ساعت و نیم بعدازظهر امروز مجلس شورای ملی به ریاست آقای حسن اسفندیاری [حاج محتشم السلطنه] تشکیل یافت... آقای رئیس اظهار داشت... چون آقای نخست‌وزیر گزارشی را لازم بود به اطلاع مجلس شورای ملی برسانند این جلسه بطور فوق‌العاده تشکیل شد که هیئت دولت... اظهارات خودشان را به مجلس خواهند کرد:

آنگاه منصور (نخست‌وزیر) چنین گزارش داد:

مطالبی که حالا به اطلاع آقایان نمایندگان می‌رسد فقط برای گزارش جریانات اخیر و وقایعی است که روی داده است. آقایان نمایندگان در این موضوع هرگونه اظهاراتی داشته باشند تمنی می‌شود به جلسات بعد موکول دارند.

به‌طوری‌که از ابتدای وقوع جنگ کنونی بنا به فرمان ملوکانه مقرر گردید دولت شاهنشاهی بی‌طرفی ایران را اعلام نموده و با تمام وسائل و قوای خود دقیقاً این سیاست را پیروی و به موقع اجرا گذاشته و با یک رویه صریح و روشنی در حفظ کشور از خطر سرایت وقایع جنگ و در صیانت حقوق مشروع تمام دول که با ایران روابط دارند ـ به ویژه دول همسایه کوشیده چنان‌که تا حال به‌هیچ وجه خطری در ایران از هیچ طرف به هیچ یک از آنها متوجه نگردیده است. (عموم نمایندگان گفتند صحیح است) با این حال

دولت انگلیس و دولت شوروی ـ متفقاً اظهاراتی مبنی بر نگرانی از وجود یک عده آلمانی در ایران نمودند و دو نوبت در ۲۸ تیر ماه و ۲۵ مرداد بر طبق اظهارات مزبور به وسیله نمایندگان خود تذکاریه‌هائی تسلیم داشتند که اخراج قسمت عمده از آلمانی‌های مقیم ایران را در خواست می‌کردند. در پاسخ این اظهارات چه ضمن مذاکره عدیده شفاهی و چه طبق تذکاریه‌های تاریخ هفتم مرداد و تاریخ سیام مرداد. کتبا اطمینان‌های کافی در مراقبتهای دولت ایران نسبت به رفتار کلیه اتباع بیگانه و عدم امکان بروز مخاطراتی از عده محدودی آلمانی که در ایران مشغول کارهای معینی هستند داده شد و برای مزید اطمینان دو دولت اقدامات مقتضی برای کاستن عده معتنابهی از شمار آلمانی‌ها به عمل آمده مراتب مکرر چه در تهران و چه در مسکو و لندن به مقامات مربوطه دولت انگلستان و شوروی خاطرنشان و آنچه ممکن بود برای حصول اطمینان و روشن ساختن نظریه آنها کوشش گردیده است.

متاسفانه با تمام این مجاهدات که دولت ایران به منظور حفظ امنیت و آسایش کشور و رفع نگرانی دو دولت همسایه خود نمود ـ در عوض حسن تفاهم و تسویه مسالمت‌آمیز قضیه این شد که نمایندگان شوروی و انگلیس ساعت چهار صبح امروز به منزل نخست‌وزیر رفته هر کدام یادداشتی مبنی بر تکرار مطالب گذشته که جواب آنها با اقدامات اطمینان بخش داده شده بود تسلیم نموده و در این یادداشتها توسل خود را به نیروهای نظامی اظهار کرده‌اند.

مطابق اطلاعات رسیده معلوم شد نیروهای نظامی آنها در تاریخ همان ساعت که نمایندگان مزبور در منزل نخست‌وزیر مشغول مذاکره بودند از مرزهای ایران تجاوز نموده ـ نیروی هوائی شوروی در آذربایجان به بمباران شهرهای باز و بی‌دفاع پرداخته و قوای زیاد از جلفا به سمت تبریز اعزام شده‌اند. در خوزستان به بندر شاهپور و خرمشهر حمله برده کشتی‌های ما را غافلگیر نموده صدمه زده‌اند و نیروی هوائی آن دولت به اهواز بمب ریخته ـ همچنین قوای انگلیس با وسائل موتوریزه فوق‌العاده زیاد از طرف قصر شیرین به سمت کرمانشاه در حرکت می‌باشند.

قوای متجاوز در هر نقطه که با نیروی ارتش شاهنشاهی مواجه شده‌اند طبعاً تصادم و زد و خوردروی داده است.

دولت برای روشن ساختن علت و منظور این تجاوزات به فوریت مذاکرات و اقدامات به‌عمل آورده و منتظر نتیجه می‌باشد که البته به استحضار مجلس شورای ملی خواهد رسانید.

چون فعلاً منتظر نتیجه مذاکرات هستیم تقاضا می‌شود در این جلسه غیر از استماع گزارش صحبتی نشود بعد به موقع مجلس را برای استحضار از نتیجه مذاکرات و اتخاذ تصمیم خبر خواهیم داد.

دولت لازم می‌داند به عموم افراد کشور توصیه و تأکید نماید که در این موقع باید کمال خونسردی و متانت را رعایت نموده و با آرامش رفتار نمایند (نمایندگان گفتند صحیح است) و جلسه مجلس ختم شد.

آشفتگی و نگرانی در تمام ارکان مملکت:

آقای گلشائیان وضع مجلسیان و وزرا و ارتشیان را پس از اطلاع از حمله ارتش روس و انگلیس به خاک ایران چنین ارزیابی می‌کند:

پس از اطلاع مردم از حمله روس و انگلیس به خاک ایران ـ در ارکان عمومی مملکت چنان آشفتگی و نگرانی روی داد که رئیس مجلس و وزراء و حتی امرای ارتش و کسانی که باید به مقابله با دشمن به پردازند همه دستخوش تزلزل شده می‌پرسیدند که چه باید کرد؟ آیا روس‌ها به تهران خواهند آمد؟ آیا تهران بمباران خواهد شد؟

نگرانی ولیعهد از حمله روس و انگلیس:

اشرف پهلوی در کتاب خاطراتش که به انگلیسی چاپ شده می‌نویسد:

پس از این‌که ارتش روس و انگلیس به خاک ایران حمله کردند ـ برادرم نه تنها نگران نتیجه جنگ بود بلکه متوجه خطری نیز بود که سلطنت را مورد تهدید قرار می‌داد. و این مهمترین خطری بود که از زمان تاجگذاری به

بعد سلطنت رضاشاه را تهدید می‌کرد.

برادرم در مورد این موضوع که در صورت حمله متفقین ـ ارتش ایران بتواند از کاخ سلطنتی دفاع کند نیز تردید داشت. از این رو بعدازظهر آن روز یک هفت تیر برای من آورد. گفت اشرف این هفت تیر را با خودت داشته باش ـ اگر قشون متفقین وارد تهران شوند و بخواهند ما را دستگیر کنند چند تیر به طرف آنان شلیک کن بعد خودت را بکش ـ من هم همین کار را خواهم کرد. من هفت تیر را گرفتم و قول دادم همان کار را بکنم. »

جلسه مجدد هیئت (عصر سوم شهریور)

آقای گلشائیان در ادامه خاطراتش می‌نویسد:

پس از این‌که منصور گزارش وقایع را به مجلس داد ـ مجدداً جلسه هیئت دولت در ساعت سه بعدازظهر (روز دوشنبه سوم شهریور) در کاخ سعدآباد تشکیل شد. در این جلسه بر خلاف معمول ـ ولیعهد هم حاضر بود ـ تلگرافات رسیده حاکی از این بود که قشون روس در حال پیشرفت است و شهرها را بمباران می‌کند.

در این جلسه از شاه چند تقاضا شد:

اول، این‌که یک رابط بین ارتش و هیئت دولت باشد که دولت از اقدامات نظامی مطلع شود.

دوم، این‌که در تهران حکومت نظامی شود.

سوم، این‌که کمیته‌هائی برای تأمین آذوقه شهر تشکیل گردد ـ چون تهران فقط آذوقه سه روز را داشت.

چهارم، این‌که در عمارت گلستان و بانک ملی (که جواهرات سلطنتی و طلاهای پشتوانه اسکناس در آنجا گذارده شده بود) گارد گذارده شود.

پنجم، این‌که مقررات مقابله با خطرات هوائی به مردم آموخته شود. شاه این مطالب را قبول کرد و دستور داد با ارتش تماس گرفته شود و ترتیب این کارها داده شود.

جواهرات سلطنتی:
آقای گلشائیان می‌نویسد:

« مردم برای گرفتن پول به بانکها حمله کردند. فرزین (مدیر کل بانک ملی) تقاضا کرد که باید مقداری اسکناس در جریان گذارده شود. ضمناً فرزین نسبت به ذخائر طلا و نقره کسب تکلیف کرد و تقاضا کرد جواهراتی که در عمارت موزه (کاخ گلستان) است به جای امنی در مخزن بانک منتقل شود ـ شاه این تقاضا را که شنید اظهار داشت چه احتیاجی است ـ اگر ما مجبور شویم ایران را ترک کنیم (بعد متوجه شد و اصلاح کرد و گفت) اگر ما مجبور شویم که تهران را ترک کنیم باید جواهرات همراه باشد. بعد مذاکرات دیگر پیش آمد و جلسه خاتمه یافت. »

گلشائیان در ادامه خاطراتش می‌نویسد که:

« من از این اظهارات شاه بسیار نگران شدم. روز بعد که به وزارت دارائی رفتم ـ فوری به آقای عضدی معاون ـ گفتم حسب الامر باید این جواهرات موزه به بانک ملی منتقل گردد ـ فوری بروید و با حضور وزیر دربار و قانع بصیری و صدیق‌السلطان که جواهرات تحویل آنهاست ـ جواهرات را با یک صورت مجلس ـ می‌برید به خزانه بانک ملی ـ و پیش خود فکر کردم که این کار بهترین خدمتی است که ممکن است انجام شود ـ چون روز مبادا و گیر و دار ممکن است به این جواهرات دستبرد بزنند و بدنامی آن گریبانگیر من شود...»

داستان کامل جواهرات سلطنتی به روایت گلشائیان:

آقای گلشائیان (در کتاب ایران در دوران پهلوی) مقاله‌ای درباره جواهرات سلطنتی به شرح زیر نوشته است:

« یک نکته مربوط به جواهرات سلطنتی است ـ خواستم تذکری بدهم. فراموش نمی‌کنم که هفتم یا هشتم شهریور (۱۳۲۰) بود. تهران بسیار آشفته

بود ـ اخبار بدی می‌آمد. درست است ما ترک مخاصمه کرده بودیم ـ یعنی روی الزام ـ ولی با همه اینها شبها اغلب تاریکی بود و گاهی طیارات روی آسمان پرواز می‌کردند. مردم بسیار ناراحت و ناراضی بودند ـ هر روز در اخبار بود که قشون شوروی از شمال و قشون انگلیس از جنوب سرازیر شده‌اند. قشون انگلیس به قم رسیده و قشون شوروی به کرج رسیده. خلاصه روزهای خیلی بد و آشفته‌ای بود.

من یک مرتبه متوجه شدم که یکی از وظائفی که من وجداناً دارم حفظ جواهرات سلطنتی است. برای این‌که جواهرات سلطنتی بعد از اوایل سلطنت اعلیحضرت فقید (رضاشاه) به جز آن قسمت که مربوط به اثاثیه سلطنت بود مثل تاج پهلوی و غیر آن ـ بقیه جواهرات اعم از زمردها و برلیانها و مرواریدها و غیره ـ تمام در صندوق‌هائی بود ودر عمارت موزه گلستان بود.

یک مرتبه فقط در زمان عروسی والاحضرت (محمدرضاشاه بعدی) این اثاثیه را از صندوق درآوردند و متصدی جواهرات سلطنتی که از زمان مظفرالدین شاه بود و دفاتری داشت که این دفاتر را تقی‌زاده و دیگران امضا کرده بودند ـ پس از این‌که جواهرات را از محمدعلی میرزا که در سفارت روس بود ـ گرفتند و آن کمیته سه نفره که این جواهرات را تحویل گرفته بودند همان موقع صورت جلسه کرده بودند و در دفاتر ضبط بود یعنی ملاک و مدرک جواهرات ما همان صورت مجلس جواهراتی بود که از محمدعلی شاه گرفته بودند و آن کمیته سه نفری که رئیسش تقی‌زاده بود از او امضا گرفتند و اینها تحویل صندوق داده شد.

در موقع عروسی والاحضرت برای این‌که جشنهائی در کاخ گلستان بود اینها را آوردند و تمام را با حضور وزیر مالیه وقت ـ آقای بدر و وزیر دربار وقت آقای جم در ویترینهای تالار موزه چیدند....

این جواهرات مطابق آن دفتری که از زمان تحویل از محمدعلی‌شاه داشتند تحویل بگیرند و در دفتر وارد کنند و با اسکورت مخصوص پلمب کنند و ببرند به بانک ملی ایران.

آقای فرزین هم که در آن موقع رئیس بانک بود با حضور معاونین بانک اینها را آنجا (در بانک) تحویل بگیرند و تمام را در خزانه جواهرات بگذارند و این عمل تقریباً دو روز تمام طول کشید و تمام جواهرات مطابق صورتی که قبلاً بود عیناً باز دو مرتبه با تحویل و تحول به بانک ملی داده شد و یک صورت از آن را هم آوردند به بیوتات (سلطنتی) دادند و یک نسخه هم در وزارت مالیه (دارائی) موجود است.

گلشائیان در خاطرات روز چهارم شهریور می‌نویسد که در هیئت دولت بودم از وزارت دارائی به من خبر دادند که جواهرات را با تشریفات به خزانه بانک منتقل کرده‌اند. گزارش آن به هیئت داده شد و من از این اقدام خیلی مسرور شدم و وجدانم راحت شد. تا پاسی از شب در اطراف همین یک باب مذاکره شد، البته بنظر من این یک اقدامی بود که بسیار بسیار بجا بود و چون در هر صورت می‌بایستی که این کار می‌شد ـ بعد هم گزارش را به اعلیحضرت فقید دادم ـ بسیار خوشنود شدند که این عمل واقع شده است.

چند روزی از این واقعه گذشت یعنی مصادف شد با موقعی که اعلیحضرت فقید ایران را می‌خواستند ترک کنند ـ یک مذاکراتی در مجلس شد راجع به جواهرات که این جواهرات کجاست و چیست؟

من چون وزیر مالیه بودم بلند شدم و گفتم آقا من وزیر مالیه هستم و مسئول جواهرات مملکت هستم و تقاضا می‌کنم برای این‌که مجلس و ملت ایران مطمئن باشند که این جواهرات دست‌نخورده ـ یک هیئتی از مجلس شورای ملی با حضور دادستان کل ـ رسیدگی به‌کنند و همین‌طور جریان را گفتم که ما دفاتری داریم که از زمان سلطنت قاجار از محمدعلی‌شاه تحویل گرفته شده ـ ببینید ـ و اگر نقصی ـ چیزی هست مسئولش دولت و وزارت مالیه است.

البته این نظریه را هم من با نظر مرحوم فروغی و دولت وقت می‌گفتم ـ چون در آن موقع آقای فروغی رئیس الوزرا بودند. ایشان هم بسیار خوشحال شده بودند از اظهارات بنده.

خلاصه مجلس قبول کرد و مرحوم حاج‌سیدنصرالله تقوی رئیس دیوان‌عالی کشور و دو نفر از وکلای مجلس که خوب به یاد دارم یکی موید احمدی بود و یکی دیگر هم مثل این‌که یا آقا سید کاظم یزدی بود یا یکی دیگر.

اینها هم مأمور شدند که بروند و آن‌را رسیدگی کنند ـ و رسیدگی کردند ـ چهار ماه طول کشید و در موقعی که من خودم وزیر مالیه نبودم و دکتر مشرف نفیسی وزیر مالیه بود گزارش را به مجلس دادند.

این یکی از خاطرات من بود که ما توانستیم با اجازه و دستور اعلیحضرت جواهرات سلطنتی را ببریم در بانک و این موزه جواهراتی که امروز هست پایه‌اش از آن تحویل جواهرات از تالار موزه برلیان به بانک ملی است.

*** درباره آشنائی با سابقه جواهرات سلطنتی ـ آقای پورشالچی در کتاب « قزاق ص ۷۵۶ » گزارش کاردار سفارت فرانسه به وزارت خارجه فرانسه ـ را چنین می‌نویسد:

« تهران سوم نوامبر ۱۹۳۷ ـ شماره ۲۲۴: از چند روز قبل روزنامه‌های تهران خبر دادند اعلیحضرت همایون شاهنشاه همه طلاهای موجود خود را به بانک ملی تحویل داده و با این اقدام وطن‌پرستانه خواسته به گسترش اقتصاد و رونق بازار کمک کند و بر عموم ملت ایران فرض است از چنین ابتکاری پیروی کنند. روز بعد طرح قانونی به مجلس تقدیم شد که براساس آن فروش قسمتی از جواهرات سلطنتی برای کمک به بانک ملی پیش‌بینی گردیده بود. مطبوعات که متن این طرح قانونی را نشر دادند درباره طلاهای اهدائی شاه سکوت اسرارآمیزی به خرج دادند که بیشتر سبب تحریک مردم گردید و از خود می‌پرسیدند که آیا در تعبیر و تفسیر اشتباهی رخ نداده و مقصود از طلاهای شاهانه همان جواهرات سلطنتی نبوده است؟

موضوع جواهرات سلطنتی حدود ده سال پیش هم یکبار مطرح شد که به فروش برسد ـ در آن موقع قرار بود از محل فروش آنها خط آهن ساخته شود و حتی بهای تقریبی آن به حدود یکصد میلیون تومان (یک میلیون فرانک) برآورد گردید. در آن تاریخ افکار عمومی این‌سان مورد بی‌اعتنائی نبود و چون

با موافقت عامه مواجه نگشت مطلب اساساً به فراموشی سپرده شد و طرح از یاد رفت.

امروز طرح فروش جواهرات سلطنتی باز هم با دو بن بست مهم مواجه است که به طور قطع عدم رضایت مردم را فراهم می‌سازد. در مرحله نخست کمسیونی متشکل از چند وزیر و نماینده مجلس باید تعیین کنند کدام‌یک از این جواهرات سابقه تاریخی دارند... و باید از سایر جواهرات که فقط ارزش بازرگانی دارند جدا شوند.

جواهرات با سابقه تاریخی در موزه دربار بمانند... و دیگر جواهرات تحویل بانک ملی شوند.... آن‌وقت بانک ملی مجاز می‌شود... آنها را بفروشد و شمش طلا بخـرد و در خزانه بانک نگهداری کند... مجلس شـورای ملـی در ۱۶ نوامبر ۱۹۳۷ (۲۵ آبان ۱۳۱۶) لایحه بالا را تصویب کرد « قزاق ص ۷۵۶ »

مقاله روزنامه اطلاعات:

روزنامه اطلاعات ـ که در آن روزها مهمترین وسیله خبری در ایران بود. یک کلمه درباره وقایع بالا در روزنامه خود که عصر روز سوم شهریور منتشر شد نه‌نوشت فقط شرح جریان مجلس و گزارش نخست‌وزیر درباره حمله ارتشهای انگلیس و روس را منتشر کرد ـ ولی به‌جای آن مقاله‌ای تحت عنوان « حقایق اوضاع ایران » نوشت ـ مقاله‌ای گمراه کننده ـ در موقعی نامناسب.

در بالای این مقاله (شماره ۱) نوشته شده بود ـ یعنی در روزهای بعد ادامه خواهد یافت. ولی پیشرفت سریع ارتش روس و انگلیس مهلت نداد که قسمت‌های بعدی مقاله چاپ شود. در این مقاله حمله به خبرهائی است که در خارج از ایران ـ در رادیوها و یا روزنامه‌ها منتشر می‌شده است. در مقاله نوشته شده:

« خوانندگان از چندی به این‌طرف متوجه این حقیقت شده‌اند که بر اثر کشیده شدن دامنه اختلاف دول اروپا به‌سمت خاورمیانه... ایران‌دارای موقعیت خاصی گردیده‌است.

این موقعیت سبب شده است که از طرف محافل متخاصم یا بی‌طرف به وسائل گوناگون... اظهارات و انتشاراتی راجع به اوضاع و جریانات داخلی و تمایلات خارجی دولت بشود... ایراد ما متوجه کسانی است که بدون آنکه کوچکترین اطلاعی از وضعیت ایران داشته باشند... در گوشه‌ای از دنیا نشسته در تحت تأثیر توهمات و اوهام... فرضیاتی درباره ایران می‌کنند... این عناصر غافل از آنند که دیر یا زود حقیقت اوضاع معلوم و مشت آنها با نهایت رسوائی باز می‌شود... ما اینها را مغرض خواهیم خواند.... آنها ایرانی را آن‌طور که باید نشناخته‌اند و از اوضاع این سامان اطلاع ناقص دارند...»

روشن بود که این مقاله روز دوم شهریور نوشته شده بود و نویسنده نمی‌دانست که روز بعد (روز سوم شهریور ۲۰) مقاله او درست بعد از شرح جلسه فوق‌العاده مجلس و گزارش نخست‌وزیر درباره یادداشت‌های روس و انگلیس و تجاوز نیروهای روس و انگلیس به ایران در روزنامه اطلاعات چاپ خواهد شد.

آقای عباسقلی گلشائیان (کفیل وزارت دارائی وقت) در خاطرات خود می‌نویسد، که شایع شد مقاله از دربار فرستاده شده بوده است.

بازنگری به روابط روس و انگلیس و آلمان:

کمیته ملی فرانسه پس از تشکیل (۲۶ اوت ۱۹۴۱ = ۴ شهریور) گزارشی از وضع ایران تهیه کرده که به شرح زیر (در کتاب قزاق ـ محمود پور شالچی ص ۸۸۴) نقل شده است:

« اقدام همزمان و دو جانبه روس و انگلیس برای ورود به ایران شاخص گسترش دامنه جنگ در منطقه‌ای دیگر از دنیاست که شامل کشورهای ساحل مدیترانه ـ دریای سیاه ـ بحر خزر ـ خلیج‌فارس و هندوستان می‌شود. برای فهم مطلب و استنباط وسعت دامنه این اقدام روس و انگلیس بی‌فایده نیست به اختصار وضع ایران در برابر ابر نیروها و همسایگانش بررسی شود:

الف ـ روابط ایران و روسیه از سال ۱۹۱۸ (۱۲۹۷ شمسی) دگرگونیهای

فراوان یافته است. از سال ۱۹۲۱ یعنی سال ۱۳۰۰ شمسی که رضاخان کودتا کرد و لنین در روسیه قدرت را در دست داشت ـ شوروی‌ها پس از این‌که پذیرفتند مناطق شمالی ایران را تخلیه کنند با ایران معاهده‌ای به امضا رساندند که براساس آن به روسیه اجازه داده شد اگر از سوی ایران یا قدرت دیگری مورد تهدید قرار گرفت ـ نیروهای خود را به داخل ایران گسیل دارد. این همان ماده از معاهده دولتی است که حال مورد ملاک و استفاده برای ورود به ایران واقع شد. معاهدات بازرگانی که در سال ۱۹۲۷ (= ۱۳۰۶ شمسی) و ۱۹۳۱ (= ۱۳۱۰ شمسی) و ۱۹۳۵ (= ۱۳۱۴ شمسی) به امضا رسید به دولتها امتیازهای فوق‌العاده داد که موجب عدم رضایت گروه‌های ملی را فراهم ساخت. در معاهده جدیدی که آن را در آوریل ۱۹۴۰ (=اوایل ۱۳۱۹ خورشیدی) امضا کردند ظاهراً به ایران امتیازی در زمینه آمد و شد داده شد و تسهیلاتی جهت ترانزیت از خاک روسیه جهت حمل کالاهای خریداری شده از آلمان و حمل از بازرگان اختصاص داد.

ب ـ در مقابل بریتانیای کبیر تعارضاتی شکل گرفت و مخالفت‌هائی ساز شد. خصوصاً در سالهای اخیر و بالاخص در باب پروازهای هواپیماهای نیروی هوائی انگلیس بر فراز ایران و هم چنین مسئله بحرین که ایران مدعی مالکیت آن جزایر است و غیره... جای یادآوری است که بخش عمده درآمد ایران از محل استخراج نفت توسط شرکت نفت انگلیس در ایران تأمین می‌گردد.

ج ـ با دولت آلمان وضع نوع دیگری است و نظیر اختلافات موجود بین روس و انگلیس وجود ندارد. روابط دو کشور مدام خوب بوده و معاهده پا یا پای منعقده در سال ۱۹۳۵ (= ۱۳۱۴ خورشیدی) موجب افزایش فوق‌العاده تجارت گردید. چنان‌که در سالهای ۱۹۳۸ـ۱۹۳۹ (= ۱۳۱۷ـ۱۳۱۸ خورشیدی) آلمان مقام اول را در تجارت خاجی ایران بدست آورد ـ در صورتی‌که ۱۰ سال قبل در مقام هفتم قرار داشت.

هنگام وقوع جنگ در اروپا ـ ایران شتاب‌آمیز بی‌طرفی خویش را اعلام کرد. از آن تاریخ آلمان‌ها نقطه اوج تبلیغاتی خویش را در تهران قرار دادند ـ

زیرا تهران و آنکارا تنها دو پایتخت در خاور میانه هستند که آنها [= آلمان‌ها] دارای نمایندگی سیاسی می‌باشند.

در آوریل گذشته یک هیئت مهم آلمانی به ایران گسیل شد. آموزش‌دهندگان نظامی برای ارتش ـ همراه با ابزارهای جنگی که بعداً رسید ـ به ایران آمدند. تکنیسین‌ها و مأموران فنی و بازرگانی بسیاری با شرایط و موقعیت خوب در صنایع و تجارت و حمل و نقل ـ در ایران مشغول کار هستند... (مأخذ: اسناد کمیته ملی فرانسه بشماره ۲۹ ص ۱ـ۲ نقل از قزاق ص ۸۸۵)

*** روزنامه پراودا در روز سوم شهریور ۱۳۲۰ (۲۷ اوت ۱۹۴۱) تعداد آلمانی‌های داخل ایران را ۴۰۰۰ نفر نوشت که ۱۰۰۰ نفر آنها در تهران هستند. (قزاق ـ ص ۸۸۴)

چهارم شهریور

جلسه دولت منصور در وزارت جنگ:

به‌طوری‌که قبلاً گفتیم در جلسه عصر روز سوم شهریور که هیئت وزیران در حضور شاه تشکیل شد ـ وزرا تقاضا کردند کمیته‌ای برای تأمین خواربار شهر تشکیل شود ـ حکومت نظامی در تهران برقرار گردد ـ و بنزین جیره‌بندی شود. شاه دستور می‌دهد که جلسه هیئت دولت در ستاد جنگ تشکیل شود و این مطالب در آن‌جا مطرح شود و اتخاذ تصمیم گردد.

هیئت دولت در ستاد جنگ (به روایت گلشائیان)

گلشائیان در کتاب ایران در عهد پهلوی می‌نویسد:

« صبح روز چهارم شهریور اطلاع دادند که جلسه هیئت دولت در ستاد ارتش تشکیل می‌شود. به وزارت جنگ رفتیم ـ اطاق سرلشکر (احمد) نخجوان وزیر جنگ. ایشان به سر لشکر ضرغامی رئیس ستاد تلفن کرد که

حسب‌الامر جلسه‌ای تشکیل شده ـ باید فرماندهان هم حضور بهم رسانند. از تلفنی که شد معلوم شد که سرلشکر ضرغامی دون‌شأن خود می‌دانسته که به وزارت جنگ بیاید ـ از آنجا فهمیدیم که بین خودشان هم اختلاف شدید هست و سرلشکر ضرغامی چند نفر افسر را بنام ستاد جنگ معرفی کردند.

[آقای دکتر محمد سجادی وزیر راه درباره این جلسه و افسرانی که آنجا حضور داشتند ـ در خاطراتش می‌نویسد: « روز چهارم شهریور شاه دستور داد فوری به وزارت جنگ رفته و در جلسه شورای عالی جنگ شرکت نمائیم. شاه مخصوصاً تأکید کرد که برویم و مطالعه نمائیم آیا قادر به ادامه جنگ می‌باشیم یا نه؟ به اتفاق نخست‌وزیر ـ راه وزارت جنگ را در پیش گرفتیم. در سالن وزارت جنگ گوش تا گوش امرای ارتش از قبیل: خدایارخان ـ سرلشکر کریم‌آقا خان ـ سرلشکر ضرغامی ـ سرلشکر (سپهبد بعدی) یزدان پناه ـ سرلشکر ریاضی و عده‌ای دیگر امثال رزم‌آرا وعبدالله هدایت که‌آن موقع درجه سرتیپی داشتند نشسته بودند]

آقای گلشائیان در ادامه می‌نویسد: در آن جلسه ابتدا ـ مذاکرات شب قبل هیئت در حضور شاه یادآوری شد و تصمیماتی اخذ شد و قرار شد که کمیته خواربار در وزارت دارائی تشکیل شود ـ بنزین در تهران جیره‌بندی گردد ـ و در مورد حکومت نظامی بعداً اقدام شود.

این امر موجب شد که اتوموبیل‌های سواری و باری و اتوبوس در شهر دیده نمی‌شد. ساختمانهای دولتی تعطیل شدند ـ یک عده عمله بیکار و مردم شهر به حال اضطراب و بی‌طاقتی دیده می‌شدند ـ منظره شهر تهران خیلی رقت‌آور بود.

جلسه بعدازظهر هیئت دولت در سعدآباد:

آقای گلشائیان در ادامه می‌نویسد:

بعدازظهر که به منزل رفتم خبر دادند که جلسه فوق‌العاده هیئت دولت در

کاخ سعدآباد تشکیل می‌شود. مرتب هم خبر می‌دادند که تبریز و رشت و پهلوی و ساری و بابل و مشهد و زنجان را بمباران کرده‌اند.

(در جلسه قبل شاه به آقای عامری و همچنین آقای منصور اظهار کرد که خلاصه روس‌ها و انگلیسی‌ها چه می‌خواهند؟ اگر مقصود آلمانی‌ها هستند همه را خارج می‌کنیم ـ حتی دستور داد که قشون آنها دست از حرکات خود بردارد بعد هر پیشنهادی دارند بیایند مذاکره کنیم.

آقای عامری بلافاصله به سفارت روس و انگلیس می‌رود و پیام شاه را می‌گوید و آنها جواب می‌دهند که پیام شاه را فوری به لندن و مسکو مخابره می‌کنیم و جواب را به شما اطلاع می‌دهیم)

« وقتی وزرا برای تشکیل جلسه آماده شدند ـ آقای نصرالله انتظام (رئیس تشریفات دربار) به اطاق هیئت دولت آمد اظهار داشت اعلیحضرت در اطاق دیگری منتظرند ـ به عمارت شاه رفتیم ـ در اطاق دفتر ـ شاه با ولیعهد نشسته بودند. خواستیم در آنجا بنشینیم ولی چون اطاق کوچک بود شاه گفت بهتر است به عمارت کاخ سعدآباد برویم.

از آنجا حرکت کردیم و در یک سالن بزرگی که دور تا دور صندلی و مبل بسیار عالی چیده شده بود وارد شدیم.

شاه بسیار عصبانی بود ـ پهلوی بخاری نشست و ولیعهد هم پهلوی او.

شاه به آقای عامری گفت بالاخره جواب تلگرافی که صبح گفتی آقایان به لندن و مسکو کرده‌اند رسیده یا نه؟

آقای عامری جواب دادند که خیر جواب نرسیده است. شاه گفت من جواب دارم.

برای ما خیلی باعث تعجب شد. یک پاکت لاک و مهر شده دست شاه بود. گفت جواب این است. بعد رو کرد به آقای سهیلی و گفت بخوان ـ سهیلی شروع به خواندن کرد ـ معلوم شد خبری است از یکی از رادیوها. مضمون خبر این بود که چون ایران با نازیها [آن موقع آلمان هیتلری را نازی می‌گفتند] بند و بست داشته و می‌خواسته است ایران را مرکز اقدامات نازی

قرار دهد بنا بر این قشون روس و انگلیس وارد خاک ایران شدند که کشور را از خطر نازیها و ستون پنجم نجات دهند.

شاه گفت این اقدامات برای من است:

شاه گفت فهمیدید مقصود چیست؟ تمام این حرفها می‌دانم برای من و خانواده من است. ما تصمیم خود را گرفته‌ایم که ما برویم تا تکلیف کشور روشن شود. و این تصمیم را برای این می‌گیرم که کمتر خونریزی شود. چون سپاه ما هرچه دلیر باشد جلوی تانک و طیاره چه می‌توانند بکنند. من خدمت خود را به این کشور کرده‌ام ـ حالا می‌روم و می‌خواهم که با آبرومندی رفته باشم. فوری جلسه فوق‌العاده مجلس را دعوت کنید و من به مجلس می‌روم و رسماً استعفا می‌دهم ـ می‌خواستم این نکته را به آقایان [یعنی هیئت دولت] بگویم و مشورت کنم.

باید تصدیق کنید که این خبر به‌قدری غیر منتظره و نا مترقب بود که مدتی تمام ماها را بهت گرفت. بعد آقای منصور اظهار کرد این تصمیم را اصلاً ما نمی‌توانیم تصور کنیم ـ آقای سهیلی گفت قربان بهتر است دولت برود و در همه جای دنیا هم هروقت نظری به تغییر سیاست است دولت عوض می‌شود و در این موقع هم خوب است اجازه دهید دولت استعفا دهد و یک دولت دیگری که کاملاً مورد اطمینان انگلیسی‌ها باشد سر کار بیاید.

ولیعهد اظهار کرد آقایان از خودشان می‌ترسند و می‌خواهند بروند. این اظهار که خیلی با لحن بچه‌گانه گفته شد ـ تأثیر عجیبی در همه کرد ـ مخصوصاً آقای سهیلی که طرف سخن بود و با حالت گریه جواب داد خیر ما همه حاضریم تا دقیقه آخر فداکاری کنیم و این اظهاری که شد برای این است که تشریف بردن شاه ـ مملکت را یک پارچه آتش می‌کند و بیشتر خونریزی خواهد شد.

شاه از این اظهار خیلی صمیمانه و خالص متاثر شد و اشک در چشمهایش آمد. گفت خوب است حالا آقایان بروند و مشورت کنند و بعد من را مسبوق نمایند.

قصد استعفای رضاشاه به روایت دکتر سجادی:

دکتر سجادی هم در خاطرات خود تصمیم رضاشاه به استعفا را تایید کرده می‌نویسد که در جلسه هیئت دولت (رضاشاه پس از شنیدن گزارش حمله روس و انگلیس) لحظه‌ای فکر کرد و گفت: « چه بهتر که من استعفا دهم تا شاید دست از جنگ و جدال بردارند »

شاه این جمله را بگفت و سر را بلند نمود ه خطاب به ماها اظهار داشت: بروید در مجلس و جریان واقعه را به اطلاع نمایندگان برسانید.

هیئت دولت در اطاق دیگر:

گلشائیان در ادامه می‌نویسد: (پس از این‌که شاه گفت: آقایان بروند و مشورت کنند و بعد من را مسبوق نمایند) هیئت دولت از اطاق خارج شد و در اطاق دیگر که اطاق هیئت بود دور هم جمع شدیم و مدتی همدیگر را نگاه می‌کردیم. موقع به‌قدری باریک و غیر مترقب بود که جا داشت بیشتر از این مبهوت باشیم. در همان موقع ـ قبل از مذاکره رسمی ـ آقای انتظام [نصرالله انتظام رئیس تشریفات دربار] به اطاق جلسه آمد و ابلاغ کرد که شاه گفته این سخن باید خیلی محرمانه باشد و به کسی گفته نشود. بعد از رفتن آقای انتظام مدتی صحبت شد.

آقای منصور گفت بهترین راه‌حل ـ اگر واقعاً شاه چنین تصمیمی دارد این است که ولیعهد بماند و شاه استعفا دهد. گفته شد از مذاکراتی که کردند معلوم است نظر به این است که تمام خانواده بروند ـ به علاوه مثل این است که ولیعهد از شاه دست پاچه‌تر است و قطعاً خودش نخواهد ماند. ضمناً گفته شد موقع بسیار مهمی است. بهتر است با چند نفر از عقلا و فهیم مثل فروغی ـ حاج سید نصرالله تقوی ـ صدر الاشراف ـ حاج مجتشم السلطنه هم مشورت شود که پس از رفتن ایشان (یعنی شاه) چه باید بشود.

بالاخره این طور تصمیم گرفته شد که به شاه گفته شود به نظر ما اینطور می‌رسد که رفتن شاه به هیچ وجه صلاح نیست و لااقل اگر مصمم و قطعی

باشند بهتر است ولیعهد به سلطنت انتخاب شود و دولت هم فوری استعفا دهد و اگر اجازه می‌دهند اصلاً موضوع با چند نفر از عقلا و فهیم مشورت شود. ضمناً منصور خیلی بیش از همه متفکر بود ولی از قیافه‌اش آثار خوشحالی هم دیده می‌شد. ضمناً مذاکره شد که اگر موافقت نکنند ناچار باید یک نفر برای ریاست دولت و مملکت انتخاب شود.

پس از مذاکره گفته شد که هیچ‌کس در کشور بیش از آقای فروغی (ذکاء الملک) شایستگی این کار را ندارد. خلاصه به آقای انتظام اطلاع دهند مشورت تمام شد ـ اگر اجازه می‌دهند نتیجه به عرض برسد.

بعد از چند دقیقه که شاه آمد در عمارت ـ پایش به قالیچه ابریشمی که افتاده بود خورد ـ قالیچه برگشت و دولا شد. قالیچه را با دست صاف کرد ـ ضمناً متوجه شد که کنار قالیچه لوله شده ـ سرایدار را صدا کرد و فحش داد چرا مراقبت نمی‌کنید ـ این قالیچه‌ها را اگر دقت نکنید بید می‌زند. (در اینجا ذکر این نکته برای این است که به نظر من این شخص یا خیلی اعصاب قوی داشت که در سخت‌ترین موقع باز کار زندگی خود را از دست نمی‌داد یا قصد داشت که خیال خود را منصرف کند).

به هر حال (شاه) به اطاق آمد و نشست و ولیعهد هم بود. پرسید چه شد؟ آقای منصور گفت ما هرچه فکر کردیم این تصمیم به ضرر کشور است و موجب آشفتگی مملکت و خونریزی زیاد خواهد شد. ما که تا کنون هرچه ممکن بود با آقایان صحبت کردیم ـ بهتر است اجازه فرمائید کابینه از کار کناره‌گیری کند ـ کابینه دیگری بیاید و با طرز دیگری با آنها صحبت کند شاید بهتر بتوان با آنها کار کرد.

اعلیحضرت قبول نکرد و اظهار داشت فایده ندارد ـ من یقین دارم اینها جواب نخواهند داد و یک نقشه‌ای دارند که در هر حال اجرا خواهند کرد.

سپس اظهار داشتند واقعاً با این دو باید چه کرد؟ آقای عامری اظهار کرد سفیر انگلیس و روس ضمن اظهارشان اینطور می‌فهماندند که اگر نظامیان اقدامی نمی‌کردند شاید رودتر و بهتر وضعیت روشن می‌شد.

شاه گفت نظامیهای ما که اقدامی نکرده‌اند ـ غافل گیر شده‌اند و دفاع کرده‌اند ـ حتی به آنها گفته شد مصادمه نکنند. بعد گفت همه آقایان اظهار نظر کنند ـ اصلاً چه باید کرد؟ هر کس به مقتضای حال سخنی گفت. یکی گفت خوب است به وزیر مختار خودمان در لندن و مسکو تلگراف فوری شود که با مقامات رسمی صحبت کنند. شاه گفتند مانعی ندارد.

دیگری گفت اعلان بسیج عمومی نشده اعلان شود. شاه یک جواب داد و آن مقوله خاتمه یافت ـ گفت اگر من صد بمباردیه داشتم خودم می‌دانستم چطور جواب دهم. بنظر من بسیار جواب شایسته‌ای بود. بعد اضافه کرد که سربازهای ما بسیار خوب هستند و خوب می‌جنگند ـ ولی گوشت بدن جلوی تانک و هواپیما چطور می‌تواند طاقت بیاورد. بعد گفتند مخصوصاً در مذاکرات با آقایان سفرا گفته شود که قشون ما اصلاً وارد جنگ نشده و فقط دفاع کرده است ـ شاه ضمناً دستور داد با سفیر امریکا هم مذاکره شود.

رضاشاه در استعفا اصرار داشت:

گلشائیان در ادامه می‌نویسد: « شاه بعد اظهار کردند تصمیم من گرفته شده ـ فردا صبح به مجلس خواهم رفت برای اعلام استعفا. آقای نخست‌وزیر به عرض رساندند پس عجله نفرمائید اجازه فرمائید پس فردا مجلس دعوت شود. قبول کردند. ولی گفتند شرحی که من باید بخوانم تهیه شود.

ضمناً اظهار کردند این را باید آقایان بدانند که من در تمام بانکهای اروپا و امریکا یک لیره یا یک دلار هم ندارم ـ راست است که در ایران متمول هستم ـ ولی در خارج هیچ چیز ندارم و دولت باید فکر خرج من باشد. ضمناً اظهار کردند از من گذشته من بیست سال خدمت کردم و نمی‌شود روی کارهای من کاهگل مالی شود ـ ولی فکر مردم بدبخت این کشور هستم که چه خواهد شد.

سپس اظهار داشتند البته این صحبتها محرمانه تا پس فردا خواهد ماند و از هیئت دولت با ولیعهد خارج شدند. (پایان خاطرات گلشائیان)

نامه به رئیس جمهور و دولت امریکا:

همان روز شاه به آقای عامری کفیل وزارت خارجه دستور می‌دهد که به سفارت امریکا برود و با وزیر مختار آن کشور ملاقات کند و تلگرافی هم به نام روزولت بنویسد و استمداد شود که روزولت وساطت ایران را نزد انگلیس و روس بکند تا دست از مخاصمه بردارند.

گلشائیان می‌نویسد مضمون تلگراف به رئیس‌جمهور امریکا این بود:

« البته آن جناب از جریان سیاست اخیر دولتین روس و انگلیس نسبت به ایران اطلاع دارید که با وجود قبول دولت ایران به اخراج آلمان‌ها از ایران مع‌الوصف قشون روس و انگلیس ناگهان به ایران حمله برده و شهرهای بلادفاع را بمباران کرده‌اند و با وجود ترک مقاومتی که شده مع‌الوصف دست از حرکالت خود بر نداشته و مرتباً شهرها را اشغال می‌نمایند.

شما که علمدار دموکراسی دنیا هستید از دولتین مزبور بخواهید که چه مقصودی دارند و اقدام فرمائید که هرچه زودتر قشون روس و انگلیس از ایران خارج شوند. »

این تلگراف ترجمه شد و مدتی مذاکره شد که از چه راهی مخابره شود. معلوم شد تنها راهی که با واشنگتن ممکن است تلگراف شود از راه لندن است. به این مناسبت اولاً سعی شد تلگراف کشف باشد نه رمز ـ ثانیاً لحن آن خیلی ترسیده نباشد. (جواب این تلگراف بدبختانه ۱۰ تا ۱۵ روز بعد رسید)

عکس‌العمل امریکا:

شاه نمی‌دانست که دولت امریکا به هیچ وجه چنین وساطتی نمی‌کند چون آقای دریفوس وزیر مختار امریکا ـ چند روز قبل در در ۲۱ ماه اگوست ۱۹۴۱ (۳۰ مرداد ۱۳۲۰) گزارشی به وزارت خارجه امریکا فرستاده و نوشته بود:

« این سفارت حقایق قابل اعتمادی بدست آورده که ۲۰۰۰ تا ۲۵۰۰ آلمانی با خانواده خود در ایران هستند که ۱۰۰۰ مرد در بین آنهاست و ۷۰۰

نفرشان در خدمت دولت همه مشاغل قانونی دارند. فعالیت ستون ۵ در سفارت آلمان اداره می‌شود ـ دو نفر از آنان از افراد سپاه توفان می‌باشند و در شرکت یونکرس شغل دارند ـ امور تبلیغاتی به وسیله یک باستان‌شناس بنام « ایلوس » اداره می‌شود که مدتی است در ایران است. آلمانی‌ها در نقاط سوق‌الجیشی ـ ایستگاه رادیو و خط آهن قرار گرفته‌اند. در تمام سرویس‌های مهم دولتی ـ تمام نقاط ایران عمال آلمانی وجود دارند ـ مرکز آنها باشگاه آلمانی‌ها در تهران است به نام **خانه قهوه ای**- قبلاً در آنجا تیراندازی و تمرین نظامی می‌کردند که دولت ایران مخالفت کرد... اعضای این باشگاه تعلیم دیده‌اند و آماده خرابکاری هستند ـ اینها همه دارای دیسیپلین هستند و در صورت حمله به ایران برای کمک به آلمان تعلیم یافته‌اند. » (پایان گزارش وزیر مختار امریکا به وزارت خارجه امریکا)

دولت ایران نتوانست حقایق را بشناسد:

چند سال بعد ـ بهرام شاهرخ (سخن‌گوی رادیو برلین در زمان جنگ بین‌الملل) ـ در روزنامه مرد امروز (شماره ۱۳۹) مقاله‌ای تحت عنوان « خاکستر گرم » چنین نوشت:

« پس از حمله متفقین به ایران ـ رضاشاه از دولت امریکا و شخص روزولت رئیس‌جمهور رسماً در خواست کرد که جهت قطع مخاصمات نزد دو دولت انگلیس و شوروی وساطت نماید. حتی وزیر خارجه به وزیر مختار امریکا در ایران اظهار داشت « دولت ایران نه فقط مایل است آلمانی‌ها را اخراج نماید بلکه حاضر است با هر نوع تقاضای معقول انگلیس‌ها مثلاً تغییر کابینه موافقت کند»

ـ وزیر مختار امریکا می‌نویسد: « من در عین حال که از اضطراب و پریشانی حال وزیر خارجه متالم شدم و به حال او دلم سوخت چیزی جز این نمی‌توانستم بگویم که ایرانی‌ها برای این به این روز افتادند که نتوانستند حقایق را بشناسند و با آن رو به رو شوند ».

تشکیل مجدد هیئت دولت در وزارت خارجه:

آقای گلشائیان در ادامه می‌نویسد:

وقتی که شاه دستور داد که بروید و شرحی که من باید درباره استعفای خود در مجلس بخوانم تهیه کنید ـ آقای منصور اظهار داشتند بهتر است برویم به باغ وزارت خارجه قدری صحبت کنیم ـ از آنجا به باغ وزارت خارجه که تابستان‌ها هیئت در آنجا تشکیل می‌شد رفتیم. عقیده همه این بود که موضوع مهمتر از آنست ـ و قبول مسئولیت مملکت با این وضع که این مرد با خانواده‌اش می‌خواهد فرار کند و کشوری را در آتش بگذارد کار آسانی نیست.

همه متفق شدند که خوبست با آقایان فروغی ـ محتشم السلطنه و حاج سید نصرالله تقوی و امثال آنها مشورتی شود و فهمید باید چه کرد. آقای منصور اظهار داشتند که چون اجازه نفرموده‌اند به هیچ وجه صلاح نیست که مشورت شود و الا ممکن است مورد ایراد واقع شویم.

یک عده از هیئت عقیده داشتند باید کابینه خود به خود استعفا بدهد ـ بگذاریم مسئولیت امر متوجه دیگران شود. از اشخاصی که این عقیده را داشتند یکی هم خود من بودم. و کاش هم همین‌طور می‌کردیم.

بالاخره قرار شد که فعلاً فقط گزارش ماوقع به اطلاع مجلس برسد. گزارش حاضر شد و قرار شد ساعت ۳ همان روز در مجلس خوانده شود.

به هر حال چیزی که خیلی مضحک شد این بود که بعدازظهر روز سه شنبه ـ در روزنامه اطلاعات اعلامیه ستاد جنگ (شماره یک) درج شده بود ـ که عیناً به شرح زیر بود:

اعلامیه شماره یک ستاد ارتش:

روز سه‌شنبه چهارم شهریور ۱۳۲۰ ستاد ارتش ایران اعلامیه‌ای به‌شرح زیر منتشر کرد:

۱ـ ساعت ۴ روز ۳ شهریور ماه ارتش شوروی در شمال و ارتش انگلیس در باختر و جنوب باختری مرزهای کشور را مورد تجاوز و تعرض قرارداده‌اند.

۲ـ شهرهای تبریز ـ اردبیل ـ رضائیه ـ خوی ـ اهر ـ میاندوآب ـ ماکو ـ مهاباد ـ بناب ـ رشت ـ حسن کیاده ـ میانه ـ اهواز ـ بندر پهلوی مورد بمباران هوائی واقع ـ تلفات وارده نسبت به مردم غیر نظامی زیاد و نسبت به نظامیان با وجودی که سربازخانه‌ها را بمباران می‌کنند ـ معذلک تلفات نسبتاً کم بوده است. یک هواپیمای مهاجم در ناحیه تبریز در نتیجه تیراندازی توپخانه ضدهوائی سرنگون شده است.

۳ـ نیروی موتوریزه و مکانیزه شوروی در محور جلفا ـ مرند ـ و پل دشت ماکو ـ قره ضیاء الدین ـ و نیروی موتوریزه مکانیزه ارتش انگلیس در محور خانقین ـ قصر شیرین و نفتخانه ـ آبادان و بندر شاپور و خرمشهر تعرض نموده‌اند.

۴ـ نیروی دریائی شوروی در کرانه‌های دریای خزر و نیروی دریائی انگلیس در بندر شاهپور و خرمشهر تعرض نموده‌اند.

۵ـ واحدهای ارتش شاهنشاهی که غافل گیر شده‌اند در حدود امکان به استقبال آنها شتافته‌اند و در نقاط مختلفه با آنها تماس حاصل نموده و به دفاع پرداختند و دو ارابه زره پوش مهاجم در منطقه باختر مورد اصابت و از کار افتاده و پیشروی مهاجمین را متوقف ساخته‌اند.

۶ـ در کلیه مناطق شمالی و باختری روحیه اهالی بسیار خوب و عموماً تقاضای دخول در صفوف ارتش و حرکت به جبهه را برای دفاع از میهن دارند.

روز دوم حمله روس و انگلیس یعنی چهارم شهریور اطلاع رسید که لشکرهای تبریز ـ رضائیه ـ رشت ـ مشهد ـ اردبیل ـ گرگان متلاشی شدند و فرماندهان محل خدمت خود را ترک کردند (نقل از روزنامه اطلاعات ـ سه شنبه چهارم شهریور ۱۳۲۰)

*** گلشائیان درباره این اعلامیه می‌نویسد: « این امر به‌قدری مضحک

بود که حد نداشت ـ گفته شد پادشاه نظر داده و ما هر دقیقه به سفارتخانه‌ها می‌گوئیم که ما جنگ نمی‌کنیم ـ پس اعلامیه جنگی یعنی چه؟ ـ با تلفن از رئیس ستاد آقای سرلشکر ضرغامی پرسیده شد که مقصود از این اعلامیه چیست؟ اظهار داشتند حسب‌الامر است.

خیلی در هیئت مذاکره شد که حالا شاه می‌خواهد برود ـ اولاً مداخله نکند و یک ترتیبی نشود که قشون خود سری کند و باید تابع نظر دولت باشند و الا چه فایده که ما اقدامات سیاسی بکنیم و آقایان بدون اطلاع نظر دولت اقدامات نظامی و جنگی کنند.

مذاکره شد که خوب است آقایان را خبر کنیم و به آنها گفته شود که شاه چون نظری دارند ـ از حالا فکر اساسی برای تأمین امنیت شهر بشود. گفته شد این آقایان نظامی‌ها چون همه با هم بد هستند و از هم حرف شنوائی ندارند ـ هرکدام اقداماتی خواهند کرد و بدتر انقلاب ایجاد می‌کنند. مخصوصاً که هنوز حکومت نظامی با این‌که گفته شده لازم است برقرار نشده.

مقداری از اخبار و تلگرافات وضعیت و پیشروی قشون روس و انگلیس خوانده شد... و قرار شد فردا صبح مجدداً هیئت در عمارت بادگیر تشکیل شود. (نقل از آقای گلشائیان)

اخبار جنگ در رسانه‌های ایران:

باقر عاقلی در روزشمار تاریخ ایران می‌نویسد:

« بمباران شهرهای بی‌دفاع و سربازخانه‌ها ادامه پیدا کرد. قزوین و رشت و تبریز شدیداً مورد حمله هوائی واقع شدند. در اثر بمباران و حمله قوای شوروی و انگلستان ـ لشکرهای تبریز ـ رضائیه ـ رشت ـ مشهد ـ اردبیل ـ گرگان ـ متلاشی شدند و فرماندهان محل خدمت خود را ترک گفتند. مردم تهران و غالب شهرهائی که مورد حمله هوائی قرار گرفتند شهر را تخلیه و به اطراف پناه بردند. غالب مغازه‌ها در تهران تعطیل شدند و مردم از لحاظ خوار و بار دچار مضیقه گردیدند. مذاکرات دولت ایران با نمایندگان شوروی و

انگلیس به توافق نرسید و قوای دو کشور به سرعت به سوی پایتخت در حرکت شدند » (ج۱ ص ۲۳۳)

*** محمود پور شالچی می‌نویسد:

در آذربایجان بر اثر هجوم ارتش سرخ این افسران به شهادت رسیدند: سرگرد مصطفی گل سرخی ـ سروان محمد نخعی ـ سروان اسدالله میر فخرائی ـ ستوان مهدی فخری ـ ستوان دوم عطاءالله مجتهدی ـ به‌علاوه تعدادی از مرزداران و سربازان مدافع

*** رئیس پست و تلگراف خرمشهر خبر داد که دوکشتی ایران غرق شد و سه کشتی هم در خلیج‌فارس آتش گرفت و انگلیسی‌ها دو کشتی ایران را به بصره بردند و افسران نیروی دریائی به اسارت درآمدند و دولت ایران اضطراراً اعلان ترک مخاصمه داد. (قزاق ص ۸۸۳)

اشرف پهلوی در خاطراتش می‌نویسد: .

«روز دوم حمله (چهارم شهریور ۲۰) ـ هواپیماهای متفقین تهران را بمباران کردند. من در حالی که از صدای انفجار بمب‌ها و توپ‌های ضدهوائی وحشت‌زده بودم ـ پسر کوچکم را محکم در آغوش گرفته به سوی زیر زمین رفتم. در این هنگام شوهرم جلوی مرا گرفت و گفت: بچه را بده به من ـ من می‌خواهم او را به سفارت انگلیس ببرم. (خانواده او یعنی خانواده قوام شیرازی روابط نزدیکی با انگلیسی‌ها داشت). در جواب به او گفتم: هرگز ـ این پسر من است و نزد من هم می‌ماند. سر بچه سخت دعوا کردیم ـ اما من تسلیم نظر او نشدم. (چهره‌هائی در آئینه ص ۷۵)

تصور روس‌ها از دفاع ارتش ایران:

روس‌ها با یک مشت سرباز که حتی کمربند نداشتند و با تفنگ‌های قدیمی زمان تزار به ایران تجاوز کرده بودند ـ به همین جهت ستاد ارتش قفقاز پیش‌بینی کرده بود که در ایران با مقاومت روبرو خواهند شد.

اما ارتش ایران پس از حمله روس و انگلیس دفاعی نکرد. فقط نیروی

دریائی تازه تأسیس شده ایران هنگام حمله انگلیس در سوم شهریور مقاومت کرد ـ که آن‌هم با کمال تأسف در چند ساعت بکلی مضمحل شد و دریادار بایندر فرمانده نیروی دریائی و ناخدا نقدی رئیس ستاد نیروی دریائی و عده زیادی از افسران کشته شدند و کشتی‌های ایران و چند ناو کوچک طعمه حریق یا غرق شدند.

*** باقر عاقلی می‌نویسد: « در اثر حمله شدید انگلیس به خلیج‌فارس ظرف چند ساعت نیروی دریائی ایران مضمحل گردید. در این حمله در یادار بایندر فرمانده نیروی دریائی و نا خدا نقدی رئیس ستاد نیرو و عده‌ای از صاحب منصبان به درجه شهادت رسیدتد و غالب کشتی‌های ایران طعمه حریق یا غرق شدند.» (روزشمار تاریخ ایران (ج۱ ص ۲۳۲)

*** روزنامه اطلاعات در روز سه‌شنبه چهارم شهریور می‌نویسد: « روز دوم حمله روس و انگلیس به ایران اطلاع رسید که لشکرهای تبریز ـ رضائیه ـ رشت ـ مشهد ـ اردبیل ـ گرگان متلاشی شدند و فرماندهان محل خدمت خود را ترک کردند. در هیچ کجا مقاومتی نبود فقط دریا دار بایندر و معدودی از افسران نیروی دریائی و ناوهای کوچک ایران مقاومت کرده و به شهادت رسیدند.

*** مجید موقر مدیر روزنامه ایران چند سال بعد در کتاب « ایران در عهد پهلوی » نوشت: « در روز سوم شهریور ۱۳۲۰ حتی از (سر لشکر) شاه بختی فرمانده لشکر خوزستان هم مقاومتی مشهود نگردید ولی به درجه سپهبدی رسید. من در آن‌وقت در کتاب خود تذکر داده بودم که چرا این فرمانده لشکر خود را از منطقه دور ساخته که نامه‌ای به نگارنده نوشت و توسط دریابد رسائی که آنوقت آجودان ایشان بود برای چاپ (در روزنامه ایران) فرستاد و توضیحاتی داده بود که متن نامه در کتاب (از سوم تا بیستم شهریورماه) به چاپ رسید و قضاوت آن به عهده تاریخ سپرده شد.

ولی در برخی نشریات نوشته شد که فقط شاه بختی در واقعه شهریور ۲۰ در مقابل متفقین مقاومت کرده و به همین جهت درجه سپهبدی از طرف

رضاشاه به او داده شد. (ایران در دوران پهلوی ـ الموتی ج۵)

*** سرلشکر امیر منصور مزین (بعد از انقلاب اسلامی) در روزنامه کیهان لندن درباره سپهبد شاه بختی و حادثه شهریور ۱۳۲۰ چنین نوشت:

«موقعی که قوای روس و انگلیس به بهانه چند متخصص آلمانی که در ایران کار فنی انجام می‌دادند ـ برخلاف قوانین بین‌المللی وارد خاک ایران شدند. فرماندهان قوای ایران که بی‌دفاع از این حمله مانده و آماده دفاع نبودند ـ اغلب محل فرماندهی خود را ترک نمودند که مورد مؤاخذه اعلیحضرت رضاشاه قرار گرفتند. در مغرب سرلشکر مقدم مراغه‌ای فرمانده لشکر کردستان و در خوزستان سرلشکر شاه بختی فرمانده لشکر با قوای متفقین درگیر می‌شوند تا این‌که دستور ترک مخاصمه داده می‌شود و این دو فرمانده هم از نبرد خودداری می‌نمایند.

موقعی که دریادار بایندر فرماندهی نیروی دریائی و سایر افسران صدای تیراندازی را می‌شنوند از منازل خود به طرف کشتی‌ها می‌روند که قوای انگلیس با تیراندازی مسلسل عموم آنان را به قتل رسانده و کشتی‌ها را هم غرق می‌کنند.

پس از ترک مخاصمه فرمانده قوای انگلیس که سرتیب بوده به سر لشکر شاه بختی اطلاع می‌دهد که برای مذاکره نزد او برود ولی شاه بختی امتناع کرده از فرمانده انگلیسی دعوت می‌کندکه به دفتر او برود و فرمانده مزبور هم قبول می‌کند. شاه بختی مراتب را به عرض می‌رساند و ضمن تقدیر به درجه سپهبدی ارتقاء می‌یابد. بنابراین شاه بختی هم در مقابل دشمن دفاع کرد و هم به استقبال قوای بریتانیا نرفت.

روس و انگلیس از این حمله بیشرمانه دو منظور داشتند ـ یکی استفاده از راه آهن سراسری برای حمل اسلحه و مهمات به شوروی و دیگر استعفا و خروج اعلیحضرت رضاشاه که در دوران سلطنتش از دخالت این دو کشور در امور ایران جلوگیری کرده و به خدمت کلیه افسران و مستخدمین خارجی در نیروهای مسلح و ادارات خاتمه داده بود. (پایان نوشته سرلشکر مزین)

دلیل عدم دفاع ارتش:

تاریخ نشان داده است که ارتش ایران هنگام حمله بیگانگان ـ هر مرتبه به دلیلی ـ دفاع شایسته از خاک کشور نکرده است. هنگام حمله اعراب ارتش ایران از لحاظ تعداد افراد و تجهیزات از اعراب برتر بود ولی به خاطر نارضایتی عمومی از طرز رفتار مؤبدان زرتشتی ازخاک خود دفاع نکرد ـ هنگام حمله مغولها نیز ارتش به دلیل ستمگری حاکمان سنی منصوب از بغداد ـ دفاعی از کشور نکرد ـ در زمان شاه سلطان حسین هم که چند افغانی پابرهنه و بی‌نظم به ایران حمله کرد، ارتش قوی و مجهز صفویه از کشور دفاع نکرد. در پایان سلطنت رضاشاه و هم‌چنین در پایان سلطنت محمدرضاشاه هم ارتش با تمام تجهیزات و تعلیمات خود بزودی از هم پاشید ـ دلیل تمام این « عدم دفاعها » نا رضایتی عامه مردم از حکومت وقت بوده است که بر روحیه ارتش اثر گذارده است.

روز چهارم شهریور و تشکیل کمیته ملی فرانسه:

*** روز ۴ شهریور روزنامه‌ها اطلاع دادند که ژنرال دوگل کمیته ملی فرانسه را تشکیل داد.

گرچه پس از تسلیم فرانسه ـ دوگل (بعلت مخالفت با تسلیم شدن دولت فرانسه در مقابل آلمان) به انگلستان رفته بود و از آنجا فعالیتهای ضد هیتلر و آلمان خود را شروع کرد ـ ولی کار او غیر رسمی بود تا در ۲۶ ماه اوت ۱۹۴۱ (=یعنی ۴ شهریور ۱۳۲۰) ژنرال دوگل کمیته ملی فرانسه را رسماً تاسیس کرد.

چهارشنبه ـ پنجم شهریور ۱۳۲۰

روایت آقای گلشائیان:

گلشائیان خاطرات روز چهار شنبه ۵ شهریور ۱۳۲۰ را اینگونه می‌نویسد:

صبح چهارشنبه پنجم شهریور به وزارت دارائی رفتم و دستورات اکیدی

راجع به وضع خواربار شهر و فرستادن گندم دادم.

سپس ساعت ۹ صبح به عمارت بادگیر رفتم و در هیئت دولت شرکت کردم. از قیافه‌های اشخاص معلوم بود که مثل خود من هیچ‌کدام نخوابیده بودند ـ چون نگرانی وضعیت و مذاکرات دیروز شاه حس عجیبی در همه ماها تولید کرده بود. یکی ترس از پیش‌آمد به کشور و دیگری امید نجات کشور از یک دیکتاتور که برای همه وزرا وحشت ایجاد کرده بود. آقای منصور از همه متفکر تر بود.

تلگرافی از وزراء مختار ما رسیده بود که با دولتهای روس و انگلیس مشغول مذاکره هستیم. تلگرافی هم از آقای شایسته وزیر مختار ایران در امریکا رسیده بود که دو روز قبل به وزارت خارجه امریکا رفتم ـ روزنامه‌نویسها دور من را گرفتند و من گفتم این شایعاتی که راجع به کشور ما است صریحاً می‌گویم ما بی‌طرف هستیم و بی‌طرفی خود را حفظ خواهیم کرد. هرکس به ما حمله کند با قشون دفاع می‌کنیم.

در این موقع تلفن صدا کرد و اعلیحضرت آقای منصور را احضار کردند. آقای عامری (کفیل وزارت خارجه) برای ملاقات وزیر مختار انگلیس رفته بود.

آقای منصور به آقای آهی اظهار داشتند شما متن استعفانامه را تهیه کنید تا من مراجعت کنم. آقای آهی مشغول شدند با مداد نوشتن. آقای سهیلی شوخی کردند که این مداد را بعد به من بدهید چون یادگاری است و تاریخی خواهد بود.

مذاکراتی شد که آقای رام رئیس کشاورزی در امر نان شهر و آقای وثیقی کفیل بازرگانی در امر برنج و قند و شکر با وزارت دارائی تشریک مساعی کنند »

هیئت دولت در ستاد ارتش:

گلشائیان خاطرات خود را چنین ادامه می‌دهد: « ساعت ده (صبح روز چهارشنبه ۵ شهریور) از ستاد ارتش تلفن کردند که مقرر است جلسه هیئت دولت

در ستاد جنگ تشکیل شود. ما به باشگاه افسران رفتیم ـ تمام فرماندهان از سرتیپ به بالا حاضر بودند.

از وزرا به جز آقای منصور نخست‌وزیر و آقای عامری کفیل وزارت خارجه همه حاضر بودند.

گزارشهای قشون خوانده شد که قشون آذربایجان تبریز را تخلیه کرده و قشون روس وارد شهر شده‌اند. قشون به سمت مراغه عقب‌نشینی می‌کند.در شهر رشت قشون روس وارد شده‌اند. بابل و ساری را هم قشون روس گرفته است. هنگ ساری به کوه پناهنده شده ـ قشون شرق متواری و قشون روس نزدیک مشهد می‌باشد. گردنه پاطاقی را روس‌ها گرفته‌اند.

جلسه رسمی شد. آقای سرلشکر ضرغامی اظهار داشتند که چون گزارشهائی که از لشکرها رسیده رضایت بخش نیست ـ امروز صبح گزارش به خاکپای مبارک تهیه شده که شورای دفاع تحت ریاست عالیه ولیعهد با حضور تمام افسران ارشد و هیئت دولت تشکیل شود و به بینیم چه باید کرد.

گزارشی خوانده شد. گزارشی بود به خط سرتیپ ریاضی عضو ستاد جنگ که در آن تصریح شده بود که قشون (روس) از سمت آذربایجان مرتبا جلو می‌آید و گردنه پاطاقی گرفته شده و تا چند ساعت دیگر به میانه می‌رسند و تا طهران هیچ مانعی در جلو آنها نیست. از سمت شمال هم از راه چالوس و قزوین و فیروزکوه جلو می‌آیند. از سمت مشرق شهر مشهد گرفته شده ـ پیش می‌آیند.

فقط در تهران ۵۰ هزار نفر قشون می‌باشند که بواسطه نبودن کامیون و نبودن بنزین قشون قابل تحرک نیست. (این عبارت که مخصوصاً در گزارش نوشته شده بود خیلی مضحک بود) بنابراین خوب است شورای عالی دفاع تحت ریاست ولیعهد با حضور هیئت دولت تشکیل و تصمیم عاجلی گرفته شود. این گزارش ـ از نقطه نظر تأسیس شورای عالی دفاع مورد تصویب (شاه) واقع شده بود ولی گفته بودند ولیعهد لازم نیست.

در اطراف گزارش آقایان سرتیپ رزم‌آرا و سرتیپ هدایت و سرتیپ ریاضی عضو

ستاد جنگ با نقشه توضیحات کافی دادند که تا ۴۸ ساعت دیگر طهران مورد تهدید است و قشون روس وارد تهران خواهد شد ـ و اظهار کردند فرستادن کمک از تهران مقدور نیست چون کامیون ندارند. و خوبست قشون در کرج و فیروزکوه متمرکز شود و یک ستون ساوه و خوار (ورامین) برود و شاه بلافاصله تهران را ترک کرده به اصفهان برود و این قشون در نقاط مزبور حفاظت کنند که شاه بتواند به اصفهان برود.

مذاکره شد که اصولا با این وصف باید جنگید یا خیر؟

آقای سرلشکر احمد نخجوان کفیل وزارت جنگ اظهار کردند با این ترتیب به‌هیچ وجه صلاح در جنگ نیست و باید ترک مقاومت کرد. سایر افسران هم همین عقیده را داشتند.

فقط آقای سرتیپ هدایت عقیده داشتند که باید قشون همان‌طور که قبلاً گفتند برود کرج و مشغول جنگ شود و در این گیر و دار شاه به اصفهان برود. و اظهار کردند که حکم عمومی شود که زن و بچه‌ها تهران را ترک کنند. پلهای سر راه تهران فوراً مین‌گذاری شود و به محض نزدیک شدن روس‌ها پل‌ها خراب شود و تا آخرین سرباز دفاع و جنگ کنیم. بعد هم اگر نابود شدیم شرافت خود را حفظ کرده‌ایم. آقای سرلشکر بوذرجمهری (فرمانده لشکر یکم تهران) هم اظهار کرد تا قطره آخر خون خود را باید بریزیم. ولی دیگران گفتند نه وسیله‌ای داریم نه بنزین ـ نه آذوقه ـ حتی گفته شد اگر تهران محاصره شود دو روز بیشتر نان در تهران نیست و یک بلوا و غوغائی خواهد شد بالاخره در این گیرودار آقای منصور ـ که همراه ما به وزارت جنگ نیامده بود ـ وارد شد. جریان (مذاکرات و نظریات امرای ارتش) به ایشان گفته شد و ایشان اظهار کردند البته احساسات و میهن پرستی در همه ماها هست ولی باید کار بیهوده نکرد. مملکتی است که امروز نه اسلحه کامل داریم نه بنزین ـ نه آذوقه و اگر هم می‌داشتیم چطور ممکن بود در مقابل دو دولت قوی روس و انگلیس بجنگیم. به‌علاوه ممکن است دوستانه راه حلی پیداشود ـ کما این‌که وزراء مختار تلویحاً اظهار می‌کنند اگر قشون

ترک مقاومت کند شاید زودتر راه حلی پیدا شود. با این گزارش که به شاه داده‌اید که قشون از نقطه‌نظر نظامی قابل مقاومت نیست ـ جنگ جز از بین رفتن یک عده‌ای چه نتیجه دارد؟

خلاصه تصمیم گرفته شد که گزارش به شاه داده شود که نباید مقاومت شود. گزارش را آقای منصور دیکته کرد ـ آقای سرتیپ ریاضی نوشتند و به امضای اعضای کمیسون رسید. ـ اعضای کمیسیون عبارت بودند از: هیئت دولت آقای منصور رئیس‌الوزرا و وزیر پیشه و هنر ـ آقای آهی وزیر دادگستری ـ سهیلی وزیر کشور ـ دکتر سجادی وزیر راه ـ علم (امیر شوکت الملک) وزیر پست و تلگراف ـ مرآت وزیر فرهنگ ـ وثیقی کفیل بازرگانی ـ رام رئیس اداره کل کشاورزی ـ جواد عامری معاون وزارت خارجه ـ گلشائیان کفیل وزارت دارائی ـ و افسران ارشد: آقای سرلشکر ضرغامی کفیل ستاد ارتش و جنگ ـ سرلشکر احمد نخجوان کفیل وزارت جنگ ـ سرلشکر بوذر جمهری فرمانده لشکر اول ـ سرلشکر نقدی فرمانده لشکر دوم مرکز ـ سرتیپ رزم‌آرا ـ سرتیپ هدایت ـ سرتیپ ریاضی اعضای ستاد جنگ.

گزارش در اختیار وزارت جنگ گذاشته شد که خودشان به عرض برسانند و جلسه ختم شد.

گزارش وزیر مختار انگلیس:

روز ۲۷ اگوست ۱۹۴۱ (= ۵ شهریور ۱۳۲۰) بولارد وزیر مختار انگلیس در ایران به وزارت خارجه انگلیس چنین گزارش داد: « تهران آرام است ـ به استثنای صف‌های دراز برای خرید نان ـ آلمانی‌ها چنان نگران سرنوشت خود هستند که در فکر تحریکات علیه انگلیسی‌ها نیستند. مردم تهران هم چنان از روس‌ها می‌ترسند که در فکر تحریکات نیستند. (بولارد ص ۶۹)

*** بولارد چند ساعت بعد از تلگراف بالا مجدداً نامه‌ای به وزارت خارجه انگلیس نوشته و می‌گوید:

۱ ـ امروز صبح نخست‌وزیر از من سئوال کرد که دولت ایران چه باید بکند.

من گفتم درست این است که در مقابل این حملات (انگلیس و شوروی) مقاومت بیهوده نکنید.

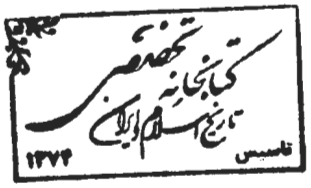
۲ ـ نخست‌وزیر... نگرانی فوق‌العاده‌ای برای تصرف احتمالی تهران توسط شوروی نشان داد. من به درستی گفتم که من اطلاعی از تصمیم شوروی ندارم و گفتم که تصرف تهران توسـ شوروی خیلی با تصرف روسیه تزاری ـ در زمانهای گذشته ـ فرق خواهد داشت. او و کفیل وزارت خارجه [آقای جواد عامری] درباره احتمال انقلاب در اثر تبلیغات بلشویکی در ایران نگران بودند... هر دو گفتند که دولت ایران آماده است که هر تقاضای شما را مطالعه کند و کوشش کند که مشکلات به‌سرعت حل شوند فقط از اشغال نظامی ایران به‌هرقیمتی جلوگیری شود.

۳ـ مردم تهران شدیداً وحشت‌زده هستند که ممکن است شوروی تهران را تصرف کند و چشم آنها (= ایرانیان) به ما است که حداقل بهتر از آنها هستیم. من خیلی مواظب هستم که سخنی علیه شوروی نگویم. (بولارد ص ۷۰)

سفرا روس و انگلیس به منصور اعتماد نداشتند:

آقای گلشائیان می‌نویسد: « پس از اتمام جلسه دولت که در ستاد جنگ تشکیل شده بود ـ در بین راه که به اداره می‌رفتیم جواد عامری (کفیل وزارت خارجه) به من گفت صبح که سفرا نزد من آمده‌اند صریحاً اظهار کردندکه به آقای منصور اعتماد ندارند و حاضر برای مذاکره با او نیستند.

آقای عامری (کفیل وزارت امور خارجه) در ادامه سخن، اظهار کرد که من به شاه موضوع را محرمانه گفتم. شاه اظهار کرد که برای ساعت دو و نیم بعدازظهر (روز چهارشنبه ۵ شهریور) نزد ایشان بروم و منصور را هم برای ساعت سه خواسته‌اند. »



بخش ششم

چراغ از بهر تاریکی نگهدار

شاه تصمیم به کنار گذاشتن آقای منصور گرفت:

گلشائیان در خاطراتش می‌نویسد:

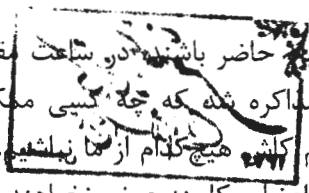
بعدازظهر (چهار شنبه ۵ شهریور) قرار شد باز هیئت در عمارت بادگیر تشکیل شود. ضمناً این دو روز دیگر بنزین به اتومبیل‌های سواری داده نمی‌شد. روحیه مردم بسیار بد بود. خیلی‌ها شروع به خارج شدن از تهران کرده بودند.

ما از آقای عامری (کفیل وزارت خارجه) که ساعت دو و نیم بعدازظهر شرفیاب بود جریان ملاقات با شاه را پرسیدیم ـ معلوم شد که شاه گفته مصمم شدم آقای منصور را کنار بگذارم و از آقای عامری مشورت کرده بود که چه کسی رئیس دولت شود. آقای عامری آقای محمدعلی فروغی (ذکاء الملک) را پیشنهاد کرده بود ـ شاه خیلی عصبانی شده و گفته بود پس بهتر است بروید وثوق الدوله را بیاورید ـ بعد خودشان گفته بودند آقای آهی باشد.... »

تشکیل هیئت دولت در کاخ سعدآباد:

گلشائیان در ادامه می‌نویسد:

« دستور داده شد که هیئت دولت همه در ساعت شش بعدازظهر در کاخ



سعدآباد حاضر باشند. در ساعت مقرر به کاخ سعدآباد رفتیم. قبل از آمدن شاه مذاکره شد که چه کسی ممکن است رئیس دولت شود ـ همه آرزو کردیم کاش هیچ‌کدام از ما نباشیم. آقای عامری که اطلاع از تصمیم داشت گفت اعضای کابینه عوض نخواهند شد و از بین خود ما رئیس الوزرا انتخاب خواهد شد. شاید آقای آهی باشد.

مذاکره شد که خوب است شاه را قانع کنیم که دیگری باشد و بالاتفاق همه نظر دادند خوبست فروغی باشد ـ ولی همه نگران بودیم که آیا شاه قبول می‌کند؟

بالاخره ساعت هفت بعدازظهر شاه آمد و اظهار کرد که منصور استعفا داده ما هم قبول کردیم ـ چون دیدیم نسبت به ایشان اظهار عدم اعتماد از طرف دولتین روس و انگلیس می‌شود.

بعد رو کردند به آقای آهی که شما فردا کابینه را به مجلس معرفی کنید. آقایان در کارهای سابق خود باقی خواهند ماند فقط آقای سهیلی وزیر خارجه می‌شود و آقای عامری وزیر کشور. آقای آهی استدعا کردند که اگر اجازه فرمائید دیگری انتخاب شود. شاه گفت دیگری یعنی کی؟ ما کسی را نداریم. آقای آهی اصرار کرد که اگر اجازه فرمائید دیگری انتخاب شود. شاه گفت: دیگری یعنی که؟ ما کس دیگری را نداریم ـ باز آقای آهی اصرار کرد.

بالاخره شاه متغیر شد که من کسی را نمی‌شناسم. آن‌قدر اصرار دارید معرفی کنید و آقای آهی اظهار کرد: فروغی. شاه گفت او که پیر مرد است ـ ازکار افتاده است ـ به‌درد نمی‌خورد. آقای سهیلی گفت قربان مقصود بودن یک سرپرست است ـ ما کارهایش را می‌کنیم شاه قبول نمی‌کرد ـ اصرار از طرف هیئت شد بالاخره از روی اکراه قبول کرد.

شاه آقای جم (وزیر دربار) را خواست و گفت تلفن کنید منزل فروغی به بین هست یا خیر. جواب دادند که منزل است. انتظام رئیس تشریفات را خواست و گفت برو ـ فروغی را بیاور ـ با یک اتومبیل زود برو.

بعد رو به ما کرده گفت با ما کار کرده شخص بی‌اطلاعی نیست ولی

به‌کلی چندین سال است از کار دور بوده و باید حالا ۷۰ سال داشته باشد ـ چون آن موقع که با ما کار می‌کرد پیر بود. بعد گفت مرد امینی است منتهی آن اسدی اورا خراب کرد.

حالا دیگر یک ربع ساعت است که گذشته شاه حوصله‌اش سر رفته است به ساعتش نگاه کرد که از ساعت ۸ که معمولاً از هیئت خارج می‌شود چند دقیقه گذشته بود ـ خواست برود و در نظر داشت که فروغی فردا صبح شرفیاب شود. از طرف ما اصرار شد که حالا خواهد آمد ـ ایشان هم قبول کردند ولی باز آقای جم را خواستند که تلفن بکن آمدند یا خیر ـ آقای جم جواب آورد که ربع ساعت است حرکت کرده‌اند.

در این موقع صدای اتومبیل هم بلند شد. شاه به جم گفتند بگوئید با اتومبیل داخل باغ شوند ـ چون آقای فروغی پیر مرد هستند و نمی‌توانند این سربالائی را بیایند. در این موقع آقای فروغی وارد شد »

محمد علی فروغی در حضور شاه:

محمدعلی فروغی (ذکاء الملک) قریب شش سال مورد غضب رضاشاه بود و در این مدت از امور سیاسی و جریانات روز دور بود ـ علاوه‌بر آن فروغی بیمار و اغلب در خانه مشغول مداوا بود. رضاشاه که وضع را بررسی کرد یک‌باره متوجه شد که از سال ۱۳۱۳ که از ترکیه برگشت تمام رجال درجه اول مملکت را از خود دور کرده و اینک ناچار است ذکاءالملک فروغی را به کمک بطلبد.

ما همه نگران از برخورد آقای فروغی با شاه:

گلشائیان می‌نویسد: « وقتی فروغی به اطاقی که ما بودیم وارد شد. ما همه نگران بودیم که شاه و فروغی چگونه به هم برخورد می‌کنند....

ولی اعلیحضرت خیلی به او احترام کردند و گفتند آقای فروغی آن‌قدر هم پیر نیست که شما می‌گفتید ـ بعد احوالپرسی کرد و پرسید چه می‌کنید؟

آقای فروغی عرض کرد مشغول نوشتن و خواندن کتاب می‌باشم. اعلیحضرت اظهار داشتند در این موقع که وضع کشور را می‌بینید مصلحت بود کابینه تغییر کند و با مشورتی که با آقایان شد به شما تکلیف تشکیل کابینه می‌شود و این آقایان تعهد کرده‌اند که نگذارند زیادی کار به شما صدمه بزند.

آقای فروغی به عرض رساندند البته اوامر مبارک قابل اجراست و اطاعت می‌شود ولی چون من سالهاست که از جریان کار دور هستم باید بیشتر در کیاست با من کمک شود....

اعلیحضرت اظهار کردند البته ـ بعد گفتند وزرا ء هم در اختیار شما هستند هر کدام را می‌خواهید نگاه دارید و هرکدام را می‌خواهید وارد کابینه کنید. آقای فروغی اظهار داشتند بنده سالهاست از کار دورم. البته آقایان همه مورد اطمینان اعلیحضرت‌اند و کسی را هم شخصاً ندارم که بخواهم وارد کابینه کنم.

بعد اعلیحضرت کابینه را این‌طور معرفی کرد که وزرا همان‌هائی که هستند باشند فقط آقای سهیلی وزیر خارجه و آقای عامری وزیر کشور خواهند بود.

اعلیحضرت مدتی در اطراف جریان سیاست مذاکره نمودند و اظهار کردند که باید فوراً به سفارتخانه‌ها اعلام ترک مقاومت شود و شما فوری اعلان ترک مقاومت را همین امشب تهیه کنید و برنامه دولت را هم تهیه و وزرا را به مجلس معرفی نمائید و چون دیر بود از هیئت رفتند.

بعد قرار شد ما برویم و هیئت دولت در باغ وزارت خارجه تشکیل شود. حرکت کردیم. به درب باغ وزارت خارجه که رسیدیم ـ اتومبیل اعلیحضرت را دیدیم که با عجله دنبال هیئت آمد و گفت امر فرمودند که مراجعت کنیم. ما هم به قصر مراجعت کردیم.

اعلیحضرت در خیابان سعدآباد بودند ـ اظهار کردند ـ منظور این بود که امشب اعلام ترک مقاومت لازم نیست ـ برنامه دولت تهیه شود و فردا به مجلس اعلان ترک مقاومت گفته شود. بعد به سفارتخانه‌ها ابلاغ شود.

مجدداً به باغ وزارت خارجه رفتیم و هیئت دولت جدید تشکیل شد. به روزنامه ایران (که صبحها منتشر می‌شد) تشکیل هیئت دولت جدید خبر داده شد که در روزنامه خود درج کند.

بعد برنامه دولت و شرحی راجع به ترک مقاومت هم تنظیم شد و این کار تا ساعت ۱۱ طول کشید. در این موقع چراغها خاموش و سوت خطر کشیده شد. معلوم شد طیاراتی بر فراز تهران آمده‌اند ولی اثری دیده نشد. بعد از نیم ساعت چراغها روشن شد و قرار شد به منزل برویم.

بلافاصله فروغی به خانه رفت و در منزل خود با سفیر کبیر شوروی و وزیر مختار انگلیس پیرامون ترک مخاصمه مذاکرات مفصلی به عمل آورد. در این مذاکرات علی سهیلی (وزیر امور خارجه) هم حضور داشت.

نخست‌وزیری فروغی به روایت علی سهیلی:

علی سهیلی [وزیر کشور کابینه منصور و وزیر خارجه کابینه فروغی و کسی که بعد از فروغی نخست‌وزیر ایران شد] چگونگی انتخاب محمدعلی فروغی را به نخست‌وزیری و سپس استعفای شاه را در شهریور ۱۳۲۰ این‌طور شرح می‌دهد:

« روزهای پنجم تا ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ بود. قوای متفقین در ایران مرتباً از شمال و جنوب پیشرفت می‌کردند ولی قوای شوروی هنوز در شمال رویه خصمانه‌ای داشتند و از ادامه پیشروی به‌طرف مرکز خودداری نمی‌کردند.

نزدیک شدن روس‌ها به پایتخت نگرانی خاصی در همه جا تولید کرده بود. خوب به‌خاطر دارم در جلسه‌ای از جلسات هیئت دولت که بدون حضور شاه تشکیل شده بود ـ وزیران در این باره صحبت کردند و از ابراز نگرانی نتوانستیم خودداری نمائیم. بالاخره از طرف هیئت وزیران به یکی از وزرا [آقای عامری]، مأموریت داده شد که با سفیر کبیر شوروی در ایران که آن موقع اسمیرنوف بود ملاقات کرده و وارد مذاکره شود.

آن وزیر به ملاقات سفیر شوروی رفت و به وسیله یک مترجم مذاکرات

آنها شروع شد. وزیر ایران آغاز سخن کرده گفت منظور شما از حمله به ایران و پیشروی به طرف تهران چیست؟ و این‌که هواپیماها به شهرهای بلا دفاع حمله کرده و خانه‌ها را ویران کرده و مردم را می‌کشند جز تولید سوء تفاهم شدیدی میان ایران و شوروی اثری ندارد و مردم ایران را بر علیه شوروی بر می‌انگیزد و این کار درست بر خلاف نظری است که شما دارید و می‌خواهید با جلب دوستی مردم ایران از راه کشور ما از انگلستان و امریکا کمک دریافت دارید...

این سخنان که توسط مترجم روسی ترجمه شد مانند آن بود که اثر رضایت بخشی در سفیر شوروی کرده است ـ چون گفت:

« من این مطالب را قبول دارم ولی در این‌حال ما هم گله‌هائی از دولت شما داریم که کاملاً بجاست و به جانب خود حق می‌دهیم. بعد شروع کرد به انتقاد از سیاست گذشته دولت ایران و در پایان وعده داد که از عملیات خصمانه قوای شوروی در شمال ایران جلوگیری کند به شرط این‌که اهالی ایران نیز مزاحم سربازان شوروی نشوند و دولت مرکزی ایران هم سیاست بی‌طرفی را کنار گذارده و آلمانی‌ها را در داخل ایران جداً تعقیب کند.

این نخستین باری بود که از طرف یکی از کشورهای متفق ـ به ایران پیشنهاد می‌شد ازسیاست بی‌طرفی دست برداشته و در صف کشورهای مخالف آلمان درآید.

[گویا منصور نخست‌وزیر آن روز ایران ـ تذکرات پی‌درپی روس و انگلیس را در هیئت دولت مطرح نمی‌کرده و وزرا از تذکرات انگلیس و روس و نوشته‌های روزنامه‌های خارج و نطق ایدن در پارلمان انگلیس علیه سیاست ایران بی‌خبر بوده‌اند یا حداقل آقای سهیلی بی‌خبر بوده است که چنین اظهارنظر کرده است].

مذاکرات آقای عامری با سفیر شوروی قریب دو ساعت به‌طول انجامید و وی از نظر اهمیتی که این مذاکرات داشت بلافاصله تصمیم گرفت به حضور شاه شرفیاب شود و بخصوص مطالب در مورد کنار گذاشتن رویه بی‌طرفی را

به اطلاع شاه برساند.

آقای عامری تقاضای شرفیابی نمود و در حدود ساعت ۲/۵ بعد از ظهر در کاخ سعدآباد شرفیاب شد و شرح ملاقات خود را با سفیر شوروی داد و پیشنهاد کرد:

بهتر است اعلیحضرت موافقت فرمایند ما از سیاست بی‌طرفی دست برداریم. شاه قدری فکر کرد و گفت اگر صلاح است و ضرری ندارد بکنید و حتی از هم اکنون شروع نمائید.

عرض شد با دولت کنونی این کار انجام شدنی نیست چون دولتهای متفق به این دولت نظر خوبی ندارند و بهتر است که دولت دیگری روی کار آمده و آن سیاست را اتخاذ نماید.

شاه فقید فکری کرد و گفت فعلاً برو منصور (نخست‌وزیر وقت) را از شهر بردار و با خودت بیاور اینجا. آن وزیر (آقای عامری) فوراً به شهر رفت و با آقای منصور ملاقات کرده و ماجرا را به او گفت و دو نفری به حضور شاه شرفیاب شدند. اعلیحضرت در باغ سعدآباد قدم می‌زد و منتظر آنها بود ـ تا منصور را دید گفت: به‌عقیده من شما بهتر است استعفا دهید.

آقای منصور تعظیمی کرد و شاه فقید به آن وزیر [آقای عامری] گفت: به نظر تو چه کسی برای نخست‌وزیری مناسب است؟

این سئوال ناگهانی او را کمی مضطرب کرد ولی خونسردی خود را از دست نداده کمی فکر کرده جواب داد: به نظر چاکر در این موقع فروغی از همه بهتر است.

شاه فقید کمی به فکر فرو رفته و گفت پس تو برو و وزرا را خبر کن بیایند اینجا.

ساعت ۴/۵ بعدازظهر [روز ۵ شهریور] بود که آن وزیر (یعنی آقای عامری) ـ من و بقیه اعضای هیئت دولت را خبر کرد و ماجرا را گفت و همه متفقاً به‌طرف سعدآباد حرکت کردیم و پس از مشورتی قرار گذاشتیم همه یک زبان انتخاب فروغی را توصیه کنیم.

نیم ساعت بعد در حالیکه شاه در سعدآباد منتظر ما بود وارد اطاقی که مخصوص جلسات هیئت دولت بود شدیم. شاه نشسته بود اشاره کرد همه بنشینیم. اعلیحضرت فقید اشاره‌ای به مجید آهی کرده و گفت: شما بروید کابینه را تشکیل دهید.

او جواب داد: **« اطاعت قربان ولی به نظر من آقای فروغی برای این کار مناسب تر است »** دیگران هم دنبال صحبت او را گرفته و در باره بی‌طرفی و با ایمانی فروغی هر یک شرحی گفتند تا این‌که بالاخره شاه... گفت: تلفن کنید فروغی به اینجا بیاید.

کمی بعد در حالیکه وزیران مشغول دادن گزارشات مختلف به شاه فقید بودند آقای فروغی در را باز کرد و در حالیکه دستش را روی دستش گذارده بود تعظیمی نمود و ساکت ایستاد.

ـ شاه فقید نگاهی به او کرد و گفت:

« من خیال کردم پیر شده‌ای ولی مثل این است که هنوز خوب می‌توانی کار کنی. ما خواستیم تشکیل کابینه را به عهده شما واگذاریم.

ـ فروغی تعظیمی کرد و شاه فقید گفت:

« بیا بنشین. وی نشست و شاه فقید تذکراتی به او داد و گفت: « امشب برای تهیه مقدمات برنامه خود اقدام کنید و نتیجه را به من گزارش دهید ».

ـ ساعت ۸ بعد از ظهر بود که ما از سعدآباد خارج شده و به کاخ وزارت خارجه رفتیم. آن شب از مواقعی بود که شهر تهران در تاریکی به سر می‌برد ـ زیرا دولت قدغن کرده بود که مردم چراغ روشن نکنند ـ جریان برق نیز قطع بود و باغ وزارت خارجه در تاریکی مطلق فرو رفته بود و وزیران به‌هیچ کجا دسترسی نداشتند.

ـ بالاخره آقای فروغی پیشخدمتی را صدا زد و گفت برو چند تا شمع بخر و بیاور. پیشخدمت رفت و پس از ربع ساعتی با چند شمع گچی باز گشت. شمع را در ایوان روشن کردند و در پرتو لرزان آن وزیران تا نیمه شب برنامه کار خود و مذاکرات با متفقین را فراهم کردند. (قزاق ص ۸۸۷)

خبرتغییر هیئت دولت در روزنامه اطلاعات

عصر آن روز در روزنامه اطلاعات چند اعلان به شرح زیر نوشته شده بود:

ـ بر حسب استدعای آقای منصور نخست‌وزیر ـ استعفای هیئت دولت در پیشگاه ملوکانه مورد قبول واقع گردید. به فرمان مبارک کفیلها و معاونین وزارتخانه‌ها تا تشکیل هیئت دولت جدید مراقب حسن جریان امور مربوطه خواهند بود.

ـ اعلان دیگری هم در روزنامه اطلاعات چاپ شد که « جلسه فوق‌العاده مجلس فردا ساعت ۸ صبح تشکیل خواهد شد.

ـ علاوه بر این دو اعلان یک آگهی مفصل هم « برای حفظ از خطر بمباران هوائی » در روزنامه بود که نوشته بود وزارت کشور منتشر کرده است و در آن ۱۲ دستور که مردم هنگام حمله هوائی ـ که با دو سوت اعلام خواهد شد ـ باید رعایت نمایند شرح داده شده بود. بعد نام و آدرس و شماره تلفن ۱۹ بیمارستان و تیمارگاه و مطب خصوصی ذکر شده بود که در صورت زخمی شدن مجروحین به آن نواحی مراجعه نمایند.

*** آقای باقر عاقلی در روزشمار تاریخ ایران می‌نویسد: « روز چهارشنبه پنجم شهریور (۱۳۲۰) جلسه فوق‌العاده هیئت دولت با حضور رضاشاه تشکیل شد. علی منصور نخست‌وزیر گزارشی از اقدامات دو روزه خود به دولت داد و استعفای خود را از نخست‌وزیری تقدیم نمود. در همان جلسه رضاشاه مجید آهی وزیر دادگستری را به ریاست دولت برگزید ولی آهی از قبول مسئولیت شانه خالی کرد و متذکر شد که در این موقع بحرانی مرد با تجربه‌ای لازم است تا امور را در دست گیرد و در شرایط موجود محمدعلی فروغی واجد شرایط می‌باشد »

سابقه محمد علی فروغی (ذکاء الملک):

محمدعلی فروغی (ذکاء الملک) از مردان با سابقه و سیاستمداران نامی ایران بود و در آن روز مشهورتر از او کسی وجود نداشت. فروغی علاوه‌بر

سابقه سیاسی ممتد ـ در فلسفه و ادبیات فارسی مقامی والا داشت و کتاب مشهور « سیر حکمت در اروپا » از نوشته‌های مشهور اوست.

*** کتاب تاریخ روزشمار ایران خلاصه سوابق محمدعلی فروغی را چنین نوشته است:

« محمدعلی فروغی در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه کار خود را با معلمی و مترجمی آغاز کرد ـ بعد از مشروطیت و فوت پدر عنوان و لقب او را [= پدر را] بدست آورد. و به ریاست مدرسه سیاسی منصوب شد. در دوره دوم مجلس شورای ملی چندی رئیس مجلس بود بعد در اغلب کابینه‌ها وزارت یافت.

فروغی در سال ۱۲۹۰ وزیر مالیه (دارائی) در کابینه صمصام السلطنه ـ در اسفند ۱۲۹۳ وزیر عدلیه (دادگستری) در کابینه مشیر الدوله ـ در بهمن ۱۳۰۱ وزیرامورخارجه در کابینه مستوفی الممالک ـ در آبان ۱۳۰۲ وزیر امور خارجه در کابینه سردار سپه ـ در آبان ۱۳۰۴ کفیل رئیس‌الوزرا و در آذر همان سال رئیس‌الوزرا شد.

فروغی در تیر ماه ۱۳۰۷ نماینده اول ایران در جامعه اتفاق ملل (سازمان ملل بعدی) شد و بلافاصله به ریاست مجمع عمومی جامعه اتفاق ملل انتخاب شد.

در دی ماه ۱۳۰۹ وزیر خارجه مهدی قلی هدایت (حاج مخبر السلطنه) شد.

فروغی در خرداد ۱۳۱۴ مجدداً نخست‌وزیر شد. (روزشمار تاریخ ایران ج ۱ ص ۲۷۰)

*** آقای باقر عاقلی ـ در کتاب روزشمار تاریخ ایران می‌نویسد: « در سال ۱۳۱۴ هنگام نخست‌وزیری فروغی ـ فرمان متحدالشکل شدن لباس از طرف رضاشاه صادر شد و مردم مشهد در مسجد گوهر شاد اجتماع و به عمل دولت اعتراض کردند. به دستور رضاشاه لشکر شرق به مردم حمله کرد و قریب ۲۰۰۰ نفر از مردم مقتول و مجروح شدند ـ این قیام در تاریخ ایران « قیام گوهر شاد » ثبت شده است. پس از آن محاکمه عده‌ای آغاز گردید و محمد ولی اسدی نایب *التولیه* آستان قدس رضوی مسبب وقایع گوهر شاد

تشخیص داده شد و توقیف و سحرگاه ۲۹ آذر ۱۳۱۴ در خارج شهر مشهد تیر باران شد.

از این تاریخ آقای فروغی هم به دستور رضاشاه از نخست‌وزیری و کلیه کارهای سیاسی بر کنار شد. این برکناری ارتباط مستقیم با پرونده قیام گوهر شاه و پرونده محمد ولی خان اسدی داشت... فروغی به علت قرابتی که با اسدی داشت [دو تن از فرزندان محمد ولی اسدی ـ به نام علی اکبر و علینقی ـ داماد فروغی بودند] به حکم وظیفه و در اثر فشار خانوادگی از رضاشاه تقاضای بخشودگی اسدی را می‌نماید... شاه توسل فروغی را نپذیرفت و حتی نسبت به فروغی ظنین گردید لذا او را خانه‌نشین و تحت مراقبت شهربانی قرار داد. (روزشمار تاریخ ایران ج۱ ص۲۰۸)

فروغی ـ به روایت فرزندش:

دکتر باقر عاقلی در کتاب دیگر خود به نام « ذکاءالملک فروغی و شهریور ۱۳۲۰ » در صفحه ۳۷ ـ از قول مهندس محسن فروغی فرزند ارشد محمدعلی فروغی (ذکاءالملک) می‌نویسد:

بعد از شهریور ۱۳۲۰ در بعضی از جرائد... نوشته بودند که فروغی در سال ۱۳۰۵ مأموریت یافت به پاریس برود و ضمن پرداخت مبلغی حدود هفت میلیون تومان به سلطان احمد شاه استعفای او را از سلطنت ایران دریافت کند.

پدرم که در آن زمان وزیر دربار بود... از خواندن این خبر سخت ملول گردید و به من و مسعود برادرم گفت: این مطلب کذب محض است من با احمد شاه در اروپا ملاقاتی نکرده‌ام و اساساً چنین مأموریتی به من محول نشد. هیچ دلیلی هم وجود نداشت استعفای او گرفته شود. (رضا) شاه تازه سلطنت را از چنگ قاجار خارج نموده و تشریفات صوری و قانونی را نیز انجام داده بود و استعفای احمد شاه سر سوزنی در ادامه سلطنت او موثر نبود...

در همان شب باز پدرم شایعه دیگری را هم تکذیب کرد. شایعه این بود که: « مرحوم اسدی نایب التولیه آستان قدس رضوی ـ که فرزند او داماد ما بود ـ شرحی... برای پدرم می‌نویسد و از او درخواست می‌کند شفاعت اورا نزد شاه بکند. فروغی در پاسخ نامه‌ای می‌نویسد و این شعر را در متن نامه می‌گنجاند:

« درکف شیر نر خونخوارهای ـ غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای ».

این نامه در اداره پست به وسیله عمال نظمیه سانسور می‌گردد و آن را عیناً به شاه تسلیم می‌کنند و شاه فروغی را از ریاست دولت برکنار می‌کند.»

پدرم می‌گفت:

من چنین نامه‌ای ننوشته‌ام. بعد از مرگم تکذیب کنید. من حضورا از اسدی وساطت کردم ولی رضاشاه گزارشهای پاکروان استاندار و سرلشکر مطبوعی فرمانده لشکر و پاسیار رفیع نوائی رئیس شهربانی (مشهد) را جلوی من انداخت و با تغیر و تعرض گفت بی جهت از قوم و خویش خود دفاع نکن. در مقابل این اسناد غیر قابل انکار باز شفاعت می‌کنی؟ (کتاب ذکاءالملک فروغی و شهریور ۱۳۲۰ صفحه ۳۷)

*** منبع بالا ـ هم‌چنین ـ در صفحه ۵۰ ـ از قول مهندس محسن فروغی فرزند بزرگ ذکاءالملک می‌نویسد: « ما در آن تاریخ فقط یک نگرانی داشتیم و آن گرفتاری و توقیف شوهر خواهرم بود. علی اکبر اسدی شوهر خواهرم دومین فرزند محمد ولی خان اسدی (مصباح السلطنه) متولی باشی آستان قدس رضوی ـ در سال ۱۳۱۴ که پدرش مغضوب و محاکمه و اعدام شد ـ وکیل مجلس شورای ملی بود. از او سلب مصونیت شد و به زندان افتاد. چندی در شرایط بسیار نا مساعد در زندان شهربانی در سلول انفرادی... بود بعد اورا به زندان بیرجند تبعید کردند.خواهرم اجازه داشت سالی چند بار به بیرجند برود و هربار چند دقیقه شوهر خود را ملاقات کند. در سال ۱۳۱۹ خواهرم عزم دیدار شوهر کرد و با دختر خرد سال خود به بیرجند عزیمت نمود و پس از چند روز بازگشت. حالی رنجور و رقت بار د شت. به‌طوری‌که

حکایت می‌کرد شوهرش در زندان بیمار شده بود و هرچه همسرش اصرار کرده بود که به هزینه شخصی برای او پزشک و دارو تهیه کند شهربانی زیر بار نرفته... بود ـ از او فقط پوست و استخوانی باقی مانده بود... خواهرم می‌گفت محرمانه به من گفته‌اند دیگر به بیرجند نیا ـ اورا تلف خواهند کرد.... در این موقع مرحوم عمو جانم که حاضر بود... رنگش برافروخته شد... با صدای لرزان و عصبی خطاب به پدرم گفت: داداش شما هم در بوجود آوردن این اوضاع خفقان‌آور مقصرید ـ زیر بنای این بنای جهنمی را شما و چند نفر بنا کردید ـ حالا دختر خودتان پاداش خدمات شما را دریافت می‌کند. پدرم با مهربانی جواب داد: من مقصر نیستم ـ ولی گول خوردم ـ این مرد (رضاشاه) در ابتدای سلطنت دم از قانون می‌زد... بعدها فهمیدم که آن گفته‌ها برای اغفال بنده و امثال من بوده است...؟ (کتاب ذکاءالملک فروغی و شهریور ۱۳۲۰ صفحه ۵۰)

احضار فروغی به روایت فرزندش:

منبع بالا در صفحه ۵۸ از قول مهندس محسن فروغی می‌نویسد:

« روز پنجم شهریور طبق معمول از خواب برخاستم ـ پدرم بیمار بود ـ اولین شخصی که به خانه ما آمد دکتر سعید مالک (لقمان الملک) بود که مداوای پدرم تحت نظر او انجام می‌گرفت... پس از معاینات و تجویز دارو اطلاع داد که تمام دکاکین تعطیل است و به خارج شهر فرار می‌کنند.

حدود ساعت ۹ بامداد تلفن منزل به صدا درآمد ـ طبق معمول گوشی را برداشتم ـ مخاطب صدای من را شناخت و گفت محسن خان شما هستید؟ متوجه شدم طرف مکالمه کسی جز نصرالله انتظام رئیس تشریفات دربار نیست و بین خانواده ما و خانواده انتظام از قدیم دوستی و مودت وجود داشت... انتظام گفت به بابا بگوئید بعدازظهر ساعت چهار در قصر سعدآباد شرفیاب شوند ـ احضار شده‌اند... به اطاق پدرم رفتم و ایشان را از جریان آگاه کردم... لقمان الملک گفت اطلاع بدهید حال مزاجی ایشان مساعد برای

حرکت نیست ـ ولی پدرم اعتنا نکرد...

یک ساعت قبل از موعد آقای انتظام ـ بدون اطلاع قبلی در منزل ما حاضر شد و اضافه کرد: شاه دستور داده‌اند شخصاً خدمت برسم و به اتفاق به سعدآباد حرکت کنیم... وقتی‌که پدرم به اتفاق انتظام و محمود (برادر کوچک‌ترم که مونس و منشی پدرم بود) بسوی سعدآباد حرکت می‌کنند ـ و می‌پرسند شاه تنهاست؟ انتظام می‌گوید: خیر جلسه هیئت وزیران صبح و بعدازظهر در حضور شاه تشکیل یافته ـ گویا آقای منصور از نخست‌وزیری کناره‌گیری کرده‌اند و اعلیحضرت در این موقع بحرانی هیچ‌کس را بهتر از جنابعالی برای حل مشکلات ندارند...

پدرم پس از برکناری از نخست‌وزیری دوم خود هرگز شاه را ملاقات نکرده بود... شاه به محض دیدن ایشان با لبخندی می‌گوید: نه فروغی آن‌قدرها هم که فکر می‌کردیم پیر نشده است ـ آنگاه او را سمت راست خود که معمولاً جای نخست‌وزیر بود می‌نشاند... و می‌گوید آقای فروغی ـ باوجودی که اعلان بی‌طرفی کرده بودیم اینها نا جوانمردانه به ما شبیخون زدند و همه گونه آمادگی برای همکاری با آنها داشتم ولی برخلاف مقررات بین‌المللی به ما حمله کردند... حال باید کاری کنیم آتش خاموش شود. امروز منصور استعفا داد... پس از استعفای او بعضی از وزیران عقیده دارند هیچ‌کس بهتر از شما برای نخست‌وزیری نیست..... در این موقع شاه شکوه رئیس دفترش را احضار کرده دستور می‌دهد که فرمان نخست‌وزیری پدرم را صادر کند تا آنرا توشیح نماید.

بعد رضاشاه ادامه می‌دهد: با همین وزرا کارکنید چون واقف به امور جاری و گذشته هستند ـ نهایت چون سهیلی زبان هر دوی آنها را می‌فهمد برود وزارت خارجه و عامری جای سهیلی در وزارت کشور بنشیند.

در همان جلسه مذاکرات آغاز می‌شود و شاه تاکید می‌کند که تشریفات ظاهری را انجام دهند و مذاکره با دو سفارتخانه را آغاز نمایند. در ضمن در همان جلسه برای جلوگیری از خونریزی تصمیم به ترک مخاصمه گرفته

می‌شود.... توقف پدرم در دربار سه ساعت طول کشید...

در مراجعت هنگام خواب پدرم فرمودند که من ساعت ۷ صبح فردا (روز ششم شهریور) چند میهمان خارجی دارم ـ شما آنها را به اطاق پذیرائی راهنمائی کنید.... (کتاب ذکاءالملک فروغی و شهریور ۱۳۲۰ صفحه ۵۸)

دوران تدبیر به جای تملق:

رضاشاه ـ شاهی که در نیمه اول حکومت خود ـ هفته‌ای یکبار با بزرگان سیاسی مملکت مجلس مشورتی داشت ـ و کارهای خود را با آنان در میان می‌گذاشت و بدون تایید آنها کاری انجام نمی‌داد ـ بدین جهات محبوبیت زیادی پیدا کرده بود.

در نیمه دوم سلطنت خود تمام رجال سیاسی مملکت را ـ یکی بعد از دیگری ـ از دور خود دور کرد تا کسی مزاحم او نشود و بتواند بدون درد سر هر کاری که اراده می‌کند بکند. او تمام رجال گذشته را از دور خود طرد کرد و رنجاند و ندانست که گفته‌اند: « چراغ از بهر تاریکی نگهدار »

حال که روس و انگلیس به ایران حمله کرده‌اند ـ وقتی که وضع کشور را بررسی کرد یکباره متوجه شد که از سال ۱۳۱۳ که از ترکیه برگشت تمام رجال درجه اول مملکت را ـ یکی پس از دیگری ـ از خود دور کرده و اکنون اکثر آنها فوت کرده و آنان که باقی مانده‌اند حاضر به همکاری با او نیستند و تمام وزرای او می‌گویند که اوضاع مملکت طوری به‌هم ریخته شده که ما هیچ‌کدام نمی‌توانیم آن را جمع کنیم و ما یک رجل سیاسی مدبر و کار کشته و با سایقه و با تجربه می‌خواهیم که راهنمای کار ما باشد.

رضاشاه به فکر فرو رفت. دیگر مستوفی‌الممالک و مشیرالدوله و مؤتمن الملک و ناصر الملک و غیره و غیره... نبودند که در این وانفسا چراغ راه تاریک او بشوند و او چاره‌ای نداشت جر آنکه به پیشنهاد وزیران خود تن دهد و به آخرین امید مملکت ـ یعنی ذکاءالملک فروغی متوسل شود. فروغی قریب شش سال بود که مورد غضب رضاشاه بود و در این مدت از کلیه امور

سیاسی و جریانات روز دور و از هر گونه فعالیت سیاسی ممنوع بود ـ علاوه‌بر آن فروغی بیمار بود و اغلب در خانه بستری و مشغول مداوا بود.

بدین ترتیب رضاشاه تسلیم وزرای خود شد و محمدعلی فروغی را به کاخ سعدآباد دعوت کرد و با ترس و دلهره ـ مقام ریاست دولت را به او پیشنهاد کرد.

اما فروغی ـ با وجود کسالت شدید و نفرت از آنچه رضاشاه بر سر او آورده بود ـ برای نجات وطن ـ به زحمت و با کمک فرزند ارشدش لباس پوشید و عازم دربار شد و بدون هیچ قید و شرطی مسئولیت نخست‌وزیری را قبول کرد ـ و در جلسه هیئت دولت کابینه قبلی با حضور رضاشاه شرکت کرد و پس از مشورت با شورای عالی نظام ـ تصمیم گرفت که به ارتش دستور دهد که از هرگونه عملیات مقاومتی خودداری شود و دولت ایران ترک مخاصمه را به اطلاع مجلس ایران و روسیه شوروی و انگلستان برساند. بدین ترتیب ـ اولین مشورت با او نگرانیها مرتفع شد. (روزشمار تاریخ ایران ج۱ ص ۲۳۳)

تکرار تاریخ:

واقعاً تاریخ تکرار می‌شود و کسی پند نمی‌گیرد.

محمدرضاشاه هم مانند پدرش ـ پس از ۱۲ سال که به صورت شاهان دموکرات سلطنت کرد ـ وقتی که زیر پای خود را محکم دید ـ یک مرتبه بزرگان سیاست را که دور او بودند از خود دور کرد.

از آن روز به بعد تمام سیاستمداران با تجربه و کار کشته طرد شدند و کارهای مهم مملکت به دست عده‌ای جوانان بی تجربه در کار سیاست ـ داده شد... تا روزی که مردم انقلاب کردند.

محمدرضاشاه ـ وقتی که انقلاب را در جلو خود دید ـ در پشت خود کسی را نیافت که بتواند او را نجات دهد ـ چند نفر سیاستمدار باقیمانده از رجال قدیم هم حاضر نشدند به او کمک کنند ـ ناچار سلطنت ۲۵۰۰ ساله را رها کرد و رفت.

معرفی دولت فروغی به مجلس:

روز پنجشنبه ششم شهریور مجلس شورای ملی به ریاست آقای اسفندیاری تشکیل شد و آقای فروغی کابینه را به ترتیب زیر به مجلس معرفی نمود.

سهیلی وزیر خارجه ـ مجید آهی وزیر دادگستری ـ جواد عامری وزیر کشور ـ سرلشکر (احمد) نخجوان کفیل وزارت جنگ ـ اسماعیل مرآت وزیر فرهنگ ـ وثیقی کفیل وزارت بازرگانی ـ عباسقلی گلشائیان کفیل وزارت دارائی ـ علم (پدر اسدالله علم) وزیر پست و تلگراف ـ رام رئیس کل کشاورزی ـ دکتر محمد سجادی وزیر راه. این کابینه به اتفاق آراء مورد تصویب مجلس واقع شد.

صبح ششم شهریور به روایت محسن فروغی:

محسن فروغی در خاطراتش (منبع بالا ص ۶۷) می‌نویسد: « ساعت ۶ بامداد روز ششم شهریور از خواب برخاستم... چند دقیقه به ساعت هفت ـ آقای سهیلی به منزل ما آمد... رأس ساعت ۷ سفیر کبیر شوروی و وزیر مختار انگلیس جلوی منزل ما توقف کردند ـ در حالی که چند سرباز روسی و هندی آنها را اسکورت می‌کردند.

مذاکرات آنها با پدرم یک ساعت ادامه پیدا کرد و ساعت ۸ منزل ما را ترک کردند. بیشتر مذاکرات درباره ترک مخاصمه و متوقف کردن قوای آنها از پیشروی بود.

[توضیح این‌که ایران تا شهریور ۱۳۲۰ ـ یعنی در دوران سلطنت رضاشاه ـ فقط با چهار کشور همسایه مبادله سفیر می‌کرد ـ که عبارت بودند از: شوروی ـ ترکیه ـ افغانستان و عراق ـ و در آخر سلطنت رضاشاه (بعد از مواصلت دربار ایران و مصر) در مصر هم سفارت کبرا دائر شد. بقیه کشورها در ایران و بالعکس وزیر مختار مبادله می‌کردند. در زمان سلطنت محمدرضاشاه ایران در تمام مملک بزرگ سفارتخانه برقرار کرد و سفیر

مبادله شد].

سفیر کبیر شوروی ـ اندره اسمیرنف ـ مانند تمام مأموران شوروی خشن عبوس و بدون اختیار بود... ولی ذاتاً آدم بدی نبود...

وزیر مختار انگلیس ـ ریدر بولارد ـ یکی از مأمورین خبیث و بدجنس بود... نسبت به ایران و ایرانی حسن نیت نداشت... و در گفتار خود بی پروا و هتاک بنظر می‌رسید... او بیشتر نیت پلید خود را با همکار روسی خود در میان می‌گذاشت و او را مجبور می‌کرد خواسته اورا اجرا کند ـ چهره او هم عبوس و مرموز بود.

[در منبع بالا زیر نویس صفحه ۶۸ نوشته شده که: محمد ساعد ـ که بعداً نخست‌وزیر شد ـ در خاطراتش نوشته که: « در مورد سفیر انگلیس در تهران و گزارشهای او که تماماً علیه مصالح و منافع ایران بوده است گفتنی زیاد دارم.

سر ریدر بولارد یک نوع دشمنی خاصی نسبت به ایران و ایرانی و مخصوصاً نسبت به رضاشاه داشت و معلوم هم نبود این دشمنی و گزارشات غرض آلود او از کجا سرچشمه می‌گرفت ـ پس از اشغال ایران هم دشمنی بولارد نمایان‌تر از پیش بود و به خاطر دارم در ایامی که در دولت سهیلی سمت وزیر امور خارجه را داشتم، ـ سر ریدر بولارد به ملاقات نخست‌وزیر رفت و صورت اسامی ۵۰ نفر از شخصیت‌های ایرانی را در اختیار او قرارداد و درخواست کرد به وسیله مقامات امنیتی ایران اقدام به دستگیری آنها شود. سهیلی پس از خروج بولارد از اتاقش به من تلفن کرد و اظهار داشت: چنین در خواستی از طرف وزیر مختار انگلیس به عمل آمد و من به او گفتم در این مورد باید با وزیر امور خارجه صحبت شود و بوسیله ایشان که مرجع رسمی و صلاحیت دار برای دریافت درخواست‌های سفرا و مأمورین سیاسی دول خارجی می‌باشند این تقاضا رسماً به عمل آید. بنابراین بولارد به ملاقات شما خواهد آمد و صورت را در اختیار شما قرار خواهد داد.]

*** بولارد وزیر مختار انگلیس در روز ۲۸ اگوست (ششم شهریور ۱۳۲۰)

به وزارت خارجه انگلیس نوشت: « بنظر می‌رسد که آقای فروغی به سمت نخست‌وزیر انتخاب شده است تا نظر ما را جلب کند (با ما سازش کند)... آقای سهیلی وزیر امور خارجه است که وزارت خارجه انگلیس او را خوب می‌شناسد... انتخاب مهم در این دولت آقای عامری است که به سمت وزیر کشور انتخاب شده است... او شخصی با هوش ـ لایق و جدی و کار کن است و به این‌مشخصات و در درستی شهرت دارد. من همیشه اورا راست و رک و سودمند دیده‌ام.

۲ـ بنظر نمی‌رسد که این کابینه این‌طورکه به نظر ما می‌رسد به نظر روس‌ها هم رضایت‌بخش باشد ــ علائم روشنی وجود دارد که دولت ایران مایل است همکاری ما را ـ برعلیه ـ روسیه به‌دست‌آورد. و ما باید به این موضوع با دقت توجه کنیم.

[در کتاب « نامه هائی از تهران » زیر نویس همان صفحه که تلگراف بالا را نوشته است درباره آقای سهیلی می‌نویسد: علی سهیلی « ۱۸۹۰ـ۱۹۵۸ » از یک خانواده پائین ـ در کار دولتی وارد شد و به‌تدریج مقامات بالاتری گرفت تا وزیر مختار ایران در لندن و سپس وزیر امور خارجه شد که بعد مورد خشم رضاشاه قرار گرفت و در سال ۱۹۳۸ برکنار شد ـ او در کابینه علی منصور وزیر کشور شد]. (بولارد ص ۷۰)

*** سر ریدر بولارد ـ متعاقب تلگراف بالا ـ عصر روز ششم شهریور ـ تلگراف دیگری هم همان روز به وزارت خارجه انگلیس ارسال داشته که در آن می‌گوید:

« ابراهیم قوام بعد از مذاکره با شاه، با من ملاقات کرد و گفت: شاه خیلی نگران است که روس‌ها ممکن است دشمنی خود را ادامه دهند و تهران را تصرف کنند. او نگران است که در چنین حالتی بر سر مملکت و خود او چه خواهد آمد. عده‌ای از افسران ارتش به او پیشنهاد داده‌اند که شاه مجهز شود و تا آخر بجنگد ولی قوام توصیه‌ای خلاف آن به شاه کرده است. قوام گفت که یگانه امید شاه این است که کاری که انگلیس توصیه می‌کند انجام دهد... »

من تصور می‌کنم که شاه یا می‌خواهد به سفارت انگلیس پناه ببرد و یا می‌خواهد به یکی از سرزمین‌های متعلق به انگلیس فرار کند. در جواب او من درباره قسمت زیادی از ایران که تصرف نخواهد شد و به هر صورت باقی خواهد ماند اشاره کردم.

[در کتاب نامه‌های بولارد از تهران ـ درباره قوام الملک در زیرنویس صفحه ۷۱ چنین توضیح داده شده است: که قوام الملک شیرازی که از متمولین و ملک‌داران مشهور ایران است و چندی استاندار فارس بود و به دوستی با انگلیس مشهور است.] (بولارد ص ۷۱)

روز ششم شهریور به روایت گلشائیان:

گلشائیان می‌نویسد که روز پنجشنبه در منزل شمیران بودم ـ ساعت ۸ از خواب بیدار شدم ـ هنوز مشغول تراش صورت بودم که صدای طیاره بر فراز تهران شنیده شد و بلافاصله صدای انفجار بمب آمد. چون منزل من در شمیران ـ امامزاده قاسم بود ـ و تهران خیلی خوب دیده می‌شد. بالای پشت بام رفتم ـ معلوم شد چهار طیاره روسی چند بمب نزدیک سلطنت‌آباد و بی سیم قصر قاجار انداختند.

چون بنا بود ساعت ۸ در مجلس باشیم به عجله لباس پوشیدم. البته کسان من مرا منع کردند ولی اهمیتی نداده و به مجلس رفتم.

در مجلس هم باز صدای چند بمب آمد. معلوم شد روس‌ها باز هم چند بمب انداخته‌اند. وضعیت روحیه وکلا خیلی بد بود همه بیمناک و وحشت‌زده بودند ـ در هر صورت ـ جلسه فوق‌العاده مجلس شورای ملی در ساعت ۸ و سه ربع به ریاست آقای اسفندیاری تشکیل شد.

معرفی دولت جدید به مجلس شورای ملی:

مهندس فروغی فرزند ذکاءالملک در خاطراتش (ذکاءالملک و شهریور ۲۰ ص ۶۸) می‌نویسد: « پدرم باتفاق سهیلی (وزیر خارجه) عازم مجلس شدند.

به من هم تکلیف شد آنها را همراهی کنم. از خیابان سپه و فردوسی و استانبول به مجلس رفتیم. در مسیر خود به دقت مغازه‌ها را نظاره می‌کردیم ـ همه تعطیل بودند ـ از وسایط نقلیه عمومی خبری نبود چند درشکه در کنار خیابانها ایستاده بود. عابر پیاده هم به ندرت دیده می‌شد.

در داخل اتومبیل مذاکرات پدرم با سهیلی به زبان فرانسه بود. منظور این نبود که من متوجه نشوم بلکه قرار این بود که راننده چیزی نفهمد.

[مهندس فروغی ۱۲ سال در فرانسه تحصیل کرده و زبان فرانسه را بسیار خوب می‌دانست].

از فحوای بیانات پدرم متوجه شدم که مذاکرات امروز بسیار تلخ بوده است. سهیلی پیشنهاد کرد: خوب است از وجود آقای تقی زاده در لندن استفاده شود. ایشان نفوذ زیادی در بین دیپلماتهای انگلیسی دارند ـ تصور می‌کنم مداخله ایشان خواسته‌های آنان را تعدیل کند. پدرم با سر اظهارات سهیلی را تائید کرد و قرار شد پس از اتمام کار مجلس تماس با تقی زاده بر قرار شود.

تقی زاده در آن ایام در لندن اقامت داشت و استاد السنه شرقی دانشگاه کمبریج بود. او همزمان با مغضوب شدن پدرم مورد بی مهری رضاشاه قرار گرفت و از وزیر مختاری در پاریس بر کنار و به ایران احضار شد. چون اوضاع را برای خود خطرناک می‌دید از آمدن به ایران خودداری کرد و به انگلیس رفت و در دانشگاه کمبریج به تدریس پرداخت. وی قبلاً مدتی وزیر مختار ایران در لندن بود و دوستان موثری بین رجال آن کشور داشت.

چند دقیقه از ساعت ۸ بامداد گذشته بود که ما وارد باغ بهارستان شدیم. غالب نمایندگان در باغ و سرسرا جمع بودند. در چهره آنها افسردگی و ترس به چشم می‌خورد... پدرم به اتفاق سهیلی به اتاق رئیس مجلس رفتند و پس از چند دقیقه زنگ جلسه علنی نواخته شد. وکلا با شتاب به جلسه وارد شدند و من هم در لژ تماشاچیان ناظر صحنه شدم. مدت جلسه آن روز فقط حدود نیم ساعت به طول انجامید. (پایان نقل قول از محسن فروغی)

*** روزنامه اطلاعات (۵ شنبه ششم شهریور ۱۳۲۰) جریان مجلس را چنین می‌نویسد:

آقای رئیس مجلس گفتند: « به‌طوری‌که خاطر آقایان مستحضر است... دولت لازم دید برای اظهاراتی که دارند جلسه فوق‌العاده امروز تشکیل شود. این بود که به آقایان اطلاع داده شد که در مجلس حضور یابند. اکنون آقای نخست‌وزیر فرمایشی دارند ـ بفرمائید.)

در این موقع آقای فروغی نخست‌وزیر پشت میز خطابه رفته و هیئت دولت جدید را با بیانات زیر معرفی نمودند:

اراده مقدس ملوکانه بر این قرار گرفته است که بنده مفتخر شوم به این‌که هیئت دولت را تشکیل دهم. بنابراین هیئت دولت را به این ترتیب به محضر محترم مجلس شورای ملی معرفی می‌نمایم:

آقای مجید آهی وزیر دادگستری.
آقای علی سهیلی وزیر خارجه.
آقای علم وزیر پست و تلگراف.
آقای مرآت وزیر فرهنگ.
آقای دکتر سجادی وزیر راه.
آقای جواد عامری وزیر کشور.
آقای سرلشکر احمد نخجوان کفیل وزارت جنگ.
آقای صادق وثیقی کفیل وزارت بازرگانی.
آقای عباسقلی گلشائیان کفیل وزارت دارائی.
آقای مصطفی قلی رام رئیس اداره کل کشاورزی.
وزیر پیشه و هنر بعداً معرفی خواهد شد.

[وزیر دربار آقای محمود جم بود ولی در آن دوره و حتی در سالهای بعد وزیر دربـار هرگز به مجلس معرفی نمی‌شد. انتخاب وزیر دربار در اختیار شخص شاه بود].

بیانات آقای نخست‌وزیر:

خاطر آقایان نمایندگان محترم از نیات مقدس اعلیحضرت همایون شاهنشاهی درباره اصلاحات و پیشرفت امور کشور کاملاً مستحضر است. و در ضمن برنامه‌هائی که مکرر از طرف دولت‌های وقت پیشنهاد مجلس شورای ملی شده است ملاحظه فرموده‌اند ـ بنابراین دولت امروزی به ورود در برنامه تفصیلی حاجتی نمی‌بیند و همین‌قدر به استحضار خاطر نمایندگان محترم می‌رساند که با نهایت جدیت در حفظ مناسبات حسنه با دول خارجه مخصوصاً همسایگان و تعقیب اصلاحاتی که منظور نظر اعلیحضرت همایونی و عموم ملت است خواهد کوشید.

ضمناً خاطر آقایان محترم را مستحضر می‌سازد که چون ـ به‌طوری‌که به خوبی آگاهی دارند دولت و ملت ایران صمیمانه طرفدار صلح و مسالمت بوده و می‌باشد ـ برای این‌که این نیت تزلزل‌ناپذیر کاملاً بر جهانیان مکشوف گردد ـ در این موقع که از جانب دو دولت شوروی و انگلستان اقدام به عملیاتی شده که ممکن است موجب اختلال صلح و سلامت گردد ـ دولت به پیروی از نیات صلح‌خواهانه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به قوای نظامی کشور هم‌اکنون دستور می‌دهد که از هرگونه عملیات مقاومتی خودداری نمایند تا موجبات خونریزی و اختلال امنیت مرتفع شود و آسایش عموم حاصل گردد.

پس از اتمام بیانات فوق ـ آقای صدر(= محسن صدر معروف به صدرالاشراف ـ از وکلای مجلس) اظهار داشت که در عین حال که ملت نگران اوضاع حاضره بوده با امیدواری کاملی که همیشه به نیات مقدسه شاهنشاه محبوب خود در حفظ مناسبات دوستانه با دو دولت همسایه داشته و دارد انتظار می‌رود که اقدامات موثر و فوری بعمل آید. اینک که هیئت دولت جدید به مجلس معرفی می‌شوند بواسطه حسن اعتمادی که ملت به هیئت دولت فعلی دارد این امیدواری بیشتر و وسیله اطمینان و آسایش خاطر ملت بهتر فراهم می‌شود و اینک انتظار داریم که هیئت دولت با جدیت

در بهبودی اوضاع کوشش کرده نتیجه را به مجلس اعلام فرماید.

پس از ایشان آقای موید احمدی هم در باره این‌که مجلس و ملت ایران کاملاً به نیات مقدسه اعلیحضرت همایونی... اطمینان دارد و علاوه‌بر آن آقای فروعی و وزرا کاملا مورد اطمینان ملت و نمایندگان مجلس هستند ـ چند کلمه‌ای صحبت کرد.

بعد آقای فروغی گفت چون هیئت دولت باید به فوریت مشغول کار شود بنده تقاضا دارم که مجلس محترم شورای ملی نظر خودشان را نسبت به دولت بفرمایند.

در این موقع با ورقه نسبت به هیئت دولت رأی اعتماد گرفته شد و کلیه نمایندگان حاضر در مجلس ورقه سفید دادند و در نتیجه به اتفاق آراء به هیئت دولت رأی اعتماد داده شد. دو ساعت و سه ربع پیش از ظهر ـ رئیس مجلس ختم جلسه را اعلام کرد. (پایان نقل از روزنامه اطلاعات)

*** روزشمار تاریخ ایران می‌نویسد:

« در جلسه امروز هیئت وزیران تصمیم دولت مبنی بر ترک مخاصمه تصویب گردید و رسماً به دو سفارتخانه ابلاغ شد » (ج۱ ص ۲۳۳)

جلسه هیئت دولت قبل از ظهر پنج شنبه شش شهریور:

مهندس محسن فروغی در خاطرات خود (فروغی و شهریور ۲۰ ص ۷۲) می‌گوید: « پس از پایان جلسه مجلس به اتفاق وزیران عازم ساختمان وزارت امور خارجه شدیم و بلافاصله جلسه هیئت دولت به ریاست پدرم تشکیل شد.

... در آن جلسه نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه شرح ملاقات خود با سفیر شوروی و وزیر مختار انگلیس در بامداد آن روز را به اطلاع هیئت وزیران رسانیدند و برای جلوگیری از اختلال در امر امنیت موضوع تصویب ترک مخاصمه مورد بحث قرار گرفت و مقرر شد نامه‌ای در این مورد به سفارتین نوشته شود. ماموریت تنظیم نامه به عهده سهیلی وزیر امور خارجه و مجید آهی وزیر دادگستری و جواد عامری قرار گرفت.

[مجید آهی ارشد وزیران کابینه و تحصیلکرده شوروی بود]. (پایان نقل از محسن فروغی)

*** گلشائیان می‌نویسد: « بعد از اخذ رأی اعتماد ـ هیئت دولت از مجلس خارج شد و به عمارت بادگیر [وزارت خارجه] رفتیم و یادداشت‌هائی که راجع به ترک مقاومت بود [توسط آقایان سهیلی و آهی و عامری] تهیه شد و تسلیم سفارتخانه‌ها گردید.

سپس آقای فروغی سفیر شوروی و وزیر مختار انگلیس را پذیرفتند و مدتی صحبت کردند که با وجود ترک مقاومت از طرف قوای ایران دیگر ادامه عملیات خصمانه موردی ندارد.

البته جریانات این دو سه روز اخیر مردم تهران را وحشت‌زده کرده بود به‌طوری‌که عده‌ای در صدد خروج از تهران برآمدند و چون بنزین در تهران کم شده بود از طرف وزارت دارائی دستور داده بود که بنزین جز به کامیونهائی‌که حامل گندم هستند ندهند ـ ولی این عمل مانع نشد که اشخاص با بهای خیلی گزاف بنزین تهیه کنند و از تهران به طرف جنوب بروند.

گزارش وقایع مجلس به شاه:

مهندس محسن فروغی (در ماخذ بالا ص ۷۴) می‌گوید پس از پایان جلسه هیئت وزیران به اتفاق پدرم به خانه آمدیم. ساعت از یک گذشته بود محمود (برادر کوچکم) جلو آمد و گفت چند دفعه از دربار تلفن کردند که با شاه تماس بگیرید.

بلافاصله پدرم با تلفن با رضاشاه تماس گرفت و جریان مذاکرات با نمایندگان دو دولت و اخذ رأی اعتماد را گزارش داد.... پدرم بعد از صرف نهار مدتی به استراحت پرداخت ـ آنگاه همه دور او جمع شدیم تا از مذاکرات صبح با سفیران خارجی مطلع شویم. پدرم سربسته گفت:

« حضرات ایران را یک کشور اشغال شده می‌دانند و معتقدند هر نوع

تصمیمی در اینجا منوط به اراده آنان است. قوای آنان در حال پیشروی است و قرار شد خواسته‌های خودشان را در پاسخ نامه اعلام کنند و اضافه کردند سفیر روس ذاتاً مرد آرام و منطقی به نظر می‌رسد ولی آلت دست این بولارد شده که دیپلماتی محیل و مرموز و بد ذات است. نمی‌دانم چگونه با مأموریت این شخص در ایران موافقت کرده‌اند. با شاه دشمنی خاصی دارد. سرانجام زهر خود را خواهد ریخت. اصولاً در گفتار خود اصول دیپلماسی را رعایت نمی‌کند.»

ساعت ۵ بعدازظهر (روز ششم شهریور) پدرم به سعدآباد رفت و جلسه هیئت دولت در حضور شاه تشکیل گردید. وقتی که رضاشاه از مذاکرات سفیر روس و وزیر مختار انگلیس مطلع شده بود ترس و وحشتی او را فرا گرفته و گفته بود خوب است ستاد جنگی را به اصفهان منتقل کنم و خود نیز به اصفهان بروم. ولی پدرم و سایر وزیران او را از این تصمیم منصرف ساختند و قرار شد شاه پایتخت را ترک نکند ـ چون با رفتن او تمام شیرازه کارها گسیخته می‌شد و دول متخاصم به راحتی درباره حکومت تصمیم می‌گرفتند. (پایان نقل از محسن فروغی)

عصر پنج شنبه ششم شهریور به روایت گلشائیان:

آقای گلشائیان می‌نویسد: « عصر ششم شهریور مجدداً جلسه در کاخ سعدآباد تشکیل گردید. تلگرافات زیادی که از ولایات رسیده حاکی از بمباران شهرها و نزدیک شدن قوای روس به زنجان و آمدن قوا به شهسوار و بابل و شاهی بود.

آقای فروغی به عرض رساندند که مقصود آقایان از این رفتار خارج کردن آلمان‌ها است. شاه به وزیر خارجه دستور داد هرچه زودتر آلمان‌ها را اخراج کنند. در این جلسه دولت ولیعهد هم حاضر بود.

نامه ترک مقاومت ایران به سفیر شوروی و انگلیس:

گلشائیان در خاطراتش متن نامه‌هائی که دولت درباره ترک مقاومت عصر

روز پنجشنبه ششم شهریور به سفرای روس و انگلیس در تهران ارسال داشت به شرح زیر می‌نویسد:

« چنان‌که خاطر آن جناب مستحضر است دولت شاهنشاهی ایران با رعایت سیاست بی‌طرفی پیوسته کوشش داشته است مناسبات دوستانه خود را با تمام دول بویژه با دولتهای همسایه خود محفوظ بدارد. در این موقع هم که نیروهای جنگی دولت اتحاد جماهیر شوروی وارد خاک ایران گردیده‌اند دولت ایران برای ابراز کمال حسن نیت و حفظ مناسبات همجواری مبادرت به جنگ ننموده است با این حال قوای آن دولت اقدام به عملیات جنگی و بمباران شهرها نموده و نیروی پادگان ایران در شهرستانها هم طبعاً در مقابل حمله‌ای که به آنها شده است ناگزیر از خود دفاع و مقاومت نموده است. اینک به استحضار خاطر عالی می‌رساند که دولت شاهنشاهی ایران برای نیت صلح‌خواهانه خود دستور داده که نیروهای دولتی به کلی ترک مقاومت نموده از هرگونه اقدامی خودداری نمایند ـ انتظار دارد قوای آن هم حرکت خود را متوقف کرده عملیات جنگی را متروک دارد. این تصمیم دولت به اطلاع نمایندگان دول دیگر هم می‌رسد. »

جمعه هفتم شهریور:

باقر عاقلی در روزشمار تاریخ ایران (ج ۱ ص ۲۳۳) می‌نویسد:

« بامداد روز هفتم شهریور اسمیرنف سفیرکبیر شوروی و سر ریدر بولارد وزیر مختار انگلیس در تهران در منزل آقای فروغی حضور یافتند و مذاکرات خود را پیرامون ترک مخاصمه ادامه دادند و شرایط سنگین خود را به اطلاع آقای فروغی رساندند.»

جمعه هفتم شهریور ۱۳۲۰به روایت مهندس فروغی:

محسن فروغی در خاطراتش (فروغی و شهریور ۲۰ ص ۷۶) می‌گوید که روز جمعه هفتم شهریور پدرم به سعدآباد رفت. قرار بود هیئت وزیران در حضور شاه

تشکیل جلسه بدهد و من و محمود (برادر کوچکم) پدرم را تا سعدآباد همراهی کردیم.

به محض ورود به سعدآباد وضع غیر عادی مشاهده شد. چند کامیون و اتومبیل مملو از اثاثیه آماده حرکت بودند. معلوم شد شاه پس از این‌که هیئت وزیران او را از مسافرت منصرف نمود باز در تصمیم خود باقی مانده در صدد مسافرت به اصفهان است.

بلافاصله هیئت وزیران تشکیل شد و شاه را از این مسافرت با دلائلی که اقامه شده بود منصرف ساختند...

در جلسه دولت در بامداد هفتم شهریور مسائلی مربوط به کمبود مواد غذائی در تهران و شهرستانها و بمبارانهای اخیر مورد بحث قرار گرفت... و تصمیم به بر قراری حکومت نظامی گرفته شد و... پس از باز گشت از سعدآباد پدرم دو اعلامیه تنظیم نمود. (این اعلامیه‌ها در ادامه خواهد آمد).

جمعه هفتم شهریور ۱۳۲۰به روایت گلشائیان:

گلشـائیان دربـاره جمعه هفتم شهریور می‌نویسد: « صبح جمعه من به شهر رفتم [یعنی از شمیران به تهران رفتم ـ چون ایشان در آن موقع در امامزاده قاسم که دهکده‌ای کوچک در شمال شرقی تجریش است زندگی می‌کرده‌اند] ـ حمام رفتم و در موقع خروج طیارات شوروی را دیدم که بر فراز تهران آمده و فقط مقداری زیادی کاغذ و بیانیه خطاب به اهالی ایران ریختند که نوشته بود: ما با شما کاری نداریم ـ فقط برای اخراج آلمان‌ها آمده‌ایم.

عصر جمعه خبر کردند که جلسه فوق‌العاده (هیئت دولت) ساعت چهار بعدازظهر در باشگاه افسران (که مرکز ستاد جنگ شده بود) تشکیل می‌شود. ساعت ۴ بعدازظهر به باغ وزارت خارجه رفتم. [باغ وزارت خارجه روبروی باشگاه افسران بود ـ ظاهرا ایشان از آنجا به باشگاه افسران رفته‌اند]

ـ اعضاء دولت بودند ـ رئیس ارکان حرب (یعنی ستاد ارتش) ـ رئیس

ستاد جنگ ـ و دو نفر معاونینش ـ رئیس لشکر اول و دوم پادگانهای مرکز و سپهبد احمدی حاکم نظامی تهران حضور داشتند.

[روز جمعه ششم شهریور تصمیم گرفته شده بود که در تهران حکومت نظامی اعلان شود ـ ولی فردای آن روز ـ یعنی عصر روز شنبه هفتم شهریور ـ در روزنامه‌ها اعلام شد که سپهبد احمدی حاکم نظامی تهران شده است]

مذاکرات در اطراف این بود که اگر روس‌ها جلوتر بیایند و به سمت تهران بیایند چه باید کرد. آیا باید جنگ بکنند یا خیر؟

عقیده نظامیان این بود که باید یک لشکر طرف کوه‌های قزوین برود و یک لشکر به طرف گردنه‌های قم ـ و در این دو نقطه متمرکز شوند تا اعلیحضرت همایونی و خانواده سلطنتی از تهران بروند. یک عده دیگر اعتقاد داشتند اصولاً خوب است دولت از تهران برود و اصفهان پایتخت شود.

در این گیرودار صاحب منصبانی هم مانند سرتیپ فضل الله زاهدی می‌آمدند سری می‌کشیدند و می‌رفتند. « از قرار معلوم در باشگاه افسران ـ افسران جمع بودند و اینها خبر چینی می‌کردند و هردم همدیگر را تشجیع می‌کردند و بعضی می‌گفتند که باید فرار کرد و رفت.

[سرتیپ فضل‌الله زاهدی حدود سال ۱۳۱۶ از طرف رضاشاه مأمور ساخت باشگاه افسران شد و پس از اتمام ساختمان از طرف رضاشاه رئیس باشگاه شد ـ لذا هنگام تشکیل این جلسه دولت ـ او رئیس باشگاه افسران بوده است]

خلاصه ساعت شش بعدازظهر به کاخ احضار شدیم ـ تمام اعضای هیئت به اتفاق فرماندهان لشکر ۱ و ۲ و حاکم نظامی تهران و رئیس ارکان حزب به کاخ سعدآباد رفته ـ هیئت با حضور اعلیحضرت همایونی و والا حضرت تشکیل شد.

باز اخبار تلگرافی ولایات خوانده شد و شاه تعلیماتی به وزارت خارجه داد که از نمایندگان انگلیس و شوروی نتیجه اقداماتشان و جواب لندن و مسکو را بخواهید.

ساعت ۷ جلسه تعطیل شد.

در باغ ـ اعلیحضرت رئیس نظمیه را خواستند و مدتی محرمانه صحبت کردند. وقتی از باغ خواستیم خارج شویم با چند تن از وزراء پیاده تصمیم گرفتیم تا سر پل تجریش بیائیم. دم درب باغ، قراول گفت قدغن است کسی خارج شود. این اظهار قراول خیلی بی تناسب و ضمناً پر معنی بود. در این موقع که ما مشغول صحبت با قراول بودیم رئیس نظمیه از عقب رسید و با خنده به صاحب منصب کشیک چیزی گفت و مزاحم ما نشدند.

من به دکتر سجادی و رفقا گفتم امشب در این قصر خبری است که گویا دستوری داده‌اند کسی از قصر خارج نشود و اقدام حکومت نظامی ساعت ۷ که هنوز غروب نیست چه معنی دارد؟ رئیس نظمیه هم چند قدمی با ما پیاده آمد ـ بعد سوار اتومبیل شده خداحافظی کرد و رفت.

ما تا میدان تجریش آمدیم ـ مردم همه بهت زده و اتومبیل‌های ما را که از عقب بطور دسته جمعی می‌آمد می‌دیدند و تعجب می‌کردند. مثل این‌که انتظار نداشتند ما هنوز در تهران باشیم.

از سیمای مردم وحشت و انتظار یک امر غیر مترقبه مشهود بود. به هر حال من به امامزاده قاسم به منزل آمدم ـ رفقا هم رفتند.

[عصر آن روز مختاری خانواده سلطنتی را به استثنای ولیعهد به اصفهان برد و در منزل امیر نصرت اسکندری فرماندار اصفهان سکونت داد. در این مسافرت محمود جم وزیر دربار و پدر شوهر شمس پهلوی نیز مشارکت داشت.]

جلسه مجدد دولت در باشگاه افسران:

ساعت ۱۰ شب مجدداً در باشگاه افسران جلسه هیئت دولت با شورای دفاع تشکیل شده و تا ساعت ۲ بعد از نصف شب ادامه داشته ـ منتهی خوشبختانه به من خبری نداده بودند.

چگونگی انتخاب فرماندار نظامی تهران:

مهندس فروغی درباره انتخاب سپهبد احمدی برای فرمانداری نظامی در خاطرات خود (فروغی وشهریور ۲۰ ص ۷۸) که مربوط به عصر جمعه هفتم شهریور ۱۳۲۰ است می‌نویسد:

« برای انتخاب حاکم نظامی تهران پدرم از شاه درخواست می‌کند که یکی از امرای با سابقه را برای این کار انتخاب کند. رضاشاه می‌گوید: « یزدان‌پناه برای این کار مناسب است ». پدرم در این موقع ورقه‌ای از جیب خارج کرده به شاه می‌دهد و می‌گوید: « هیئت وزیران این لیست را به من داده‌اند که به عرض برسانم تا هر طور مصلحت باشد اقدام فرمائید ».

رضاشاه وقتی لیست را مطالعه می‌کند می‌گوید: اگر قرار است کسی از این لیست انتخاب شود آن شخص امیر احمدی است. پدرم از شاه سراغ رئیس شهربانی را می‌گیرد ـ شاه می‌گوید:

مختاری فرار کرده است. فردا شخصی را با نظر امیر احمدی برای شهربانی تعیین کنید. ولی حقیقت مطلب این نبوده بلکه مختاری به دستور شاه خانواده سلطنتی را به اصفهان برده بود و شاه میل نداشت نخست‌وزیر از این برنامه مطلع شود.

فرمانده نظامی جدید ـ تنها سپهبد ارتش ایران ـ از مغضوبین دوره رضاشاه بود. امیر احمدی پس از مأموریتهای آذربایجان و غرب و از بین بردن عده زیادی از الوار و اکراد و جمع‌آوری ثروت قابل ملاحظه ـ مورد بی مهری شاه قرار گرفت و از سال ۱۳۱۲ به بعد کار مهمی به او ارجاع نمی‌شد. ریاست اداره اصلاح نژاد اسب که مرکب از دو سه اطاق و چند بیطار بود به او سپرده شده و شاه دستور داده بود که او را در هیچ یک از کمیسیونهای وزارت جنگ دعوت نکنند.

بعدازظهر روز جمعه سپهبد احمدی ازسوی شاه احضار می‌شود و مأموریت جدید به او ابلاغ می‌گردد. امیر احمدی تقاضا می‌کند که برای اعاده نظم و

امنیت لشکرهای دوگانه تهران تحت نظر او قرار بگیرد. شاه با این پیشنهاد موافقت ننموده دستور می‌دهد دو گردان سرباز به او بدهند و پس از پایان شرفیابی او را روانه منزل ما می‌کند. پدرم مدتی با سپهبد امیر احمدی مذاکره کرد و نظر اورا درباره رفع بحران و آرامش شهر و جلوگیری از فرار مردم پرسید. امیر احمدی از این‌که فقط عده کمی سرباز در اختیارش قرار داده‌اند گلایه کرد. پدرم برای تسکین خاطر او گفت در عوض شهربانی را در اختیار شما قرار می‌دهم و هم اکنون شخصی را معرفی کنید تا در رأس شهربانی قرار گیرد. امیر احمدی می‌گوید مدتهاست که از کار ارتش کنارم. کسی را به خوبی نمی شناسم. یکی از همکاران خود را در ژاندارمری معرفی می‌کنم: سرهنگ عبدالعلی اعتماد مقدم.

از شنیدن نام اعتماد مقدم پدرم لبخندی زده فرمودند: آقای سپهبد او را می‌شناسم او فرزند مرحوم محمد باقرخان اعتمادالسلطنه است که در زمان مظفرالدین شاه وزیر انطباعات بود و روزنامه « شرافت » را منتشر می‌کرد. با او همکار بودم. این خانواده اهل قلم و شمشیر هستند. ضمناً محل کار شما در عمارت شهربانی خواهد بود و اعتماد مقدم را خودتان از جریان مستحضر نمائید. اولین آگهی شما باید فردا اول وقت منتشر شود تا مردم مسبوق شوند.... این اعلامیه آماده شد و روز شنبه رادیو چند بار آن را قرائت کرد و علاوه‌بر آن این اعلامیه چاپ و به دیوارهای شهر الصاق گردید

غروب جمعه ۷ شهریور ۱۳۲۰:

مهندس محسن فروغی در ادامه مطالب بالا (ص ۸۱ کتاب فروغی و شهریور ۲۰) می‌گوید:

« جمعه شب ـ وقتی‌که پدرم از ملاقاتها فراغت یافت به قرائت گزارشات و تلگرافها که از اطراف و اکناف کشور فرستاده شده بود پرداخت. برادرانم بعضی از گزارشات را خلاصه نموده به پدرم می‌دادند ولی غالباً ایشان قانع نمی‌شدند و تمام گزارش را مطالعه می‌کردند.

بیشتر گزارشات از بمباران شهرهای شمالی بود. سر میز شام اظهار کردند:

تمام مأمورین دولت از ترس ـ محل مأموریت را ترک نموده‌اند. به‌طوری‌که در غالب شهرها هیچ مسئولی وجود ندارد. از استانداران فقط پاکروان در مشهد باقی است و از فرمانداران تنها فطن السلطنه مجد در رشت با روس‌ها مشغول مذاکره است.

پدرم افزود: در شهرهای شمالی عده زیادی از مهاجرین قفقازی که تحت نظر شهربانی بودند غالباً لباس نظامی شوروی پوشیده و به تسویه حساب پرداخته‌اند.

ساعت حدود ۱۱ شب بود که زنگ تلفن به صدا آمد. محمود (برادر کوچکترم) گوشی را برداشت. مخاطب او علی سهیلی بود. پیغام این بود که سفیر روس چند لحظه قبل تلفنی اطلاع داده بود که از نیمه شب بمباران شهرها قطع خواهد شد. پدرم از سهیلی خواست که فردا توسط تلفن شاه را از قضیه مطلع سازد. » (پایان نقل قول از آقای مهندس فروغی)

آقای مهندس محسن فروغی توضیح می‌دهد که: « من در آن روزها در دانشکده هنرهای زیبا استاد بودم ـ محمود برادر کوچکم عملاً منشی و مونس پدرم بود ـ همین مجالست و مؤانست موجب شد که از ادب فارسی و فلسفه و آئین نگارش توشه بگیرد. او روی هم رفته از همه ما به پدر نزدیک‌تر بود. برادر دیگرم جواد در آن موقع در وزارت خارجه کار می‌کرد و مرتب سر کارش بود... (او در سال ۱۳۳۰ که وزیر مختار در سویس بود به بیماری سکته فوت کرد)

شنبه هشتم شهریور ۱۳۲۰به روایت گلشائیان:

« صبح شنبه در وزارت دارائی ماندم ـ چون کارهای زیادی داشتم ـ به‌علاوه راجع به رساندن گندم به طهران باید تعلیماتی داده می‌شد و مراقبت شدید می‌شد.

هنگامی که در وزارت دارائی بودم مدیران کل و معاونین نزد من آمدند و اظهار کردند شاه و خانواده سلطنتی به اصفهان رفتند. گفتم چنین نیست ما

دیشب در هیئت دولت بودیم ـ گفتند خیر اشخاصی از ساعت ۱۰ شب دیده‌اند مکرر اتومبیل‌های باری و سواری سلطنتی که از سعدآباد خارج شده‌اند.

[بعداً معلوم شد که طبق دستور شاه ملکه پهلوی با دخترانش: شمس و اشرف و بچه‌های آنها و چند تن از خانم‌های درباری به سر پرستی آقای جم ـ وزیر دربار ـ به اصفهان رفته‌اند]

حرکات آن نظامی در قصر ـ در شب گذشته مرا به شک انداخت که قطعاً موضوعی تازه است. ضمناً شب گذشته که در هیئت بودیم ضمن اخبار ـ آمدن قشون روس به گرگان را هم شنیدیم.

در حدود ساعت ده صبح چند طیاره شوروی پیدا شده و شروع به بمباران کرد. از قرار معلوم از چند روز به این طرف یک عده از افسران جوان با حرارت از این دو روئی و بی تکلیفی به ستوه آمده به محض این‌که طیارات شوروی پیدا شدند دو طیاره ایرانی فوری پرواز کرده برای حمله به طیارات شوروی...

توپهای طیاره زنی یرای پائین آوردن طیارات ایرانی شروع به تیراندازی نمود. در بدو امر معلوم نبود این تیراندازی توپخانه است یا صدای بمباران شدید. در هر حال در اثر این عمل وضعیت کار در وزارتخانه‌ها مختل شد. اعضاء وزارت دارائی ـ یعنی حوزه وزارتی ـ تمام از اطاقها خارج و درب اطاق من اجتماع کردند. دستور دادم درب زیر زمینهای زیر وزارت دارائی را باز کنند که اعضا به آنجا پناهنده شوند.

پس از نیم ساعتی صدای تیر توپ خاموش شد و به هیئت رفتم. دیدم آقایان همه جمع‌اند و همه سراسیمه ـ که این رفتار روس‌ها اولاً بر خلاف مذاکرات روزهای قبل بوده ثانیاً این افسران قطعاً جنجالی را ایجاد خواهند کرد.

بعد به هیئت دولت رفتم ـ در این بین تلفنی از سعدآباد رسید و شاه آقای سهیلی را پای تلفن خواست و راجع به واقعه پرسش کرد که چرا باید باز

روس‌ها این حرکات را بکنند و دستور داد فوری با سفارتخانه‌ها مذاکره شود. آقای سهیلی به سفارت روس رفت ـ بعد از مراجعت اظهار کرد سفیر روس مدعی است از طرف طیارات شوروی بمبارانی نشده و بمبهائی که افتاده مال خود ایران بوده و از طیارات ایران بوده است.

آقایان سرلشکر ضرغامی و سرلشکر (احمد) نخجوان نیز در هیئت حاضر و پیغام شاه را که به آقایان دستور داده بود که تحقیق شود چرا باز روس‌ها بمب به تهران انداخته‌اند ـ آوردند.

به آقایان گفته شد سفیر شوروی اظهار می‌کند که بمباران از طرف روس‌ها نبوده است. آقایان [ضرغامی و نخجوان] اظهار داشتند خلاف می‌گویند.

قرار شد فوری آتاشه‌های نظامی روس و انگلیس با آقای سرلشکر نخجوان و یکی دو نفر دیگر از آقایان وزراء به محلی که بمب افتاده که می‌گفتند نزدیک کوره‌های آجرپزی بیرون شهر (در جنوب تهران نزدیک شهر ری) است بروند و معاینه محلی کنند.

آقایان مرآت وزیر فرهنگ و آقای رام رئیس اداره کل کشاورزی به اتفاق آقایان و آتاشه‌های نظامی شوروی و انگلیس به محل رفتند. بعد از نیم ساعت که مراجعت کردند تکه‌های بمب را همراه آورده بودند و اظهار داشتند دو بمب در سر کوره افتاده و دونفر عمله را کشته و تکه‌های بمب که همراه بود مارک شوروی داشت. قرار شد آقای سهیلی برود با سفارت صحبت کند.

خلاصه این عمل صبح و رفتن خانواده سلطنتی شب گذشته از طهران مردم شهر را خیلی مضطرب کرده بود و گروه بی‌شماری از مردم تهران به سمت اصفهان حرکت کردند. مخصوصاً که چند خبر از قم رسید که خانواده سلطنتی و آقای جم وزیر دربار را دیده بودند که از قم به طرف اصفهان می‌رفتند.

جیره بندی بنزین وسیله سوء استفاده اشخاص شده و حلبی به ۱۵ تومان رسیده بود ـ در هر صورت وضعیت شهر از صورت عادی خارج و دکاکین

تمام بسته شده بود. رفت و آمد بین شهر و شمیران خیلی مشکل و اشخاصی که اتومبیل دولتی نداشتند بواسطه نداشتن بنزین و نبودن اتوبوس ناچار با گاری می‌رفتند.

عده زیادی از مردم شهری که شمیران بودند همان روز شروع به آمدن به شهر کردند ـ اجرت گاری برای اسباب کشی که معمولا ۲۰ الی ۲۵ ریال بود ۸۰ تا ۱۰۰ ریال رسیده بود.

[توضیح آن‌که در آن دوران متداول بود که اعیان تهران تابستانها به شمیران می‌رفتند تا از هوای گرم تهران فرار کرده هوای خنک داشته باشند. عده زیادی خانه ییلاقی داشتند و به خانه خود می‌رفتند و عده دیگری خانه کرایه می‌کردند. معمولاً بعد از اتمام امتحانات مدارس رفتن به شمیران شروع می‌شد و قبل از افتتاح مدارس (۱۵ شهریور) مردم به تهران مراجعت می‌کردند].

این وحشت و نگرانی به خود دولت هم سرایت کرده بعضی از کارمندان دولت ترک خدمت کرده به اصفهان رفتند. از آقایان وزراء هم برخی‌ها عقیده داشتند که خوب است منتظر نشد و رفت و برخی‌ها عقیده داشتند تا مجال هست خوب است شاه و دولت به اصفهان برود. از جمله کسانی که اعتقاد به رفتن داشت آقای علم (امیر شوکت الملک) وزیر پست و تلگراف بود که چون با آقای قوام شیرازی وصلت خانوادگی داشت و اطلاع از رفتن خانواده سلطنتی داشت عقیده‌مند بود که باید رفت و طرز صحبتش طوری بود که ما یقین کردیم که او قطعاً ظهر یا شب تهران را ترک خواهد گفت.

در این‌جا یک نکته هم فراموش نشود که گفته شود ـ شب گذشته که ملکه با شمس و اشرف پهلوی و سایر خانمها و بچه‌ها عازم اصفهان بودند ـ آقای علی قوام داماد شاه که اشرف پهلوی عیالش بود از رفتن به اصفهان خودداری و حتی از دادن بچه خود نیز کوتاهی و مقاومت کرده بود و در موقع سوار شدن کارشان با ملکه به فحش و ناسزا هم رسیده بود و این حکایت ـ همان روز از طرف اشخاص ـ حمل به زوال دولت و قدرت پهلوی

شد ـ چون مناسبات قوام با انگلیس‌ها که معلوم است. گفته می‌شد که قوام از جریان بعضی کارها اطلاع دارد که پسرش تا این اندازه جسور و گستاخ شده است.

در هر حال چون تا دو ساعت بعدازظهر در هیئت بودم ناچار برای صرف نهار به منزل رفته قرار شد عصر دو مرتبه در هیئت حاضر شویم.

کودتای نافرجام توسط نیروی هوائی ایران:

محمود پورشالچی می‌نویسد: « در روز شنبه هشتم شهریور ۱۳۲۰ (۳۰ ماه اوت) ستاد ارتش خبر داد که دو هواپیمای ایرانی بدون اجازه بر آسمان تهران پرواز کرده‌اند که توپهای ضدهوائی به آنها تیراندازی کرده است. در همان‌وقت یک هواپیمای شوروی نیز در تهران شروع به پخش اوراق تبلیغاتی کرده است. مردم تهران آشفته و سراسیمه به خیابانها ریخته و نظم شهر را بهم زدند. دولت مجبور به برقراری حکومت نظامی گردید و امیر احمدی به سمت فرماندار نظامی معین شد. بهای ارزاق عمومی به سرعت بالا رفت و خوردنی نایاب گردید و دولت آزادی نرخ روغن ـ آرد ـ و نان را اعلام نمود و عملاً سبب گرانی بیشتر و کمیابی گردید.» (قزاق ص ۸۸۵)

*** روزنامه اطلاعات ـ خبر بالا را با خط درشت بشرح زیر چاپ کرد:

« امروز دو هواپیمای دولت ایران بدون این‌که از سر فرماندهان خود اجازه داشته باشند در هوای تهران بنای پرواز گذاشتند. چون این حرکت بر خلاف امر و دستور رئیسان آنها بود توپخانه ضد هوائی به سمت آنها تیراندازی نمود که مرعوب شده به زمین نشستند. صدای تیراندازی که در حدود ساعت ده در تهران شنیده شد از این جهت بود و برای اگاهی عامه از حقیقت امر اعلام می‌شود. در همان موقع یکی از هواپیماهای شوروی نیز بالای شهر تهران آمده اوراقی منتشر کرد. »

*** باقر عاقلی می‌نویسد: « در پادگان هوائی قلعه‌مرغی یک کودتای نافرجام علیه فرمانده نیروی هوائی به وقوع پیوست. کودتا کنندگان سرتیپ

احمد خسروانی فرمانده نیروی هوائی و چند تن از فرماندهان را بازداشت نموده امور نیروی هوائی را در دست می‌گیرند. سرانجام با رسیدن قوای کمکی اعم از پیاده و توپخانه از لشکر یکِ مرکز، و زد و خورد شدید ـ کودتا کنندگان با دو هواپیما فرار می‌کنند. در نتیجه شلیک هوائی مردم دچار وحشت و اضطراب شدند. سرتیپ خسروانی فرمانده نیروی هوائی از کار برکنار شد و سرلشکر بوذرجمهری فرمانده لشکر اول تهران با حفظ سمت سر پستی نیروی هوائی را عهده‌دار شد. (روزشمار تاریخ ایران ج۱ ص ۲۳۴)

*** آقای محسن فروغی خاطره خود را درباره تیراندازی روز هشتم شهریور چنین گفته است:

« ساعت نزدیک ده صبح بود که صدای غرش چند هواپیما و متعاقب آن شلیک گلوله‌های ضد هوائی سکوت تهران را در هم شکست. وحشت مردم باقیمانده در تهران چند برابر شد.... وقتی که صدای تیراندازی متوقف شد یک هواپیمای دیگر در فضای شهر ظاهر گردید و تعداد زیادی اعلامیه بر سر مردم ریخت. اتفاقاً چند اعلامیه به منزل ما ریخته شد. تیتر اعلامیه خطاب به دهقانان و زحمتکشان ایران بود. متن اعلامیه مبنی بر این اصل قرار داشت که شوروی می‌خواهد شما را از یوغ حکومت دیکتاتوری نجات دهد.

اما موضوع تیراندازی و شلیک توپخانه هوائی مربوط به واقعه‌ای بود که در دوشان تپه اتفاق افتاده بود چند نفر از افسران و درجه‌داران نیروی هوائی که از اوضاع و احوال روز راضی نبودند آن روز صبح دست به یک کودتای نافرجام می‌زنند. به این ترتیب که ابتدا سرتیپ احمد خسروانی فرمانده نیروی هوائی و چند تن از فرماندهان را در اتاقهای خودشان توقیف نموده دو نفر از آنان سوار دو هواپیمای جنگی شده در فضای نیروی هوائی شروع به تیراندازی می‌کنند ـ موضوع به اطلاع رضاشاه می‌رسد. دستور می‌دهد لشکر اول به کمک نیروی هوائی بشتابد.

سرلشکر بوذرجمهری فرمانده لشکر اول واحد توپخانه ضد هوائی را به دوشان تپه اعزام و پس از تیراندازی شدید بین طرفین دو هواپیما فضای

تهران را ترک و به نقطه نامعلومی پرواز می‌کنند. مقارن این حادثه هواپیمای روسی در فضای تهران ظاهر می‌شود و به پخش اعلامیه مبادرت می‌ورزد.

همین دو حادثه موجب شد نیمی از مردم باقیمانده تهران خانه‌های خود را رها کرده به اطراف پناه ببرند. (پایان نقل از مهندس محسن فروغی)

اعلامیه اول دولت:

آقای فروغی ـ نخست‌وزیر ـ اعلامیه‌ای در ساعت ۱۰/۵ شب قبل صادر کرده بود که چون جمعه بود ـ در روزنامه اطلاعات روز شنبه هشتم شهریور به شرح زیر چاپ شد:

« در این موقع که مذاکره با نمایندگان دولتین انگلیس و شوروی نسبت به قضایای اخیر در جریان است هیئت دولت لازم می‌داند مردم را متوجه کند:

اولاً ـ متانت و خونسردی را پیوسته رعایت کنند و مطمئن باشند که موجبات آسایش اهالی از هر حیث منظور نظر است و از هیچ اقدام لازمی فروگذاری نخواهد شد.

ثانیاً ـ اخیراً دیده می‌شود که شایعات و اراجیف در میان مردم زیاد منتشر می‌شود و موجبات نگرانی خاطرها را فراهم می‌آورند. لزوماً تذکر داده می‌شود که به این شایعات بی‌اساس بهیچ‌وجه وقعی نگذاشته و به آنها ترتیب اثر ندهند.

هر ایرانی میهن پرست وظیفه دارد از انتشار اخباری که موجب اختلال انتظامات و پریشانی خاطرها باشد جلوگیری کند. نخست‌وزیر: محمد علی فروغی

ـ آقای فروغی همچنین تلگرافی به محمد ساعد سفیر ایران در مسکو مخابره کرد و از او خواست که: « با توجه به ترک مقاومت نیروهای ایران و آغاز مذاکرات بین نمایندگان دو کشور ـ از دولت اتحاد جماهیر شوروی بخواهید بمباران شهرها را متوقف سازد و مراکز نظامی تصرف شده را به ایران پس بدهد »

ـ در این روز دولت انگلستان در پاسخ نامه وزیر خارجه ایران حاکی از مداخلات کنسول انگلیس در کرمان جواب داد که آلمان‌ها قصد کودتا داشتند ـ به این دلیل نیروهای انگلیس وارد خاک ایران گردیدند. (قزاق ـ محمودپور شالچی ص ۸۸۵)

تهران حکومت نظامی شد:

در همین روز دولت اعلامیه دیگری در روزنامه اطلاعات منتشر کرد و اعلان حکومت نظامی در تهران را (که در هیئت دولت شب قبل تصویب شده بود) به شرح زیر به اطلاع مردم رساند:

نظر به این‌که بر اثر وقایع اخیر ممکن است از جهت بقای امنیت نگرانی در اهالی پایتخت تولید شده باشد و عناصر غیر صالح در این موقع محض سوء استفاده خود اسباب اضطراب و تشویش خاطر مردم را فراهم نمایند ـ اینک دولت برای حفظ انتظام و تامین آسایش و رفاه عموم اهالی ـ برقراری حکومت نظامی را مقتضی دانسته ـ بوسیله این اعلان به استحضار عموم می‌رساند تا مطابق مقررات حکومت نظامی هر اقدامی برای آسایش عامه لازم باشد بی‌درنگ به‌عمل آید. ۸ شهریور ۱۳۲۰

نخست‌وزیر

*** در همان روزنامه اطلاعات اطلاعیه‌ای هم از طرف سپهبد امیر احمدی حاکم نظامی تهران برای اطلاع مردم منتشر شد:

آگهی از طرف حکومت نظامی تهران:

به عموم اهالی پایتخت بدین وسیله آگهی داده می‌شود ـ از این تاریخ مقررات حکومت نظامی در پایتخت برقرار و به عموم افراد پایتخت توصیه می‌شود با نهایت شهامت ـ خونسردی را از دست نداده و در حفظ انتظامات با مأمورین فرمانداری نظامی و شهربانی کمک لازم به‌نمایند ـ وسائل آسایش

عمومی از هر حیث فراهم شده. ضمناً برای استحضار عموم تذکر داده می‌شود که خواربار شهر تأمین و از این حیث به‌هیچ وجه جای نگرانی نیست.

عبور و مرور از ساعت ۹ شب در شهر بکلی ممنوع است.

پاره‌ای از مواد قانون حکومت نظامی برای استحضار عامه گوشزد می‌شود:

ماده اول ـ از وقتی که اعلان حکومت نظامی می‌شود اموری که راجع به امنیت و آسایش عمومی است با تصویب هیئت وزیران توسط وزارت جنگ اجرا خواهد شد.

ماده دوم ـ باید محاکم نظامی موقتی تشکیل داده شود که با سرعت و شدت در تقصیرات و اقداماتی که بر ضد امنیت و آسایش عمومی است رسیدگی نمایند.

ماده سوم ـ تمام حکام محاکم نظامی باید اهل نظام باشند.

ماده چهارم ـ اشخاصی که عملاً بر ضد دولت مشروطه و امنیت و آسایش عمومی اقدام و خیانت آنها مدلل شده باشد محکوم به قتل خواهند بود.

ماده پنجم ـ اشخاصی که سوءظن مخالفت با دولت مشروطه و امنیت و انتظام عمومی در حق آنها بشود قوه مجریه حق توقیف آنها را خواهد داشت و پس از توقیف باستنطاق آنان شروع می‌شود.

هرگاه در استنطاق سوءظن بکلی رفع نشود شخص مظنون در توقیف باقی خواهد ماند و بعد از اختتام حکومت نظامی به عدلیه تسلیم خواهد شد.

ماده هفتم ـ مأمورینی که تأمین شهر به‌عهده آنان واگذار است در صورت سوءظن حق دخول به منازل و اجرای تحقیقات خواهند داشت. در صورت مخالفت و مقاومت جبراً می‌توانند داخل شوند و مخالف و مقاوم قهراً دستگیر و موافق حکم محکمه نظامی قویاً سیاست خواهند شد.

ماده هشتم ـ روزنامه‌ها و مطبوعات اگر بر ضد اقدامات دولت انتشاراتی به طبع برسانند ـ نمرات روزنامه و مدیر روزنامه توقیف ـ در صورتی‌که تحریک به ضدیت دولت شده باشد متصدی آن یا مدیران آنها موافق حکم محکمه نظامی مجازات خواهند شد.

ماده نهم ـ مجازاتی که در حق مستخدمین دولت و کسانی‌که متصدی امور دولتی بوده‌اند مقرر می‌شود قابل تخفیف نیست.

ماده دهم ـ اجتماعات و انجمنها در مدت حکومت نظامی باید بکلی موقوف و متروک باشد و اگر اجتماعی منعقد شود به مجرد اخطار اولیه پلیس باید متفرق شوند ـ در صورت مقاومت جلب به محکمه نظامی و محکوم به مجازات خواهند شد.

هرگاه اجتماعات مزبور کلاً یا بعضاً مسلح باشد مقارن همان اخطار اولی حاملین اسلحه توقیف و موافق حکم محکمه نظامی مجازات می‌شوند.

ماده یازدهم ـ حمل اسلحه از هر قبیل جز برای مأمورین دولت که مأمور نظم و امنیت عمومی هستند اکیداً ممنوع است.

هرگاه سلاحی در دست کسی غیر از مأمورین دولت دیده شود اسلحه ضبط دولت و حامل آن موافق حکم محکمه نظامی مجازات می‌شود.

فرماندار نظامی تهران ـ سپهبد امیر احمدی

*** روزشمار تاریخ ایران در روز هشتم شهریور ۱۳۲۰ می‌نویسد: « در غیاب سرپاس مختار رئیس شهربانی ـ سرهنگ عبدالعلی اعتماد مقدم بنا به پیشنهاد سپهبد امیر احمدی سرپرست موقت شهربانی شد. » (ج۱ ص ۲۳۴)

*** باقر عاقلی در روزشمار تاریخ ایران می‌نویسد: « شهر تهران از لحاظ آذوقه سخت در مضیقه افتاد. متعاقب آن شهرداری برای رفع کمبود نان ورود و خروج آرد و روغن را به تهران آزاد اعلام کرد و نرخ رسمی نان و روغن را ملغی نمود ». (ج۱ ص ۲۳۴)

نظر وزیر مختار انگلیس:

بولارد وزیر مختار انگلیس در روز هشتم شهریور در تلگراف خود به وزارت خارجه انگلیس می‌نویسد: « ما باید تا سرحد امکان کارها را برای دولت ایران آسان کنیم. مشروط بر این‌که در موضوعات مهم آنها رضایت ما را جلب کنند ». (بولارد ص ۷۲)

بعدازظهر شنبه هشتم شهریور ۱۳۲۰:

گلشائیان می‌نویسد که بعد از نهار من به فکر افتادم که مقداری از اثاثیه خود را از شمیران [امامزاده قاسم] به شهر بفرستم و با مختصر اثاثیه‌ای تا چندی دیگر در شمیران بمانم. برای این منظور کامیونی با بهاء بسیار گزاف اجاره کرده بودم و مشغول جمع کردن اثاثیه زائد بودم که آقایان عضدی معاون وزارت دارائی و آقای دکتر امینی رسیدند و اظهار داشتند وضعیت خیلی خراب است ـ ممکن است امروز عصر تا فردا روس‌ها به تهران بیایند و شاه هم قطعاً امروز خواهد رفت. چون دستوراتی به نظامیان داده‌اند که یک عده بروند گردنه حسن آباد پست بدهند که شاه عبور کند.

همسایه من معتمدالسلطنه (برادر وثوق‌الدوله و قوام‌السلطنه) هم که داماد افسری دارد بنام فولادوند و سروان است ـ ادعای ارائه حکم عمومی قشون را می‌کرد که تصریح داشت شاه به اصفهان می‌رود و باید تمام نظامیان وظیفه که دعوت شده‌اند اخراج شوند.

[توضیح آنکه دستور شاه مربوط به « نظامیان احتیاط و ذخیره » بوده که اشتباهاً « نظامیان وظیفه » گفته شده است ـ این اشتباه لغوی موجب متلاشی شدن دو لشکر مقیم تهران شد. تفاوت لغت « وظیفه با احتیاط » در آن دوران این بود که همه جوانان بیست ساله باید برای اخذ تعلیمات نظامی به نظام وظیفه می‌رفتند ـ و اگر دارای دیپلم متوسطه یا بالاتر بودند در دانشکده افسری تعلیمات دیده و افسر وظیفه می‌شدند. سربازان و افسران پس از اتمام خدمت وظیفه مرخص می‌شدند. این گروه تا چند سال (احتمالا ۱۰ سال) به عنوان « احتیاط » نامیده می‌شدند و هر چند سال یک مرتبه و همچنین هنگام جنگ ـ فرا خوانده می‌شدند و پس از یک آموزش یک‌ماهه مجدداً آماده به خدمت نظام می‌شدند. پس از اتمام دوران احتیاط این افراد بنام « ذخیره » نامیده می‌شدند و فقط هنگام جنگ فراخوانده می‌شدند. در سوم شهریور ۱۳۲۰ چند دوره نظامیان و افسران احتیاط و ذخیره به خدمت

فرا خوانده شدند ولی پس از اعلان ترک مخاصمه توسط دولت ایران ـ نگهداری این افراد احتیاط و ذخیره دیگر لزومی نداشت و شاه دستور داد آنها را مرخص کنند].

*** آقای گلشائیان در ادامه می‌نویسد: آقایان (عضدی و دکتر امینی) به من پیشنهاد کردند که تا مجال هست و اتومبیل هم حاضر است با خانواده به اصفهان بروم. من گفتم من که نخواهم رفت چون عضو دولتم ـ چطور ممکن است ترک خدمت کنم ولی بی میل نیستم که خانواده‌ام را بفرستم از طهران بروند. با خانم مشورت کردم ایشان گفتند مادامی که من در تهران هستم حرکت نخواهند کرد.

آقای عضدی و دکتر امینی اصرار کردند. من گفتم هیچ قرینه‌ای برای رفتن شاه نمی‌بینم. به‌علاوه اگر شاه برود طبعاً دولت هم خواهد رفت. آن‌وقت می‌روم ـ چرا حالا عجله کنم. اظهار داشتند رئیس نظمیه رفته ـ اکثر افسران ارشد رفته‌اند ـ حتی آقای دکتر امینی گفت امروز صبح دیدم که چند کامیون اثاثیه آقای سرلشکر ضرغامی را بار می‌کرد ـ حتی درشکه بچه او را ـ و مشغول حرکت بود.

به آقایان گفتم من حاضر نیستم ـ در هر صورت خواهم ماند. آقایان چاره‌اندیشی که کردند گفتند پس چند حلب بنزین برای تو تهیه می‌کنیم و می‌فرستیم ـ اگر واقعاً وضعیت غیر عادی شد وسیله حرکت داشته باشی و قرار شد شب دوباره به منزل بنده آمده و من به آقایان نتیجه اقدامات و اخباری که هست اطلاع دهم.

[آقای گلشائیان بعدا توضیح داده که رفتن خانواده سرلشکر ضرغامی صحیح بود و عروس ایشان بین راه قم و اصفهان چون حامله بود فارغ شد].

عصر شنبه هشتم شهریور:

گلشائیان در ادامه می‌نویسد:

« در هرحال ساعت سه بعدازظهر مجدداً به عمارت هیئت رفتیم. آقایان

وزرا متدرجاً حاضر شدند ـ آقای (شوکت الملک) علم تا ساعت چهار نیامده بود ـ یقین کردیم به اصفهان رفته است.

حرکات این دو سه روزه و وعده‌هائی را که می‌دادند حضرات به تهران نخواهند آمد همه را سست می‌کرد. همه انتظار داشتیم هر دقیقه خبر بدی برسد.

اخبار تلگرافی حاکی از آمدن قشون روس تا نیشابور و سبزوار و دامغان و سمنان و حتی فیروزکوه بود و نیز یک عده از قشون انگلیس از طرف کرمانشاهان به طرف همدان و ملایر...

ملاقات وزیر مختار امریکا با آقای سهیلی:

آقای گلشائیان در ادامه می‌نویسد: « در این گیرودار وزیر مختار امریکا تقاضای وقت ملاقات از آقای سهیلی (وزیر خارجه) کرد. فوری تقاضا شد به هیئت بیایند ـ به هیئت آمد و اظهار داشت خبر خیلی محرمانه و مهمی دارم و آن این است که قطعاً قشون روس و انگلیس به تهران نخواهند آمد.

امروز هم یادداشتی برای آقایان (سفیر روس ووزیر مختار انگلیس) رسیده و مشغول ترجمه می‌باشند ولی اظهار داشت این خبر را از من نشنیده بگیرید و بعد رفت.

بعد از رفتن سفیر امریکا ـ مذاکره شد که این موضوع (که وزیر مختار امریکا گفت) به شاه گفته شود یا خیر. بعد از مشاوره گفته شد مانعی ندارد به شاه گفته شود. آقای فروغی با تلفن مراتب را به شاه عرض کرد. البته گفتن این خبر موجب شد که هر یک ربع ساعت یکبار تلفن از شاه می‌شد که یادداشت‌های آقایان (سفیر روس و وزیر مختار انگلیس) رسیده یا خیر و چون نمی‌شد به آقایان اطلاع داد ـ چون وزیر مختار امریکا درخواست کرده بود خبری که داده شده محرمانه بماند ـ ناچار در حال اضطراب جوابهائی چون ـ هنوز معلوم نیست ـ خبری نیست... از طرف سهیلی یا آقای فروغی داده می‌شد.

نمایندگان انگلیس و روس استعفای شاه را می‌خواهند:

آقای محسن فروغی درباره روز هشتم شهریور می‌نویسد: « از حوادث مهم روز هشتم شهریور حضور سفیر شوروی و وزیر مختار انگلیس در وزارت امور خارجه است.

ساعت ۱۱ آن روز آقای اسمیرنف و ریدر بولارد در کاخ وزارت خارجه حضور یافتند و ضمن ملاقات با نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه هر یک جداگانه یادداشتی در پاسخ‌نامه دولت ایران تسلیم نمودند.

بعد پدرم به اتفاق آقای علی سهیلی به منزل ما آمدند و دسته جمعی غذا خوردیم ـ از مذاکرات آنها چنین استنباط کردم که سفیر روس در این ملاقات روی خوش بیشتری نشان داده است. رأس ساعت ۴ عازم سعدآباد شدند و من‌هم آنها را همراهی کردم.

(پدرم سعی می‌کرد در هر یک از جریانات آن روز یکی از فرزندانش حاضر باشد ـ شاید قصدش این بود که این روزهای تاریخی فراموش نشود).

وقتی به سعدآباد رسیدیم شاه مشغول قدم زدن بود. در وسط باغ نزدیک ساختمان یک میز گرد و چند صندلی گذارده بودند. شاه از پدرم استقبال کرد و با او و سهیلی دست داد و به پدرم گفت به پسرت بگو برود دفتر بنشیند و به این ترتیب من از صحنه خارج شدم.

پدرم بحث و مذاکره را بر عهده سهیلی گذاشته بود ـ چون واقعاً نفس نداشت. در آن جلسه پاسخ یادداشت‌ها خوانده می‌شود... نظر شاه این بوده که خواسته آنها را تعدیل کنید ـ به سهیلی گفته بود: تو که خوب زبان هر دو را بلدی و رفاقت هم داری با آنها چانه بزن.

رضاشاه از پدرم پرسیده بود: راجع به من (رضاشاه) چه نظری دارند؟ من فکر می‌کنم تمام مسئله مربوط به من باشد ـ بقیه چیزها بهانه است.

پدرم گفته بود گله‌گذاری زیاد است ـ آنها پرونده‌های کهنه را ورق می‌زنندو یک سلسله مطالب گذشته را اعلام می‌کنند.

رضاشاه افزوده بود: اگر سربازی از وطن خود دفاع کند و منافع کشور خویش را حفظ نماید مستوجب سرزنش و مجازات است؟ بله دست روس و انگلیس را از این مملکت کوتاه کردم.

هوا تاریک شده بود و از سعدآباد به خانه رفتیم...

به خانه که رسیدیم چند نفر منتظر پدرم بودند... یکی سرهنگ اعتماد مقدم سر پرست جدید شهر بانی بود که گزارش مفصلی از اوضاع داد... و افزود با کمال تأسف در هیچ یک از شهرهای اشغال شده نه افسری نه پاسبانی باقی نمانده... نیروهای بیگانه شهربانی‌ها و مخازن اسلحه را به تصرف خود درآورده‌اند...

پدرم آن شب از مذاکرات خود با سفرا سخن گفت و افزود می‌خواهند کاسه و کوزه را سر شاه بشکنند. صریح و آشکار امروز عنوان کردند و شرط ادامه مذاکرات را ترک سلطنت و مسافرت ایشان می‌دانند. بدون این‌که در این زمینه با شاه صحبت کرده باشم ـ خود ایشان چنین چیزی را استنباط کرده‌اند. (فروغی و شهریور ۲۰ ص ۸۵)

مذاکرات با نمایندگان شوروی و انگلیس:

آقای گلشائیان در ادامه خاطراتش که مربوط هشتم شهریور می‌نویسد:

« از سفارت روس و انگلیس خبر رسید که آقایان وزیر مختار انگلیس و سفیر روس میل دارند فوری آقای فروغی و آقای سهیلی را ببینند. به آقایان وقت داده شد و آمدند.

ماها به اطاق دیگر رفته ـ آقایان فروغی و سهیلی مشغول پذیرائی آقایان (سفرا) شدند. ما همه خیلی مضطرب بودیم که موضوع چیست ـ البته اظهاراتی که وزیر مختار امریکا کرده بود قدری امید بخش بود.

در همین موقع باز طیارات شوروی پیدا شدند ولی این مرتبه فقط به ریختن کاغذ اکتفا کردند.

در این موقع مکرر از دربار تلفن می‌رسید. فقط برای ساکت کردن شاه

گفته شد که به عرض برسانند آقایان سفرای شوروی و وزیر مختار انگلیس آمده‌اند و یادداشت آورده‌اند.

این ملاقات دو ساعت طول کشید. بعد آقایان نمایندگان (دولت روس و انگلیس) رفتند و ما به اطاق هیئت رفتیم.

متن یادداشت‌های روس و انگلیس:

متن یادداشت‌ها که به روسی و انگلیسی بود با رقیمه غیر رسمی و یک نقشه ایران که آورده بودند ملاحظه شد. البته معلوم است عجله و اضطراب هر کدام از ماها که زودتر بفهمیم چه می‌گویند و چه می‌خواهند ـ چقدر بود.

(عین یادداشت‌ها در موقع خود به مجلس داده شد و شرح آن بعداً درج خواهد شد.)

فقط منباب تذکر گفته می‌شود که خلاصه این بود که آلمانی‌ها از ایران بروند ـ سفارت آلمان و ایتالیا بسته شود و کارمندانش بروند ـ قشون روس و انگلیس از ساعتی که تعیین کرده‌اند تا آخر جنگ خواهند ماند.

در هر صورت شروع شد به ترجمه تحت اللفظی یادداشت‌ها برای این‌که حاضر باشد که بشود به عرض رساند.

این ترجمه یک ساعتی طول کشید. تلفنی از دربار رسید که شاه می‌گوید اگر موضوع زیاد طول دارد به آقای شکوه (رئیس دفتر شاه) دستور داده‌اند فردا صبح به ایشان مراجعه شود. جواب داده شد الان ترجمه حاضر و هیئت شرفیاب می‌شود.

بخش هفتم

شاه در حال رفتن به اصفهان بود

غروب شنبه هشتم شهریور ۱۳۲۰:

گلشائیان در ادامه خاطراتش می‌نویسد: « خلاصه ساعت شش و نیم عصر بالاجتماع به قصر سعدآباد رفتیم. به محض این‌که اتومبیل وارد باغ سعدآباد شد جلو درب عمارت کاخ سفید ـ اتومبیل شاه و شاهپورها حاضر بود. شاه دیده شد که شنل خود را داشت از دست پیشخدمت می‌گرفت که سوار اتومبیل شود و پایش روی رکاب اتومبیل بود ـ در اتومبیل دیگر شاهپورها بودند ولیعهد هم منتظر بود تا شاه سوار شود.

اتومبیل‌های ما ایستاد. آقای فروغی جلو رفتند و عرض کردند که یاداشت‌ها رسیده و حاضر است ـ شاه ایستاد خواست صحبت کند دید نظامیان ایستاده‌اند. چند قدمی عقب رفت. جلوی درب باغ گفت بسیار خوب یادداشت‌ها را مطالعه کنید و هر جوابی مصلحت است تهیه نمائید.

شاه اصرار داشت به اصفهان برود:

سپس شاه ادامه داد: « من چون خسته هستم در نظر گرفته‌ام چند روزی با ولیعهد به اصفهان بروم. به شکوه (رئیس دفتر) هم گفته‌ام رسماً ابلاغ کند که هیئت دولت با مجلس کارها را که با آقایان تمام کردند ما به تهران

مراجعت خواهیم کرد ـ چون شایسته اساس سلطنت نیست که قشون اجنبی به پایتخت بیاید و ما درآنجا باشیم ـ البته از هر اقدامی که می‌کنید ما را با تلگراف مستحضر ساخته و کسب دستور خواهید کرد.

این اظهار که هیچ انتظار آن نمی‌رفت موجب بهت ما شد. آقای فروغی اظهار داشتند خوب است این یادداشت‌ها را توجه فرمائید اگر بازتصمیم به رفتن داشته باشید مانعی ندارد. شاه قبول نکرد و گفت خلاصه آنرا بگوئید. فروغی عرض کرد اینجا جلوی درب باغ مناسب نیست استدعا می‌کنم به عمارت تشریف‌فرما شوید.

شاه ابا و امتناع داشت. از طرف همه ما بالاجتماع استدعا شد چند دقیقه به عمارت تشریف بیاورند. ضمناً از آقای ولیعهد هم همین استدعا شد. کم‌کم شاه حاضر شد به عمارت بیاید.

در این ضمن آقای فروغی که دید زمینه حاضر شده است استدعا کرد اصولاً رفتن را موقوف کنند و اصرار زیاد کرد که رفتن در این موقع به اصفهان مسلماً مایه اغتشاش می‌گرددو بهترین بهانه خواهد بود که قشون روس و انگلیس وارد تهران شود.

(آقای فروغی) بقدری الحاح کرد که بالاخره شاه متوجه شد که رفتن او ممکن است اثرات بدی داشته باشد و به ضرر خودش تمام شود ـ قبول کرد ولی به ولیعهد گفت پس تو برو ـ چون منتظر ما هستند و یک عده زن و بچه را نمی‌شود تنها گذاشت. ولیعهد جداً استنکاف کرد که من اطمینان ندارم که شاه را تنها بگذارم.

مدتی هم در این زمینه مذاکره شد. بالاخره شاه عصبانی شد و با تغیر به ولیعهد گفت که حکم می‌کنم تو با شاهپورها بروی و خودش به سمت عمارت حرکت کرد.

آقای آهی کمی مکث کرده با ولیعهد شروع کرد به صحبت کردن و اصرار به این‌که او هم نرود.

خلاصه ما و شاه به کاخ سفید [در سعدآباد]ـ همانجا که هیئت (دولت)

همیشه تشکیل می‌شد رفتیم ـ فروغی صورت یادداشت‌ها و نقشه را درآورد ـ خواست بخواند شاه گفت من می‌دانم این بچه به ما علاقمند است و نخواهد رفت. گفته شد بهتر هم این است که نرود. بنا بر این شاه قانع شد.

ضمناً ناگفته نماند که در باغ از کسانی که شاه را به رفتن تهیج می‌کرد خود ولیعهد بود که خیلی عجله داشت و گویا وحشت و ترس او را وادار به این کار می‌کرد. از وزراء هم آقای علم (امیر شوکت الملک ـ پدر اسدالله علم) که بعد معلوم شد همان شب با آقای قوام (قوام‌الملک شیرازی ـ پدر همسر اسدالله علم) قرار داشتند که ساعت ۸ شب به اصفهان بروند. و میل داشت که شاه رفته باشد که آنها بعد بروند. خلاصه شاه گفت پس به ولیعهد بگوئید بیاید ـ به ولیعهد اطلاع داده شد و ایشان هم آمدند.

آقای فروغی خلاصه یاداشت‌ها را توضیح داده ضمناً نقشه را نشان داد که منطقه اشغالی روس مازندران و گرگان و قزوین و گیلان و آذربایجان است و منطقه اشغالی انگلیس‌ها کرمانشاهان و خوزستان است. بعد از خواستن توضیح که این قشون از این منطقه جلوتر هم خواهند آمد یا خیر ـ در این منطقه کارهای داخلی کشور با ما خواهد بود؟ و آیا قوای امنیه و نظمیه خواهیم داشت؟ ـ یک مرتبه یک عبارتی شاه گفت که حقیقتاً مایه تعجب و تأسف گردید ـ گفت پس املاک ما چه می‌شود؟ ـ این نقاط که تمام املاک ماست؟ بعد مثل این‌که باز اطمینان ندارد گفت بسیار خوب ببینید اگر مصلحت است قبول کنید. به این ترتیب بودن ما در تهران ضرورتی ندارد و ما خواهیم رفت.

ولیعهد هم که از این نظر بدش نمی‌آمد گفت از کجا اطمینان به حرف آقایان می‌شود کرد؟ مگر اینها قول ندادند که دیگر شهرهای ما را بمباران نکنند ـ امروز باز بمباران کرده‌اند. تا راه باز است باید رفت و الا اگر این‌ها آمدند و راه‌های جنوبی تهران را گرفتند دیگر نمی‌شود رفت و ما را در تهران محاصره خواهند گرفت.

آقای فروغی جواب بسیار منظمی [منطقی] دادند و آن این بود که فرض

کنید راه تهران به جنوب باز باشد- راه کشور به خارج که باز نیست ـ تمام سرحدات ما در دست آنهاست و اگر آنها چنین نظری داشته باشند چه تهران و چه اصفهان برای آنها فرق نمی‌کند ـ به‌علاوه هنوز ما دلیلی نداریم که حرفهای آنان را باور نکنیم مگر ما آنها را مجبور کردیم که این یادداشت‌ها را بدهند. اگر این یادداشت‌ها را تا بیست روز دیگر هم نمی‌آوردند ما که وسیله نداشتیم از نظر آنها چیزی بفهمیم. به‌علاوه اگر در این یادداشت‌ها اشغال تهران هم پیش بینی شده بود مگر ما می‌توانستیم کاری بکنیم؟

شاه قبول کرد در تهران بماند:

باز مذاکرات زیادی شد بالاخره شاه گفت من خواهم ماند و نمی‌روم. به ولیعهد گفت برود. او هم استنکاف کرد و گفت ما که وسیله نداریم در تهران بمانیم ـ آشپز و همه رفته‌اند. گفته شد ممکن است از وزارت خارجه آشپز و سرویس و پیشخدمت بیاورند.

بالاخره شاه گفت ما قطعاً نخواهیم رفت و به ولیعهد گفتند پس برو به شاهپورها بگو که آنها فوری بروند. ولیعهد باز گفت پس آن دستور چه می‌شود؟ شاه فکری کرد و گفت:

« برو با تلفن به سرلشکر ضرغامی و دیگران بگو اقدام نکنند و ولیعهد بیرون رفت.»

دست پاچگی در صدور و لغو صدور فرمان به ارتش:

جمله‌ای که رضاشاه به ولیعهد گفت:

« برو با تلفن به سرلشکر ضرغامی و دیگران بگو اقدام نکنند » موجب تعجب و سئوال برای آقای گلشائیان شده ـ چون در ادامه خاطراتش می‌نویسد:

« ما اول نفهمیدیم مقصود شاه از « دستور » چه بود. ولی روز بعد فهمیدیم که عصر آن روزحکم عمومی به قشون داده شده بود که شاه به

اصفهان می‌رود. لشکر اول و دوم موضع‌های نظامی و گردنه‌های حسن‌آباد و علی‌آباد (در راه تهران قم) را محافظت کنند تا شاه عبور کند ضمناً حکم داده شده که کلیه نظامیان و افسران وظیفه را که (همین چند روزه) احضار کرده‌اند مرخص کنند.

در نتیجه این حکم شاه ـ از قرار معلوم از غروب آن روز تمام سرباز خانه‌ها خالی شده بود به‌طوری‌که اسبها بی‌سرپرست مانده بودند.

افسران بی همه چیز هم تمام خواربار و ملزومات هنگها را با کامیون‌های قشون به یغما برده بودند. نظامیان وظیفه گروه‌گروه با لباس‌های پاره در توی شهر ولو شدند. خلاصه ۵۰ هزار نفر قشون حاضر سرباز خانه‌های تهران متلاشی شد. یک عده رفتند به گردنه‌های بین راه (تهران قم) برای رفتن شاه ـ یک عده مرخصی ـ یک عده‌ای هم فرار کردند و این حرکت بی مطالعه شاه ـ به کلی قشونی را که در تهران بود متلاشی کرد.

گرچه قشونی که ترتیب ندارد ـ افسر خوب ندارد ـ و مردمش وظیفه‌شناس نیستند به همین روز هم باید می‌افتاد.

از کافه شهرداری برای شاه و ولیعهد شام آوردند:

گلشائیان می‌نویسد:

« خلاصه شاه زنگ زد عباس سرایدار آمد ـ چون پیشخدمتها همه رفته بودند. به او دستور داد که ما نخواهیم رفت برای ما شام تهیه کن. بعد معلوم شد از کافه شهرداری شام برای شاه برده‌اند.

شاه از ولیعهد پرسید که دستور دادی؟

گلشائیان در ادامه می‌نویسد: « ولیعهد به اطاق آمد ـ شاه پرسید به سپهبد و وزیر جنگ و سرلشکر ضرغامی دستور دادی؟ ولیعهد اظهار کرد بلی.

در هر صورت شاه (به هیئت دولت) گفت بسیار خوب مطالعه کنید. من با اصول این یادداشتها موافقم ولی سعی کنید اقلاً از قزوین و مازندران قشون روس برود و در این منطقه‌ها ما قشون داشته باشیم ـ منتها در سربازخانه‌ها

ـ و در کرمانشاهان هم ما قشون داشته باشیم و مسلماً در امور داخلی خودمان آزاد باشیم. بعد گفتند بروید مشاوره کنید ـ چون قدری تأمل ما را دیدند گفتند خیال می‌کنید که من می‌خواهم بروم؟ ـ این‌طور نیست. من وقتی گفتم نمی‌روم نخواهم رفت ولو خطری برای من باشد. چون امر صریح بود ما هم اطاعت کرده از قصر خارج شدیم ولی با افکار پریشان.

بعضی از آقایان عقیده داشتند شاه ما را گول زده و خواسته است از چنگ ما خلاص شود و به محض این‌که ما رفتیم او هم خواهد رفت. برخی دیگر عقیده نداشتند. خلاصه قرار شد شب را به منزل برویم.

خانواده سلطنتی به اصفهان رفتند:

باقر عاقلی می‌نویسد: « رضاشاه روز جمعه هفتم شهریور خانواده خود را به استثنای ولیعهد به اصفهان روانه ساخت. محمود جم وزیر دربار و سرپاس رکن‌الدین مختار رئیس شهربانی خانواده سلطنتی را همراهی کردند. » روزشمار تاریخ ایران ص ۲۳۳ »

[از اخبار چنین به نظر می‌رسد که قسمتی از خانواده شاه در روز هفتم شهریور به اصفهان فرستاده شده‌اند ـ مانند فوزیه و مادر شاه و شمس و اشرف و شاهپور غلامرضا و مادرش. قسمتی هم روز هشتم به اصفهان رفته‌اند مانند ملکه عصمت و فرزندانش.]

شاه باید برود:

گفتیم که سفیر روسیه شوروی و وزیر مختار انگلیس در تهران در ساعت پنج و نیم بعد از ظهر روز ۸ شهریور ـ طی دو نامه جداگانه شرایط ترک مخاصمه را به دولت ایران اعلام نمودند.

فردای آن روز رادیوهای لندن و دهلی حملات شدید خود را متوجه رضاشاه نمودند و از اعمال وی در دوران پادشاهی او سخن گفتند ـ از جمع‌آوری مال و ثروت و رفتار خشن او در سال‌های اخیر. این نشانه آن بود

که رضاشاه باید برود.

رادیو لندن شرح مفصلی هم درباره وظائف مجلس و شاه می‌داد و این‌که در رژیم مشروطه چه مسئولیتی متوجه مجلس است و شاه چه اختیاراتی دارد و به‌طور خلاصه مردم را متوجه می‌کرد به این‌که شاه در مملکت مشروطه مالک الرقاب و مطلق العنان نیست و هرشب نسبت به شب قبل تند تر صحبت می‌کرد و جسته گریخته از این‌که شاه حق تملک مال مردم را ندارد و خریدن و غصب کردن املاک مردم کار شاه نیست ـ سخن پراکنی می‌کرد.

عواقب حملات رادیو لندن و دهلی این بود که اغذیه در تهران گران و نایاب شد ـ عشایر جنوب علیه حکومت مرکزی قیام کردند ـ نمایندگان مجلس که همگی با دستور رضاشاه انتخاب شده بودند به بدگوئی درباره او سخن‌سرائی آغاز کردند.

اولین آنها شکرالله صفوی بود که در مورد جواهرات سلطنتی و پشتوانه اسکناس دولت را استیضاح کرد.

مردم می‌گفتند رضاشاه رفته است:

گلشائیان در ادامه خاطراتش می‌نویسد:

« بنده که منزل رفتم گفتند ـ آقای عضدی و دکتر امینی در منزل معتمدالسلطنه [که در همسایگی گلشائیان بوده] منتظر من می‌باشند. آنجا رفتم. همه گفتند کار تمام شده ـ شاه رفت باید فوری ما هم برویم. هرچه من گفتم این‌طور نیست و تا الان که ساعت ۹ شب است شاه هنوز در کاخ سعدآباد است ـ آقایان می‌گفتند سروان فولادوند داماد معتمدالسلطنه که نظامی است می‌گفت رسماً به قشون ابلاغ شد که شاه به اصفهان می‌رود و ساعت شش و نیم گفته شد شاه رفته است.

بعد آقای عضدی و امینی محرمانه به من گفتند اگر مصلحت نیست من چیزی در حضور معتمدالسلطنه و دامادش بگویم بهتر است به منزل ما برویم.

رفتیم به منزل ـ به آقایان اطمینان دادم که شاه قطعاً نخواهد رفت. قشون روس و انگلیس قطعاً به تهران نخواهند آمد و یادداشت رسمی دادند.

آقایان مطمئن شده و رفتند و به این ترتیب قسمت اول این نمایشات تمام شد و شاه هم شاید مطمئن شد که با این ترتیب باز خواهد ماند و نگرانی عموم هم رفع گردید. (پایان خاطرات آقای گلشائیان).

داستان مرخص کردن سربازان وظیفه در تهران:

یکی از وقایع عجیبی که در روز هشتم شهریور اتفاق افتاد و ریشه اصلی آن کاملاً روشن نشد مرخص کردن تمام سربازان وظیفه موجود در دو پادگان نظامی در تهران است.

به نظر می‌رسد که ریشه اصلی کار این باشد که شاه تصمیم گرفته بود روز هشتم شهریور با خانواده‌اش به اصفهان برود تا اگر روس‌ها به تهران بیایند او گرفتار روس‌ها نشود. برای این که شاه بدون خطر از گردنه‌های علی‌آباد و حسن‌آباد بگذرد و به قم و بعد اصفهان برود به ستاد ارتش دستور می‌دهد که برنامه‌ای ترتیب دهند که حفاظت از گردنه علی‌آباد به عهده یکی از لشکرهای مقیم تهران و حفاظت از گردنه حسن آباد به عهده لشکر دیگر تهران واگذار شود.

[این همان بود که سروان فولادوند داماد معتمد السلطنه گفته بود].

در ضمن چون چند روز قبل ـ سربازان و افسران احتیاط چند دوره قبل احضار شده بودند ـ و با رفتن شاه دیگر نگهداری و حضور این افسران و سربازان احتیاط لزومی نداشت ـ شاه دستور داده بود آنها را مرخص کنند.

وقتی که طبق روایت آقای گلشائیان که در بالا گفته شد ـ با اصرار آقای فروغی ـ شاه قبول می‌کند که در تهران بماند و فقط خانواده‌اش به اصفهان بروند ولیعهد از شاه می‌پرسد: « **پس آن تصمیم چه می‌شود؟** » شاه در جواب به ولیعهد می‌گوید: « برو با تلفن به سرلشکر ضرغامی و دیگران بگو اقدام نکنند » ولیعهد هم می‌رود و پس از چند دقیقه بر می‌گردد. شاه می‌پرسد به سپهبد

[یعنی سپهبد احمدی فرماندار نظامی تهران] و وزیر جنگ [یعنی احمد نخجوان] و سرلشکر ضرغامی [رئیس ستاد] ـ دستور دادی ـ ولیعهد جواب می‌دهد بلی...

[البته منظور شاه « مرخص کردن سربازان و افسران احتیاط و ذخیره » بوده که به دلیل دستپاچگی « اخراج نظامیان و افسران وظیفه » گفته شده است].

از طرف دیگر دستور شاه در روز هشتم شهریور در شورای عالی نظام مطرح شده بود. در شوراعالی نظام می‌گویند: شاه دستور داده دو لشکر تهران بیرون بروند و از گردنه حسن‌آباد و علی‌آباد حفاظت کنند تا شاه برود اصفهان و سربازان وظیفه هم مرخص شوند.

بدین جهت شورای عالی نظام صورت‌جلسه‌ای می‌نویسد و وزیر جنگ تلفنی به دو لشکر مقیم در تهران برای اجرا ابلاغ می‌کند. دو لشکر هم بلافاصله دستور را به تصور این‌که امریه شاه است اجرا می‌کنند. البته ستاد جنگ تصمیم می‌گیرد به جای سربازان وظیفه بعداً ۳۰ هزار سرباز پیمانی با حقوق ماهی ۳۵ تومان استخدام شوند.

وقتی که این دستور تلفنی به دو لشکر موجود در تهران ابلاغ شد دو پادگان تهران درها را باز کردند و سربازان را خارج کردند. هنگام خروج کت نظامی سربازان را از آنها گرفتند و بجای آن یک پیث حلبی که لباس دهاتی آنان در آن بود به آنها دادند.

وضع اسفناک سربازان مرخص شده: یک مرتبه ما [اهالی تهران] دیدیم که خیابانهای تهران مملو است از سربازانی که کت نداشتند ـ فقط یک پیراهن کرباس و یک شلوار نظامی با یک پیت حلبی در دست داشتند.

این سربازان ارتش شاهنشاهی که حتی یک دینار پول نداشتند که نان بخرند و شکم خود را سیر کنند ـ از همان ساعات اول به گدائی مشغول شدند. اهالی تهران هم خود نگران کمیابی نان بودند و چیزی نداشتند که به آنها بدهند.

هنگامی‌که شاه از رفتن به اصفهان منصرف می‌گردد و ولیعهد به ستاد ارتش می‌گوید که شاه دستور قبلی خود را لغو کرد ـ چند ساعت بود که دستور شورای عالی نظام عمل شده بود و دیگر سربازی در دو سربازخانه تهران وجود نداشت.

*** روزشمار تاریخ ایران می‌نویسد: « شورای‌عالی نظام دستور مرخصی سربازان وظیفه را تصویب نمود و به مرحله اجرا درآورد و در عوض تصمیم به استخدام سی هزار سرباز پیمانی با ماهی سی و پنج تومان حقوق گرفت. در اثر این تصمیم و ابلاغ آن به واحدهای نظامی تمام پادگانها ی تهران و شهرها خالی از سرباز شد و سربازان در خیابانها گرسنه و تشنه به راه افتادند و به سوی دهات خود روان شدند. مقداری از اثاثیه پادگانها هم توسط درجه داران غارت شد » (ج۱ ص ۲۳۴)

روایت فردوست درباره مرخص کردن سربازان وظیفه:

حسین فردوست در خاطراتش (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی ص ۹۷) درباره مرخص کردن سربازان وظیفه داستانی می‌نویسد که با هیچ یک از خاطرات وزیران آن روز مطابقت ندارد. آن داستان چنین است:

« عصر ۵ شهریور ـ سرلشکر احمد نخجوان (کفیل وزارت جنگ) و سرتیپ ریاضی (رئیس دایره مهندسی ارتش) تقاضای ملاقات با شاه کردند.

رضاخان در محوطه باز نشسته بود. محمدرضا نزدیک رضاخان بود و من هم در ۵۰ ـ ۶۰ قدمی ایستاده بودم. من از صحبتها چیزی نشنیدم ولی ناگهان دیدم که رضاخان داد می‌زند که یک افسر گارد بیاید و درجه این دو افسر را بکند و بیندازندشان زندان.

بعداً از ولیعهد پرسیدم که چه خبر بود؟ گفت این دو نفر آمدند و به پدرم گفتند که متفقین می‌گویند دو لشکر تهران را مرخص کنید که به خانه‌هایشان بروند. پدرم هم از این حرف بدش آمد و فکر کرد که اینها از خودشان می‌گویند و نظر خیانت دارند.

در سعدآباد اتاقکی است و هر دو نفر را در این اتاقک حبس کردند.

نخجوان و ریاضی با من سلام و علیک داشتند و هر چند آنها امیر بودند و من ستوان یک ولی به خاطر موقعیت من [که فردوست دوست بسیار صمیمی ولیع د بود] احترامم را داشتند. نزدیک اتاقک رفتم و دیدم که جلوی در آن نگهبان ایستاده و پنجره‌ها هم باز است. نخجوان و ریاضی هم درجه کنده نشسته‌اند. تا مرا دیدند پشت نرده آمدند و گفتند: « دستمان به دامانت ـ در اینجا ما چکار کنیم؟ به‌علاوه گرسنه هستیم و به ما غذا نمی‌دهند و هیچ‌کس سراغمان نمی‌آید. در را قفل کردند و رفتند. خواهش می‌کنم به ولیعهد بگو که ما را نجات دهد. ما که گناهی نداریم. پیغامی به ما دادند و ما هم نقل کردیم. بعداً تحقیق کند بی‌گناهی ما ثابت می‌شود.

اعلیحضرت بدون قضاوت این کار را کرده و بدون تحقیق درجه‌مان را کنده است »

من هم بر گشتم و ماوقع را به محمدرضا گفتم. دستور داد که بلافاصله به افسر نگهبان دستور بده که از بهترین غذای آشپزخانه خود من برایشان مرتب غذا ببرند. من هم برگشتم و به شوخی گفتم فعلاً از طرف شکم خیالتان راحت باشد تا بقیه مسائل بعداً حل شود. ضمناً از آنها پرسیدم این حرفهائی‌که به اعلیحضرت زدید از خودتان بود یا واقعیت داشت؟ قسم خوردند که واقعیت داشت و بعداً معلوم شد، .... روز ششم شهریور منصورالملک آمد. انگلیس‌ها توسط او پیغام فرستاده بودند که: روس‌ها گفته‌اند که اگر این دو لشکر مرخص نشوند و سربازها به دهاتشان نروند ما تهران را تصرف خواهیم کرد. بنظر می‌رسد که تعمداً مسئله را از قول روس‌ها گفته بودند تا رضاخان را بیشتر بترسانند.

با پیام منصور معلوم شد که نخجوان و ریاضی حق داشتند و فقط راوی بوده‌اند. ولی فکر رضاخان چنان مشغول بود که دیگر به یاد این دو نیافتاد. بلافاصله دستور داد اتوموبیلش را بیاورند و شخصاً به طرف سرباز خانه‌ها راه افتاد.

دو لشکر تهران پس از دستور ترک مخاصمه به پادگانها آمدند. [فردوست

قبلا گفته است به دستور رضاشاه دو لشکر یکم و دوم تهران از پادگانها خارج شده بودند ـ یکی مأمور حفظ راه کرج و دیگری مأمور حفظ راه قم شده بود].

رضاخان وارد سربازخانه لشکر یک شد ـ برایش احترام نظامی بجا آوردند و او دستور داد که همه مرخص هستند و به خانه‌هاشان بروند. سپس شخصاً به لشکر دو رفت و همین دستور را تکرار کرد.

پس از این دستور هرج و مرجی شد و افسرها و درجه‌داران و سربازها اسلحه‌های سبک و سنگین را رها کردند و رفتند. تفنگ برنوئی که اگر یک خط رویش می‌افتاد سرباز را یک ماه بازداشت می‌کردند ـ به گوشه‌ای پرتاب شد. من در بازرسی بودم و در جریان دستور قرار داشتم. به رئیس بازرسی گفتم که خوب است هیئتی به لشکر یک و دو بفرستیم. اقلاً ببینیم بر سر سلاحها چه آمده است. او پذیرفت و گفت بسیار خوب ـ دو نفر به لشکر یک بروند و دو نفر به لشکر دو ـ من به اتفاق یک سرهنگ به لشکر یک رفتیم. من قبلاً یک سال در همین لشکر فرمانده گروهان بودم و دیده بودم که چگونه به این سلاحها می‌رسیدند. چگونه مواظبت می‌کردند و حتی با آنها تیراندازی نمی‌کردند و تنها با تفنگهای مستعمل تیراندازی می‌شد. دیدم که تفنگها و مسلسلهای سبک و سنگین که فکر می‌کنم حدود ۲۰ هزار سلاح مختلف بود روی زمین ریخته شده در میدانها رهاست و جویهای آب پر است از اسلحه ـ درها باز بود و کسی نبود که از ما بپرسد چکاره‌اید؟ اسلحه‌ها را در جوی آب انداخته بودند و تعمداً آب را رها کرده بودند تا غیر قابل استفاده شود. در خیابانها درهم و برهم تفنگ افتاده بود ـ خلاصه منظره غریبی بود. جاده و خیابانهای تهران مملو بود از سربازهائی که بدون پول و گرسنه پیاده به سوی روستاهایشان می‌رفتند. یکی دو روز بعد مجدداً انگلیس‌ها تماس گرفتند. سر ریدر بولارد ـ وزیر مختار انگلیس ـ از طریق فروغی که اکنون نخست‌وزیر بود پیغام داد که چرا لشکرها را مرخص کرده‌اید. آنها را سریعاً جمع‌آوری کنید. رضاخان هم اکیداً دستور داد و کامیونها به راه افتادند و در جاده‌های دور تعدادی از سربازان را که بطرف دهاتشان می‌رفتند جمع‌آوری

کرده به پادگان‌ها برگرداندند. افسران و درجه‌داران که به خانه‌هایشان در تهران رفته بودند مراجعه نکردند. مسئولین دو لشکر به من که در ستاد خصوصی ولیعهد بودم اطلاع دادند که تنها توانسته‌اند حدود ۳۰ در صد پرسنل ـ از افسر و درجه‌دار و سرباز را جمع‌آوری کنند و در تلاش هستند تا با اعزام کامیون به جاده‌های دورتر تعداد بیشتری را جمع کنند. » (پایان نقل از فردوست)

روایت مهندس فروغی درباره مرخص کردن سربازان:

مهندس فروغی در خاطراتش می‌نویسد:

« صبح روز نهم شهریور در کاخ سعدآباد غوغائی به پا خواسته بود.

به قرار اطلاع ـ روزگذشته شاه از پادگانهای تهران بازدید می‌کند. همه جا را خالی از سرباز و انبارهای خواربار را تخلیه شده و همه را به سرقت رفته می‌بیند. اسبهای مجار (که با قیمت بالا از مجارستان خریده بودند ـ و مخصوص حمل توپهای سنگین بود) و شاه به آنها علاقه زیادی داشت ـ در محوطه باغ شاه و قصر [که دو لشکر تهران در آن دو محل قرارداشت] بدون سرپرست ـ برای سیر کردن شکم‌های گرسنه خود از پوست و برگ درختان استفاده می‌کردند.

شاه از دیدن این مناظر اسفناک به شدت عصبانی می‌شود و به کاخ برمی‌گردد... و بدون ظاهر کردن عصبانیت خود ـ از سرلشکر ضرغامی رئیس ستاد سئوال می‌کند که پس از مرخص کردن سربازان برای محافظت پادگانها و مال و اموال شهر چه تصمیمی اتخاذ کرده‌اید؟ ضرغامی می‌گوید در این باره طرحی تهیه شده است که اگر اجازه فرمائید به اتفاق وزیر جنگ شرفیاب شویم و به عرض برسانیم... چند ساعت بعد هر دو با پوشهای زیر بغل شرفیاب می‌شوند. طرحی را که شورای عالی نظام تصویب کرده بود تقدیم فرمانده کل قوا می‌کنند.

تصمیم این بوده که به جای سربازان وظیفه فعلاً سی هزار سرباز پیمانی

استخدام کنند تا جهت حفاظت سازمانها دولتی و ایجاد نظم و امنیت مورد استفاده قرار گیرند.

شاه به دقت گزارش را مطالعه نموده ـ نفیاً یا اثباتاً چیزی نمی‌گوید. فقط نگاهی به زیر گزارش می‌کند و نام امضاکنندگان را از نظر می‌گذراند.

امضاکنندگان طرح عبارت بودند از: سپهبد احمد امیر احمدی ـ سرلشکر احمد نخجوان کفیل وزارت جنگ ـ سرلشکر ضرغامی کفیل ستاد ارتش ـ سرلشکر مرتضی یزدان پناه فرمانده سپاه مرکز ـ سرلشکر کریم بوذرجمهری فرمانده لشکر اول مرکز ـ سرلشکر علی اصغر نقدی فرمانده لشکر دوم مرکز ـ سرتیپ احمد خسروانی فرمانده نیروی هوائی ـ سرتیپ علی ریاضی رئیس رکن دو ستاد جنگ و رئیس اداره مهندسی ارتش. سرتیپ علی رزم‌آرا رئیس رکن یکم و سرتیپ عبدالله هدایت رئیس ستاد جنگ در جلسه حضور داشته ولی از امضای صورت جلسه امتناع کرده بودند

شاه به رئیس ستاد خود دستور می‌دهد ساعت سه بعدازظهر کلیه امضاکنندگان طرح در سعدآباد حاضر شوند. بقیه داستان را امیر موثق که امروز وزیر جنگ شده بود تعریف کرد. (فروغی و شهریور ۲۰ ص ۹۰)

روایت امیر موثق در باره مرخص کردن سربازان:

(احتمالا روایات زیر دقیق‌ترین روایت‌ها در مورد وقایع روز نهم شهریور در کاخ سعدآباد است)

در ساعت سه بعدازظهر نهم شهریور افسران امضاکننده در سعدآباد طرح حضور شاه می‌رسند.

شاه در حالی که فوق‌العاده عصبانی و غضبناک بوده‌اند به افسران می‌گویند: چرا به کشور خیانت کردید ـ ارتشی که با خون دل تهیه کرده‌ام از بین بردید ـ نظام وظیفه را ملغی کردید ـ حالا می‌خوانید سرباز پیمانی استخدام کنید؟ با کدام بودجه؟ از کجا؟

در پاسخ سؤال و تعرض شدید شاه ـ ضرغامی تصویب طرح را منتسب به

سرلشکر احمد نخجوان و سرتیپ ریاضی می‌نماید. آن دو در مقام دفاع توصیحاتی می‌دهند ـ ولی نه تنها شاه قانع نمی‌شود بلکه بیشتر عصبانی می‌گردد و با عصای خود چندین ضربه به سر و صورت آن دو می‌کوید و دستور توقیف آنها را می‌دهد. سپس با یکایک امرا به مجادله پرداخته ـ سیلی بر صورت و عصا بر کتف آنها می‌زند.

شاه می‌خواست خود رئیس دادگاه شود:

فروغی در خاطراتش می‌گوید:

در جلسه هیئت وزیران ـ امیر موثق به عنوان وزیر جنگ جدید شرکت کرد.... بعد از جلسه پدرم از امیر موثق شنید که شاه پس از کتک زدن این افسران ـ امیر موثق را احضار کرده و گفته که: « از خیانت این افسران خبر داری؟ تمام زحمات ما را به هدر دادند. تو الان وزیر جنگ هستی ـ برو خود را به نخست‌وزیر معرفی کن. ضمناً دادگاهی تشکیل بدهید که این خائنین محاکمه شوند. ریاست دادگاه با خود من خواهد بود ». بعد از جلسه پدرم امیر موثق را به اطاقش احضار کرد و گفت: مصلحت نیست شاه ریاست جلسه دادگاه را عهده دار شود ـ غیر از این‌که خلاف قانون است در محافل داخلی و خارجی سوء اثر دارد. بروید از قول من به ایشان بگوئید یکی از امرا را برای این کار انتخاب کنند. از طرفی امر بازجوئی را طولانی کنید شاید فرجی ایجاد شود.

امیر موثق قول داد که روز بعد در معیت رئیس محاکمات و دادستان ارتش حضور شاه رفته اورا قانع کند تا طریق قانون را رعایت کند... روز بعد امیر موثق به اتفاق عبدالمجید فیروز رئیس دادرسی ارتش و حسن معاصر قاضی دادگستری که در آن ایام دادستانی ارتش را داشت نزد شاه می‌روند و رضایت اورا به این نکته جلب می‌کنند که شاه نمی‌تواند رئیس دادگاه باشد.

شاه که بر اثر حملات شدید رادیو لندن به اشتباه خود پی برده بود دستور می‌دهد ریاست دادگاه را به سرلشکر اسماعیل امیر فضلی بدهند. همان روز دو نفر زندانی از زندان لشکر گارد به زندان دژبان منتقل می‌شوند.

روز ۲۵ شهریور ـ پس از استعفای شاه ـ دادرسی ارتش گزارشی در مورد بی‌تقصیر بودن آن دو نفر تهیه کرد و پس از تصویب ـ هر دو آزاد شدند و به مشاغل بالاتری ارتقا یافتند. (فروغی و شهریور ۲۰ ص ۹۳ـ۹۵)

رضاشاه در خشمناک‌ترین دقایق زندگی خود:

یکی از دولتمردان دوران رضاشاه ـ که بنظر می‌آید از افسران مأمور خدمت در پادگان عشرت‌آباد باشد ـ مقاله‌ای در کتاب « ایران در عصر پهلوی ـ ص ۳۹۲ » نوشته که متأسفانه نام خود را صریحاً ذکر نکرده است. این نویسنده داستان مرخص کردن سربازان را چنین می‌نویسد:

« عصر هشتم شهریور ۱۳۲۰ ـ پس از ابلاغ مرخصی سربازان در عشرت‌آباد از هشت هزار نفر سرباز لشکر دوم (تهران) فقط ۶۰۰ نفر باقی مانده بود و آنان هم در شرف حرکت و یا فرار بودند. به‌طوری‌که هیچ نیروئی قادر به نگهداری آنها نبود.

به‌فرض این‌که آنها باقی می‌ماندند با این عده کم کسی موفق نمی‌شد به سربازخانه سرو صورتی بدهد.

افسران فقط یازده نفر باقی مانده و همه ماتم گرفته و در گوشه‌ای نشسته بودند. به آنها خبر رسید تمام امرای ارتش ـ وزرا و وکلا تهران را تخلیه و فرار نمودند. شنیدند که اعلیحضرت رضاشاه با تمام خانواده سلطنتی به سمت اصفهان رهسپار شده‌اند ولی با همه این تفاصیل این‌ها دل از سربازخانه نکنده و بدین طریق می‌خواستند از خانه قدیمی خود نگهداری نمایند.

تاریکی همه جا را فرا گرفته ـ فقط یک چراغ زنبوری کوچک محوطه آنها را روشن کرده بود.

بر اثر هیاهو و جنجال عصر آشپزخانه و خبازخانه تعطیل شده ـ تمام

مجبور بودند سر بی شام بر زمین بگذارند.

ساعتی از تعویض شیفت پاسداران گذشته و کسی به سروقت آنها نیامده بود.

تلفن لشکر که همیشه مشغول مکالمه بود. دیگر برای نمونه صدای زنگ آن‌هم بلند نمی‌شد. چند نفری در حال چرت بودند. یکی دونفر از افسران دیگر که سرهنگ بیگلری هم جزو آنها بود بین خواب و بیداری بوده افکار گوناگون و قطرات اشک که پی‌درپی بر روی گونه آنها جاری می‌شد مانع از به خواب رفتنشان بود.

در همین موقع از دور صدای پائی شنیده شد که به سرعتی هر چه تمام‌تر مشغول دویدن بود و هر لحظه به این محوطه نزدیکتر می‌شد.

دونده یکی از افسران وظیفه و تلفنچی پادگان بود که پی‌درپی از دور فریاد می‌کرد: جناب سرهنگ ـ جناب سرهنگ ـ مژده بدهید اعلیحضرت همایونی در تهران تشریف دارند ـ شما را پای تلفن می‌خواهند.

افسرانی که خواب بودند با این فریاد بیدار شده و نمی توانستند تصور کنند آنچه را که می‌شنوند در حال بیداری است.

راست می‌گوئی؟ آیا خود اعلیحضرت همایونی بودند ـ عوضی نشنیدی؟

جناب سرهنگ خدا شاهد است دروغ نمی‌گویم. من جلو پادگان پیش پاسدار ایستاده بودم که صدای زنگ تلفن بلند شد. به تصور آنکه شاید اتفاق جدیدی افتاده و خبری هست با سرعت به سمت تلفن دویدم. گوشی را که بر داشتم و خود را معرفی کردم ـ صدائی در گوشی گفت: اینجا قصر سلطنتی است. اعلیحضرت همایونی می‌خواهند با سرهنگ بیگلری صحبت کنند.

من ابتدا خیال کردم کسی شوخی می‌کند گفتم اعلیحضرت همایونی در تهران تشریف ندارند.

صاحب صدا عصبانی شده گفت این حرفها به تو مربوط نیست. ایشان مراجعت فرمودند. عرض کردم فرمانده لشکر نیستند ـ پرسید آیا افسری در لشکر وجود ندارد؟

اظهار کردم فرمانده هنگ نادری با ده نفر از افسران دیگر در لشکر باقی مانده و بقیه مرخص شدند.

پس از چند ثانیه صدای دیگری به گوشم رسید که می‌گفت برو به سرهنگ بیگلری بگو پای تلفن بیاید و با من صحبت کند ـ جناب سرهنگ خدا شاهد است دروغ نمی‌گویم. من خودم با گوش خودم صدای اعلیحضرت همایونی را شنیدم.

سرهنگ بیگلری کلاه خود را بر سر گذاشت و پس از این‌که کمر بند خود را محکم نمود و شمشیر خود را به کمر انداخت و دکمه‌های بلوز خود را بست ـ به سمت اطاق تلفن که نزدیک پاسدارخانه می‌باشد با سرعتی هرچه تمام‌تر بنای دویدن را گذاشت.

ستوان یکم دهش پور که یکی از همان افسران باقیمانده بود چراغ زنبوری برداشته عقب سرهنگ دوید.

هر سه نفر یعنی سرهنگ بیگلری و ستوان یکم دهش پور با تلفنچی به اطاق وارد شدند. دسته زنگ را گردانده گوشی را بیگلری بلند می‌کند.

صدای ناشناسی اظهار می‌کند شما سرهنگ بیگلری هستید؟ـ بله چه فرمایشی است. اعلیحضرت همایونی می‌خواهند با شما صحبت بکنند ـ حاضر باشید.

هر سه نفر در اطاق ـ جلوی تنفس خود را گرفته و در تمام این فضای کوچک جز صدای یکنواخت چراغ زنبوری صدای دیگری شنیده نمی‌شد.

سرهنگ گوشی را در دست گرفته منتظر گفتگو با شاهنشاه بود.

یک‌مرتبه گوشی تلفن به صدا در آمد و کسی این سخن را اظهار کرد.

الو ـ شما کی هستید؟

بنده سرهنگ بیگلری فرمانده هنگ نادری ـ سلام عرض می‌کنم قربان.

بیگلری آنجا چه خبر است؟ شنیده‌ام بی‌ترتیبی‌هائی است؟

خیر قربان بی‌ترتیبی نیست.

بیگلری این صدا چیه می‌شنوم؟

سرهنگ بیگلری در این موقع که تصور می‌کند صدائی نبوده و شاه اشتباه می‌کنند ـ چند ثانیه تأمل نموده و می‌فهمد که صدای چراغ زنبوریست. فوراً به ستوان یکم دهش پور دستور می‌دهد چراغ را خاموش کند.

چراغ زنبوری به فوریت خاموش شده بار دیگر مکالمه تلفنی شروع می‌شود.

قربان صدای چراغ زنبوری بود که خاموش شد.

بله قربان خاموش شد.

حالا چند نفر دارید؟

قربان ششصد نفر (در موقعی که بیگلری این حرف را می‌زده است از عده هنگ نادری جز خودش با ده نفر دیگر کسی باقی نمانده و این عده مربوط به چند ساعت قبل بود)

به واسطه واضح نبودن صدا و یا بر اثر اغتشاش روحی ـ شاه متوجه رقم نگردیده و تکرار می‌کند ششصد یا هشتصد؟

ششصد قربان.

شاه در این موقع این‌که بیگلری تصور نکند از خارج با او صحبت می‌کند ـ برای اتمام حجت ـ بودن خود را در تهران به بیگلری خاطر نشان کرده و می‌گوید:

بیگلری من جائی نرفته‌ام ـ همین‌جا هستم .

قربان امیدوارم همیشه پایدار باشید.

بیگلری باید فوراً وضعیت به حال اولیه برگردد.

بله قربان اطاعت می‌کنم.

به فرماندهان ابلاغ کن نفرات جمع‌آوری شوند.

اطاعت می‌کنم قربان.

مکالمه با تلفن پایان یافته و دیگر صحبتی باقی نمانده بود. ولی باز هم در موقعی که بیگلری مرخصی می‌گیرد ـ شاه مجدداً اظهار می‌کند: بیگلری من جائی نرفته‌ام و نخواهم رفت ـ زودتر وضعیت به حالت عادی برگردد ـ مرخص هستی.

وقتی‌که مکالمه حضوری با شاهنشاه پایان یافت بیگلری تا چند دقیقه از شدت خوشحالی قادر به حرکت نبود ـ یک‌مرتبه مثل این‌که از خواب شیرینی بیدار شده است، بنای دویدن را گذاشت.

در این ساعت دوجا جشن گرفته بودند ـ در قسمت شمالی افسران هنگ نادری از آن جهت خوشحال بودند که رضاشاه در تهران بوده و دستور جمع‌آوری سربازان را صادر نموده است. ولی در قسمت جنوبی خوشحالی عده‌ای از استواران و گروهبانان برای آن بود که نظم و ترتیب از میان رفته و حالا فارغ البال مشغول غارت انبار خواربار شده‌اند.

از موقعی‌که هوا تاریک شده بود ـ گروهبان‌ها و استواران لشکر به سمت انبار خواربار هجوم آوردند و شروع به غارت کردند.

خبر غارت انبار خواربار که به گوش سرهنگ بیگلری می‌رسد ـ به فوریت با کلیه افسران خود به این سمت می‌آیند. ولی وقتی‌که رسیده بودند ـ همه از تاریکی شب استفاده نموده و فرار می‌کنند.

نیم ساعت بعد سرلشکر نقدی که از تلفن شاه با خبر شده بود به لشکر آمده و بیگلری امر شاهانه را ابلاغ می‌کند.

سرلشکر نقدی از این‌که بیگلری در سربازخانه بوده و مخاطب شاهنشاه واقع شده اظهار خوشوقتی نموده و از او قدردانی می‌نماید.

چند ساعت بعد نیز افسران و سربازان فراری لشکر شمال غرب به سربازخانه وارد و اسلحه و مهمات و آنچه را که همراه داشته وسط میدان ریخته و پس از این‌که چند نفری در اطراف آن مراقب می‌گذارند عده از سرباز خانه خارج و عده‌ای در وسط میدان پای دیوار و کنار درختها به خواب رفته منتظر رسیدن صبح بودند.

در این شب تصمیم گرفته می‌شود به محض فرا رسیدن صبح آنچه افسر و استوار که در دسترس باشند به اطراف پراکنده نموده و سربازان مرخص شده را جمع‌آوری و کوشش کنند تا وضعیت پادگان به حالت اولیه عودت نماید.

نویسنده مطالب فوق آنگاه چنین ادامه می‌دهد:

« عمارت شهربانی بدون افسر مانده ـ سرپاس مختار رئیس آن به سمت کرمان فرار و تلگراف ورودش از آنجا مخابره شده بود.

[به‌طوری‌که گفتیم سرپاس مختار به دستور شاه خانواده سلطنتی را همراهی می‌کرده است]

فرار از مرکز نظامی‌ها به ادارات کشوری هم سرایت نموده و آنها هم باقی نمانده بودند. برای نمونه یک اداره و حتی یک دایره کوچک در تمام پایتخت وجود نداشت.

از شهرستانها پی‌درپی تلگراف مخابره شده و ورود فراری‌ها را با نام و نشان به آن شهرستان اعلام می‌کرد.

سپهبد امیر احمدی با اجازه اعلیحضرت رضاشاه ـ به شهرستان‌ها اطلاع می‌دهد که به کلیه فراریان تأمین داده شده به تهران مراجعت نمایند.

شاهنشاه شب گذشته را که بدترین شبهای سلطنتشان بود گذراندند. صبح به بازدید باغ شاه رفته و با بازدید باغ شاه در میان این آشوب و انقلاب که در هر قدم آن ممکن بود خطر جانی برای شاهنشاه برسد آخرین درجه شهامت و از خود گذشتگی را نشان دادند.

ستاد جنگ به تهران مراجعت و قافله‌های فراری یکی پس از دیگری به تهران وارد می‌شدند.

شاهنشاه فرمان می‌دهند برای رسیدگی به امور ارتش و چگونگی اداره کردن بعدی آن ـ کمیسیونی مرکب از وزیر جنگ (سرلشکر احمد نخجوان) و رئیس ستاد (عزیرالله ضرغامی) و فرمانده سپاه تهران (سرلشکر مرتضی یزدان‌پناه) و اعضای شورای جنگ تشکیل یافته و نظریات خود را گزارش نمایند.

اعلیحضرت چون از همه‌کس مظنون شده بودند دستور می‌دهند بطور استثناء سپهبد امیر احمدی هم در این کمیسیون شرکت نماید.

روی‌هم‌رفته این کمیسیون می‌بایستی به قید فوریت در پیرامون دو مطلب بررسی نموده و پاسخ آن را تهیه نمایند.

۱ـ چگونه دیروز عصر اوضاع ارتش از هم گسیخته گردید و پادگانها از هم متلاشی شد؟

۲ـ چطور بایستی از این به بعد آنرا اداره کرد؟

پاسخ قسمت اول واضح بود ـ زیرا گرچه سر منشاء تمام این فسادها یک نفر بود.

ولی چون بر اثر نیرنگ دامان تمام آنها لکه دار شده و همه فرار کرده بودند ـ بدین جهت به‌طور اجتماع تصمیم می‌گیرند ـ فعلاً پاسخ قسمت اول را راکد گذارده و به چگونگی آن رسیدگی ننموده و حتی هنگام تنظیم صورت جلسه نامی هم از آن برده نشود.

[معلوم نیست منظور نویسنده از این‌که می‌نویسد « گرچه سر منشاء تمام این فسادها یک نفر بود » آن یک نفر چه کسی بوده. از لحن تملق‌آمیز نویسنده روشن است که منظور رضاشاه نبوده لذا فقط دو نفر باقی می‌ماند: یکی سرلشکر احمد نخجوان و دیگری سرلشکر ضرغامی. چون ضرغامی از افسران خیلی قدیم بوده و ارتشیان به او احترام می‌گذاشتند به نظر می‌رسد احتمالاً منظور نویسنده سرلشکر احمد نخجوان بوده باشد].

ولی اصل موضوع اتخاذ تصمیم برای مطلب دوم بود. زیرا در حقیقت وقایع دیروز پرده اول بوده و اتخاذ تصمیم برای مطلب امروز پرده دوم نمایش خائنانه را تشکیل می‌داد.

بقیه داستان در صبح روز نهم شهریور:

یکی از افسران که نام خود را اظهار نداشته ـ داستان صبح روز نهم شهریور را در کتاب « ایران در عصر پهلوی) چنین نوشته است:

قبل از ظهر نهم شهریور ماه بنا به دستور شاه ـ کمیسیون تشکیل شد. تمام اعضاء این کمیسیون که به غیر از یکی دو نفر بقیه از خود رأی نداشتند ـ حاضر گردیده و چند دقیقه هم منتظر سپهبد احمدی می‌شوند ـ ولی چون او در شهر گرفتار بوده و بایستی امور تهران را اداره کند ـ در ابتدای

کمیسیون شرکت نکرد و به ناچار بدون حضور سپهبد گفتگو شروع شد و صورت جلسه را این طور تنظیم می‌کنند:

« از نقطه نظر حفظ پایتخت و برقراری انتظامات در سربازخانه‌های متلاشی شده کمیسیون پیشنهاد می‌کند که به فوریت قانون نظام وظیفه در ایران ملغی و امر شاهانه برای آن شرف صدور یابد و در عوض سی هزار نفر سرباز داوطلب استخدام و بهر یک ماهیانه پانصد ریال حقوق داده شود.»

صورت‌جلسه تنظیم و همه ذیل آن را امضا و منتظر آمدن سپهبد امیر احمدی می‌شوند ـ در این اثنا سپهبد (امیر احمدی) به باشگاه (افسران) وارد شده و چند دقیقه بعد در کمیسیون حاضر می‌شود.

وقتی‌که صحبتها و دلائل را به او گفته و صورت‌جلسه را به او ارائه می‌دهند از امضای آن خودداری می‌نماید و در کمیسیون اظهار می‌کند: در صورتی‌که این پیشنهاد عمل شود ـ ایران به تمام معنی مضمحل خواهد شد و دلائلی در رد این تصمیم بیان می‌کند.

اعضاء کمیسیون نگاهی به هم نموده و چند نفری نزدیک بود به خبط خود یعنی امضاء صورت‌جلسه پی برده و اعتراض کنند که با اشاره نخجوان ضرغامی پیش آمده و به سپهبد اظهار می‌کند اگر شما امضا نمی‌کنید ـ مانعی ندارد ـ ولی باید به اطلاع شما برسانم که منویات خاطر ملوکانه چنین اقتضا کرده است و به همین جهت توضیحات شما کمیسیون را قانع نمی‌کند.

سپهبد از لحاظ این‌که شاه این‌طور خواسته‌اند و از طرف دیگر چون هیچ امری در کشور قبل از آن‌که شخص شاهنشاه روی آن تصمیم بگیرند قابل اجرا نخواهد بود ـ صورت‌جلسه را امضا و به دست سرلشکر ضرغامی می‌دهد.

ضرغامی صورتجلسه امضا شده را لوله نموده و کمیسیون تعطیل می‌شود.

سپهبد برای انجام کارهای شهری حرکت نموده و ضرغامی و نخجوان هم به طرف قصر سعدآباد می‌روند تا متن صورت‌جلسه را که حاکی از تصمیم کمیسیون برای الغای قانون نظام وظیفه و مرخص کردن کلیه سربازان و استخدام ثانوی سی هزار سرباز داوطلب با حقوق ماهانه پانصد هزار ریال به

عرض شاهنشاه رسانده اجرای فوری آن را خواستار شوند.

شاهنشاه متن صورتجلسه را قرائت فرموده و چند دقیقه‌ای به گزارشات شفاهی سرلشکر گوش می‌دهند و صحبتی نفرموده و عقیده خود را ابراز نمی‌فرمایند. فقط می‌فرمایند کلیه امضاکنندگان صورتجلسه ساعت ۲ بعدازظهر برای پاره‌ای توضیحات در قصر سعدآباد حاضر شوند.

نویسنده بالا بقیه داستان را که بعد از ظهر روز نهم شهریور ۱۳۲۰ اتفاق افتاده چنین شرح می‌دهد:

« اعلیحضرت از این صورت‌جلسه به حدی ناراحت و متغیر بودند که تصمیم می‌گیرند امضاکنندگان را احضارو خود از میان آنها خائنین را که در این چند روز اخیر خوب شناخته بودند انتخاب و به سزای خیانت به کشورشان برسانند.

در ساعت معین امرا که عبارت بودند از سرلشکر احمد نخجوان ـ سرلشکر ضرغامی ـ سرلشکر یزدان‌پناه ـ سرلشکر بوذرجمهری ـ سرلشکر علی اصغر نقدی و سرتیپ ریاضی به حضور می‌رسند. سپهبد امیر احمدی نیز بعداً شرفیاب می‌شود.

همه منتظر شروع و واقف بودن بر چگونگی اوضاع بودند.

وقتی‌که قدم زدنهای تند و قیافه بر افروخته رضاشاه را دیدند فهمیدند شاهنشاه در نهایت عصبانیت بوده و هر لحظه بر خشمشان افزوده می‌شود. بالاخره شاهنشاه شروع به صحبت می‌فرمایند:

آقایان خیانت به من و راه دادن بیگانه‌ها به کشور کافی نبود که حالا می‌خواهید با مرخص کردن ارتش ناموس این مملکت را هم به باد دهید؟

کی جرأت کرد این دستور را صادر کند ـ جنایت شب گذشته کافی نبود که حالا می‌خواهید باقی مانده این مملکت را به باد دهید؟

اگر من دیشب به پایتخت مراجعت ننموده بودم که ناموس این شهر به باد رفته و اموال مردم هم به غارت می‌رفت.

کی دستور داد که شما دیشب ارتش را با آن وضع افتضاح‌آمیز مرخص

کنید؟ کی امروز صبح شما را تحریک کرده که زیر این صورت‌جلسه را امضا کنید؟ آقای مرتضی خان اینها امضا کردند شما که وطن‌پرست هستید چرا؟ آقای سرلشکر ضرغامی شما که خود را مدیر دانسته می‌گفتید ستاد ارتش را خوب اداره می‌کنید ـ این است معنی اداره کردن؟ بعد رو را به طرف سرتیپ ریاضی کرده فرمودند: اگر از ارتش بیرونت کردم برای آن نبود که بروی از دشمنان من درس بگیری. خوب درست را روان کردند.

هیچ‌کدام از شماها عرضه و لیاقت داشتن شمشیر افسری را ندارید. شمشیرها را از کمر باز کنید.

در زمانی کمتر از چند ثانیه و با سرعتی مانند برق شمشیرها از کمر امراء باز شد و بر روی هم در وسط این محوطه جمع گردید.

من حتی اگر کشته هم بشوم هیچ مانعی ندارد ولی نمی‌گذارم شما ناموس این مملکت را به باد داده و به این مردم بدبخت خیانت کنید.

سرلشکر (احمد) نججوان و سرتیپ ریاضی شما دو نفر توقیف هستید.

مرتضی خان تو هم با این‌که آدم حسابی هستی و می‌دانم که وطن‌پرست می‌باشی ولی چون با همه زرنگی گول اینها را خوردی ـ برو آن بالا توقیف.

شاه پس از این‌که آن سه نفر را امر به توقیف می‌فرمایند رو به سرلشکر کریم آقا بوذرجمهری نموده می‌فرمایند آیا تمام محبت‌هائی که در حق تو کردم برای این بود که به کشورت خیانت کرده ـ دیشب با آن افتضاح لشکرت را مرخص کردی؟ سپس رو به سپهبد احمدی نموده می‌فرمایند شما چطور جرئت کردی که به من خیانت کنی؟

ــ قربان از موضوع بی‌اطلاع هستم. نمی‌دانم منظور اعلیحضرت همایونی از این فرمایشات چیست؟

ــ چرا با این صورت‌جلسه موافقت و آن را امضا کردی؟

سپهبد وقتی که این پرسش منطقی را می‌شنود اظهار می‌کند: قربان دیر وقت به کمیسیون رسیدم ـ صورت‌جلسه آماده بود ـ با دلائل رد کردم ـ سرلشکر ضرغامی امر شاهانه را ابلاغ و اظهار داشتند که اعلیحضرت همایونی

خواسته‌اند امضا شود.

... مجدداً اعلیحضرت نسبت به سرلشکر احمد نخجوان (کفیل وزارت جنگ آنروز) تغیر فرمودند ـ با یک ضرب سردوشیهای او را کنده فرمودند شما خائنین لیاقت داشتن این سردوشی را ندارید.

در این موقع تلگرافچی قصر که سپرده بودند آخرین اخبار را فوری گزارش دهد به سوی شاه در حرکت بود. اعلیحضرت فرمودند چه خبر است؟ خبر جدیدی است؟

رئیس تلگراف عرض می‌کند: قربان ارتش روس با یک لشکر موتوریزه از آبیک گذشته و به سرعت به طرف تهران پیش می‌آید.

شاه وقتیکه این خبر را می‌شنوند افسران را مرخص می‌نمایند. فقط سر لشکر نخجوان و سرتیپ ریاضی دو روز در قصر زندانی و روز یازدهم شهریور تحت الحفظ به زندان دژبانی منتقل و در آنجا زندانی می‌شوند.

شایعه بود که این تلگراف جعلی بودو برای نجات افسران در همان محل جعل شده بود.

ــ بعدازظهر روز نهم شهریور ۱۳۲۰ سرلشکر محمد نخجوان (امیر موثق) به دربار احضار و مأمور می‌گردد با سمت وزیر جنگ ـ رشته گسیخته شده ارتش را در دست گرفته هرچه زودتر پادگان تهران را سر و صورتی دهد.

[متأسفانه بقیه این مقاله بدست نیامد. ولی به هر صورت نویسنده اگر سرهنگ بیگلری فرمانده هنگ نادری باشد مسلماً در آن جلسه که رضاشاه امضا کنندگان آن صورت‌جلسه را احضار کرده ـ حضور نداشته ـ بلکه بعدا موضوع را از دیگران شنیده و با تخیلات خود آنرا به صورت داستان تخیلی بالا در آورده است].

داستان مرخص کردن سربازان به روایت باقر عاقلی:

باقر عاقلی وقایع روز هشتم شهریور را در کتاب روزشمار تاریخ ایران (ج۱ ص ۲۳۴) چنین می‌نویسد:

« رضاشاه کلیه امراء امضا کنندگان طرح مرخصی سربازان وظیفه و استخدام سرباز پیمانی را به کاخ سعدآباد احضار کرد و به آنها نسبت خیانت داد و سرلشکر احمد نخجوان کفیل وزارت جنگ و سرتیپ علی ریاضی رئیس اداره مهندسی ارتش و سرپرست رکن دوم ستاد ارتش را مسبب چنین طرحی تشخیص داد و در نتیجه هر دو را به شدت مجروح و مضروب نمود و پس از خلع درجه آنها را زندانی کرد و دستور داد نامبردگان بابت این خیانت در دادگاه زمان جنگ محاکمه شوند. سایر امراء حاضر در جلسه نیز از شاه کتک خوردند »

سرلشکر محمد نخجوان (امیر موثق) از طرف شاه سرپرست وزارت جنگ شد. شاه دستور داد مقدمات محاکمه افسران را هرچه زودتر فراهم نمایند تا محاکمه تحت ریاست شاه انجام شود. (نقل از روزشمار تاریخ ایران ج ۱ ص ۲۳۴)

روزنامه‌ها ـ مردم را غافل از وقایع نگهداشتند:

در طی این چند روز از سوم شهریور ۱۳۲۰ که روزنامه‌ها اطلاعی از اوضاع به مردم نمی‌دادند. روزنامه اطلاعات که بزرگترین روزنامه کشور بود در روز سوم شهریور تیترهای زیر را داشت:

« تشریف فرمائی والاحضرت همایون ولیعهد و والاحضرت همایون فوزیه به منظریه (آن روزها این القاب متداول روز بود) ـ مسابقه شنای قهرمانی کشورـ شب‌نشینی و سخنرانی پرورش افکار ». روز بعد یعنی چهارم شهریور ـ تیتر وقایع مهم کشور عبارت یود از: درآمد و هزینه شهرداری ساری ـ روز بعد یعنی پنجم شهریور تیر اخبار مهم کشور عبارت بود از: نتیجه اقدامات کلاسهای سرود و موسیقی کشور و امثال آن.....

مردم حتی از وقایع سوم شهریور و شکست پادگانها و فرار فرماندهان (برخی با چادر زنانه) بعدها خبر شدند. آن روزها انتشار اخبار مملکت « تشویش اذهان عمومی » محسوب می‌شد و شدیداً جریمه می‌شد.

اما عکس‌العمل ارتش ایران هم موجب تأسف است. شاید اساس ارتش ایران همیشه بر پایه چاپلوسی بنا شده بود نه لیاقت ـ آنگاه که لیاقت لازم می‌شد ـ لایق بر سر کار نبود و چاپلوس فرار می‌کرد. شاید حکومت‌های دیکتاتوری طوری اداره می‌شوند که میهن‌پرستی را تقویت نمی‌کنند بلکه نفع شخصی را تقویت می‌کنند. شاید عیب کار در سرباز وظیفه است و سرباز دائم و موظف بهتر جنگ می‌کند؟؟؟

این یک امر ساده نیست که سرسری از آن بگذریم. باز هم در آتیه کشوری به ما حمله خواهد کرد و احتمالاً باز هم وقایع گذشته اتفاق خواهد افتاد ـ چه خوب است علاج واقعه را قبل از وقوع بکنیم ـ شاید نظامیان کار کشته راه حلی بهتر ارائه دهند ـ شاید مدلهای بهتری در دنیا وجود داشته باشد و در آن مدلها سربازان و افسران بهتر از کشورشان دفاع کنند. به هرصورت پژوهش در این کار باید واجب‌ترین و مهمترین کار حکومتها باشد.

انگلیس با مرخص‌کردن سربازان وظیفه موافق بود:

سر ریدر بولارد در کتاب « نامه‌هائی از تهران ص ۷۹ » می‌نویسد که:

« روز ۱۴ سپتامبر ۱۹۴۱ (یعنی ۲۳ شهریور ۱۳۲۰ ـ و حدوداً دو هفته بعد از داستان مرخص کردن سربازان) به وزارت خارجه انگلیس گزارش دادم که برای ایران یک ارتش کوچکتر با حقوق بیشتر از افرار داوطلب بهتر از نظام وظیفه عمومی است. وابسته نظامی ما هم موافقت دارد ولی می‌گوید به شرط این‌که شاه نماند تا این ارتش را اداره کند ـ این ارتش به کمک مربیان خارجی برای اداره احتیاج دارد. فعلاً شاه هیچ کاری را اداره نمی‌کند و اقدامی برای جلوگیری از انحلال ارتش که واقع شده نکرده است. بجای آن دستور ساخت چند خانه بی‌مصرف برای خودش صادر کرده و مرتباً سئوال می‌کند آیا می‌تواند یک نفر را برای سرکشی املاکش به مازندران بفرستد؟ »

[نامه بالا به وضوح خباثت بولارد و دخالت او را در کارهائی که به او مربوط نیست نشان می‌دهد.]

نان و خواربار تهران تامین شد:

مهندس فروغی می‌نویسد که بعدازظهر روز نهم شهریور آقای گلشائیان کفیل وزارت دارائی ـ مرآت وزیر فرهنگ ـ وثیقی کفیل وزارت بازرگانی و فروزان کفیل شهرداری در منزل ما جلسه داشتند. این جلسه به منظور تأمین خواربار تهران و بهبود نان و گوشت بود.

در آن جلسه تصمیم گرفته شد مأمورین وزارت دارائی با پول به اطراف تهران بروند و گندم رعایا و مالکین را به هر قیمت خریداری کنند. این تصمیم براساس تذکر پدرم بود که شب گذشته به هنگام صرف غذا به نامطلوبی و نا مرغوبی نان توجه کرده بودند.

آخرین خبری که روزنامه اطلاعات در روز بعد منتشر کرد این بود که « دراثر اقدامات دولت نان و خواربار در تهران فراوان است و با تدابیری که دولت اندیشیده به‌قدر کافی خواربار وجود دارد ۰ بنابراین جای هیچ‌گونه نگرانی نیست »

بخش هشتم

مقدمات خلع رضاشاه

حمله و حتاکی رادیو لندن به رضاشاه:

گفتیم که روز هفتم شهریور ۱۳۲۰ سفیر روسیه شوروی و وزیر مختار انگلیس در تهران طی دو نامه جداگانه شرایط ترک مخاصمه را به دولت ایران اعلام نمودند.

دولتین روس و انگلیس تصور می‌کردند که با این شرایط سخت که اعلام کرده‌اند رضاشاه استعفا خواهد داد و خواهد رفت. البته رضاشاه هم آماده به رفتن شد، ولی با اقدامات و مذاکراتی که آقای فروغی با رضاشاه کرد او را از رفتن منصرف نمود و نظر روس و انگلیس تأمین نشد. بدین جهت راه حل دیگری که تهیه شده بود به کار گرفته شد و آن حملات رادیو لندن بود.

از فردای آن روز رادیوهای لندن و دهلی حملات شدید خود را متوجه رضاشاه نمودند و از اعمال وی در دوران پادشاهی او سخن گفتند ـ از جمع‌آوری مال و ثروت و رفتار خشن او در سالهای اخیر. این نشانه آن بود که رضاشاه باید برود.

رادیو لندن شرح مفصلی هم درباره وظائف مجلس و شاه می‌داد و این‌که در رژیم مشروطه چه مسئولیتی متوجه مجلس است و شاه چه اختیاراتی

دارد و به‌طور خلاصه مردم را متوجه می‌کرد به این‌که شاه در مملکت مشروطه مالک الرقاب و مطلق العنان نیست. این تبلیغات هرشب نسبت به شب قبل تندتر می‌شد و جسته گریخته درباره این‌که شاه حق تملک مال مردم را ندارد و خریدن و غصب کردن املاک مردم کار شاه نیست ـ سخن پراکنی می‌کرد.

مجلس شورای ملی و بیانات نخست‌وزیر:

روز یکشنبه نهم شهریور ۱۳۲۰ یکصدو یازدهمین جلسه مجلس شورای ملی پیش‌ازظهر به ریاست آقای اسفندیاری (محتشم السلطنه) تشکیل گردید. آقای فروغی نخست‌وزیر و آقای آهی وزیر دادگستری در جلسه حضور داشتند. در این جلسه نخست‌وزیر سخنانی ایراد کرد.

روزنامه اطلاعات مورخ ۹ شهریور بیانات نخست‌وزیر را به شرح زیر منتشر نمود:

« عرایض بنده امروز مختصر است. و هنوز موقع آن نرسیده که خاطر محترم نمایندگان را از جزئیات و تفاصیل قضایای اخیر مستحضر کنم و همین‌قدر عرض می‌کنم مذاکرات و اقدامات ما در موضوع قضایای اخیر دیروز به یک مرحله جدی‌تر و روشن‌تری رسیده است ـ حالا مشغول هستیم ـ هم مطالعه می‌کنیم و هم مذاکره و در ظرف فردا و پس فردا امیدوارم به نتیجه قطعی برسیم و خاطر آقایان مستحضر شود.

چیزی را که بنده بیشتر می‌خواستم خاطر نشان کنم این تأسفی است که برای ما حاصل شده است از وضع روحیه مردم که بنده چیزهای عجیب و غریبی می‌شنوم ـ از اراجیف و جعلیات و می‌بینم وحشت خاطر زیادی برای اهالی تهران است و حتی می‌شنوم جماعتی از تهران بیرون می‌روند و خارج می‌شوند و من علت این را نمی‌دانم ـ گرچه می‌دانم بواسطه القاآت صوری و بواسطه خبرهائی است که مغرضین منتشر می‌کنند ـ ولیکن می‌خواهم عرض کنم چرا مردم این‌قدر متوحش هستند. برای مرکز و برای افراد خطری نیست.

این قضایائی که واقع شده است در نتیجه همان اموری است که مستحضرید و می‌دانید چرا واقع می‌شود ولیکن بنده می‌خواهم اطمینان بدهم به آقایان و به همه اهل تهران که این‌طور دست پاچه و پریشان خاطر نباشند که هیچ قسم خطری برای تهران و برای مرکز و برای دولت نیست. اگر چیزی می‌شنوید باور نکنید و هراس میان مردم نیاندازید که این خودش دست و پای ما را می‌بندد و ما کار نمی‌توانیم بکنیم. اگر قرار باشد ما همه متوجه آن باشیم که جلوی هراس مردم را بگیریم نمی‌توانیم کار بکنیم. نان فراوان است ـ گندم فراوان است ـ همه چیز هست ـ اما اگر بنا باشد هرکس به‌جای این‌که یک‌دانه نان محتاج است ده تا نان بخرد البته لنگی پیش می‌آید. (نمایندگان گفتند صحیح است)

در این‌که ما در یک موقع مشکلی گرفتار شده‌ایم حرفی نیست ـ ما که این را پنهان نکرده‌ایم ـ آقایان می‌دانند یک قضیه مشکلی برای دولت پیش آمده است ـ روزگار همین است که گاهی قضایای مشکل برای دولت پیش می‌آید ـ وقتی که مشکل پیش آمد ـ باید بنشینند و حل کنند ـ البته برای این‌که حل شود مردم هم باید کمک کنند نه این‌که مشکلاتی هم در داخله برای خودمان درست کنیم. (نمایندگان گفتند صحیح است)

البته مردم آسوده باشند و خاطرشان پریشان نباشد ـ کجا فرار می‌کنند ـ چرا فرار می‌کنند ـ بنده اطمینان می‌دهم که شهر تهران کاملاً در امان است ـ هیچ خطری نیست و البته آقایان هم باید میان مردم این مسئله را منتشر کنند و به این اراجیف و جعلیات عجیب و غریبی که شنیده می‌شود توجه نکنند و بدانند که یا از نادانی و یا از سوء نیت است. بنده نمی‌دانم چه عقلهائی این حرفها را درست می‌کنند ـ البته این اراجیف را نباید گوش داد و مردم سر جای خودشان بنشینند و آرام باشند و ما هم بنشینیم و عمل را تمام کنیم و فردا و پس فردا که به نتیجه قطعی رسید آقایان را از جریان امر آگاه می‌سازیم. » (نمایندگان گفتند صحیح است)

مهندس فروغی در خاطراتش می‌نویسد: « وقتی که نطق پدرم پایان یافت

تریبون مجلس را ترک گفتند و از جلسه خارج شدند و مجلس به کار خود ادامه داد. در سرسرای مجلس تنی چند از وکلا که از جلسه خارج شده بودند به دور پدرم حلقه زدند. آنها مرتباً سئوال می‌کردند: این مطالبی که فرمودید واقعاً صحیح است؟ برای تهران و ما خطری نیست؟ آسوده خاطر باشیم؟

یکی از وکلا پرسید پس چرا اعلیحضرت همایونی تهران را ترک کرده‌اند؟ پدرم به تندی جواب داد: این هم از آن اراجیف و لا طائلات است. من دیشب تا پاسی از شب در خدمت ایشان بودم. ولی مجلس همچنان مرعوب بود.

راجع به قضایای اخیر:

روزنامه اطلاعات علاوه بر خبر فوق مطلبی هم جداگانه با خط درشت به شرح زیر نوشت:

« به‌طوری‌که اطلاع حاصل کرده‌ایم دولت ایران با نمایندگان دولت اتحاد جماهیر شوروی و دولت انگلستان در حل مسائل مربوط به پیش‌آمدهای اخیر داخل مذاکره شده است و به زودی نتیجه این مذاکرات معلوم خواهد شد. فعلاً امیدواری تام حاصل شده است که عملیات نظامی که تا کنون جریان داشت موقوف گردد و موجبات نگرانی برای عامه پیش نیاید. »

تهیه پاسخ به سفرا:

مهندس محسن فروغی می‌نویسد:

« پس از اتمام کار در مجلس باتفاق پدرم به کاخ وزارت امور خارجه رفتیم. بلافاصله آقایان سهیلی وزیر امور خارجه و آقای جواد عامری وزیر کشور نزد ایشان آمدند.... آقای حمید سیاح مدیر کل وزارت خارجه که از کارشناسان درجه اول بلوک کمونیستی بود و همچنین آقای عبدالله انتظام و مسعود معاضد ـ روسای ادارات اول و سوم هم حضور داشتند... مرتباً پرونده‌هائی به کمیسیون برده می‌شد... چند بار حمید سیاح با سفارت روس به زبان روسی مذاکره کرد... عبدالله انتظام دو بار با دریفوس وزیر مختار

امریکا صحبت کرد... سهیلی هم شخصاً با بولارد تماس گرفت... و بنیاد پاسخ به نامه‌های روس و انگلیس ریخته شد...

در هنگام خروج از کاخ وزارت خارجه دستور داد هیئت وزیران را برای ساعت ۶ بعدازظهر [روز ۹ شهریور] دعوت کنند و جلسه در منزل ما تشکیل گردد. به هنگام خداحافظی با اعضای وزارت خارجه ـ آقای سیاح فوق‌العاده مورد تمجید و تحسین پدرم قرار گرفت. پدرم به ایشان گفتند که پاداش زحمات شما داده خواهد شد ـ تلاش چند روزه جناب عالی قابل جبران است.

ساعت شش تمام وزیران در منزل ما حاضر بودند... پدرم نظر تک تک وزیران را در مورد پاسخ به یادداشت سفارت روس و انگلیس جویا شد ـ این کار یک ساعت طول کشید و رئوس نظریات را پدرم یادداشت می‌کرد سپس افزود: شخصاً به تمام امور واقف هستم. امروز صبح با آقای سهیلی مشورت کرده‌ام ـ از کارشناسان سیاست خارجی وزارت امور خارجه هم نظر گرفته‌ام. شخصاً به تهیه پاسخ مبادرت خواهم کرد لطفاً مرا تنها بگذارید ـ همه از اطاق خارج شدند.

پاسخ به نامه‌های دولتین روس و انگلیس:

محسن فروغی می‌گوید: « پدرم پس از خاتمه جلسه هیئت وزیران مشغول تهیه پاسخنامه دولتین گردید. او چند بار با تلفن از سهیلی نظرخواهی کرد و در نیمه‌های شب آن را تمام کرد. من و محمود مأمور شدیم آن را پاک‌نویس کنیم. محمود خط خوبی داشت و نسخه‌ای که باید به سفارت خانه‌های روس و انگلیس فرستاده شود او نوشت.

حملات رادیو لندن و دهلی به رضاشاه شدید تر شد:

رادیوهای لندن و دهلی حملات شدید خود را متوجه شخص رضاشاه نمودند و از اعمال وی در دوران پادشاهی او سخن گفتند و مخصوصاً درباره جمع‌آوری مال و ثروت اورا سرزنش کردند.

فرمان هیتلر درباره یهودیان:

در همین روز (نهم شهریور ۱۳۲۰) دولت آلمان فرمان داد که تمام یهودیان بیش از ده سال باید روی سینه خود نشان زرد حاکی از هویت یهودی بودن را داشته باشند.

دهم شهریور ۱۳۲۰

محسن فروغی می‌نویسد: « بامداد دوشنبه دهم شهریور پدرم به کاخ سعدآباد رفت. محمود (برادرم) ایشان را همراهی می‌کرد. فروغی پاسخ تهیه شده را به شاه می‌دهد و شاه آنرا چند بار می‌خواند. شاه از این‌که خواسته‌های آنها تعدیل شده بود راضی بنظر می‌رسید و دستور می‌دهد فوراً آنرا تسلیم کنند.

نخست‌وزیر مستقیماً از کاخ سعدآباد به باغ ییلاقی وزارت امور خارجه در شمیران می‌رود. نامه‌ها در اختیار آقای سهیلی قرار می‌گیرد. اسمیرنوف و بولارد تلفنی برای ساعت ۱۱ (روز دهم شهریور) دعوت می‌شوند تا پاسخ نامه‌های خود را دریافت کنند. در ساعت مقرر سفرا با پدرم و سهیلی ملاقات می‌کنند و نامه‌ها را دریافت می‌دارند » (متن نامه‌ها در صفحات بعد نوشته شده است ـ این نامه‌ها از اسناد معتبر سیاسی ایران است) (فروغی و شهریور ۲۰ ص ۹۶)

حکومت ایران باید جمهوری شود:

مهندس محسن فروغی در ادامه می‌گوید:

«در همان جلسه بین اسمیرنوف و بولارد و پدرم و سهیلی مذاکرات بسیار مهمی صورت می‌گیرد. بعد از پدرم شنیدم وزیر مختار انگلیس پس از دریافت‌نامه دولت ایران و قرائت آن اظهار می‌کند: از دولت متبوع من دستور رسیده است قبول هر پیشنهادی از طرف دولت ایران غیر از آنچه قبلاً مذاکره شده منوط به تغییر حکومت در ایران است. اتفاقاً همکار من هم چنین

دستوری از مسکو دریافت کرده است. ما به این شرط با خواسته‌های شما موافقت می‌کنیم که رژیم کشور ایران تغییر کند و حکومت شما از مشروطه به جمهوری مبدل شود. البته دولت متبوع من و سایر دوستان معتقدیم تدریجاً در تمام دنیا رژیم‌های سلطنتی به جمهوری تبدیل خواهند شد. کما این‌که در همین دو سال اخیر خیلی از رژیم‌ها تغییر یافته است.

پدرم از شنیدن اظهارات بولارد یکه خورده می‌گوید: فعلاً من نامه‌ها را قبول شده تلقی می‌کنم تا در این مورد مجدداً با هم مذاکره کنیم.

بولارد می‌گوید: من همین امروز باید نتیجه مذاکرات را به لندن گزارش کنم بهتر است امروز بعدازظهر با هم ملاقات کنیم... پدرم ساعت سه بعدازظهر به او وقت می‌دهد.

آن روز پدرم زودتر از معمول به خانه آمد. مغموم و گرفته به‌نظر می‌رسید. پس از صرف غذا و کمی استراحت آماده برای ملاقات شد. در رأس موعد بولارد به اتفاق وابسته نظامی و مستشار سفارت حضور پیدا کردند و مذاکرات آنها قریب دوساعت به طول انجامید.

از آن شب به بعد غیر از رادیو لندن که مرتباً از رضاشاه انتقاد می‌کرد و افکار عمومی ایران را علیه او تحریک می‌نمود رادیو دهلی و چند رادیوی دیگر هم که از اقمار انگلستان بودند با رادیو لندن هم صدا شدند و نسبتهای زیادی به رضاشاه می‌دادند و تصریحاً تغییر او را از سلطنت عنوان می‌کردند. (فروغی و شهریور ۲۰ ص ۹۶ـ۹۷)

آگهی فرمانداری نظامی تهران:

روزنامه اطلاعات آگهی زیر را از طرف فرماندار نظامی تهران منتشر کرد:

به طوری‌که مشاهده می‌شود اغلب مغازه‌ها بسته و مردم از حیث تهیه احتیاجات در زحمت هستند. فرماندار نظامی بدین وسیله متذکر می‌گردد عموم کسبه و مغازه‌داران بایستی به فوریت دکانها را باز و با گذاشتن کالای خود در دسترس مشتریان مشغول کار خود باشند. هرگاه از روز ۱۲ شهریور

مغازه بدون جهت اقناع کننده بسته باشد ـ صاحب مغازه مورد تعقیب خواهد گردید. فرماندار نظامی تهران ـ سپهبد احمدی

باز کردن مغازه‌ها:

تا روز دهم شهریور تمام دکانهای شهر تعطیل بود. نانواها به زور مأمورین حکومت نظامی چند ساعتی به پخت نان مشغول می‌شدند. سپس دکان خود را تعطیل نموده از شهر خارج می‌شدند و سیل جمعیت بدون نان در خیابان‌ها باقی می‌ماند. آنها که توانائی مالی داشتند برای ذخیره‌سازی و تأمین مایحتاج خود حاضر بودند کالای مورد نیاز را به هر قیمتی بخرند همین مسئله باعث شده بود قیمت اجناس به‌طور سرسام‌آوری بالا برود و قیمت نان که هر سه کیلو (= یک من) سه ریال بود به‌طور آزاد تا کیلوئی ده ریال به فروش برسد.

پدرم به فرمانداری نظامی دستور داد به هر نحوی که ممکن است برای باز شدن مغازه‌ها اقدام شود. سپهبد امیر احمدی اعلامیه‌ای تنظیم کرد و به نظر نخست‌وزیر رسانید. پدرم با حک و اصلاح و اضافه‌کردن کلمه اقناع‌کننده اجازه انتشار آن را داد. (فروغی و شهریور ۲۰ ص ۹۷)

آگهی شهرداری تهران:

روزنامه اطلاعات آگهی زیر را هم از طرف شهرداری تهران منتشر کرد:

از این تاریخ برای رفاه اهالی و حصول گشایش در خواربار تهران به عموم ساکنین شهر از خانه دار یا نانوا ـ آزادی داده می‌شود که بدون هیچ‌گونه تشریفات و پرداخت مابه التفاوت گندم و آرد مصرف شخصی یا دکان خود را از خارج وارد نموده و مصرف نمایند. بدیهی است دکانهای نانوائی نسبت به آنچه از خارج می‌آید مقید به رعایت نرخ رسمی خواهند بود. دکانهای خشکه پزی و نان شیرمال‌پزی در مقام استفاده از آزادی که داده شده می‌توانند آرد مصرف دکان خود را وارد و به بهائی که خریدار طالب است آزادانه بفروش

برسانند ـ شهرداری تهران.

*** روزشمار تاریخ ایران در روز دهم شهریور ۱۳۲۰ می‌نویسد: « جلسه هیئت وزیران در کاخ سعدآباد در حضور رضاشاه تشکیل شد و پاسخ یادداشت دولتین (انگلیس و شوروی) که تهیه و تنظیم شده بود قرائت و مورد بررسی قرار گرفت و توسط آقای علی سهیلی وزیر امور خارجه تسلیم دو سفارتخانه گردید.»

« هم‌چنین از امروز به خبرنگاران خارجی اجازه داده شد برای کسب خبر وارد تهران شوند » (روزشمار تاریخ ایران ـ ج۱ ص۲۳۵)

این اولین بار است که در زمان رضاشاه ـ خبرنگاران خارجی اجازه گرفتند وارد ایران شوند. ولی آنها را مجبور کردند که لباس یکنواخت (یونیفورم) به پوشند تا شناخته شوند. در روزهای اول مردم تصور می‌کردند آنها نظامیان خارجی هستنـد تا این‌که روزنامه اطلاعات نوشت اینها خبرنگار هستند نه نظامیان خارجی.

اخبار رادیو برلن:

رادیو برلن وقتی که دید رادیو لندن اخبار مخصوصی برای ایران منتشر می‌کند آن رادیو هم برنامه مخصوصی برای ایران شروع کرد.

روزشمار تاریخ ایران می‌نویسد: « رادیو برلن در پخش اخبار فارسی خود تلفات بمباران را صدها زن و بچه خواند و اعلام نمود رضاشاه پایتخت را ترک و به اصفهان عزیمت نموده است. روزنامه اطلاعات و ایران مطالب رادیو برلن را تکذیب کردند ». (ج۱ ص ۲۳۵)

گزارش وزیر مختار انگلیس:

بولارد در روز اول سپتامبر (۱۰ شهریور ۱۳۲۰) به وزارت خارجه انگلیس گزارش داد که من و سفیر روس امروز سه ساعت با نخست‌وزیر و وزیر خارجه ایران صحبت داشتیم. آنها با حسن نیت کامل همکاری کردند. (بولارد ص ۷۶)

روز سه شنبه ۱۱ شهریور:
رفتن شاه به منزل فروغی ـ روایت گلشائیان:

گلشائیان در خاطراتش می‌نویسد:

عصر از منزل نخست‌وزیر اطلاع دادند که غروب جلسه در منزل آقای نخست‌وزیر تشکیل می‌شود و حاضر شویم.

وقتی منزل ایشان رفتیم دیدیم آقای فروغی در رختخواب خوابیده و اظهار داشتند امروز عصر شاه ساعت چهار بعدازظهر منزل ایشان آمده است. شرح آمدن شاه به منزل فروغی این بود که ساعت چهار روز جمعه شاه به منزل فروغی تلفن کرد و ایشان را احضار کردند. از منزل فروغی جواب داده شد که بستری هستند و به علاوه دکتر قدغن کرده که به شمیران ـ به دلیل ارتفاعی که دارد ـ نروند ـ بعد از چند دقیقه اعلیحضرت شخصاً از شمیران به شهر آمده یک‌سره به منزل آقای فروغی می‌آید.

پیشخدمت آقای فروغی از این وضعیت و پیش‌آمد غیر انتظار دست پاچه می‌شود و متحیر می‌شود. شاه می‌پرسد اطاق کجاست ـ سالن را ارائه می‌دهد ـ مدتی هم پیشخدمت سر کلاه کشمکش می‌کند ـ چون شاه رسمش این است که کلاهش را در دست گرفته وارد اطاق بشود ولی پیشخدمت اصرار داشته که کلاه را بگیرد و به جای لباس آویزان کند. در هر صورت موفق نمی‌شود و شاه وارد سالن منزل آقای فروغی می‌شود. پیشخدمت به آقای فروغی که در اطاق مجاور سالن خوابیده بود اظهار می‌دارد شاه آمده است ـ تا آقای فروغی لباس می‌پوشد ده دقیقه طول می‌کشد و شاه در اطاق سالن قدم می‌زند.

سر بخاری اطاق سالن ـ منزل آقای فروغی چند عکس تاریخی داشت. یکی عکس تاجگذاری شاه که خودشان به آقای فروغی که در آن زمان رئیس دولت بودند هدیه کردند. یکی عکس عصمت اینونو رئیس جمهور ترکیه که در موقعی که آقای فروغی سفیرکبیر ایران در ترکیه بودند و ایشان (عصمت

اینونو) رئیس الوزراء ترکیه بودند به آقای فروغی داده بودند. یکی عکس مصطفی کمال پاشا که آنهم در سفر ترکیه به آقای فروغی داده بودند. یکی هم عکی امیر فیصل پادشاه عراق که وقتی به تهران آمده بودند به آقای فروغی داده بودند. البته عکس شاه خاطرات زیادی را در نظر شاه مجسم کرد ـ چه آنکه وقتی آقای فروغی وارد اطاق شد می‌بیند که شاه توجه مخصوص به آن عکس دارد.

به هر صورت مذاکرات شاه با فروغی هرچه بود ظاهراً حالت دیدن و احوالپرسی داشت و این از عجایب کارهای رضاشاه بود ـ چون این رفتار مخصوصاً این ایام اخیر خیلی بعید به‌نظر می‌رسید.

آقای فروغی جریان امر را برای ما که غروب به منزل ایشان رفتیم این‌طور بیان کرد: که شاه امروز مرا احضار کرد ـ چون کسل بودم و عرض شد کسل و مریض می‌باشم خودشان تشریف آوردند و دو مطلب را بیان کردند یکی این‌که باید مردم و مجلس را حالی کرد که من مایلم با اصول مشروطیت و قانون کارها بعد از من اداره شود و مردم باید این نکته را بدانند و در روزنامه‌ها برای اطلاع عامه باید مقالاتی نوشته شود. یکی دیگر این‌که مرا مأمور کردند از سفیر انگلیس به پرسم مقصود از این مذاکرات و انتشارات در رادیو لندن چیست؟

البته هر کدام از ماها حدس می‌زدیم ولی تقریباً آنچه همه می‌دانستیم ولی باز جرئت و جسارت نبود این‌که اصولاً بازی تمام نشده و دعوی سر رفتن شاه است که باید برود ولی البته اظهار این مطلب هنوز گفتنش خطرناک بود. بنده تصور می‌کنم شاه مذاکرات دیگری هم با آقای فروغی کرده بود و شاید می‌خواست بداند مقصود از جلسات محرمانه مجلس و نیت آنها چیست؟

رفتن شاه به منزل فروغی ـ روایت مهندس فروغی:

مهندس محسن فروغی در خاطراتش می‌گوید که شب قبل از روز سه شنبه ۱۱ شهریور ـ حال مزاجی پدرم از اعتدال خارج شد و احساس درد

شدید در کمر و تنگی نفس نمود ـ مقداری دارو تجویز شد ـ صبح روز سه شنبه درجه تب ایشان ۳۹ بود و نتوانستند لباس پوشیده از منزل خارج شوند. من به آقای انتظام خبر دادم و ایشان مراتب را به اطلاع شاه رساند. شاه بلافاصله دکتر لقمان الدوله ادهم ـ دکتر اعلم الملک ادهم ـ دکتر امیر اعلم و دکتر تاجبخش را فرستاد که در منزل ما به معالجه پدرم به پردازند (فروغی و شهریور ۲۰ ص ۹۸)

قبل از ظهر روز ۱۱ شهریور آقایان پزشکان در منزل ما حضور یافتند و اقدامات پزشکی را بعمل آوردند... لقمان الملک که پزشک مخصوص شاه بود گزارش بیماری پدرم را که خستگی مفرط تشخیص داده بود به اطلاع رضاشاه می‌رساند.

مهندس فروغی در ادامه می‌نویسد:

« آن روز من از ساعت دو بعدازظهر در منزل مشغول جا به جا کردن گلها و چیدن علفهای هرز بودم. ساعت ۴ بعدازظهر چکش در ورودی منزل ما محکم به صدا درآمد ـ من در حالی که بیلچه باغبانی در دست داشتم به سمت در رفتم. وقتی در را گشودم خود را در مقابل رضاشاه دیدم. ادای احترام کردم. بدون این‌که پاسخی به احترام من بدهد به سمت ساختمان روانه شد. من به دنبال او راه افتادم و اورا به اتاق پذیرائی راهنمائی کردم و بلا فاصله پدرم را که در رختخواب استراحت کرده بود از ورود ناگهانی شاه مطلع ساختم.

پدرم به عجله لباس پوشید. از فرط عجله رو دوشیهای شلوار را نبسته کت خود را پوشیدند و دوشیها از پشت آویزان بود. زیر بغل ایشان را گرفته به طرف اتاق میهمانی رفتیم. وقتی در را گشودیم و پدرم ادای احترام کرد، شاه مشغول تماشای عکسهای اتاق بود. چند عکس از پدرم و رضاشاه و چند عکس از آتا تورک در جا بخاری قرار داده بودیم. شاه به محض دیدن پدرم گفت مریض هستی؟ این اطباء چیزی می‌فهمند؟

من بلافاصله بیرون آمدم و مشغول تهیه چای شدیم. پنج دقیقه بعد دو

استکان چای تازه دم به اتاق بردم. شاه با پدرم به طور نجوا صحبت می‌کرد. به محض این‌که من را با سینی چای دید سخن را قطع کرد و اظهار نمود: « آقای فروغی ـ بگوئید کسی داخل نشود »

مذاکرات شاه با پدرم قریب دو ساعت طول کشید. پدرم عادت نداشت تا چیزی را از او نپرسند به بیان آن بپردازد.. ما درباره این ملاقات چیزی از ایشان نپرسیدیم. و ایشان هم چیزی به ما نگفتند. معلوم نبود در این مدت چه مذاکراتی بین آنها رد و بدل شده است.

فقط پدرم گفت: وقتی که شاه سیگار اول را روشن کرد و دود آن در فضا منتشر شد من به سرفه افتادم ـ سیگار را خاموش کرد و مادام که مذاکره می‌کردیم لب به سیگار نزد.

پس از پایان مذاکرات ـ شاه از اطاق خارج شد. پدرم او را مشایعت کرد. در جلوی ساختمان ـ در داخل حیاط ـ خواهرزاده من که دختری چند ساله بود بازی می‌کرد. شاه به سمت او رفت. سر او را در میان دو دست خود گرفت. حدود نیم متر اورا از زمین بلند کرد و پرسید: آقای فروغی نوه شماست؟

پدرم بلافاصله جواب داد: بله قربان نوه دختری چاکر و نوه پسری مرحوم اسدی است.

شاه با شنیدن نام اسدی چهره در هم کشید. چند لحظی سکوت کرد و به فکر فرو رفت. بعد خیلی جدی گفت: خودتان ترتیب آزادی زندانیان سیاسی را بدهید.

پدرم و من شاه را تا جلو اتومبیل مشایعت کردیم و هنگام سوار شدن بر اتومبیل بامن هم دست داد.

این دومین بار بود که شاه به خانه ما می‌آمد. بار اول سال ۱۳۰۲ بود که سردار سپه و نخست‌وزیر و وزیر جنگ بود. پدرم در کابینه او سمت وزیر دارائی داشت. اتفاقاً آن روز هم من در خانه را گشودم و او را به اطاق پدرم راهنمائی کردم.

در آن ایام که من برای اولین بار دیکتاتور آینده ایران را دیدم مردی میانسال ـ بلند بالا ـ رشید ـ مصمم و قاطع به‌نظرم آمد. بار دوم که فقط ۱۸ سال بعد از آن بود او را پیر مردی خمیده ـ مردد ـ مغموم و عصبانی یافتم.

ما در باره ملاقات پدرم با شاه چیزی مطلع نشدیم. بعدها از برادرم مسعود شنیدم که محمدرضا پهلوی به وسیله پدر از آن مذاکرات اطلاع داشته است. او قسمتی از آن مذاکرات را برای برادرم گفته بود. (فروغی و شهریور ۲۰ ص ۹۸ـ۹۹)

اسرار مذاکرات محرمانه شاه با پدرم:

مهندس محسن فروغی می‌گوید: « زمانی که برادرم مسعود فروغی سفیر کبیر ایران در مراکش بود. محمدرضا پهلوی یک سفر رسمی به آن کشور می‌کند. شبی مسعود را به اطاق خود دعوت می‌کند. قریب سه ساعت پیرامون گذشته و آینده صحبت می‌کنند. محمدرضاشاه... دایره سخن را به پدر خود رضاشاه می‌رساند و در مقام گله و انتقاد از او (یعنی از پدرش) برمی‌آید و اضافه می‌کند:

«آنچه من دارم از پدر شماست.... در وقایع شهریور پدرم تمایل زیادی به سلطنت من نداشت ـ در آن روزی که پدرم در منزل شما حضور پیدا کرده بود بیشتر مذاکرات آنها براساس استعفای پدرم بود. مرحوم فروغی خواسته‌های انگلیس و روس را عنوان کرده بود که حتی در صدد تغیر رژیم هستند. پدر شما در آن روز گفته بود که شاید موفق شویم ولیعهد را به سلطنت به‌نشانیم و شما هم در مازندران استراحت فرمائید. پدرم از این پیشنهاد نه تنها خوشحال نشده بود بلکه با تغیر گفته بود مگر ولیعهد می‌تواند مملکت را اداره کند؟ » (فروغی و شهریور ۲۰ ص ۱۰۰)

تلافی خدمات ذکاء الملک:

دکتر باقر عاقلی ناشر کتاب « فروغی و شهریور ۲۰ » در پاورقی صفحه

۵۸ کتاب از قول مهندس محسن فروغی می‌نویسد:

« دکتر سعید مالک غیر از این‌که طبیب خانوادگی ما بود از دوستان و نزدیکان فامیل ما هم محسوب می‌شد. او پس از فوت پدرم ارتباط خود را با خانواده ما قطع نکرد و غالباً با هم معاشرت داشتیم. در سال ۱۳۴۰ دکتر علی امینی نخست‌وزیر وقت و نورالدین الموتی وزیر دادگستری پرونده‌ای از ساختمان مجلس سنای آن روز را به جریان انداختند. چون من مشاور ناظر بودم پس از بازرسی حکم بازداشتم صادر شد و من مدت هشت ماه در زندان بسر بردم. روزی آقای دکتر سعید مالک که در آن ایام از رجال معتبر و سناتور بود ـ شاه را ملاقات می‌کند و با تندی که طبیعت وی بود می‌گوید: عجب محبتهای ذکاءالملک را جبران کردید ـ با توقیف پسرش قدردانی لازم را به عمل آوردید ـ آیا به این عمل چه نام می‌گذارید؟ شاه سر را به زیر انداخته می‌گوید: والله مسلوب الاختیارم. امریکائی‌ها من را از دخالت در امور کشور ممنوع کرده‌اند. ولی بدانید با ترتیبی که داده‌ام حکومت امینی در ایران دوام زیادی نخواهد داشت. طبعاً پس از رفتن امینی عملی که نسبت به فرزند ذکاء الملک انجام گرفته جبران خواهد شد » (فروغی و شهریور ۲۰ ص ۵۸ـ۵۹)

*** دکتر غلامحسین مصدق (فرزند دکتر محمد مصدق) یادداشتی در مجله آینده (شماره ۶ سال ۹) نوشت و در آن متذکر شد که: « محمد علی فروغی به سبب حمله قلبی ـ به دستور پزشک در خانه‌اش بستری شد و رضاشاه به محض اطلاع از وقایع ـ روز دوم سپتامبر ۱۹۴۱ (= یازدهم شهریور ۱۳۲۰) به عیادت نخست‌وزیر رفت تا از او دلجوئی کند »

دکتر غلامحسین مصدق در ادامه می‌نویسد: « احوالپرسی شاه از نخست‌وزیر که منظماً در خدمت او بوده در شرق نباید توجه خاص را برانگیزد. ولی قدرتمندی مثل رضاشاه که آثار انحطاط را به روشنی می‌بینند و تزلزل پایه‌های سلطنتش را به وضوح احساس می‌کند ـ وقتی که به دیدار مردی که به جانبداری انگلیس شهرت دارد عزم جزم می‌کند ـ خواه نا خواه

جنجال می‌آفرینند. وقتی که اعلیحضرت با نخست‌وزیر حرفهایش را زد و خواست خانه را ترک کند دو نوه فروغی را که سر گرم بازی بودند دید و پرسید: این نوه شماست؟

جواب داد نوه دختری چاکر است و... نوه پسری مرحوم اسدی.

رضاشاه با شنیدن نام اسدی در خود فرو رفت ـ ابرو در هم کشید و سکوت کرد ـ پس از لحظاتی رو به فروغی گفت: « پس خودتان ترتیب زندانیان سیاسی را بدهید. دو روز بعد از رفتن شاه به منزل فروغی تعدادی از زندانیان سیاسی آزاد شدند ـ منجمله پدرم دکتر محمد مصدق. سپهبد امیر احمدی فرماندار نظامی تهران نامه آزادی پدرم را امضاء و ابلاغ کرد. »

چرا رضاشاه از شنیدن نام اسدی در فکر فرو رفت:

مهندس محسن فروغی در کتاب « فروغی و شهریور ۲۰ » در باره محمد ولی خان اسدی چنین می‌نویسد:

محمد ولی اسدی ابتدا مصباح دیوان و بعد مصباح السلطنه لقب گرفت ـ او اهل بیرجند بود و از جوانی در دستگاه امیر شوکت الملک علم (پدر اسدالله علم) داخل کار شد. در آن روزگار مرسوم نبود که متنفذین و مالکین به عضویت مجلس شورای ملی انتخاب شوند ـ بلکه یکی از پیشکاران یا فرزندان خود را از حوزه تحت سلطه خود به مجلس می‌فرستادند.

در دوره چهارم... امیر قائنات (امیر شوکت الملک علم) ـ میرزا محمد ولی خان مصباح السلطنه را به نمایندگی از طرف مردم سیستان به مجلس شورای ملی فرستاد. در ادوار پنجم و ششم هم باز محمد ولی خان اسدی وکالت مجلس از همان منطقه را داشت....

با این سابقه چند سال بعد اسدی نیابت تولیت آستان قدس رضوی را به دست آورد.... او به‌قدری در این سمت محبوب القلوب بود که به استدعای وی فرزند ۲۷ ساله‌اش به نام سلمان اسدی که تازه از انگلستان فارغ‌التحصیل اقتصاد شده بود به جای او از سیستان به نمایندگی مجلس برگزیده شد.

در سال ۱۳۱۳ (هنگام نخست‌وزیری فروغی) وقتی جشن و کنگره هزاره فردوسی در مشهد تشکیل شد، رضاشاه خانواده خود را نیز به مشهد برده بود ـ میزبان خانواده شاه، اسدی شد و همه در منزل آن مرحوم سکنی گزیدند.

اسدی در شغل نیابت تولیت ثابت و موفق بود در صورتی‌که والی‌ها و استاندارها ـ مانند وثوق‌السلطنه داور ـ سید حسن تقی زاده ـ محمود جم ـ دبیر اعظم بهرامی می‌آمدند و می‌رفتند.

اسدی در این موقعیت از دختر ذکاءالملک فروغی برای پسرش علی اکبر خواستگاری می‌کند و عروسی انجام می‌گیرد.

پس از مراسم کنگره فردوسی دبیر اعظم بهرامی از استان داری خراسان تغییر کرد و به جای وی فتح الله پاکروان به استانداری رسید. از همان روز اول بین آن دو شکراب شد.

پاکروان ـ اسدی را مانع بزرگی برای خود پنداشت و با فرمانده لشکر خراسان (ایرج مطبوعی) و رئیس نظمیه (سرهنگ رفیع نوائی) را با خود همراه نمود.

بزرگترین اشتباه رضاشاه که محبوبیت او را به‌کلی از بین برد:

وقتی که رضاشاه از سفر ترکیه برگشت تصمیم گرفت که کلاه پهلوی را منسوخ کند و کلاه فرنگی (شاپو) را متداول کند.

مقدار زیادی کلاه از اروپا وارد کردند و بعد ضرب العجلی برای تعویض کلاه و تبدیل آن به شاپو قائل شدند. مأمورین دولت همان روزهای اول کلاه خود را تغییر دادند ولی صاحبان مشاغل آزاد و کارگران و کشاورزان چنین نکردند... به پلیس دستور داده شد هر کس کلاه سابق به سر دارد به کلانتری جلب شود. پلیس شدت عمل به خرج داد.

قبل از این‌که ضرب العجل تمام شود اسدی نایب التولیه آستان قدس رضوی گزارشی نزد شاه می‌فرستد و متذکر می‌شود که چون مشهد شهر مذهبی است و کلاه شاپو مخصوص فرنگیها است فعلاً مردم مشهد در

استفاده کلاه آزاد باشند.

رضاشاه نظر پاکروان استاندار خراسان را جویا می‌شود. او بر عکس نایب التولیه موقع را برای تغییر کلاه مناسب می‌داند. فرمانده لشکر و رئیس نظمیه هم نظر پاکروان را تایید می‌کنند.

در روزی که ضرب العجل تمام شد ـ مردم به تغییر کلاه اعتراض نموده در مسجد گوهرشاد اجتماع می‌کنند. واعظی به نام بهلول به موعظه می‌نشیند ـ در این موقع تظاهراتی علیه دولت به عمل می‌آید. شهربانی از عهده انتظام برنمی‌آید. متوسل به لشکر خراسان می‌شوند ـ لشکر خراسان یک هنگ پیاده را مأمور سرکوبی می‌کند. از پشت بامها و اطراف داخل مسجد را به گلوله می‌بندند ـ عده زیادی کشته می‌شوند ـ قریب به ۲۰۰۰ نفر مورد اصابت گلوله قرار می‌گیرند.

[گرچه غائله خاتمه یافت ولی رضاشاه به کلی از نظر مردم افتاد و این خشم توده مردم حتی ۲۷ سال بعد هم فرونشست و بعد از انقلاب اسلامی مسببین تیراندازی (آنان که هنوز زنده بودند) دستگیر و اعدام شدند. واین لکه ننگ هنوز هم در اذهان باقی است]

رضاشاه یک هیئت نظامی به ریاست سرتیپ البرز به مشهد فرستاد. پاکروان و همدستانش موضوع غائله را منتسب به اسدی نایب التولیه دانستند... اسدی توقیف و به اعدام محکوم و تیرباران شد. سه فرزند اسدی ـ یکی علی اکبر اسدی (داماد ذکاءالملک فروغی) و دیگری سلمان اسدی و سومی هادی اسدی هم به زندان بیرجند فرستاده شدند و شش سال در شرایط نامساعد در آنجا بودند.

در داستان عیادت رضاشاه از ذکاءالملک فروغی (که در بالا گفته شد) ـ وقتی شاه از فروغی پرسید این بچه‌ها نوه شما هستند؟ فروغی زیرکانه جواب داد نوه‌های من و اسدی می‌باشند. آنگاه رضاشاه به‌یادآورد که چگونه پدربزرگ این کودکان را اعدام کرد و پدر آنها را شش سال است در زندان بیرجند نگاه داشته است. و اکنون آمده تا از پدربزرگ این کودکان تقاضای

کمک کند. او از کرده خود خجل شد. اما پشیمانی سودی نداشت. حداقل کاری که می‌توانست به‌کند این بود که به فروغی دستور داد زندانیان سیاسی را مرخص کنند.

متعاقب دستور آزادی زندانیان سیاسی ـ داماد فروغی نیز (که فرزند دوم اسدی بود) آزاد شد و به تهران آمدو چون تمام اموال اسدیها مصادره شده بود داماد در خانه آقای فروغی منزل کرد.

مهندس فروغی می‌نویسد پس از اعدام اسدی ـ پدرم هم که نخست‌وزیر بود مغضوب و تا شهریور ۱۳۲۰ خانه نشین شد.

[بعد از فوت ذکاءالملک فروغی آخرین فرزند اسدی به نام علینقی اسدی از دختر فروغی خواستگاری کرد و عروسی انجام گرفت. بدین ترتیب دو تن از فرزندان اسدی داماد فروغی بودند]

*****

آرامش شهر:

روز یازدهم شهریور روزنامه اطلاعات در ابتدای صفحه اول ـ مقاله‌ای نوشت که خلاصه آن به شرح زیر است:

« پس از چند روزی که در اثر وقایع اخیر و بیشتر بر اثر شیوع دروغ ـ مردم دچار نگرانی و تشویش بودند. به‌واسطه اقداماتی که از طرف دولت بعمل آمده اوضاع شهر به حال عادی برگشته و آرامش در میان مردم بر قرار گردیده است.

در این چند روزه بسیاری از مردم پایتخت در نتیجه پیش‌آمدهای اخیر و انتشار خبرهای دروغ هراسناک شده بودند به دهکده‌ها و اطراف تهران و شهرستانهای دور رو آورده و بعضی از پیشه‌وران نیز دکانهای خود را بسته بودند.

ولی از دیروز بسیاری از این قبیل اشخاص به شهر باز گشتند و مغازه‌ها و

دکانها باز شد و بازارها جریان معمولی خود را از سر گرفتند.

یکی از نگرانیهای روزهای اخیر کمی نان و خواربار بود و این واقعه بیشتر از اینجا ناشی شده بود که مردم بیش از نیاز خودشان و خواربار می‌خریدند و می‌اندوختند... ولی از دو روز پیش خواربار و نان فراوان گردید... ضمناً باز گذاشتن دست مردم و نانواها به ورود و خروج آرد و گندم به فراوانی نان کمک کرد.

اتوبوسهای شهری هم که چند روز به دلیل عدم پخش بنزین متوقف شده بودند از دیروز کار خود را آغاز کردند... سینماها هم از دیشب شروع به کار کردند ولی چون طبق دستور حکومت نظامی آمد و شد از ساعت ۹ شب ممنوع است ـ سینماها از ساعت سه بعدازظهر تا ساعت ۸/۵ دایر خواهند بود...

خبرهای رادیو برلن:

روزنامه اطلاعات نوشت:

« دیشب (یعنی غروب روز دهم شهریور) گوینده فارسی رادیو برلن خبرهائی راجع به کشور ما (ایران) می‌داد که نه تنها دارای قسمتهای خلاف واقع بود بلکه باعث شگفتی و تعجب شنوندگان و تشویش خاطر آنان را فراهم می‌ساخت.

از جمله خبر بمباران قسمت شمال باختری تهران را می‌داد که در نتیجه آن صدها زن و بچه و مردم بی گناه کشته شده‌اند.

درصورتی‌که چنین بمبارانی به این کیفیت به وقوع نپیوسته و این خبر همان‌طور که برای ساکنان تهران که شاهد و ناظر وقایع بوده‌اند شگفت‌آور می‌باشد ـ ممکن است برای مردم سایر شهرهای ایران تولید اضطراب و نگرانی کند.»

درجای دیگر خبر می‌دهد که روزنامه اطلاعات چنین نوشته است:

« سپهبد احمدی به فرماندهی کل ارتش ایران رسیده و تمام امور کشور

در دست مأمورین نظامی افتاده و در تهران حکومت نظامی اعلام شده است.

خوانندگان ما به خوبی می‌دانند که هرگز چنین خبری در روزنامه نوشته نشده و جریان امور کشور مانند پیش به طور عادی است ـ فقط در تهران حکومت نظامی اعلام شده و آقای سپهبد احمدی فرماندار نظامی تهران می‌باشند.

باز رادیو برلن خبر دیگری منتشر کرد که پادشاه ایران به اصفهان تشریف فرما گردیده... در صورتی‌که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در تهران تشریف داشته و دارند و با کمال دقت جریان امور را مراقبت می‌فرمایند.

در پایان گوینده رادیو راجع به فتح و پیروزی سخن می‌راند و نویدهائی می‌دهد...

لازم می‌دانیم این حقیقت را در اینجا توضیح دهیم که ملت ایران نسبت به هیچ ملتی کینه و دشمنی ندارد. آرزو و آرمان ما همواره بر کنار ماندن ما از جنگ و ستیز است. ما در این مدت با کشور آلمان دارای روابط حسنه عادی و اقتصادی بوده‌ایم ولی هیچ‌گونه پیمان خاصی با آن کشور نداشته‌ایم که این عنوانات مورد داشته باشد. تنها توقع ما این است در صورتی که رادیو برلن بخواهد روی خیرخواهی در پیرامون کشور ما خبرهائی پخش کند پیش از وقت دقت نماید که با حقیقت واقع تطبیق کند.»

چهار شنبه دوازدهم شهریور ۱۳۲۰:

روز ۱۲ شهریور ـ بولارد وزیر مختار انگلیس در ایران به وزارت خارجه انگلیس می‌نویسد:

« رادیو تهران ـ روز گذشته مختصری درباره دولت مشروطه ـ مطالب مختصری گفت و موجب شد که امیدی در دل ایرانیان پیدا شود... ولی باز ناامیدی همه را فراگرفته. شاه باز در تمام کارها دخالت می‌کند ـ وزرا را می‌زند و روی‌هم رفته رفتارش طوری است که مردم او را یک وحشی نادان حریص می‌دانند... سه نفر از وزرا محرمانه اشخاصی را سراغ من فرستاده‌اند

که به من بگویند شاه آدم غیر قابل تحملی است و نخست‌وزیر که بیمار است با نگرانی می‌گوید کار با شاه غیر ممکن است... ما باید واقعاً با عقاید مردم ایران همدردی نشان بدهیم... و الا وزنه خصومت با ما تمام کوشش ما را هدر می‌دهد. » (بولارد ص ۷۲)

توصیه چرچیل به وزیر مختار انگلیس در تهران:

روز چهارشنبه دوازدهم شهریور (= سوم سپتامبر ۱۹۴۱) ـ چرچیل نخست‌وزیر انگلستان نامه‌ای به بولارد وزیر مختار انگلیس در تهران نوشت و تذکر داد:

۱ـ فکر این‌که در مورد آلمانی‌های مقیم ایران با دولت ایران دست و دلباز باشی و سخت نگیری تا آنها خوشنود شوند را از سرت بیرون کن.

۲ـ ما نمی‌توانیم بگوئیم که جنگ در این ناحیه چگونه پیشرفت خواهد کرد ولی باز کردن راه از خلیج‌فارس تا دریای مازندران ـ برای ارسال کمکهای نظامی به شوروی ـ به هر قیمت و هرچه سریع‌تر باید انجام گیرد. ممکن است عده زیادی از ارتش انگلیس در سال ۱۹۴۲ برای این کار به ایران بیایند و به هر صورت یک نیروی هوائی قوی در آنجا برقرار خواهیم کرد.

۳ـ ما امیدواریم در وضع فعلی ارتش روس و انگلیس تهران را اشغال نکنند ولی دولت ایران اگر مایل است تهران اشغال نشود باید با وفاداری و صادقانه و با روی باز به ما کمک کند.

۴ـ تا اکنون ما با بودن شاه مخالفت نکرده‌ایم ـ اگر ما از این کارمان نتیجه خوب نگیریم ـ بد رفتاریهای او را نسبت به مردم به حساب خواهیم آورد. (بولارد ص ۷۶)

پنج شنبه ۱۳ شهریور ۱۳۲۰:

روزنامه اطلاعات در صفحه اول خود شرحی درباره پاسخ دولت ایران به یادداشت دو دولت اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان نوشت:

«مردم با کمال بی‌صبری انتظار دارند که هرچه زودتر از نتایج گفتگوی دولت انگلیس و دولت شوروی با دولت ایران آگاه گردند.

در این چند روزه در جلسه‌های متمادی و پیوسته هیئت وزیران یادداشت دولتهای شوروی و انگلستان مورد بررسی قرار گرفته بود و دوشنبه شب پاسخ دولت ایران تسلیم نمایندگان دولت انگلیس و شوروی گردید.

گذشته از این در این چند روزه پیوسته مذاکرات شفاهی نیز در وزارت امور خارجه بین نمایندگان آن دو دولت و نمایندگان دولت ایران جریان داشته است و از قرار معلوم نتیجه این مذاکرات و تبادل یادداشت‌ها به مرحله روشنی رسیده است و به زودی عموم اهالی از نتیجه آن آگاه خواهند شد.

*** روز چهارم سپتامبر ۱۹۴۱ کاردار سفارت فرانسه به وزیر متبوع خود گزارش داد که:

روزولت به تلگراف رضاشاه در زمینه اشغال ایران توسط قوای روس و انگلیس پاسخ داد و متن تلگراف دو روز بعد توسط وزیر مختار امریکا به شاه تسلیم شد. هم‌چنین امروز کاردار سفارت سوئد در تهران به وزارت خارجه ایران خبر داد که حفظ منافع اتباع آلمانی در ایران بر عهده او نهاده شده است. (قزاق ص ۸۸۶)

روز جمعه چهاردهم شهریور ۱۳۲۰:

روزنامه اطلاعات نوشت: خبر گزاری پارس ـ روز دوم سپتامبر از مسکو خبر داد که: « خبر گزاری شوروی خبر می‌دهد نظر به مذاکراتی که در تهران درباره تصفیه امور میان روسیه و انگلیس از طرفی و ایران از طرف دیگر صورت می‌گیرد ـ به نیروهای نظامی شوروی در ایران دستور داده شده است که از پیشروی خودداری نمایند.

شوروی در جبهه جنگ فنلاند:

روزنامه اطلاعات در اخبار خارجی خود نوشت که: « خبرگزاری آلمان خبر

می‌دهد ـ عصر روز ۵ شنبه فرماندهی عالی نیروهای فنلاند چنین اعلام داشت که پس از زدوخوردهای خونین فنلاند به تمام نقاط مرز پیشین خود رسیده‌اند و طی عملیات اخیر صدها ارابه و دو هزار اسب و سیصد توپ و مقدار هنگفتی فشنگ و تفنگ خود کار به دست آورده‌اند و روزی ده هزار تن اسیر از دشمن (روسیه شوروی) می‌گیرند.

شنبه ۱۵ شهریور ۱۳۲۰:

روزنامه اطلاعات نوشت: آقای فروغی نخست‌وزیر ـ که از دیشب حالشان رو بهبود گذاشته بود ـ بامداد امروز جلسه هیئت دولت با شرکت خود ایشان در منزل آقای نخست‌وزیر منعقد گردید.

سیزده روز بعد از حمله متفقین به ایران:

روز ۱۶ شهریور ۱۳۲۰ (۷ سپتامبر ۱۹۴۱) سر ریدر بولارد نامه‌ای به همسرش نوشته و می‌گوید:

« واقعاً لازم نیست که من اخبار را بنویسم ـ چون همه در روزنامه‌ها هست... یک امریکائی و یک انگلیسی که نماینده شرکت فیلم‌برداری « پارامونت » بودند، فیلم نمایندگان سیاسی انگلستان و شوروی را گرفتند. من هرگز انتظار نداشتم با همکار روسی خود چنین روابطی داشته باشم. خوشبختانه سفیر روس بهترین سفیر روس است که تا به‌حال من دیده‌ام ـ او شبیه اکثر سفرای روس نیست که معمولاً یا یهودی و یا آدمهای حقیری هستند ـ این سفیر قد بلند و خوش رو... و آدم خوبی است. این باعث خوشوقتی است چون من با او خیلی تماس کاری دارم... نزدیک دو هفته قبل بود که من و او ـ ساعت ۴/۵ صبح در خانه نخست‌وزیر ایران را زدیم و او را از خواب بیدار کردیم و گفتیم که تحمل ما تمام شده و دو کشور ما دیگر نمی‌توانند بیشتر برای اخراج آلمانی‌ها از ایران انتظار بکشد. من بارها درباره ستون پنجم آلمان در ایران صحبت کرده‌ام. من بارها از طرف خود یا طبق

دستور لندن به ایرانی‌ها گفتم که باید آلمانی‌ها را از ایران بیرون کنند... اکنون شاه تمام قدرت خود را از دست داده... اکنون که به‌نظر می‌رسد که روس‌ها به تهران بیایند ـ افسران ارتش در صدد فرار از تهران هستند... پادگانها یکی دو روز بعد از حمله متفقین از هم پاشیده شدند... بیچاره سربازان... در برخی نقاط تفنگ خود را فروخته‌اند. حالا مدتی طول خواهد کشید تا اسلحه‌ها جمع‌آوری شود...

متأسفانه یک مرد لایق که سالها وزیر جنگ بود و در انحلال ارتش بی‌تقصیر بود توسط شاه اخراج شد و به زندان افتاد ـ قبل از زندان شاه او را با شلاق کتک‌زده بود. گویا شاه خون « بوربن » در رگهایش هست. [منظور بولارد سرلشکر احمد نخجوان است که موجب اضمحلال دو لشکر موجود در تهران شد ـ این اظهار نظر بولارد و هم چنین اظهار نظر دیگر او که نوشته است « نظام وظیفه در ایران خوب نیست ـ بلکه تعداد کمی سرباز استخدامی با حقوق خوب بهتر است » این شک را ایجاد می‌کند که طرح مرخص کردن سربازان در روز ۷ شهریور توسط سفارت انگلیس تهیه شده بوده و توسط سرلشکر احمد نخجوان اجرا شده است].

فعلاً یک مرد درستکار نخست‌وزیر شده است. او به بیماری ریوی دچار است ولی آن‌قدر آدم درستکار کم است که بیماری او نمی‌توانست بهانه برای عدم قبول این شغل باشد.

[در توضیح سابقه آقای فروغی ـ در « کتاب نامه‌هائی از تهران » نوشته شده که فروغی متولد ۱۸۷۵ متوفی در ۱۹۴۲ ـ شخصی میانه‌رو و مورد احترام عامه بود ـ او مؤلف و مدرس فلسفه شرق و غرب و ادبیات ایران بود. از سال ۱۹۱۱ به بعد مرتباً پست وزارت داشت و در زمان رضاشاه دو مرتبه هم نخست‌وزیر شد. دومین مرتبه که نخست‌وزیر شد در سال ۱۹۳۵ بود که با عدم توافق با شاه از کار کناره گرفت]

علی منصور که قبلاً نخست‌وزیر بود شخصی کوته‌بینی بود و خطر آلمان‌ها را کوچک جلوه می‌داد. او نسبت به سایر ایرانیان آدم بدی نبود ولی

نمی‌فهمید که ما چه‌قدر درباره وجود آلمانی‌ها در ایران نگران هستیم.

حالا ما هر روز بیشتر می‌فهمیم که آلمان‌ها چه تشکیلات منظمی داشته‌اند که من نمی‌خواهم حالا داخل آن مطلب شوم.

از روزی که متفقین به ایران حمله کردند عده زیادی از کارمندان سفارت و دیگر انگلیسی‌ها به باغ سفارت در قلهک منتقل شده‌اند تا محفوظ باشند. در محل سفارت در شهر هم حدود ۴۰۰ نفر ساکن شده‌اند که ۱۵۰ نفر آنها هندی هستند. مردم در کف اطاقها می‌خوابند ـ استخر را پر از آب کرده‌ایم که در صورت قطع آب در مضیقه نباشیم.

وقتی که معلوم شد که روس‌ها ممکن است به تهران بیایند ـ عده‌ای از انگلیسی‌ها جای خود را به عده‌ای چک و آلمانی و اطریشی یهودی دادند. این‌ها می‌ترسیدند که آنها را به‌جای آلمانی نازی بگیرند.

روس‌ها فقط ۹۰ مایل مانده که به تهران برسند. آنها در قزوین هستند. ارتش ما در کرمانشاه است.

از آتیه اطلاع ندارم. آن مربوط است به قراردادی که در دو سه روز آتی با دولت ایران منعقد کنیم.

چیزی که من سعی می‌کنم این است که ما و روس‌ها در کارهای اداری ایران داخل نشویم. ولی این ایرانیان نسل داریوش که درباره خود با افتخار چیز می‌نوشتند ـ و تا هفته قبل هم با افتخار از خود صحبت می‌کردند اکنون ضعف خود را نشان می‌دهند. وقتی روس‌ها نزدیک شدند افسران درجه بالا اولین افرادی بودند که فرار کردند. برخی متوقف نشدند تا به کرمان رسیدند ـ که سه روز رانندگی سخت است که به آنجا برسند. ولی در عین حال چند دولتمرد با جرأت تصمیم دارند دولت را برپا دارند. آنها موقعیت بسیار سختی دارند و باید سعی کنیم به آنها کمک کنیم.... آنچه من می‌خواهم بکنم این است که دولت مرکزی متلاشی نشود.

کار من بسیار زیاد است. هفته گذشته ۷۱ تلگراف از لندن رسید ـ همه به زبان رمز. که وقت بسیاری می‌گیرد تا خوانده شود.

یک گرفتاری ما این است که در هر کار باید با سفارت روس هماهنگی کنیم.... (بولارد ص ۷۲)

شاه مایل به ملاقات وزیر مختار انگلیس:

بولارد در ۱۶ شهریور (۷ سپتامبر ۱۹۴۱) به وزارت خارجه انگلیس گزارش داد که:

« وزیر مختار امریکا گفت که شاه مایل است که من با او ملاقات کنم. ممکن است شاه از من راهنمائی بخواهد. یا ممکن است که او تقاضا کند که در مقابل روس‌ها به او کمک کنیم. من نظر شما را می‌خواهم. اگر شاه تغییر روش بدهد به سود ماست... (بولارد ص ۷۷)

روزنامه اطلاعات روز دو شنبه ۱۷ شهریور منتشر نشد.

روزشمار تاریخ ایران می‌نویسد: « روزنامه اطلاعات در اثر پافشاری وزیر مختار انگلیس توقیف شد. (ج۱ ص ۲۳۵)

[روزشمار تاریخ ایران توقیف روزنامه اطلاعات را در روز ۱۹ شهریور اطلاع داده است. اما روزنامه اطلاعات روز ۱۹ شهریور منتشر شد. ولی در روز دوشنبه ۱۷ شهریور منتشر نشد و بعد هم از روز جمعه ۲۱ شهریور تا روز سه‌شنبه ۲۵ شهریور که رضاشاه استعفا داد و از تهران رفت این روزنامه منتشر نشد].

روس‌ها می‌خواهند شمال ایران را بلشویک کنند:

وزیر مختار انگلیس روز ۱۸ شهریور (۹ سپتامبر) به وزارت خارجه انگلیس گزارش داد که:

« من هیچ شکی ندارم که روس‌ها می‌کوشند که شمال ایران را بلشویکی کنند... ولی من تا کنون چیزی جز محدودیتهای زمان جنگ ـ مانند مصادره اتومبیلها و یا دستگیری افرادی که احتمالاً خطر دارند ـ ندیده‌ام ». (بولارد ص ۷۷)

قیام عشایر فارس:

منبع بالا می‌نویسد: (عشایر فارس علیه حکومت مرکزی قیام نموده ـ امنیت منطقه را به خطر انداختند. برحسب امر دولت در استان فارس حکومت نظامی اعلام شد و سرتیپ محمد حسین عمیدی فرمانده لشکر به استانداری نظامی برگزیده شد و مهدی فرخ استاندار به تهران احضار شد.) (ج۱ص۲۳۵)

سه‌شنبه روز ۱۸ شهریور:

روز سه شنبه ۹ سپتامبر (= ۱۸ شهریور ۱۳۲۰) بولارد وزیر مختار انگلیس در ایران ـ به غلط ـ به وزارت خارجه انگلیس می‌نویسد: « دلائل خوبی وجود دارد که رئیس شهربانی [سر پاس مختاری] که خانواده شاه را به اصفهان و سپس به کرمان همراهی کرد جواهرات سلطنتی را که در خزانه بانک ملی به عنوان پشتوانه اسکناس نگهداری می‌شد همراه برده است!!! این ممکن است یک پیش‌بینی احتیاطی در مقابل تصرف آنها توسط روس‌ها باشد. ولی به‌نظر می‌رسد که دولت چیزی در این باره نمی‌داند. این تصور که توسط گزارش‌های خوبی که رسیده تأیید شده این است که شاه می‌خواهد کشور را ترک کند و سعی خواهد کرد این جواهرات را با خود ببرد ـ احتمالاً به افغانستان. (بولارد ص ۷۷)

*** مهندس محسن فروغی می‌گوید: « بدنبال تحریکاتی که رادیوهای خارجی از جمله بی‌بی‌سی و رادیو دهلی علیه رضاشاه می‌نمود نسبت‌های زیادی در مورد غارت بیت‌المال به او می‌دادند ـ رادیو بی‌بی‌سی اعلام کرده بود که قسمت اعظم جواهرات ایران که پشتوانه اسکناس‌های منتشره کشور است در اختیار خانواده سلطنتی است و شاه قسمت اعظم آن را همراه خانواده خود به اصفهان فرستاده است، تا اندالاقتضا از ایران خارج کند. اخبار منتشره از رادیوهای خارجی موجب شد، نمایندگان مجلس دست نشانده رضاشاه به تکاپو بیفتند. جلسات محرمانه‌ای تشکیل دادند و سرانجام دو نفر از

نمایندگان در مورد جواهرات سلطنتی از وزیر دارائی سئوال کردند. آن دو نفر نماینده علی دشتی و شکرالله صفوی بودند.

از طرفی نمایندگان مجلس در لقانطه [یک کافه بزرگی بود در چند قدمی مجلس] گرد آمدند و تصمیم به نوشتن نامه‌ای گرفتند و قرار شد از شاه بخواهند قانون اساسی را رعایت کند و به مجلس اجازه دهد به وظایف قانونی خود عمل نماید.

حاج محتشم السلطنه در همان روزها به منزل ما آمد و مدتی با پدرم مذاکره کرد. پدرم هنوز در بستر بیماری بود و در جلسات دولت شرکت نمی‌کرد. (فروغی در شهریور ۲۰ ص ۱۰۶)

[وقایع بعدی نشان داد که تصور وزیر مختار انگلیس بی‌پایه بوده و گزارش‌هائی که به او می‌دادند بی‌اساس بوده است]

جلسه مجلس شورای ملی در روز ۱۸ شهریور ۱۳۲۰:

آقای گلشائیان می‌نویسد:

« برای این‌که مجلس در جریان وقایع قرار گیرد قرار شد روز ۱۸ شهریور از مجلس دعوت و گزارش وقایع داده شود.

در این جلسه آقای فروغی در نهایت کسالت حاضرشد به مجلس بیاید ولی از سهیلی (وزیر خارجه) خواست شرح وقایع را به مجلس گزارش دهد. او هم وقایع را توضیح داد. سپس نخست‌وزیر کمی صحبت کرد و باز رأی اعتماد خواست و اکثریت به دولت رای داد »

روزنامه اطلاعات جریان مجلس شورای ملی و گزارش آقای سهیلی وزیر امور خارجه و متن یادداشت‌های دولتین روس و انگلیس و پاسخ‌هائی که دولت ایران داده و نطق آقای دکتر طاهری و جواب وزیر خارجه و سپس نطق آقای نخست‌وزیر و تقاضای رأی اعتماد از مجلس را مشروحاً چنین نوشته است:

(ساعت دو و نیم صبح مجلس شورای ملی به ریاست آقای اسفندیاری

تشکیل گردید.)

آقای نخست‌وزیر به اتفاق آقایان وزیران در جلسه حضور یافتند. آقای نخست‌وزیر اظهار نمودند که به‌واسطه ضعف و کسالت نمی‌توانند گزارش اقدامات دولت را به عرض مجلس برسانند و آقای وزیر امور خارجه گزارش را به اطلاع آقایان نمایندگان خواهند رساند.

بعد آقای سهیلی ـ وزیر خارجه پشت تریبون رفته چنین گفتند: « سخن بر سر قضایا و پیش‌آمدهای اخیر است که نظر به اهمیت آنها لازم است خاطر نمایندگان محترم و عموم ملت از آن آگاه باشند.

آنچه تا روز پنج‌شنبه ششم این ماه واقع شده به استحضار آقایان رسیده است ـ و بخاطر دارند که روز ۵ شنبه هیئت دولتی که همان روز به مجلس شورای ملی معرفی شد ـ در ضمن برنامه خود اطلاع داد که دولت ایران نظر به نیات صلح طلبانه و مصلحت کشور تصمیم گرفته است که در مقابل قوای دولتین شوروی و انگلیس به قوای خود امر دهد که از مقاومت خودداری نمایند.

نمایندگان محترم هم در ضمن رأی اعتماد به دولت این تصمیم را تصویب فرمودند ـ بنابراین همان روز شرح زیر به سفارت کبرای شوروی و سفارت انگلیس نوشته شد:

نامه به سفیر کبیر شوروی و وزیر مختار انگلیس ـ

تاریخ ششم شهریور ۱۳۲۰

« چنان‌که خاطر آن جناب مستحضر است دولت شاهنشاهی ایران با رعایت سیاست بی‌طرفی پیوسته کوشش داشته است مناسبات دوستانه خود را با تمام دول بویژه با دولتهای همسایه خود محفوظ بدارد.

در این موقع هم که نیروهای جنگی دولت اتحاد جماهیر شوروی وارد خاک ایران گردیده‌اند دولت ایران برای ابراز کمال حسن نیت و حفظ

مناسبات هم‌جواری مبادرت به جنگ ننموده است با این حال قوای آن دولت اقدام به عملیات جنگی و بمباران شهرها نموده و نیروی پادگان ایران در شهرستانها هم طبعاً در مقابل حمله‌ای که به آنها شده است ناگزیر از خود دفاع و مقاومت نموده است.

اینک به استحضار خاطر عالی می‌رساند که دولت شاهنشاهی برای نیت صلح خواهانه خود دستور داده که نیروهای دولتی به کلی ترک مقاومت نموده از هرگونه اقدامی خودداری نمایند ـ انتظار دارد قوای آن دولت هم حرکت خود را متوقف کرده عملیات جنگی را متروک دارد. این تصمیم دولت به اطلاع نمایندگان دول دیگر هم می‌رسد »

ملاقات نمایندگان دولتین با نخست‌وزیر:

آقای سهیلی در ادامه سخنان خود در مجلس گفت که روز هشتم شهریور ماه نمایندگان دولتین (روس و انگلیس) به ملاقات جناب آقای نخست‌وزیر و اینجانب آمده یادداشت‌هائی تسلیم نمودند که متن آنها عیناً خوانده می‌شود:

یادداشت وزیر مختار انگلیس به دولت ایران
تاریخ هشتم شهریور ۱۳۲۰.

« آقای وزیر: محترماً ـ به‌طوری‌که قبلاً هم تذکر داده شده خاطر جنابعالی را مستحضر می‌سازیم که:

۱ـ دولتین اعلیحضرت پادشاه انگلستان و شوروی هیچ نقشه‌ای برعلیه استقلال و تمامیت ارضی ایران ندارند و علت این‌که مجبور شده‌اند اقدامات نظامی بعمل آورند، این بوده است که دولت ایران توجهی به پیشنهادات دوستانه آنها ننموده است ـ لیکن این‌گونه اقدامات بر علیه خود ایران اتخاذ نگردیده بلکه فقط بر تهدید اقدامات ممکنه آلمانی‌هائی بوده که در نقاط مهم تمام کشور ایران قرار گرفته بوده‌اند. چنان‌که دولت ایران فعلاً حاضر به تشریک مساعی باشند علت ندارد که عملیات خصمانه ادامه پیدا کند.

۲ـ دولتین اعلیحضرت پادشاه انگلیس و شوروی خواستار بعضی ضمانت‌هائی می‌باشند که فعلاً دولت ایران در حقیقت مایل به انجام تقاضاهای عادلانه آنها هستند ـ تقاضاهای مزبور به قرار زیر است:

الف ـ دولت ایران باید امر صادر نماید که قشون ایران بدون مقاومت بیشتری از شمال و شرق خطی که از خانقین ـ کرمانشاه ـ خرم‌آباد ـ مسجدسلیمان ـ گچساران و از آنجا به بندر دیلم که در خلیج‌فارس واقع شده است عقب‌نشینی نماید.

در شمال قشون ایران باید از نقاط: اشنو ـ حیدرآباد ـ میاندوآب ـ زنجان ـ قزوین ـ خرم‌آباد ـ بابل ـ زیرآب ـ سمنان ـ شاهرود و علی‌آباد عقب‌نشینی کنند.

نقاط نام‌برده بالا موقتاً به‌وسیله قشون انگلیس و شوروی اشغال خواهد شد.

ب ـ دولت ایران بایستی در ظرف یک هفته کلیه اتباع آلمان به استثنای اعضای حقیقی سفارت آلمان و چند نفر اشخاص فنی که در بنگاه‌های مخابرات و نظامی نباشند، از ایران خارج نموده و صورت اسامی آلمانی‌های مزبور را برای موافقت به نمایندگان سیاسی انگلیس و شوروی در تهران تسلیم نمایند.

ج ـ دولت ایران بایستی تعهد نماید اتباع آلمانی دیگری به خاک ایران وارد نشوند.

د ـ دولت ایران بایستی تعهد نماید که مانعی در راه حمل‌ونقل لوازمی که شامل ادوات جنگی نیز خواهد شد از وسط خاک ایران ـ براساس توافقی که بین نیروهای شوروی و انگلیس بعمل خواهد آمد قرار نداده و وسائل تسهیل حمل‌ونقل این قبیل لوازم را که بوسیله راه یا خط‌آهن یا از طریق هوا حمل می‌شوند فراهم سازند.

۳ـ در مقابل دولتین انگلیس و شوروی موافقت می‌نمایند که:

الف ـ حقوق مربوط به نفت و غیره ایران را کما فی‌السابق به‌پردازند.

ب ـ وسائل تسهیل لوازم مورد احتیاجات اقتصادی ایران را فراهم سازند.

ج ـ پیشروی زیادتر نیروهای خود را متوقف ساخته و به محض این‌که وضعیت نظامی اجازه دهد قشون خود را از خاک ایران خارج نمایند.

د ـ علاوه‌بر این دولت ایران تعهد می‌نماید که بی‌طرفی خود را ادامه داده و هیچ‌گونه عملی که برخلاف منافع دولتین انگلیس و شوروی باشد در این مبارزه که بر اثر تجاوز آلمان بر آنها تحمیل گردیده است ننمایند.

موقع را مغتنم شمرده احترامات فائقه خود را تقدیم می‌نماید: امضاـ وزیر مختار انگلیس

یادداشت سفیر کبیر شوروی به دولت به ایران

تاریخ ۸ شهریور ۱۳۲۰

دولت اتحاد جماهیر شوروی و دولت بریتانیای کبیر چنان‌که در نامه مورخ ۲۵ اوت سال جاری خود اشعار داشته‌اند، هیچگونه مقاصدی که مخالف استقلال ایران و یا تمامیت ارضی آن باشد ندارند. آنها مجبور شدند به عملیات نظامی در خاک ایران مبادرت ورزند ـ چون‌که دولت ایران به پیشنهادات دوستانه آنها عطف توجه ننمود.

با این حال این اقدامات بهیچ وجه متوجه خود ایران نیست ـ این اقدامات فقط متوجه تهدیدهائی است که به امنیت دولتهای اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان و خود ایران بوسیله عملیات آلمانی‌هایی که مقامات برجسته‌ای را در تمام ایران اشغال نموده‌اند وارد گردیده، چنان‌که در حال حاضر دولت ایران حاضر به همکاری باشد هیچ سببی برای این‌که عملیات جنگی ادامه داشته باشد وجود نخواهد داشت. ولی دولت شوروی و دولت بریتانیای‌کبیر در نظر دارند که از دولت ایران ضمانت معینه راجع به این‌که دولت ایران حقیقتاً مایل است منافع حقه آنها را تأمین نماید بگیرد. تضمینات از این قرار است:

الف ـ دولت ایران باید قوای خود را در جنوب خطی که از مغرب به مشرق از نقاط زیر می‌گذرد عقب ببرد: قصبه اشنویه در جنوب غربی دریاچه رضائیه ـ زنجان ـ قزوین ـ خرم‌آباد ـ ساحل جنوبی دریای خزر ـ بابل ـ زیرآب و ـ سمنان ـ شاهرود و در مشرق علی‌آباد و نواحی واقعه در شمال این خط باید موقتاً در تصرف نیروی شوروی باشد. دولت ایران باید به نیروی خود امر بدهد که در شمال و مشرق خطی که از نقاط زیر می‌گذرد عقب بنشیند:

خانقین ـ کرمانشاه ـ خرم آباد ـ مسجد سلیمان ـ هفت گل ـ گچساران ـ رامهرمز و بندر دیلم ـ نواحی واقعه در جنوب و مغرب این خط را موقتاً قشون انگلیس اشغال می‌نماید.

ب ـ دولت ایران باید در ظرف یک هفته تمام کلنی آلمانی را به استثنای هیئت سفارت آلمان و چند نفر تکنیسینهای متخصص که مشاغل آنها مربوط به وسائل ارتباطی و یا موسساتی که جنبه نظامی دارند نباشد، از ایران خارج نماید.

صورت اسامی آلمانی‌هائی که در ایران خواهند ماند (و از آن جمله خواهد بود کارمندان سفارت آلمان) باید با موافقت سفارت شوروی و سفارت انگلیس در تهران تنظیم شود.

ج ـ دولت ایران بایستی تعهد نماید که آلمانی‌ها را به ایران راه ندهد.

د ـ دولت ایران بایستی تعهد نماید که هیچ‌گونه مانعی در راه حمل‌ونقل کالاهائی که (از جمله مواد جنگی) که به مقصد اتحاد جماهیر شوروی و بریتانیای کبیر حمل می‌شوند ایجاد ننماید و هم‌چنین حمل کالا و موادی را که در راه‌های شوسه و راه‌آهن ایران و یا در خطوط هوائی حمل می‌شوند تسهیل نماید.

هـ ـ به بنگاه‌های دولت شوروی برای توسعه کار نفت در کویر خوریان ـ مطابق قرارداد ایران و شوروی و همچنین برای توسعه امور شیلات در سواحل جنوبی دریای خزر مطابق قرارداد ایران و شوروی راجع به شیلات بذل توجه نماید.

و ـ دولت ایران باید تعهد نماید که بی‌طرفی را حفظ نموده و بر ضرر منافع شوروی و انگلستان در مخاصمه که نتیجه تجاوزات آلمان می‌باشد به هیچ عنوان اقدامی ننماید.

دولت اتحاد جماهیر شوروی و دولت انگلستان از طرف خود در مطالب زیر موافقت می‌نمایند:

۱ ـ با دولت ایران در انجام امور اقتصادی آن کمک و مساعدت نمایند.

۲ ـ حرکت نیروهای شوروی و انگلستان را در آینده متوقف سازند و به محض این‌که وضعیت جنگی اجازه دهد نیروهای خود را از خاک ایران خارج نمایند.

دولت شوروی هم‌چنین موافقت دارد:

ز ـ پرداخت حق‌الامتیاز شیلات سواحل جنوبی بحر خزر را بر وفق قرارداد ایران و شوروی مورخ اول اکتبر ۱۹۲۷ ادامه دهد.

دولت بریتانیای کبیر موافقت دارد:

ح ـ پرداخت حقوقی را که از بابت اجاره بهای نقاط نفت خیز و غیره به‌طوری‌که تا کنون معمول بوده ادامه دهد.

هیئت دولت بعد از مطالعات و مشاوره ـ نظر به اوضاع و موقعیت و مخاطرهای که به کشور روی نموده بود در دهم شهریور ماه جاری ـ در جواب خواست ـ بعضی تغییرات و اصلاحات را دولتین در تقاضاهای خود بدهند که اینک متن جواب‌هائی که به نمایندگان دولتین داده شده خوانده می‌شود.

پاسخی که به سفارت انگلیس نوشته شده است:

آقای وزیر مختار:

محترماً در پاسخ‌نامه مورخ ۸ شهریور ۱۳۲۰ (۳۰ اوت ۱۹۴۱) آن‌جناب اشعار می‌دارد:

این‌که مرقوم شده است که دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان و دولت اتحاد جماهیر شوروی هیچ قصدی بر علیه استقلال و تمامیت خاک ایران ندارند و عملیاتی که اخیراً واقع شده بر ضد ایران نیست و در صورتی‌که دولت ایران حاضر برای همکاری باشد عملیات خصمانه ادامه نخواهد یافت ـ دولت ایران از این اظهار رسمی اتخاذ سند می‌نماید و با اعتماد کامل انتظار دارد از اقدامات آن دو دولت چنان‌که صریحاً وعده داده‌اند هیچ نوع لطمه‌ای به استقلال کامل و تمامیت خاک ایران وارد نخواهد آمد و این‌که اظهار کرده‌اند که دولت ایران تضمین کند که منافع حقه آنها را رعایت خواهد کرد ـ دولت شاهنشاهی ایران کاملاً اطمینان می‌دهد که نه در گذشته و نه در آینده هیچ قصد نداشته و ندارد که منافع حقه آن دو دولت در ایران مختل شود ـ یا اقدامی بر خلاف دوستی و مناسبات هم‌جواری که در بین بوده و هست به عمل آید.

اما در باب تقاضاهائی که در نامه مزبور از دولت ایران نموده‌اند:

۱ـ این‌که تقاضا کرده‌اند که دولت ایران به قوای خود امر دهد که به طرف شمال و مشرق خطی که از نقاط خانقین ـ کرمانشاه و خرم‌آباد و مسجد سلیمان و هفت‌گل و گچساران و رامهرمز و بندر دیلم می‌گذرد عقب بکشد و قوای انگلیس در نواحی جنوبی و غربی این خط اقامت کند و نیز قوای ایران خود را به طرف جنوب خطی که از مغرب به مشرق از قصبه اشنویه در جنوب غربی رضائیه و حیدر آباد و میاندوآب در جنوب دریاچه رضائیه و زنجان و قزوین و خرم آباد در و بابل و زیرآب و سمنان و شاهرود و علی آباد در مشرق می‌گذرد عقب بکشد و قوای شوروی موقتاً در نواحی واقعه در شمال این خط اقامت کند اظهار می‌شود که دولت ایران اصولاً این پیشنهاد را برای مدتی که اوضاع جنگ کنونی ایجاب می‌کند می‌پذیرد و ضمناً چون یقین دارد که خود دولتین هم قصد ندارند نواحی که در آنجا قوای خود را موقتاً اقامت می‌دهند وسیع باشد و نیز نظر به ملاحظاتی که شفاهاً گفته شد تقاضا می‌کند در قسمت جنوبی حدود ناحیه منظور نظر طوری معین شود

که شهرهای خرم‌آباد و دزفول در آن ناحیه واقع نشود و در قسمت شمال هم شهرهای قزوین و سمنان و شاهرود از این خط خارج شود. در این موضوع لازم می‌داند نکات زیر را اشعار دارد:

الف ـ دولت شاهنشاهی ایران تصور می‌کند که دولت انگلستان موافقت دارد که قوای ایران شهر کرمانشاه را تخلیه نکنند.

ب ـ بنابر اصلی که آن دو دولت در آغازنامه خود تصریح کرده‌اند مسلم است که در نواحی که قوای دولت بریتانیای کبیر یا شوروی اقامت خواهند کرد، متعلقات دولت و ملت ایران کاملاً محفوظ و اختیارات دولت ایران برحسب استقلال تام خود راجع به وظایفی که نسبت به امور کشور به‌عهده دارد کاملاً بر قرار خواهد بود و از طرف قوای آن دو دولت به‌هیچ وجه عملیاتی که منافی با آن اختیارات باشد واقع نخواهد شد و ادارات دولتی و ملی ایران آزادانه به وظائف خود مطابق مقررات کشور ایران عمل خواهند کرد و قوای شهربانی و امنیه مشمول همین فصل خواهند بود.

ج ـ قوای دولت انگلیس و اتحاد جماهیر شوروی هر جا اقامت دارند از حیث خواربار و لوازم زندگی و مسکن و سایر حوائج بر دولت ایران تحمیلی نخواهند داشت و تهیه لوازم مزبور بر عهده خودشان خواهد بود و در قسمتی که از داخله تهیه به‌نمایند باید مطابق مقررات کشور به طریقی باشد که مضیقه‌ای پیش نیاید.

د ـ مأمورین دولتین انگلستان و اتحاد جماهیر شوروی در نقاطی که قوای آنها اقامت دارد دستورهای لازم خواهند داد به این‌که قوای مزبورو افراد آنها حتی الامکان تماس با اهالی نداشته باشند تا از وقوع احتمالی قضایای نا مطلوب اجتناب شود.

۲ـ این‌که تقاضا کرده‌اند که دولت ایران در ظرف یک هفته تمام آلمانی‌ها را به استثناء کارمندان سفارت آلمان و بعضی متخصصین فنی که کار آنها مربوط به وسائل ارتباط یا اعمال نظامی نباشد از ایران خارج نماید اشعار می‌دارد دولت ایران موافقت خود را با این تقاضا اعلام می‌کند و چون خروج

آنها از راه‌هائی باید بشود که قوای آن دو دولت در آنجا اقامت دارند البته اقدام خواهند نمود که اتباع آلمانی که خارج می‌شوند بدون مزاحمت از آن نواحی عبور نمایند و از طرف قوا و مأمورین آن دو دولت تعرضی به آنها نشود.

۳ـ راجع با این‌که بعد از این دولت ایران اجازه ندهد اتباع آلمانی به خاک ایران وارد شوند اشکالی نیست و بدیهی است این قید محدود به مدتی است که مخاصمه فعلی بین آن دو دولت و دولت آلمان ادامه دارد.

۴ـ این‌که تقاضا کرده‌اند که دولت ایران به‌هیچ وجه اشکالی برای حمل اجناس و مهمات جنگی به مقصد بریتانیای کبیر و اتحاد جماهیر شوروی پیش نیاورد و حمل آنها را بوسیله راه‌های شوسه و راه‌آهن و راه‌های هوائی تسهیل نماید دولت شاهنشاهی موافقت خود را در این باب اشعار می‌دارد.

البته تسهیلاتی که دولت ایران خواهد نمود در حدود تمکن و موجودیت وسائل خواهد بود به‌طوری‌که مایه تضییقی برای دولت ایران و ایرانیان فراهم نشود.

۵ـ این‌که اظهار داشته‌اند که دولت ایران تعهد کند بی‌طرف مانده و اقدامی نکند که به منافع دولت انگلیس و اتحاد جماهیر شوروی در این منازعه آنها با آلمان خلل وارد آورد لزوماً اشعار می‌دارد که راجع به بی طرفی به‌طوری‌که اطلاع دارند دولت ایران از آغاز جنگ اروپا به طیب خاطر بی طرفی خود را اعلام داشته و به‌هیچ وجه از شرایط این بی طرفی تخلف نکرده بود و بعدها نیز در این تصمیم خود باقی خواهد بود و نیز دولت ایران هیچ‌گاه راضی نبوده و نخواهد بود که به منافع حقه آن دو دولت در ایران خللی وارد آید و امیدوار است که اولیای آن دو دولت نیز در تفسیر این عبارت و تطبیق این معنی با موارد عمل حسن تفاهم را از مد نظر دور ندارند تا از بروز هرگونه مشکلات اجتناب بشود.

۶ـ به‌طوری‌که در نامه خود وعده داده‌اند که به دولت در حوائج اقتصادی آن مساعدت نمایند یقین است که در اجرای این مقصود خرید کالاهای

صادراتی ایران را نیز منظور داشته و نیز اقدام لازم را به عمل خواهند آورد ـ که اجناس متعلق به ایران که اکنون در حدود متصرفات انگلستان و یا خاک دولت شوروی موجود یا متوقف مانده هر چه زودتر به ایران حمل شود و از این جهت برای این کشور گشایشی دست دهد.

۷ـ نسبت به وعده صریحی که آن دو دولت داده‌اند که پیشرفت قوای انگلیس و شوروی را متوقف سازند و هر روزی که اوضاع جنگ کنونی اجازه دهد آنها را از خاک ایران بیرون برند ـ دولت ایران از این فقره اتخاذ سند می‌نماید و اعتماد خود را نسبت به این اظهارات دو دولت اشعار می‌دارد.

۸ـ این‌که اظهار داشته‌اند حق‌الامتیاز نفت شرکت ایران و انگلیس مانند گذشته پرداخت خواهد شد و دولت شوروی هم موافق قرار داد ایران و شوروی مورخ اول اکتبر ۱۹۲۷ حقوق دولت ایران را از بابت شیلات سواحل جنوبی دریای خزر کماکان خواهد پرداخت موجب امتنان است.

۹ ـ در خاتمه اشعار می‌دارد که چون ضمن عملیاتی که از روز سوم شهریور به بعد واقع شده ممکن است اسلحه و مهمات و اشیائی از قوا و متعلقات ایران به دست قوای آن دو دولت افتاده باشد ـ نظربه عوالم دوستی که فی‌مابین این دولت با دولت بریتانیای کبیر و با دولت اتحاد جماهیر شوروی برقرار است ـ دولت ایران انتظار دارد که آنها را مسترد سازند. و نیز چون در ضمن عملیات قوای آن دو دولت خسارات مالی و خرابیها و اتلاف نفوس شده است امیدوار است از طرف آن دو دولت نیات دوستانه و منصفانه درباره ترمیم آنها ابراز شود خاصه که قسمتی از این قضایای ناگوار پس از آن روی داده است که دولت ایران به قوای خود امر به ترک مقاومت هم نموده بود.

پاسخی که به سفارت شوروی نوشته شده است:

دولت شاهنشاهی ایران در جواب یادداشت هشتم شهریور (۳۰ اوت ۱۹۴۱) دولت جماهیر شوروی اشعار می‌دارد:

این‌که مرقوم شده است که دولت اتحاد جماهیر شوروی و دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان هیچ قصدی بر علیه استقلال و تمامیت خاک ایران ندارند و عملیاتی که اخیراً واقع شده بر ضد ایران نیست و در صورتی‌که دولت ایران حاضر برای همکاری باشد عملیات خصمانه ادامه نخواهد یافت ـ دولت ایران از این اظهار رسمی اتخاذ سند می‌نماید و با اعتماد کامل انتظار دارد از اقدامات آن دو دولت چنان‌که صریحاً وعده داده‌اند هیچ نوع لطمه‌ای به استقلال کامل و تمامیت خاک ایران وارد نخواهد آمد و این‌که اظهار کرده‌اند که دولت ایران تضمین کند که منافع حقه آنها را رعایت خواهد کرد ـ دولت شاهنشاهی ایران کاملاً اطمینان می‌دهد که نه در گذشته و نه در آینده هیچ قصد نداشته و ندارد که منافع حقه آن دو دولت در ایران مختل شود ـ یا اقدامی برخلاف دوستی و مناسبات هم‌جواری که در بین بوده و هست به عمل آید.

اما در باب تقاضاهائی که در نامه مزبور از دولت ایران نموده‌اند:

۱ـ این‌که تقاضا کرده‌اند که دولت ایران قوای خود را به طرف جنوب خطی که از مغرب به مشرق از قصبه اشنویه در جنوب غربی رضائیه و حیدر آباد ومیاندوآب در جنوب دریاچه رضائیه و زنجان و قزوین و خرم آباد ـ و بابل و زیراب و سمنان و شاهرود و علی آباد در مشرق می‌گذرد عقب بکشد و قوای شوروی موقتاً در نواحی واقعه در شمال این خط اقامت کند و نیز دولت ایران به قوای خود امر دهد که به طرف شمال و مشرق خطی که از نقاط خانقین ـ کرمانشاه و خرم آباد و مسجد سلیمان و هفت گل و گچساران و رامهرمز و بندر دیلم می‌گذرد عقب بکشد و قوای انگلیس در نواحی جنوبی و غربی این خط اقامت کند اظهار می‌شود که دولت ایران اصولاً این پیشنهاد را برای مدتی که اوضاع جنگ کنونی ایجاب می‌کند می‌پذیرد و ضمنا چون یقین دارد که خود دولتین هم قصد ندارند نواحی که در آنجا قوای خود را موقتاً اقامت می‌دهند وسیع باشد و نیز نظر به ملاحظاتی که شفاها گفته شد تقاضا می‌کند در قسمت شمال شهرهای قزوین و سمنان و شاهرود از این

خط خارج شود و در قسمت جنوبی حدود ناحیه منظور نظر طوری معین شود که شهرهای خرم آباد و دزفول در آن ناحیه واقع نشود. در این موضوع لازم می‌داند نکات زیر را اشعار بدارد:

الف ـ دولت شاهنشاهی ایران تصور می‌کند که دولت انگلستان موافقت دارد که قوای ایران شهر کرمانشاه را تخلیه نکند.

ب ـ بنابر اصلی که آن دو دولت در آغاز نامه خود تصریح کرده‌اند مسلم است که در نواحی که قوای دولت شوروی یا بریتانیای کبیر اقامت خواهند کرد متعلقات دولت و ملت ایران کاملاً محفوظ و و اختیارات دولت ایران برحسب استقلال تام خود راجع به وظایفی که نسبت به امور کشور به‌عهده دارد کاملاً برقرار خواهد بود و از طرف قوای آن دو دولت به‌هیچ وجه عملیاتی که منافی با آن اختیارات باشد واقع نخواهد شد و ادارات دولتی و ملی ایران آزادانه به وظائف خود مطابق مقررات کشور ایران عمل خواهند کرد و قوای شهربانی و امنیه مشمول همین فصل خواهند بود.

چ ـ قوای دولت اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان هر جا اقامت دارند از حیث خواربار و لوازم زندگی و مسکن و سایر حوائج بر دولت ایران تحمیلی نخواهند داشت و تهیه لوازم مزبور بر عهده خودشان خواهد بود و در قسمتی که از داخله تهیه بنمایند باید مطابق مقررات کشور به طریقی باشد که مضیقه‌ای پیش نیاید.

د ـ مأمورین دولتین اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان در نقاطی که قوای آنها اقامت دارد دستورهای لازم خواهند داد به این‌که قوای مزبور و افراد آنها حتی الامکان تماس با اهالی نداشته باشند تا از وقوع احتمالی قضایای نا مطلوب اجتناب شود.

۲ـ این‌که تقاضا کرده‌اند که دولت ایران در ظرف یک هفته تمام آلمانی‌ها را به استثناء کارمندان سفارت آلمان و بعضی متخصصین فنی که کار آنها مربوط به وسائل ارتباط یا اعمال نظامی نباشد از ایران خارج نماید اشعار می‌دارد دولت ایران موافقت خود را با این تقاضا اعلام می‌کند و چون خروج

آنها از راه‌هائی باید بشود که قوای آن دو دولت در آنجا اقامت دارند البته اقدام خواهند نمود که اتباع آلمانی که خارج می‌شوند بدون مزاحمت از آن نواحی عبور نمایند و از طرف قوا و مأمورین آن دو دولت تعرضی به آنها نشود.

۳ـ راجع به این‌که بعد از این دولت ایران اجازه ندهد اتباع آلمانی به خاک ایران وارد شوند اشکالی نیست و بدیهی است این قید محدود به مدتی است که مخاصمه فعلی بین آن دو دولت و دولت آلمان ادامه دارد.

۴ـ این‌که تقاضا کرده‌اند که دولت ایران به‌هیچ وجه اشکالی برای حمل اجناس و مهمات جنگی به مقصد اتحاد جماهیر شوروی و بریتانیای کبیر پیش نیاورد و حمل آنها را بوسیله راه‌های شوسه و راه‌آهن و راه‌های هوائی تسهیل نماید دولت شاهنشاهی موافقت خود را در این باب اشعار می‌دارد.

البته تسهیلاتی که دولت ایران خواهد نمود در حدود تمکن و موجودیت وسائل خواهد بود به‌طوری‌که مایه تضعیفی برای دولت ایران و ایرانیان فراهم نشود.

۵ـ این‌که تقاضا کرده‌اند دولت ایران تعهد کند که به جهت ترقی عملیات راجع به نفت کویر خوریان موافق عهدنامه ایران و شوروی راجع به این امتیاز و هم چنین برای ترقی عمل شیلات در ساحل جنوب بحر خزر موافق عهدنامه ایران و شوروی راجع به شیلات تسهیلات به‌عمل آورد لزوماً اشعار می‌شود که راجع به شیلات چنانچه استحضار دارند جریان عملیات موافق قرارداد فی‌مابین برقرار است و هر اقدامی که برای ترقی استفاده این سرچشمه ثروت ملی لازم باشد دولت ایران با حسن موافقت تلقی خواهد کرد.

اما در باب نفت خوریان در عین اشعار موافقت با همکاری دو دولت ایران و شوروی از استفاده ازاین منبع ثروت لازم است این نکته را متذکر گردد که در عهدنامه ایران و شوروی از امتیاز نفت خوریان ذکر نشده است و اگر منظور قراردادهای دیگری است که بین دو دولت ایران و شوروی منعقد شده

و با نفت کویر خوریان مناسبت دارد چنان‌که شفاهاً مذاکره شد هر قراری در این باب داده شده باشد چون چندین سال متروک مانده و عملی نشده و ممکن است با مقتضیات حقیقی وفق ندهد بنابراین اولیای دولت ایران حاضرند که با اولیای دولت شوروی برای عقدقراردادی راجع به نفت کویر خوریان داخل مذاکره شده استفاده هر دو طرف را از این حیث تأمین نماید.

۶ـ این‌که اظهار داشته‌اند که دولت ایران تعهد کند بی‌طرف مانده و اقدامی نکند که به منافع دولت شوروی و دولت انگلستان و در این منازعه آنها با دولت آلمان خلل وارد آورد لزوماً اشعار می‌دارد که راجع به بی طرفی به‌طوری‌که اطلاع دارند دولت ایران از آغاز جنگ اروپا به طیب خاطر بی‌طرفی خود را اعلام داشته و به‌هیچ وجه از شرایط این بی‌طرفی تخلف نکرده بود و بعدها نیز در این تصمیم خود باقی خواهد بود و نیز دولت ایران هیچ‌گاه راضی نبوده و نخواهد بود که به منافع حقه آن دو دولت در ایران خللی وارد آید و امیدوار است که اولیای آن دو دولت نیز در تفسیر این عبارت و تطبیق این معنی با موارد عمل حسن تفاهم را از مد نظر دور ندارند تا از بروز هرگونه مشکلات اجتناب بشود.

۷ـ به‌طوری‌که در نامه خود وعده داده‌اند که به دولت در حوائج اقتصادی آن مساعدت نمایند یقین است که در اجرای این مقصود خرید کالاهای صادراتی ایران را نیز منظور داشته و نیز اقدام لازم را به عمل خواهند آورد ـ که اجناس متعلق به ایران که اکنون در خاک شوروی یا در حدود متصرفات انگلستان موجود یا متوقف مانده هر چه زودتر به ایران حمل شود و از این جهت برای این کشور گشایشی دست دهد.

۸ ـ نسبت به وعده صریحی که آن دو دولت داده‌اند که پیشرفت قوای انگلیس و شوروی را متوقف سازند و هر روزی که اوضاع جنگ کنونی اجازه دهد آنها را از خاک ایران بیرون برند دولت ایران از این فقره اتخاذ سند می‌نماید و اعتماد خود را نسبت به این اظهارات دو دولت اشعار می‌دارد.

۹ـ این‌که اظهار داشته‌اند دولت شوروی موافق قرارداد ایران و شوروی

مورخ اول اکتبر ۱۹۲۷ حقوق دولت ایران را از بابت شیلات سواحل جنوبی دریای خزر کماکان خواهد پرداخت و حق‌الامتیاز نفت شرکت ایران و انگلیس مانند گذشته پرداخت خواهد شد ـ موجب امتنان است.

۱۰ ـ در خاتمه اشعار می‌دارد که چون ضمن عملیاتی که از روز سوم شهریور به بعد واقع شده ممکن است اسلحه و مهمات و اشیائی از قوا و متعلقات ایران به دست قوای آن دو دولت افتاده باشد ـ نظربه عوالم دوستی که فی‌مابین این دولت با دولت اتحاد جماهیر شوروی و دولت بریتانیای کبیر برقرار است ـ دولت ایران انتظار دارد که آنها را مسترد سازند و نیز چون در ضمن عملیات قوای آن دو دولت خسارات مالی و خرابی‌ها و اتلاف نفوس شده است امیدوار است از طرف آن دو دولت نیات دوستانه و منصفانه درباره ترمیم آنها ابراز شود خاصه که قسمتی از این قضایای ناگوار پس از آن روی داده است که دولت ایران به قوای خود امر ترک مقاومت هم نموده بود.

نامه‌های دیگر سفارت شوروی و انگلیس:

پس از اتمام قرائت نامه‌ها ـ آقای سهیلی اظهار داشت: « ضمناً باید عرض کنم بعد از آنکه دولتین یادداشت خود را تسلیم نمودند یعنی در نهم شهریور ماه از سفارت انگلیس یادداشت دیگری بدین مضمون رسید:

از سفارت انگلیس ـ قلهک ۹ شهریور ۱۳۲۰

سفارت اعلیحضرت پادشاه انگلستان تعارفات خود را به وزارت امور خارجه شاهنشاهی اظهار و محترماً اشعار می‌دارد.

که نظر به حوادث و جریانات سریع چند روز گذشته که در نتیجه کلیه طرقی که آلمان‌ها از آن می‌توانند از ایران خارج شوند بر روی آنها بسته شده دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان حال مایلند آلمان‌ها به‌جای این‌که توسط دولت شاهنشاهی ایران از این کشور اخراج شوند به قوای انگلیس یا سویت (=شوروی) تسلیم گردند. بنابراین جمله ۲ (ب) نامه‌ای که وزیر مختار اعلیحضرت پادشاه انگلستان محترماً در تاریخ ۲۰ اوت (۸ شهریور ۱۳۲۰) به

جناب آقای نخست‌وزیر تسلیم نمودند به قرار ذیل است:

ـ کلیه اتباع آلمان به استثنای اعضای حقیقی(Bona Fide) که سفارت آلمان و چند نفر اشخاص فنی را که در بنگاه‌های مخابرات یا نظامی نباشند به قوای انگلیس یا سویت تسلیم و صورت آلمانی‌های مزبور که با موافقت سفارتخانه های انگلیس و سویت تنظیم می شود به میسیون های مزبور تسلیم کنند»

آقای سهیلی در ادامه گفت:

« ازآن روز تا کنون دولت ایران به لحاظ این‌که این تقاضای دولت انگلیس مبنی بر این‌که آلمان‌ها به جای اخراج شدن به قوای انگلیس و شوروی تسلیم گردند خوش آیند نبود ـ در جلسات متعدد با دلائل زیاد که ذکر آنها در اینجا زاید است سعی کرد نمایندگان دولتین از این موضوع صرف‌نظر نمایند ولی هنوز موفقیت در این کار حاصل نشده است.»

تقاضاهای بیشتر انگلیس و روس:

آقای سهیلی سخن خود را به شرح زیر ادامه داد:

« در ۱۴ شهریور ماه نمایندگان دولتین به وزارت امور خارجه آمده به دلائلی که در یادداشت بعدی آنها مذکور است تقاضا نمودند، سفارتخانه‌های آلمان و ایتالیا و مجار و رومانی و همچنین اتباع دول ایتالیا و مجار و رومانی ایران را ترک کنند.

فردای آن روز یعنی در ۱۵ شهریور (سفیر روس و وزیر مختار انگلیس) به وزارت خارجه آمده جواب یادداشت دولت ایران را همراه آوردند که متن آنها به شرح زیر خوانده می‌شود:

نامه به وزارت خارجه ایران ـ ۱۵ شهریور ۱۳۲۰:

جناب آقای سهیلی وزیر امور خارجه شاهنشاهی ـ تهران

آقای وزیر: در پاسخ‌نامه جنابعالی شماره ۳۶۱۵ مورخه ۱۰ شهریور جاری (اول سپتامبر) محترماً مراتب ذیل را به استحضار خاطر آن جناب می‌رساند:

در عرض چند روز گذشته اوضاع محلی به نحوی تغییر یافته که در زمانی که دولت متبوعه دوستدار تعلیماتی را که نامه اینجانب مورخ ۳۰ اوت (۸ شهریور) بر آن مبتنی بود تنظیم نمودند پیش‌بینی نگردیده بود. از لحاظ این‌که تصفیه امر جهت دولت ایران آسانتر گردد قوای متحدین شهر تهران را اشغال ننمودند. لیکن سفارتخانه‌های دول محور این خودداری را فقط علامت ضعف پنداشته و از آزادی که از این رهگذر جهت آنها پیش آمده بود استفاده نموده بوسیله هجو و تنقید دولتین اعلیحضرت پادشاه انگلستان و اتحاد جماهیر شوروی و تخدیش اذهان عمومی توسط تبلیغات محلی و رادیو آلمان و ایتالیا موجبات زحمت و اشکال دولت ایران را فراهم نموده‌اند. بنابراین دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان ناگزیرند که به دولت ایران اطلاع دهند که لازم است به اسرع اوقات ممکنه سفارت آلمان به‌انضمام سفارتخانه‌های دیگر که تحت اداره آلمانی‌ها باشند یعنی سفارتخانه‌های ایتالیا ـ مجار و رومانی برچیده شوند.

این تقاضا امروز صبح شفاهاً به جنابعالی ابلاغ گردید. لیکن مقتضی می‌دانم آن را کتباً نیز اظهار داشته و خاطر آن‌جناب را متذکر شوم که زمانی که سفارتخانه‌های نام‌برده بالا بسته نشده دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان از دولت ایران تقاضا می‌کند که کلیه تسهیلات مربوط به پیک و رمز را موقوف نموده و نگذارند سفارتخانه‌های مزبور از دستگاه‌های بیسیم فرستنده خود استفاده نمایند و در مورد اشخاصی که با آن سفارتخانه‌ها ایاب و ذهاب می‌نمایند و هم‌چنین در باب عملیات و اقدامات این سفارتخانه‌ها که مورد سوءظن است تفتیش و مراقبت کاملی به‌عمل آورند.

اکنون مشروحاً به جواب نامه فوق‌الذکر جنابعالی مبادرت می‌نمایم:

بند اول:

الف ـ گرچه دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان حاضر نیستند هیچ یک از

شهرهای مقرره و مشروحه را از نواحی متصرفی که قبلاً به دولت ایران ابلاغ گردیده مجزا نمایند ـ اصولاً ایرادی ندارند به این‌که در محل ترتیبی فی‌مابین مأمورین نظامی انگلیس و مأمورین وابسته ایران داده شود که برطبق آن عده‌ای از ارتش یا نیروی امنیه ایران برای وقایع نظم و آرامش در دزفول ـ خرم آباد و کرمانشاهان بوده باشند. مع ذلک در صورتی‌که احتیاجات نظامی انگلیس ایجاب نماید ترتیب نام‌برده ممکن است مورد تجدید نظر واقع شود.

ب ـ در نواحی متصرفی لازم خواهد بود مأمورین اداری ایران مشاغل و وظایف جاریه خود را با معاضدت کامل مأمورین نظامی انگلیس انجام دهند. مأمورین نظامی نام‌برده به سهم خود سعی خواهند نمود تا حدی که با احتیاجات نظامی موافقت نماید تمایلات حقانی اولیای امور اداری ایران را انجام دهند.

ج ـ مأمورین نظامی انگلیس به هیچ وجه میل ندارند از حیث آذوقه و مسکن و سایر احتیاجات تحمیل بر دولت ایران بوده باشند. و با معاضدت کامل مأمورین دولت ایران ترتیباتی داده خواهد شد که احتیاجات مأمورین نظامی انگلیس در این مورد به نحوی تامین شود که مضیقه‌ای جهت این کشور تولید نگردد.

هـ ـ هرگونه اقدامات لازمه به عمل خواهد آمد که از حدوث حوادث ناگوار فی‌مابین قوای متصرفی و ساکنین محل جلوگیری شود.

بند دوم:

۴ـ رویه‌ای را که در باب آلمان‌ها اتخاذ نموده‌ایم و در نامه دوستدار مورخ ۳۰ اوت (۸ شهریور) ذکر شده در یادداشتی که روز بعد تسلیم نمودم تغییر یافته و امروز صبح محترماً نظریات اعلیحضرت پادشاه انگلستان را برای جنابعالی تشریح نمودم ـ به استثنای اشخاصی که ممکن است مورد تصویب میسیون‌های سیاسی انگلیس و سویت در تهران واقع شوند هیئت آلمانی‌ها (به

غیر از سفارت آلمان که در فوق اشعار گردید) بایستی یا به مأمورین انگلیس یه به مأمورین سویت تحویل گردند.

بند سوم:

۵ـ دولت پادشاه اعلیحضرت انگلستان موافقت دارند که تضییق مر بوط به ورود آلمان‌ها به ایران فقط محدود به طول مدت جنگ با آلمان بوده باشد.

بند چهارم:

۳ـ تسهیلات راجع به ترانزیت کالاو مهمات جنگی بر طبق احتیاجات نظامی خواهد بود. لیکن دولت ایران می‌تواندا‌طمینان داشته باشد که اقداماتی که برای اصلاح و تکمیل وسائل مرابطه و مخابره که اکنون موجود است به عمل خواهد

۴ـ آمد و نیز سعی خواهد شد جهت دولت و ملت ایران مضیقه‌ای تولید نشود.

بند پنجم:

۷ـ دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان با لزوم ملحوظ داشتن حسن تفاهم ذات البین به منظور احتراز از هرگونه اشکالی موافقت دارند.

بند ششم:

۸ـ دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان با تقاضای دولت ایران دایر بر این‌که معاضدت اقتصادی شامل خرید صادرات ایران بوده باشد ـ با نظر مساعد و هم دردی ناظر بوده و آنچه را بتواند برای انجام این تقاضا به عمل خواهد آورد. اما در باب تقاضاهای دیگری که ممکن است برای رها کردن کالاهای متعلق به ایران که الحال در خاک انگلیس می‌باشد به عمل آید لازم خواهد بود قضایا به طور انفرادی به مناسبت خصوصیات هر یک مورد مطالعه و رسیدگی واقع شود لیکن سعی خواهد شد این نوع کالاها در هرجا که ممکن باشد آزاد شود.

بند هفتم:

۹ـ دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان حاضر خواهد بود موضوع ارجاع

اسلحه و مهمات جنگی را در موقع مناسب مورد مطالعه قرار دهند و نیز حاضر خواهند بود در وقتی که قوای متصرفی انگلیس از ایران خارج شدند تقاضاهای عادلانه را که ممکن است دولت ایران بابت غرامت خسارات وارده به اتباع ایران را در طی مدت اشغال مورد رسیدگی و ملاحظه قرار دهند.

موقع را مغتنم شمرده احترامات فائقه خود را تجدید می‌نمایم. رـوـ بولارد [در نامه فوق اغلاطی در مورد شماره بندی مطالب دیده می‌شود. ما این مطالب را عیناً با اغلاط آن از روزنامه اطلاعات ـ روز چهارشنبه ۱۹ شهریور ۱۳۲۰ نقل کرده‌ایم]

یادداشت سفارت شوروی به ایران ۶ سپتامبر ۱۹۴۱

آقای وزیر:

در یادداشت شما شماره ۳۶۱۴۵ مورخ اول سپتامبر جاری افتخار دارم مطالب زیر را به اطلاع جنابعالی برسانم:

در ظرف چند روز اخیر جریانات امر در جهاتی به‌کلی مخالف آنچه در موقعی که دولت اینجانب شرایط مندرجه که در یادداشت ۳۰ام اوت ۱۹۴۱ تصریح نموده و مبنای مذاکرات دولتین شوروی و بریتانیای کبیر با دولت شاهنشاهی بود سیر نموده است. برای این‌که حل قضیه برای دولت ایران سهل شود قشون شوروی و انگلیس از اشغال تهران خودداری نمودند. لیکن سفارتخانه‌های دول محور این عمل نجیبانه را نشانه ضعف پنداشته و از موقع استفاده نموده‌اند که دولت ایران را در محظور قرار داده و دولتین شوروی و انگلستان را بی اعتبار نموده و به تبلیغات خود در ایران چه در محل و چه بوسیله رادیو آلمان و ایتالیا توسعه دهند.

نظر به این قضیه دولت شوروی مجبور است در مقابل دولت ایران راجع به لزوم خارج نمودن سفارت آلمان و سفارتخانه‌هائی که تحت نظارت آلمان هستند یعنی سفارتخانه‌های ایتالیا ـ مجار ـ رومانی اصرار ورزد. دولت ایران

عهده‌دار است حتی قبل از عزیمت این سفارتها از خاک ایران آنها را از ارتباطات به وسیله پیک و رمز و استعمال دستگاه‌های فرستنده ممنوع سازد.و نظارت جدی راجع به اشخاصی که به این سفارتها می‌روند و رفتار آنها طرف سوء ظن است به‌عمل آورد.

راجع به تقاضاهای دولت ایران مندرج در یادداشت شماره ۳۶۱۴ مورخ اول سپتامبر شما دولت شوروی اینجانب را مأمور ساخته که پاسخ زیر را به شما ابلاغ نمایم.

۱ـ در یادداشت حکومت شوروی مورخ ۲۰ اوت سال جاری خط مرزی نواحی ایران که از طرف نیروهای اشغال شده بطور دقت تشریح شده و دولت شوروی نمی‌تواند به هیچ تغییری در خط رضایت دهد. بدین جهت تقاضای دولت ایران در خروج شهرهای قزوین و سمنان و شاهرود از این منطقه نمی‌تواند صورت گیرد.

۲ـ در نواحی اشغال شده از طرف نیروهای شوروی ادارات محلی ایرانی شامل شهربانی وظائف معمول خود را انجام خواهند داد. در عین حال دولت شوروی انتظار دارد که اولیای امور محلی معاضدت کامل با فرماندهی نظامی ارتش سرخ راجع به رفع حوائج آن و مخصوصاً جا دادن آنها به عمل آورند.

اولیای نظامی شوروی حاضر خواهند بود تقاضای حقه اولیای امور ایرانی را تا حدی که با نظریات فرماندهی ارتش سرخ وفق دهد ـ مورد توجه قرار دهند.

۳ـ فرمانده نظامی شوروی هیچ در نظر ندارد که راجع به احتیاجات سربار دولت ایران بشود. همکاری مابین فرماندهی قشون سرخ و اولیای امور محلی ایران برای رفع احتیاجات ارتش سرخ برقرار خواهد شد به نحوی که این احتیاجات موجب مشکلات برای کشور نشود.

۴ـ اولیای نظامی شوروی رژیم مناسبی برای قشون برقرار خواهند نمود ـ اقدامات لازمه به‌عمل خواهد آمد که از حوادث ناگوار جلوگیری شود ولی دولت شوروی نمی‌تواند رژیمی را قبول کند که به‌کلی قوای ما را از مردم

جدا سازد.

۵ـ اتباع آلمان در ایران می‌بایستی تسلیم اولیای شوروی و انگلستان بشوند به استثنای افرادی که مخصوصاً از طرف سفارت کبرای شوروی و سفارت انگلیس در تهران معین گردند.

۶ـ دولت شوروی موافقت دارد که منع ورود آلمانی‌ها به ایران فقط محدود به مدت جنگ با آلمان خواهد بود.

۷ـ در موقع ترانزیت کالاو مواد جنگی از ایران لزوم جلوگیری از اختلال در حمل‌ونقل داخلی مورد توجه قرار خواهد گرفت. معاضدتی که از طرف دولت ایران راجع به ترانزیت کالاها و مواد جنگی شوروی که بوسیله راه‌های شوسه و راه آهن و همچنین راه‌های هوائی فرستاده می‌شوند تقاضا شده بر طبق احتیاجات نظامی تعیین خواهدشد.

۸ـ دولت شوروی از حاضر بودن دولت ایران در انعقاد قرار داد جدیدی برای استخراج نفت کویر خوریان که پیشرفت آن در مدت چند سال از طرف دولت ایران مختل شده بود اتخاذ سند می‌نماید.

مهیا بودن دولت ایران در مشارکت در توسعه شرکت سهامی شیلات و از بین بردن موانعی که تا به‌حال برای این شرکت از طرف اولیای امور محلی و مرکزی ایجاد می‌شده بسیار مورد تقدیر است.

۹ـ دولت شوروی هر چه ممکن باشد برای مساعدت اقتصادی با ایران منجمله خرید کالاهای ایران به‌عمل خواهد آورد. راجع به عبور دادن کالاهای ایران که در خاک شوروی هستند هرقسمت باید از نظر کیفیت خاص آن مورد بررسی قرار گرفته و در هر موردی که ممکن باشد پروانه‌هائی برای رساندن آن کالاها به ایران داده خواهد شد.

۱۰ ـ دولت شوروی حاضر خواهد بود وقتی که ضرورت توقف ارتش سرخ در خاک ایران مرتفع شود موضوع پس‌دادن تسلیحات ارتش ایران را مورد بررسی قرار دهد و تا آن موقع این تسلیحات در تصرف شوروی خواهد بود.

راجع به جبران خسارت وارده بواسطه جنگ و بمباران‌ها ـ این تقاضای

دولت ایران نمی تواند مورد قبول واقع شود. زیرا این جنگ مادامی دوام داشت که ارتش ایران در مقابل ارتش ما مقاومت می‌کرد »

(امضاـ سفیر کبیر شوروی)

*****

هیئت دولت بعد از مطالعه و مشاوره به این نتیجه رسید که جواب دولتین را به این مضمون بدهد:

نامه به وزیر مختار انگلیس در تهران:

آقای وزیر مختار:

جناب آقای سر ریدر بولارد وزیر مختار دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان ـ تهران در پاسخ نا مه ۱۵ شهریور جاری (۶ سپتامبر ۱۹۴۱) جناب عالی و در تعقیب نامه تاریخ ۱۰ شهریور ماه شماره ۳۶۱۵ خود راجع به حل مسائلی که بر خلاف انتظار بر اثر ورود قوای نظامی دولت انگلستان و دولت اتحاد جماهیر شوروی به خاک ایران پیش آمده مطرح گردیده است ـ اینجانب اختیار دارد مطالب زیر را که دلیل منتهای حسن اراده دولت شاهنشاهی ایران بر اصلاح ذات البین می‌باشد به استحضار آن‌جناب برساند:

۱ـ راجع به برچیدن سفارتخانه‌های آلمان و ایتالیا و رومانی و مجارستان و اقداماتی که در نامه آنجناب خواسته بودند نسبت به آن سفارتخانه و اتباع آلمان به عمل آید خاطر شما را مستحضر می‌نماید که برای ابراز کمال حسن نیت و مساعدت نسبت به رفع نگرانی دولت انگلستان و دولت اتحاد جماهیر شوروی ـ دولت شاهنشاهی ایران نظر به وضعیت فعلی ناگزیر موافقت نموده و اقدام فوری به عمل آورده که ترتیب انجام تقاضاهای آن دو دولت در این قسمت برای مرتفع ساختن هر سوء تفاهمی هرچه زودتر داده شود. ولی لازم می‌داند متذکر گردد که علاوه‌بر پیش‌بینیهای گذشته با اقداماتی که از طرف

دولت در همین چند روزه نیز برای جلوگیری از هرگونه سوءتفاهمی بعمل آمده تغییری در اوضاع محلی رخ نداده و مشکلاتی بر اثر اقدامات آلمانی‌ها و ایتالیائی‌های مقیم تهران برای دولت ایران ایجاد نشده است تا جای آن باشد که موضوع عدم ورود قوای دولتین انگلستان و شوروی را به تهران که هیچ‌گونه سبب و بهانه‌ای هم برای آن نبوده و نیست تذکر دهند.

۲ـ دولت شاهنشاهی ایران متأسف است که دولت انگلستان و دولت اتحاد جماهیر شوروی نخواسته‌اند مختصر تقاضای دولت ایران را حتی در خارج ساختن شهرهای سمنان و شاهرود و قزوین و خرم‌آباد و دزفول از خطی که در یادداشت اولی خود خود معین کرده بودند به پذیرند. هر چند به نظر دولت ایران موجبی برای رد این تقاضا نبوده است نسبت به این‌که موافقت نموده‌اند در نقاط خرم‌آباد و دزفول و کرمانشاهان ترتیبی بین مأمورین نظامی انگلیس و مأمورین وابسته ایران داده شود که بر طبق آن عده‌ای از ارتش یا امنیه ایران برای وقایع نظم و آرامش در دزفول و خرم‌آباد و کرمانشاهان بوده باشند ـ دولت شاهنشاهی ایران با اطمینان از این‌که حفظ نظم و آرامش در همه جا مورد توجه و علاقه دولت انگلستان می‌باشد امیدوار است موافقت خواهند نمود که همین رویه در نقاط دیگر هم که طبق یادداشت اول شما قوای آن دولت موقتاً در آنجاها متوقف می‌گردند برقرار شود. ضمناً به این نکته نیز جلب توجه می‌نماید که موضوع لزوم وجود امنیه در سایر نقاط محل توقف قوای دولتین هم همواره مورد موافقت بوده و محرز می‌باشد.

۳ـ راجع به معاضدت متقابل ادارات کشوری دولتی از جمله امنیه و شهربانی با قوای نظامی دولتین در نقاطی که محل توقف آنها می‌باشد دولت ایران امیدوار است رویه حسن تفاهم بین آنها کاملاً استقرار یابد که احتیاجات حقه قوای دولتین برآورده شود و مأمورین ایرانی هم مطابق مقررات کشور بدون مانع از عهده وظائف خود برآیند.

بنابر مراتب بالا دولت شاهنشاهی یقین دارد اکنون که از هر جهت وسائل

اطمینان خاطر دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان و دولت اتحاد جماهیر شوروی فراهم گردیده است اوامر فوری موثر به قوای آن دولت صادر خواهند نمود که در حدود موافقت‌های حاصله عمل نمایند تا مأمورین دولت ایران در آن نقاط برای اعاده وضعیت عادی و انجام وظائف خود منظماً اقدام نمایند. موقع را مغتنم شمرده احترامات فائقه را تجدید می‌نماید.

نامه به سفیر کبیر دولت اتحاد جماهیر شوروی:

جناب آقای سمیر نوف سفیر کبیر دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ـ تهران در پاسخ نامه ۱۵ شهریور جاری (۶ سپتامبر ۱۹۴۱) شما و در تعقیب‌نامه تاریخ ۱۰ شهریور ماه شماره ۳۶۱۴ اینجانب راجع به حل مسائلی که برخلاف انتظار بر اثر ورود قوای نظامی دولت اتحاد جماهیر شوروی و دولت انگلستان به خاک ایران پیش‌آمده و مطرح گردیده است ـ این‌جانب اختیار دارد مطالب زیر را که دلیل منتهای حسن اراده دولت شاهنشاهی ایران از اصلاح ذات‌البین می‌باشد به استحضار آن‌جناب برساند:

۱ـ راجع به برچیدن سفارتخانه‌های آلمان و ایتالیا و رومانی و مجارستان و اقداماتی که در نامه آنجناب خواسته بودند نسبت به آن سفارتخانه و اتباع آلمان به عمل آید خاطر شما را مستحضر می‌نماید که برای ابراز کمال حسن نیت و مساعدت نسبت به رفع نگرانی دولت اتحاد جماهیر شوروی و دولت انگلستان ـ دولت شاهنشاهی ایران نظر به وضعیت فعلی ناگزیر موافقت نموده و اقدام فوری به عمل آورده که ترتیب انجام تقاضاهای آن دو دولت در این قسمت برای مرتفع ساختن هر سوء تفاهمی هرچه زودتر داده شود.

ولی لازم می‌داند متذکر گردد که علاوه‌بر پیش‌بینیهای گذشته با اقداماتی که از طرف دولت در همین چند روزه نیز برای جلوگیری از هرگونه سوءتفاهمی به‌عمل آمده تغییری در اوضاع محلی رخ نداده و مشکلاتی بر اثر اقدامات آلمان‌ها و ایتالیائی‌های مقیم تهران برای دولت ایران ایجاد نشده است تا جای آن باشد که موضوع عدم ورود قوای دولتین انگلستان و شوروی

را به تهران که هیچ‌گونه سبب و بهانه‌ای هم برای نبوده و نیست تذکر دهند.

۲ـ دولت شاهنشاهی ایران متأسف است که دولت اتحاد جماهیر شوروی و دولت انگلستان نخواسته‌اند مختصر تقاضای دولت ایران را حتی در خارج ساختن شهرهای سمنان و شاهرود و قزوین و خرم‌آباد و دزفول از خطی که در یادداشت اولی خود معین کرده بودند به پذیرند. هر چند به نظر دولت ایران موجبی برای رد این تقاضا نبوده است.

۳ـ راجع به معاضدت متقابل ادارات کشوری دولتی (از جمله امنیه و شهربانی) با قوای نظامی دولتین در نقاطی که محل توقف آنها می‌باشد دولت ایران امیدوار است رویه حسن تفاهم بین آنها کاملاً استقرار یابد که احتیاجات حقه قوای دولتین برآورده شود و مأمورین ایرانی هم مطابق مقررات کشور بدون مانع از عهده وظائف خود برآیند.

۴ـ راجع به جبران غرامت خسارات وارده که به استناد مقاومت قوای ایران در مقابل قوای شوروی اشعار داشته‌اند نمی توانند رضایت خاطر دولت ایران را از این جهت فراهم نمایند لازم می‌داند این نکته را تذکر بدهد که چون آغاز مخاصمه از طرف قوای ایران به‌عمل نیامده و ورود قوای شوروی هم بدون اطلاع قبلی بوده و مقاومت بدوی پادگانها هم برای دفاع خویش طبعاً صورت گرفته که دولت ایران به اقتضای حسن نیت خود در صلح‌طلبی و حفظ مناسبات دیرینه با آن دو دولت بلا فاصله دستور ترک مقاومت داده است و قسمت مهم خسارات وارده هم پس از اعلان ترک مقاومت بوده بنابراین دولت ایران حقاً انتظار داردکه موضوع غرامت مورد تجدید نظر و توجه خاص دولت شوروی واقع شود.

۵ـ با حسن مناسبات موجود و ترتیباتی که اینک برقرار می‌گردد دولت شاهنشاهی برای نگهداری اسلحه و مهماتی که از قوای ایران گرفته شده است موجبی نمی‌بیند با این‌حال اگر دولت اصرار در این نگهداری موقت داشته باشند. اقتضا دارد فهرستی از اسلحه و مهمات مزبور با حضور نمایندگان طرفین تنظیم گردد تا بعد از جنگ یا در موقع مناسب دیگری

پیش از پایان جنگ به دولت ایران مسترد گردد.

بنا بر مراتب بالا دولت شاهنشاهی یقین دارد اکنون که از هر جهت وسائل اطمینان خاطر دولت اتحاد جماهیر شوروی و دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان فراهم گردیده است اوامر فوری موثر به قوای آن دولت صادر خواهند نمود که در حدود موافقتهای حاصله عمل نمایند تا مأمورین دولت ایران در آن نقاط برای اعاده وضعیت عادی و انجام وظائف خود منظماً اقدام نمایند. موقع را مغتنم شمرده احترامات فائقه را تجدید می‌نماید.

توضیحات آقای سهیلی وزیر خارجه:

آنچه تاکنون واقع شده این است که بی کم و زیاد به استحضار رساندیم و البته بعدها هم هرچه واقع شود به اطلاع آقایان خواهد رسید. آقایان نمایندگان باید بدانند که دولت ایران همواره نسبت به کلیه کشورهائی که با ما مناسبات داشته‌اند به نظر احترام نگریسته و همیشه اهتمام کرده است حقوق آنها را رعایت کنند و سعی نموده است مناسبات دوستانه برقرار و روابط عادی را ادامه دهد و این سیاست مخصوصاً نسبت به دول هم‌جوار با نظر خاصی تعقیب شده است. ما همیشه سعی نموده‌ایم از این جنگ بر کنار و بی‌طرفی خود را حفظ نمائیم. ما امیدواریم به‌زودی عللی که موجب این پیش‌آمد ناگوار شده مرتفع گردیده و با اطمینان نهائی که دولتین چه در نامه‌های خود و چه کراراً ضمن اظهارات شفاهی تائید و تصریح کرده‌اند قوای آنها خاک ایران را ترک کنند. (پایان اظهارات وزیر امور خارجه)

سخنان آقای دکتر طاهری: پس از پایان اظهارات آقای سهیلی وزیر امور خارجه ـ آقای دکتر طاهری وکیل مجلس شورای ملی چنین اظهار داشت:

ازاین‌که دولت مجلس را ـ که با کمال بی‌صبری انتظار داشت ـ از جریان وقایع اسف‌انگیز اخیر مستحضر داشته و از اقدامات و نتیجه عملیات خود توضیح داده‌اند ـ مجلس امتنان دارد. (نمایندگان ـ صحیح است) ولی بی‌نهایت متأثر و متأسف است که از دو دولت دوست و همسایه که همیشه

دولت و ملت ایران را از روابط حسنه خود مطمئن داشته‌اند سوانحی پیش‌آمد که ابداً محل انتظار کسی نبود توسط نمایندگان مجلس با وجود این همه ایرانیان امیدوارند که آن رعایتی را که از حقوق و حیثیت این دولت و ملت از دو دولت دوست خود منتظرند و همیشه هم وعده داده‌اند به‌عمل آورند که جبران این تألمات عمومی بشود (صحیح است) بنده زاید نمی‌دانم که در این موقع تذکر دهم که با وجود وعده‌های مساعد آن‌طرف ـ حتی بعد از ترک مقاومت از این طرف چیزهائی شنیده می‌شود که هیچ تصور نمی‌رفت از قبیل مزاحمتها به مردم و مداخله در کارهای داخلی و ادارات دولتی و حتی توقیف اشخاص و بعضی امور دیگرکه بنده نمی‌خواهم در این‌جا اظهار نمایم و شاید خود دولت از آن واقعات بی اطلاع نباشد. (صحیح است).

با این اظهارات دولت و اطمیناناتی که اشعار می‌فرمایند امیدواری همگی این است که از طرف دولت‌های دوست و همسایه ما آن‌قدری که انتظار داریم رعایت شئون این دولت و ملت شده ـ کاری بکنند که در همه دنیا حقیقت دوستی آنها آشکارشود. (صحیح است) اما میل داریم بدانیم آیا این نوع وقایع که شنیده می‌شود حقیقت دارد یانه و اگر همین طوری که عرض شد اموری غیر منتظر از طرف مأمورین دو دولت در ایران و نسبت به ایران واقع می‌شود دولت در رفع آن چه اقدامی را در نظر دارند که برای عموم ایرانیان نگرانی باقی نماند. و مطمئن باشند که روابط دوستانه باستانی این دولت و ملت با دولتهای همسایه ما با نهایت شرافت برقرار خواهد بود و لطمات وارده مرتفع و جبران خواهد شد (صحیح است).

پاسخ آقای سهیلی وزیر خارجه:

جریان امور آن بود که به استحضار نمایندگان محترم رسید و هیچ چیز پوشیده نماند. آن‌چه مربوط به این قضایا ـ آقای دکتر طاهری اشاره فرمودند ـ اگر چه اخبار خارج از حقیقت و اغراق و مبالغه این روزها زیاد است ولی منکر نمی‌توان شد که یک وقایعی نوعاً روی داده ـ آنچه ظاهراً به نظر

می‌رسد این وقایع در روزهای اول و آن ایامی است که هنوز اوضاع به حال عادی بر نگشته بود و مخصوصاً در جاهائی رخ داده است که مأمورین دولت از آنجا دور مانده بودند. ما البته هیچ نوع از مذاکره و اقدام فرو گذار نکردیم و نخواهیم کرد و با مذاکراتی که شده است، حالا هم که اوضاع می‌رود که صورت عادی به خود بگیرد و امیدوار هستیم با وعده‌های صریحی که چه کتباً نمایندگان دولتین شوروی و انگلیس داده‌اند و به استحضار آقایان نمایندگان رسید و چه شفاهاً در مذاکرات مکرر تصریح کرده و اطمینان داده‌اند ـ دیگر این وقایع رخ نخواهد داد.

بیانات آقای نخست‌وزیر و تقاضای رای اعتماد:

بنده و همکاران بنده به خوبی می‌دانیم و می‌فهمیم که آقایان نمایندگان محترم از این پیش‌آمد اسف‌انگیز چقدر قلوبشان متأثر و متالم است (نمایندگان ـ صحیح است)

آقایان نمایندگان بجای خود و یقین است که همه افراد ایرانی از این وقایع قلبشان مجروح شده، (صحیح است) دنیا در یک آتش عظیمی می‌سوزد ـ اکثر ملل و دول گرفتار هنگامه و مصیبتها و کشتارها و خسارات مالی و جانی فراوان و فوق‌العاده هستند.

ما از دو سال پیش که جنگ شروع شد همیشه دعا می‌کردیم و آرزومند بودیم که دامنه این آتش سوزی زیاد وسعت پیدا نکند ـ حتی‌الامکان کمتر ملل و بندگان خدا گرفتار این مصیبت شوند ـ ضمناً ما هم محفوظ بمانیم ـ معلوم می‌شود تقدیر این‌طور بوده است که آتش جهان سوز باشد و ما هم بر کنار نمانیم.

حالا چیزی که بنده می‌خواهم عرض کنم بر حسب مقررات و ترتیب حکومت پارلمانی هر هیئت دولتی مکلف است به این‌که احساسات نمایندگان ملت نسبت به خودش و عملیاتش را بداند.

اظهار این احساسات وجه دیگری ندارد جز این‌که رأی بدهند بنابراین

تقاضا خواهم کرد که هر یک رأی احساسات خودشان را نسبت به دولت اظهار دارند.

البته این رأی یا رأی اعتماد است و یا عدم اعتماد. اگر رأی عدم اعتماد دادید مطلب معلوم است و توضیح لازم ندارد. آن‌که بنده می‌خواهم خاطر همه را متوجه کنم این است که اگر بنا را بر رأی اعتماد گذاشتید البته نه آقایان نمایندگان با این نیت این رأی را خواهند داد و نه ما و نه هیچکس دیگر نباید این رأی را این‌طور تفسیر کند که آقایان نمایندگان از این پیش‌آمدها خوشنود هستند. (صحیح است) البته این‌طور نیست فقط معنی آن این است که نمایندگان اظهار خواهند کرد دولت حاضر در اقدامات خودش به خطا نرفته است و آقایان نمایندگان موافقت دارند که این هیئت دولت با مساعدت ایشان اقدامات و انجام وظائف خودشان را مداومت دهند. این است عرایض بنده. به این دلیل است که عرض می‌کنم میل دارم مجلس شورای ملی احساسات خودش را اظهار دارد.

سخنان آقای رئیس مجلس و رای اعتماد به دولت:

با نکات دقیقی که آقای نخست‌وزیر اظهار فرمودند رأی اعتماد نسبت به هیئت دولت که به ریاست ایشان است گرفته می‌شود ـ آقایانی که موافقت دارند قیام فرمایند.

به اکثریت آراء اظهار اعتماد شد.

*** محسن فروغی می‌گوید: به‌طوری‌که ملاحظه شد مجلس گزارش اقدامات دولت را در دو هفته اخیر استماع نمود. پدرم در همان جلسه تقاضای رأی اعتماد کرد و رئیس مجلس رأی اعتماد را به قیام و قعود برگذار نمود. اکثریت مجلس قیام کردند. به این ترتیب مجلس اولین قدم خود سری، را نشان داد. دیگر آن ترس و وحشتی که در بین نمایندگان وجود داشت به چشم نمی‌خورد و اتفاق آراء جلسه ششم شهریور تبدیل به اکثریت آراء گردید.» (فروغی و شهریور ۲۰ ص ۱۲۸)

تغییرات در وزارتخانه‌ها:

محسن فروغی در ادامه می‌گوید:

« پدرم در همان روز که مجلس تشکیل یافت به وزیران خود تأکید کرد غالب مأموران وزارتخانه‌ها در نقاط اشغالی محل مأموریت خود را ترک نموده‌اند. هیچ کس نیست تا شهرها را اداره کند. در نتیجه قوای بیگانه امور شهرها را به دست گرفته عملاً حکومت و اداره خیلی از نقاط کشور برعهده آنها قرار گرفته است.

وزرا موظف شدند در هر استان یا شهرستان هر مأموری که سر خدمت نباشد بر کنار و مأمور دیگری از مرکز تعیین و اعزام گردد.

همان روز چند استاندار جدید و چند فرماندار تعیین شد و خبر انتصاب آنها در رادیو بگوش رسید » (فروغی و شهریور ۲۰ ص ۱۲۸)

*** عواقب حملات رادیو لندن و دهلی این بود که اغذیه در تهران گران و نایاب شد ـ عشایر جنوب علیه حکومت مرکزی قیام کردند ـ نمایندگان مجلس که همگی با دستور رضاشاه انتخاب شده بودند به بدگوئی درباره او سخنسرائی آغاز کردند.

چهارشنبه ۱۹ شهریور ۱۳۲۰:

آقای گلشائیان در خاطرات خود می‌نویسد که روز چهارشنبه ۱۹ شهریور ۱۳۲۰ جلسه هیئت دولت در کاخ سعدآباد با حضور شاه تشکیل شد. شاه اوامری راجع به اخراج آلمانی‌ها صادر کرد و هم‌چنین راجع به جمع‌آوری ارزاق و خواربار تعلیماتی داد و موافقت کرد حقوق افراد امنیه (ژاندارمری) اضافه شود که بتوانند در امر جمع‌آوری غله و نیز در جاهائی‌که قشون دیگر نخواهیم داشت برای حفظ امنیت اقدام کنند. ضمناً جسته جسته به ایشان گفته شد که باید طرز رفتار مأمورین عوض شود ـ روسای املاک اختصاصی (شاه) حتماً عوض شوند و الا ممکن است اختلالاتی در محل بشود. با تمام

این مقدمات هنور کسی یارای صحبت کردن واضح و علنی نداشت و تمام مطالب خیلی در لفافه گفته می‌شد.

تلگراف از مشهد:

تلگرافی از آقای پاکروان استاندار و نایب التولیه رسید که مردم تمام اعلانات که به در و دیوار چسبانده شد که حسب‌الامر اعلیحضرت بهای نان دو ریال (بجای سه ریال) می‌شود را پاره کردند و کلمات رکیک روی آن نوشتند.

مردم تحریک شده بودند و هر دقیقه هم بیشتر تحریک می‌شدند و از وضعیت پیدا بود که دیگر اوضاع شاه خوب نیست و هردَم انگلیسی‌ها نفرت مردم را نسبت به شاه چه بوسیله رادیو لندن و چه بوسیله پروپاگاند در تهران دامن می‌زدند.

*** مهندس محسن فروغی می‌گوید: « در همان روزهائی که پدرم و بعضی از وزیران با نمایندگان دولتین شوروی و انگلیس مشغول مذاکره و چانه زدن بودند رضاشاه مدیران جراید را احضار می‌کند و به آنها می‌گوید: چرا ساکت نشسته‌اید و از حقوق حقه ایران دفاع نمی‌کنید؟

البته در آن روز هم جراید جرئت اظهار نظر نداشتند و آنچه در روزنامه آنها نوشته می‌شد می‌بایستی اداره راهنمائی روزنامه نگاری که جدیداً ضمیمه اداره کل انتشارات و تبلیغات شده بود بر آن صحه بگذارد و اجازه چاپ آن را بدهد. کما این‌که در روزهای بحرانی از سوم تا بیست و ششم شهریور روزنامه اطلاعات و یا روزنامه ایران جز اخبار دولتی که در رادیو پخش می‌شد هیچ خبری را منتشر نمی‌کرد. (فروغی و شهریور ۲۰ ص ۱۲۹)

سر مقاله روزنامه اطلاعات (اشتباه بزرگ شاه):

روز چهار شنبه ۱۹ شهریور ۱۳۲۰ ـ روزنامه اطلاعات سر مقاله‌ای نوشت که از روز بعد بحث‌انگیز شد. این مقاله به شرح زیر است:

تأثر مردم:

مردم پایتخت از چند روز پیش منتظر نتیجه اقدامات دولت راجع به حل قضایای اخیر بوده و در حقیقت با کمال بی‌صبری انتظار جلسه دیروز مجلس شورای ملی را می‌بردند. ولی با اظهاراتی که از طرف مقامات رسمی دول همسایه ضن نطق‌هائی که ایراد نموده بودند ابراز شده بود هیچ‌کس انتظار نداشت قضایا به این صورت در آمده و شرایطی بدین دشواری تحمیل شده باشد.

همان‌طور که دیروز نمایندگان مجلس از شنیدن گزارش‌های دولت متأثر گردیدند و وضع مجلس حالت بهت و حیرت به خود گرفت دیشب نیز مردم پس از آگاه شدن از جریان بی‌نهایت افسرده و متألم شدند و تعجب و شگفتی آنها نیز حد و اندازه نداشت. چیزی که بود خونسردی و متانت خود را حفظ می‌کردند و از ابراز احساسات درونی خودداری می‌نمودند.

دولت ایران از آغاز جنگ کنونی کوشش فراوانی برای حفظ بی‌طرفی خود نمود ـ بویژه برای حفظ روابط دوستانه خود با دول هم‌جوار سعی بی‌پایان کرد ولی همان‌طور که آقای نخست‌وزیر در نطق موثر خود ـ دیروز اظهار داشتند تقدیر چنین بود که ما هم از آتش این جنگ جهانسور بر کنار نمانیم و ملت صلح‌جو و بی‌غرض ایران نیز دچار آفات و لطمات آن گردد.

البته خوانندگان ما هر قدر متأثر و اندوهناک باشند حق دارند زیرا ما امروز با مشکلات سختی روبرو شده‌ایم که در حقیقت هیچ منتظر و مستحق آن نبودیم و حتی در تصور و اندیشه ما نیز نمی‌گنجید.

ولی دولت هم جز رویه‌ای که پیشه خود ساخته بود چاره‌ای نداشت و در این موقع بحرانی و دشوار جز این راهی به نظر نمی‌رسید.

راست است که ما با دولت آلمان و ایتالیا جز یک روابط عادی و اقتصادی ـ روابط دیگری نداشته‌ایم ولی میل داشتیم به این روابط حسنه ما خللی وارد نیاید. و اصل بی‌طرفی کامل هم که مرام و آرزوی عمومی ملت ایران می‌باشد

همین اقتضا را داشت که ما با تمام دول و ملل جهان دارای روابط دوستانه و حسنه باشیم.

متأسفانه دولت ما امروز ناگزیر شده است که سفارتخانه‌های آلمان ـ ایتالیا ـ رومانی و مجارستان را در ایران برچیند ولی سفارتخانه‌های ما در پایتخت این کشورها مانند پیش دایر و روابط سیاسی ما هم با آنها بر قرار خواهد ماند.

در هر صورت باید این حقیقت را بگوئیم که انتظار مردم ایران از دولت‌های اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان در عالم همسایگی و دوستی خیلی بیش از این‌ها بود و ما عقاید خود را در شماره‌های آینده تشریح خواهیم کرد. امضا ـ پندار

اعتراض شدید سفیران انگلیس و شوروی:

محسن فروغی می‌گوید: « انتشار این مقاله توفانی ایجاد کرد و خشم زایدالوصف ریدر بولارد وزیر مختار انگلیس را بر انگیخت و شدیداً به سهیلی وزیر امور خارجه اعتراض کرد سفیر شوروی نیز با او هم‌داستان شد و تصمیم گرفتند از ادامه مذاکرات خودداری کنند. در روز انتشار این مقاله در روزنامه اطلاعات پدرم به شدت بیمار و در منزل بستری بود. سهیلی به خانه ما آمد و ماجرا را به پدرم اظهار کرد و چاره‌اندیشی نمود.

پدرم اظهار کرد: به حضرات اطلاع دهید یک روزنامه کشوری که وابستگی به دولت ندارد ـ چنین مطلبی ابراز کرده است ـ ربطی به دولت ایران ندارد. ولی سهیلی معتقد بود که با مذاکره نمی‌توان موضوع را حل کرد. باید اقدام شدیدتری به‌عمل آورد.

چون فردای آن روز جلسه هیئت دولت در حضور رضاشاه تشکیل می‌شد قرار بر این گردید که موضوع در هیئت وزیران مطرح و نظر شاه استفسار شود.

پس از تشکیل جلسه هیئت وزیران در حضور رضاشاه که پدرم به علت بیماری شرکت ننمود ـ سهیلی اعتراض شدید سفیر انگلیس را مطرح می‌کند

و تقاضای چاره‌اندیشی می‌کند. در این جلسه که ولیعهد هم شرکت داشته است ـ رضاشاه دستور می‌دهد ولیعهد روزنامه را به جلسه بیاورد. ولیعهد پس از چند لحظه روزنامه را در جلسه آورده شاه می‌گوید: بخوانید.

ولیعهد شروع به خواندن سر مقاله می‌کند. وقتی تمام می‌شود شاه می‌گوید: حالا که ما مشغول مذاکره هستیم ـ قدری تند است. روزنامه اطلاعات توقیف شود و دکتر صدیق رئیس انتشارات هم برکنار گردد.

مداخله پدرم از برکناری دکتر صدیق جلوگیری نمود. ولی روزنامه اطلاعات تا روز استعفای رضاشاه توقیف بود. (فروغی و شهریور ۲۰ ص ۱۳۰ـ۱۳۱)

*** آقای دکتر صدیق اعلم در زمان حیات خودشان ماجرای سر مقاله اطلاعات را در جلد سوم « یادگار عمر » چنین نوشته است:

« وقتی نطق آقای سهیلی وزیر خارجه در رادیو و جراید انتشار یافت در مردم تولید حیرت کرد. زیرا از یک سو با بی‌طرفی ایران موافقت و از سوی دیگر تقاضا کرده بودند که اتباع دول محور تسلیم نیروهای روس و انگلیس شوند و سفارتخانه‌های آنها در تهران بر چیده شوند. تحویل اتباع ممالکی که با ایران روابط اقتصادی و عادی داشتند به نظر مردم خلاف مردانگی بود. رضاشاه نیز شخصاً از این امر بسیار متأثر بود و قرار شد این تأثر عمومی در جراید و رادیو ابراز شود.

علی جلالی سر دبیر روزنامه یومیه اطلاعات شرحی در این باب تهیه کرد و یک ساعت بعدازظهر ۱۹ شهریور ۱۳۲۰ آن را به منزل من در خیابان هدایت آورد. من پس از اصلاح جزئی متن مقاله را با تلفن برای آقای فروغی خواندم و او نیز اصلاحاتی در ملایم کردن متن فرمود و قرار شد در صفحه اول اطلاعات با امضا به صورت مقاله دو ستونی منتشر شود.

مقاله عصر آن روز با امضای « پندار » تحت عنوان « تأثر مردم » انتشار یافت و به نقل از روزنامه به زبان فارسی و عربی و ترکی و فرانسه و انگلیسی در رادیو پخش شد.

روز پنجشنبه بیستم شهریور سفیران روس و انگلیس به دولت اعتراض کردند و در جستجوی نویسنده مقاله برآمدند. علی جلالی که در آن موقع در لباس ستوان دومی در دانشکده افسری خدمت نظام وظیفه را انجام می‌داد در دهات شمیران پنهان شد.

کار آگاهان دو سفارت ظاهراً به آنها گزارش داده بودند که افسری از دربار و خاندان سلطنت بعدازظهر چهارشنبه ۱۹ شهریور به منزل من آمده است. از این رو بدواً بطور غیر مستقیم و بعد بوسیله سفیر انگلیس از من تحقیق کردند و من عین حقیقت را با صراحت کامل برای سر ریدر بولارد بیان کردم و به او اطمینان دادم که گزارشی که به او داده شده برخلاف حقیقت است و بی‌درنگ مذاکرات خود را با سفیر انگلیس به اطلاع آقای فروغی رساندم. وقتی سفیران روس و انگلیس مطمئن شدند که مقاله توسط سر دبیر روزنامه تهیه شده و با اجازه رئیس دولت چاپ شده از فروغی خواستند که روزنامه اطلاعات را فوراً توقیف کند. زیرا در پایان مقاله قید شده بود که موضوع در شماره‌های بعد دنبال خواهد شد. از این رو روزنامه اطلاعات از ۲۱ تا ۲۵ شهریور به طبع نرسید و فقط روزی انتشار یافت که رضاشاه از مقام سلطنت کناره‌گیری فرموده بود » (پایان نقل از دکتر صدیق اعلم»

*** پس از انتشار این مقاله ـ رادیو لندن یک سری برنامه‌ها بر علیه رضاشاه را شروع کرد و نوشتن این مقاله را طبق دستور رضاشاه دانست ـ روزنامه اطلاعات طبق دستور شاه توقیف شد و تا روز استعفای رضاشاه دیگر منتشر نشد ـ به نمایندگان دولتین هم گفته شد که روزنامه خودسر این مقاله را نوشته و توقیف شد و شاه دستور داد که دکتر صدیق اعلم رئیس اداره‌ی انتشارات و تبلیغات را منفصل کنند.

[چه شباهت عجیبی بین این نامه بی‌موقع و نامه بی‌موقعی که در اواخر سلطنت محمدرضاشاه و به دستور دربار (درباره امام خمینی) منتشر شد. هر دو این نامه‌ها موجب سقوط رضاشاه و محمدرضاشاه شد].

اختلاف وزیر مختار انگلیس با وزارت دارائی:

بولارد وزیر مختار انگلیس ـ در وزارت دارائی حضور یافت و ضمن ملاقات با گلشائیان کفیل وزارت دارائی تقاضا کرد که چون قوای انگلیس در ایران مخارجی دارد لذا مقادیری پوند (= لیره انگلیسی) در اختیار دولت ایران قرار خواهند داد و دولت آن را تسعیر کند و در مقابل هر پوند ۱۶۸ ریال به انگلیس به پردازد ـ در حالی که در آن روزها نرخ رسمی پوند ۷۰ ریال بود.

گلشائیان بدون این‌که موضوع را در دولت مطرح کند تقاضای وزیر مختار انگلیس را با شاه در میان می‌گذارد و نظر او را می‌خواهد. گلشائیان حد اکثر خرید لیره را ۹۰ ریال پیشنهاد می‌نماید و در نتیجه بولارد پس از اطلاع از این موضوع سخت به وزارت امور خارجه اعتراض و آن را دلیل بر عدم همکاری تلقی می‌کند.

پس از استعفای رضاشاه ـ بولارد با ادامه خدمت گلشائیان در وزارت دارائی مخالفت می‌نماید و در نتیجه او را در وزارت بازرگانی قرار می‌دهند. (فروغی و شهریور ۲۰ ص ۱۳۲)

[فشار بولارد وزیر مختار انگلیس به دولت موجب شد که وزارت دارائی به‌طور غیرقانونی پوند انگلیس را هر عدد ۱۷۵ ریال نقد کند که حتی از ۱۶۸ ریالی که بولارد قبلاً تقاضا کرده بود بیشتر بود. پس از استعفای رضاشاه بولارد نگذاشت گلشائیان وزیر دارائی باقی بماند و در ۳۰ شهریور دکتر مشرف نفیسی وزیر دارائی شد و لایحه تغییر نرخ ارز را به مجلس داد و مجلس در نهم مهر ماه ۱۳۲۰ نرخ رسمی پوند انگلیس را ۱۴۰ ریال و دلار را به ۷۵ ریال تعیین کرد. گرچه در زمان مشرف نفیسی قیمت پوند کمتر از ۱۶۸ ریالی که وزیر مختار انگلیس می‌خواست تعیین شد ـ مع ذلک بالا بردن نرخ ارز موجب بدنامی مشرف نفیسی شد].

*** بولارد در ۱۴ مهر ماه ۱۳۲۰ (۶ اکتبر ۱۹۴۱) در نامه به همسرش شکایت می‌کند که دولت ایران که نرخ پوند را از ۱۷۵ ریال به ۱۴۰ ریال تقلیل داده ۲۵ در صد از حقوق من کم شده است... آن‌گاه بعنوان مثال

می‌گوید که رئیس بایگانی ما سالی ۵۰۰ پاند حقوق می‌گیرد و از آن ۱۱۶ پاند آن را باید مالیات به دولت [دولت انگلیس] بدهد ـ پس چگونه زندگی کند؟ (بولارد ص ۸۴)

[جای تعجب است که بولارد نمی‌گوید نرخ رسمی پوند ۷۰ ریال بود و دولت ایران برای خاطر متفقین آن را بیش از صددرصد افزایش داد و نرخ ۱۷۵ ریال غیر قانونی و در اثر فشار بولارد حدود یک ماه عمل شد علاوه‌بر آن مالیات دولت انگلیس که ۱۱۶ پاند روی ۵۰۰ پاند است به دولت ایران چه ارتباط دارد؟]

بخش نهم

در جستجوی جانشین برای رضاشاه

شروع اقدامات انگلیس برای تعیین جانشین شاه:

مدارک موجود نشان می‌دهد که از روز ۱۹ شهریور ۱۳۲۰ (یعنی ۶ روز قبل از استعفای رضاشاه) دولت انگلیس تصمیم به برداشتن رضاشاه گرفته بوده است.

به‌طوری‌که ملاحظه خواهد شد وزیر مختار انگلیس در روز ۱۹ شهریور موضوع جانشین رضاشاه را با وزارت خارجه انگلیس مطرح کرده و روز ۲۰ و ۲۱ و ۲۳ شهریور نامه‌هایی در این باره بین وزارت خارجه انگلیس و وزیر مختار آنها در تهران رد و بدل شده تا بالاخره در ۲۵ شهریور رضاشاه استعفا داد.

مکاتبات بالا نشان می‌دهد که روس‌ها تمایل داشته‌اند که پس از رضاشاه ـ ایران جمهوری شود ـ به این امید که جمهوری ایران به‌زودی به بلشویکها به پیوندد. انگلیس از این خطر اطلاع داشته و بدین جهت برای جمهوریت کمکی نکرده است بلکه بیشتر روی ادامه سلطنت در ایران علاقه داشته ولی با سلطنت محمدرضا (ولیعهد) مخالف بوده است.

به‌طوری‌که خواهیم دید اقدامات و تصمیمات زیرکانه و فوری ذکاءالملک فروغی موجب شد که ولیعهد به سلطنت برسد.

البته باید در نظر داشت که مدارک موجود خصوصاً نامه‌های بولارد وزیر مختار انگلیس در تهران همگی توسط دستگاه‌های امنیتی انگلیس سانسور شده و گویای تمام وقایع نیست و باید در انتظار نشر مدارک محرمانه بود تا بتوان به‌طور کامل اوضاع را تجزیه و تحلیل کرد.

اصرار روس و انگلیس در تغییر رژیم:

محسن فروغی در خاطراتش می‌نویسد:

« مجموعاً مذاکرات پدرم و هیئت وزرا با سفیر شوروی و وزیر مختار انگلیس چهارده روز به طول انجامید. پدرم متجاوز از پنج بار آنها را نزد خود پذیرفت ـ علی سهیلی و حمید سیاح و عبدالله انتظام همه روزه با دو سفارتخانه در تماس بودند. مذاکراتی که در این مدت عنوان شده بود و سر انجام منجر به استعفای رضاشاه و سلطنت محمدرضا پهلوی گردید به شرح زیر است:

در نخستین روزهای مذاکرات ـ نمایندگان دو کشور اصرار به تغییر رژیم از مشروطه سلطنتی به جمهوری داشته‌اند و برای این‌که پدرم به این خواسته جامه عمل بپوشاند گفته بودند رئیس‌جمهور ایران کسی غیر شما نخواهد بود. وقتی از پدرم منصرف شدند ـ به محمد ساعد مراغه‌ای که در آن ایام سفیر کبیر ایران در مسکو بود پیشنهاد ریاست جمهوری داده بودند. او نیز به دلائلی روس‌ها را منصرف کرده بود.

۱ـ پیشنهاد بعدی این بود که سلسله پهلوی منقرض شود و مجدداً یکی از افراد جوان قاجاریه به سلطنت گمارده شود. کاندیدای سلطنت یکی از فرزندان محمد حسن میرزا ولیعهد سایق بود.

[محمد حسن میرزا ولیعهد احمدشاه... سه پسر داشت: ملک حسین میرزا ـ حمید میرزا ـ رکن‌الدین میرزا. حمید میرزا در انگلستان تحصیل کرد و در شهریور ۱۳۲۰ افسر نیروی دریائی انگلیس بود].

۲ـ پیشنهاد سوم این بود که سومین فرزند ذکور رضاشاه بنام غلامرضا که

در آن زمان ۱۸ ساله بود به سلطنت برگزیده شود و نیابت سلطنت را پدرم به عهده بگیرد.

پدرم پیشنهادهای بالا را به استناد قانون اساسی و متمم آن و قوانین جاری مملکت و اوضاع و احوال ایران رد کرده بود و در یک جلسه شدیداً وزیر مختار انگلیس را از این‌که این کشور به کام کمونیستها خواهد رفت ترسانده بود. سرانجام رضایت به سطنت محمدرضا پهلوی جلب شده بود. (فروغی و شهریور ۲۰ ص ۱۰۲)

*** در سال ۱۹۸۵ (=۱۳۶۴) « دنیس رایت » که چندین سال در دوران محمدرضاشاه سفیر انگلیس در ایران بود کتابی به انگلیسی نوشت بنام « ایرانیان در میان انگلیسی‌ها » ـ او در آن کتاب می‌نویسد:

«هاروی (منشی ایدن وزیر خارجه انگلیس در شهریور ۱۳۲۰) در یادداشتهای روز ۸ سپتامبر خود (= ۱۷ شهریور ۲۰) می‌نویسد که آن روز در وزارت خارجه انگلیس جلسه‌ای تشکیل شد و ضمن بحث درباره ایران چنین احساس شد که رضاشاه مسئول زیاده رویها و سیاستهای افراطی خود است و باید سرنگون شود. برای جانشینی او یک قاجار جوان در انگلستان هست که ممکن است به درد این کار بخورد.

همان روز « اگری » وزیر امور هندوستان در کابینه چرچیل که یادداشتهائی درباره جلسه کمیته امور دفاعی دارد نوشته است که در جلسه‌ای که عصر همان روز تشکیل شد موضوع ایران مورد بحث قرار گرفت.

آنتونی ایدن گفت روش رضاشاه رضایت بخش نیست و با رد آخرین پیشنهادهای ما چاره‌ای جز حرکت دادن نیروها به طرف تهران نیست. من اصرار کردم که مهلت ۴۸ ساعتهای به آنها داده شود تا معلوم گردد آیا این پیشنهادها را جدی تلقی می‌کنند یا نه و در عین حال برای حرکت دادن نیروها به طرف تهران آماده شویم و شروع به پیشروی کنیم. در پایان یک راه حل وسط در نظر گرفته شد ـ بدین معنی که ضمن قبول پیشنهاد من و به موازات آن تصمیم گرفته شد از شاه خواسته شود دست به یک رشته

اصلاحات بزند ـ چیزی که بعید بنظر می‌رسید مورد قبول رضاشاه واقع شود. آنتونی ایدن حالا کاملاً آماده است تا امکان استقرار پسر سوم شاه یا دوست قاجار مرا در مقام سلطنت مورد بررسی قرار دهد و من پرنس حسن (محمد حسن میرزا ولیعهد احمد شاه) را که در استان « ولز » اقامت دارد دعوت کرده‌ام تا فردا برای ملاقات با او و صرف نهار به لندن بیاید.

روز بعد « هاروی » (منشی ایدن وزیر خارجه انگلیس در شهریور ۲۰) در یادداشتهای خود می‌نویسد که: کابینه انگلیس راجع به برکناری رضاشاه تصمیم گرفت که او دیر یا زود باید حذف شود. ایرانی‌ها خودشان هم به ما پیشنهاد کرده‌اند که ما باید شاه را از صحنه بیرون کنیم. مسئله این است که چه کسی را باید به جای او گذاشت. زیرا یک ژنرال برجسته و وارد به امور سیاسی که بتواند جای او را بگیرد وجود ندارد ـ مگر این‌که به سلسله قبلی (قاجاریه) بر گردیم که آن هم اعتبار خود را از دست داده است.

روز دهم سپتامبر (= ۱۹ شهریور ۱۳۲۰) ایدن در خانه « اگری » وزیر امور هندوستان ـ با محمد حسن میرزا مدعی تاج و تخت ایران ـ و پسرش حمید ناهار صرف کرد. حمید جوان ۲۴ ساله‌ای بود که پس از گذراندن دوره تعلیماتی روی کشتی جنگی « ورسیستر » به خدمت شرکت پستی دریائی سلطنتی درآمده بود.

« اگری » در یادداشتهای آن روز خود می‌نویسد: ناهار به خوبی برگزار شد. آنتونی ایدن به طور کاملاً مشهودی از حمید جوان خوشش آمد و با پدر او مدت زیادی صحبت کرد... حالا باید امکان استقرار مجدد سلطنت قاجاریه را در ایران دقیقاً بررسی کند. در نظر است که سعی شود این موضوع بطور خود جوش از طرف ایرانی‌ها مطرح و در خواست شود.

« سر هورای سیمور » که از سال ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹ وزیر مختار انگلیس در ایران بود و در آن موقع معاون وزارت خارجه انگلیس در امور خاور میانه شده بود مأمور بررسی این امر شد.

او برای انجام گرفتن این کار از « هارولد نیلکسون » که از سال ۱۹۲۵ تا

۱۹۴۷ در تهران خدمت کرده و اکنون نماینده مجلس و سرپرست بی‌بی‌سی بود کمک خواست.

نیکلسون روز ۱۳ سپتامبر (= ۲۲ شهریور ۱۳۲۰) با مدعی تاج و تخت ایران از سلسله قاجاریه ملاقات کرد. او جریان این دیدار را در یک گزارش سرگرم کننده شرح می‌دهد و ضمن آن چنین می‌نویسد:

« من و پرنس حسن ایرانی (محمد حسن میرزا ولیعهد و برادر احمدشاه) برای صرف نهار به بولستین رفتیم تا در آنجا به « هوراس سیمور » معاون وزارت خارجه ملحق شویم. هدف از ناهار بیشتر این بود که سیمور درباره این موضوع قضاوت کند که آیا پرنس حسن یا پسر او شایسته تصاحب تاج و تخت ایران هستند یا نه. پرنس آدمی دوست داشتنی است ولی غیر منطقی و پرت به نظر می‌رسد.

من از او می‌پرسم: چه مدتی در لندن اقامت خواهد داشت؟

او به زبان فرانسه پاسخ می‌دهد: هرچه کوتاه‌تر بهتر ـ چون حملات هوائی ممکن است شروع شود... و دوست من ـ من خیلی می‌ترسم.

من می‌پرسم: پسر بزرگش چه کار می‌کند ـ او تازه از « میسیستر » بیرون آمده است؟

پرنس به زبان فرانسه زمزمه می‌کند: اسم او « دروموند» است.

من با حیرت می‌پرسم چطور این اسم را روی او گذارده‌اید؟

او توضیح می‌دهد که این یک اسم اسکاتلندی است.

من می‌پرسم: آیا او فارسی حرف نمی‌زند؟ پرنس باز هم به زبان فرانسه با خوشحالی جواب می‌دهد: یک کلمه هم نمی‌داند ـ حتی یک کلمه.

معلوم است که خبر خوشی نیست. شاهنشاه (محمد حسن میرزا) متوجه می‌شود و به زبان فرانسه می‌گوید: ولی خوب می‌تواند یاد بگیرد.

می‌ترسم که ناهار ما از نظر سیاسی خیلی موفقیت‌آمیز نبوده باشد.

*** بولارد وزیر مختار انگلیس در تهران از طریق تلگراف مورد مشورت قرار می‌گیرد. او در پاسخ خود به دولت انگلیس توصیه کرد که از هرگونه

کوششی برای استقرار مجدد قاجاریه دست بردارند. او معتقد بود که پرنس حسن با محیط ایران آشنائی ندارد.

تلگراف بولارد به لندن درباره جانشین رضاشاه:

بولارد وزیر مختار انگلیس در ۱۰ سپتامبر ۱۹۴۱ (= ۱۹ شهریور ۱۳۲۰) در تلگرافی به وزارت خارجه انگلیس می‌نویسد:

« من کاری نکرده‌ام. مگر این‌که نظر عده زیادی ازایرانیان را با او در میان گذاشتم که عقیده دارند فرزند سوم رضاشاه [منظور غلامرضا است که مادرش از خانواده قاجار بود] از ولیعهد برای جانشینی رضاشاه مناسب‌تر است ـ هم از لحاظ اخلاق و رفتار و هم از این جهت که او از طایفه قاجار است ـ گرچه از نسل آخرین شاه قاجار نیست.

یکی از مشکلات ما این است که راه حل دیگری وجود ندارد که اکثریت ایرانیان و یا تعداد قابل ملاحظه‌ای از ایرانیان از آن پشتیبانی کنند.

آنچه که همه می‌گویند این است که فرزند دوم [منظور علیرضا است] غیر قابل تحمل است. عده‌ای هم فرزند چهارم را ترجیح می‌دهند و می‌گویند بقیه همه فاسد شده‌اند و عده‌ای می‌گویند فرزند پنجم یا ششم خوب هستند (آنها یکی ۱۵ ساله و دیگری ۹ ساله است)

البته در این صورت یک نایب‌السلطنه لازم است. »(بولارد ص ۷۸)

*** حسین فردوست در خاطراتش (ظهور و سقوط پهلوی ص ۱۰۵ـ۱۰۶) می‌نویسد:

«... گرایش رضاخان و محمدرضا به آلمان نازی مسئله واضحی بود و آنها تا مدتی تردید نداشتند که هیتلر پیروز خواهد شد.پس از اشغال ایران ـ انگلیسی‌ها هنوز تردید داشتند که شاید محمدرضا پس از سلطنت و آنگاه که احساس قدرت کند خود را به شکلی در اختیار هیتلر قرار دهد و لذا می‌خواستند او را کاملاً و صددرصد مطیع و مهار کنند.

مهره دیگری که مورد نظر انگلیسی‌ها بود علیرضا بود. در آن موقع علیرضا

حدود ۱۹ سال داشت و از نظر خصال و شخصیت شباهت تام و تمامی به رضاخان داشت. فردی بی‌رحم و خشن و بدون منطق بود و انگلیسی‌ها روی این خصوصیات او شناخت دقیق داشتند و می‌دانستند که امکان این‌که در شخصیت او بعداً یک شکوفائی ایجاد شود وجود ندارد و لذا محمدرضا را از نظر شخصیت بر علیرضا ترجیح می‌دادند. ولی به هر حال مانورهای ترات [رئیس قسمت اینتلیجنت سرویس انگلیس در سفارت انگلیس در تهران] یک تنبیه برای محمدرضا محسوب می‌شد و انگلیسی‌ها ابائی نداشتند که علیرضا را به رخ او بکشند. [در وقایع روز ۲۱ شهریور در این‌باره توضیح بیشتر داده شده است]

« ترات » تلویحاً و به نحو گویائی می‌گفت که ما اگر سلطنت را می‌پذیریم محمدرضا تنها کاندید ما نیست. ما افراد دیگری را نیز در خانواده پهلوی داریم... منظورش این بود که به محمدرضا به‌فهماند که تو که با پدرت در کنار آلمان ها قرار گرفتی و به ما خیانت کردی ـ حالا صحیح نیست که انتظار داشته باشی استفاده‌اش را ببری. در واقع منظور تهدید بود و محمدرضا هم هر کاری از دستش می‌آمد برای تضمین دادن به انگلسی‌ها انجام داد. کاندید آنها فقط علیرضا نبود ـ از عبدالرضا هم نام می‌بردند. ولی طبیعی بود که به دلائل روشنی انگلیسی‌ها قلباً محمدرضا را بر علیرضا و عبدالرضا ترجیح می‌دادند و مهم‌ترین دلیل همان تفاوت شخصیت محمدرضا و انعطاف‌پذیری او بود.

انگلسیی‌ها بعدها علیرضا را رها نکردند و رابطه‌شان را با او حفظ کردند تا دو سه سال بعد خیلی واضح بود که به‌طور منظم در کاخ علیرضا با او تماس می‌گرفتند و علیرضا نیز تلاش می‌کرد تا کمتر با برادرش مواجه شود. او شخصیت سیاست نداشت و نمی‌توانست آنچه را در درونش است مخفی نگه دارد و همین به بهای جانش تمام شد.

[ویراستار این کتاب در یادداشتی زیر صفحه ۱۰۶ می‌نویسد: « علت این تعلل ترات در پاسخگوئی و بلا تکلیف نگهداشتن محمدرضا پهلوی می‌تواند

مذاکرات ایدن و سیمور با محمد حسن میرزا قاجار و پسرش حمید باشد. آخرین ملاقات در ۱۳ سپتامبر مطابق ۲۲ شهریور صورت گرفت و ارزیابی نهائی بدست آمد. بنابرین توجیه‌های ترات برای تأخیر در پاسخ می‌تواند به تصمیم قطعی در مسئله اعاده سلطنت قاجار مربوط باشد.]

پنجشنبه ۲۰ شهریور

روز ۱۱ سپتامبر ۱۹۴۱ (۲۰ شهریور ۱۳۲۰) ایدن وزیر امور خارجه انگلیس در جواب تلگراف بولارد ـ وزیر مختار انگلیس در تهران ـ می‌نویسد:

« من می‌خواهم شما بدانید که من چقدر از طرز حل مشکلات بسیار سخت ایران توسط شما خوشوقت و سپاسگزار هستم.... شما مورد اعتماد کامل ما هستید ـ خواهش می‌کنم نظریات خودتان را بدون رودربایستی به من اطلاع دهید. تلگراف‌های شما بسیار مفید بوده است ما انتظار داریم شما تصویر کاملی از اوضاع به ما بدهید. (بولارد ص ۷۸)

هتاکی های رادیو لندن:

گلشائیان در خاطراتش وقایع این چند روز را چنین می‌نویسد:

از یکی دو روز به این طرف رادیو لندن شروع کرد به نشریاتی به زبان فارسی در اطراف وظایف مجلس و شاه و این‌که در مشروطیت چه مسئولیتی مجلس دارد و چه اختیاراتی شاه ـ که خلاصه مردم را متوجه به این‌که شاه در مملکت مشروطه مالک الرقاب و مطلق‌العنان نیست و هر شبی نسبت به شب قبل قدری تندتر و جسته جسته از این‌که شاه حق تملک مال مردم را ندارد و خریدن و غصب کردن املاک کار شاه نیست.

ضمناً دو روز قبل شاه مدیر روزنامه اطلاعات و ایران را خواسته دستوراتی داده بود. [ما داستان روزنامه اطلاعات را قبلا شرح دادیم]

شب روزی که در مجلس مذاکرات فوق مطرح شد ـ در روزنامه اطلاعات مقاله‌ای منتشر شد حاکی از احساسات سخت نسبت به رویه دولتین و تأثر

مردم و نفرت از این پیش‌آمدها بود.

در هیئت بودم که ولیعهد این روزنامه را آورد و خواند. البته شاه تصدیق مطالب آن را کرد ولی اظهار شد با حسن تفاهمی که دارد پیدا می‌شود این مقالات با این‌که دولتین می‌دانند مطبوعات ما تحت نظر نظمیه و دولت است اثر سوئی خواهد بخشید و همین‌طور هم شد.

سفیر انگلیس به وزارت خارجه آمده و با لحن خیلی عصبانی و تعرض‌آمیزی گله کرد و حتی نوشتن مقاله را منتسب به شاه دانست.

این قضیه برای ما بالاخره روشن نشد و حتی نمایندگان خارجی گفتند ولیعهد شخصاً این مقاله را قبل از درج دیده است. ولی با طرز بیانی که ولیعهد می‌کرد بنده تعجب می‌کنم و خیال می‌کنم با اطلاع خود شاه بود.

در هر صورت روزنامه اطلاعات طبق دستور شاه توقیف شد و به نمایندگان دولتین هم گفته شد که روزنامه خودسر این مقاله را نوشته و توقیف شد و شاه دستور داد که دکتر صدیق اعلم رئیس اداره انتشارات و تبلیغات را منفصل کنند

[روزنامه اطلاعات از جمعه ۲۱ شهریور تا سه‌شنبه ۲۵ شهریور که رضاشاه استعفا داد تعطیل بود.]

آقای فروغی دکتر صدیق را خواسته و از او توضیح خواسته بودند که چرا این مقاله را بدون اطلاع ایشان درج کرده و حتی پرسیدند این مقاله را دیده‌اید؟ اظهار کرد بلی.

ضمناً متشبث شدند که چون من در دولت حاضر نمی‌شوم از سیاست دولت اطلاع ندارم که این‌طور مطالب باید درج نشود ولی از طرز بیان و رفتار ایشان این‌طور فهمیدم که کاسه‌ای زیر نیم کاسه است و از نظر شاه نسبت به تغییر او هم خیلی سرسری تلقی شد.

در هر صورت این مقاله بهانه بود یا واقع این‌طور بود لحن رادیو لندن یک‌مرتبه تغییر کرد و شروع به هتاکی و یاوه‌گوئی نمود.

حتی شاه را متهم ساخت که جواهرات سلطنتی را بوسیله سرپاس

مختاری به کرمان برده‌اند و راجع به املاک مازندران و درآمد شاه و عملیات و مطامع او هتاکی را به حد افراط رساند...

*** در روز ۲۰ شهریور وزارت خارجه انگلیس مجدداً به وزیر مختارش در ایران می‌نویسد: « وزیر مختار ایران در لندن امروز به وزارت خارجه آمد و با « سر هوراس سیمور » ملاقات کرد و درباره حمله روزنامه‌های انگلیس به شاه ایران گله کرد و گفت ـ شاه کسی است که خودتان می‌دانید چقدر مورد علاقه تمام ایرانیان است.... » (بولارد ص ۷۸)

روز جمعه ۲۱ شهریور:
نگرانی آلمان درباره سرنوشت اتباع آن کشور:

روز ۱۲ سپتامبر (۲۱ شهریور ۱۳۲۰ وزیر مختار ایران در برلن ضمن تلگرافی به وزارت خارجه ایران نوشت: معاون وزارت خارجه آلمان از سرنوشت آلمانی‌ها مقیم ایران نگران است و تقاضا دارد که اتباع آلمانی را اگر لازم شد به انگلیسی‌ها تحویل دهند نه روس‌ها. (قزاق ص ۸۸۶)

تصمیم روس و انگلیس به رفتن رضاشاه:

روز ۲۱ شهریور ۱۳۲۰(۱۲ سپتامبر ۱۹۴۱) از وزارت خارجه انگلیس به وزیر مختار خودشان در ایران (سر ریدر بولارد) اطلاع دادند که:

« ایدن وزیر خارجه انگلیس آقای مایسکی [سفیر شوروی در لندن از ۱۹۳۲ تا ۱۹۴۳] را ملاقات کرد ـ ... بعد ما درباره آتیه ایران صحبت کردیم. او گفت هرچه زودتر رضاشاه برود بهتر است. روشن بود که نمایندگان سیاسی هر دو کشور ما در ایران معتقدند که هیچ کاری با وجود او [یعنی با بودن رضاشاه] نمی‌توان انجام داد. پس از مذاکرات بسیار ـ آن جناب [یعنی ایدن وزیر خارجه انگلیس] موافقت کرد که من به سر ریدر بولارد دستور بدهم که با دولت ایران تماس بگیرد و درباره جانشین شاه مذاکره کند و

هم‌چنین درباره اتحاد بین روس و ایران هم مذاکره نماید. من قبول کردم که سر ریدر بولارد ـ سفیر شوروی در تهران را در جریان مذاکرات خود با دولت ایران قرار دهد. (بولارد ص ۷۸)

۵ روز مهلت برای استعفا و خروج رضاشاه:

بولارد مرتباً بهانه‌جوئی می‌کرد. مرتب به وزارت خارجه تذکر می‌داد و صریحاً به سهیلی گفته بود: شاه مشغول تحریکات زیادی علیه ماست. و ما بهتر است فعلاً مذاکرات را قطع کنیم تا تکلیف شاه روشن شود و مادام که رضاشاه در اریکه سلطنت قرار دارد هیچ قدمی در راه التیام روابط برداشته نخواهد شد.

به دنبال بهانه‌گیری و اعتراض‌های پی‌درپی سفیر انگلیس ـ پدرم از او دعوت کرد برای مذاکره نهائی و احوالپرسی او که بیمار و بستری است در منزل ما حضور پیدا کند.

بامداد ۲۱ شهریور وزیر مختار انگلیس به منزل ما آمد. آن روز با تشریفات بسیار مفصلی وارد شد. قریب سی سرباز هندی او را اسکورت می‌کردند. قبلاً نیز مأموران سفارت انگلیس از نظر ایمنی وارد منزل شده و چند تن از آنان در پشت بام مستقر شده بودند. با این تظاهرات می‌خواستند قدرتمندی خود را به رخ ما بکشند.

مذاکرات وزیر مختار با پدرم بسیار طولانی شد. چند بار قهوه و چای به داخل اتاق بردند. بولارد چندین بار با اسمیرنوف تلفنی صحبت کرد. اضافه کنم که بولارد زبان روسی را خوب تکلم می‌کرد و اسمیر نوف هم با زبان فرانسه آشنا بود.

سرانجام ۵ روز مهلت داده شد تا چنانچه رضاشاه از سلطنت کناره‌گیری نکند، قوای متفقین وارد پایتخت خواهند شد و با دولت ایران همان کار را خواهند کرد، که با سایر دولتهای اشغال شده کرده‌اند.

تا آن روز هنوز از لندن دستور مستقیمی برای بولارد نرسیده بود که

جانشین رضاشاه چه کسی باشد. سر انجام در لندن توافق شد فعلاً ولیعهد در چهارچوب قانون اساسی جانشین و وارث تاج و تخت ایران شود.

وقتی بولارد منزل ما را ترک کرد پدرم سهیلی را خواست و با او به مذاکره پرداخت و من مأمور شدم بعدازظهر ترتیب ملاقات ایشان را با شاه بدهم.

با تلفن با نصرالله انتظام صحبت کردم و ضرورت ملاقات را بیان کردم. چند دقیقه بعد خبر داد که شاه فرمودند اگر حال ایشان مناسب نیست من به شهر می‌آیم تا در کاخ مرمر ملاقات کنیم. ولی پدرم اظهار داشت که در سعدآباد شرف حضور خواهم یافت.

ساعت ۳ بعدازظهر پدرم راه سعدآباد را در پیش گرفت. من و مسعود نیز اورا همراهی کردیم ـ کیف داروهای پدرم نزد من بود و می‌باید هر یک ساعت یک بار قدری دارو بخورند.

وقتی که وارد کاخ شدیم رضاشاه بی‌صبرانه انتظار پدرم را می‌کشید. ما به دفتر رفتیم و پدرم در زیر درخت نارون کهنی با رضاشاه به صحبت پرداخت.

پدرم می‌گفت ابتدا با لطایف الحیل موضوع استعفا را مطرح کردم و جملاتی از قبیل این که « اعلیحضرت خسته هستند و باید استراحت کنند » و یا « مسافرتی برای سلامتی و رفع خستگی اعلیحضرت ضروری است » بیان کردم

رضاشاه گفته بود: آقای فروغی می‌دانی ـ من نظامی هستم. تکلیف من را باید آنها روشن کنند ـ بگو به بینم مذاکرات شما امروز روی چه محوری دور می‌زده است؟ همه را به من بگو تا تکلیف خود را بدانم.

پدرم ناچار آنچه بین او و بولارد گذشته بود مو به مو به شاه گفته و اظهار خوشحالی کرده بود که ولیعهد به سلطنت خواهد رسید و این آرزوی اعلیحضرت جامه عمل خواهد پوشید.

شاه بعد از استماع بیانات پدرم سر را به زیرانداخته و مدتی در اندیشه‌های دور و دراز فرو می‌رود. شاید روز سوم حوت (اسفند) ۱۲۹۹ را بیاد می‌آورد یا به یاد اخراج قاجاریه می‌افتد.

بعد سئوال می‌کند ـ بعد از استعفا من باید کجا زندگی کنم و خرج والاحضرتها را کی خواهد داد؟

پدرم اظهار می‌کند: چاکر نظرم این بود ابتدا در اصفهان اقامت فرمائید ولی حالا می‌بینم از گوشه و کنار زمزمه‌هائی بلند شده ـ امنیت خیلی از نقاط از بین رفته ـ ممکن است در داخل کشور شنیدن این اخبار اعلیحضرت را ناراحت کند. بهتر این است که یکی از کشورهای آرام و خوش آب و هوا را برای سکونت انتخاب بفرمائید. ان‌شاءالله بعد از خاتمه جنگ ملت ایران استدعا خواهند کرد که به کشور باز گردید.

شاه چند بار به سخره و پوزخند می‌گوید: ملت ایران!!! ملت ایران!!!

بعد اظهار می‌کند: آقای فروغی من تاریخ و جغرافی بلد نیستم. تو استاد اینها هستی ـ بگو به بینم کجا برای زندگی من و خانواده‌ام مناسب است؟

پدرم نام چند کشور امریکای جنوبی را می‌برد. وقتی شاه کشور شیلی را می‌شنود می‌گوید: مثل این‌که در آنجا نماینده سیاسی هم داریم.

پدرم شرح مفصلی از آب و هوای آنجا را به عرض می‌رساند.

بالاخره شاه می‌گوید: بسیار خوب ـ پس ولیعهد شاه می‌شود آرزوی من همین بود. خودم هم چنین تصمیمی داشتم.

در این موقع شاه نفس عمیقی می‌کشد و می‌گوید: سر نوشت من چنین بوده است.

پدرم از شنیدن این جمله حالت تأثری پیدا می‌کند و توانائی خود را که ایستاده بود از دست می‌دهد. شاه متوجه شده زیر بازوی او را می‌گیرد تا زمین نخورد و او را روی صندلی می‌نشاند. مجدداً می‌گوید هر کسی سرنوشتی دارد ـ این هم سرنوشت من بود.

چند لحظه بعد به اتفاق پدرم با کسب اجازه برای استراحت به شهر آمدیم. وقتی که به خانه آمدیم همان دقیقه سهیلی احضار شد و پس از حضورش ـ از مذاکرات پدرم با شاه و تکلیف استعفا و قبول آن مستحضر شد و قرار شد همان روز جریان را به اطلاع بولارد و اسمیرنوف برساند. (فروغی و

شهریور ۲۰ ص ۱۳۳ـ ۱۳۴)

*** مسعود فروغی در ادامه می‌گوید: « سهیلی همان روز مراتب را به اسمیرنوف و بولارد اطلاع داد ولی بولارد توجه وزیر امور خارجه را بار دیگر به چهار روز مهلت معطوف نموده بود و باز هم تهدید به وارد شدن قشون روس و انگلیس به تهران نمود و اضافه کرد: یک فروند کشتی برای حمل رضاشاه و خانواده او خواسته شده است که تا پنج روز دیگر در اسکله بندر عباس لنگر خواهد انداخت و به هیچ وجه تأخیر جایز نیست.

سهیلی پس از شنیدن مطالب تازه به خانه ما آمد و جریان را با پدرم در میان نهاد ـ قرار شد که موقتاً از این مقوله صحبتی به میان نیاید. (فروغی و شهریور ۲۰ ص ۱۳۶)

مهندس فروغی می‌گوید:

« وزیر مختار انگلیس و سفیر روس برای این‌که زودتر شاه استعفا دهد به نیروهای خود دستور دادند با آرایش جنگی به سمت تهران حرکت کنند. حرکت قوای متفقین به سمت تهران شاه را متوحش کرد و اقدامات دولت نیز برای خنثی ساختن آن به جائی نرسید. رضاشاه ساعت به ساعت وضع حرکت نیروها را سئوال می‌کرد. (فروغی و شهریور ۲۰ ص ۱۳۶)

تجلیل از سهیلی:

در اینجا آقای مهندس محسن فروغی از آقای سهیلی تجلیل کرده می‌گوید:

« ناگفته نماند بار سنگین دولت در آن روزها بر دوش علی سهیلی قرار داشت. خیلی از مسائل و مذاکرات محرمانه بود و حتی در هیئت وزیران نیز مطرح نمی‌شد. تنها کسی که در جریان امور قرار داشت علی سهیلی بود.

سهیلی در آن تاریخ در میانسالی بود. سنش از ۴۵ سال تجاوز نمی‌کرد. تمام رشد و ترقی او در زمان رضاشاه انجام گرفت. در دومین دور نخست‌وزیری پدرم به توصیه سید حسن تقی‌زاده به معاونت وزارت امور

خارجه برگزیده شد. بعد به وزیر مختاری لندن رفت. استانداری کرمان و سفارت کبرای ایران در افغانستان از مشاغل بعدی او بود... دوبار هم به وزارت کشور منصوب شد... و در شهریور ۲۰ به وزارت امور خارجه رسید.

سهیلی در آن ایام پرتلاطم و بحرانی لیاقت خود را نشان داد. حقیقتاً بازوی راست کابینه بود.

او زبان‌های فرانسه ـ انگلیسی و روسی را سلیس و روان صحبت می‌کرد. بنیه و اراده قوی داشت ـ از هنر نقاشی بهره کافی گرفته و تابلوهای زیبائی ترسیم می‌نمود ـ کتاب زیاد خوانده بود ـ با ما به زبان فرانسه حرف می‌زد.

یک روز به برادرم جواد گفت: شما ۱۲ سال در خارج بوده‌اید. آیا شما فرانسه را بهتر صحبت می‌کنید یا من؟

الحق در مکالمه زبان فرانسه که آن را در مدرسه سیاسی در جوانی آموخته بود محشر می‌کرد. (فروغی و شهریور ۲۰ ص ۱۳۵ـ۱۳۶)

روایت حسین فردوست درباره جانشینی رضاشاه:

حسین فردوست در خاطراتش (ظهور و سقوط پهلوی ص ۱۰۰) می‌نویسد که بعدازظهر یکی از روزهای نهم یا دهم شهریور ـ ولیعهد به من گفت:

« همین امروز به سفارت انگلیس مراجعه کن. در آنجا فردی هست به نام « ترات» که رئیس اطلاعات انگلیس در ایران و نفر دوم سفارت است. او در جریان است و درباره وضع من با او صحبت کن ».

محمدرضا اصرار داشت که همین امروز این کار را انجام دهم. نمی‌دانم نام ترات و تماس با او را چه کسی به محمدرضا توصیه کرده بود. شاید فروغی ـ شاید قوام شیرازی و شاید کس دیگر!

من به سفارت انگلیس تلفن کردم و گفتم من با مستر ترات کار دارم. تلفنچی به او اطلاع داد. خودم را به او معرفی کردم و گفتم از طرف ولیعهد پیغامی دارم. از این موضوع استقبال کرد و گفت: « همین امشب دقیقاً رأس ساعت ۸ به سفارت در قلهک بیا. در آنجا در مقابل در سفارت جنگل کوچکی

است. در آنجا منتظر من باش. سپس مشخصات خود را بمن داد که قدش ۱۸۰ سانتیمتر است ـ باریک اندام و حدود ۴۰ـ۵۰ ساله و گفت همان‌جا قدم بزنم و او که مرا قبلاً ندیده بود می‌تواند من را بشناسد. من چند دقیقه قبل از موعد مقرر رسیدم ولی به قسمت موعود نرفتم. و کمی بالاتر قدم زدم و در رأس ساعت ۸ به محل قرار رفتم. دیدم که از جنگل خبری نیست و تنها یک زمین بلا تکلیف است که تعدادی درخت در آنجا کاشته‌اند و حدود ۲۰۰۰ متر مساحت دارد. دقیقاً رأس ساعت ۸ فردی از در سفارت خارج شد و از آن سمت خیابان به سمت من آمد. دیدم مشخصات او با مستر ترات تطبیق می‌کند.

به هم که رسیدیم به فارسی سلیس گفت اسمتان چیست؟ گفتم فردوست. گفت خوب منهم ترات ـ و دست داد.بلافاصله گفت که موضوع چیست؟ گفتم ولیعهد من را فرستاده و نام شما را به من داده تا با شما تماس بگیرم و بپرسم که وضع او چه خواهد شد. تکلیفش چیست؟ ترات مقداری صحبت کرد و گفت محمدرضا طرفدار شدید آلمان‌ها است و ما از درون کاخ اطلاعات صحیح و مستندی داریم که او دائماً به رادیویی که در ارتباط با جنگ است ـ به زبانهای انگلیسی و فرانسه و فارسی گوش می‌دهد. و نقشه‌ای دارد که خود تو پیشرفت آلمان در جبهه‌ها را برایش در آن نقشه با سنجاق مشخص می‌کنی. من گفتم که من صرفاً پیغام‌آور هستم و مطالبی که فرمودید را به محمدرضا منعکس می‌کنم. ترات گفت:

« به هر حال من آماده هستم که هر لحظه حتی هر شب ـ در همین ساعت و در همین محل با شما ملاقات کنم. شما هیچ نگران وقت نباش ـ که مبادا مزاحم باشی ـ چنین چیزی مطرح نیست و هر لحظه کاری داشتی تلفن کن »

من به سعدآباد باز گشتم و جریان را به محمدرضا گفتم. او شدیداً جا خورد و تعجب کرد که از کجا می‌داند که من رادیو گوش می‌دهم و یا نقشه دارم و غیره. من گفتم « خوب اگر این‌ها را ندانند پس فایده‌شان چیست؟»

محمدرضا گفت حتماً کار پیشخدمت‌ها است. گفتم حالا کار هرکه هست شما به این کاری نداشته باش ـ برداشت شما از اصل مسئله چیست؟ ـ محمدرضا گفت: فردا اول وقت با ترات تماس بگیر و با او قرار ملاقات بگذار و بگو که همان شب با محمدرضا صحبت کردم و گفت نقشه را از بین می‌برم و رادیو هم دیگر گوش نمی کنم. مگر رادیوهائی که خودشان اجازه دهند گوش کنم.

شب بعد به همان ترتیب ترات را در همان محل دیدم. در ملاقاتها با ترات من همیشه ۵ ـ ۶ دقیقه زودتر می‌رسیدم. چون احتمال خرابی اتومبیل در راه را نیز حساب می‌کردم ـ ولی ترات همیشه همان رأس ساعت ۸ از در سفارت خارج می‌شد.

به ترات گفتم که محمدرضا گفته که نقشه‌ها را پاره می‌کنم و رادیو بیگانه هم گوش نمی‌دهم مگر آن رادیوهائی که با اجازه شما باشد. ترات گفت: خوب ببینیم که او در این بیانش صداقت دارد یانه. گفتم: من کی شما را به بینم؟ گفت هر موقع که بخواهی... فردا هم می‌توانی ببینی. ولی فعلاً جوابی جز این ندارم.

این ملاقات کوتاه بود. ترات هیچ‌گاه صحبت اضافی نمی‌کرد و مشخص بود که فرد اطلاعاتی ورزیده‌ای است. در عین حال خشن نیز بود. البته با من موردی نبود که خشونت نشان دهد ـ ولی از چهره‌اش مشخص بود که مرد خشنی است.

همان شب من جریان ملاقات دوم را به محمدرضا گفتم ـ او بلا فاصله رادیو را کنار گذاشت و دستور داد که نقشه و ریسمان و ستجاق و... را جمع کنم و گفت دیگر در اتاق من از این چیزها نباشد و بلا فاصله از من خواست هر چه زودتر تکلیفش روشن شود و در عین حال از علیرضا (برادر تنی‌اش) وحشت داشت. و می‌ترسید انگلیسی‌ها اورا روی کار بیاورند. من به ترات تلفن کردم. او گفت که من فعلاً با این سرعت کاری ندارم ولی شما هر روز تلفن کن. به هر حال هر روز تلفن می‌زدم.

فکر می‌کنم چهار یا پنج روز پس از اولین ملاقات بود که ترات گفت: امشب همان جا بیا. من سر قرار رفتم.

ترات گفت: محمدرضا پیشنهادات ما را انجام داده و این خوب است. البته ما نمی‌گوئیم که به هیچ رادیوئی گوش ندهد. به هر رادیوئی که دلش خواست گوش دهد ولی مسئله نقشه برای ما اهمیت دارد که این چه علاقه‌ای است که او به پیشرفت آلمان داشت. به‌هر حال یک اشکال پیش آمده. روس‌ها صراحتاً مخالف سلطنت هستند و خواستار استقرار رژیم جمهوری در ایران می‌باشند و امریکا هم بی‌تفاوت است و می‌گوید برای ما فرقی نمی‌کند که در ایران جمهوری باشد یا سلطنت ولی خود ما به سلطنت علاقمندیم به دلائلی که امریکائیها متوجه نیستند. ولی روس‌ها دقیقاً متوجهند. امریکائیها نمی‌دانند که در جمهوری ایران برای آنها مشکلات جدیدی پیش خواهد آمد. لذا من باید نخست با امریکائیها صحبت کنم و آنها را توجیه کنم و زمانی که مسئول مربوطه قانع شد وزنه ما سنگین می‌شود و دو نفری به سراغ روس‌ها خواهیم رفت. این بحث طبعاً چند روزی طول می‌کشد. ولی شما طبق معمول هر روز تلفن کن.

من همان شب سخنان ترات را دقیقاً به اطلاع محمدرضا رساندم و هر روز به سفارت تلفن می‌زدم ـ تا چند روز می‌گفت که مطلب تازه‌ای ندارم و به‌طور جدی دنبال قضیه هستم. به هر حال پس از ۴ـ۵ روز مجدداً او را در همان محل و در همان ساعت دیدم. گفت: « من امریکائیها را قانع کردم که در ایران وضع موجود و رژیم سلطنت مناسب‌تر از جمهوری است. آنها هم پذیرفتند و گفتند که شما در مناطقی چون ایران با تجربه‌تر و مطلع‌تر هستید و حرف شما را قبول داریم ـ من هم گفتم خیر این قبول داشتن فایده‌ای ندارد. شما باید در مقابل رقیب مشترکمان ـ یعنی روس‌ها ـ در کنار ما به ایستید و از موضع ما دفاع کنید »

خلاصه در ملاقات آن روز منظور ترات این بود که به‌فهماند توانسته موافقت امریکائی‌ها را جلب کند و البته می‌گفت که امریکائی‌ها هنوز نیز در

باطن بی‌تفاوت هستند ولی علاقمندند که خواست انگلیس‌ها اجرا گردد و قول داده‌اند که محکم در کنار آنها بایستند. ترات گفت: « به نظر من مسئله حل شده است. چون روس‌ها به کمک امریکائی‌ها به‌خصوص از نظر وسائل جنگی ـ احتیاج دارند و در مذاکرات مشترک ما و امریکا با نماینده شوروی ـ او مجبور است تسلیم شود. این مسئله نیز طول می‌کشد ولی تو مانند سابق روزانه تلفن کن »

یکی دو روز بعد باز ملاقات رخ داد و این بار ترات گفت که متأسفانه ما نتوانستیم روس‌ها را حاضر به پذیرش محمدرضا کنیم. نماینده امریکا تهدید کرده است که ما در روابطمان تجدید نظر خواهیم کرد (که البته بلوف بود) و شما باید از مسکو اختیارات کامل و دستورات صریح و واضح بگیرید و اعلام کنید که خواست دو دولت بریتانیا و امریکا این است »

نمی‌دانم حرفهای ترات تا چه حد با واقعیت منطبق بود؟ آیا واقعاً چنین بود و یا می‌خواست محمدرضا را بیشتر در ترس و التهاب و انتظار شدید قرار دهد؟

نکته دیگری که به این فرض دامن می‌زد رفتار مشکوک علی قوام (پسر قوام‌الملک شیرازی و شوهر اشرف) بود.

او هم‌زمان با ملاقاتهای من و ترات (که البته من و محمدرضا از او مخفی می‌کردیم) هر روز نزد محمدرضا می‌آمد. تلاش علی قوام در دامن زدن به التهاب و ترس محمدرضا بود. گاهی که هواپیمایی بر فراز تهران پرواز می‌کرد داد می‌زد « هواپیمای روس‌ها ـ می‌خواهد کاخ را بمباران کند »... مستقیماً به محمدرضا نمی‌گفت ولی رو به من می‌کرد و می‌گفت: « حسین ـ اگر می‌خواهی خطری متوجهت نشود بیا برویم در سفارت انگلیس پناهنده شویم ـ پناهنده موقت ـ وقتی خطر رفع شد بیرون می‌آئیم. من خودم هر روز همین کار را می‌کنم » من گفتم: « چطور ـ آیا راهت می‌دهند؟ » گفت البته کار مشکلی نیست. دربان در را باز می‌کند و می‌روم داخل و وقتی خطر رفع شد بیرون می‌آیم » به هر حال طوری بلند صحبت می‌کرد که محمدرضا

نیز بشنود و بداند که یکی از راه‌های نجاتش پناهنده‌شدن به سفارت انگلیس است. خلاصه علی قوام تا هواپیما می‌دید از جا می‌پرید و می‌گفت « حسین بدو مخفی شویم ـ جانمان در خطر است ». این حرکات علی قوام تا ۲۴ شهریور ادامه داشت و باعث اضطراب محمدرضا می‌شد.

بالاخره روز ۲۴ شهریور بود که ترات به من گفت: « با عجله همین امشب ترتیب کار را بده و هرچه زودتر محمدرضا به مجلس برود و سوگند بخورد و تاخیری در کار نباشد »

من به محمدرضا اطلاع دادم. او هم مقامات مربوطه را تلفنی احضار کرد... و مقدمات رفتن رضاخان و انتصاب محمدرضا به سلطنت تدارک دیده شد.

حدود ساعت ۱۲ شب بود که محمدرضا به من گفت کار تمام شده و ترتیبات لازم داده شده است. به این ترتیب روز ۲۵ شهریور استعفای رضاخان و انتصاب محمدرضا به سلطنت به مجلس اعلام شد و روز ۲۶ شهریور محمدرضا در مجلس سوگند خورد و رسماً شاه شد. (پایان نقل از حسین فردوست)

جلسه محرمانه در مجلس:

گلشائیان می‌نویسد: روز جمعه ۲۱ شهریور معلوم شد جلسه محرمانه‌ای در مجلس تشکیل شده و بعضی از آقایان وکلا حرارتی به خرج داده بودند که باید تکلیف مملکت و شاه را معین کرد. گویا چند نفر از وکلا جلسه را به هم زدند.

در خارج شنیده شد که شاه بوسیله شهربانی ده هزار تومان به اشخاصی ـ یعنی بعضی وکلا ـ داده بود که جلسه را به هم بزنند.

هیئت دولت در سعدآباد با حضور رضاشاه:

گلشائیان در ادامه می‌نویسد: « در هر صورت شب را به هیئت دولت رفتم ـ مثل معمول ساعت هفت شاه به هیئت آمد. به دست راستش نگاه کرد ـ

آهی کشید و خیلی آهسته دست خود را جمع کرد ـ اظهار داشت مشت روی میز زده‌ام دستم درد می‌کند ـ مثل این است که در رفته باشد ولی حقیقت امر این نبود ـ معلوم شد که درد مربوط به چند روز قبل راجع به مرخص کردن سربازان وظیفه بود که در وزارت جنگ کمیسیونی شده بود و نظر داده بودند که با وضع فعلی (سربازان وظیفه مرخص شوند) و نظام وظیفه موقوف شود.... (شاه پس از اطلاع از این تصمیم) اعضای کمیسیون جنگ را خواسته بود و بعد از این‌که فحش داده بود به آقایان گفته بوده است اسلحه‌تان را باز و همه توقیف هستید. بعد تحقیق کرده بودند که این فکر از کی ناشی شده ـ آقای سرلشکر (احمد) نخجوان وزیر جنگ و سرتیپ ریاضی را گویا کتک زده و توقیف کرده بود ـ در نتیجه دست شاه آسیب دیده بود.

در هر حال این موضوع هم بهانه‌ای برای رادیو لندن شد و از آن شب قضیه کتک خوردن و حبس شدن سرلشکر نخجوان هم بر سایر کارهای شاه که رادیوی لندن نقل می‌کرد اضافه شد.

در هر صورت شاه به هیئت دولت آمد ـ پرسید راجع به جواهرات جواب تهیه شده ـ به عرض رساندند بلی و آقای فروغی دیده‌اند... برای ایشان جواب قرائت شد. بعد رو کردند به آقایان که کدام یک از آقایان اطلاع دارید مجلس برای چه دو روز است جلسه محرمانه دارد. آقایان (وزراء) اظهار بی‌اطلاعی کردند. بعد گفتند شنیده‌ام آقایان دور هم جمع شده‌اند و می‌گویند مشروطه باید بشود ـ مگر حالا مشروطه نیست؟ مقصود آقایان چیست؟ ـ معلوم بود از این اجتماع مجلس نگران هستند (چون موضوع آبان ۱۳۰۵ را البته در خاطر آورده بود که به یک قیام و قعود سلطنت ۱۵۰ ساله قاجار از بین رفت ـ البته نگران بودند که آن قضیه تکرار شود).

در هر حال چون اطلاع صحیحی نه‌گرفتند زنگ زدند پیشخدمت آمد ـ امر کردند فوری رئیس مجلس را خبر کنید شرفیاب شود.

بعد رو به من کردند ـ خیلی اظهار رضایت فرموده و به آقایان گفتند وزارت دارائی خیلی خوب راجع به ارزاق کار کرده و من دستور داده‌ام

کامیونهای قشونی را هر چه هست در اختیار ایشان بگذارند. ولیعهد هم آمد. بعد رو به ولیعهد کردند ـ در حضور ایشان هم از من تعریف کردند و بعد گفتند با این‌که می‌دانم کار تو نیست ولی خیلی به زغال و روغن هم که خیلی شهر در مضیقه هست به شهرداری کمک کن. عرض کردم تا آن اندازه که ممکن باشد اطاعت می‌شود.

احضار رئیس مجلس:

در این ضمن آقای اسفندیاری که احضار شده وارد شد ـ شاه پرسیدند در مجلس چه خبر است؟ آقای اسفندیاری شرحی شروع کردند که مجلس وظایفی دارد ـ طبق وظیفه‌اش باید ناظر اصول قوانین باشد. جلسه شده بود و نظر این بود یا چند نفر از آقایان حضوراً شرفیاب شده یا شرحی نوشته شود که شاه بیشتر توجه به اصول قانون اساسی نماید.

البته قدری عبارت تند بود و شاه این اواخر این طرز بیان را نشنیده بود. یک مرتبه شاه متغیر شد و گفت مگر حالا مشروطه نیست؟ آقایان اصلاً بی‌اجازه من چرا جمع شده‌اند ـ کی به آنها گفته است؟ لابد این افکار بلند از آقاست؟

این عبارت کار خودش را کرد. آقای اسفندیاری مجبور شد باز همان عبارت «بندگان اعلیحضرت همایونی هر طور به‌فرمایند اجرا می‌شود» منظوری نبود جز این‌که قضیه کسب اجازه شود ـ چون اعلیحضرت خودشان به آقای فروغی و روزنامه نگاران امر فرموده‌اند بیشتر کارها روی اصول و مقررات مشروطیت باشد. این است که برای اجرای نیات ملوکانه مشغول اخذ تدابیر بودیم و از این قبیل عبارات...

بعد شاه گفت این آقایان چه می‌خواهند بگویند؟ شاید این حرکات تحریک خارجی‌هاست... این‌طور نیست؟

آقای رئیس مجلس ـ دست پاچه گفت ـ غلام اطلاعی ندارد. غلام اوامر مبارک را به آقایان ابلاغ خواهد کرد... مکرر می‌گفت بالاخره شاه گفت من

خودم آقایان را می‌خواهم و با آقایان مذاکره خواهم کرد و گفتند روز سه شنبه ساعت ۴ عصر من به شهر می‌آیم و در کاخ مرمر آقایان را اطلاع دهید بیایند من خودم با آقایان صحبت خواهم کرد.

بعد آقای اسفندیاری مرخص شدند. وقتی بیرون رفتند به آقای آهی گفتند به خان عمو بگو دست از این حرکاتش بردارد و این آبروئی که پهلوی من دارد نگذارد که از بین برود و خیلی به او نصیحت کن. آقای آهی اظهار کردند اطاعت می‌شود. [آهی خواهرزاده محتشم السلطنه بود]

بعد قدری فکر کردند ـ از آقای آهی پرسیدند آقای فروغی می‌تواند به مجلس برود ـ آقای آهی اظهار کردند مشکل است... بالا رفتن از پله‌های مجلس برای ایشان خوب نیست. اظهار کردند ممکن است تا پای پله با اتومبیل برود ـ چون من علاقه دارم که آقای گلشایان را به‌عنوان وزیر به مجلس معرفی کند. بعد رو به ولیعهد کرد ـ خندیدند و گفتند نمی‌دانم حالا که مشروطه شده من حق این کار را دارم؟ یا باید از مجلس اجازه بگیرم. آقای آهی عرض کردند خیر قربان طبق قانون هم اشکالی ندارد. بعد گفتند در هر حال من می‌خواهم ـ مجلس قبول کند یا نکند ـ آقای گلشائیان را من از امروز وزیر می‌دانم و همین‌طور ابلاغ کنید.

بعد مذاکرات دیگری هم در خصوص باز شدن خطوط تلگرافی شمال که بسته بود و نیز انتخاب فرمانداران نقاطی که فرماندار آن فرار کرده بودند شد و ساعت ۸ از هیئت خارج شدند.

البته بعد از رفتن ایشان رفقا به من تبریک گفتند ولی من با این‌که در موقع عادی اگر این امر اتفاق می‌افتاد بدم نمی‌آمد ولی در این موقع به فال نیک نگرفتم. در هر حال امری بود صادر شد و چاره‌ای نبود.

روزنامه اطلاعات توقیف شد:

روز جمعه ۲۱ شهریور ـ روزنامه اطلاعات توقیف شده بود و منتشر نشد.

جلسه مجلس شورای ملی به روایت روزنامه اطلاعات:

(چون روزنامه اطلاعات توقیف بود ـ جریان مجلس شورای ملی مربوط به یکشنبه ۲۲ شهریوردر روزنامه ۲۵ شهریور به شرح زیر چاپ شد).

دو ساعت به ظهر روز یکشنبه ۲۲ شهریور مجلس شورای ملی به ریاست آقای اسفندیاری تشکیل گردید. آقای فروغی نخست‌وزیر ـ آقای آهی وزیر دادگستری و آقای گلشائیان در مجلس حضور یافتند.

آقای نخست‌وزیر پشت تریبون رفته گفتند:

بر حسب اراده اعلیحضرت همایون شاهنشاهی آقای گلشائیان کفیل وزارت دارائی که خدماتشان در این مدت مورد توجه واقع شده به سمت وزیر دارائی معین و به مجلس شورای ملی معرفی می‌شوند.

پرسش از آقای وزیر دارائی:

آقای رئیس گفتند: پرسشی درباره جواهرات سلطنتی شده ـ آیا برای پاسخ حاضر هستید؟ آقای وزیر دارائی گفتند ـ بله

آقای صفوی نماینده مجلس گفتند: از یک هفته به این طرف انتشارات و شایعاتی راجع به جواهرات سلطنتی و پشتوانه اسکناس در شهر جریان یافته که البته همه مطلع شده‌اند.

گفته می‌شود که جواهرات دست خورده شده و نقل و انتقال‌هائی داده شده و این انتشارات و مذاکرات موجب تزلزل و نگرانی افکار عمومی گردیده است.

از آقای کفیل وزارت دارائی که به مقام وزارت معرفی شده‌اند سئوال می‌شود که اطلاعات خود را راجع به این موضوع به اطلاع مجلس شورای ملی برسانند. حالا که آقای نخست‌وزیر هم حضور دارند تقاضا می‌شود رفع نگرانی فرمایند.

پاسخ آقای گلشائیان وزیر دارائی:

خاطر آقایان نمایندگان محترم مستحضر است که جواهرات سلطنتی از

بعد از مشروطیت ایران در قفسه‌ها و صندوق‌هائی که ممهور به مهر وزیر دربار وقت ـ وزیر دارائی و رئیس بیوتات سلطنتی بود به موجب ثبت و سیاهه‌های مرتب در تالار موزه و صندوقخانه کاخ گلستان نگهداری می‌شد.

جواهرات مزبور یک قسمت آن جنبه تاریخی داشته و بواسطه اهمیت تاریخی و منحصر به فرد بودن آن جزو اثاثیه سلطنتی محسوب و حفظ و نگهداری آن برای کشور لازم است و یک قسمت که دارای جنبه مزبور نبود به موجب قانون مصوب ۲۵ آبان ۱۳۱۶ مقرر گردید که به بانک ملی انتقال داده شده که در موقع مقتضی به ترتیبی که در ماده ۳ آن قانون پیش‌بینی گردیده فروخته شود و حاصل بهای آن منحصرا به مصرف خرید شمش زر برسد.

طبق ماده ۲ قانون مزبور مقرر گردیده که تفکیک جواهرات از نقطه نظر اهمیت تاریخی و منحصر به فرد بودن آن توسط کمیسیونی بعمل آید، مرکب از رئیس دولت و دو نفر از وزرا و دونفر از نمایندگان مجلس شورای ملی که برای این موضوع انتخاب می‌شوند.

کمیسیون تفکیک جواهرات در ۲۵ دیماه ۱۳۱۶ مرکب از آقایان جم نخست‌وزیر وقت و آقای بدر وزیر دارائی و آقای علا وزیر بازرگانی با حضور آقای موید احمدی و آقای اعتبار ـ نمایندگان مجلس شورای ملی جلسات خود را تشکیل و جواهرات را تفکیک ـ آنچه قابل فروش تشخیص گردیده به موجب صورت مجلس و ثبت ریز آن که موجود است در سی و سه صندوق که به مهر اعضای کمیسیون ممهور گردیده به انضمام بیست و دو عدد صندلی که دارای روکش طلا بود و در خزانه بانک ضبط و تحویل هیئت نظارت اندوخته بانک شد، و آنچه مربوط به اثاثیه سلطنتی بود کماکان در قفسه‌های تالار موزه و صندوقهای‌نسوز طبق سیاهه و ثبت وزیر دربار و وزیر دارائی و رئیس بیوتات ممهور ـ تحویل رئیس بیوتات گردید.

فروش جواهرات که به بانک منتقل گردیده به موجب ماده ۲ قانون آبان ۱۳۱۶ محتاج به تشریفاتی است که قانون پیش‌بینی کرده است، ولی چون با

اوضاع جهان مناسب نبود چیزی از آن فروخته شود عین جواهرات به عنوان پشتوانه اسکناس در خزانه‌های بانک نگهداری شده تا هر وقت مقتضی شد به ترتیب مقرر در قانون ارزیابی و فروخته شود و بهای آن صرف خرید شمش زر شود. این جواهرات در صندوقهای ممهور به مهر اعضای کمیسون تفکیک جواهرات ـ مثل طلا و نقره‌هائی که پشتوانه اسکناس است ـ در خزانه‌های مخصوص که در بانک ملی ساخته شده می‌باشد. کلید خزانه‌های مزبور در پاکتی که با مهر هیئت نظارت اندوخنه اسکناس که عبارت از دو نفر آقایان نمایندگان مجلس (فعلا آقای موید احمدی و لیقوانی می‌باشند) ـ وزیر دارائی ـ دادستان دیوان کشور ـ مدیر کل بانک ملی ایران ـ خزانه‌دار کل ـ بازرس دولت در بانک ملی ممهور است ـ بوده و پاکت مزبور در صندوق مخصوصی در وزارت دارائی نگاهداری می‌شود.

به‌طوری‌که توضیح داده شد جواهرات مزبور همان‌طوری که در موقع خود بسته شده الان نیز در صندوق ممهور به مهر اعضا کمیسیون سابق بوده و در خزانه بانک موجود و صورت ریز آن با تمام مشخصات که به امضای اعضای کمیسیون رسیده لاک و مهر شده در وزارت دارائی ضبط است.

اما آن‌چه که مربوط به اثاثیه سلطنتی تشخیص گردید چنان‌که گفته شد در قفسه‌ها و صندوقهای سر بسته در تالار موزه کاخ گلستان بوده ـ چون این اواخر در اطراف کاخ گلستان و تالار مزبور ساختمان‌هائی می‌شد که ماندن جواهرات با گرد و خاک و رفت و آمد زیاد ـ دور از احتیاط به نظر می‌رسید این جواهرات نیز در نظر گرفته شد به خزانه بانک ملی موقتاً انتقال داده شود.

به موجب ثبت و سیاهه که با حضور وزیر دربار و معاون وزارت دارائی و رئیس بیوتات تهیه گردید جواهرات مزبور در تاریخ چهارشهریور ۱۳۲۰ در شش صندوق و یک بسته ممهور و با حضور اعضای هیئت نظارت اندوخته اسکناس در خزانه بانک ملی گذارده شد. و کلید خزانه به ترتیبی که در فوق گفته شد تحویل هیئت نظارت اندوخته اسکناس گردید و با این ترتیب کلیه

جواهرات فعلاً در خزانه‌های بانک ملی موجود است و معاینه و تطبیق آنها با سیاهه‌ها و ثبت‌های گذشته هر ساعت میسر است.

همان‌طور که توضیح داده شد جواهرات اعم از آن‌که جواهرات سلطنتی تشخیص شد و آن‌چه به عنوان پشتوانه به بانک ملی تحویل شده الان در خزانه‌های بانک ملی موجود است و ممکن است تقاضا شود یک عده یا حتی تمام نمایندگان با حضور عده‌ای از کارمندان بلند پایه دولت عیناً جواهرات را معاینه و با صورت ثبت و سیاهه‌های آن تطبیق کنند.

سخنان آقای موید احمدی: خاطر محترم آقایان نمایندگان محترم مسبوق است که همان‌طور که آقای وزیر دارائی توضیح فرمودند از چندی قبل کمیسیونی از طرف مجلس شوری انتخاب شد برحسب قانون بنده و آقای اعتبار جزو آن کمیسون بودیم ـ در عمارت خوابگاه آن‌وقت (وزارت دارائی فعلی) با رئیس الوزرای وقت ـ آقای جم ـ و آقای علا وزیر بازرگانی و آقای بدر که در آن وقت وزیر دارائی بودند تقریباً در ظرف ۳۵ روز صندوقهای جواهرات را باز کردیم و آن‌چه جنبه تاریخی و جنبه اثاثیه سلطنتی داشت از هم جدا کردیم و تحویل دادیم به اداره بیوتات سلطنتی برای موزه سلطنتی و مقدار زیادی که جنبه تاریخی نداشت آنها را در ۲۲ صندوق کردیم و همین‌طورکه فرمودند به مهر آن هیئت آوردند در بانک ملی ـ و در خزانه مخصوص گذاشتند. آن‌وقت این را بنده خواستم تذکر به‌دهم ـ جواهرات پشتوانه اسکناس نبود ـ برای این‌که اسکناس منتشره در این وقت تقریباً یک میلیارد بود و صدی ۶۰ طلا و نقره پشتوانه موجود داشت. آن وقت هم موجود بود و الان هم موجود است و بعداً قانونی از مجلس گذشت که یک مقدار اسکناس منتشر شود چون از این صدی ۶۰ میزان پشتوانه پائین می‌آمد و مخالف قانون تاسیس بانک بود از این جهت مجلس رأی داد که این جواهرات جزو پشتوانه اسکناس باشد. از این جهت هیئت نظارت ذخیره اسکناس مجبور شد که آن جواهرات را هم مهر کند و صندوقهای ممهور را هم ضبط کند و در روز چهارم شهریور ماه همین‌طور که آقای وزیر دارائی

فرمودند هیئت نظارت اندوخته اسکناس را در بانک احضار کردند که بنده هم بودم آقای لیقوانی و آقای مدعی العموم تمیز و آقای وزیر دارائی و آقای وزیر دربار و آقای قانع بصیری رئیس بیوتات هم تشریف داشتند و شش صندوق ممهور را با یک بسته در بانک گذاردند به عنوان جواهراتی که در موزه بوده است و آنها به مهر وزیر دربار و وزیر دارائی و رئیس بیوتات ممهور بود ما هم آنها را به عنوان امانت نگاه داشتیم چون آنها جزو پشتوانه اسکناس نیست ـ مطابق قاعده شش صندوق و یک بسته در تاریخ مزبور آورده‌اند در بانک گذاشته‌اند به عنوان امانت ـ مخصوصاً در خزانه جواهرات سلطنتی نگذاشتیم چون آنها جزو پشتوانه اسکناس نیست. مطابق قاعده شش صندق و یک بسته در تاریخ مزبور آورده‌اند ـ دربانک گذاشته بعنوان امانت ـ مخصوصاً در خزانه جواهرات سلطنتی نگذاشتیم ـ آنها در خزانه طلا و نقره یعنی در خزانه‌ای که پشتوانه اسکنای است این جواهرات را در آنجا گذاشتیم. بنده چیزی نمی‌خواهم عرض کنم فقط یک موضوع بود و آن هم برای تکذیب این انتشارات است و آن اینست که هر وقتی به فرض بخواهیم در خزانه بانک را باز کنند همین‌طور که حالا آقای وزیر دارائی هم فرمودند که بیایند و ببینند این یک تشریفات مخصوصی دارد که اولاً در صندوقهای مخصوص است و درهای بانک خیلی محکم است ـ از خارج وارد کردند ـ اسبابها و رمز مخصوص دارد ـ اگر تمام کلیدها را هم به آن بیاندارند این درها باز نمی‌شود و این کلیدها در پاکت‌های مخصوصی است که این‌ها به مهر اعضای هیئت لاک می‌شود و مهر می‌شود و محفوظ می‌ماند و این‌ها در صندوقهای سر به مهر محفوظ می‌ماند و هر وقت بخواهند خزانه را باز کنند آن هیئت حاضر می‌شوند ـ اول پاکت‌ها را رسیدگی می‌کنند و در صورت صحت آن‌وقت مطابق آن مقررات و تشریفات باز می‌کنند و این‌طور بروند و درها را باز کنند که غیر ممکن است و این بنظر بنده خیلی حرف ساده بنظر می‌آید که بی این تشریفات بروند درب‌ها را باز کنند البته معمول و معقول نیست و همین‌طور که آقای وزیر دارائی فرمودند الان هم طلا و هم نقره و هم

جواهرات امانی و هم جواهرات پشتوانه در بانک ملی موجود است ـ فعلاً بنده می‌خواهم یک عرض بکنم و اضافه بکنم به فرمایش آقای وزیر فرمودند که هیئتی از نمایندگان بیایند البته ما هم بهم بسته‌ایم و قطع داریم هر هیئتی از مجلس با دولت بروند آن‌جا همه نمایندگان اطمینان دارند به آنها و همه ما به دولت اعتماد و اطمینان داریم و همه نظار بانک اطمینان دارند، ولی معهذا برای این‌که معلوم شود و همین‌طورکه حضرت ابراهیم خواست که خداوند چگونه مرده را زنده می‌کند و خدا گفت مگر اطمینان نداری گفت: چرا ولی لیطمئن قلبی ـ و مسلما علم‌الیقین غیر عین‌الیقین است. الان هم شاید بنظر بنده و همان‌طور که آقای وزیر دارائی هم فرمودند برای این‌که علم‌الیقین حاصل کرده‌اند که جواهرات سلطنتی و امانی هر دو در بانک موجود است برای این‌که عین‌الیقین هم داشته باشند بیایند و به چشمشان ببینند بهتر اینست که بنده می‌خواهم پیشنهاد کنم و از آقای وزیر دارائی خواهش می‌کنم که یک روزی را معین کنند که آقایان بیایند و بنشینند و هر کس هم میل دارد تشریف بیاورد ـ اینها را باز کنیم و به بینید. (آقای دشتی گفتند جا نیست).

چرا بنده جا می‌دهم ـ سیصد نفر هم باشند جا هست و بعداً هم ممکن است یک دعوتی بکنند از اطاق تجارت تهران و روسای شرکتهای تهران هم تشریف بیاورند و به بینند ـ این است نظر بنده. (نمایندگان صحیح است)

سخنان آقای نخست‌وزیر:

بنده عرض زیادی ندارم و برای تایید گفتار آقایان هم مخصوصاً خواستم که خواهش کنم این اقدام را بفرمایند و بعد هم گزارش آن را به مجلس شورای ملی اطلاع دهند..... نزدیک ظهر جلسه خاتمه یافت.

ارزان شدن بهای نان:

شاه دستور داد و به روزنامه‌ها گفته شد ـ اعلان کنند که طبق آگهی

وزارت دارائی از روز شنبه ۲۲ شهریور بهای نان در تهران تنزل یافت و در هر سه کیلو یک ریال تخفیف داده شد و از روز مزبور هر سه کیلو نان اعم از سنگک و تافتون دو ریال فروش می‌رسد.

(چون روزنامه اطلاعات توقیف شده بود این اعلان چاپ شد و به در نانوائیها نصب شد. روز ۲۵ شهریور در روزنامه اطلاعات چاپ شد)

را دیو بی‌بی‌سی از لندن:

گلشائیان می‌نویسد: رادیوی لندن این روزها دیگر تمام سخنانی که مردم در خفا هم جرئت نمی‌کردند بگویند ـ از قبیل بردن مال مردم ـ سلب آزادی افراد ـ تصرف املاک مردم ـ بالاخره توقیف و حبس و کشتن و غیره را با انتساب به شاه به فارسی می‌گفت. و نیز خبر توقیف و کتک خوردن سرلشکر احمد نخجوان را هم منتشر کرد. ضمناً هر دقیقه خبر حرکت قشون روس را از قزوین که به سمت تهران می‌آمد.

صبح یکشنبه ۲۳ شهریور ۱۳۲۰ به روایت گلشائیان:

گلشائیان در ادامه خاطراتش درباره یکشنبه ۲۳ شهریور می‌نویسد که:

« صبح روز یکشنبه به مجلس رفتم برای دادن جواب راجع به جواهرات. بعد از این‌که جواب را [برای مجلس] خواندم. بلافاصله آقای فروغی با وجود کسالت به مجلس آمدند و گفتند که حسب‌الامر ملوکانه چون کارهای آقای گلشائیان مورد رضایت خاطر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی است ایشان را به مقام وزارت دارائی معرفی می‌کنم.

آقای فروغی همچنین آقای سرلشکر محمد نخجوان [امیر موثق] را به سمت کفیل وزارت جنگ به مجلس معرفی کردند.

[ممکن است آقای گلشائیان وقایع روز ۲۲ شهریور را با ۲۳ شهریور اشتباه کرده باشند]

البته این معرفی با این ترتیب بعد از این‌که موضوع جواهرات مطرح بود و

آقایان باور نمی‌کردند که جواهرات سلطنتی موجود باشد ـ خیال کردند بنده دروغی گفته‌ام و این پاداش دروغ من است ـ که اگر حقیقت داشت بزرگترین خیانت به کشور بود.

در هر صورت بنده زرنگی که کردم این بود که ذیل یادداشت با این‌که آقای فروغی موافق نبود در همان مجلس اضافه کردم که این جواهرات در بانک ملی موجود است ـ هروقت از آقایان یا نماینده‌ای از مجلس می‌خواهد معاینه کند حاضراست.

علت عدم موافقت آقای فروغی این بود که وقتی دولت یک امری را رسماً در مجلس می‌گوید سندیت دارد و اگر خودش چنین اظهاری را بکند مثل این است که تردیدی در گفته دولت است. در هر حال از طرف مجلس مقرر شد نمایندگانی معین شوند و بروند جواهرات را طبق صورت‌جلسه‌ی موجود به بینند و معاینه کنند.... صبح یکشنبه هم به این ترتیب گذشت. (خاطرات گلشائیان)

نزدیک شدن ارتش روس به تهران:

آقای گلشائیان می‌گوید عصر روز دوشنبه ۲۴ شهریور جلسه فوق‌العاده دولت در عمارت وزارت خارجه تشکیل شد. ولیعهد مکرر از دربار تلفن می‌کرد که طبق اخباری که بوسیله شهربانی و طرق می‌رسد روس‌ها از قزوین به سمت آبیک می‌آیند. آقای سهیلی مجبور شد شخصاً به سفارت روس و انگلیس برود. سفارت موضوع را تکذیب می‌کرد و برای تسکین فکر شاه قرار شد آتاشه نظامی سفارت روس و انگلیس به سمت قزوین بروند و از آمدن قشون اگر چنین خیالی دارند ـ جلوگیری کنند.... تا ساعت ۱۱ شب در هیئت دولت بودیم و هیچ کاری نکردیم ـ چون همه بلاتکلیف بودند. فردا که آقای سهیلی را دیدیم معلوم شد که تا صبح شاه و ولیعهد نخوابیده بودند و مدام با تلفن استفسار می‌کردند که منظور روس‌ها از حرکت به طرف تهران چیست؟.

*** بولارد وزیر مختار انگلیس در گزارش خود به وزارت خارجه انگلیس مورخ ۲۴ شهریور (=۱۵ سپتامبر ۱۹۴۱) نوشت: « من به وزیر خارجه ایران گفتم اگر ایرانیان فکر می‌کنند که شاه باید برود ـ دولت انگلیس از آن جلوگیری نمی‌کند. نظر وزیر خارجه ایران این بود که ولیعهد بهترین کاندید برای جانشینی شاه است چون قانون اساسی هم چنین می‌گوید.

ولی مردم ایران علاقه کمی به او دارند. او از دولت انگلیس متنفر است و سفیر شوروی هم گزارش نا مساعدی از او داده. اقدام فوری در این باره لازم است چون اوضاع به هم ریخته و شاه هم اقدامی نمی‌کند. (بولارد ص ۷۹)

[واقعاً باعث تعجب است. آقای وزیر مختار انگلیس که این همه درباره استعفای شاه فشار آورده و مهلت روز ۲۵ شهریور را برای استعفای شاه تعیین کرده و کشتی برای بردن شاه از بندرعباس را هم تهیه دیده بود ـ حالا به وزارت خارجه انگلیس می‌نویسد: « من به وزیر خارجه ایران گفتم اگر ایرانیان فکر می‌کنند که شاه باید برود ـ دولت انگلیس از آن جلوگیری نمی‌کند »].

عصر دوشنبه ۲۴ شهریور ـ به روایت گلشائیان:

آقای گلشایان می‌نویسد: « عصر دوشنبه در منزل آقای فروغی جلسه هیئت دولت تشکیل شد. آقای سرلشکر امیر موثق (محمد نخجوان) که به جای سرلشکر احمد نخجوان به وزارت جنگ منصوب شده بودند در جلسه حاضر شدند و اظهار داشتند اعلیحضرت فرموده‌اند منبعد وزیر جنگ در جلسات هیئت حاضر شود ـ تا مدتی که ایشان بودند صحبتی نشد. [تا آن روز وزیر جنگ در جلسات هیئت دولت شرکت نمی‌کرد.]

وزرا تقاضای استعفای شاه را داشتند:

گلشائیان چنین ادامه می‌دهد:

«... چون وزیر جنگ نزد نخست‌وزیر بود و نمی‌خواستیم در حضور او

صحبت کنیم ـ ما ناچار شدیم در اطاق دیگر رفته و بی پروا صحبت کردیم که این ترتیب قابل عمل نیست. باید فکری کرد و این‌طور در نظر گرفتیم که شخصاً از آقای فروغی خواهش کنیم که به شاه گفته شود استعفا بدهند.

آقای سهیلی اظهار داشتند فرض کنیم شاه قبول کرد بعد چه کنیم؟ مجبور می‌شوید سلطنت به ولیعهد برسد. بعد مذاکره شد آیا روس‌ها و انگلیس‌ها موافق هستند که ولیعهد به سلطنت برسد.

آقای سهیلی اظهار کردند تصور می‌کنم مخالف نباشند ـ در صورت لزوم ممکن است با آقایان نمایندگان آنها صحبت شود.

آقای فروغی موافق استعفای شاه:

گلشائیان می‌نویسد: « خلاصه بعد از رفتن امیر موثق به اطاق خواب آقای فروغی رفتیم و نظریات خود را گفتیم. آقای فروغی پسندیدند و گفتند عقیده خود من هم اینست چون در ملاقاتی که با آقای سفیر انگلیس کردم یعنی سفیر به عیادت من آمد ـ طبق امر شاه پرسیدم مقصود از انتشارات رادیوی لندن چیست؟ جواب مضحکی دادند که حکایت از این می‌کند انگلیس‌ها دیگر اطمینان از این شاه ندارند.

شرح مذاکراتشان با سفیر انگلیس باین ترتیب بود که از سفیر می‌پرسند خوب نیست برای مردم ایران که این اظهارات را بشنوند ـ جواب می‌دهد که مگر مردم نمی‌دانند یا نمی‌گویند. آقای فروغی می‌پرسد چرا جلوگیری نمی‌کنید؟ می‌گویدکه یک نفر ایرانی حرف می‌زند چگونه جلو او را بگیریم؟. لابد این گفته‌ها صحیح است که مردم ایران این‌قدر علاقمند شده‌اند. در هر صورت آقای فروغی اظهار کردند که از بیانات آقای بولارد سفیر انگلیس مفهوم می‌شد که دیگر کار پهلوی تمام است. ولی مشخص و معلوم نیست چه نظری دارند ـ می‌خواهند شخص رضاشاه برود یا تمام خانواده‌اش.

بعد به ایشان گفته شد که ما چون در نظر گرفته‌ایم که از شاه تقاضا شود استعفا دهد ـ اگر مصلحت می‌دانید شرحی به ایشان نوشته شود. آقای

فروغی گفتند مصلحت نیست نوشته شود ممکن است من تنها فردا صبح به کاخ رفته و رسماً نظر دولت را به شاه بگویم.

بعد تلفن به آقای شکوه (رئیس دفتر رضاشاه) شد که به عرض برسانند که هیئت دولت استدعا دارد فردا صبح وقتی را اجازه دهند که شرفیاب شوند. بعد از مدتی جواب آمد ساعت ده صبح (دوشنبه ۲۵ شهریور ۲۰) شرفیاب شوند. قرار شد فردا صبح یک ربع به ساعت ده مانده منزل آقای فروغی جمع شده که به اتفاق شرفیاب شویم.

شب باز صحبت زیادی از آمدن قشون روس به تهران بود. در هر صورت به منزل رفتیم.

*** آقای نصرالله انتظام ـ آخرین رئیس تشریفات دربار در زمان رضا خان در خاطراتش می‌نویسد:

« قبل از آغاز سلطنت محمدرضا درباره این‌که یکی دیگر از پسران رضاشاه به جای محمدرضا به سلطنت به‌رسند بحث فراوانی می‌شد.... عده‌ای ولیعهد [محمدرضا] را طرفدار آلمان می‌دانستند و مقاله‌ای را که چند روز قبل دایر به بدی وضع و انتقاد سر بسته از رویه متفقین در روزنامه اطلاعات انتشار یافته بود به ایشان [محمدرضا] نسبت می‌دادند. بعضی می‌گفتند اگر خاندان پهلوی باقی بماند یا شاهپور عبدالرضا به سلطنت می‌رسد یا کوچکترین فرزند رضاشاه ـ حمیدرضا. تا شخص صالحی به نیابت سلطنت تعیین گردد و پادشاه اسمی بیش نباشد. منسوبین مادری شاهپورها که از نسل قاجار بودند به تکاپو افتادند و به این و آن متوسل شدند... » (نقل از کتاب پهلوی‌ها جلد ۲ ص ۴۲۷ ـ سازمان اسناد ملی ایران ۱۳۷۱ ص ۷۰)

وضع شاه در آخرین روزها:

محسن فروغی در خاطراتش می‌گوید: « بعدها از نصرالله انتظام رئیس تشریفات آن روز شنیدم ـ شاه در هفته آخر سلطنت اصلاً نخوابید ـ غذا هم نمی‌خورد ـ مدام در تفحص بود که نیروهای روس و انگلیس کی به تهران

خواهند رسید.

روز بیست و چهارم شهریور خبر قطعی یافت که قوای روس و انگلیس در بیرون دروازه کرج اردو زده‌اند و بزودی وارد تهران خواهند شد.

برای این‌که از وضع چند روزه آخر سلطنت رضاشاه مطلع شوم بعداً از آقای نصرالله انتظام پرسیدم: شاه در آن چند روزه وقت خود را چگونه می‌گذرانید.

انتظام گفت: بعد از ملاقات نخست‌وزیر با ایشان در روز ۲۱ شهریور برای او خروج از ایران و استعفا از سلطنت حتمی بود. بر همین اساس مشغول جمع‌آوری اثاثیه شخصی و اسناد و مدارک بود و بیشتر وقت خود را با ولیعهد می‌گذراند.

در روزهای اخیر مقادیر زیادی اسناد و مدارک از دفتر شخصی خود به ولیعهد داد و من مأمور تحویل بودم ـ با تندی گفت از این اسناد و مدارک احدی نباید مطلع شود ـ حتی ولیعهد ـ شما هم مادام که ولیعهد در مقام ولیعهدی است لزومی ندارد از این اسناد آگاه شوید.

روز ۲۴ شهریور ساعتی با رئیس محاسبات دربار به گفتگو نشست. بعد از من (نصر الله انتظام) خواست چند نفر از خدمتگذاران صدیق و کارمندان قدیمی را انتخاب کنم که همراه وی باشند. عجب آن بود که هیچ‌کس حاضر به مسافرت نبود و همه خود را از دید ما مخفی می‌کردند.

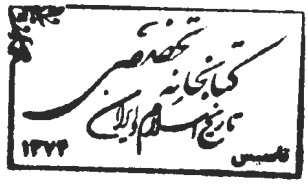
ولیعهد (به پدرش گفت) اعلیحضرت تشریف ببرید من افرادی را انتخاب و متعاقباً اعزام خواهم داشت. (فروغی و شهریور ۲۰ ص ۱۳۷)

تصمیم رضاشاه به استعفا:

محمود پورشالچی در کتاب قزاق ص ۸۸۶ ـ به نقل از انتشارات سازمان اسناد ملی ایران سال ۱۳۷۱ (تهران ص ۵۳) می‌نویسد:

« در ۱۵ سپتامبر (=۲۴ شهریور ۱۳۲۰) به رضاشاه خبر دادند که نیروهای مستقر در شهر قزوین به جانب پایتخت حرکت کرده‌اند. نصرالله انتظام (که

در آن هنگام رئیس تشریفات دربار بود) می‌گوید این خبر در رضاشاه و در تصمیمی که باید بگیرد و از چندی پیش آن‌را در ذهن خود می‌پروراند موثر افتاد. اگر نیروهای روس از ینگه امام (هشتگرد) بگذرند او پایتخت را ترک خواهد گفت. این تصمیم به منزله استعفای وی تلقی می‌شد و چنین کرد.



بخش دهم

استعفای رضاشاه

در قرآن « سوره حشر آیه ۲» می‌گوید:

آنها... که در قلعه‌های قوی زندگی می‌کردند ـ هرگز گمان نمی‌بردند که روزی چنان هراس به دلشان افکنده شود که با دست خود خانه خود را خراب کنند و بگریزند... آنگاه به نصیحت می‌گوید:

فَاعْتَبِروا یا أُولِی الْأَبْصارِ*

پس ای اهل بصیرت ؛ عبرت گیرید.

اما هیچ حاکمی در جهان تا کنون عبرت نگرفته است. رضاشاه هم هم‌چنین... او که دورانی با چنان قدرت کشور ایران را اداره می‌کرد و چنان به ارتش پولادینیش متکی بود که خود را از هر گزندی مصون می‌پنداشت ـ به جائی رسید که رعب و وحشت چنان دلش را فراگرفت که روز ۲۵ شهریور ـ هنگامی‌که هنوز خورشید ندمیده بود ـ نخست‌وزیرش را احضار کرد و استعفای خود را نوشت و خانه و زندگیش را رها کرد و رفت ـ رفتنی بدون بازگشت....

این است داستان سقوط، « اعلیحضرت قدر قدرت قوی شوکت »

آقای گلشائیان در خاطراتش می‌نویسد:که روز سه‌شنبه ۲۵ شهریور ساعت شش صبح آقای سهیلی با تلفن به من گفتند

که قشون روس به سمت تهران دارد می‌آید و شاید به کرج رسیده باشد ـ فوری بیائید منزل آقای فروغی.

منزل آقای فروغی که رسیدیم سایر وزرا هم تدریجاً رسیدند. آقای فروغی نبودند ـ گفتند که صبح زود شاه او را خواسته. آقای سهیلی را هم، آقای فروغی از کاخ با تلفن صحبت کردند، که فوری به سفارت روس و انگلیس به‌رود ـ ایشان هم رفتند. ما ماندیم در یک وضعیت بلا تکلیف. مذاکره شد که چه به‌کنیم بالاخره من گفتم مصلحت در این است که منتظر باشیم تا آقایان مراجعت کنند بعد هم به وزارتخانه‌های خودمان برویم بگذاریم قشون روس بیاید ما را در وزارتخانه‌هایمان توقیف کنند.

بعضی آقایان مآل اندیش مثل آقای شوکت الملک علم عقیده داشتند دیگر ماندن ما چه صورتی دارد ـ مملکتی است اشغال شده ـ برویم به منزلهامان دنبال کار خودمان. بالاخره آقایان با فکر من موافقت کردند ـ تا یک‌ساعتی که گذشت آقای سهیلی آمدند ـ معلوم شد طبق دستور شاه به سفارتخانه‌ها رفته‌اند. سفارت انگلیس گفته بود قرار نبود امروز قشون بیاید قرار بود فردا بیاید. سفارت روس گفتند کار از دست ما خارج شده مربوط به فرماندهی قشون است. من حالا آتاشه نظامی را می‌فرستم به پیشواز که جلوگیری کنند ولی اطمینان ندارم.

معلوم شد این‌ها حقه بازی است و نظریاتی دارند. در هر صورت تلگرافاتی هم از ملایر و عراق رسید که قشون انگلیس هم به سمت تهران می‌آید. در هر صورت آقای فروغی ساعت نه آمدند و اظهار کردند: کار تمام شد. شاه استعفا داد و رفت. ضمناً ناگفته نماند که همان صبح که من به شهر می‌آمدم در شهر هنگامه‌ای بود و تمام می‌دانستند که قشون روس تا چند ساعت دیگر به تهران می‌رسد و همه می‌گفتند شاه فرار کرد ولی بعد معلوم شد شاه نرفته بود...

*** آقای گلشائیان ـ شرح استعفای رضاشاه را به طریقی که آقای فروغی (نخست‌وزیر) پس از بازگشت از دربار به وزیران دولت خود اظهار

کرده است چنین می‌نویسد:

« آقای فروغی اظهار داشتند ساعت شش صبح امروز (۲۵ شهریور) ایشان را بیدار کرده‌اند که اعلیحضرت همایونی با تلفن می‌خواهند صحبت کنند. آقای فروغی نزد تلفن رفته ـ شاه اظهار می‌کند اطلاع دارید قشون روس به طرف تهران می‌آید ـ لازم است همدیگر را به بینیم. آقای فروغی اظهار می‌کنند شهر تشریف نمی‌آورید.

[رضاشاه بر عکس همه ساله که از اول تیر ماه که هوای تهران گرم می‌شد به قصر سعدآباد (در تجریش) می‌رفت و در ۱۵ شهریور که هوای تهران خنک می‌شد به تهران ـ به قصر شهری ـ یعنی کاخ مرمر برمی‌گشت ـ در آن سال استثنائاً به خاطر وقایعی که افتاده بود هنوز که ۲۵ شهریور بود از شمیران به شهر نیامده بود]

شاه جواب می‌دهد خواهم آمد و شما هم فوری بیائید کاخ مرمر ملاقات کنید. آقای فروغی اظهار داشتند لباس پوشیدم و به کاخ مرمر رفتم. شاه آمده بود و در دفتر کارش قدم می‌زد. شاه وقتی آقای فروغی را می‌بیند می‌پرسد باید چه کنم. آقای فروغی جواب می‌دهد باید به نفع ولیعهد استعفا دهید. می‌پرسند اگر این کار را بکنم آیا با سلطنت پسر من موافقت خواهند کرد؟ آقای فروغی جواب می‌دهند استنباط من این است که مخالفت نخواهند کرد. بعد می‌پرسند بعد چه بکنم؟ آقای فروغی جواب می‌دهند تشریف می‌برید جای مطمئنی. اظهار می‌کنند تصور نمی‌کنید در راه مزاحم شوند ـآقای فروغی جواب می‌دهند اولاً هنوز قشون انگلیس به قم نرسیده ـ به‌علاوه تصور نمی‌کنم مبادرت به این اقدام کنند.

آقای فروغی اظهار داشتند که چون شاه را موافق با این نظر دیدم موضوع را دنبال کردم. گفتند به چه مضمون باید استعفا نامه نوشت. آقای فروغی از روی میز کاغذ و قلم برداشته و متن استعفا نامه را نوشته و خواندند. خواستند پاک نویس کنند ـ چون شاه عجله داشت اظهار کرده بود لازم نیست بدهید امضا می‌کنم و استعفا نامه را امضا می‌کند. بعد با آقای فروغی

خداحافظی کرد. چون ولیعهد حاضر بود اول روی ولیعهد را می‌بوسد ـ بعد روی فروغی را و اظهار می‌کند ولیعهد را به شما سپردم ـ و با قدم متین بیرون آمده سوار اتومبیل می‌شوند و حرکت می‌کند.

طبق اظهار آقای فروغی اولاً از موقعی که مصمم برای استعفا شد تا وقتی به اتومبیل نشست جز همان دقیقه‌ای که با ولیعهد روبوسی کرد دیگر هیچ آثار دست پاچگی یا ضعف دیده نمی‌شد و خیلی شاهانه و با خونسردی عمل کردند.

بلافاصله آقای فروغی استعفای شاه را به اطلاع سفارتین انگلیس و شوروی رسانیدند و آقای سهیلی مأمور شدند راجع به سلطنت محمدرضاشاه پهلوی ولیعهد با دولتین شوروی و انگلیس وارد مذاکره شوند.

آقای فروغی اظهار داشتند باید فوری تا وضعیت شهر به هم نخورده موضوع را به اطلاع مجلس برسانیم و ترتیب مقدمات سلطنت و اقدامات قانونی که لازم است برای سلطنت محمدرضاشاه پهلوی به عمل آوریم. بنابراین فوری به مجلس تلفن شد که جلسه را تشکیل دهند.

استعفای رضاشاه به روایت مهندس محسن فروغی:

مهندس محسن فروغی ـ فرزند آقای فروغی دقیق‌ترین روایت استعفای رضاشاه را در خاطراتش چنین می‌نویسد:

« بامداد ۲۵ شهریور تلفن منزل ما به صدا درآمد. خواهرم گوشی را برداشت. تلفن کننده پرسید: منزل آقای فروغی؟ من رضا پهلوی هستم. فوراً با من صحبت کنند. خواهرم متوجه نشد که رضا پهلوی کیست. زیرا هرگز تصور نمی‌کرد پادشاه مقتدر ایران که همیشه اسم او با الفاظ پر طمطراق برده می‌شد در معرفی خود به نام ساده خود اکتفا کند. لذا با سردی گوشی را به زمین گذاشت و به پدرم گفت: شخصی به نام رضا پهلوی می‌خواهد صحبت کند.

پدرم فوری متوجه شد و به محض برداشتن گوشی ادای احترام کامل کرد.

رضاشاه گفت: من به سمت کاخ مرمر حرکت می‌کنم شما هم در آنجا بیائید تا مذاکره کنیم.

پدرم فوری لباس پوشیده از روی میز کار خود قطعه کاغذی بر داشت و شروع به نوشتن کرد.

چند خطی نوشت و یکی دو جا روی نوشته خود قلم کشید و لغت دیگری گذاشت ـ بعد نوشته را در جیب خود قرارداد و به سمت کاخ مرمر حرکت کرد.

وقتی پدرم به کاخ مرمر می‌رسد رضاشاه در داخل باغ قدم می‌زده است. به محض دیدن نخست‌وزیر او را به اطاق کار خود در طبقه دوم می‌برد و می‌گوید: استعفای من را بنویس. همین الان عازم اصفهان هستم. پدرم کاغذی را که چند لحظه قبل در منزل تحریر کرده بود و در جیب خود داشت بیرون می‌آورد و شروع به خواندن آن می‌کند. رضاشاه با تعجب می‌گوید: معلوم می‌شود قبلاً استعفای من را تنظیم نموده‌اند ـ وقتی متن استعفانامه خوانده می‌شود شاه می‌پرسد همین کافی است؟ چیزی اضافه نمی‌کنی؟

پدرم اظهار می‌کند: ضرورتی ندارد چیزی اضافه شود آنگاه شاه دست خود را دراز می‌کند تا متن استعفا را بگیرد و آن را امضا کند. پدرم می‌گوید: قربان اجازه فرمائید آن را روی کاغذ مخصوص پاکنویس کنم. رضاشاه می‌گوید: زودباش ـ عجله کن. پدرم با دست لرزان استعفانامه را پاکنویس نموده جلو شاه قرار می‌دهد ـ شاه بدون خواندن ـ آن را امضا و تسلیم نخست‌وزیر می‌کند.

در همین موقع ولیعهد به جمع آنها می‌پیوندد و با رنگ و روی پریده و قیافه آشفته به دقت حرکات پدرش را از مد نظر می‌گذراند. رضاشاه خطاب به پدرم می‌گوید:

من دیروز مذاکرات لازم را با اعلیحضرت (یعنی محمدرضاشاه) انجام داده‌ام. حالا او را به شما و هر دوی شما را به خدا می‌سپارم.آنگاه فرزند خود

را در آغوش می‌گیرد. لحظه‌ای چند هر دو در آغوش یکدیگر بودند ـ رضاشاه سعی کرده بود قطرات اشک را از دید پدرم پنهان کند ـ پشت به او دستمال خود را از جیب در آورده و اشکهای خود را پاک می‌کرده است.

پدرم می‌گفت: لحظات بسیار سهمگین و غیر قابل تحمل بود. وداع پدر و پسر ـ که هیچ‌کدام از سرنوشت خود خبر نداشتند ـ سنگ را منفجر می‌کرد. رضاشاه پس از وداع و نگاه عمیق به کاخ خود به سمت اتومبیل رفت و سوار شد و دستور حرکت داد قبل از حرکت گفت: آقای فروغی ـ مراقب باشید انگلیسی‌ها در قم جلوی مارا نگیرند. آنگاه پدرم همراه شاه جوان به اتاق کار رضاشاه وارد می‌شود و با تلفن سهیلی را از جریان آگاه می‌سازد. .

سهیلی می‌گوید الان از وزیر مختار انگلیس پیغامی داشتم که اگر امروز شاه استعفا ندهد و تهران را ترک نکند قوا وارد خواهند شد. ضمناً به من اطلاع داد که ساعت ۹ ایشان در دفتر کار اسمیرنوف در زرگنده هستند و من هم به آنها ملحق شوم. پدرم می‌گوید شما بروید و من هم تا چند دقیقه بعد برای ملاقات آقایان به کاخ تابستانی سفارت روس خواهم آمد.

مراد و منظور پدرم از این ملاقات اطلاع یافتن از آخرین تصمیم دولتین بود که آیا موافقت به جانشینی ولیعهد دارند یا خیر.

پدرم از کاخ مرمر به حاج محتشم السلطنه اسفندیاری با تلفن اطلاع می‌دهد، فوراً جلسه فوق‌العاده مجلس تشکیل شود تا تحول و تغییر بزرگی به که در مملکت رخ داده است به اطلاع نمایندگان برساند. (کتاب فروغی و شهریور ۲۰ ص ۱۳۸ـ۱۳۹)

استعفای رضاشاه به روایت سلیمان بهبودی:

سلیمان بهبودی که از قبل از کودتا در خدمت رضاشاه بود.... و خاطرات خود را روزمره نوشته است در صفحه ۲۴۰ خاطراتش ـ روز ۲۵ شهریور و استعفای شاه را چنین شرح می‌دهد:

« ایامی که شاه سعدآباد تشریف داشتند از سعدآباد که حرکت می‌فرمودند

فوراً تلفنچی به بنده اطلاع می‌داد که در کاخ مرمر حاضر باشم و اقلاً نیم ساعت یا چهل دقیقه تا شهر به طول می‌کشید.

روز ۲۵ شهریور صبح ساعت ۷ به بنده تلفن کردند و اطلاع دادند که اعلیحضرت همایونی جلوی کاخ مرمر قدم می‌زنند ـ به محض آنکه بنده را دیدند صدا زدند و فرمودند برو تلفنخانه ببین ولیعهد چه شد. آن‌وقت فکر کردم حتماً خبر مهمی است که این‌طور از سعدآباد به‌سرعت و آن‌هم با والاحضرت ولیعهد تشریف آوردند. به سمت تلفنخانه رفتم والاحضرت ولیعهد را دیدم که می‌آیند بنده هم در خدمتشان بر گشتم. بعد والا حضرت به اعلیحضرت همایونی عرض کردند خبری نیست. اعلیحضرت به بنده فرمودند با کرج تماس بگیر ببینم از قوای روس‌ها خبر دارند یانه.

چون نزدیک در غربی کاخ مرمر بودند و آنجا هم تلفن بود بنده به طرف تلفن رفتم و با کرج تماس گرفتم. از تلفنچی کرج سئوال کردم آیا قوای روس‌ها از قزوین به طرف کرج می‌آیند یانه تلفنجی کرج گفت این‌طور شایع است ولی هنوز خبری نیست. سئوال کردم از کرج به تهران یا جای دیگر خواهند رفت؟ شایعات چیست؟ تلفنچی اظهار کرد اغلب روزها عده‌ای از قزوین می‌آیند و به‌طرف چالوس می‌روند معلوم نیست چه خواهند کرد.

این موضوع را که به اعلیحضرت همایونی عرض کردم فرمودند همین‌طور است ـ اطلاع دارم که اغلب می‌خواهند از قزوین به کرج و بعد از کرج به چالوس بروند. حالا صبر می‌کنیم تا چه پیش بیاید.

بعد به بنده فرمودند فروغی را بگوئید زود تر بیاید ـ بنده فوراً اطلاع دادم و فروغی هم حاضر شد و متفقاً به سرسرای کاخ مرمر رفتند و مشغول مذاکره شدند. بعد از مدتی مذاکره آقای فروغی تنها و با عجله از کاخ خارج شد و رفت.

بعد از مدتی اعلیحضرت همایونی فرمودند سئوال کن مجلس آماده است و وکلا آمده‌اند. از مجلس سئوال کردم جواب دادند عده زیادی حاضر شده‌اند و آقای فروغی نخست‌وزیر هم انتظار دارند. به عرض رساندم فرمودند از کرج

بپرس ببین خبر تازه دارند یا نه ـ تلفنچی هنوز خبری نداشت. بنده به تلفنچی سپردم هر خبری شد فوراً به بنده بدهد.

در این موقع آقای فروغی مجدداً برگشتند و به محض ورود به کاخ مرمر اعلیحضرت همایونی بنده را احضار و فرمودند چند برگ از کاغذ خودم با قلم و دوات بیاور.... در بالای کاغذ مخصوص خودشان روی مارک طلائی (پهلوی شاهنشاه ایران) منقوش بود.

کاغذها را آوردم خودم از سرسرا خارج شدم پس از مدت کمی که گذشت آقای فروغی با همان کاغذ و پاکت از سرسرا خارج شده و به مجلس رفت. پس از مدتی آقای شکوه رئیس دفتر مخصوص هم آمد. به عرض رساندم و چیزی نفرمودند ولی بعد معلوم شد که کاغذ را برای نوشتن استعفا خواسته بودند و استعفا را آقای فروغی نوشت و اعلیحضرت همایونی توشیح فرمودند. (قلم خاتمی که استعفا را توشیح فرمودند موجود است).

بعد با والاحضرت ولیعهد آمدند نزدیک تلفن و به بنده فرمودند بگو اتو مبیل را بیاورند و یک اتومبیل هم با یک نفر آبدار با لوازم فوراً آماده کنید و به سرلشکر بوذرجمهری هم دستور داده بودند چهار اتومبیل سواری اسکورت بفرستند همه این‌ها آماده بود.

در این موقع والاحضرت ولیعهد به اعلیحضرت همایونی عرض کردند حالا که شما می‌روید ممکن است قوای روس وارد تهران به‌شود و در تهران هم انقلاب شود.

اعلیحضرت همایون با صدای بلند قاه قاه خندیدند و فرمودند خیر آقا تمام این اوضاع برای لحاف ملانصرالدین است ـ منظور من هستم ـ من که رفتم دیگر خبری نیست و شما هم در کمال راحتی سلطنت خواهید کرد و انقلاب هم نخواهد شد.

حالا همه وسائل آماده شده و آقای فروغی و شکوه خداحافظی کردند... خواستند سوار اتومبیل شوند بنده جلو رفتم استدعا کردم که در رکابشان بروم ـ فرمودند خیر ـ شما باش برای شاه لازم هستی. بعد بدون همراه و

مستخدم به طرف اصفهان حرکت فرمودند.

بعد از حرکت آن‌قدر طولی نکشید ـ آقای محمد نخجوان (امیر موثق) وزیر جنگ برای شرفیابی آمد. بنده از ایشان سئوال کردم گفتند استعفا را مجلس تصویب و سلطنت اعلیحضرت محمدرضاشاه اعلام شد.

بنده بلافاصله به دفتر رفتم قبل از آنکه عرض کنم وزیر جنگ شرفیاب شده ـ اولین نفری بودم که مفتخر به عرض تبریک مقام سلطنت شدم. در واقع اولین فردی بودم که هم به اعلیحضرت رضاشاه و هم به اعلیحضرت محمدرضاشاه تبریک مقام سلطنت را عرض کردم.

بعد از حرکت اعلیحضرت همایونی رضاشاه به سمت اصفهان ـ اعلیحضرت همایونی [محمدرضا] وزیر جنگ را پذیرفتند و برای اولین دفعه کارهای وزارت جنگ به عرض رسید.

نخست‌وزیر در سفارت روس:

مهندس فروغی (در کتاب فروغی و شهریور ۲۰) می‌نویسد:

پدرم پس از انجام مذاکرات لازم با شاه جدید (محمدرضاشاه) او را روانه کاخ سعدآباد کرد و رسم‌الخط تازه‌ای برای او نوشت تا آن را مشق کند. رسم‌الخط عبارت بود از: «آزادی ـ دموکراسی ـ وطن پرستی ـ رعایت قانون و مقررات ».

سپس پدرم به سفارت روس در قلهک می‌رود تا استعفای شاه را به اطلاع سفیر شوروی و وزیر مختار انگلیس (که او هم در سفارت روس در انتظار نخست‌وزیر بود) برساند.

وقتی پدرم وارد سفارت شوروی می‌شود بولارد ـ اسمیرنوف و سهیلی سرگرم صحبت بودند. قیافه خسته ـ رنگ پریده و متاثر پدرم آنها را متوحش می‌سازد. از حال مزاحی او سئوال می‌کنند. در این موقع پدرم کاغذ کوچکی را که استعفای رضاشاه بود به دست سهیلی می‌دهد و سهیلی پس از خواندن ـ آن را برای وزیر مختار انگلیس و سفیر روس ترجمه می‌کند.

پدرم اضافه می‌کند: هم اکنون مجلس شورای ملی تشکیل خواهد شد. و استعفای رضاشاه و سلطنت جانشین قانونی او اعلام خواهد گردید.

بولارد می‌گوید: در این مورد برای من دستورالعملی نیامده است و من با قسمت اول این نامه موافقم. در قسمت دوم باید رسماً کسب تکلیف کنم. در ثانی معلوم نیست نمایندگان مجلس موافقت کنند.

[منظور بولارد این بوده است که من با استعفای رضاشاه موافقم ولی با جانشینی محمدرضا به جای پدرش باید از لندن کسب تکلیف کنم... و فروغی را می‌ترساند که ممکن است ایادی انگلستان در مجلس ایران با سلطنت محمدرضا موافقت نکند.]

پدرم در جواب بولارد می‌گوید: قانون برای دولت تکالیفی معین نموده است ـ به تکلیف خود عمل خواهیم کرد. در مواقعی که نتوانیم قدمی برداریم طبعاً راه دیگری در پیش خواهیم گرفت.

مهندس فروغی در ادامه می‌گوید: پدرم و سهیلی از سفارت روس خارج شده به منزل آمدند تا برای شرکت در جلسه فوق‌العاده مجلس آماده شوند.

بعدها شنیدم که پدرم به سهیلی دستور داده بود: در صورت مخالفت نمایندگان تهدید به اشغال تهران از طرف قوای بیگانه شود و همین تهدید در جلسه مجلس باعث شد نمایندگان سر و صدائی راه نیاندازند. (کتاب فروغی و شهریور ۲۰ ص ۱۳۹)

استعفای رضاشاه به روایت آقای سهیلی:

آقای پور شالچی (در کتاب « قزاق ») درباره جریان استعفای رضاشاه را از قول آقای سهیلی چنین می‌نویسد که آقای فروغی بعدها جریان آخرین ملاقات خود را با شاه فقید چنین تعریف کرد:

« شاید قلم قدرت این را نداشته باشد که وضع حزن‌آور کاخ‌شاه را در آن روز نقاشی کند ـ ولی همین قدر می‌گویم که وقتی شاه با آن قیافه خسته دست مرا به عنوان خداحافظی می‌فشرد بقدری متأثر شدم که اشک از

چشمانم سرازیر شد. شاه فقید قدری فکر کرده گفت: « کاری کنید که مردم آسوده زندگی کنند ـ نان و آب داشته باشند ـ و تحت اسارت بیگانگان قرار نگیرند » بعد سوار اتومبیل خود شده از کاخ خارج گشت. (پایان خاطرات آقای علی سهیلی ـ کتاب قزاق ۸۸۹)

گزارش استعفای رضاشاه به مجلس شورای ملی:

ـ ساعت یازده محمد علی فروغی راهی مجلس شد تا متن استعفا را برای نمایندگان مجلس دوره دوازدهم بخواند. مهندس محسن فروغی در باره جریان مجلس چنین می‌گوید:

« حدود ساعت ۱۰ پدرم به اتفاق سهیلی و برادرانم به مجلس رفتیم. به محض این‌که وارد باغ بهارستان شدیم ـ نمایندگان مجلس دور ما گرد آمدند و معلوم شد همه از استعفای شاه خبر دارند. فقط می‌خواهند از نحوه استعفا مطلع شوند.

حاج محتشم‌السلطنه به پدرم گفته بود: نمایندگان درخواست‌جلسه خصوصی کرده‌اند. اگر اجازه چنین جلسه‌ای ندهیم ممکن است در جلسه علنی سر و صدای زیادی شود. اجازه بفرمائید ابتدا جلسه خصوصی تشکیل شود تا تندروان حرف خود را بزنند.

جلسه خصوصی تشکیل شد. همان‌طوری‌که وزیر مختار انگلیس گفته بود عده‌ای از در مخالفت با سلطنت محمدرضاشاه درآمده بودند و حتی یکی از نمایندگان گفته بود: « عاقبت گرگ‌زاده گرگ شود / گرچه با آدمی بزرگ شود »

به هر کیفیتی پدرم و سهیلی توانستند وکلا را قانع کنند که در حال حاضر راهی جز این نیست و تاخیر در آن موجب اضمحلال کشور خواهد شد.

پس از جلسه خصوصی ـ زنگ جلسه عمومی نواخته شد. نمایندگان در جایگاه خود قرار گرفتند. ما هم در جایگاه تماشاچیان ناظر صحنه بودیم. پدرم و هیئت وزیران وارد مجلس شدند... (کتاب فروغی و شهریور ۱۳۲۰ ـ ص ۱۴۰)

[جریان کامل آن جلسه تاریخی مجلس در روزنامه اطلاعات (روز ۲۵ شهریور) نوشته شده که بعداً خواهد آمد]

گزارش استعفای رضاشاه به لندن:

بولارد در کتاب خاطراتش می‌نویسد که رأس ساعت ۷ صبح روز ۱۶ سپتامبر فروغی متن استعفا نامه شاه را به سفارت روس آورد تا به رؤیت من برساند [بولارد آن روز صبح زود به سفارت روس رفته بود] (نقل از کتاب شترها باید بروند ص ۵۸)

*** بولارد وزیر مختار انگلیس روز ۱۵ ستامبر ۱۹۴۱ یعنی ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ ـ بلا فاصله بعد از ملاقات فروغی ـ به لندن چنین تلگراف زد:

« نخست‌وزیر هم اکنون یک نامه به من نشان داد که شاه ایران استعفای خود را به نفع ولیعهد امضا کرده است. » (بولارد ص۷۹)

گزارش استعفای به مجلس به روایت گلشائیان:

گلشائیان در خاطراتش می‌نویسد: « در ساعت ۱۰ هیئت دولت به مجلس حاضر گردیدند و خبر آمدن قشون روس به طرف تهران و رفتن شاه به سمت اصفهان در بین وکلا منتشر بود. در ضمن قرار بود عصر آن روز ساعت ۴، وکلا در کاخ مرمر برای اصغاء اظهارات شاه حاضر شوند. طبق گفته بعضی از دوستان [یعنی آقای دکتر غنی نماینده مجلس] همان صبح عده‌ای از وکلا از وحشت این‌که عصر، رضاشاه نسبت به آنها اقدامات سختی بکند با هم نجوا داشتند که بهتر است در جلسه عصر حاضر نشویم ـ عده‌ای می‌گفتند مقصود شاه این است که همه وکلا را در کاخ توقیف کند. در هر صورت وحشت از شاه این اندازه در حال آقایان بود.

همین‌که هیئت دولت از پله‌های مجلس بالا می‌آمدند و صحبت استعفای شاه بود همه دم گرفتند و برخی به فکر هوچی گری افتادند. صحبت جمهوریت و حکومت موّقتی و عزل خانواده پهلوی و غیره وِرد زبانها شد.

در این گیرودار هوچیهای بیکار از قبیل ظهیر الاسلام و غیره به فکر افتادند که برای اولاد کوچک شاه که از دختر مجلل الدوله داشت دست و پائی بکند. در هر صورت قشقرق در راه روهای مجلس پیدا شد ـ همه سنگ ملت و مملکت را به سینه می‌زدند. هرچه به آنها گفته می‌شد الان این گفتگوها به هیچ وجه مصلحت نیست ـ روس‌ها از این بی تکلیفی و اغتشاش استفاده خواهند کرد ـ بدبختانه غرور و خود پسندی و شاید نظریات سوء دیگر جلوی چشم آنها را گرفته بود و خوشبختانه متانت و چالاکی آقای فروغی در این موقع کار را تمام کرد.

آقای فروغی در مجلس پشت تریبون رفته بعد از از شرح مقدمات و خواندن استعفا نامه اظهار داشتند:

« به‌طوری‌که عرض کردم بحمد الله اعلیحضرت سابق جانشین جوان لایق و محبوبی دارند که بر طبق قانون اساسی می‌توانند فوراً زمام امور سلطنت را بدست گیرند و بدست گرفتند.... آقای فروغی در پایان گفت:

« برای این‌که هر چه زودتر مجلس شورای ملی و ملت ایران از وقوع این واقعه مهم خبر شوند تقا ضا می‌کنم که موافقت فرمایند فردا مجلس شورای ملی را باز تشکیل بدهند که اعلیحضرت همایونی [یعنی محمدرضاشاه] تشریف بیاورند و به وظائف قانونی خودشان در این باب عمل کنند. مجلس هم موافقت کرد. (پایان نقل از گلشائیان)

شرح کامل اظهارات آقای فروغی در مجلس:

گزارش جلسه فوق العاده مجلس از روزنامه اطلاعات:

چهل و پنج دقیقه پیش از ظهر امروز (۲۵ شهریور ۱۳۲۰) مجلس به ریاست آقای اسفندیاری تشکیل گردید. خلاصه گفتگوی جلسه پیش خوانده و تصویب شد. در این موقع هیئت وزیران در تالار جلسه حضور یافتند.

آقای رئیس اظهار داشتند قرار بود جلسه مجلس روز یکشنبه منعقد شود ـ به واسطه اتفاق مهمی که افتاده است لازم بود جناب آقای نخست‌وزیر

مطلب را به اطلاع آقایان نمایندگان و ملت ایران برسانند. این است که با هیئت وزیران حضور به هم رسانیده‌اند که قضیه را به اطلاع نمایندگان و ملت ایران به‌رسانند:

نطق آقای نخست‌وزیر:

یکی از مهمترین قضایا و اموری که واقع شده است باید به عرض مجلس شورای ملی و عموم ملت ایران برسانم و متاسفم که با این کسالت مزاج و این‌که نفس ندارم و قضیه هم طوری به سرعت انجام گرفته است هیچ مجالی نداشته‌ام فکری بکنم تا بیاناتی که در این‌جا می‌کنم مرتب باشد. از این جهت معذرت می‌خواهم و اگر ملاحظه فرمودید قدری بیاناتم نا مرتب است معذورم دارند. و آن قضیه این است که اعلیحضرت رضاشاه پهلوی به موجباتی که حالا خواهم خواند اراده کردند که از سلطنت کناره کنند و امر سلطنت را به جانشین قانونی خودشان تفویض فرمایند. ایشان استعفای نامه‌ای نوشتند و والاحضرت همایون ولایتعهد زمام امور را در دست گرفتند.

متن استعفا نامه:

نظر به این‌که من همه قوای خود را در این چند ساله مصروف امور کشور کرده و نا توان شده‌ام حس می‌کنم که اینک وقت آن رسیده است که یک قوه و بنیه جوان تری به کارهای کشور که مراقبت دائم لازم دارد به پردازد و اسباب سعادت و رفاه ملت را فراهم آورد. بنا بر این امور سلطنت را به ولیعهد و جانشین خود تفویض کردم و از کار کناره گیری نمودم. از امروز که بیست و پنجم شهریور ماه ۱۳۲۰ است عموم ملت از کشوری و لشکری ولیعهد و جانشین قانونی مرا باید به سلطنت بشناسند و آنچه از پیروی مصالح کشور نسبت به من می‌کردند نسبت به ایشان منظور دارند.

کاخ مرمر ـ تهران ـ بتاریخ ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ امضا ـ رضا پهلوی

به‌طوری‌که عرض کردم بحمد الله اعلیحضرت سابق جانشین جوان لایق و

محبوبی دارند که بر طبق قانون اساسی می‌توانند فوراً زمام امور سلطنت ایران را به دست بگیرند و بدست گرفتند و بنده را مأمور و مفتخر فرمودند که با همکارانی که سابقاً معین شده بودند باتفاق آنها در جریان امور کشور به وظایف خودمان بپردازیم ولی در این موقع که ایشان زمام امور را بدست گرفته‌اند و بنا شد که ما کناره‌گیری اعلیحضرت سابق و زمامداری اعلیحضرت فعلی را به ملت اعلام کنیم ـ امر فرمودند که به اطلاع عامه و مجلس شورای ملی برسانیم که ایشان در امر مملکت و مملکت داری نظریات خاصی دارند که چون مجال نداشتم تهیه کرده به روی کاغذ بیاورم نمی‌توانم مفصل عرض کنم ـ لذا به اجمال عرض می‌کنم و آن این است که ملت ایران بدانند که من کاملاً یک پادشاه قانونی هستم و تصمیم قطعی من بر این است که قانون اساسی دولت و مملکت ایران را کاملاً رعایت کنم و محفوظ بدارم و جریان عادی قوانین را هم که مجلس شورای ملی وضع کرده است، یا وضع خواهد کرد، تأمین کنم و اگر در گذشته نسبت به مردم جمعاً یا فرداً تعدیاتی شده باشد از هر ناحیه‌ای که آن تعدیات واقع شده باشد از صدر تا ذیل مطمئن باشند، که اقدام خواهیم کرد، از برای این‌که آن تعدیات مرتفع و حتی الامکان جبران شوند.

امیدوارم این سلطنت نو بر ملت ایران مبارک باشد و آرزوهائی که ملت ایران نسبت به خودش دارد و آرزوهائی که ملت و میهن‌پرستان ایران نسبت به این دولت و مملکت و ملت دارند در سایه توجهات شاهنشاه جوان جدید صورت وقوع پیدا کند. عجالتاً عرض کردم چون امکان نداشت که به تفصیل بیان کنم و توضیح مفصل‌تری بدهم به این مختصر اکتفا می‌کنم برای این‌که هرچه زودتر مجلس شورای ملی و ملت ایران از وقوع این واقعه مهم خبردار شوند تقاضا می‌کنم که موافقت فرمائید فردا مجلس شورای ملی را باز تشکیل بدهند که اعلیحضرت همایونی تشریف بیاورند و به وظایف قانونی خودشان در این باب عمل کنند. (مجلس با این پیشنهاد موافقت کرد)

[سپس چند نفر از نمایندگان تقاضای سخن‌رانی کردند که ذیلاً نقل

می‌گردد. در این زمینه خوانندگان توجه فرمایند که نمایندگان مجلس در دوران رضاشاه از طریق دربار و با نظر شخص شاه تعیین می‌شدند]

سخنان آقای دشتی:

پس از اتمام سخنان نخست‌وزیر. آقای علی دشتی اجازه سخن خواست و گفت:

البته مطالب گفتنی خیلی زیاد است... اما به متابعت از نظر آقای نخست‌وزیر از همه مطالب گفتنی صرف‌نظر می‌کنم. فقط یک موضوع است این‌جا که بسیاری از رفقای مجلس من، با من صحبت کردند و این حکایت از این می‌کند که یک نگرانی فوق‌العاده بین مردم هست. قسمت اخیر نطق آقای نخست‌وزیر که فرمودند اعلیحضرت همایونی جدید میل دارند به این‌که تمام خرابکاری‌های گذشته ترمیم شود بنده را تایید و تشجیع می‌کند که این نگرانی آقایان را به عرض آقای نخست‌وزیر برسانم و در مدت متجاوز از بیست سال اعلیحضرت شاه سابق زمامدار مطلق و اختیاردار بدون نظارت در تمام امور مالی و اقتصادی مملکت بودند. مردم عجالتاً می‌خواستند که این قسمت به‌طور صریح معلوم شود که حقوق مملکت و حقوق افراد و دولت بطور صحیح حفظ شده باشد. خلاصه وکلا میل دارند به‌فهمند تعدی و اجحافی به مالیه مملکت نشده است. بنابراین بیشتر از هیئت دولت این تقاضا را دارند که مواظب این کار باشند. ما میل داریم ببینیم چه تدابیری اتخاذ می‌کنند. البته خود دولت تدابیر معقولی اتخاذ می‌کند و این را ما باید به‌دانیم که چه اقدامی می‌کنند. مخصوصاً در قسمت جواهرات سلطنتی که اخیراً مطرح بود. در این موضوع باید رسیدگی کامل شود. این‌که صد نفر یا دویست نفر بروند آنجا و جواهرات را ببینند فایده ندارد. بلکه باید یک هیئت طرف اعتماد مجلس معین شود که آنها تطبیق کنند با ثبتهای آن.

بنابراین می‌خواهم از آقای نخست‌وزیر استدعا کنم که آیا در این خصوص فکری کرده‌اند و می‌توانند از این بابت اطمینان مجلس شورای ملی را فراهم کنند؟

[باید توجه داشت که آقای علی دشتی خود از کسانی بود که در اداره شهربانی با عوامل رضاشاه همکاری می‌کرد و به خاطر خوش خدمتی به امر رضاشاه از صندوق انتخابات سردرآورد]

پاسخ آقای نخست‌وزیر:

بنده همان‌طوری که عرض کردم نه حالتم و نه فرصتم اجازه نمی‌داد در این باب به تفصیل عرض کنم. به اجمال عرض کردم که اولاً اعلیحضرت پادشاه جدید کاملاً نظر دارند مطابق قانون اساسی عمل شود و یکی از مقتضیات قانون اساسی این است که هیئت وزیران در امور مربوط به وظیفه اشتراکی خودشان اختیاراتی داشته باشند و مطابق آن اختیارات و مسئولیتی که در مقابل مجلس شورای ملی دارند عمل کنند. بنده را هم شخصاً آقایان می‌شناسند. گمان می‌کنم امتحان خودم را داده باشم. (صحیح است) اگر غیر از این بود زیر بار نمی‌رفتم و اگر غیر از این هم باشد زیر بار نخواهم رفت (صحیح است ـ احسنت) بنابراین از امروز به بعد ما امیدواریم بلکه یقین داریم که جریان امور مملکت آن طوری که همه از همه امور مطلع و مستحضر باشند جریان پیدا کند.

در مسئله جواهرات که فرمودند حالا بنده نمی‌خواهم عرض کنم درست است یا نیست. در جلسه گذشته آقای وزیر دارائی گزارش مطلب را دادند. البته این تقاضای آقای دشتی یک تقاضای معقولی است که اگر بخواهند نظارت کامل بکنند اکتفا نکنند که فقط یک عده بیست نفر یا سی نفر یا صد نفر یا ۱۳۰ نفر آقایان نمایندگان بروند آنجا تماشا کنند. البته این تقاضای معقولی است که درست رسیدگی شود. جواهرات ثبت و دفتر دارد و این را بنده مطمئن هستم که این ثبتها و دفترها هست و محفوظ است و جواهرات هم در بانک ملی است می‌توانند هرکس را که میل دارند تعیین بفرمایند کمیسیونی از داخل و خارج مجلس به هر قسمی که تصویب می‌فرمایند تشکیل بدهند ـ مردمان بصیر در سر فرصت با مجال ببینند و تطبیق کنند

اگر درست است ـ ان‌شاءالله فبها و اگر هم درست نیست آن‌وقت تکلیف معلوم شود.

سخنان آقای سید یعقوب انوار:

الخیر فی ما وقع ـ یک پیش‌آمدی واقع شده است که انشاءالله‌رحمن امیدوارم این پیش‌آمد برای ملت ایران پیش آمد نیکی باشد. که از تحت یک فشار خیلی ممتدی نجات پیدا کردند و من یک خوشوقتی دارم که الان دارم در یک مجلسی صحبت می‌کنم که عموم نمایندگان مجلس مثل مجالس سابق یک روح اتحاد و یگانگی با پشتیبانی از کابینه دولت دارند و ان‌شاءالله امیدواریم تمام خرابیهای سابق ما ترمیم شود که مثلاً من می‌گویم سئوال دارم یا استیضاح دارم از فلان وزیر ـ فوری آن وزیر حاضر شود. روزنامه‌های ما نباید مثل مرغ منقار چیده در قفس آهنین باشند. تا کی باید ملت ایران صدا نداشته باشد که بگوید آقا ـ ظلم خانه مرا خراب کرد.... بعد از این کار بنده و جناب عالی آقای دشتی ـ امیدوارم که کارها تحت نظر خود ما یعنی مجلس شورای ملی باید بیاید و بعد از این هم باید برای سعادت مملکت کار کنیم. وزرا هم بعد ازاین راه مجلس را گم نکنند.آقای فروغی شما پرونده مجلس هستید. بنده یک روز در جائی گفتم آقا بفرمائید وزرا بیایند در مجلس ـ گفتند وزرا به مجلس کاری ندارند ـ به قانون اساسی است که باید عمل کنند. قانون اساسی خونبهای مردم است ـ قانون اساسی روح مردم ایران است ـ خونبهای مبالغی از اموال مردم ایران است. این قانون اساسی باید پیش عمل شود و وزرا باید مسئول مجلس باشند. این‌که آقای رئیس الوزرا (نخست‌وزیر) الفاظ را هم خراب کردند (خنده حضار) ما نمی‌گوئیم شما در حدود خودتان مختار نباشید. ما گفتیم وزرا که خدائی هستند در حوزه وزارتی خودشان ـ ولی ماهم این حق را داریم که مطابق قانون عمل کنیم. (عده‌ای از نمایندگان گفتند: مذاکرات کافی است)

*** مهندس محسن فروغی در خاطراتش می‌گوید: بعد از سید یعقوب

انوار عده زیادی از نمایندگان می‌خواستند صحبت کنند و مرتباً ثبت نام می‌کردند....

[آقای فروغی با آقای سهیلی قرار گذارده بود که اگر نمایندگان خواستند شلوغ کنند و کار را خراب یا به تاخیر بیاندازند ـ یک نفر آقای سهیلی را از خارج جلسه بخواهد و آقای سهیلی بیرون رود و با عجله با یادداشتی بر گردد و یادداشت را به آقای فروغی بدهد ـ و در آن یادداشت نوشته باشد که قشون روس تا ساعتی دیگر وارد تهران می‌شوند ـ تا بدین وسیله وکلا از ادامه بحث خودداری کنند و آقای فروغی بتواند کار را تمام کند].

در این موقع آقای سهیلی را در بیرون جلسه خواستند ـ رفت و چند لحظه بعد برگشت و کاغذی بدست نخست‌وزیر داد. نخست‌وزیر از جا برخاست و از رئیس مجلس تقاضای صحبت نمود. در حالی که انوار می‌خواست صحبت خود را ادامه دهد ـ نمایندگان برای این‌که از جریان مطلع شوند فریاد برآوردند مذاکرات کافی است ـ و پدرم پشت تریبون رفت.

سخنان نخست‌وزیر:

روزنامه اطلاعات ادامه جریانات آن روز مجلس و پاسخ نخست‌وزیر را چنین نوشت:

فرمایشات آقای انوار همان‌طوری است که ملاحظه فرمودید و بنده اطمینان می‌دهم و امیدوارم که جریان امور بر طبق دل‌خواه باشد. چیزی را که می‌خواهم عرض کنم این است:

به‌طوری‌که در جلسه ما قبل مجلس آمدیم و به استحضار خاطر نمایندگان محترم رساندیم قضایا و پیش‌آمدهائی برخلاف ترصد و میل ما واقع شده است که منجمله یکی این بود که در بعضی از قسمتهای کشور ما قوای شوروی و در یک قسمت دیگری قوای انگلیس اقامت کند و چیزهای دیگری که در آن یادداشت‌ها ملاحظه فرمودید ـ آنها چه تقاضا کردند و ما در مقابل چه تقاضا کردیم و بالاخره چه نتیجه حاصل شد. در نتیجه عجالتاً قرار بر این

شده است که قوای شوروی و انگلیس در بعضی قسمتهای خاک ما باشند. اینها برای یک مقاصدی آمده‌اند ـ حوائجی دارند ـ کارهائی دارند ـ ناچار رفت‌وآمدهائی از این شهر به آن شهر از این خط به آن خط می‌کنند. این رفت و آمدها بر حسب اطمینان کتبی و شفاهی که داده شده است به هیچ وجه مزاحم دولت و ملت ایران نخواهد بود و در ضدیت و مخاصمت و مزاحمت مردم نیست. مثلاً همین الان خبر دادند که قوای خارجی از جاهائی حرکت و به طرف تهران نزدیک می‌شوند. هر چند که دولت اقدامات کرده است که قوا به شهر تهران نیاید این را باید خاطر نمایندگان مسبوق باشد. این‌ها برای مخاصمت نمی‌آیند. برای مقاصد خودشان نسبت به کارهائی که دارند می‌آیند و می‌روند و با ما کاری ندارند. اگر احیاناً از این حرکت به گوش آقایان خبری رسید ـ آقایان نمایندگان و مردم تصور نکنند مقاصد خصمانه‌ای دارند. آن اندازه‌ای که به ما اطمینان داده‌اند ـ و ما هم این اطمینان را حاصل کرده‌ایم ـ مطلب این است. ولی باز مثل چند روز پیش مردم تهران وحشت کنند و اسباب زحمت برای ما فراهم شود و از شنیدن برخی اخبار پریشان شوند و به دست و پا بیافتند و در نگهداری امنیت و ارزاق شهر کار برما سخت شود و مشکلات برای ما ایجاد شود. از این جهت عرض کردم که عموم ملت و عموم مردم مطلع باشند که از این حیث پریشان خاطر نباشند و به هراس نیافتند.

اظهارات نخست‌وزیر تمام شد و مجلس به این ترتیب خاتمه یافت. (نقل از اطلاعات ۲۵ شهریور ۱۳۲۰)

اگر تردستی و عجله فروغی نبود کار انجام نمی‌شد:

آقای گلشائیان در خاطراتش می‌نویسد: « در اینجا بی‌مناسبت نیست گفته شود اگر با تردستی و عجله این کار انجام نمی‌شد و به مجلسیان مجال داده می‌شد که از این حالت بهت‌زدگی بیرون بیایند قضیه به این سادگی تمام نمی‌شد. ضمناً نباید فراموش کرد که وجود قشون روس و انگلیس در تهران

هم بی اثر نبود. در هر حال قدم اول برداشته شد و بدون این‌که به هوچیها که منتظر انقلاب و اغتشاش بودند مجال داده شود عمل انجام گردید. »

پیشنهاد ریاست دولت موقت به آقای فروغی:

آقای گلشائیان چنین می‌نویسد:

« برای حفظ و ضبط در تاریخ یادداشت می‌شود که دولتین انگلیس وروس هیچ‌کدام مایل به بقای سلطنت در خانواده پهلوی نبوده و به آقای فروغی صریحاً پیشنهاد کردند که ریاست موقتی دولت را به دست بگیرند.

آقای فروغی به‌واسطه حسن وطن‌خواهی و برای جلوگیری از هر گونه پیش‌آمد سوءامر را از مجرای طبیعی خود منحرف نکردند و البته اگر ماجراجویان بودند، بهترین موقعی بود که اداره مملکت و شاید ریاست جمهوری را بربایند.

آقای فروغی برای دولتین همجوار استدلال کردند، که طبق قانون اساسی راه ساده و طبیعی بعد از استعفای شاه به سلطنت رسیدن ولیعهد است و اگر بخواهیم هر روش تازه‌ای پیش گیریم محتاج به تشریفات مفصل قانونی است که مجال به ماجراجویان خواهد داد و در نتیجه قطعاً اغتشاش و انقلابی پیش می‌آید که هم به ضرر متفقین است و هم به ضرر کشور.

در ضمن ـ ناگفته نماند که عمل آقای فروغی بزرگترین خدمتی بود که به خاندان پهلوی و شخص محمدرضاشاه شد. حالا تا چه اندازه قدرشناسی بکنند بعد تاریخ قضاوت خواهد کرد » (پایان خاطرات آقای گلشائیان وزیر دارائی وقت)

*** یکی از مورخین امریکائی که کتاب مشهور **Debacle** یعنی فاجعه را نوشته در صفحه ۹ می‌نویسد که: « متفقین به محمدعلی فروغی اختیار دادند که رئیس جمهور شود ـ **President of Prsian Republic** یا نخست‌وزیر طبق قانون اساسی و سلطنت»

*** مهندس محسن فروغی می‌گوید که پدرم همان روز اظهار کرد:

« اگر زرنگی و قاطعیت محتشم السلطنه و به موقع خبر دادن سهیلی نبود ـ آن جلسه به خوبی و خوشی برگزار نمی‌شد و چه بسا مطالبی که نبایستی گفته شود گفته می‌شد و بعد هم معلوم نبود چه سرنوشت و آینده‌ای در پیش داشتیم »

چرا انگلیس رضاشاه را نگه نداشت:

سئوالی که همیشه مطرح است این است که برای روس انگلیس بهتر بود که با رضاشاه تماس مستقیم بگیرند و با او توافق کنند که: راه‌آهن و جاده‌های شوسه را در اختیار روس و انگلیس قرار دهد و در عوض او بقیه کشور را در اختیار داشته باشد و امنیت کشور و امنیت سربازان روس و انگلیس را که مأمور حمل لوازم جنگی از جنوب ایران به روسیه هستند به عهده بگیرد. در این صورت کار برای روس و انگلیس آسان تر و ارزان‌تر و بی‌دردسرتر می‌شد.

عدم اطمینان به رضاشاه:
پاسخ این سئوال این است:

اول این‌که رفتار رضاشاه در سالهای قبل از شهریور ۲۰ چنان بود که روس و انگلیس به هیچ وجه به گفته‌ها و قرار دادها با رضاشاه اطمینان نداشتند.

[فراموش نشود که رضاشاه با کمک « ژنرال آیرن ساید » و با قرار و مدار با او توانست کودتای ۱۲۹۹ را به راه بیاندازد. در ازای این کمک ـ چنان با انگلیس رفتار کرد که یک سال بعد از کودتا ـ حتی یک نفر انگلیسی در کارهای دولتی ایران وجود نداشت و همه را اخراج کرده بود. و در بالا گفتیم که به نوشته دکتر محمد مصدق « رضاشاه در حضور مستوفی الممالک ـ مشیر الدوله ـ یحیی دولت آبادی ـ مخبرالسلطنه هدایت ـ تقی‌زاده و حسین علا گفت: من را انگلیسی‌ها آوردند ولی ندانستند با کی سر و کار دارند »]

دوم این‌که به هیچ وجه قطعی نبود که ارتش آلمان شکست بخورد بلکه ظواهر امر نشان می‌داد که ارتش آلمان به زودی به قفقاز می‌رسد. و اگر چنین می‌شد رضاشاه می‌توانست مزاحم حمل اسلحه به روسیه شود تا آلمانی‌ها خود را به ایران برسانند.

سوم این‌که روسیه شوروی در نظر داشت که پس از جنگ ـ قسمتی یا تمام ایران را جزو کشورهای سوسیالیستی و از اقمار خود کند.

مدارک زیاد موجود است که اگر روس و انگلیس می‌خواستند رضاشاه بماند و امنیت کشور را تأمین کند و راه‌آهن و راه‌های شوسه را طبق قرار دادی ـ تا پایان جنگ ـ به روس و انگلیس واگذارد ـ رضاشاه پیشنهاد آنان را قبول می‌کرد.

سر کلار مونت اسکران که از طرف انگلیس رضاشاه را از بندرعباس به جزیره موریس برد و در این مدت چندین روز در کشتی با رضاشاه بود ـ پس از پایان مأموریتش کنسول انگلیس در خراسان شد و در دوران بازنشستگی کتابی به نام (جنگهای جهانی در ایران) نوشت. او در این کتاب می‌نویسد:

« در تهران به سر ریدر بولارد (وزیر مختار انگلستان در ایرن) گفتم که شاه پیر ایران در سفر دریائی که به موریس برده شد به من گله کردکه بریتانیا قبل از این‌که خیلی دیر شود خواسته‌های خود را آشکار با او در میان نگذاشته بود. او (یعنی سر ریدر بولارد) از این سخن بر آشفت و فریاد زد: من کی توانستم به آن مرد دسترسی پیدا کنم. هر وقت اجازه حضور می‌خواستم با یک یا چند بهانه از پذیرفتن من ابا می‌کرد »

[توضیح آنکه سر ریدر بولارد در کتاب خود به نام « شترها باید بروند ص ۲۸) می‌نویسد: « من فقط یک بار در اواخر سال ۱۹۳۹ برای تقدیم استوارنامه به ملاقات شاه رفتم و به جز دو مرتبه در سال که به مناسبت مراسم تبریک عید با او دیدار داشتم هرگز هیچ ملاقات دیگری بین ما صورت نگرفت.]

روایتی از داود موید احمدی:

چهل و هشت سال بعد از تاریخ مرخص کردن سربازان وظیفه یعنی یازده سال بعد از سقوط سلطنت محمدرضاشاه ـ داود موید امینی (سردبیر روزنام ایران ـ در زمان رضاشاه) اوضاع آن روز تهران را در کتاب ایران در عصر پهلوی ـ جلد ۸ ـ که الموتی در لندن متنشر کرد چنین نوشت:

« به هر حال شیرازه مملکت از هم گسیخت و رضاشاه که تا آن زمان با قدرت حکومت می‌کرد ـ دست و پای خود را گم کرد و در فکر این بود که هرچه زودتر از ایران خارج شود و علاقه فراوان داشت که وضع جانشین خود را روشن کند.

روز هشتم شهریور (در حالی که هنوز رضاشاه استعفا نداده بود) بزرگان ارتش بدون توجه به عواقب کار ـ سربازان وظیفه را از پادگانهای مرکز مرخص کردند ـ سربازان لخت با پیتهای حلبی در خیابانها راه افتادند و در راه تهران و قم عده زیادی برهنه ـ بی نان و آب دچار اغما شده و تنی چند هم مردند.

این جریانات رضاشاه را (که آخرین روزهای سلطنت را می‌گذراند) بسیار عصبانی کرد و سرلشکر احمد نخجوان و سرتیپ ریاضی را (که مسبب این کار تشخیص داده بود) با عصا مضروب کرد و حتی می‌خواست آنها را با اسلحه کمری خود به‌کُشد.

چند روز بعد... در چنین وضعی که کشور دچار هرج و مرج و آشفتگی شده بود پادشاهی به قصد خروج از کشور با عجله تهران را ترک گفت و روز ۲۶ شهریور پادشاه دیگری برای ادای سوگند به مجلس می‌رفت. اولی نگران جان خود بود که مبادا روس‌ها اورا دستگیر و اعدام کنند. دومی جوان بود و آن تجربه و جرئت را نداشت که وارد میدان عمل شود و سر و سامانی به اوضاع دهد.

قطعاً حوادث شهریور ۱۳۲۰ برای مردم ما فراموش شدنی نیست.

ارتش انگلیس که واحدهای هندی و سیکها و استرالیائی‌ها و زلاندی‌ها آن‌را تشکیل می‌دادند در خیابانهای تهران و میدان سپه حرکت می‌کردند. در

خیابان یوسف‌آباد و نادری سربازان روسی و پلیس نظامی امریکا ـ و همچنین دژبانهای هر سه کشور در خیابانهای اسلامبول و لاله زار دیده می‌شدند.... تهران منظره عجیبی پیدا کرده بود. (پایان مقاله داود مؤیدی)

عدم اطلاع رسانی به مردم:

سقوط رضاشاه دلائل زیادی دارد ولی در بین این دلائل عدم اطلاع رسانی به مردم یکی از عوامل مهم است.

در طی این دوران که مملکت در حال تشنج بود روزنامه‌ها اطلاعی از اوضاع به مردم نمی‌دادند. در روز سوم شهریور ـ یعنی روزی که ارتش دو کشور نیرومند روس و انگلیس ـ پس از بارها تذکر رسمی به دولت ایران ـ که هیچکدام از این تذکرها به گوش حکومت وقت فرو نرفته بود ـ یک‌باره از شمال و جنوب و غرب به خاک کشور ما سرازیر شدند ـ در چنین روزی تیترهای روزنامه اطلاعات که بزرگترین روزنامه کشور بود عبارت بود از: تشریف فرمائی والاحضرت همایون ولیعهد و والاحضرت همایون فوزیه به منظریه (آن روزها این القاب متداول روز بود) ـ مسابقه شنای قهرمانی کشور ـ شب نشینی و سخنرانی پرورش افکار.

روز بعد تیتر خبرهای این روزنامه عبارت بود از: درآمد و هزینه شهرداری ساری ـ نتیجه اقدامات کلاسهای سرود و موسیقی کشور و امثال آن...

مردم حتی از شکست پادگانها و فرار فرماندهان لشکرها (برخی با چادر زنانه) بعدها خبردار شدند. آن روزها انتشار اخبار مملکت « تشویش اذهان عمومی » محسوب می‌شد و شدیداً جریمه داشت. این روش عیناً در اواخر سلطنت محمدرضاشاه هم تکرار شد و عاقبت او هم ـ مانند عاقبت پدرش ـ دربه‌دری و تبعید و مرگ در غربت بود.

شاید اساس ارتش ایران در دورانهای دیکتاتوری همیشه بر پایه چاپلوسی بنا می‌شود نه لیاقت ـ در نتیجه آنگاه که لیاقت لازم می‌شد ـ لایق بر سر کار

نبود و چاپلوس هم فرار می‌کرد.

یا شاید حکومتهای دیکتاتوری طوری اداره می‌شود که میهن پرستی را تقویت نمی‌کند و به جای آن نفع شخصی (خود و اطرافیان) را تقویت می‌کند.

این یک امر ساده نیست که بتوان سرسری از آن گذشت. باز هم در آتیه ممکن است کشوری از خارج به ایران حمله کند ـ باز هم ممکن است وقایعی مانند وقایع گذشته اتفاق بیافتد، چه خوب است اگر ما ایرانیان علاج واقعه را قبل از وقوع بکنیم.

اولین جلسه هیئت دولت پس از عزیمت رضاشاه:

تا صبح روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ جلسات دولت در حضور رضاشاه تشکیل می‌شد. پس از استعفا و خروج رضاشاه از تهران و گزارش استعفا به مجلس ـ اولین جلسه هیئت دولت ـ در بعدازظهر ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ ـ بدون حضور شاه در منزل فروغی تشکیل شد.

*** مهندس فروغی درباره بعدازظهر روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ می‌نویسد:

بعدازظهر (روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ ـ پس از اتمام کار مجلس) قرار شد تمام وزرا در منزل ما جمع شوند و برنامه فردا را تهیه و تنظیم کنند ـ ساعت سه بعدازظهر جلسه هیئت وزیران در منزل ما تشکیل شد. تعداد زیادی خبر نگارخارجی و داخلی نیز حضور یافتند. آقای دکتر صدیق رئیس تبلیغات با خبرنگاران به گفتگو مشغول بود و به چند (اطلاعیه) فوق‌العاده که به مناسبت استعفای شاه سابق چاپ شده بود اجازه نشر داد و همان روز اعلام نمود روزنامه‌ها آزادند که هر چه خود تشخیص می‌دهند به‌نویسند.

بیشتر وقت هیئت دولت صرف آئین سوگند شاه جدید در مجلس و تنظیم نطق نام‌برده شد. ظاهراً در آن جلسه شاه می‌بایستی فقط سوگندنامه را در مقابل قرآن مجید قرائت و ذیل آن را امضا کند.

پدرم تشخیص داد شاه نطقی در زمینه آزادی و قانون اساسی و رعایت

همه مقررات که خود صبح در جلسه بدان اشاره کرده بود به‌نماید و تهیه آن را خود بر عهده گرفت.

دیگر از مسائلی که آن روز به تصویب هیئت وزیران رسید یکی واگذاری اموال رضاشاه اعم از منقول و غیر منقول به ملت بود یکی دیگر از تصمیمات عفو زندانیان سیاسی بود. در همین جلسه ضرورت تغییر بعضی از مقامات کشور گوشزد شد.

تأثیر رادیو لندن در استعفای رضاشاه:

از روز هفتم شهریور ۱۳۲۰ که رضاشاه قصد داشت تهران را ترک کند و به اصفهان برود تا روز ۲۵ شهریور که استعفا داد ـ رادیو لندن با تبلیغات کوبنده بر علیه او از هیچ توهینی دریغ نکرد ـ به‌طوری‌که اگر نیروهای نظامی روس و انگلیس هم به طرف تهران نمی آمدند رادیو لندن (BBC) چنان وجهه و قدرت رضاشاه را متزلزل کرده بود که او دیگر نمی توانست به حکومت خود ادامه دهد و اگر استعفا نمی‌داد مردم بر علیه او قیام می‌کردند.

در آخر سلطنت پسرش ـ محمدرضاشاه ـ هم همین واقعه تکرار شد. روزی که رادیو لندن (BBC) شروع به هتاکی و پرده دری درباره محمدرضاشاه کرد سیاستمداران تجربه دیده گفتند که کار این شاه هم تمام است و باید برود.

مطالب رادیو لندن در سفارت انگلیس در تهران تهیه می‌شد:

ناشر کتاب « نامه‌هائی از تهران ـ نوشته بولارد » که یادداشت و نامه‌های سر ریدر بولارد را چاپ کرده است در زیرنویس صفحه ۷۹ و ۸۰ آن کتاب می‌نویسد:

« در بین یادداشتهای بولارد نامه‌هائی به‌دست آمد که نشان می‌دهد که مطالبی که رادیو لندن (یعنیBBC) در سرویس فارسی خود ـ که در ایران شنونده زیاد داشت پخش می‌کرد در سفارت انگلیس در تهران (توسط میس

لمبتون وابسته مطبوعاتی سفارت) تهیه می‌شد. این مدارک نشان می‌دهد که سفارت انگلیس در تهران به رادیو لندن توصیه کرده بود که درباره مطالب زیر سخن پراکنی شود:

۱ـ شاه خود انتخاب نمایندگان مجلس را تصمیم می‌گیرد و مجلس فقط یک مهر لاستیکی است که هرچه شاه بگوید تصویب می‌کند. روزنامه‌هائی که اجازه انتشار دارند جرئت ندارند یک کلمه برخلاف سیاست شاه به‌نویسند. بدین ترتیب روزنامه به معنای معمول در ایران وجود ندارد.

۲ـ شاه ـ ایرانیان را با تنبیهات شخصی خود خفیف می‌کند. حتی وزیران خود را با لگدزدن و زدن با چوب‌دستی خود خفت می‌دهد.

۳ـ او هر که را بخواهد ـ بدون محاکمه ـ معدوم می‌کند. عده‌ای از افراد مهم مملکت مانند مدرس (رهبر روحانیون) و تیمورتاش (وزیر دربار که مورد احترام بود!!!) را معدوم کرد.

۴ـ او تمام درآمد نفت را تحت نظارت خود درآورده و آن را بدون این‌که از کسی اجازه بگیرد ـ برای خرید اسلحه مصرف می‌کند.

۵ـ وقتی که شاه استعفا داد بودجه مملکت کسری داشت ـ در عین حال حساب شخصی او در بانک حدود شش میلیون لیره موجودی داشت.

۶ـ او به کشاورزی ـ که بزرگترین بخش کشور بود توجه نداشت و به جای آن به برنامه‌های صنعتی علاقمند بود که سودآوری آنها اغلب مشکوک بود مانند تأسیس کارخانه ذوب‌آهن و فولاد که قرار بود دو میلیون لیره خرج آن شود.

۷ـ شاه تصمیم داشت صنایعی که سودآور است برای شخص خود نگهدارد ـ در عین حال صنایعی که سودآور نبود به دولت منتقل می‌شد. صنایع پر بود از کارگرانی که به اجبار بکار گمارده شده بودند و دستمزد ناچیزی می‌گرفتند.

۸ـ او یک راه‌آهن بسیارگران قیمت ـ از درآمد عمومی دولت (= مالیات و عوارض) ساخت و در نتیجه فقیرترین قشر جامعه از طریق پرداخت عوارض

شکر و چای و تنباکو و کبریت ـ بصورتی نا متناسب این هزینه را پرداخت کردند.

۹ـ او از طریق مصادره کردن املاک مردم ـ زمینهای بزرگ و مرغوب کشاورزی را به خود تخصیص داد. املاک زیادی را هم از طریق در قشار قرار دادن مالکین ـ مثلا بستن آب آنها ـ چنان کرد که تا صاحبان آن املاک راضی می‌شدند ملک خود را به قیمت ارزان واگذار کنند. هنگام استعفا او مشغول فشار به مالکی بود که زمینهای بزرگ و مرغوبی در ناحیه کرند کرمانشاه داشت.

۱۰ـ او (شاه) کشت برنج در اصفهان را ممنوع کرد ـ در ظاهر برای جلوگیری از توسعه مالاریا و در حقیقت برای این‌که برنج کاریهای خود را در ناحیه بحر خزر حمایت کند.

۱۱ـ او آن‌قدر گندم صادر کرد که هنگام شروع جنگ در اروپا در سیلوی بزرگی که در تهران ساخته بود ذخیره گندم وجود نداشت. او ناچار شد که از انگلستان تقاضا کند که اجازه داده شود ایران از هندوستان گندم بخرد. دولت انگلیس موافقت کرد در صورتی‌که ما (انگلستان) خودمان در مضیقه برای گندم و حمل آن بودیم!!!

۱۲ـ پس از اشغال ایران در ۱۹۴۱ (= ۱۳۲۰) کشتیهای متفقین با به خطر انداختن جان دریانوردان انگلیسی باید گندم به ایران حمل کنند ـ در صورتی‌که با یک سیاست عاقلانه می‌توانستند گندم صادر کنند!!!

۱۳ـ فعالیت مدرسه امریکائی که آن‌قدر سیف پور فاطمی از آن تجلیل کرده و مدرسه انگلیسی‌ها (که سیف پور از آن فارغ‌التحصیل شده بود) توسط رضاشاه در سال ۱۹۴۰ (= ۱۳۱۹ خورشیدی) متوقف شد. بهانه آن ملیت‌گرائی ایرانیان اعلام شد.

۱۴ـ اقداماتی که شکایت عامه مردم را برمی‌انگیخت همه در اشل بزرگ نبود بلکه مزاحمتهای کم اهمیتی هم انجام می‌گرفت که عامه را ناراحت می‌کرد مثلاً آبی که یک مزرعه سبزیکاری مردم را آبیاری می‌کرد قطع

کردند تا گل کاری قصر شاه را آبیاری کنند ـ در سال آخر سلطنت شاه به شهرداری دستور داد که باغ شهرداری را به او به‌فروشند تا او یک هتل بسازد.!!!

۱۵ـ هنگامی‌که او (شاه) تعداد زیادی قصرهای با شکوه در تهران می‌ساخت هیچ اقدامی برای لوله‌کشی آب در تهران نکرد و مردم فقیر پایتختش را رها کرده بود تا آب جوی کنار خیابان را بنوشند.

تعلیمات بالا را ـ خانم لمبتون (Lambton) وابسته مطبوعاتی سفارت انگلیس در تهران تهیه می‌کرده است. این خانم در کتابهای دیگری که بعدها نوشت ـ تمام این ۱۴ موردی که در بالا ذکر شد به اضافه مطالب دیگری که مربوط به دوران سلطنت محمدرضاشاه است شرح داده ـ مخصوصاً مخالفت این خانم با کشیدن راه‌آهن توسط رضاشاه و برنامه تقسیم زمینهای زراعی بین کشاورزان ـ شهرت خاص دارد.

*** سر ریدر بولارد در یادداشتهای خود وقتی که کارمندان سفارت و مشخصات آنها را ـ در دوران وزیر مختاری خود در تهران ـ شرح می‌دهد از وابسته مطبوعاتی سفارت چنین تعریف می‌کند:

وابسته مطبوعاتی سفارت « دوشیزه لمبتون » نام داشت. در یادداشت زیر صفحه ۶ کتاب « نامه‌هائی از تهران » از قول سر ریدر بولارد نوشته شده که خانم نانسی لمبتون (Miss Ann Nancy Lambton) در سال ۱۹۱۲ متولد شده و از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ (= ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۴خورشیدی) با سمت وابسته مطبوعاتی سفارت انگلیس در تهران کار می‌کرده است. او بعداً به انگلستان رفته و از ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۹ استاد زبان فارسی در دانشگاه لندن بوده است. شغل پدر او تولید اسبهای مسابقات اسب‌دوانی بوده. خانم لبمتون بعدها مجدداً به تهران آمد و تا انقلاب اسلامی هم در تهران بود و بعد به امریکا رفت.

موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی ایران در کتاب ظهور و سقوط پهلوی ص ۱۷۵ می‌نویسد که خانم لمبتون از گردانندگان شبکه اینتلیجنس

سرویس انگلیس در ایران بوده است.

خانم لمبتون چندین کتاب درباره ایران نوشته که مشهورترین آن « سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام » است که توسط یعقوب آژند در سال ۱۳۶۳ ترجمه و چاپ شده است. خانم لمبتون در کتابهایش درباره مطالبی که رادیو لندن در آخر سلطنت رضاشاه و محمدرضاشاه منتشر کرد مفصلاً بحث کرده و نشان می‌دهد که مطالب رادیو لندن را درسفارت انگلیس در تهران خانم لمبتون تهیه می‌کرده است.

*** بلافاصله پس از خروج رضاشاه از تهران ـ بولارد وزیر مختار انگلیس در ایران به لندن چنین گزارش داد:

« رضاشاه تهران را ترک کرد. بی نظمی در تهران شروع شد.خصوصاً به این جهت که گفته شد ارتش روس از کرج به طرف تهران حرکت کرد. وابسته نظامی روس به من اطلاع داد که ارتش روس تا فردا به تهران نمی‌آید ـ یعنی همان وقت که ارتش انگلیس قرار است وارد تهران شود. اگر مقاومتی نشود و همه چیز به آرامی بگذرد آنها داخل شهر نخواهند شد بلکه در خارج شهر کمپی برای خود درست می‌کنند و آنجا می‌مانند. من امیدوارم نیروی ما هم همین برنامه را داشته باشد. چون اشغال تهران اثرات بسیار بد روی کار ادارات دولتی و حمل و نقل و توزیع مواد غذائی خواهد داشت. (بولارد ص ۸۱)

*** بولارد باز هم همان روز یک تلگراف دیگر به لندن می‌فرستد و می‌نویسد: « حالا که رضاشاه رفته است رادیو بی‌بی‌سی باید درباره قانون اساسی و مشروطیت مطالبی پخش کند. مطالبی مانند زیر:

۱ـ دموکراسی مدت طولانی وقت لازم دارد که جا بیافتد.

۲ـ دموکراسی شکیبائی و از خود گذشتگی لازم دارد.

۳ـ اگر دموکراسی وسیله‌ای شود برای بحث‌وجدل و دوست‌بازی و پارتی‌بازی و خودنمائی به جای انتقاد اصولی و سازنده و همکاری ـ نتیجه ممکن است به بازگشت دیکتاتوری یا فروپاشی کامل مملکت منجر شود. (بولارد ص ۸۲)

بخش یازدهم

عزیمت به سوی سرنوشت

شاه مستعفی در راه به اصفهان:

رضاشاه بلافاصله پس از امضای استعفا ـ حدود ساعت ۸/۵ روز ۲۵ شهریور با اتومبیل به طرف اصفهان حرکت کرد.

*** مهندس محسن فروغی در خاطرات خود می‌نویسد: « پس از اتمام مجلس (در روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰)ـ پدرم و ما به منزل آمدیم. سهیلی مأموریت یافت در کاخ سعدآباد ـ شاه جدید را ملاقات نموده جریان مجلس را گزارش دهد.

سهیلی می‌گفت: وقتی به کاخ رفتم شاه (= محمدرضا) فوق‌العاده نگران بود. زیرا شهربانی به او خبر داده بود ـ شاه سابق که حدود چهار ساعت قبل به سمت قم حرکت کرده است ـ در بین راه هیچ خبری از او نرسیده بود. مدام با تلفن با قم و اصفهان تماس می‌گرفت.

*** سلیمان بهبودی در صفحه ۲۴۲ خاطراتش می‌نویسد: « بعد از این‌که آقای سهیلی شرفیاب شد (و گزارش وقایع مجلس را داد) مدتی که گذشت (شاه جدید) بنده را احضار و فرمودند از قم سئوال کن که اعلیحضرت به قم رسیدند و یا از قم گذشته‌اند و نگران بودند چرا طولانی شده و از طرفی اطلاع رسیده بود که قوای انگلیس هم از راه اراک به قم و سمت تهران

خواهند آمد.

اعلیحضرت رضاشاه ساعت ۸/۵ صبح از کاخ مرمر حرکت فرموده بودند و دیر کردن معظم له باعث ناراحتی اعلیحضرت همایونی، [منظور محمدرضاشاه است] شده تا آن‌که قریباً یک‌ساعت از ظهر گذشته بود که رئیس شهربانی قم اطلاع داد اعلیحضرت (شاه سابق) از قم به اصفهان حرکت فرمودند. طول مدت برای این بود که برخلاف همیشه دو بار لاستیک اتومبیل پنچر شده و راننده تنها و به زحمت لاستیکها را عوض کرده بود. وقتی‌که به شرف عرض رساندم که اعلیحضرت همایونی از قم به اصفهان تشریف بردند تا اندازه‌ای راحت شدند و در همین زمان هم قوای انگلیس وارد قم شد.

*** حسین فردوست در کتاب « ظهور و سقوط پهلوی ص ۱۰۷) می‌نویسد:

« شب قبل [یعنی غروب روز ۲۴ شهریور ۱۳۲۰] محمدرضا به من اطلاع داد که فردا پدرم در کاخ مرمر (تهران) حاضر می‌شود و تهران را ترک می‌کند. من نیز به کاخ مرمر رفتم و در گوشه‌ای ایستادم... پس از مدتی رضاخان آمد و ولیعهد هم پشت سرش بود... رضاخان با لباس کامل نظامی و شنل آبی بود....

رضاخان با ولیعهد و فروغی [از ساختمان کاخ مرمر] بیرون آمدند. اتوموبیل [رضا] شاه را جلوی در ورودی ساختمان آوردند. جلوی ماشین به فرمانده اسکورتش که یک سروان شهربانی بود گفت: « من دیگر کسی نیستم که مورد تهدید واقع شوم و شما نباید دنبال من بیائید وگرنه مجازات می‌شوید »

موقعی که می‌خواست سوار شود مرا دید و گفت: « حسین ازت خداحافظی می‌کنم » من هم احترام نظامی گذاشتم و او با سرعت سوار شد و تنها با صادق‌خان ـ راننده‌اش ـ رفت.

پس از حرکت اتومبیل رضاخان ـ ناصرخان امیرپور ـ فرمانده اسکورت به

سایر موتورسوارها گفت: « من می‌روم ولی شما نیائید ـ چون ممکن است دیده شوید »... به هر حال فرمانده اسکورت [با موتور سیکلت] به تنهائی راه افتاد و رفت....

او پس از بازگشت برای من تعریف کرد که: « من با فاصله چند کیلومتر ـ به‌طوری‌که دیده نشوم ـ تا اصفهان پشت سر اتومبیل رفتم و همه تکنیکها را به کار بردم که مرا نبینند. چون گاهی پشت سرش را نگاه می‌کرد.

در جاده قم یک سه راهی بود (احتمالاً سه راهی ساوه) در آنجا ارتش انگلیس از ساوه به تهران می‌آمد. حدود یک تیپ بود و وارد جاده قم ـ تهران شده بود. اتومبیل ایستاد و من هم توانستم خودم را به‌تدریج نزدیک کنم. حدود یک دقیقه پس از توقف اتومبیل یک افسر عالی مقام انگلیسی آمد. چون رضاخان را با لباس نظامی و شنل آبی شناخته بودند و به فرمانده تیپ اطلاع داده بودند ـ فرمانده بلافاصله دستور داد که نیروها از جاده خارج شوند. رضاخان هم از اتومبیل پیاده شد و به در آن تکیه کرد. سپس فرمانده تیپ نزد رضاخان آمد و احترام نظامی گذاشت و به واحدش دستور احترام داد و رضاخان به راه افتاد » .

قوای روس و انگلیس به تهران رسیدند:

همان روز قوای نظامی روسیه و انگلستان برخلاف قول‌ها و نامه‌ها و توافقهایی که شده بود ـ وارد تهران شدند.

*** مهندس محسن فروغی می‌گوید: « رضاشاه تا روزهای آخر سلطنت بیم آن داشت که اگر قوای متفقین وارد تهران شوند ـ ممکن است پس از تصرف کاخها ـ او و خانواده‌اش را به اسارت بگیرند و او را به سیبری تبعید کنند. از همین رو روز هفتم شهریور خانواده خود را ـ به استثنای ولیعهد در معیت جم وزیر دربار و سرپاس مختار رئیس شهربانی ـ به اصفهان فرستاد و ستاد جنگی خود را نیز قصد داشت در اصفهان مستقر کند و خود هم به آنها ملحق شود. ولی نصایح پدرم و اطمینان از این‌که مادام که در ایران است

لطمه‌ای به وی وارد نخواهد شد در تهران باقی ماند. با این حال خانواده وی تا روز استعفای او در اصفهان بودند و شاه همان روز [که استعفا داد] به اصفهان رفت » (کتاب فروغی و شهریور ۲۰ ص ۱۰۶)

ورود شاه مستعفی به اصفهان:

اشرف پهلوی در خاطراتش می‌نویسد:

« پدرم شب (۷ شهریور) تصمیم گرفت که همه ما را به اصفهان بفرستد. چون احساس می‌کرد که اصفهان جای نسبتاً امنی است. و به علاوه با تمام مرزها فاصله زیادی دارد »

« ما در اصفهان بیشتر وقت خود را در کنار رادیو می‌گذراندیم و فقط سعی می‌کردیم به‌فهمیم چه اتفاقاتی روی می‌دهد. در همین حال شنیدیم که پدرم علی منصور را بر کنار کرده و محمدعلی فروغی را به نخست‌وزیری منصوب نموده و او نیز به سرعت ترتیب لازم برای صلح با متفقین را داده است.

البته این کار جنبه فورمالیته داشت. چون ارتش ایران طی همان چند روز اول فلج شده و نیروی دریائی کوچک کشور ما هم به کلی نابود شده بود. با وصف این متفقین به رضاشاه اطمینان نداشتند. زیرا وی آن چنان فرمانروائی نبود که با کشورهائی که به ایران حمله کرده بودند همکاری کند. پس مبارزه علیه او از رادیوهای خارجی آغاز شد.

بی‌بی‌سی و رادیو دهلی که از طرف انگلیسی‌ها اداره می‌شد و رادیو مسکو ـ شاه را مورد حمله قرار دادند و به شنوندگان ایرانی خود می‌گفتند شاه آنها دیکتاتور است و در ضمن گفتارهای خود استعفای او را خواستار می‌شدند.

روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ یعنی ۲۲ روز پس از حمله به ایران ـ پدرم دریافت که برای حفظ و نجات سلطنت چاره‌ای جز کناره‌گیری و استعفا ندارد. رادیو تهران اعلام کرد که محمدرضا پهلوی ـ شاه جدید ایران است.» (چهره‌هائی در آئینه ص ۷۴ـ۷۶)

*** اشرف پهلوی در ادامه می‌نویسد:

«... من در حالی که در کنار پنجره خانمان در اصفهان نشسته بودم و به حیاط نگاه می‌کردم ـ مرد بسیار پیری را دیدم که با دو نفر به طرف خانه ما میامد. وقتی ایشان نزدیک‌تر شدند ـ از تعجب خشکم زد. زیرا در این موقع متوجه شدم این پیر مردی که لباس نظامی بر تن نداشت پدرم است. چنین به نظر می‌رسید که او در مدتی کمتر از یک ماه بیست سال پیر شده است. هنگامی که گذشته را در نظر می‌آورم این‌طور به نظرم می‌رسد که ممکن است پدرم بلا فاصله پس از استعفا از سلطنت ـ سکته خفیفی کرده باشد. »

[اشرف پهلوی به احتمال قوی اشتباه می‌کند. چون طبق روایتهای دیگری که خواهد آمد ـ شاه مستعفی از هنگام حرکت به طرف اصفهان تا سوار شدن به کشتی و خروج از ایران لباس نظامی داشته و پس از حرکت کشتی لباس نظامی خود را بیرون آورده و لباس شخصی به تن کرده است].

اشرف پهلوی چنین ادامه می‌دهد:

« من در سراسر زندگیم رضاشاه را جز در لباس نظامی ندیده بودم ـ و او را همیشه مردی نیرومند و سرافراز می‌شناختم. اقداماتی که او کرده بود نیروی فعاله زندگی او به شمار می‌آمد و اینک به طور ناگهانی دیگر هدف و آرمانی برای او باقی نمانده بود و به دنیای مردان پیری پیوسته بود که دوران فعالیت و مفید بودنشان به پایان رسیده است.

او در عروسی برادرم اعلام کرده بود که آرزومند است ده سال دیگر فرصت داشته باشد تا برنامه‌هائی را که شروع کرده است به پایان برساند. اما وی دیگر نمی‌توانست به این آرزوی خود جامه‌ی عمل به پوشاند.

حالا دیگر پدرم هم مانند ما در کنار رادیو در انتظار شنیدن اخبار می‌نشست و شریک این نگرانی ما بود که آیا برادرم خواهد توانست در شرایط سخت و اوضاع آشفته اشغال مملکت به توسط بیگانگان ـ کشور را حفظ کند یا نه.

نخستین وظیفه شاه جدید که وظیفه دردناکی بود. همکاری با نیروهای

اشغالگر و در عین حال و تا حد ممکن حفظ یکپارچگی کشور بود. من اطمینان داشتم که او قابلیت و توانائی انجام چنین کاری را دارد ـ و معتقد بودم که در این مرحله حساس ـ از یک طرف تحصیلات اروپائی او و از طرف دیگر توانائیش در درک غربیان و ایجاد تفاهم با ایشان به او کمک خواهد کرد. با وصف این نگران دشواریها و فشارهای فوق‌العاده‌ای بودم که برادرم با آنها روبرو بود.» (چهره‌هائی در آئینه ص ۷۵)

بخش دوازدهم

مال مردم به مردم برگشت

رضاشاه تمام اموال خود را به پسرش صلح کرد:

روزشمار تاریخ ایران نوشت: ـ « روز ۲۸ شهریور ۱۳۲۰ ـ رضاشاه در اصفهان کلیه اموال خود را اعم از منقول و غیر منقول و نقدینه به محمدرضا پهلوی در مقابل یک سیر نبات هبه کرد. دکتر سجادی وزیر راه و قوام الملک شیرازی مأمور اجرای این برنامه بودند. موجودی نقدی رضاشاه در حسابهای بانکی ششصد و هشتاد میلیون ریال و تعداد املاک او متجاوز از ۵۲۰۰ رقبه بود (ج۱ ص ۲۳۶)

چگونه رضاشاه اموال خود را هبه کرد؟

محسن فروغی در خاطراتش می‌گوید:

« رضاشاه در کودتای ۱۲۹۹ که به تهران آمد ابتدا [سردار سپه] و فرمانده دیویزیون قزاق و بعد وزیر جنگ شد... پس از یکی دوسال ثروتی گردآوری کرد. پس از سلطنت به تشویق خدایار خان و چند نفر دیگر به فکر خرید املاک مختلف افتاد ـ به‌طوری‌که پس از چند سال قسمت اعظم املاک مازندران را خریداری یا تصرف نمود و با استفاده از امکانات دولتی همه را معمور و آباد کرد و درآمدی سرشار در سال عاید او می‌گردید... استعفا و

عزیمت وی به اصفهان آن‌چنان سریع انجام گرفت که پدرم نتوانست در باره دارائیهای او صحبت کند....

محسن فروغی در ادامه می‌گوید:

« میل شاه سابق به جمع‌آوری املاک طوری بود که مرتباً بر آنها می‌افزود. این موضوع در دنیا هم اشتهار داشت. زمانی که در فرانسه تحصیل می‌کردم یکی از روزنامه‌ها مطلبی بدین مضمون نوشت: « در ایران جانوری پیدا شده که روزی یک ده می‌خورد »

عکسی نیز از این جانور کشیده بود که سر حیوان شباهت تام و تمام به رضاشاه داشت. این خبر جنجالی بر پا کرد و موجب قطع روابط دو کشور (ایران و فرانسه) گردید....

مهندس فروغی در ادامه می‌گوید:

[پدرم فکر کرد ـ اکنون که رضاشاه استعفا داده است] دولت می‌بایستی قبل از خروج رضاشاه از کشور ترتیب انتقال دارائیهای رضاشاه را می‌داد.

برای انجام دادن این کار یکی از وزرای کابینه که با وی (با رضاشاه) نزدیک و بیش از سایرین مورد اعتمادش بود انتخاب گردید.

این شخص دکتر محمد سجادی وزیر راه بود. علی‌القاعده می‌باید وزیر دادگستری یا دارائی مأمور انجام دادن این کار می‌شد ولی سجادی سالها با شاه کار کرده و کلامش نافذ بود ـ حقوق دان هم بود ـ و سابقه قضائی داشت و بهتر از هرکسی می‌توانست منظور دولت را اعمال نماید و از طرفی اطلاع حاصل شده بود مقادیری از جواهرات نزد اشرف و شمس به امانت سپرده شده و آن دو جواهرات امانی را با خود برده‌اند. برای بازپس‌گرفتن جواهرات قوام الملک شیرازی (پدر شوهر اشرف پهلوی) که در ضمن از محارم و نزدیکان رضاشاه بود انتخاب شد.

پدرم روز ۲۶ شهریور قبل از ظهر شاه جدید را ملاقات کرد و موضوع را با او در میان گذاشت و به وی توصیه کرد نامه‌ای به پدر خود بنویسد و ضرورت انتقال اموال را در آن نامه متذکر گردد. زیرا اگر شاه سابق چنین عملی انجام

ندهد ممکن است در مجلس قانونی به تصویب برسد و اموال خاندان پهلوی را ملت تصاحب کند.

شاه جدید هم نامه‌ای به پدر خود نوشت و توسط دکتر سجادی ارسال نمود و از وی خواست قبل از این‌که مجلس اقدام به تصرف اموال نماید رضاشاه کلیه دارائی خود را به فرزند و جانشین خویش هبه کند و وی قسمتی از آن را صرف عمران و آبادی کشور نماید.

سجادی و قوام الملک به اصفهان عزیمت کردند و کار خود را ظرف دو روز به نحو احسن انجام دادند.

*** باقر عاقلی در روزشمار تاریخ ایران (ج۱ ص ۴۱۲) داستان هبه کردن اموال رضاشاه را از قول دکتر محمد سجادی چنین نوشته است:

[ما به جهت رعایت امانت کلام و هم چنین آشنائی خوانندگان با ادبیات متداول آن زمان ـ مطالب آقای دکتر سجادی را عیناً با همان انشاء و القاب متداول آن زمان نقل می‌کنیم]

روایت دکتر سجادی:

« بعد از انجام مراسم سوگند به وسیله اعلیحضرت محمدرضاشاه (یعنی پادشاه جدید) دولت فروغی مستعفی گردید و بلا فاصله فروغی مجدداً مأمور تشکیل کابینه شد و دولت جدید با شرکت اغلب وزرای سابق تشکیل و اینجانب (دکتر محمد سجادی) نیز کماکان سمت وزارت راه را عهده‌دار بودم.

غروب روز ۲۷ شهریور از طرف اعلیحضرت جدید به کاخ اختصاصی شهری احضار شدم. فوراً بطرف کاخ رهسپارو معلوم شد فروغی قبلاً شرفیاب شده و هنوز در حضور شاهنشاه می‌باشد.

پس از شرفیابی اعلیحضرت به من فرمودند مأموریتی است که به شما محول شده و چون مورد اعتماد و اطمینان ما هستید امیدوارم این مأموریت را به خوبی به انجام برسانید. عرض کردم چه مأموریتی؟ ـ فرمودند برای تعیین تکلیف املاک و دارائی اعلیحضرت پدرم.

به عرض رساندم: ارجح این بود که وزیر دارائی و یا وزیر دادگستری به این مأموریت اعزام شوند ـ چون آنها از نظر مقامی که دارند بهتر می‌توانند این وظیفه را انجام دهند.

در این وقت شاه از اطاق بیرون رفته و من و فروغی را تنها گذاشتند ـ فروغی به من گفت: اعلیحضرت از نظر همان اعتماد و اطمینان دستور احضار شما را دادند. این مأموریت برای انتقال اموال و املاک شاه سابق است که چون شاه سابق از شما حرف شنوی دارند اعلیحضرت همایونی این‌طور تصمیم گرفتند که شما به اصفهان اعزام و ترتیب این کار را به نحو احسن بدهید.

در جواب آقای فروغی گفتم: این صحیح ـ امر اعلیحضرت را اطاعت می‌کنم ولی اگر هیئتی مرکب از دو تن از وزیران و چند نفر از قضات به این مأموریت بروند بهتر خواهد بود.

چون باز فروغی اصرار نمود و مرا در قبول این مأموریت خطیر تشویق کرد و از طرفی چون حس کردم اعلیحضرت همایونی [محمدرضاشاه] قصد دارند اموال منقول و غیر منقول پدر را در صورت انتقال به ملت ببخشند با کمال میل حاضر به انجام آن شدم.

در این وقت فروغی از اطاق خارج شد و چند دقیقه بعد در التزام اعلیحضرت همایونی باز گشتند و اعلیحضرت خطاب به من فرمودند: پس در این صورت نامه‌ای به اعلیحضرت پدرم می‌نویسم و در آن جریان مملکت را تشریح و اشاره به مأموریت شما نموده و تقاضا خواهم کرد با صلاحدید و مشورت شخص شما ترتیب این کار را بدهند.

همان‌جا اعلیحضرت نامه‌ای تحت عنوان « اعلیحضرت پدر تاجدارم » که کاملاً جنبه خصوصی و خانوادگی داشت شخصاً تحریر و قرار شد فردا صبح من به اتفاق آقای قوام الملک شیرازی (پدر شوهر والاحضرت اشرف پهلوی) به سوی اصفهان حرکت کنیم.

چون راه‌ها ناامن بود من از آقای فروغی در خواست نمودم با سفارت

انگلیس تماس گرفته شود تا سر فرماندهی ارتش انگلیس دستورات لازم به نیروهای مستقر در راه قم ـ اصفهان بدهند که مزاحم نشوند. قرار بر این شد که همان شب جریان به سر ریدر بولارد وزیر مختار انگلیس اطلاع داده شود ولی موافقت سفارت در حدود یک بعدازظهر روز بعد واصل شد و ما ناچار در ساعت ۳/۳۰ بعدازظهر [۲۸ شهریور] به طرف اصفهان حرکت و شب را در قم استراحت کرده و فردا صبح [جمعه ۲۹ شهریور] در منزل کازرونی (تاجر و کارخانه‌دار مشهور اصفهان) خدمت اعلیحضرت رضاشاه رسیدیم.

همین‌که وارد باغ کازرونی شدیم دیدیم شاه فقید در حالی که شنل آبی رنگ خود را به دوش انداخته و به لباس نظامی ملبس بودند آماده حرکت به طرف کرمان می‌باشند. سرهنگ آذرپی رئیس اسکورت سلطنتی و سرهنگ بهنام رئیس شهربانی اصفهان نیز در التزام می‌باشند.

فوراً خود را به شاه رسانده گفتم: برای عرض مطلب لازمی شرفیاب شدیم ـ استدعا داریم اجازه فرمائید عرایض خود را در مکان خلوتی به عرض برسانیم. شاه با قیافه متبسم ولی ناراحت گفت: ای وزیر راه من می‌دانم تو آمدی مرا راه بیاندازی...

لحظه‌ای بعد در سالن پذیرائی کازرونی قرار گرفته نخست یکی از حاضران اظهار داشت: « ملت ایران هیچ‌گاه خدمات اعلیحضرت همایونی را فراموش نکرده و تا دنیا باقی است نام آن پدر تاجدار...

صحبت این شخص ادامه داشت که اعلیحضرت فقید به خود حرکتی داده و با صدای بلند گفتند: شعر چرا می‌گی؟ شخص مزبور ادامه صحبت را مصلحت ندانسته و دقیقه‌ای بعد به عنوان این‌که حضور علیا حضرت ملکه مادر برسد ـ از اتاق خارج و من تنها در خدمت اعلیحضرت فقید ماندم.

شاه پرسیدند: منظور از آمدن به اصفهان چه بود و چه کار لازمی داشتی؟ من در جواب عین نامه اعلیحضرت همایونی [= محمدرضاشاه] را تقدیم نموده و شاه آن را تا آخر قرائت نمودند.

اعلیحضرت فقید هم خوب می‌توانستند بخوانند و هم با دقت مطالب را

تحریر می‌کردند.

شاه فقید پس از این‌که نامه اعلیحضرت (محمدرضاشاه) را تا انتها خواندند اظهار داشتند: بسیار خوب من هم چنین قصدی داشتم ـ قلم و کاغذ را بده تا تمام دارائی خود را ببخشم.

عرض کردم غیر رسمی صلاح نیست. پرسیدند: چطور صلاح نیست؟ گفتم قانون این‌طور گفته است. وقتی اسم قانون را بردم سر را تکان داده دو بار تکرار نمودند: قانون این‌طور گفته ـ عجب قانون این‌طور گفته.

آنگاه فرمودند: دکتر خودت هر طور مصلحت می‌دانی عمل کن. به عرض رساندم باید تشریفات محضری آن انجام و صلحنامه به ثبت برسد تا صورت قانونی به خود بگیرد.

شاه جواب داد: شما هم وزیر راهی و هم حقوق‌دان ـ برو هر طور می‌دانی تمام کن که باید هرچه زودتر از اینجا حرکت کنم.

به فوریت از جا بلند شدم و عده‌ای را برای احضار یک نفر از سر دفتران اسناد رسمی فرستادم ـ ولی هرچه در شهر گشتند از محضردار خبری نبود. آن روز، روز جمعه بود اصفهانی‌ها رسم دارند که روزهای جمعه را به‌کلی تعطیل کرده و از شهر خارج شده و در باغات به هواخوری می‌پردازند. چون من عجله در کار داشتم آقای سعید رئیس ثبت اسناد را خواستم. سعید در حمام بود ـ ایشان از ترس شاه بدون اتمام شستشو حمام را ترک کرده به خانه کازرونی آمدند. جریان را به ایشان گفتم و از ایشان خواستم فوری یک صاحب دفترخانه را حاضر نماید.

در نتیجه سعی ایشان بالاخره یکی از صاحبان محاضر که رشتی بود پیدا شد و ما در منزل امیر نصرت اسکندری ـ فرماندار اصفهان (آن موقع اصفهان استاندار نداشت و بر طبق قانون قدیم توسط فرماندار اداره می‌شد) حاضر شده و صلحنامه‌ای که شخصاً تهیه کرده بودم ـ روی دو ورقه از اوراق اسناد رسمی نوشته و بعد در دفاتر « ثبت » و « نماینده » وارد و شخصاً دفاتر را زیر بغل گذارده به طرف منزل کازرونی حرکت نمودم تا اعلیحضرت فقید

آن‌را امضا نمایند.

تازه وارد ساختمان باغ کازرونی شده بودم که صدائی از دور به گوشم رسید. این صدای اعلیحضرت سابق بود که روی بالکن عمارت قرار داشته و به من می‌فرمودند: دکتر ـ دکتر از این طرف بیا. بلافاصله خدمت ایشان رسیده و اوراق را به نظرشان رساندم. فرمودند: این‌ها چیست؟ـ گفتم دفتر است که عین مندرجات سند در آن به ثبت رسیده و اعلیحضرت باید در هر دو جا امضا نمایند و در دفاتر نیز به خط خود مندرجات سند را تصدیق نمایند.

شاه صلحنامه را به دقت خواندند و بعد با تقریر من جمله‌ای [یعنی ثبت با سند برابر است] در پای سند نوشتند.

متن صلحنامه:

به نام خداوند متعال ـ چون از ابتدای تأسیس و تشکیل سلطنت خود پیوسته در فکر عمران و آبادی کشور بوده و این مطلب را در مقدمه اصلاحات کشور خود قرار داده بودم و همواره در نظر داشتم آن رویه عمران سر مشق کلیه صاحبان زمین و املاک گردد تا در موقع خود بتوانم از ثمره این املاک کلیه ساکنان و رعایای کشور خود را بهره‌مند نمایم ـ این فرصت را در این موقع که فرزند ارجمند عزیزم اعلیحضرت محمدرضاشاه پهلوی زمام امور را به دست گرفته‌اند حاصل شده است ـ بنابراین مصالحه نمودم کلیه اموال و دارائی خود را اعم از منقول و غیر منقول و کارخانجات و غیره از هر قبیل که باشد به ایشان به مال الصلح دو گرم نبات موهوب تا به مقتضای مصالح کشور به مصارف خیریه و فرهنگی و غیره به هر طریقی که صلاح بدانند برسانند. ثبت با سند برابر است.

امضا ـ رضا پهلوی

پس از این‌که اعلیحضرت رضاشاه در دفاتر ثبتی و روی دو برگ سند رسمی امضای رسمی خود را نمودند و تشریفات قانونی انتقال املاک به این

ترتیب خاتمه یافت زنگ زده پیشخدمت مخصوص خود را که « محمود » نام داشت و ایشان در جزیره موریس و ژوهانسبورگ تا دم واپسین از شاه دور نبودند احضار کردند. شاه فقید به پیشخدمت دستور داد کیف‌دستی را از اتاق بیاورد. پیشخدمت لحظه‌ای بعد کیف قطور سیاه رنگی به دست رضاشاه داد و شاه در حضور من آن را گشودند و دسته چکی از آن خارج کردند و آنگاه روی خود را به من کرده فرمودند: « تمام دارائی نقدی من ۶۸۰ میلیون ریال است که در بانک ملی ایران شعبه مرکزی در حساب مخصوص موجود می‌باشد ».

در این وقت شاه دقیقه‌ای سکوت نموده بعد با قیافه دردناک این‌طور اضافه کردند:

« دکتر من یقین دارم وقتی پا را از مملکت به خارج نهادم همه جا خواهند گفت و خواهند نوشت که در بانکهای خارج نیز وجوه بی‌شماری داشته و این پولها را برای چنین روزی ذخیره کرده بودم ولی این‌طور نیست. من به جرئت می‌گویم نه در بانکهای خارجه و نه در بانکهای داخله جز بانک ملی ایران وجهی ندارم و اموال و املاک من همان مستغلات تهران و شمیران و بعضی از شهرستانها می‌باشد »

آنگاه شاه برای تأئید بیانات خود دست در کیف برده دفترچه‌ای از آن خارج نمودند و به دست من دادند. در این دفتر که تمام صفحات آن به خط اعلیحضرت فقید و با مداد نوشته شده بود صورت تمام اموال منقول و غیر منقول به طور دقیق در آن ثبت بود و در مقابل هر یک از املاک میزان بهره و عایدی هر ملک دیده می‌شد و تا آنجا که به خاطر دارم به طور جدول‌بندی عایدی چندین سال را نوشته بودند تا بدانند عواید فلان ملک هر سال چقدر اضافه می‌گردد. رضاشاه فرمودند: «تا این ساعت هیچ‌کس از وجود چنین دفتری مطلع نبود ـ چون حق داشتم این سر را از دیگران و محاسبین املاک پنهان دارم تا اگر سر سال بیلان آن را جلویم گذاردند بدون مطالعه آن بیلان را قبول نکرده پس از مراجعه به دفترچه صحت یا عدم صحت بیلان عملکرد املاک را اعلام بدارم.

حال که با انجام این تشریفات دفترچه برایم ارزشی ندارد و در طول سلطنت خود این دفتر چه را هیچ‌گاه از خود دور نداشته بودم امروز به شما داده تا به فرزند عزیزم بدهید که از ارقام آن استفاده نمایند »

دفترچه را از اعلیحضرت گرفته در جیب خود نهادم. در این وقت شاه از روی مبل بلند شده و من هم به احترام بر خاسته و اعلیحضرت در حالی که چشمان خود را به روی قالی اطاق دوخته بودند درد و دلهای خود را برایم آغاز کرد.

آن روز من نزدیک دو ساعت تک و تنها در حضور پادشاهی بودم که بیست سال با اقتدار کامل در مملکت حکومت نمود.

اعلیحضرت فقید به راستی وطن‌پرست بود و بدون مبالغه در جهان بیش از هر چیز به ایران و فرزندان خود علاقمند بوده است. شاهی که برای آقائی ایران و عظمت کشور خود کاپیتولاسیون را لغو نمود و در سالهای اول سلطنت خود کاروان محصل به اروپا اعزام داشت ـ و تا شهریور ۲۰ـ صدها کارخانه و موسسات تولیدی و انتفاعی در سراسر کشور بر پا کرد ـ واقعاً درد دلهای او در قلبها اثر می‌کرد.

آن روز بیش از پنج روز از استعفای سر سلسله دودمان پهلوی نگذشته بود. من در طول وزارت خود بارها به حضور اعلیحضرت فقید بار یافته و در مسائل مختلف که اغلب با امور وزارتخانه ارتباط داشت به مذاکره می‌پرداختم و دستوراتی اخذ می‌نمودم ولی آن روز صحبت شاه فقید صحبت دیگری بود. شاه مانند یک دوست صمیمی و وفادارکه در شادی و غمگساری شریک هم باشیم برایم صحبت کرد. از گذشته و از آینده.....

بیش از ۵ دقیقه شاه فقید در سالن بزرگ کازرونی ایستاد و چشم از قالی بر نمی‌داشت. به قدری شاه متأثر بود و به اندازه‌ای رنج می‌برد که سیمایش هر لحظه تغییر رنگ می‌داد.

من که بیش از این صلاح نمی‌دانستم که شاه فقید در آن حال باقی بماند عرض کردم:

« قربان چرا متأثر می‌باشید. تأثر برای چی؟ ـ آیا اعلیحضرت تاریخ اقوام و ملل زنده دنیا را مطالعه نفرمودند؟ اعلیحضرت به خوبی می‌دانند این آتشی در دنیا افروخته شده نتیجه خودکامی و حرص و آز زمامداران ممالکی می‌باشد که خود را مشعل‌دار تمدن می‌دانند و در پناه این مشعل روزی هزاران نفر از جوانان خود را در نبرد جاه و جلال به وادی فنا می‌فرستند. چنان که در ایران نیز آتش شهوت خود را برافروخته و نزدیک بود این ملت بی‌پناه و صلح‌خواه را نیست و نابود نمایند. ولی سیاست اعلیحضرت مانع از انجام نقشه آنان شد و به عقیده من همین افتخار برای پادشاهی بس که برای جلوگیری از خونریزی و ثبوت بی طرفی یک ملت ضعیف دستور آتش‌بس صادر کرده و حتی به خاطر دوام و بقای این ملت از تاج و تخت خود نیز صرف‌نظر نمود.

شاه که به دقت سخنان من را استماع می‌کرد سر را بلند نموده و من برای اولین بار دیدم که چشمهای شاه پر از اشک است و در همین حال شاه فقید با صدای گرفته گفت:

« ولی کدام منصف و کدام حقیقت‌دانی وجود دارد که هواخواهی من را اذعان نماید. دیدید مجلس با من چه کرد. هنوز قدم از تهران بیرون ننهادم که مجلسیان نغمه‌ساز نمودند. این نغمه‌ها را چه کسانی ساز نمودند. همان کسانی که همیشه و همه جا مرا می‌ستودند و از اعمال و رفتار من تملق‌ها می‌گفتند. من یک سربازی بودم که از روی قاطر و یا در پشت مسلسل و توپ برای بقای ایران دوش به دوش صدها سرباز پا برهنه و گرسنه دیگر جنگ می‌کردم. خاطرات دوران سربازی من در گیلان باور کردنی نیست. من که از مشکلات مردم بخصوص طبقات سوم و چهارم واقف بودم و خود نیز از میان این طبقه بر خاسته بودم چگونه ممکن بود در فکر مردم نباشم و در طول سلطنت با عفریت بیکاری و فقر و فاقه در نبرد نشوم »

شاه از جای خود حرکت کرده ـ دور سالن را طی نمود و به صحبت خود ادامه داد: « من مطمئن هستم تمام خاطراتم در دلم باقی خواهد ماند و

هیچ‌کس از اسرار درونم آگاهی نخواهد یافت »

مجدداً شاه در برابرم قرار گرفته و در حالی که از شدت احساسات می‌لرزیدند گفتند:

« این بوق و کرناها چیست؟ این رادیو انگلیس (مقصود رادیو لندن است) چه می‌گوید و چه حق و حسابی از من می‌خواهد؟ و این کی است که به فارسی فحش می‌دهد؟ من مگر رشوه بده بودم که رشوه این رادیو را نداده و حالا شب باید یک مشت فحش و ناسزا بشنوم.

راستی دکتر ـ مردم چه می‌گویند و درباره این داد و بیداد رادیو انگلیس چه نظری می‌دهند؟

من به این سئوال شاه فقید جوابی نداده گفتم: اعلیحضرت بی‌اعتنا باشند. نظیرهمین سخن پراکنیها در رادیو برلن علیه زمامداران انگلیس می‌شود. مثلی است معروف در روز سختی آش و حلوا تقسیم نمی‌کنند.

من حق داشتم به شاه این طور جواب بدهم. چون همان‌طوری که گفتم به قدری شاه فقید متأثر بود که بی‌اختیار می‌لرزید. ولی وقتی شاه این جواب را قانع کننده ندانست ـ مجدداً گفتند: « بشر بی‌عیب نیست. مسلماً من در سلطنت خود کارهائی کرده‌ام که از نظر بعضیها خوب و به نظر برخیها بد بوده است. به راستی کارهای خوب من کدام است و چه کارهائی خوب نبوده است که تا کنون به آن واقف نشده‌ام »

سکوت را جایز ندانسته گفتم: « من از نظر یک وزیری که چندین سال بنا به تمایل اعلیحضرت در کابینه‌ها عضویت داشته به عرض می‌رسانم ـ چون در این چند روزه مجال و فرصتی نبود که از مردم ـ از افراد آن طبقه که از روی عقل و انصاف قضاوت می‌کنند سئوالی بکنم ـ البته اعلیحضرت حق می‌دهند که من ندانسته از زبان مردم سخن نگویم و بدون پرده عرض می‌کنم به نظر من که وزیر اعلیحضرت بودم جز یک کار بیشتر کارهای اعلیحضرت به خیر و صلاح مردم بوده و اگر امروز تر و خشک با هم بسوزند جبر تاریخ می‌باشد ولی وقتی که احساسات فرو نشست ـ همین رادیو لندن

که یک فرستنده خارجی است و به دستور خارجی علیه اعلیحضرت سخن می‌گوید روزی خواهد رسید له اعلیحضرت داد سخن بدهد »

شاه که با دقت زایدالوصفی اظهارات مرا گوش می‌داد با عجله پرسید:

« خوب آن یک کار کدام بود؟ » عرض کردم: « قربان تعدیات مأمورین املاک اختصاصی مردم را به ستوه آورده بود »

شاه وقتی این جمله را شنید دست را به پیشانی خود برده و در فکر فرو رفت و لحظه‌ای بعد دست را حرکت داده گفت:

« راست گفتی ـ راست گفتی ـ بر پدر... لعنتِ که از نیت خیرخواهانه من سوء استفاده کرده ـ رعایای بدبخت مازندرانی را که هم ولایتی من بودند تحت فشار قرارداده و با وجودی که من بعضی مواقع به این فشارهای بی‌مورد پی می‌بردم ـ با زبان تملق می‌گفت: خیر قربان همه به دعاگوئی مشغول می‌باشند. ای لعنت بر او و سایرین که مرا در جریان وقایع نمی‌گذاشتند. چقدر درست گفتی دکتر ـ او آن صد هزار تومان را از کجا آورده بود که در زیر سقف بام اطاقش در « کیا کلا » بابل پنهان کرده بود. اگر آن روز آن گزارش محرمانه به من نرسیده بود و بدون اطلاع وارد اطاق او نمی‌شدم و دستور نمی‌دادم که سقف اطاق را برچینند او هنوز در رأس کار بود و به قول شما مردم را بیشتر به ستوه می‌آورد »

شاه باز در فکر فرو رفت و بعد از لحظه‌ای مکث اضافه کردند: « از همین نقطه ضعف است که رادیو اجنبی استفاده کرده هر شب به من ناسزا می‌گوید ـ کو آن وسیله‌ای که من بتوانم حقایق را فاش کنم و بگویم روحم از این تعدیات خبر نداشت و منظور واقعی من از خرید املاک ـ آبادانی املاک و ازدیاد محصول و رونق صادرات بود »

درد دل شاه سابق ساعتی به طول کشید ـ چون هر دو خسته شده بودیم و هر دو به شدت متأثر بودیم و از طرفی لازم بود فوراً به تهران بازگشت نمایم ـ چون در آن روزها از نظر مسئولیتی که در دولت داشتم و امور راه‌های شوسه و راه‌آهن با من بود ـ می‌بایست در تهران حضور داشته باشم ـ

اجازه مرخصی خواستم.

شاه با تقاضای من موافقت و گفتند ما هم از این طرف می‌رویم. مقصود شاه خروج از اصفهان و حرکت به کرمان بود.

سئوال کردم: بالاخره تصمیم اعلیحضرت اقامت در کرمان است یا مسافرت به خارج از ایران؟ فرمود: دیشب تصمیم غیر قابل برگشت خود را گرفتم و باید حتماً ایران عزیز را بالاجبار ترک کنم و با کشتی راه امریکای جنوبی را در پیش می‌گیرم.

بعد شاه پرسید: « در میان ممالک امریکای جنوبی کدام کشور بهتر است و من خواهم توانست در آن مملکت زندگی آسوده و بدون سر و صدائی داشته باشم؟» ـ به اطلاع ایشان رساندم:

« بهترین مملکت امریکای لاتین که آب و هوای آن سازگار باشد ـ کشور آرژانتین است و تا حدودی که اطلاع دارم در این مملکت چند تاجر ایرانی نیز سالهاست اقامت دارند و خیلی کسب و کارشان رونق دارد. »

شاه پرسید: « مثل این‌که در این مملکت سفارتخانه هم داشتیم؟ » به عرض رساندم: «چند سال قبل آقای نادر آراسته وزیر مختار ایران در ممالک امریکای لاتین مانند آرژانتین ـ برزیل و شیلی بودند »

در این وقت شاه دوباره با من دست داده و بار دیگر نسبت به اینجانب تفقد مخصوص نموده و اعتماد و اطمینان همیشگی خودشان را خاطر نشان فرمودند و تا جلوی پلکان عمارت تشریف آورده و هنوز چند متری از شاه فقید دور نشده بودم که اعلیحضرت مرا صدا زده فرمودند:

« دو قطعه جواهر مربوط به خزانه جواهرات سلطنتی که در زمان عروسی علیا حضرت ملکه فوزیه به امانت گرفته بودند نزد والاحضرتهای اشرف و شمس می‌باشد. آنها را با خود به تهران برده تحویل بانک ملی نمائید»

عرض کردم: « اگر آقای قوام الملک این وظیفه را انجام دهند ـ بهتر خواهد بود » شاه فقید قوام الملک را احضار نموده و دو قطعه جواهر را به ایشان دادند و آقای قوام نیز پس از ورود به تهران با حضور آقای گلشائیان

وزیر دارائی و آقای فرزین مدیر کل بانک ملی و موید احمدی ناظر مجلس در بانک ملی تحویل خزانه سلطنتی دادند و رسید آن را به وزارت دربار فرستادند.

مسافرت به اصفهان سه روز به طول انجامید. به مجرد ورود به تهران ـ در کاخ اختصاصی به حضور اعلیحضرت همایونی رسیده و سند رسمی را تقدیم نمودم.

بخشیدن اموال شاه سابق به ملت:

دکتز سجادی در ادامه می‌نویسد:

«وقتی که سند را به اعلیحضرت [محمدرضاشاه] دادم فرمودند: نروید تا کار را تمام نمائیم. من اطلاعی از کار نداشتم. بعد از این‌که آقای نصرالله انتظام رئیس تشریفات سلطنتی را احضار فرمودند معلوم شد اعلیحضرت (محمدرضاشاه) قصد بخشیدن اموال غیر منقول به دولت و ۶۸۰ میلیون ریال وجوه نقد را به ملت دارند.

درست به خاطرم می‌باشد که تا ساعت یک بعد از نصف شب دوم مهر ماه ۱۳۲۰ اینجانب و آقای انتظام در حضور اعلیحضرت بودیم تا بالاخره ۶۸۰ میلیون ریال را برای تأسیس دبستان ـ دبیرستان ـ بیمارستان و پرورشگاه در تهران و شهرستانها تقسیم نمودیم ـ ولی حیف در حدود ۵۰ میلیون از این وجوه به آذربایجان مرحمت شده بود که بیشتر آن لوطی خور شده و کمتر از ششصد هزار تومان آن را به مصرف رساندند....

من خودم در زمان استانداری آذربایجان با تعجب واقف به این جریان شده و بسیار تأسف خوردم از این‌که در مملکتی زندگی می‌کنم که دزدان اجتماعی حتی از اموال و هدایا و عطایای شاه نمی‌گذرند و این وجوه را که برای موسسات فرهنگی و خیریه اعطا شده است می‌خورند و هیچ‌کس نیست که این دسته از دزدان را تحویل محکمه قانون بدهد. (دکتر محمد سجادی نقل از کتاب روزشمار تاریخ ایران ج۱ ص ۴۱۲).

بخش سیزدهم

تاریخ تکرار می‌شود

۲۶ شهریور ۱۳۲۰

روز [چهارشنبه] ۲۶ شهریور ۱۳۲۰ روز تکرار تاریخ است. شاهی که با محبوبیت به تخت سلطنت نشست با سرشکستگی تخت سلطنت را ترک کرد و رفت و شاهی دیگر با محبوبیت کار خود را آغاز کرد تا روزی دگر که او هم با سرشکستگی وطن را ترک کند و برود و رژیم دیگری جانشین او شود.

ای کشته کرا کشتی تا کشته شدی زار / تا کشته شود روزی آن کس که تو را کشت

و تاریخ این چنین تکرار می‌شود.

آئین سوگند از طرف محمدرضاشاه:

روز (۲۶ شهریور ۱۳۲۰) جلسه فوق‌العاده مجلس شورای ملی تشکیل شد و محمدرضا پهلوی جهت اعلام جانشینی پدرش و اجرای سوگند به مجلس رفت و سوگند یاد کرد که شاهی قانونی باشد و اصول قانون اساسی را رعایت کند و افزود که اگر در گذشته اجحافی شده باشد برطرف و جبران خواهد شد.

*** روزنامه اطلاعات عصر روز ۲۵ شهریور تشریفات رفتن شاه جدید به مجلس را [که به وسیله نخست‌وزیر نوشته شده بود] منتشر کرد ـ ما عیناً

نوشته روزنامه را با همان اصطلاحات و جملات و القاب متداول آن روز در زیر نقل می‌کنیم:

تشریفات رفتن شاه جدید به مجلس:

تشریف فرمائی اعلیحضرت همایون شاهنشاهی محمدرضاشاه پهلوی ـ به مجلس شورای ملی برای ادای سوگند ـ براساس اصل ۳۹ متمم قانون اساسی در روزچهارشنبه ۲۶ شهریور ۱۳۲۰

۱ـ خط عبور.

موکب همایونی در ساعت ۴ بعدازظهر از کاخ مرمر حرکت و از خیابان پهلوی و خیابان شاه عبور فرموده و در ساعت چهار و ربع به مجلس شورای ملی نزول اجلال خواهند فرمود.

۲ـ ترتیب حرکت موکب مبارک:

الف ـ دوساعت قبل از وقت مأموران شهربانی در طرفین معبر موکب همایونی خواهند ایستاد. در میدان بهارستان عده‌ای از مأمورین شهربانی حضور خواهند داشت

یک گروهان گارد احترام با یکدسته موزیک در داخل باغ مقابل عمارت مجلس صف خواهند کشید.

ب ـ موکب مبارک به ترتیب زیر حرکت خواهند نمود:

ـ اتومبیل همایونی.

ـ آجودان سواره ۸ نفر ـ سوار نیزه دار دو اسواران.

ج ـ هیئت وزیران در مدخل سرسرای عمارت حاضر خواهند بود.

د ـ در موقع ورود اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به مجلس درفش شاهنشاهی بر فراز عمارت کشیده می‌شود.

هـ ـ اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بعد از ورود به مجلس یک ربع ساعت در اطاق آئینه استراحت فرموده و هیئت دولت با لباس تمام رسمی داخل

تالار جلسه شده در جای خود قرار خواهند گرفت.

ز- در موقع مقرر رئیس تشریفات سلطنتی ورود اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را به طالار جلسه اعلام نموده در این موقع حضار قیام خواهند نمود.

اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در جلو میز مخصوص تشریف فرما شده سوگند نامه را که بوسیله رئیس تشریفات سلطنتی تقدیم می‌شود قرائت خواهند فرمود.

ح ـ بعد از انجام آئین سوگند اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به ترتیبی که تشریف آورده بودند معاودت خواهند فرمود.

نخست‌وزیر ـ محمد علی فروغی

برگزاری آئین سوگند از طرف محمدرضاشاه پهلوی:

روزنامه اطلاعات روز چهارشنبه عصر ۲۶ شهریور ـ چگونگی برگزاری آئین سوگند شاه جدید در مجلس را نوشت و ما هم با همان عبارات و اصطلاحات و القاب متداول آن روز نقل می‌کنیم:

طبق دعوتی که از طرف ریاست مجلس شورای ملی بعمل آمده بود از ساعت چهار بعد از ظهر ـ هیئت وزیران ـ امرای لشکر ـ معاونین و مدیران کل وزارتخانه‌ها و رئیسان اداره‌های دولتی همه با لباسهای تمام رسمی متدرجاً در عمارت پارلمان و باغ بهارستان حضور یافتند.

آقایان نمایندگان مجلس شورای ملی نیز با لباس رسمی در مجلس حضور داشتند.

در ساعت چهار و نیم بعد از ظهر موکب اعلیحضرت محمدرضاشاه پهلوی برای اجرای مراسم سوگند در بین اظهار احساسات و هورای مردم به مجلس شورای ملی تشریف فرما گردیدند.

گارد احترام مراسم احترامات نظامی را بعمل آورد و مارش سلام نواخته شد.

اعلیحضرت همایونی در مدخل عمارت مجلس شورای ملی از اتومبیل پیاده شدند.

در این موقع مطابق برنامه ـ هیئت وزیران و امرای لشکر در سر سرای عمارت مجلس به ترتیب ایستاده بودند.

بلا فاصله پس از تشریف فرمائی به عمارت مجلس درفش شاهنشاهی بر فراز عمارت افراشته گردید.

اعلیحضرت همایونی پس از ابراز محبت به هیئت دولت به تالار آئینه تشریف فرما و پس از کمی استراحت به تالار جلسه تشریف بردند. رئیس تشریفات سلطنتی ورود اعلیحضرت را به تالار جلسه اعلام و عموم حضار قیام نمودند.

اعلیحضرت همایونی نخست در برابر کلام الله مجید سوگند نامه زیر را قرائت فرمودند:

سوگند نامه:

بسمه تعالی ـ من خداوند قادر متعال را گواه گرفته به کلام الله مجید و بر آنچه نزد خدا محترم است قسم یاد می‌کنم که تمام هم خود را مصروف حفظ استقلال ایران نموده حدود مملکت و حقوق ملت را محفوظ و محروس بدارم ـ قانون اساسی مشروطیت ایران را نگهبان و بر طبق آن و قوانین مقرره سلطنت نمایم و در ترویج مذهب جعفری اثنا عشری سعی و کوشش نمایم و در تمام اعمال و افعال خود خداوند عز شانه را حاضر و ناظر دانسته منظوری جز سعادت و عظمت دولت و ملت ایران نداشته باشم و از خداوند متعال در خدمت به ترقی ایران توفیق می‌طلبم و از ارواح طیبه اولیای اسلام استمداد می‌کنم »

آنگاه اعلیحضرت همایونی زیر سوگند نامه را امضا فرمودند.

سپس خطابه زیر را خطاب به مجلس و ملت ایران ایراد فرمودند:

متن بیانات اعلیحضرت:

اکنون که مقتضیات داخلی کشور ایجاب نموده است که من وظائف خطیر سلطنت را عهده دار شوم و در چنین موقع سنگینی مهام امور کشور را مطابق قانون اساسی تحمل نمایم ـ لازم می‌دانم با توجه وافی به اصول مشروطیت و تفکیک قوا ـ لزوم همکاری دائم و کامل را بین دولت و مجلس شورای ملی خاطر نشان نموده برای تامین مصالح عالی کشور متذکر شوم که هم من و دولت و هم مجلس شورای ملی و عموم افراد ملت هر یک باید مراقبت تام نسبت به انجام وظائف خود داشته باشیم و هیچ‌گاه به هیچ وجه از رعایت کامل قوانین فرو گذار نکنیم.

در این زمینه مخصوصاً برای رفاه اهالی کشور فرمان موکد داده شده که به عموم ماموران و مستخدمین کشوری و لشکری ابلاغ گرددکه هرکس از حدود قوانین و مقررات وابسته تجاوز نماید یا به حقوق افراد تعدی کند موافق قانون به کیفر مقرر خواهد رسید.

دولت مأموریت دارد گذشته از اهتمام جدی در اجرای دقیق قوانین برای حصول تأمین قضائی ـ برنامه جامعی ـ حاکی از رئوس اصلاحات مربوط به امور اجتماعی و اقتصادی و مالی و تغییر مقرراتی که با احتیاجات و مقتضیات امروز وفق نمی‌دهد ـ هرچه زود تر با موافقت و تصویب مجلس تهیه نموده و به موقع اجرا بگذارد که موجبات آسایش عموم طبقات اهالی کشور و همچنین بهبود اوضاع زندگی خدمتگذاران لشکری و کشوری از هر جهت آماده و وسائل ترقیات آینده کشور فراهم گردد.

این نکته را مخصوصاً یادآور می‌شوم که من جد وافی خواهم داشت که پیوسته وظائف خود را مطابق قانون و وجدان انجام دهم و انتظار دارم نمایندگان ملت و عموم کارکنان ادارات دولت وطبقه روشن فکر هم همین معنی را نصب العین خود نموده برای سعادت و بهروزی میهن که مقصود مشترک همه ماها می‌باشد از این روش منحرف نگردند. ضمناً دولت من

اهتمام کامل بعمل خواهد آورد که با همکاری نزدیک با دولتهائی که منافع ما با منافع آنها ارتباط مخصوص دارد به‌طوری که مصالح مملکتی کاملاً رعایت شود مشکلاتی که فقط برای ما پیش آمده حل شده و جریان امور بر وفق دلخواه گردد.

در این صورت امید وارم به فضل خداوند با منتهای کوششی که همه با تمام قوا به‌عمل خواهیم آورد کشتی سلامت کشور را به ساحل برسانیم.

خطابه در میان کف زدن ممتد حضار به پایان رسید و اعلیحضرت همایونی در بین ابراز احساسات عمومی به تالار آئینه بازگشت و پس از قدری توقف به همان طریق که تشریف‌فرما شده بودند مراجعت نمودند. (نقل از روزنامه اطلاعات ـ چهارشنبه ۲۶ شهریور)

پایان نگرانی از رفتن رضاشاه

آقای گلشائیان در خاطرات خود جریان را این‌گونه شرح می‌دهد:

« شاه (جدید) ساعت چهار بعد از ظهر به مجلس آمد. هیئت دولت حاضر بودند ـ شاه به سالن مجلس آمد و قسم خورد که طبق قانون اساسی سلطنت کند.

سپس آقای گلشائیان می‌نویسد:

به این ترتیب رضاشاه پهلوی از میان رفت و اندیشه‌ای که برای همه بود که بعد از مردن یا کشته شدن رضاشاه مملکت چه حالی به خود می‌گیرد تمام شد. چون هیچ‌کس تصور استعفا نمی‌کرد و با رویه‌ای که (رضاشاه) پیش گرفته بود تصور می‌رفت اگر به مرگ طبیعی نمیرد قطعاً کشته خواهد شد، ولی البته به‌هر صورت از بین می‌رفت ـ و مملکت دچار هرج و مرج و انقلاب عجیبی می‌شد ـ بجز این ترتیب ـ که از حدود تصور همه خارج بود. (پایان نقل از عباسقلی گلشائیان وزیر دارائی وقت)

*** محسن فروغی (فرزند محمد علی فروغی ـ نخست‌وزیر) در خاطراتش می‌گوید:

« پس از تشکیل جلسه مجلس و آئین سوگند شاه که بوسیله رادیو در

تمام کشور پخش شد ـ اضطراب و نگرانی مردم تا حدی بر طرف شد. در چند روزه اخیر به واسطه شیوع خبرها و انتشارات دروغ و روشن نبودن وضعیت ـ مردم دچار اضطراب و نگرانی شدیدی شده بودند به طوری که بازار تهران بکلی تعطیل بود و گروهی از مردم با شتاب از شهر خارج می‌شدند. ولی به مناسبت نطق دیروز پدرم و جریان مجلس مقدار زیادی از نگرانی مردم کاسته شد.

همان روز که مراسم سوگند را شاه به جای آورد طبق سنن پارلمانی هیئت وزیران استعفا کردند و شاه جدید انتخاب نخست‌وزیر را بر عهده نمایندگان مجلس قرار داد. (فروغی و شهریور ۲۰ ص ۱۵۲ـ ۱۵۳)

*** اشرف پهلوی در خاطراتش می‌نویسد:

روزی که برادرم محمدرضا پهلوی ـ شاه ۲۲ ساله جدید ایران ـ برای ادای سوگند به مجلس شورای ملی رفت ـ من از رادیو فریادهای « زنده باد شاه » را در حالیکه کالسکه سلطنتی از خیابانها می‌گذشت ـ می‌شنیدم. با وصف این ما می‌دانستیم که او بیش از هلهله مردم به چیزهای دیگر احتیاج دارد تا بتواند این دوران بحرانی را پشت سر بگذارد.

اندکی بعد اعلام شد که مجلس شورای ملی ـ در حالی که کلیه نمایندگان کشورهای خارجی ـ به استثنای نمایندگان انگلیس و روسیه ـ در آن حضور داشته‌اند ـ با کف زدنهای شدید و طولانی از شاه استقبال کرده است.

با وجودی که پدرم از سلطنت استعفا داده بود ـ متفقین هنوز راضی نشده بودند. آنها از رضاشاه می‌ترسیدند. از این رو تصمیم گرفتند هرچه زود تر اورا از ایران تبعید کنند. پدرم از ایشان استفسار کرده بود که آیا می‌تواند به آرژانتین برود؟ متفقین با این پیشنهاد موافقت کرده بودند.

گزارشات وزیر مختار انگلیس به لندن:

بولارد ـ وزیر مختار انگلیس در ایران ـ در ۱۶ سپتامبر ۱۹۴۱ به لندن چنین تلگراف کرد:

« رضاشاه رفت. اغتشاش در تهران شروع شد چون خبر دادند که ارتش روس به کرج که سی مایل با تهران فاصله دارد رسیده است. وابسته نظامی شوروی به من گفت که آنها تا فردا به تهران خواهند رسید ـ همان موقع که ارتش انگلیس هم به تهران می‌رسد ـ به شرط این‌که مقاومتی از طرف ایرانیان دیده نشود ـ ارتش در خارج تهران اقامت خواهد کرد و داخل شهر نخواهد شد.... من امیدوارم ارتش ما هم این دستور را داشته باشند چون می‌ترسم که ورود ارتش به تهران موجب اختلال کار ادارات تهران و بی نظمی در حمل و پخش غذا شود.

*** روز ۲۷ شهریور بولارد (مجددا) به لندن تلگراف می‌کند که:

« امروز وابسته نظامی ما را به وزارت جنگ دعوت کردند و به او گفتند که شاه جدید حاضر است همه گونه همکاری با ما بکند (این به آن معنی است که ما اورا از خطر روسها حفظ بکنیم) و از ما خواسته است که بگوئیم چه می‌خواهیم. او همچنین سئوال کرده که آیا شما می‌خواهید که ایرانیان مملکت را اداره کنند یا روس و انگلیس. اگر می‌خواهید ایرانیان مملکت را اداره کنند دولت ایران چه آبروئی خواهد داشت اگر ارتش روس و انگلیس در اطراف تهران کمپ زده باشند؟

(آنگاه بولارد اعلام خطر می‌کند که ما نباید خودمان را در امور اداری مردم ایران دخالت دهیم... من می‌دانم که همکار روسی من هم همین نظر را دارد....)

*** بولارد تلگراف دیگری هم به لندن مخابره می‌کند و می‌نویسد: اکنون که رضاشاه رفته است لحن رادیو لندن باید عوض شود و بیشتر راجع به دولت پارلمانی طبق قانون اساسی باید توجه شود ـ مانند نکات زیر:

الف ـ مدتی طول می‌کشد که حکومت پارلمانی جا بیافتد.

ب ـ این امر شکیبائی و صبر لازم دارد همچنین روحیه سازگاری.

ج ـ ممکن است عده‌ای نظریات و منافع خود را در نظر بگیرند ـ به جای تنقیدهای مثبت و همکاری.. این حالت ممکن است به استبداد و یا به شکست و تجزیه منجر شود.

بخش چهاردهم

آخرین روزهای شاه مستعفی در اصفهان

اشرف پهلوی در خاطراتش می‌نویسد:

طی آخرین روزهای اقامت پدرم در اصفهان بارها از او تقاضا کردم که مرا هم همراه خود ببرد و هر بار پاسخ می‌داد:

« من دلم می‌خواهد که تو همراه من باشی. اما برادرت به تو بیشتر احتیاج دارد ـ می‌خواهم که نزد او بمانی » و بعد افزود: « دلم می‌خواست که تو پسر بودی و حالا می‌توانستی برادری برای او باشی »

این روزهای آخر برای پدرم روزهای انزوا و سکوت بود. شبها ما با هم صحبت می‌کردیم یا من برای او کتابی می‌خواندم. در این شرایط ـ او به مراتب کمتر از گذشته با جذبه بنظر می‌رسید و خیلی بیشتر از آنچه در گذشته احساس کرده بودم امکان نزدیک شدن به او وجود داشت.

شبی به خود جرئت دادم و به او گفتم که از زندگی زناشوئی خود بسیار ناراحت بوده‌ام و چه‌قدر دلم می‌خواسته است طلاق بگیرم. نمی‌دانم در انتظار چه واکنشی از طرف او بودم ـ اما هرگز منتظر نبودم که او با تبسمی اندوهبار دستی به پشتم بزند و بگوید: « بابا جان چرا به من نگفتی که تا این حد نا راحتی؟ چرا زودتر حرفی نزدی؟ » در پاسخ گفتم: « جرئت نکردم ـ می‌ترسیدم شما را عصبانی کنم »

او باز تبسمی کرد و دستم را گرفت و گفت: « نمی‌خواهم که باز خودت را درباره این ازدواج ناراحت کنی. هرچه زود تر یادداشتی به برادرت خواهم نوشت و به او خواهم گفت که کمکت کند تا طلاق بگیری »

تقریباً یک سال طول کشید تا طلاق ما عملی شد. چون شوهرم نمی‌خواست با جدائی از من موقعیت اجتماعی که کسب کرده بود از دست بدهد.

پس آن‌که پدرم ما را ترک کرد من و فوزیه به تهران برگشتیم. برادرم در شهر ری به استقبال ما آمد. هنگامی‌که نگاه ما به محمدرضا پهلوی که اینک شاه جدید ایران بود افتاد ـ اندوه ما قدری تخفیف یافت. (خاطرات اشرف پهلوی: دوچهره در آئینه ص ۷۸)

[طبق نوشته شاهپور غلامرضا: ملکه توران که بعد از تاج الملوک (مادر ولیعهد) همسر شاه شده بود ـ با یگانه فرزندش شاهپور غلامرضا ـ تا کرمان همراه فرزندش رفت و پس از رفتن خانواده شاه سابق به بندر عباس ـ او از کرمان به تهران بازگشت.]

ایران بعداز استعفای رضاشاه:

اولین تصمیم دولت بعد از خروج رضاشاه از تهران برکناری رکن الدین مختاری از ریاست شهربانی بود.

ویراستار کتاب « فروغی و شهریور ۲۰ » اظهار عقیده می‌کند که:

« سرپاس مختاری همان روز که از کار برکنار شد به کرمانشاه (زادگاه خود) رفت. پس از چند روز حکم توقیف او از طرف دیوان کیفر صادر و به زندان افتاد. در سال ۱۳۲۱ در دیوان کیفر و دادگاه جنائی محاکمه و محکوم به هشت سال زندان شد. و پس از تحمل چهار سال زندان مورد عفو قرار گرفت و در دربار (دفتر شمس پهلوی) شغلی به او ارجاع کردند. او ۸۴ سال عمر کرد و در سال ۱۳۵۲ در تهران در گذشت.... مختار از لحاظ مالی مردی منزه و پاکدامن بود. ولی در انجام وظائف پلیسی سختگیر و پرونده ساز و

بی‌رحم بود و برای رضایت خاطر ارباب خود از هیچ خوش خدمتی ولو به نابودی صدها نفر منجر شود خودداری نمی‌کرد. مختار از موسیقی سررشته کامل داشت و آهنگساز هم بود. (نقل از ویراستار کتاب « فروعی و شهریور ۲۰ » ص ۱۴۹ و ۱۵۰)

*** روزنامه اطلاعات ـ در روز ۲۶ شهریور ۱۳۲۰ نوشت که سفارت سوئد در تهران عهده‌دار حفظ منافع آلمان در ایران شد »

روزنامه اطلاعات همچنین نوشت:

« به مناسبت عزیمت کارمندان سفارت آلمان و بلغارستان و مجارستان از دیشب چندین دستگاه اتومبیل سواری و کامیون در جلو اداره کل شهربانی آماده شده بود.کارمندان سفارتخانه‌های نامبرده به اتفاق زن و بچه‌های سایر اتباع آلمان که در تهران مانده بودند امروز از راه بازرگان به ترکیه حرکت نمودند.... آقای عبدالله ممتاز کنسول ایران در « ازمیر ـ ترکیه » و آقای دولتشاهی و آقای ابوالفضل شاهرخی و آقای هرمز قریب تا مرز در معیت آنها حرکت می‌نمایند ـ کارمندان سفارت رومانی نیز به اتفاق آقای اتابکی از طریق خرمشهر از کشور خارج خواهند شد .

*** روز شمار تاریخ ایران اخبار روز ۲۶ شهریور را چنین می‌نویسد:

ـ پاسدار رادسر (ادیب السلطنه سرداری) به کفالت شهربانی منصوب شد »

(در آن دوره نام درجات در شهربانی با ارتش تفاوت داشت. « سرپاس » یعنی سرتیپ و «پاسیار » یعنی سرهنگ)

ـ در زندان قصر شورش شد و عده‌ای از زندانیان با باز کردن درهای زندان قصد خروج داشتند.

ـ سر لشکر احمد نخجوان و سرتیپ علی ریاضی که توسط رضاشاه مضروب و زندانی و خلع درجه شده بودند از زندان آزاد و از آنها اعاده حیثیت شد.

ـ قوای نظامی روسیه و انگلستان وارد تهران شدند.

ـ فرمان عفو عمومی زندانیان سیاسی و غیر سیاسی صادر شد.
ـ کلیه اتباع آلمان وایتالیا ایران را ترک‌کردند. (روزشمار تاریخ ایران ج۱ ص ۲۳۶)

۲۷ شهریور ۱۳۲۰

تمایل مجلس به نخست‌وزیری فروغی:

روزنامه اطلاعات که عصر ۵ شنبه ۲۷ شهریور خبر داد که امروز نمایندگان مجلس نسبت به آقای فروغی برای تشکیل دولت جدید تمایل خود را به اتفاق آراء اظهار نمودند وقرار شد آقای رئیس مجلس تمایل نمایندگان را به اعلیحضرت اطلاع دهد.

در ضمن آقای سرلشکر محمد نخجوان (امیر موثق) به سمت کفالت وزارت جنگ منصوب و مشغول کار شدند. و آقای سرلشکر احمد نخجوان کفیل سابق وزارت جنگ و آقای سرتیب ریاضی که به دستور شاه سابق توقیف شده بودند آزاد شدند.

دولت مشغول اقدام می‌باشد تا تمام مجرمین و متهمین سیاسی که در توقیف می‌باشند آزاد شوند.

*** مهندس فروغی در باره روز ۲۷ شهریور می‌نویسد:

« بامداد روز ۲۷ شهریور جلسه خصوصی مجلس تشکیل شد و نمایندگان به اتفاق آراء تمایل خود را به نخست‌وزیری پدرم اعلام کردند.

حاج محتشم السلطنه پس از اتمام کار جلسه خصوصی به خانه ما آمد و به اتفاق پدرم برای ملاقات شاه جدید عازم کاخ سعدآباد شدند. در این ملاقات رئیس مجلس ابراز تمایل نمایندگان را به اطلاع شاه رسانید و در همان موقع فرمان نخست‌وزیری پدرم صادر گردید.

مذاکرات شاه جدید با پدرم و رئیس مجلس ـ که هر کدام از آن دو با پنج پادشاه از نزدیک همکاری داشتند ـ آغاز شد.

در این ملاقات شاه گفته بود:

« اعلیحضرت پدرم دو بار تلفن فرمودند و سلطنت من را تبریک گفتند و از مساعی آقای نخست‌وزیر و همکاران تمجید نمودند. ضمناً از اظهارات دو تن از نمایندگان (علی دشتی و سید یعقوب انوار) سخت آزرده خاطر بودند و فرمودند به حاج عمو (رضاشاه به حاج محتشم السلطنه اسفندیاری گاهی حاج عمو خطاب می‌کرد) بگوئید به این افراد میدان ندهد. فردا علیه او هم توطئه خواهند کرد. »

در همین موقع رئیس تشریفات داخل می‌شود و شاه را برای مکالمه تلفنی با اصفهان دعوت می‌کند. شاه در اطاق مجاور مدتی با پدرش صحبت می‌کند. آن‌گاه اظهار تمایل می‌کند پدرم و اسفندیاری با شاه سابق مذاکره کنند. رضاشاه از پدرم در تلفن تمجید بسیار کرده بود...

سلطنت نو ـ همه چیز نو

مهندس فروغی در ادامه می‌نویسد:

مذاکرات روز ۲۷ شهریور ۱۳۲۰ پدرم با شاه جوان ادامه می‌آبد. پدرم اظهار می‌دارد: چون سلطنت نو شده است همه چیز باید نو شود.

شاه می‌پرسد منظور چیست ـ چه کسی باید تغییر کند؟

پدرم می‌گوید: در تمام شئون کشور باید تغییراتی داد. اعم از کشوری و لشکری. این تغییرات باید خیلی سریع انجام گیرد و من عقیده دارم از وزارت دربار شروع شود. بهتر است اعلیحضرت وزیر دربار جدیدی برای خودشان انتخاب فرمایند.

شاه می‌گوید: مصالح کشور را شما بهتر می‌دانید هرکسی را که مناسب می‌دانید پیشنهاد کنید قبول خواهم کرد.

پدرم اضافه می‌کند: به اعتقاد بنده در شرایط فعلی هیچ کس بهتر از محمد علی فرزین نیست.

شاه می‌گوید خوب ـ فردا فرمان انتصاب اورا صادر می‌کنم.

پدرم می‌گوید اجازه فرمائید اعلیحضرت شاه سابق از ایران خارج شوند و ضمناً شغلی هم برای آقای محمود جم در نظر بگیریم. همان جا تصمیم گرفته می‌شود که (پس از خروج شاه سابق از ایران) محمود جم وزیر سابق دربار به سفارت کبرای ایران در مصر منصوب گردد.

پدرم با محمد علی فرزین در مدرسه دارالفنون همکلاس بودند و با یکدیگر مناسبات نزدیکی داشتند. مردی به تمام معنی شریف ـ وطن پرست ـ و درستکار بود. در آن موقع چنین مردی که از نیکنامی کامل برخورداری داشت و در مشاغل مختلف تجربه‌ها آموخته بود بهترین شخص برای دربار بود.

پدرم از همان روز مطالعات خود را برای تعیین وزیران کابینه آغاز کرد. ولی برای این‌که بتواند رای اعتماد مجلس را جلب کند و با مخالفت برخی از نمایندگان مواجه نشود با چند تن از نمایندگان به مشورت پرداخت و نظریات آنها را در باره همکاران خویش خواستار شد.

از طرفی سفیر کبیر شوروی و وزیر مختار انگلیس از طریق وزارت امور خارجه اعلام کرده بودند وزرا باید طوری انتخاب شوند که مورد اعتماد ما باشند. تمایلاتی نسبت به آلمان نداشته باشند و در گذشته در آن کشورها نبوده باشند.

مخصوصاً وزیر مختار انگلیس تاکید کرده بود: وزیر دارائی سابق (آقای گلشائیان) نباید در کار خود ابقا شود. ما مدام احتیاج به ریال داریم و او از تسعیر لیره مورد نیاز ما خودداری می‌کند.

پدرم با این همه محذورات شروع به انتخاب وزیران خود کرد.

بعد از ظهر آن روز سهیلی و آهی به خانه ما آمدند. در آن چند روزه که هیئت دولت به مناسبت کسالت پدرم در منزل ما تشکیل می‌شد و وزیران در رفت و آمد بودند بین من و آنها و برادرانم دوستی و صمیمیت زیادی ایجاد شده بود ـ گاهی درد دل می‌کردیم.

آهی تقاضا داشت که به او اجازه داده شود به مسافرت برود ولی پدرم

موافقت نکرد و گفت تا زمانی که تکلیف ما با متفقین حل نشود مصلحت نیست شما تهران را ترک کنید.

پدرم در همان جلسه اشاره‌ای به مذاکرات نمایندگان در جلسه خصوصی نمود و اضافه کرد: امروز علیه ما چند نفر ی صحبت کرده‌اند. حتی یکی از آقایان فرموده بود من [یعنی آقای فروغی] معلم رضاشاه بوده ام. هرچه در این مملکت توسط رضاشاه ظلم شده ـ جز چند سال آخر ـ من به او یاد داده ام. حتی یکی گفته بود من چون با سردار اسعد بختیاری مناسباتی نداشتم موجباتی فراهم آوردم تا رضاشاه اورا دستگیر و در زندان تلف نماید. خیلی از این مطالب گفته شده است. بعد از این بیشتر خواهند گفت ـ مانعی ندارد ـ برای حفظ مصالح مملکت فداکاری لازم است. در آتیه خواهید دید مطبوعات جدید الولاده چه نسبتها به ما خواهند داد. مملکت در آتش و توفان است باید از حیثیت شخصی فعلاً صرف‌نظر نمود تا کارها در مسیر عادی قرار گیرد.

تدریجاً عده زیادی از اشخاص برای ملاقات با پدرم آمدند و ما ناگزیر شدیم تک تک آنها را به اطاق ایشان هدایت کنیم.

از جمله کسانی که برای ملاقات آمدند سرلشکر احمد نخجوان وزیر جنگ سابق و سرتیپ علی ریاضی بودند که روز قبل به دستور پدرم از زندان آزاد شده بودند و آن روز برای تشکر آمده بودند. در صورت نخجوان آثاری از ضربات شمشیر به چشم می‌خورد. آن دو روز نهم شهریور به دنبال طرح آزادی سربازان وظیفه و استخدام سربازان پیمانی مورد غضب رضاشاه واقع شده و در زندان دژبان به انتظار محاکمه و اعدام روزشماری می‌کردند. ولی با رفتن رضاشاه آزادی مجدد خود را باز یافتند ـ تقاضای هر دو آنها اعاده حیثیت بود.

پدرم به هر دو قول داد ـ و همان روز مجدداً درجات نظامی خود را گرفتند و چند روز بعد سرلشکر نخجوان به وزارت جنگ و سرتیپ ریاضی به معاونت ستاد ارتش رسیدند. (فروغی و شهریور ۲۰ ص ۱۵۳ ـ ۱۵۶)

حرکت اتباع آلمان و ایتالیا از تهران:

روزنامه اطلاعات نوشت: « تا امروز ۷۲ تن مرد آلمانی با راه آهن به اهواز رفته و ۸ تن دیگر از مردان آلمانی با قطار به قزوین فرستاده شدند ـ روز دیگر ۲۱۰ تن مرد آلمانی به اهواز و ۲۱ تن به قزوین فرستاده شدند. دیشب هم ۱۰۵ تن به هندوستان و ۲۹ تن به قزوین حرکت نمودند ـ بدین ترتیب تا کنون ۲۹۷ تن به اهواز و ۵۹ تن به قزوین رهسپار شده‌اند.

[شهرت داشت که آنها که به قزوین فرستاده شده‌اند تحویل ارتش شوروی و آنها که به اهواز فرستاده شده‌اند تحویل ارتش انگلیس شده‌اند].

لندن غافل از وقایع ایران:

گوئی که در لندن ـ وزارت خارجه انگلیس خیلی گرفتار کار جنگ بود و تلگرافات بولارد وزیر مختار خودشان در ایران را نمی خواندند و نمی‌دانستند که رضاشاه استعفا داده و فروغی با زرنگی پسرش را که ولیعهد بود به تخت سلطنت نشانده است ـ چون وزارت خارجه انگلیس روز ۲۸ شهریور (= ۱۹ سپتامبر) به وزیر مختار خود در تهران می‌نویسد:

« ولیعهد [یعنی محمدرضا پهلوی که در این تاریخ رسماً به تخت سلطنت نشسته بود] باید به کلی از لیست جانشینان رضاشاه حذف شود چون تمایلات زیادی به آلمان‌ها دارد و ما نمی‌توانیم استعفای شاه را به نفع فرزندش قبول کنیم چون آن یک حیله است که موجب ادامه مخالفت با متفقین خواهد شد. راه حل یا یکی از قرزندان جوانتر شاه است و یا برقراری مجدد سلسله قاجار. (بولارد ص۸۲)

*** بولارد [بدون این‌که به‌نویسد که کار از کار گذشته است] در جواب می‌نویسد: اگر ما درباره انتخاب دیگری غیر از ولیعهد اصرار کنیم ما به‌طور مثبت مسئول (عواقب آن) خواهیم شد ـ به‌جای این‌که به‌طور منفی مسئول شویم... هم اکنون ما در محاصره افرادی هستیم هر کدام یک تبری را تیز می‌کنند ـ اگر موضوع تغییر قانون اساسی مطرح شود سر و صداها کر کننده خواهد شد. (بولارد ص۸۲)

فرمان عفو عمومی ـ آزادی زندانیان سیاسی:

روز ۲۸ شهریور رونامه‌های تهران نوشتند که راجع به عفو عمومی فرمان شاه جدید به شرح زیر صادر شد:

« نظر به ماده ۵۵ کیفر عمومی به موجب این فرمان به دولت اجازه داده می‌شود که بزهکاران سیاسی و همچنین غیر سیاسی که قانوناً بخشودگی و تخفیف کیفر آنها اقتضا دارد معین نموده بخشودگی و تخفیف را مطابق مقررات قانون درباره آنان اجرا نماید و در باره کسانی که بخشودن آنها طبق ماده ۴۴ قانون کیفر عمومی تصویب قانون خاص لازم دارد وزارت دادگستری فوراً لایحه آن را تهیه و به مجلس شورای ملی پیشنهاد نموده پس از تصویب به موقع اجرا گذارند.»

*** محسن فروغی درباره عفو عمومی می‌گوید: « در مورد عفو زندانیان سیاسی در جلسات هیئت دولت بحث گفتگوی زیادی به‌عمل آمد. آهی وزیر دادگستری اعتقاد داشت زندانیان سیاسی مجدداً محاکمه و تبرئه شوند.

پدرم با این پیشنهاد مخالف بود و عقیده داشت با تمام سرعتی که در باره محاکمه اعمال شود مع الوصف مقررات دست و پا گیر دادگستری موجب می‌شود، ماه‌ها آزادی آنها به تعویق افتد.

آهی استدلال می‌کرد اگر زندانیان سیاسی با عفو از زندان آزاد شوند، آثار تبعی محکومیت آنها باقی خواهد ماند. ولی پدرم اعتقاد داشت آن را با قانون از بین خواهیم برد.

وضع زندانیان سیاسی در آن روز بدین صورت بود:

۱ـ عده زیادی بلا تکلیف ـ بدون محاکمه و محکومیت ـ در زندان بودند. و هنوز شهربانی مدارک کافی به دست نیاورده بود که آنان را محاکمه و محکوم به مجازات نماید. دوتن از نمایندگان مجلس: قائم مقام الملک رفیع و علی وکیلی ـ و دو تن از رجال چون دبیر اعظم بهرامی و عماد السلطنه فاطمی ـ جزء آن دسته بودند.

۲ـ تعدادی از زندانیان سیاسی مدت محکومیت خود را سپری ساخته ولی شهربانی از آزاد کردن آنها خودداری کرده بود.

۳ـ عده‌ای از زندانیان قسمتی از مدت محکومیت خود را گذرانده و مدتی از محکومیت آنها باقی مانده بود.

دو گروه اول به دستور پدرم در ۲۵ شهریور که ادیب السلطنه سمیعی « رادسر » رئیس شهربانی شد آزاد شدند. و برای دسته سوم قرار شد فرمان عفو صادر شود.

با اخذ فرمان عفو عمومی قریب دو هزار زندانی سیاسی بیرون آمدند. از جمله عده‌ای از ۵۲ نفر محکومین حزب توده که لیدر آنها « دکتر تقی ارانی » در زندان به بیماری تیفوس در گذشته بود. چون این عده در دادگستری محاکمه شده بودند، آنان را زندانی عادی تلقی کردند و فقط یک چهارم آنها بخشوده شدند. ضمناً ناگفته نماند که رئیس جدید شهربانی در همان روز انتصاب خود عده زیادی از روسای ادارات شهربانی را که در خدمت سرپاس مختار به مردم آزاری مشغول بودند تغییر داد ـ مانند رئیس اداره سیاسی ـ رئیس آگاهی ـ رئیس زندان ـ که از کار برکنار شدند و تحت تعقیب قرار گرفتند. (فروغی و شهریور ۲۰ ص ۱۵۷ـ۱۵۸)

اعطای نشان لیاقت:

روزنامه لطلاعات در روز جمعه ۲۸ شهریور چنین نوشت:

به‌طوری‌که اطلاع حاصل کرده‌ایم از طرف اعلیحضرت همایونی ـ نظر به حسن خدمت و لیاقتی که از تیمسار سپهبد احمدی فرماندار نظامی در انجام امور محوله مخصوصاً در امور فرمانداری تهران به منصه ظهور پیوسته است به دریافت یک قطعه نشان لیاقت، از نوع درجه یکم مفتخر گردیده‌اند.

شنبه ۲۹ شهریور ۱۳۲۰:

بولارد وزیر مختار انگلیس در روز ۲۹ شهریور یعنی چهار روز پس از

استعفای رضاشاه از تهران) نامه‌ای به همسرش در لندن می‌نویسد:

از امروز نا امنی و کمبود نان و بعداً خراب شدن کیفیت نان در سرتاسر ایران متداول شد. روزنامه اطلاعات لیست دزدانی که توسط مأمورین دستگیر شده‌اند، منتشر کرد. حتی در دهات عده‌ای اموال دیگران را به سرقت می‌برند.

بولارد در همین نامه می‌نویسد:

در مجلس وکلا که در تمام دوران رضاشاه با نظم و ترتیب و ترس کار می‌کردند ـ اکنون که ترس از بین رفته هریک به نحوی هتاکی کرده و در کاردولت دخالت می‌کنند. در صورتی‌که ـ وکلای این دوره به همان رسم قبلی انتخاب شده‌اند نه با رای آزاد مردم.

*** حسین فردوست در خاطراتش می‌نویسد:

با رفتن رضا خان روزنامه‌ها و نشریات کشور به افشای (وقایع) دوران سلطنت او پرداختند و در صدها شماره صدها و هزاران مطلب علیه او منتشر شد. که در اوج ناسزا گوئی به رضا خان بود و اکثر اعمالی که طی دوران حکومتش انجام شده بود افشا شد. این جو سالها به طول کشید ـ گاهی من این قبیل روزنامه‌ها را برای محمدرضا می‌بردم. او می‌دید و حرفهایی می‌زد که شناختی که از او داشتم می‌دانستم حرف خودش نیست. بسیار سنجیده تر و منطقی تر از شخصیت محمدرضا بود.

او می‌گفت: « این‌که فلان روزنامه توقیف شود یا حتی تذکر داده شود هیچ لازم نیست. زمان خودش مسئله را حل خواهد کرد و مردم از این حرفها خسته خواهند شد. شغل من ایجاب می‌کند که تحمل همه چیز را داشته باشم »

البته در عین حال احساس می‌کردم که در درون او نیز یک حس حسادت نسبت به پدرش وجود دارد و گاه خودش را با رضا خان مقایسه می‌کرد ـ قامت خودش را با قامت رضا خان می‌سنجید ـ نافذ بودن دیدش را

با رضا خان مقایسه می‌کرد و گاه در این رابطه از من چیزهائی می‌پرسید. شاید قلباً بدش نمی‌آمد که افکار عمومی از پدرش بد بگویند تا خودش مطرح شود. »

بخش پانزدهم

رفتن شاه مستعفی به کرمان

عزیمت شاه مستعفی به کرمان:

شاه مستعفی پس از اتمام کار صلحنامه ـ صبح روز ۳۰ شهریور ۱۳۲۰ با خانواده خود از اصفهان به طرف کرمان حرکت می‌کند.

افرادی همراه شاه سابق از اصفهان به کرمان رفتند عبارت بودند از: عصمت همسر سوم شاه با فرزندانش: عبدالرضا ـ فاطمه ـ حمید رضا ـ محمود رضا و هم‌چنین شمس با شوهرش (فریدون جم) و پسر بزرگ دیگر شاه سابق غلامرضا. (علی رضا بعداً در کرمان به پدرش پیوست).

*** اشرف پهلوی در خاطرات خود (چهره‌هائی در آئینه) می‌نویسد: « در روزهای آخر که پدرم در اصفهان بود من چند مرتبه گفتم من را با خودتان ببرید ولی گفتند من خیلی میل دارم تو با من بیائی ولی برادرت به تو احتیاج دارد ـ تو باید با او باشی ـ من آرزو داشتم تو پسر بودی تا برادرت برادری مثل تو داشت »

شرفیابی نمایندگان سیاسی خارجی:

شاه سابق در راه اصفهان به کرمان بود که شنید روزنامه اطلاعات نوشته است:

بنا بر اطلاعی که بدست آمده روز دوشنبه ۳۱ شهریور ماه ۱۳۲۰ ساعت ۱۰ صبح کلیه نمایندگان سیاسی خارجی مقیم تهران برای معرفی و عرض تبریک به حضور اعلیحضرت همایون شاهنشاهی (محمدرضا پهلوی) شرفیاب خواهند شد.

مسافرت شاه سابق از اصفهان تا کرمان:

شمس پهلوی که همراه پدرش به تبعید رفت ـ در خاطراتش ـ رفتن از اصفهان تا کرمان را چنین شرح می‌دهد:

در صبح روز سی‌ام شهریور ماه ـ آفتاب تازه داشت طلوع می‌کرد که اعلیحضرت پدرم از اطاق خواب بیرون آمدند...

اعلیحضرت پدرم پنج روز پیش از آن ـ پس از استعفا و واگذاری مقام سلطنت به برادر بزرگوارم... به اصفهان آمده بودند. اما ما خانواده سلطنتی از چند روز قبل ـ به امر پدرم به اصفهان رفته بودیم و آن روز می‌خواستیم در التزام ایشان اصفهان را به سوی یزد ترک کنیم.

[سایر اعضای خانواده ـ یعنی فوزیه ـ شهناز ـ شهرام و اشرف به تهران رفتند]

... نزدیک ظهر به شهر نائین وارد شدیم. این شهر کوچک نیز غم فاجعه سوم شهریور را احساس کرده بود. خیابانها خاموش و ساکت و خالی بودند.... آغاز شب بود که به یزد رسیدیم.

یزد از اعلیحضرت پدرم خاطرات خوشی داشت. در تاریکی شب چند نفر از محترمین و صاحب منصبان شهر ـ که به انتظار اعلیحضرت پدرم ایستاده بودند در برابر ایشان تعظیم کردند ـ ما نیز پیاده شدیم.... محترمین شهر خوش آمد گفتند. یکی از آنها با نگرانی گفت « قربان می‌ترسم با رفتن اعلیحضرت از ایران نظم و امنیت هم از این کشور برود » اعلیحضرت پدرم آهسته اما محکم و بی تردید جواب دادند:

« نباید در برابر حوادث لرزید ـ شما کوشش کنید. هیچ‌وقت بزرگی روح

ایرانی‌ها را از یاد نبرید و به پادشاه جوانتان وفا دار باشید مسلماً همه چیز رو به راه خواهد شد »

هنوز یکی دو ساعتی از ورود ما به شهر نگذشته بود که تب سنگینی عارض اعلیحضرت پدرم شد ـ کمی بعد گوش درد به دنبال تب آمد. با این‌حال اعلیحضرت کوشش می‌کردند درد را تحمل کنند و به روی خود نیاورند. نمی‌خواستند کسی ناراحت شود. اصلاً همه کوشش پدرم در آن روزها این بود که فرزندان و اطرافیانش ناراحت نشوند. سعی می‌کردند تبسم کنند و خوشرو باشند.

آن شب بعد از صرف شام ـ وقتی که تنها شدیم با نگاهی پر از محبت به من فرمودند: « من اطمینان ندارم در این سفر به تو خوش بگذرد. فکر می‌کنم اگر به تهران برگردی بهتر باشد ».

من با نگاهی ملتمسانه گفتم: « خواهش می‌کنم. من برای تحمل هر گونه رنج و زحمتی آماده ام. اجازه ندهید از حضور شما محروم باشم »

به هر حال تمام آن شب را اعلیحضرت با درد و تب گذراندند و نتوانستند بخوابند و با وجود این‌که درد هم‌چنان تمام وجودشان را گرفته بود ـ صبح دو باره به راه افتادیم. اتوموبیل پدرم در جلو و اتومبیلهای دیگر به دنبال آن در حرکت بودند.

وقتی یزد را ترک می‌کردیم اعلیحضرت پدرم نگاهی به دشتها و صحراها و باغهای تشنه یزد افکنده به وزیر دربار که در اتومبیل ایشان بودند فرموده بودند: «از قول من به اعلیحضرت شاه بگو: یزد دچار کم آبی است فکر و اقدامی بکنید که آب این شهر زیاد شود حیف است این همه دشت‌های حاصلخیز بی آب بماند »

عصر آن روز هنوز روشنی روز در افق نمایان بود که وارد کرمان شدیم. اعلیحضرت میهمان کرمان بودند اما چند شب و چند روز ـ؟ کسی نمی‌دانست. (نقل از خاطرات شمس پهلوی ص ۶۹۳ کتاب یکصدمین سال زاد روز رضاشاه)

اعتراض مجلس به ورود قوای روس و انگلیس به تهران

روز نامه اطلاعات در ۳۰ شهریور نوشت:

چون قرار بود قوای انگلیس و روس به تهران نیایند و بر خلاف قرار قبلی این قوا به تهران آمدند ـ وکلای مجلس دولت را مورد سئوال قرار دادند.

آقای نخست‌وزیر در مجلس شورای ملی اطمینان دادند ورود قوای روس و انگلیس به هیچ وجه برای مداخله در امور داخلی کشور نیست و به هیچ وجه نباید برای ساکنان پایتخت بیم و هراسی ایجاد کند.

این دو روزه اغلب از افسران امپراطوری انگلستان و صاحب منصبان ارتش اتحاد جماهیر شوروی در خیابانهای تهران آزادانه گردش نموده در بعضی مغازه‌های پایتخت خرید هائی نموده‌اند و صاحبان مغازه‌ها نیز با کمال خوش روئی اجناس مورد نیاز آنها را به فروش رسانیده‌اند. (پایان نقل از روزنامه اطلاعات یک شنبه سی‌ام شهریور ۲۰)

*** اشرف پهلوی در خاطراتش می‌نویسد:با آن‌که این دوران ـ برای خانواده سلطنتی دوره دشواری بود ـ ولی برای یک فرد عادی ایرانی که در سالهای جنگ با کمبود مواد غذائی و تورم تا ۴۰۰ در صد رو به رو بود ـ دوره سخت تر و دشوارتری به شمار می‌آمد. یک فرد ایرانی در کشور خودش نسبت به خارجیان از امتیازات کمتری برخوردار بود. در زیر سلطه نیروهای خارجی زندگی می‌کرد. و برای آن‌که احتیاجات قدرتهای خارجی تامین شود، مورد بی اعتنائی قرار می‌گرفت و دچار محرومیت می‌گردید.... ما چگونه می‌توانستیم درسی را که در این سال‌ها فرا گرفته بودیم از یاد ببریم. وقتی می‌دیدیم با وجود تمام حرفهائی که غربی‌ها درباره « سرنوشت ملل باید به دست خودشان باشد » می‌زدند.... واقعیت عریان همیشه این است که کشورهای قوی تر اراده خود را به کشورهای ضعیف تر تحمیل می‌کنند؟ ما هنگامی‌که می‌دیدیم تمام راه‌های شوسه ما از خلیج فارس تا مرزهای روسیه ـ و نیز راه آهن ما ـ در زیر کنترل متفقین است و کلیه وسائل حمل و نقل

ما بیست و چهار ساعته ـ برای حمل مواد غذائی ـ دارو ـ و یا لوازم و تجهیزات نظامی به روسیه مورد بهره برداری قرار می‌گیرد ـ چگونه می‌توانستیم نسبت به کشور هائی که خاک ما را اشغال کرده بودند احساس تلخ کامی و خصومت نکنیم؟ با آنکه مردم ایران نه جنگی کرده بودند و نه شکستی خورده بودند ـ با آنان مانند کشورهای شکست خورده رفتار می‌شد.

مردم ایران اگر می‌خواستند در داخل کشور خودشان به محلی سفر کنند ـ می‌با یست از مقامات نظامی متفقین اجازه عبور بگیرند. مردم حتی نمی‌توانستند از جاده‌های کشور خودشان استفاده کنند. آنان گاهی مجبور بودند ساعتها با قاطر یا گاری یا اتومبیل خود در کنار جاده منتظر بمانند ـ تا نخست کاروان کامیونهای محتوی لوارم و تجهیزات نظامی از جاده عبور کنند... تا اجازه عبور داده می‌شد...

در شهرها نیز صفهای طولانی در برابر دکانهای نانوائی و خوار بار فروشی دیده می‌شد... از طرف دیگر بر تعداد مردم گرسنه و بینوا ی ایران ـ ده‌ها هزار لهستانی نیز اضافه شده بود که از روسیه به ایران سرازیر شده بودند...

تنها در یک زمینه بود که ما کمبود نداشتیم: هنگامی که سربازان امریکائی وارد ایران شدند ـ پول کافی با خود داشتند تا درساعاتی که سر خدمت نبودند آن را خرج کنند ـ در نتیجه بارها و کلوپهای شبانه بسیاری در سراسر تهران باز شد تا احتیاجات سربازان پولدار امریکائی را تامین کند. زنان گرسنه هم برای این‌که پولی برای امرار معاش خود به دست آورند در خیابانها به خود فروشی پرداختند... این‌گونه نفوذ غربی در یک کشور مسلمان موجب برانگیختن خشم « روحانیون » شد... (چهره هائی در آئینه ص ۷۹ـ۸۱)

[توضیح آن‌که در کشاکش جنگ آلمان و شوروی ـ کشور بیچاره لهستان ـ بارها به تصرف آلمان در آمد و بعد روس‌ها آن کشور را پس گرفتند. مردم لهستان همه گرسنه و بیمار ـ تقریباً تمام کودکان ازبین رفته بودند و مردان آنها قسمتی اسیر روس‌ها و قسمتی اسیر آلمانیها شده به بیگاری واداشته شده بودند. روس‌ها عده زیادی از زنهای لهستانی را که اسیر کرده بودند به ایران

آوردند و در تهران ـ در کمپی در امیرآباد ـ در شمال غربی تهران ـ جا داده بودند. این زنهای بیچاره که ماه‌ها خود را شستشو نکرده بودند ـ شپش گرفته بودند. شپش ناقل بیماری « تیفوس » است ـ تیفوس در تهران شایع شد. بدین دلیل سر همه آنها را تراشیده بودند. پس از مدتی که این زنها در کمپ بودند به آنها اجازه داده شد که به شهر بیایند ـ آن بیچاره‌ها جز خود فروشی کار دیگر نمی‌دانستند. عده‌ای از جوانان هم با آنها ازدواج کردند.]

معرفی هیئت دولت جدید:

روزنامه اطلاعات نوشت: امروز (۳۱ شهریور ۱۳۲۰) جلسه مجلس شورای ملی تشکیل شد و آقای اسفندیاری اظهار داشت که آقای فروغی به دلیل کار سنگین و شبانه روزی فعلاً بستری شده‌اند و طبق دستور پزشکان نتوانسته‌اند که به مجلس تشریف بیاورند و بوسیله مراسله‌ای که به مجلس نوشته‌اند آقایان وزراء جدید را به شرح زیر معرفی نموده‌اند: آقایان: علی اصغر حکمت وزیر پیشه و هنر ـ علی سهیلی وزیر امور خارجه ـ مجید آهی وزیر دادگستری ـ اسماعیل مرآت وزیر بهداری ـ دکتر محمد سجادی وزیر راه ـ عباسقلی گلشائیان وزیر بازرگانی و اقتصاد ـ سرلشکر احمد نخجوان وزیر جنگ ـ امان الله جهانبانی وزیر کشور ـ علی اکبر حکیمی وزیر کشاورزی ـ دکتر مشرف نفیسی وزیر دارائی ـ حمید سیاح وزیر پست و تلگراف ـ دکتر عیسی صدیق وزیر فرهنگ.

در این جلسه آقای آهی وزیر دادگستری بخشش اموال شاه سابق را به اطلاع مجلس رساندند و متن صلحنامه شاه سابق را که در اصفهان با کمک آقای دکتر محمد سجادی تنظیم و امضا شده بود به اطلاع مجلس رساندند. آقای آهی سپس گزارش دادند که: « اعلیحضرت همایون شاهنشاه [منظور محمدرضاشاه است] نظر به این‌که همیشه در فکر آسایش و رفاه عموم ملت و ترقیات کشور و پیشرفت امور مملکت و دولت هستند و حسن نیت و حسن نظرشان هم بر همه ملت و افراد جامعه کاملا روشن و واضح است اراده

فرمودند چنین دستخطی به آقای نخست‌وزیر صادر نمایند که عین آن را بنده قرائت می‌کنم:

« جناب آقای نخست‌وزیر: چون منظور اصلی اعلیحضرت پدر بزرگوار ما در واگذاری اموال خودشان به ما این بود که به مصارف خیریه برسد و ما هم همیشه سعی داشته و داریم که وسائل آسایش و رفاه عموم را از هر حیث فراهم آوریم. بنا بر این ـ تصمیم گرفتیم اموالی که از قبیل املاک و مستغلات و کارخانجات به ما واگذار شده است به منظور ترقی کشاورزی و بهبود حال کشاورزان و ترقی اوضاع شهرها ـ ترقی صنایع کشور و بهبود حال کارگران ـ ترقی فرهنگ و بهداری ـ به دولت و ملت اعطا نمائیم تا بر حسب اقتضا و برای انجام منظورهای بالا یا املاک را به فروش برسانند و یا با حفظ و توسعه آبادی آنها در ملک دولت نگاه دارند و نیز مقرر می‌داریم که اگر کسانی باشند که نسبت به املاک ادعای غبنی داشته باشند پس از رسیدگی به شکایت آنها از محل همین املاک رفع ادعا بشود ـ ۳۱ شهریور ۱۳۲۰»
(عموم نمایندگان ـ صحیح است)

کابینه جدید به روایت مهندس فروغی:

مهندس فروغی درباره انتخاب وزرای جدید ـ در خاطراتش می‌نویسد:

پدرم پس از چند روز مطالعه توانست با مجلس درباره وزرای کابینه خود توافق کند و موافقت تلویحی مجلس را درباره دو وزارت‌خانه جدید نیز بگیرد. آن دو وزارتخانه یکی وزارت بهداری و دیگر وزارت کشاورزی بود.

قبل از تاسیس وزارت بهداری امور درمانی و بهداشتی کشور جزء وزارت کشور بود و به صورت اداره کل اداره می‌شد. ولی وزارت کشاورزی اداره کل مستقل بود که رئیس آن حق داشت در جلسات هیئت وزیران شرکت کند.

در مورد وزرا باید گفت که بولارد وزیر مختار انگلیس با وزارت دارائی عباسقلی گلشائیان مخالف بود و پدرم اورا به سمت وزیر بازرگانی و اقتصاد ملی معرفی کرد. وزرای جدید هرکدام به دلیلی انتخاب شده بودند مثلاً:

امان الله جهانبانی تحصیلکرده روسیه بود و تمام تحصیلات خود را از ابتدائی و متوسطه وعالی در سنت پطرز بورغ پایتخت روسیه تزاری در مدرسه نظام و حتی دانشگاه جنگ آن کشور تمام کرده بود... یکی از همسران او دختر آتاشه اقتصادی سفارت شوروی در ایران بود. با این خصوصیات جهانبانی طبعاً مورد حمایت و علاقه روس‌ها بوده و عندالزوم می‌توانسته است با آنها گفتگو و مشکلات را حل کند.

حمید سیاح وزیر پست و تلگراف قبلاً مدیر کل وزارت امور خارجه بود و تحصیلات خود را در روسیه انجام داده بود و با اعضای سفارت روس در کمال خوبی و دارای نفوذ معنوی بود. مجموعاً چهار نفر از وزیران کابینه در روسیه تحصیل کرده و یا مامور خدمت بودند و زبان روسی را خوب می‌دانستند. این‌ها عبارت بودند از مجید آهی ـ علی سهیلی ـ امان الله جهانبانی و حمید سیاح.

وزیر دارائی جدید دکتر حسن مشرف نفیسی تحصیل‌کرده انگلستان بود و سالها در شرکت نفت رئیس اداره حقوقی بود...او از هر کس بهتر می‌توانست به خواسته‌های انگلیسی‌ها خصوصاً ریدر بولارد خودخواه و لجوج جامه عمل بپوشاند. کما این‌که در همان روزهای نخست نرخ لیره و دلار را به وضع وحشتناکی بالا برد و تورم و آشفتگی اقتصادی کشور را بنیاد نهاد.

شاه مستعفی در کرمان:

وقتی‌که شاه مستعفی تمام اموال خود را در دفتر اسناد رسمی در اصفهان به پسرش صلح کرد ـ ماموریت دکتر محمد سجادی در اصفهان تمام شد. دکتر محمد سجادی به طرف تهران حرکت کرد. چون نزدیک غروب بود ـ فردای آن روز شاه مستعفی هم به طرف کرمان روانه شد.

در کرمان یگانه خانه‌ای که برای شاه سابق و خانوادهاش قابل سکونت تشخیص داده شد خانه « آقای ابوالقاسم هرندی » بود. آقای ابوالقاسم هرندی متولد ۱۲۷۶ خورشیدی ـ در آن زمان ۵۶ سال داشت. او بازرگانی

موفق و نماینده تجاری روسیه تزاری در کرمان و موسس نخستین کارخانه برق کرمان بود.

آقای شاهرخ فرماندار وقت شهر کرمان بود ـ خانه آقای هرندی را برای اقامت چند روزه شاه مستعفی و خانواده‌اش در نظر گرفت و قرار شد شاه و همراهان به آن خانه وارد شوند.

شاه مستعفی در کرمان ـ روایت ابوالقاسم هرندی:

آقای ابراهیم صفائی (مورخ مشهور) چند مصاحبه با آقای ابوالقاسم هرندی ـ اهل کرمان که رضاشاه بعد از استعفا سه روز با خانوادهاش در خانه ایشان در کرمان اقامت داشته ـ به‌عمل آورده است. آقای صفائی خلاصه آن مصاحبه‌ها را در کتاب « ایران در عهد پهلوی » که در لندن توسط آقای الموتی به چاپ رسید نقل کرده است.

او می‌نویسد که هرندی خاطره خود را در این باره چنین می‌گوید:

روز ۲۸ شهریور ماه ۱۳۲۰ آقای مهدی شاهرخ که آن‌وقت سمت فرمانداری داشتند ـ به وسیله تلفن بنده را احضار کردند و فرمودند فردا شب مهمان محترمی با همراهان می‌آیند به کرمان و یک شب در کرمان خواهند بود. برای اقامت خود و همراهانشان باغ و منزل شما را در نظر گرفته‌ایم و فکر کردیم تو پذیرائی کنی ـ حاضر هستی؟

من با سابقه‌ای که از حرکت اعلیحضرت از اصفهان داشتم پرسیدم آن مهمان اعلیحضرت همایونی هستند؟ گفتند بله. گفتم البته با کمال میل حاضر هستم و بفرمائید برویم منزل من را ملاحظه کنید که کافی هست یا نیست؟ و وسائل را فراهم کنیم.

با ایشان و فرمانده لشکر که سرتیپ سیاه پوش بود رفتم منزل ـ تمام اطاقها را بررسی کردند و فرمودند بسیار خوب است زودتر حاضر کن. بنده هم فوراً شروع کردم به فراهم کردن وسائل ـ البته بعداً فرمودند یک روز به تاخیر افتاده ـ بنده هم وسائل را فراهم کردم. قرار شد روز سی ام شهریور

ساعت پنج و نیم بعد از ظهر تشریف فرما شوند.

البته بنده استدعا کردم در رفسنجان که منزل مختصری بنده داشتم این افتخار را بدهند که نهار را هم آنجا میل فرمایند. مراجعه شد حضورشان قبول فرمودند و ناهار را آنجا میل فرمودند ـ قرار شد در راه هم در باغون در باغ « سرکار آقا » چای میل بفرمایند و عصر وارد شوند.

بنده هم با آقای سرتیپ قوامی رئیس شهربانی و سرگرد مولوی رئیس ستاد لشکر و تصور می‌کنم سرهنگ امیر عزیزی که ایشان هم سمتی داشتند در منزل ایستاده بودیم و منتظر بودیم که یک ساعت بعد اعلیحضرت همایونی تشریف فرما می‌شوند. ایشان چون در باغون متوقف نشده بودند قبل از موعدی که ما منتظر بودیم تشریف آوردند و با کمال تاسف کسی هم راهنمای ایشان نبود ـ پاسبانی که در خیابان بود نشانی داده بود که اینجا باید تشریف بیاورند. تشریف آورده بودند در گاراژ و ماشین را گذاشته بودند و پیاده تشریف آوردند.

ما عصر روز دوشنبه ۳۱ شهریور منتظر ورود شاه بودیم ـ در حدود ساعت چهار و نیم بعد از ظهر بود که در جلوی باغچه و عمارت با یکی از افسران ارتش ایستاده بودم که دیدم از جلو افسری بلند قد با لباس و شلوار راسته و کفش راحتی و بی‌صدا وارد شد ـ ابتدا اورا با یکی از افسران بلند قد کرمان اشتباه کردم ولی فوراً دریافتم که خود شاه است.

رفتم جلو تعظیم کردم فرمودند کیستی ـ جواب دادم ـ سئوال کردند چرا این‌جا تعیین شده؟ عرض کردم شاید برای این‌که فرمانداری جا نداشتند ـ این‌جا هم منزل درویشی است و متعلق به اعلیحضرت همایونی.

فرمودند درویش که خوب نیست ـ عرض کردم بنده درویش نیستم منزل درویشی است.

بعد تشریف فرما شدند... تا نزدیک عمارت که رسیدیم آقای شاهرخ چون شنیده بود که اعلیحضرت در باغون توقف نفرموده‌اند با عجله خودش را رسانده بود. صدای پا که آمد نگاه کردم دیدم که شاهرخ است ـ اعلیحضرت

فرمودند فرماندار کیست؟ عرض کردم آقای شاهرخ فرماندار است. فرمودند بیا جلو قیافه خوبی داری اسمت چیست؟ عرض کرد مهدی شاهرخ ـ فرمودند فرخ به استانداری معین شده بود. شاهرخ عرض کرد بله. گفتند آمده یانه (فرخ تازه استاندار شده بود) به عرض رساند خیر هنوز نیامده‌اند.

بعد به من فرمودند فرمانده لشکر کجاست؟ عرض کردم رفتند به سیرجان ـ گفتند چرا؟ عرض کردم برای امنیت و سرکشی راه بندر عباس رفتند رسیدگی کنند. گفتند مگر نا امن است؟ گفتم برای بازدید و اطمینان بوده است. پرسیدند رئیس ستاد کجاست؟ سرهنگ مولوی را خواستم آمد. شاه پرونده راه بندر عباس را خواستند. اعلیحضرت پرسیدند فرمانده لشکر کجاست؟ عرض کرد رفته در راه رسیدگی کند ـ فرمودند برو پرونده راه (بندر عباس) را بیاور. البته او رفت و پرونده‌ای را آورد ـ بنده هم در خدمت بودم.

پس از آن شاه رفتند داخل عمارت و اطاقها را یکی یکی نشان می‌دادم و می‌گفتم که هر اطاق برای چیست ـ و به چه منظور است ـ فرمودند عمارت تو بد نیست و می‌آیند خودشان درست می‌کنند...

باز برگشتیم پائین و طولی نکشید، که اتومبیل‌های والاحضرتها و اتومبیل علیا حضرت ملکه بعد آمدند.

(شمس پهلوی ـ ملکه عصمت و دختر او فاطمه پهلوی ـ و پسران او عبدالرضا ـ محمود رضا ـ و احمد رضا و همشیره ملکه [عصمت] ـ و غلامرضا و آقای جم وزیر دربار ـ آقای فریدون جم داماد شاه و عده‌ای از اقوام و درباریان ملکه و شاهدخت‌ها و شاهپورها).

و همه در خدمت اعلیحضرت رفتند بالا به گردش اطاقها پرداختند. آقای جم می‌خواستند به منزل دیگری بروند ولی شاه دستور دادند که در همان اطاق پائین بماند. شاه به ملکه فرمود منزل بدی نیست ـ اطاقهای خوب دارد ـ و دستوراتی دادند و تنها بنده در خدمت ایشان بودم.

پس از آن آشپزها و پیشخدمتهای مخصوص شروع به پخت و تهیه شام

نمودند. معمولا شاه در این دو سه روز برنج و خورشهای مختلف می‌خوردند و مخصوصاً هر وعده می‌بایست سوپ گوشت گاو آماده باشد.

همراه شاه یک اسکورت سی نفری مسلح بود و ۴۵ نفر هم سرباز مسلح از لشکر کرمان ملتزم شدند و این چند روز در همان خانه مسکن کردند. پس از کمی استراحت شاه از عمارت بالا پائین آمده مشغول قدم زدن شدند....

در این‌جا مقداری از وقایع اخیر صحبت کردند ودر خاتمه گفتند: از دو طرف حمله شد و چون ما شهر هایمان بی دفاع بود دستور دادم مقاومت نشود.... در حین قدم زدن فکر می‌کردند و تغییر قیافه می‌دادند و تک تک اظهاراتی می‌نمودند.

رو کردند به بنده و گفتند دیدی این خارجی‌ها چه کردند با ما؟ عرض کردم با کمال تأسف. فرمودند ما در شهرهایمان وسائل دفاع نداشتیم ـ این بود که امر متارکه دادم و ما دست از سلطنت برداشتیم و هرچه هم داشتیم دادیم ولی حالا مگر دست از سر ما برمی‌دارند ـ هر ساعت می‌گویند اگر فلان کار را نکنی فلان طور می‌شود.

معلوم بود دل پری داشتند و الا مناسبت نداشت برای من درد دل بکنند.

شبها ساعت ۸ و ظهرها درسر ساعت ۱۲ بدون دقیقه‌ای پس و پیش شام و نهار می‌خوردند ـ شام و نهار هم همیشه از طرف آشپزهای مخصوص(خودشان) تهیه می‌گردید ـ در سر میز غذا هم تمام فامیل که ۱۲ یا ۱۴ نفر می‌شدند حضور می‌یافتند. چیز قابل توجه این بود که شاه از کوچکترین صدائی ناراحت بود ـ به‌طوری‌که زیر سفره روی میز پتو انداختیم که ظرفها صدا نکند و تمام آشپزها و پیشخدمتها و همراهان با نوک پنجه راه می‌رفتند و آهسته صحبت می‌کردند.

بعد غروب شد و تشریف بردند بالا برای استراحت و بنده هم رفتم برای خودم تا فردا صبح... چون طبقه بالا مخصوص به خانواده سلطنت بود ـ من به هیچ وجه بالا نمی‌رفتم ـ بنا براین از زندگی بالا ی آنها اطلاعی ندارم.

روز بعد یعنی سه شنبه اول مهر که مصادف با روز اول ماه رمضان بود

ساعت هشت و نیم بود که خبر دادند اعلیحضرت همایونی تشریف فرما شدند پائین. بنده هم آمدم احترام کردم. بعد از چند دقیقه فرمودند امروز چه روزی است؟ عرض کردم اول مهر ـ با یک توقف کمی عرض کردم و اول رمضان ـ فرمودند روزه هم می‌گیری عرض کردم بله ـ فرمودند من که نمی‌توانم روزه بگیرم چون مریض هستم ـ عرض کردم اعلیحضرت مسافر هم هستید. دیگر چیزی نفرمودند.

در این بین آقای ارجمند که تاجر فرش بود و خانه‌اش نزدیک ما بود و چند اطاق هم در منزل ایشان برای خواب تهیه شده بود از در عمارت آمد. فرمودند کیست؟ عرض کردم این آقای ارجمند از تجار درجه اول فرش است و همان کسی است که فرشهای اعلیحضرت را تمام کرده ـ فرمودند بله اروپائیها می‌خواستند فرش ایران را از بین ببرند ولی من با اقداماتی که کردم فرش ایران را احیا کردم ـ پیش از من ـ هم نقش از بین رفته بود هم بافت. عرض کردم همین‌طور است که می‌فرمائید. فرش‌هائی که در زمان اعلیحضرت بافته شده بعداً دیگر امکان ندارد.

[به‌طوری‌که بعداً خواهد آمد ـ معلوم شد که شاه مستعفی در کرمان دو قطعه فرش بزرگ خریداری کرده همراه خود بردند].

بعد از مدتی که قدم می‌زدند فرمودند ارز اینجا پیدا می‌شود ـ عرض کردم بله ولی بانکهای مجاز باید بفروشند ـ فرمودند چند تا بانک است این جا؟ عرض کردم یک بانک شاهی بود ـ یکی هم بانک ملی بود که بانک شاهی[بانک انگلیس] بسته شد. فرمودند چرا؟ عرض کردم چون بانک ملی خوب کار می‌کرد ـ بانک شاهی نتوانست رقابت کند.

فرمودند یکی از خدمات بزرگ به اقتصاد مملکت تاسیس بانک ملی بود که اقتصاد مملکت را زنده کرد ـ و باز فرمودند من برای مملکت خیلی خدمت کردم ـ من املاک مازندران را می‌دانی چرا خریدم؟ برای این‌که نفوذ روس‌ها را از آنجا برکنم، ولی بالاخره کار خودشان را کردند و من برای این‌که به ملت برسانم که نباید با نان و گوشت قناعت کرد زحمت کشیدم ـ ثروت

جمع کردم و امروز همه را گذاشتم برای مملکت و می‌روم و حالا که می‌خواهم بروم در خارج هیچ پول ندارم.

ـ بعد رو کردند به آقای جم فرمودند از زمان تحصیل والاحضرت [منظور محمدرضا است] چه‌قدر موجودی داریم؟... بنده البته مبلغ درست نظرم نیست ولی می‌دانم مبلغ کمی بود.

یک مطلبی که آن روز اتفاق افتاد این بود که یک زنی که مقداری حوله و لباس چرک ازآبدارخانه گرفته بود می‌رفت که بشوید و یک چادر چرکی سرش بود (از آنجا گذشت) فرمودند این کی است؟ عرض کردم لباس شوی است می‌برد لباسها را لب آب که بشوید. فرمودند مگر این‌جا حجاب است؟ عرض کردم نه قربان حجاب نیست. این یک زن فقیر است ـ این‌طور لباس می‌پوشیده ـ دو چیز است که مثل بچه‌ای که از مادر متولد شده دیگر بر نمی‌گردد ـ یکی اتحاد شکل و یکی رفع حجاب. فرمودند مردم مرتجع نشوند؟

یک مقداری شاید یک ساعت قدم می‌زدند ـ پس از آن صحبت از کرمان شد. از آب و هوایش تعریف کردیم و گفتیم در جبال بارز جنگل موجود است ـ شاه پرسید جبال بارز از بم دست چپ است؟ تصدیق کردیم (شاه از ده سال قبل از سفر کرمان یادش بود) به عرض رساندیم که یکی از تجار این‌جا « آگاه » است که در این نواحی جنگلها را از دولت چهل ساله اجاره کرده است و پیوند پسته زده و نتیجه خوب می‌دهد ـ گفت من هم در غرب [منظور املاک شاه در کرمانشاه است که نام آن‌جا را شاه آباد غرب گذارده بودند] دستور داده‌ام همین‌کار را بکنند... بعد تشریف بردند داخل منزل و بنده هم رفتم منزل...

عصر باز تشریف فرما شدند پائین ـ البته فرمانده لشکر از سیرجان آمده بود مدتی منتظر شد و اجازه شرفیابی می‌خواستند که باز اعلیحضرت اجازه نفرمودند ـ بعد فرمودند فرداً یک عکاس بیاید و رئیس ثبت بیاید و رئیس دادگستری بیاید و رئیس دفتر خانه‌ای هم بیاید. چون اسناد من باید تنظیم

شود و والاحضرت ها وکالت بدهند به آقای جم برای کارهای خودشان. در تهران هم همین‌طور شد.

خبر کردند و فردا هرسه نفر آمدند منتهی تصادفاً عکاس سهرابی نامی بود زرتشتی که یک پایش مصنوعی بود ـ می‌لنگید. رئیس دفتر خانه (مرحوم) سید العراقین بود که سید بسیار خوبی بود ولی او هم از بچگی شل بود ـ رئیس ثبت هم آقای سید یحیی معین زاده بود که پایش قانقاریا شده بود و پای اورا بریده بودند و پای مصنوعی داشت.

اعلیحضرت همایونی آن بالا که نشسته بودند ـ این‌ها که می‌آمدند می‌پرسیدند این کی است؟ می‌گفتم این رئیس دفترخانه است ـ به رئیس ثبت هم گویا فرمودند که پایت چی شده؟ گفته بود قانقاریا شده بریده‌اند. بنده نبودم فرموده بودند چرا پایت را ثبت ندادی؟ البته مزاح فرمودند این‌ها کارهایشان را انجام دادند و رفتند و اعلیحضرت دیگر آن روز تشریف نیاوردند پائین عمارت تا عصری که تشریف آوردند و بنده شرفیاب شدم.

در این روز از طرف کنسولگری انگلیس خبر آوردند که کشتی در بندر عباس حاضر است آماده حرکت باشند و اصرار داشتند که زودتر حرکت بفرمائید.

اعلیحضرت فرمودند من مریضم و علاوه بر آن پول خواسته‌ام از تهران ـ رفت و برگشت و گفت که قنسول گفته است کرایه کشتی لازم نیست ـ کشتی کرایه نمی‌خواهد ـ فرمودند موضوع کرایه کشتی نیست من پول خواسته‌ام برای مخارج و نمی‌توانم با این عجله حرکت کنم ـ باز رفت و گفت بیست و چهار ساعت کشتی توقف می‌کند ولی بیش از آن نمی‌تواند حرکت خود را عقب بیاندازد.

به بنده فرمودند این‌جا رادیو هست؟ عرض کردم هست. فرمودند چی شنیدی از اخبار رادیو ـ عرض کردم شنیده‌ام آلمانی‌ها جزیره کرت را گرفتند و بعد در مورد روزنامه پرسیدند ـ بنده عرض کردم دوتا روزنامه هست ـ یک روزنامه استقامت که مدیرش رشاد بود ـ یکی هم روزنامه بیداری که مدیرش آسید محمد هاشمی بود که وکیل مجلس بود ـ فرمودند بود؟ عرض کردم نه

الان وکیل است ـ فرمودندها ـ دو تا از این‌ها بودند وکیل نشده بودند من گفتم وکیلشان کردند.

شاه گفتند فهمیدی دو نفر از این‌ها (این وکلای مجلس) راجع به من چی گفتند؟ ـ عرض کردم نه قربان ـ فرمودند از رادیو هم نشنیدی؟ عرض کردم خیر. شاه گفت بله دو تا از این‌ها چه‌ها گفتند... (منظور دو تا از وکلای مجلس بود ـ سید یعقوب انوار و علی دشتی) که پس از استعفای شاه بر علیه او نطق کردند). شاه خیلی ناراحت شد و رنگش بر افروخته گردید و حتی حرفها قطع شد و چند دقیقه‌ای روی صندلی استراحت فرمودند و تشریف بردند بالا و دیگر تا صبح بنده خدمتشان نرسیدم.

فردا صبح (روز سوم اقامت در کرمان) تشریف آوردند پائین. گویا احساس ناراحتی می‌فرمودند ـ سر و صورت خود را با پارچه سفید بسته بودند و تا ساعت حرکت صورتشان بسته بود ـ فرمودند دکتر خوب هست اینجا؟ ـ عرض کردم بله سرهنگ جلوه ـ رئیس بهداری لشکر دکتر خوبی است و آدم خوبی هم هست. فرمودند بگو بیاید. بنده تلفن کردم فوراً آمد ـ وقتی شرفیاب شد خواست درجه بگذارد و حرارت بدن را تعیین کند. آنجا اطاقی بود و یک تخت خواب سفری بزرگی توی آن بود و یک صندلی. اعلیحضرت تشریف بردند روی تخت خواب نشستند و متأسفانه تخت خواب شکست ـ بنده دویدم زیر بغلشان را گرفتم روی صندلی نشستند ـ دکتر درجه گذاشت و عرض کرد هفت عشر تب دارند و باید استراحت کامل بفرمایند ـ در موقع رفتن صد تومان (دو اسکناس پانصد ریالی) به دکتر دادند. دکتر می‌خواست قبول نکند ولی شاه فرمود قبول کن ـ من هنوز از این پولها نداده‌ام بگیر. همان وقت تشریف فرما شدند داخل عمارت و استراحت فرمودند و دکتر هم تا شب دو مرتبه آمد و وضع حالشان را رسیدگی کرد و دوا داد و رفت.

[شمس پهلوی در خاطراتش می‌نویسد: « در کرمان بیماری پدرم و گوش دردشان که از یزد شروع شده بود رو به شدت گذاشت. اعلیحضرت در برابر اصرار وزیر دربار موافقت کردند طبیبی به بالینشان بیاورند. خوب به خاطر

دارم که فرمودند: « اگر طبیب نظامی باشد بهتر است ـ چون معالجات پزشکان نظامی سریع تر صورت می‌گیرد و مرض را هم خوب تشخیص می‌دهند »]

آقای هرندی در ادامه خاطراتش می‌گوید:

روز قبل از حرکت شاهپور علیرضا از عقب از تهران رسید و بر همراهان اضافه شد و یک‌سره نزد شاه رفت و بقیه اوقات را شاه با شاهپور در باغ گردش می‌کردند.

فرداصبح (روز چهارم اقامت در کرمان) البته حالشان بهتر بود و تا ظهر پائین تشریف نیاوردند.

نزدیک ظهر بود که دراطاق آبدارخانه عده‌ای از پیشخدمتها بودند و آقای ایزدی هم بود که آن‌وقت در دفتر مخصوص شاهنشاه بودند ـ یک مرتبه بی خبر تشریف آوردند پرده را بالا زدند ـ همه از جا بلند شدیم ـ اسبابهای زیادی آن‌جا بود که از تهران آورده بودند ـ معلوم شد تا آن ساعت اعلیحضرت اسبابها را ملاحظه نفرموده بودند ـ فرمودند برای چیست ـ لازم نیست ـ و به آقای ایزدی فرمودند ـ هرچی لازم است همراه ببریم ـ صورت بردار ـ بقیه‌اش را هم برگردانند به تهران ـ ایشان هم عرض کرد اطاعت می‌کنم.

عصر روز چهارم شاه دستور جمع‌آوری اثاثیه را داد. صورت اثاثیه را برداشته و تقریباً حدود ساعت پنج بعد از ظهر اطلاع دادند اتوموبیل آمد ـ در موقع حرکت فرماندار و رئیس ستاد لشکر و چند نفر دیگر حاضر بودند.

آقای شاهرخ ایستاده بودند و آقای قوامی ایستاده بودند و بنده هم ایستاده بودم ـ با بنده دست دادند و فرمودند خیلی خوشوقت هستم که منزل شما وارد شدم ـ من عرض کردم اسباب افتخار بنده و اعقاب بنده است که اعلیحضرت همایونی بنده را سر افراز فرمودید و نشستند توی اتومبیل و تشریف بردند اسکورت هم با شاه حرکت کرد.

در عرض مدت اقامت ـ شاه از محوطه باغ اصلاً خارج نشدند ولی

شاهدختها و شاهپورها به شهر رفته و در بازار و شرکت فرش و مغازه قماش می‌رفتند و خرید هم می‌کردند. فریدون جم دندانش درد گرفت و نزد دندانسار هم رفت.

البته بعد [بعد از رفتن شاه مستعفی از کرمان] آقای جم تشریف داشتند ـ سر شب از کاخ از تهران خواستند ایشان را و گفتند باید فوراً حرکت کنید بروید به سیرجان خدمتشان برسید و اگر نرسیدید بروید بندر عباس. ایشان هم حرکت کردند و رفتند.

این است آن‌چه بنده به نظرم مانده است و البته بعد از سی سال. (پایان روایت از ابوالقاسم هرندی ـ این روایات خلاصه چند مصاحبه آقای ابراهیم صفائی ـ مورخ مشهور ـ با آقای هرندی بود)

روایت آقای دستغیب:

آقای دستغیب هم (که گویا رئیس عدلیه یعنی دادگستری کرمان بود) مصاحبه‌ای با آقای ابراهیم صفائی داشته ـ او جریان روز آخر را ـ که شاه مستعفی دستور داده بود وکالتنامه و اسنادی تهیه شود و دفتر اسناد رسمی را بیاورند تا به امضا برسد ـ چنین نقل کرده است:

« فردا دفتر اسناد رسمی را آوردیم که به امضا ی ایشان برسانیم.

[ممکن است منظور آقای دستغیب ـ همان‌طور که آقای هرندی در بالا گفته‌اند ـ امضای وکالت نامه توسط شاه سابق و پسران و دختران شاه باشد. علاوه بر آن در نوشته‌ای دیدم که متن اعتراف نامه به شرح زیر نقل شده است: « بندگان اعلیحضرت همایون رضاشاه پهلوی شاهنشاه سابق ایران اقرار و اعتراف فرمودند بر این‌که سند ثبت شده به شماره..... در دفتر اسناد رسمی شماره..... اصفهان شامل وجوه نقدینه و سهام موجود در بانکهای خارج هم می‌باشد »]

آقای دستغیب در ادامه می‌گوید: اول رئیس ثبت اسناد آمد. رئیس ثبت اسناد پیر مردی بود به نام معین زاده ـ ظاهراً اهل رفسنجان و کرمانی بود و

یک پای او مصنوعی و عصا دستش بود. از پله حیاط که وارد می‌شد رو برو بود ـ همه می‌دیدیم. اعلیحضرت فقید نگاهی کرد به من ـ یعنی معرفی کن کیست می‌آید؟ گفتم قربان معین زاده کفیل ثبت اسناد است (رئیس ثبت اسناد آقای مکی ارامی بود که رفته بود و معین زاده کفیل بود). یک قدری از طرز آمدن این پیر مرد با بودن عصا اعلیحضرت ناراحت شد. همین اندازه که آمد نزدیک و تعظیم کرد گفتم قربان او کفیل ثبت اسناد است ـ اعلیحضرت گفت: خوب بود عصایت را هم ثبت می‌دادی ـ او گفت قربان من بی ادب نیستم ـ پا ندارم و مریضم. شاه از این عبارت ناراحت شد ـ گفت خوب بنشین. وقتی آمد نشست دیدند که پایش چوبی است. بعد رئیس دفتر اسناد رسمی (سید العراقین) که دو جلد دفتر را گذاشته بود زیر بغلش آمد که اسنادی را که وارد کرده بود من بخوانم و به امضا شاه برسانم ـ او هم پایش یک قدری می‌لنگید و یک پائی بود ـ گفتم قربان این هم سید العراقین رئیس دفتر شماره یک اسناد رسمی است. گفتند خوب بنشین ـ نشست. اسناد همه را ما خوانده بودیم و دانه دانه من می‌بردم و از من می‌پرسیدند ـ دستغیب درست است؟ می‌گفتم بله قربان همه را خوانده‌ایم و امضا می‌کردند. در این ضمن تیمسار قوامی (فروغ الملک) که در آن موقع رئیس شهربانی کرمان بود آمد و ایستاد و گفت قربان امر بفرمائید یک عکس کوچکی بدهند برای پاسپورت. معلوم شد کشتی آمده بود، بندر عباس که اعلیحضرت حرکت بکنند و فردا باید بروند. پاسپورت را شهربانی باید صادر کند. اعلیحضرت فرمودند که من عکس پاسپورت ندارم ـ گفت امر بفرمائید که عکاس بیاید و بگیرد ـ گفتند بگیرد.

در تمام کرمان یک‌نفر عکاس بود ـ به نام سهرابیان زرتشتی. دونفر افسر شهربانی با موتور سیکلت رفتند او را آوردند ـ از پله آمد و دوربین عکاسی بلند روی دوشش بود ـ او هم پایش لنگ بود. وقتی از پله‌ها آمد شاه گفت: عجب لنگی در کار پیدا شده؟ این را من هیچ‌وقت فراموش نمی‌کنم. عکس را گرفت و تمام شد.

بنده تا آخر شب بودم ـ اجازه مرخصی مرحمت فرمودند. مخصوصاً در موقع خدا حافظی باز هم فرمودند به حاج سید محمد باقر بگو ما را از دعا فراموش نکند.

آمدم عدلیه که بعد بروم منزل. بلافاصله آقای جم آمد گفت که آمده‌ام به شما ابلاغ کنم اعلیحضرت فرمودند که چند روز دستغیب زحمت کشیده بروید رضایت او را جلب کنید.

گفتم بزرگترین افتخار برای من است. گفت فرموده‌اند هرچه می‌خواهد به او بدهید. گفتم من چیزی نمی‌خواهم ـ بهترین پاداش برای من این است که کارم درست انجام گرفته باشد. جم گفت مع ذلک یک خواهشی بکن. من گفتم خواهشم خدمتگذاری است ولی چون ۲۵ سال است که قاضی هستم و شیرازی هستم ولی هنوز در شیراز مأموریتی نداشته‌ام ـ زندگی و خانه من در آنجاست. اگر در آنجا محلی پیدا بشود بروم شیراز بدم نمی‌آید. گفت بسیار خوب. بنده آمدم منزل و (مرحوم) جم هم رفت.

روز بعد اعلیحضرت فقید حرکت کردند به طرف بندر عباس ـ قبل از ظهر تلگراف آقای آهی که در آن وقت وزیر عدلیه (دادگستری) بود رسید که برای مذاکره به تهران بیائید. بنده رفتم ـ ایشان گفتند که آقای نصیر الدین خواجوی را که در آن موقع در شیراز بودند مأمور ریاست عدلیه خوزستان کرده‌اند ـ من آمدم جانشین ایشان شدم و آمدم شیراز. (پایان خاطرات آقای دستغیب) ضمناً لازم به ذکر است که منزل آقای مرندی که رضاخان در طول اقامت در کرمان در آن ساکن بودند اکنون به موزه سازهای ایرانی تبدیل گردیده است.

روز پنج شنبه ۳ مهر ۱۳۲۰ از قول شاه سابق از کرمان تلگرافی به وزیر دربار (جدید) فرستاده می‌شود ـ به شرح زیر:

تهران ـ جناب آقای محمد علی فرزین وزیر دربار.

خواهشمند است دو پیشخدمت مناسب و دو کلفت و یک آشپز و یک دلاک برای خدمت اعلیحضرت استخدام نموده اعزام دارید. اگر کلفت‌ها عیال پیشخدمت‌ها باشند البته مرجح است.

*** روز سوم مهر ـ شاه سابق از کنسول انگلیس در کرمان تقاضای ویزا برای خدمتکاران می‌نماید.طبق اسناد موجود کنسولگری انگلیس در کرمان نامه‌ای به شرح زیر به‌انضمام ویزا برای شاه سابق می‌فرستد:

کرمان ۲۵ سپتامبر ۱۹۴۱ (۳ مهر ۱۳۲۰)

این ویزا صرفاً برای یکبار مسافرت به هند معتبر بوده و به طور دسته جمعی به هشت نفر اشخاص نامبرده ذیل از اتباع ایرانی که در خدمت و معیت اعلیحضرت رضاشاه پهلوی هستند اعطا می‌گردد.

مجور صدور این ویزا از سوی سفارت بریتانیا در تهران داده شده است. نام کامل دارندگان ویزا عبارت است از:

ـ بانو قمر مبشر- خواهر زن رضاشاه ۳۵ ساله شغل خانه‌دار ـ بانو بهجت مشار ۲۷ ساله شغل خدمتکار ـ ملوک زمانی ۱۵ ساله خدمتکار ـ بانو فاطمه مهستی ۱۷ ساله ـ خدمتکار ـ جعفر توکلی ۲۷ ساله خدمتکار ـ حسن مالکی فرزند علی ۲۱ ساله خدمتکار ـ مهدی صفر فشندی ۲۱ ساله خدمتکار ـ نصرالله ناوکی ۵۰ ساله آشپز.

امضا: کنسول سفارت بریتانیا در کرمان «گراتیس» (نقل از اسناد تبعید رضا پهلوی در کتاب پهلوی‌ها ج ۱ ص ۱۹۷)

(به‌طوری که بعداً شرح داده خواهد شد ـ در موریس از طرف شاه مستعفی بیشتر مستخدمین فوق اخراج شدند و کسان دیگری از تهران فرستاده شدند).

*** وقتی که شاه سابق به طرف کرمان حرکت کرد علیرضا پهلوی که بعد از محمدرضا فرزند بزرگ رضا خان بود همراه شاه مستعفی نرفت. او روز سوم مهر ماه ۱۳۲۰ به کرمان رفت و نامه‌ای از محمدرضاشاه برای پدرش برد. شاه سابق در همان روز جواب نامه را به شرح زیر می‌نویسد:

اعلیحضرت همایون شاهنشاهی.

نورچشم عزیزم ـ نامه پر از محبت شما که توسط نورچشم عزیزم شاهپور

علیرضا فرستاده بودید رسید. از احساسات محزون و مهربان شما متاثر گردیدم.

نوشته بودید امیدوارید یک زندگی خوش و بی دردسری با بچه‌ها تشکیل بدهم ـ تصور نمی‌کنم در کشور بیگانه خیلی خوش بگذرد. خوشی من با پیش آمد هائی که شد سلامتی و موفقیت آن اعلیحضرت است که بتوانید ان شاء الله کارهای کشور را به طوری که اظهار امیدواری کرده اید سر و سامان دهید.

راجع به مخارج اقامت این خانواده پر جمعیت در عزیمت خارجه اظهار نکردید که از چه محل و به چه ترتیب و اطمینان به ما خواهد رسید. آخر متوجه هستید که در ولایت غربت و بیگانه نمی‌توان هر ماه منتظر حوادث و رسیدن وجه از تهران بود. لازم است محل پرداخت ماهانه معلوم شود و ترتیبی داده شود که به یک بانک خارجه اعتبار و اطمینان داده شود. بدون این‌که هر دفعه محتاج مرکز باشد. مبلغی که معین می‌شود مرتباً به ما به پردازند. به غیر از این هیچ اطمینانی به این وضع مجهول و نا معلوم فعلی نیست.

تقسیمی هم برای ماهیانه بچه‌ها کرده‌اید لازم نبود. هیچ فکری هم برای پرداخت یک مبلغ بالنسبه قابلی برای این‌که بتوانم بعد از رسیدن به مقصد برای این‌که به زندگی و سامانی بدهم نداده و مسکوت گذاشته اید.

انتظار دارم با ما به طور عادی و بیگانه رفتار نشود ـ ممکن است اشخاصی را مأمور نمائید که ترتیب این مسائل را به طور اساسی بدهند.

در خاتمه می‌نویسم که شنیدم اشرف مبلغی به علی قوام بدهکار است. قروض اورا بدهید که فکرش آسوده باشد. رضا پهلوی (نقل از اسناد تبعید رضا پهلوی در کتاب پهلویها سند شماره ۱۰۰ جلد ۱ ص ۱۹۸)

*** مدت توقف شاه مستعفی در کرمان چهار روز بود. شاه مستعفی قبل از حرکت به طرف بندر عباس ـآقای جم را مرخص کرد که به تهران برگردد.

*** وزیر مختار انگلیس در روز اول مهر ۱۳۲۰ به وزارت خارجه انگلیس گزارش داد که:

روز ۲۲ سپتامبر شاه جدید تمام هیئتهای سیاسی را به حضور پذیرفت. همه نمایندگان سیاسی قبول کردند که او با یک مخلوق متکبر که پدرش سعی می‌کرد او را بار آورد تفاوت بسیار داشت. او بسیار مهربان و متفاوت با پدرش بود. (بولارد ص ۸۳)

حرکت شاه سابق به طرف بندر عباس:

شمس پهلوی (در کتاب یکصدمین سالروز رضاشاه ص ۶۹۵) می‌نویسد:

وقتی که به طرف بندر عباس حرکت کردیم ـ نخستین روزهای پائیز بود ـ اما در آن صحراها ـ هوا به شدت گرم بود ـ جاده نا هموار و سنگلاخی بود ـ کاروان روی جاده خاکی و در سکوت صحرا پیش می‌رفت. اتومبیلها تکانهای شدیدی داشتند. ناگهان حادثه تاثر انگیزی روی داد که باعث ملال بیشتر خاطر اعلیحضرت پدرم گردید. در میان راه اتومبیل حامل آشپز خانه واژگون شد. علاوه بر مجروح شدن چند نفر از مستخدمین ـ دست یکی از آشپزها نیز شکست.

این حادثه یک ساعتی موجب توقف کاروان سلطنتی شد. پدرم شخصاً از مجروحین عیادت کردند و پس از دادن دستورهائی برای مجروحین ـ دوباره اتومبیلها به حرکت در آمدند. تا چشم کار می‌کرد توی دامن دشتها و تپه‌ها هم‌چنان آفتاب بود.

در سیرجان ساخلوی کرمان ـ منزل یکی از تجار را برای پذیرائی از اعلیحضرت آماده کرده بودند. شب را همه در سیرجان ماندیم. صبح روز بعد قبل از طلوع آفتاب کاروان ما آماده حرکت شد.

پیش از حرکت پدرم ـ که دور از دیگران در گوشه‌ای قدم می‌زدند چشمشان به وزیر دربار افتاد ـ با تعجب فرمودند: چه‌طور؟ وزیر دربار چرا این‌جاست؟ [چون شاه مستعفی در کرمان وزیر دربار را مرخص کرده بود و دستور داده بود که به تهران برود].

وزیر دربار نزدیک رفت. پس از ادای احترام عرض کرد: « نخست‌وزیر از

طرف اعلیحضرت شاهنشاه [محمدرضا] تلفن به کرمان کردند که مرا ملزم می‌داشت همچنان در التزام باشم » پدرم از دستوری که فرزند تاجدارشان داده بودند خوشحال شدند ـ به طرف اتوموبیل رفته سوار شدند.

حدود ساعت ۸ بعد از ظهر بود که به بندر عباس رسیدیم. هوای بندر عباس خفه و ساکت بود و کوچکترین نسیمی نمی ورزید. (کتاب صدمین زاد روز رضاشاه ص ۶۹۶).

مشکلات انتقال ارز برای هزینه شاه سابق:

علی ایزدی پیشکار شاه مستعفی ـ به مجرد ورود به بندر عباس ـ تلگراف زیر را به دفتر مخصوص شاه جدید مخابره کرد:

دفتر مخصوص شاهنشاهی: به‌طوری‌که در تلگراف قبلی معروض گردید ـ بحمدالله ذات مبارک در ساعت ۷/۵ به اتفاق والاحضرتها به سلامت به بندر عباس تشریف فرما شدند و از قراری که امر فرموده‌اند فردا صبح ساعت ۷ به کشتی تشریف فرما خواهند شد.

راجع به لزوم انطباق تاریخ انتقالنامه جدید با انتقالنامه اولیه این رعایت به عمل خواهد آمد. ولی راجع به وجوهی که به بانک دهلی حواله فرموده‌اند چون در انتقالنامه اخیر ذکر می‌شود که در آن تاریخ (یعنی تاریخ انتقالنامه سابق) که قبل از حواله وجه به دهلی می‌باشد وجوه منتقل می‌گردد. بنابراین تصور می‌رود به خودی خود امر مطاع به موقع اجرا گذارده می‌شود و بنا بر این ذکر مجدد وجوه تصور نمی‌رود لزومی داشته باشد. معهذا متمنی است مراتب را به شرف عرض [منظور شرفعرض محمدرضاشاه باید باشد] رسانده هر طور امر می‌فرمایند ابلاغ نمایند که از همان قرار اطاعت می‌گردد. (مجموعه اسناد تبعید رضاشاه ـ در کتاب پهلویها ـ ج۱ ص ۱۹۹)

۹ مهر ۱۳۲۰

در تاریخ ۹ مهر ماه ۱۳۲۰ ـ بانک انگلیس در تهران [که در آن زمان

بانک شاهنشاهی ایران نامیده می‌شد] نامه زیر را به دربار تهران می‌نویسد:

در بار شاهنشاهی ایران: محترماً عطف به نامه شماره ۵۳/۵۱۰۰ این بانک ـ مورخ ۳۰ شهریور ۱۳۲۰ اشعار می‌دارد که از اداره لندن این بانک تقا ضا شد مبلغ ۲۵۳۳۷ لیره انگلیس در اختیار لویدز بانک دهلی که کارگزار این بانک می‌باشد نگاه دارند ولی در تاریخ۷ مهر جاری تلگرافی به تاریخ ۴ مهر واصل گردیده که ترجمه آن به شرح زیر است:

« راجع به تلگراف شما موضوع ۲۵۳۳۷ لیره تصویب نشده است »

برای مزید اطلاع اضافه می‌نماید که پرداخت کلیه وجوه لیره که از ایران حواله می‌شود اکنون موکول به تصویب اداره کنترل ارز لندن می‌باشد و با این‌که منظور و مقصود پرداخت بالا معلوم است مع ذالک در این مورد از تصویب حواله بالا امتناع شده است ـ در هر حال این بانک حتی الامکان برای انجام هر گونه اقدامی که جهت تصفیه این امر لازم است حاضر و در اختیار دربار محترم شاهنشاهی می‌باشد ـ امضا: نایب رئیس بانک شاهنشاهی. (نقل از مجموعه اسناد تبعید رضاشاه در کتاب پهلویها ـ سند ۱۰۳ شماره ج۱ ص ۲۰۱)

*** شاه سابق که از موضوع عدم موافقت با ارسال وجه از تهران به بمبئی مطلع و عصبانی می‌شود فوری تلگرافی به لویدز بانک در بمبئی مخابره می‌کند. و از بانک لویدر در بمبئی می‌خواهد که صورت موجودی او در لویدز بانک برای او فرستاده شود.

تلگراف به بانک لویدر به این شرح است: « لویدز بانک بمبئی ـ تلگراف ارسالی از بانک شاهنشاهی تهران ناشی از اشتباه بوده و سوء تفاهم بوده است. نیازی به ارسال ۲۵۳۳۷ لیره نیست. لطفاً صورت حساب بانکی که نشان دهنده موجودی ما نزد آن بانک است ارسال شود. امضا ـ رضا پهلوی. (نقل از منبع بالا سند شماره ۱۰۴ ـ ج۱ ص ۲۰۱)

[توضیح این‌که رضا خان قبل از فرستادن پسرش محمدرضا (ولیعهد) برای تحصیل به سویس مبلغ یکصد و پنجاه هزار دلار به بانک وست

مینیستر انگلستان فرستاد که به صورت سپرده نگهداری شود تا اگر ماهیانه ولیعهد دیر یا زود شود از آن پول برداشت کند .

وقتی که ولیعهد در ۱۵ شهریور ۱۳۱۰ به سویس رفت و مشغول تحصیل شد شاه سابق حساب بالا را به بانک لویدز شعبه سوئیس ـ منتقل کرد. وقتی که ولیعهد در ۲۱ اردیبهشت ۱۳۱۵ تحصیلش تمام شد و به ایران برگشت هنوز مبلغی در این حساب در بانک لویدز باقی مانده بود. اسکراین (مأمور رساندن شاه سابق از بمبئی تا موریس) وقتی که در بندر بمبئی‌مقداری لباس و لوازم به مبلغ ۳۶۵۰ لیره برای خانواده شاه سابق خریداری کرد در خاطراتش نوشت که این مبلغ کمتر از ده درصد موجودی شاه سابق در بانک لویدز است].

*** متعاقب این مشکلات ـ در ۱۲ مهر ۱۳۲۰ (هنگامی‌که شاه سابق از ایران خارج شده بود و در کشتی بندرا در راه بود) نامه که در زیر آمده از طرف بانک شاهنشاهی انگلیس (در تهران) به دربار ایران می‌رسد:

دربار شاهنشاهی ایران:

درتعقیب نامه ۵۴۰۷ مورخ ۹ مهرماه جاری ـ اینک به طوری که اداره لندن خبر می‌دهد مبلغ ۲۵۳۳۷ لیره مورد گفتگو برحسب حواله و در مقابل تضمین حکومت هندوستان در دهلی ـ پرداخت گردیده است.

ـ امضا ـ نایب رئیس بانک شاهنشاهی ایران. (نقل از منبع بالا سند شماره ۱۰۵ ـ ج۱ ص ۲۰۲)

*** با وجود این مکاتبات باز هم مشکل پول حل نمی‌شود تا شاه سابق به موریس می‌رسد. در آنجا باز مکاتبات ادامه پیدا می‌کند. (ما مکاتبات در باره این پول را در موقعی که شاه سابق به موریس وارد می‌شود ذکر خواهیم کرد).

وداع شاه سابق از پسرش محمدرضا

شاه مستعفی قبل از سوار شدن به کشتی « بندرا » نامه‌ای به خط خود به

فرزندش محمدرضا می‌نویسد و وداع می‌کند. این نامه به شرح زیر است:

نور چشم عزیزم: در این موقع که از ایران دور می‌شوم از آن فرزند گرامی وداع می‌کنم. امیدوارم باز به دیدار شما نائل شوم. از خداوند سلامت و سعادت و موفقیت شما را مسئلت دارم. توسط قوام [محمد قوام وزیر دربار وقت] اسناد موجودی بانک ملی را که جمع آن ۶۰۰ میلیون ریال است برای شما می‌فرستم. این وجه در اختیار شما خواهد بود. وجوهی که در تهران باید به پردازید عبارت است از ماهی ۵۰ هزار ریال به علیا حضرت ملکه [تاج الملوک] و ۴۰ هزار ریال به اشرف و ۴۰۰۰ ریال به مادر شاهپور غلامرضا [توران امیر سلیمانی].

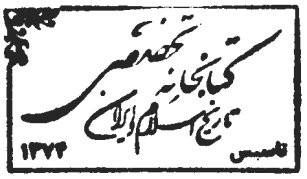
از اعتباری که توسط دولت برای مصارف ما معین می‌شود لازم است برای مخارج مسافرت ۲۵ نفر به ارز حواله شود.

[رضاشاه تصور می‌کرد به امریکا ـ یعنی کانادا یا شیلی و یا آرژانتین ـ می‌رود]

هم‌چنین برای مصارف اقامت در امریکا هم باید میزان آن را اعلیحضرت [محمدرضاشاه] در نظر گرفته وجه کافی ارسال داریدکه معطل نباشم. به محض ورود به امریکا هم برای مرتب کردن منزل و مصارف اولیه محتاج که وجه بالنسبه مهمی است توجه خواهید نمود که به ارز حواله کنید. در خاتمه روی آن عزیز را بوسیده عجالتاً خداحافظی می‌کنم ـ امضا رضا پهلوی (نقل از اسناد تبعید رضا پهلوی در کتاب پهلویها سند شماره ۱۰۱ ج ۱ ص ۱۹۹)

*** شمس پهلوی در خاطراتش می‌نویسد:

« اعلیحضرت برای این‌که پس از این همه خستگی و رنج راه ـ ما شب را آسوده به سر ببریم فرمودند که والاحضرت شاهپورها برای خوابیدن به کشتی بروند. اما خودشان با این‌که بواسطه نقاهت ناشی از بیماری بیش از همه ما احتیاج به استراحت داشتند ـ چون می‌دانستند آخرین شبی است که در خاک وطن می‌گذرانند در بندر عباس [ساختمان فرمانداری] خوابیدند.



بخش شانزدهم

شاه اشک‌ریزان وطن را ترک کرد

شمس پهلوی آخرین دقایق ترک ایران را چنین می‌نویسد:

... عاقبت شب سنگین و پرهیجان سپری شد. دمیدن خورشید را سرخی حاشیه افق دریا خبر می‌داد که اعلیحضرت از اتاق خود خارج شدند. به تنهائی یک‌راست به ساحل دریا رفتند. در چند قدمی ساحل خاموش و متفکر ایستادند و چشم به امواج آرام آب دریا دوختند....

پدرم مدتی به همان حال ایستادند تا خورشید طلوع کرد و نخستین پرتوش به تنه کشتی کهنه ما تابید. این کشتی « بندرا » بود که می‌خواست ما را از ایران جدا کند و به آن سوی دریاها ببرد.

سر انجام اعلیحضرت برگشتند... مأمورین دولت شرفیاب شدند ـ همه در یک صف ایستاده بودند. اعلیحضرت پدرم دستور دادند: « تمام تشریفات و مقررات قانونی و گمرکی را انجام دهید »

پس از اتمام تشریفات قانونی گمرکی اعلیحضرت پدرم در جلو و وزیر دربار و رئیس گمرک به دنبال از پله‌های اسکله بندر سرازیر شدند تا به سوی قایق موتوردار بروند. روی پله عصای خود را محکم به پله‌ها کوبیدند و گفتند: « این اسکله دیگر فرسوده شده است »....

در آخرین پله‌های اسکله ـ برای چند لحظه توقف کردند. به پشت سر

برگشتند، تا نگاه نافذ و عمیق خود را به بندر عباس دوختند... به آخرین نقطه‌ای که ایشان را از وطن جدا می کرد.

در آخرین لحظه فرمانده لشکر کرمان ـ که اعلیحضرت را تا بندر عباس اسکورت کرده بود ـ به پای پدرم افتاد و به قدمهای ایشان بوسه زد ـ در این لحظه چشمان اعلیحضرت پدرم تر و اشک آلود شد....

به هرحال قایق به کشتی رسید ـ اعلیحضرت آرام و آهسته قدم به کشتی گذاشتند

... اعلیحضرت دور تر از ما ایستاده بودند که صدای صوت کشتی بلند شد... غم انگیز و گستاخ امواج دریا روی هم غلتید ـ کشتی راه افتاد... اما اعلیحضرت همچنان چشم به ساحل دوخته بودند... بیش از این تحمل دیدن این منظره غم انگیز را نداشتم ـ پدر عزیز تر از جانم را با اشکهای با شکوهشان تنها گذاشتم و به گوشه‌ای از اتاق خود در کشتی پناه بردم... اما پدرم در همان نقطه از کشتی ایستاد و تا خاک ایران نمایان بود چشم از آن بر نداشت... (خاطرات شمس پهلوی ـ یکصدمین سالروز رضاشاه پهلوی ص ۶۹۴).

مرکز ثقل تمام مملکت از بین رفت:

سرریدر بولارد وزیر مختار انگلیس در ایران در کتاب خود به نام « شترها باید بروند » می‌نویسد: چون شاه تصمیم گرفته بود ایران را ترک کند لذا یک کشتی باربری به خلیج فارس اعزام شد. (ص ۵۹).

او در صفحه ۸۵ همان کتاب می‌نویسد: پس از خروج رضاشاه از ایران گوئی که مرکز ثقل تمام امور مملکت از بین رفته باشد ـ مسائل و مشکلات موجود به‌سرعت رو به افزایش و پیچیدگی نهاد.

۵ مهر ۱۳۲۰ ـ خبر رفتن شاه سابق به طرف بمبئی:

روزنامه اطلاعات ـ روز شنبه پنجم مهر ماه ۱۳۲۰ نوشت که: پادشاه سابق

ایران با خانواده سلطنتی ساعت ۸ بعد از ظهر دیروز (جمعه چهارم مهر) وارد بندر عباس شدند و ساعت ۷ صبح امروز (شنبه ۵ مهر ۱۳۲۰) با قایق موتوری گمرک به کشتی پستی موسوم به « بندرا » سوار شدند.

*** روزنامه اطلاعات تاریخ یکشنبه ششم مهر ماه ۱۳۲۰ نوشت: « کشتی « بندرا » دیروز (۵ مهر ماه ۱۳۲۰) ساعت چهار بعد از ظهر از بندر عباس حرکت نمود. این کشتی به هندوستان خواهد رفت. پادشاه سابق و خانواده از آنجا به امریکای جنوبی رهسپار خواهد شد.

*** روزنامه اطلاعات در همان شماره نوشت: آقای محمود جم وزیر دربار سابق پس از عزیمت شاه سابق به تهران بر گشت نمودند. تمام اعضای خانواده سلطنتی به استثنای محمدرضا و خواهرش اشرف و مادرشان ملکه پهلوی با پادشاه سابق خاک ایران را ترک کردند. افرادی که همراه شاه بودند به‌قرار زیر می‌باشند: ملکه عصمت همسر رضا خان ـ که مورد علاقه ایشان بود ـ شاهدخت شمس ـ شاهدخت فاطمه ـ شاهپور علی رضا ـ شاهپور غلامرضا ـ شاهپور عبدالرضا ـ شاهپور حمید رضا ـ شاهپور محمود رضا ـ شاهپور احمد رضا ـآقای فریدون جم همسر شمس پهلوی.

*** به روایت شاهپور غلامرضا: شاه مستعفی و همراهان ساعت ۸ بعد از ظهر روز ۴ مهر ۱۳۲۰ به بندر عباس می‌رسند. شاه سابق در فرمانداری بندر عباس ساکن می‌شود و بقیه همراهـان بـه کشتی داخل شده در کابینهای خود می‌خوابند. روز بعد (۵ مهر ماه ۱۳۲۰) ساعت ۷ صبح کشتی به سوی بمبئی حرکت می‌کند.

*** حسین فردوست در کتاب « ظهور و سقوط پهلوی » ص ۱۱۳ ـ می‌نویسد که پسران رضاخان بعدها برایم تعریف کردند که رضاخان به محض این‌که سوار کشتی شد به کابین خود رفت و لباس سویل به تن کرد و روی عرشه نزد سایرین آمد. در ایران ـ انگلیسیها به رضا خان گفته بودند که می‌تواند به بمبئی برود و رضا خان هم از این امر خوشحال بود.

مسافرت شاه سابق از بمبئی به موریس:

شمس پهلوی ـ دختر بزرگ رضاشاه خاطرات این مسافرت را نوشته است. او می‌گوید:

« کشتی که برای سفر ما [از بندر عباس تا بمبئی] تخصیص داده بودند یک کشتی محقر پُستی کوچک بود به نام « بندرا ». ما در کشتی به کلی از همه جا بی خبر بودیم. ارتباط ما با وطن عزیز و همه جا به‌کلی ممنوع بود و این بی خبری برای اعلیحضرت بیش از همه ملالت آور بود...

پس از چهار روز ساحل بمبئی از دور نمایان شد و مسرت خاطری به ما دست داد. همه لباس پوشیده و خود را برای پیاده شدن آماده کردیم ـ ولی ناگهان ملاحظه کردیم که کشتی به جای این‌که به ساحل نزدیک شود راه وسط دریا را پیش گرفته و از ساخل دور می‌شود.

معنای این کار را نفهمیدیم. همه دچار تعجب و حیرت بودیم ـ چرا کشتی از ساحل دور شد؟ دل من گواهی می‌داد که باز پیش آمد شومی در انتظار ماست. اعلیحضرت از همه ما ملول تر بودند.

در همین موقع دیدیم که از طرف ساحل یک قایق موتوری ـ که در آن جمعی سرباز مسلح هندی دیده می‌شدند ـ به طرف کشتی ما می‌آید.

ابتدا تصور کردیم طبق معمول این قایق برای هدایت کشتی به ساحل ـ پیش می‌آید... بعد فکر کردیم که شاید از لحاظ تشریفات گمرکی است که کشتی از ساحل دور نگه داشته شده است. ولی وقتی قایق نزدیک شد و دیدیم سربازان هندی همراه خود خواربار و بارو بنه به کشتی آوردند ـ باز دچار تردید شدیم. پیش خود گفتیم اگر اینها برای هدایت کشتی آمده بودند پس این بار و بنه چیست که با خود حمل کرده‌اند؟

دقایق اضطراب آمیز به کندی می‌گذشت. قایق به کنار کشتی رسید. سربازان از قایق بیرون آمده مشغول حمل بار و بنه شدند و سه انگلیسی ـ یکی از آنها که بعداً با ایشان آشنائی پیدا کردیم ـ آقای اسکراین بود. آن سه

نفر وارد کشتی شدند و به حضور شاه رفتند.

آقای اسکراین خود را نماینده لرد لین لیتگو (نایب السلطنه آن روز هندوستان) معرفی کرد و اعتبار نامه خود را به اعلیحضرت ارائه داد و گفت من در « سمیلا » بودم ـ نایب السلطنه هندوستان به من مأموریت مهمانداری جنابعالی (به اعلیحضرت جنابعالی خطاب می‌کرد) را داده‌اند و بعد راجع به مأموریت خود اظهار کرد:

« شما نمی‌توانید در بمبئی پیاده شوید و باید پنج روز در همین کشتی در وسط دریا در انتظار کشتی اقیانوس پیما بمانید. وقتی کشتی رسید با آن کشتی به جزیره موریس که برای اقامت شما در نظر گرفته شده عزیمت نمائید »

پدرم از شنیدن این سخنان سخت بر آشفتند و فرمودند: مگر من زندانی‌ام؟ من آزادانه از کشور خود مهاجرت کرده‌ام و به من گفته بودند که در خارج از کشورم هر کجا می‌خواهم می‌توانم مسافرت کنم. جزیره موریس کجاست؟ چرا اجازه نمی‌دهند که من به امریکای جنوبی بروم؟ چرا مانع می‌شوید که ما در بمبئی پیاده شویم و تا رسیدن کشتی اقلاً در شهر بمانیم؟

آقای اسکراین در پاسخ همه این حرفها فقط یک چیز می‌گفت: « من اظهارات شما را تلگراف می‌کنم و شخصاً جز آنچه گفتم کاری نمی‌توانم انجام دهم »

سربازان هندی در کشتی مشغول پاس دادن شدند و چند قایق موتوری مسلح هم به آنها پیوستند که در دریا پاس می‌دادند.

به زودی بر ما معلوم شد که چاره‌ای نداریم جز این‌که در برابر پیش آمد صبور باشیم و تن به آنچه مقدر شده بدهیم...

وقتی دانستیم که موریس جزیره‌ای است که تقریباً در منطقه استوائی قرار گرفته و هوای آن گرم است ـ گفتیم پس اقلاً به ما اجازه دهید که چند نفر به شهر برویم و حوائجی که برای زندگی در موریس ضرورت دارد تهیه و خریداری کنیم ـ ولی این اجازه را هم ندادند و جواب دادند هرچه می‌خواهید

صورت بدهید ما برای شما خریداری کنیم.

توسط آنها تعدادی پشه بند و بادبزن و یخجال برقی و از این قبیل اشیاء مورد احتیاج خریداری کردیم و خیاط به کشتی خواستیم تا برای اعلیحضرت و والاحضرت شاهپورها لباسهای تابستانی بدوزند.

چهار مستخدم که همراه آورده بودیم وقتی که شنیدند مقصد سفر تغییر کرده و به جزیره موریس خواهیم رفت خیلی ناراحت شدند و بهانه‌ها آوردند که به ما اجازه بدهید به تهران برگردیم ـ ما به موریس نمی‌آئیم. اما اجازه برگشت حتی به مستخدمین هم داده نشد و در این موقع بود که کاملاً بر ما روشن شد در حکم محبوسین سیاسی می‌باشیم و راه برگشت حتی به روی مستخدمین ما هم مسدود است.... همه پریشان خاطر و نگران بودیم و این نگرانی و اضطراب خاطر به قدری بود که حتی سربازان هندی را که در کشتی پاس می‌دادند متوجه خود ساخت و من به خوبی احساس می‌کردم که سربازان را کاملاً متاثر کرده است.

پدرم که در بدو امر عصبانی و بر آشفته خاطر شده بودند ـ وقتی متوجه رنج و اندوه همراهان شدند زبان به تسلیت خاطر ما گشودند و همه ما را تحریص و ترغیب می‌کردند که استقامت و صبر و بردباری پیشه سازیم...

با این همه احساس می‌کردم که در زیر آن قیافه آرام و متین ـ طوفانی نهفته است و اعلیحضرت پدرم بیش ار همه رنج می‌برند و غم هائی بر دل دارند که هزار یک آن را ابراز و آشکار نمی‌کنند.... این فکر ـ این اندیشه غم‌افزا که توام با نداشتن هیچ‌گونه خبری از تهران بود بزرگترین رنج و الم روحی را برای اعلیحضرت فراهم کرده بود. (نقل از کتاب ایران در عصر پهلوی ـ چاپ لندن)

اسکراین که بود:

سر کلارمونت اسکراین Sir Clarmont Skrine متولد ۱۸۸۸ میلادی ـ کارمند نایب السلطنه انگلستان در هندوستان بود. او نخستین بار به دستور

ژنرال سایکس در سال ۱۹۱۶ میلادی (= ۱۲۹۵ خورشیدی) از هندوستان به ایران آمد و مدت ۲/۵ سال در کنسولگری انگلیس در کرمان به کار پرداخت. او در این سالها از دوستان نزدیک ابراهیم علم (شوکت الملک) بود. اسکران در سال ۱۹۳۱ (= ۱۳۱۰ خورشیدی) از ایران خارج شد و در سال ۱۹۴۱ (۱۳۲۰ خورشیدی) مأمور انگلیس جهت تبعید رضاشاه از هندوستان به جزیره موریس شد. او پس از آن‌که رضاشاه را به جزیره موریس رساند ـ مجدداً به هندوستان برگشت و در سال ۱۹۴۲ با سمت « سر کنسول انگلستان در مشهد » مأمور ایران شد و پس از چندی با سمت مستشار سفارت انگلیس به تهران آمد و تا سال ۱۹۴۹در ایران بود.

اسکراین پس از بازنشستگی خاطرات خود را نوشت و آن را به شوکت الملک علم تقدیم کرد. خاطرات اسکراین با نام « جنگ جهانی در ایران » در سال ۱۳۴۱ خورشیدی به فارسی ترجمه و انتشار یافت.

خاطرات سر کلارمونت اسکراین

اسکراین که مأمور بردن رضاخان به جزیره موریس بود داستان بردن شاه مستعفی و خانواده‌اش را به جزیره موریس در کتاب خاطراتش چنین می‌نویسد:

من در هندوستان (که آن موقع مستعمره انگلستان بود) کار می‌کردم و تقاضا کرده بودم من را به ایران بفرستند ـ من قبلاً هم در ایران خدمت کرده بودم و زبان فارسی یاد گرفته بودم.

رئیس اداره روابط عمومی نایب السلطنه انگلستان من را به اطاق خود احضار کرد و گفت: شما می‌خواستید به ایران منتقل شوید. اکنون اولین مأموریت به شما محول می‌شود و آن اینست که شاه مستعفی ایران با یک کشتی پستی و باربری به‌زودی به بمبئی در سواحل هندوستان می‌رسد.

شما نباید بگذارید کشتی از فاصله معینی به بندرگاه نزدیک تر شود. تا

بعداً یک کشتی اقیانوس پیما بیاید و شما با رضاخان و خانوادهاش را به جزیره موریس ببرد.

حکمران کل این جزیره موافقت کرده است که شاه سابق ایران و خانوادهاش را نگهداری کند.

هیچ کس حتی ناخدای کشتی بندرا (Bandra) نیز حق خروج از کشتی را ندارد و هیچ کسی مجاز نیست از ساحل وارد کشتی شود.

من گفتم گرچه این عجیب ترین مأموریتی است که به من محول می‌شود ولی سعی می‌کنم آن را خوب انجام دهم. بعد پرسیدم که من تاچه موقع در جزیره موریس بمانم؟

گفته شد این به خود شما و حکمران جزیره موریس مربوط می‌شود که خودتان اوضاع را بررسی کنید ولی اگر همه چیز به خوبی پیش برود پس از این‌که شاه و خانواده‌اش در محلی مستقر شدتد شما می‌توانید مراجعت کنید. بعد پرسیدند زبان فارسی شما چطور است. گفتم خوب است ولی چون ۱۲ سال است که از ایران دور هستم در ابتدا ممکن است کمی با لکنت حرف بزنم ولی به‌زودی مشکل رفع خواهد شد.

ورود اسکراین به کشتی « بندرا »

اسکراین در خاطراتش می‌نویسد:

سواحل غربی هند معمولاً در اواخر سپتامبر بد ترین هوا را دارد و بسیار گرم و مرطوب است..... وقتی که من پا به داخل کشتی ۴۰۰۰ تنی « بندرا » گذاشتم... کاپیتان کشتی یک لیست ۲۰ نفر ی را به من نشان داد.که ۷ نفرشان جزو خدمه و بقیه اعضاء خانواده شاه بودند. در این لیست ۶ نفر از پسران و ۲ نفرشان دختر بودند ـ سن آنها بین ۱۲ تا ۲۵ سال بود. از میان سه همسر شاه فقط همسر سوم (عصمت) که مادر چهار پسر کوچک و یک دختر ۱۲ ساله بنام (فاطمه) بود در این سفر بود ـ عصمت همراه خواهرش که همدم او بود ـ آنجا بود.

بزرگترین دختر شاه شمس و ندیمه او و شوهر شمس ـ فریدون جم [سپهبد بعدی] هم در کشتی حضور داشتند. یک مرد کوتاه قد [احتمالاً آقای علی ایزدی] هم در بین مسافران بود.

من معرفی نامه خود را برای شاه فرستادم و گفتم آنها به دستور نایب السلطنه هندوستان نباید از کشتی خارج شوند.... از این خبر همه آنها بسیار غمگین شدند.

چهار روز انتظار کشیدیم تا یکی از کشتیهای شرکت هندرسن به نام « برمه » بیاید و مسافرین را به موریس ببرد.

کاپیتان پرسید که آیا شاه ـ هیچ بوئی از جریان بازداشت خود برده است؟ گفتم خیر؟ کاپیتان گفت پس بگذارید من شما را به شاه پیر معرفی کنم.

... رضاشاه در لباس خاکستری تیره در حالیکه در روی نرده عرشه کشتی خم شده بود با نگاهی خیره از فراز آبهای دریا به ساحل دور دست بمبئی می‌نگریست. در پشت سرش جوانان فامیل در حالی که به گفتگو وخنده مشغول بودند به همان طرف نگاه می‌کردند.

ناخدا پس از این‌که مرا به نزد او هدایت کرد. آهسته خودش را عقب کشید و من ناگهان خود را در مقابل یک مرد بلند قد که شانه‌اش کمی خمیده ـ موهایش سفید و خطوط عمیق و ناهموار چهرهاش حکایت از جنگ آزمودگی او می‌کرد ـ تنها یافتم.

با این‌که قبلاً رضاشاه را به یاد داشتم. اما مردی که هم اکنون در جلواش ایستاده بودم در مقایسه با آنچه در مخیله‌ام جا داشت بسیار مسن تر و شکسته‌تر بود.

در مقابل او تعظیمی کردم و طبق عادت ایرانیها گفتم: سلام بر اعلیحضرت همایونی. من از طرف والاحضرت نایب السلطنه و فرماندار کل هندوستان به خدمت رسیده‌ام.

شاه درحالیکه چشمان میشی رنگ و نافذش را از زیر ابروان پرپشت خود به من دوخته بود گفت: سلام علیکم ـ چه کار داشتید؟

گفتم: من پیامی از طرف والاحضرت نایب السلطنه برای شما آورده ام. ایشان همراه با عرض خیر مقدم ـ آرزوی سلامتی ذات مبارک را دارند. همچنین موظفم تأسف عمیق ایشان را به حضور آن اعلیحضرت عرض نموده اعلام نمایم که برای شما و تمام همراهان به هیچ وجه امکان پیاده شدن در خاک هندوستان وجود ندارد. ایشان امیدوارند که این تقاضا مورد اجابت قرار بگیرد ـ و چون موقعیت سیاسی فعلاً اجازه چنین کاری نمی دهد ـ لذا تصمیم گرفته شده که اعلیحضرت همایونی و اعضاء خانواده سلطنتی که همراه هستند ـ همگی به یکی از جزایر متعلق به انگلستان به نام موریس تشریف فرما شده در آنجا به صورت مهمان دولت ما تا چند ماه آینده اقامت فرمائید.

شاه گفت: موریس؟ موریس کجاست من تا کنون اسم آن‌را نشنیده‌ام ـ تو اصلاً درباره چی صحبت می‌کنی؟

یک بار دیگر با کلمات شمرده و عرض معذرت جملاتم را تکرار کردم ـ همان‌طور که صحبت می‌کردم متوجه شدم که صورت شاه آهسته آهسته در اثر خشم رو به سرخی می‌گذارد.

پس از پایان سخنان من ـ او ناگهان به جوانانی که در اطراف ما حلقه زده بوده و مبهوت به ما می‌نگرسیتند ـ رو کرد و یکی از آنان را به نام فریدون (فریدون جم) صدا زد. جوان مومشکی متوسط القامه‌ای که بعداً فهمیدم شوهر شاهزاده شمس دختر بزرگ شاه است با رنگی پریده قدم پیش نهاد. شاه به او گفت:

این فرنگی اظهار می‌کند که ما به جای رفتن به ساحل باید عازم جزیره‌ای به نام موریس بشویم ـ به‌نظرم مزخرف می‌گوید... به زبان فرانسه از او به پرس که موضوع چیست؟

مرد جوان رو به من کرد و با کلماتی مقطع به زبان فرانسه از من خواست که موضوع را برایش مشخص کنم ـ چون شاه نتوانسته است زبان فارسی ناقص مرا به خوبی درک کند.

من دوباره به زبان فرانسه مطالب خود را تکرار کردم و او جملات مرا تمام

و کمال ترجمه کرد.

دقایقی همه حالت بهت زده پیدا کردند ولی پریشانی آنها زیاد طول نکشید. شاه پیر نیز پس از ضربه اول طوری این مصیبت را با توانائی قابل تحسین تحمل کرد، که من اصولاً شهرت او را در خشم و غضب فراموش کردم.

او با ترشروئی به قدم زدن در عرشه پرداخت و پس از مدتی روی یکی از صندلیهای عرصه کشتی نشست... همراهان دور من جمع شدند و می‌پرسیدند جزیره موریس کجاست؟ من روی نقشه کوچکی که در کشتی بود نشان دادم... آنها ابتدا از این‌که موریس در نزدیکی آفریقا است نگران شدند ولی من توضیح دادم که این محل بهشتی برای گذراندن تعطیلات ثروتمندان افریقای جنوبی است که از شهرهای دوربان و ژوهانسبورگ به آنجا می‌آیند....

این گفتگو ادامه یافت تا این‌که شاه خسته شد و به کابین خودش رفت و من هم به اطاق ناخدای کشتی پناه بردم...

اعتراض شاه سابق به فرستادن او به جزیره موریس:

کمی بعد نماینده‌ای از طرف رضاشاه نزد من آمد و متن چند تلگراف اعتراضیه را که خطاب به پسر بزرگش (شاه جدید ایران) و نایب السلطنه هند و نخست‌وزیر انگلستان بود به من داد ومن متن این تلگرافها را با انگلیسی مصطلح باز نویسی کردم و قول دادم که در اولین فرصت آنها را مخابره کنم. در بازگشت به بندر بمبئی بوسیله تلگراف رمز ماجرا را به رئیس خودم و لندن گزارش کردم.....

بعد از ظهر موقعی که دوباره به کشتی بندرا رفتم حس کردم که وضع مسافرین کمی تغییر کرده است.... آنها می‌پرسیدند که به عنوان اسرای جنگی با آنها چگونه رفتار خواهد شد. موعظه‌های من راجع به این‌که در موریس آنها را پشت میله‌های زندان نمی‌برند زیاد موثر واقع نمی‌شد...

در این اثنا یکی از مشکلات آنها به نحو بارزی خودنمائی کرد... آنها می‌گفتند که هنگام خروج از ایران فرصت کافی برای حمل اثاث خود نداشته‌اند... بزودی سیل تقاضاهای آنها از شاه گرفته تا دیگران به سوی من سرازیر شد.... مردها و پسرها ـ تقاضای لباس و پیراهن و کفش و پیژامه و ساعت ـ دوربین و وسائل بهداشتی داشتند.... خانمها فهرست بالا بلندی تهیه کردند که بی شباهت به جهیزیه عروس نبود... چاره‌ای نبود می‌بایستی با آنان کمک کنم.

من اجازه نداشتم کسی را به کشتی ببرم ولی تصمیم گرفتم خودسرانه یک خیاط انگلیسی در بمبئی پیدا کنم... در ضمن برای خرید زیر پوش خانمها من احتیاج به یک خانم داشتم تا من را کمک کند....

من شانس آوردم و همسر یکی از هم قطاران راننده قایقی که من را به ساحل می‌برد اهل جزیره موریس بود که زبان فرانسه هم می‌دانست (چون جزیره موریس قبلاً مستعمره فرانسه بود). در بمبئی هم یک فروشگاه لباس مردانه خیاط خود را در اختیار من گذاشت....

روز پنجشنبه بود که من با ترس و لرز و احتیاط فراوان با قایق این دو نفر را به کشتی بردم.... در کشتی تمام نگرانیها به‌زودی فراموش شد و آرامش بر قرار گردید...

زن موریسی خیلی مورد توجه دختران شاه قرار گرفت آنها از آن زن سئوال می‌کردند که آیا در موریس مغازه هم هست؟ آرایشگاه چطور...آیا باشگاهی وجود دارد ـ اسب سواری می‌شود کرد... جوابها بسیار خوب و قانع کننده بود.... پسران شاه هم دونفرشان انگلیسی می‌دانستند مستقیماً با خیاط گفتگو می‌کردند و سفارشات خود را دادند....

موقعی که با خیاط به بمبئی بر می‌گشتم ـ خیاط حدود ده دوازده صفحه کاغذ پر از اعداد و اندازه‌ها در دست داشت....

شاهزاده شمس هم سفارش کرده بود برایش یک اتومبیل اسپورت دونفره بخرم و گفت نوعش مهم نیست فقط کورسی و خوش رنگ باشد. ـ هر طور

که می‌پسندید. ولی پاسخ سر بالای من درباره این‌که زمان جنگ است و زیر دریائی‌های آلمانی ممکن است نگذاشته باشند اتوموبیل کورسی دو نفره خوش رنگ به اتومبیل فروشیهای بمبئی برسد اورا قانع نمی‌کرد...

یک جریان ناراحت کننده دیگر نیز موقعی پیش آمد که من شاهدخت بزرگ را به دیدن اتومبیل کورسی دو نفره‌اش بردم. این اتو مبیل را در کنار یکی از سه کادیلاک بزرگی که شاه از ایران با خودش آورده بود پارک کرده بودند. ولی شاهزاده خانم با دیدن این اتومبیل از این‌که آخرین مدل نبود و مزیت چشمگیری نداشت خوشش نیامد و با قیافه‌ای اخم آلود و صدای بلند به من گفت این چیه؟ زیرا علاوه بر این‌که رنگ قرمز توت فرنگی آن از رنگهای مورد علاقه شاهدخت نبود ـ او دوست داشت که طول اتومبیل چند فوتی دراز تر باشد.

بزرگترین خواسته را شاه پیر از من کرد که خرید چهار قطعه قالی بزرگ ایرانی بود. او از کرمان فقط توانسته بود دو قالی با خود بیاورد...

چگونگی پرداخت هزینه خریدهای خانواده شاه:

اسکراین می‌نویسد: در اینجا ممکن است از من سئوال کنید که بهای اجناس خریداری شده را چگونه می‌پرداختم... این کار را رئیس کل شعبه بانک بریتانیا در بمبئی انجام می‌داد. شاه قبل از کناره گیری از سلطنت مقداری پول به بانک انگلیس واریز کرده بود که بودجه مسافرت او را تامین کند...

هزینه خرید تمام سفارشات مبلغ ۳۶۵۰ لیره انگلیسی بود... که در حدود یک دهم اعتبار شاه سابق در بانک هم نمی‌شد... من آنها را در۱۲ چمدان و شش صندوق بزرگ جا دادم باضافه اتومبیلی که دختر شاه سفارش داده بود...

تا آخرین لحظه اقامت در کشتی بندرا ـ شاه سابق امید داشت که جواب تلگرافات اعتراضش به نایب السلطنه هندوستان و دولت انگلیس و هم‌چنین پاسخ پسرش برسد...

۱۴ مهر ۱۳۲۰ روز حرکت به سوی جزیره موریس:

اسکراین در ادامه خاطراتش می‌نویسد:

بالاخره [پس از ۵ روز انتظار در کشتی [بندرا] صبح روز دوشنبه کشتی یازده هزار تنی « برمه » رسید و تمام مسافران به این کشتی منتقل شدند و کشتی بلافاصله به سوی موریس حرکت کرد.

در لحظه دور شدن کشتی از بندر بمبئی ـ من واقعاً برای شاه پیر که همراه با محو شدن ساحل بمبئی با نگاهی غم آلود و یأسی عمیق به آن‌سو می‌نگریست تأسف خوردم...

اوایل اکتبر بود. مسافرت ده روزه ما برای طی ۲۵۰۰ مایل فاصله بمبئی با جزیره موریس بدون هیچ حادثه‌ای طی شد... این سفر ده روزه در یک کشتی مجلل همراه با ۱۳ نفر از افراد خانواده سلطنتی تجربه گرانبهائی برای من بود.

من معمولاً غذا را با ناخدا می‌خوردم و ایرانی‌ها هم در سالن غذا خوری غذای ایرانی که آشپز خودشان پخته بود می‌خوردند. آنها گاهی از من می‌خواستند در سر میزشان از غذاهای ایرانی استفاده کنم ـ ولی مگر من می‌توانستم طی ده روز سفر دریائی غذاهای شکم پرکن ایرانی را بخورم؟ و دائماً حالم ناجور شود.

شاه هر روز صبح یکی دو ساعت در سالن مرکزی کشتی می‌نشست و گاهی با پسرانش صحبت می‌کرد... او علاقه داشت با من هم هر روز چند ساعتی گفتگو کند.

شاه سابق دائما از قصور انگلیس شکایت داشت:

اسکراین می‌نویسد:

مهمترین مسئله مورد توجه شاه در اطراف حوادثی بود که منجر به کناره‌گیری او از سلطنت شده بود. او دائماً از قصور دولت انگلیس در ابراز عدم اعتماد و بی‌خبر نگه‌داشتن او از مسیر حوادث سخن می‌گفت و به من می‌گفت:

« آخر چرا انگلیسی‌ها نگفتند که به کمک من احتیاج دارند؟ اگر نخست‌وزیر شما اهمیت سوق الجیشی مملکت من را برای متفقین و لزوم استفاده از آن را برای من توضیح می‌داد- من فرصت خوبی برای مساعدت به شما داشتم.

شما انگلیسی‌ها می‌گوئید که من عوامل آلمانی را در مملکت پناه دادم- این گفته سر تا پا بی معناست. درست است که در ایران عده‌ای آلمانی بودند ولی پلیس مخفی نیز دائماً از نزدیک مراقب آنها بود ـ تا مبادا با انجام عملیاتی به بی‌طرفی ما خدشه وارد کنند.

شما می‌گوئید که به ایران به عنوان یک کانال ارتباطی جهت حمل تجهیزات جنگی ـ متل تانک و توپ ـ به شوروی احتیاج داشتید ـ بسیار خوب ـ ولی اگر به جای انجام این عملیات تأسف‌بار در مملکت ما ـ قبلاً مرا از موضوع مطلع می‌کردید من می‌توانستم تمام راه‌آهن سراسری ایران را در اختیارتان بگذارم. ولی شما به جای در میان گذاشتن خواسته‌های خود نه تنها کشور من را به جنگ کشاندید بلکه در هجوم به آن ـ با بدترین و مخوف‌ترین دشمنان ما ـ یعنی روسیه ـ شریک شدید. در حالی‌که هیچ احتیاجی به چنین حمله‌ای نبود ـ پس چرا به آن مبادرت کردید؟

من در مقابل این سئوالات جوابی نداشتم ولی شاه پیر در مقابل سکوت من بسیار مودبانه رفتار می‌کرد و این روش را در تمام مدت سفر با کشتی و پس از آن در طول اقامت من در جزیره موریس ادامه داد.

اسکراین می‌نویسد:

« در تمام دوران مسافرت دریائی ما تا رسیدن به بندر لوئیس Port Louis» پایتخت موریس ما نمی‌دانستیم که نیروی دریائی سلطنتی انگلستان از دور مواظب ماست تا روز آخر در فاصله‌ای دور هیکل بد منظر یک کشتی جنگی پیدا شد که به سرعت با نور افکن پیامی را به ما مخابره می‌کند... افسر اول کشتی که متوجه اضطراب ما شده بود گفت این یکی از چند رزمناو انگلیسی است که از بندر بمبئی تا اینجا مثل سایه ما را تعقیب کرده‌اند...

برنامه شاه سابق در مسافرت به موریس:

شمس پهلوی در خاطراتش می‌نویسد:

« در کشتی (از بمبئی تا موریس) ـ برنامه زندگی اعلیحضرت پدرم تغییری نکرده بود. اغلب در گوشه‌ای از کشتی ساعتها در تنهائی قدم می‌زدند... و روزها را می‌گذراندند. به تدریج که به مناطق آبهای گرم استوائی نزدیک می‌شدیم ـ از گرما رنج و عذاب می‌کشیدند... در روزهای سفر دریائی آب و هوای دریا به مزاج اغلب ما ناسازگار بود. بیشتر ساعات روز و شب را دچار کسالت و ناراحتی بودیم. بالاخره پس از ده روز سفر دریائی و پیمودن ۲۳۰۰ مایل دریائی ـ نگاه خسته ما به جزیره موریس افتاد. » (نقل از کتاب یکصدمین سالروز رضاشاه ـ ص ۶۹۹)

بخش هفدهم

شاه مستعفی در جزیره موریس

ورود شاه سابق به جزیره موریس:

روزنامه اطلاعات در یکشنبه ۲۷ مهر ماه نوشت: « به قراری که رادیوهای خارجی اطلاع داده‌اند پادشاه سابق ایران و همراهان ایشان که روز چهارم مهر ماه از بندر عباس حرکت کرده بودند [صبح روز ۲۷ مهر ماه ۱۳۲۱] به جزیره موریس که واقع در ۶۰۰ کیلومتری جزیره ماداگاسکار می‌باشد وارد شدند.

وسعت جزیره موریس یا « ایل دو فرانس » [که قبلاً متعلق به فرانسه بوده و اکنون متعلق به انگلیس است] ۱۸۵۳ کیلو متر مربع و جمعیت آن ۳۸۰ هزار نفر است که ۲۸۵ هزار نفر آن هندی و ۵ هزار چینی بقیه سفید پوستان اروپائی می‌باشند. مر کز این جزیره پورت لوئی می‌باشد.

تصفیه دامنه دار در ارتش

روز ششم آبان ـ یعنی یک هفته بعد از ورود شاه سابق به جزیره موریس در تهران در ارتش ایران تصفیه دامنه داری صورت گرفت و اغلب امراء دوره رضاشاه بازنشسته شدند. امراء بازنشسته عبارت بودند از: سرلشکر کریم بوذرجمهری ـ سرلشکر علی نقدی (سردار رفعت) ـ سرلشکر عزیز الله

ضرغامی ـ سرلشکر خدایارخان خدایاری ـ سرلشکر اسماعیل امیر فضلی ـ سرلشکر حسین خزاعی ـ سرتیپ جعفر قلی بیگلر پور ـ سرتیپ غلامعلی زند ـ سرتیپ عباس البرز ـ سرتیپ حسن مالک ـ سرتیپ علیشاه رحیمی ـ سرتیپ ابوالقاسم گرانمایه ـ سرتیپ عبدالحسین غفاری ـ سرتیپ رضا قلی امیر خیزی ـ سرتیپ دکتر اعلم ـ سرتیپ دکتر ذوالفقاری ـ سرتیپ حسینقلی سطوتی ـ سرتیپ پوریا.

همچنین سرلشکر دکتر هادی آتابای (داماد رضاشاه ـ همسر همدم السلطنه) به وزارت بهداری انتقال یافت و عده زیادی از افسران ارشد و جزء هم بازنشسته شدند.

تبعید ـ به روایت غلامرضا پهلوی:

« من روز هشتم شهریور ۱۳۲۰ به فرمان اعلیحضرت پدرم رهسپار اصفهان شدم و تا روز ۲۵ شهریور که اعلیحضرت فقید سلطنت را به اعلیحضرت همایونی (محمدرضاشاه) تفویض فرمودند و عازم اصفهان شدند در اصفهان بودم و از آنجا در رکاب اعلیحضرت فقید به همراهی مادرم حضرت علیه ملکه توران و سایر افراد خانواده سلطنتی که با ما بودند به طرف کرمان حرکت کردیم.

در کرمان اعلیحضرت فقید دچار کسالت شدیدی شدند ولی نظر به پاره‌ای جهات و مقتضیاتی که در کار بود ـ توقف بیشتر را در کرمان صلاح ندانستند و به بندر عباس حرکت کردند. وقتی وارد بندر عباس شدیم ـ اعلیحضرت در عمارت فرمانداری سکونت فرمودند و ما با سایر افراد خانواده و ملتزمین رکاب به کشتی که در بندر لنگر انداخته بود رفتیم و در آنجا خوابیدیم.

فردای آن روز اعلیحضرت رضاشاه به کشتی تشریف آوردند و روز ششم مهر ماه بود که کشتی ما به طرف بمبئی حرکت کرد و پس از پنج روز به نزدیکی بمبئی رسید ولی در چند کیلومتری بندر بمبئی در میان دریا لنگر انداخت.

طولی نکشید که سه قایق موتوری که حامل یک افسر انگلیسی و چند سرباز هندی بود رسید. افسر مزبور به حضور اعلیحضرت شرفیاب شد و به عرض رساند که اعلیحضرت و همراهان باید در همین کشتی بمانند تا کشتی بزرگتری برسد و به جزیره موریس بروید....

وقتی که کشتی بزرگتر رسید ما را به آن کشتی منتقل نمودند و کشتی بی‌درنگ راه جزیره موریس را پیش گرفت.

نُه شبانه‌روز دائماً در حرکت بودیم تا چشم ما به جزیره موریس افتاد.

این جزیره که در نزدیکی خط استوا میان اقیانوس هند واقع شده ـ هوای مرطوب و باران زیاد دارد و بدین جهت بیشه‌های وسیع آن سبز و خرم است.... منظره جزیره از میان آب جالب توجه و مسرت بخش است ـ ولی برای ما که ناچار به توقف اجباری در آن جزیره بودیم بسیار غمناک و تأثرآور بود.

کشتی در « پرت لوئی » که بندر بزرگ جزیره است لنگر انداخت و موقعی‌که از کشتی پیاده شدیم گارد احترامی مراسم استقبال به‌عمل آورد.

اعلیحضرت با خاطری بس افسرده و روحی فوق‌العاده متأثرو محزون از برابر گارد احترام گذشتند و به عمارتی در محلی موسوم به « مکا » که برای اقامت ما تعیین شده بود تشریف فرما شدند.

آن جزیره استوائی هوائی گرم و سنگین دارد ولی مردم جزیره می‌گفتند که از پنجاه سال پیش تا کنون هرگز حرارت هوای این جزیره به اندازه امسال نبوده است.

این قسمت از موریس هم‌چنان‌که گفتم ـ بیشه‌های انبوه ـ باغهای وسیع ـ درختان سرسبز و خرم ـ پارکهای زیبا دارد ـ ولی برای ما حزن آور و غم‌انگیز بود. مردم جزیره غالباً به زبان فرانسه و انگلیسی آشنا هستند و از همان روزهای اول ورودمان به جزیره چند نفر معلم مخصوص برای تدریس شاهپورها تعیین گردید.

[نام معلمها یکی « اویل لاوال » و دیگری « آلفرد بودر روزه » بوده است]

حاکم جزیره چند دفعه به حضور اعلیحضرت شرفیاب شد و از ما چندین بار دعوت نمود ولی هیچ چیز نمی توانست درد جدائی از وطن را درمان کند ـ اعلیحضرت دائماً افسرده و کسل بودند و روزی چند ساعت در باغ منزل قدم می‌زدند. ولی همیشه آثار تفکر عمیق و تأثر شدید از سیمای ایشان هویدا بود.

موقعی‌که در اطاق خودشان بودند بیشتر اوقات به نقشه ایران چشم می‌دوختند و به رادیو تهران هم گوش می‌دادند و از شنیدن اخباری که از نا امنی کشور ـ طغیان عشایر ـ کمیابی مواد غذائی و دارو و اختلافات میان طبقات ملت و متوقف ماندن امور کشور حکایت می‌کرد بی اندازه رنج می‌بردند.

غذای ما توسط آشپزهای ایرانی که همراه ما بودند تهیه می‌شد. گاهی اعلیحضرت پس از صرف شام یا نهار برای ما صحبت می‌فرمودند. کوچکترین مطلبی راجع به ایران را فراموش نکرده بودند. مثلاً به یاد داشتند که فلان راه فرعی میان دو قصبه ـ در چه سالی ساخته شده و راه اصلی در چه ماهی می‌بایست به فلان شهر برسد.

اعلیحضرت کمتر برای تماشای دریا به ساحل می‌آمدند. زیرا دیدن هر چیز برای ایشان مایه تأثر تازه‌ای می‌شد.

هوای جزیره موریس برای ما که جوان بودیم خسته کننده و طاقت فرسا و برای اعلیحضرت غیر قابل تحمل بود و چراغ عمرشان را به سرعت رو به خاموشی می‌برد.

ورود به موریس ـ به روایت اسکراین:

اسکراین در کتاب خاطراتش ورود به جزیره موریس را چنین شرح داده است:

... صبح زود بود. از روزنه کشتی چشمم به کوهستان مرتفع و دامنه سر سبز آن و خانه‌های سفید رنگ جزیره (موریس) افتاد... در اسکله بندر رئیس کل پلیس جزیره... به دیدارم آمد تا درباره مراسم استقبال از مسافرین کشتی با من مشورت کند.

در آن موقع اولین وظیفه من ملاقات با حکمران کل جزیره بود... بدین جهت به اتفاق رئیس پلیس به طرف منزل حکمران که ۹ مایل دور تر بود حرکت کردیم.

از حومه شهر که مردم هنوز در خواب بودند با عجله گذشتیم و به سوی رشته کوه‌هائی که اشکال عجیب و غریب داشت... و با گذر از یک جاده مهندسی که با پیچ و خمهای خود از لای درختان نا آشنا و باغهای پر از گل شمعدانی می‌گذشت ـ سر انجام به قصر محل اقامت حکمران که در زمان تسلط فرانسویها در قرن هیجدهم بنا شده بود رسیدیم.

[جزیره موریس سالها متعلق به هلندیها بود. در سال ۱۷۲۱ تحت سلطه فرانسویها در آمد. هنوز یک قرن از تسلط فرانسویها بر موریس نگذشته بود که این جزیره مورد هجوم انگلیسی‌ها قرار گرفت و پس از چهار سال جنگ و خونریزی سرانجام در سال ۱۳۱۴ انگلیسی‌ها پیروز شدند و توانستند با بیرون راندن فرانسوی‌ها خود حاکمیت موریس را به دست گیرند.]

ما به زودی وارد مذاکرات اصلی شدیم. چون مطالب زیادی در پیش بود که می‌بایستی که درباره آن گفتگو کنیم و برنامه‌ای طرح نمائیم.

حکمران کل جزیره « سر بد کلیفورد » من را به طرف صندلی‌های راحتی زیر سایبان باغ برای صرف قهوه دعوت کرد و گفت: این جا جای قشنگی است که فرانسوی‌ها ساخته‌اند....

حکمران گفت: « می‌توانید تصور کنید که تدارک و ترتیب اقامت دائمی برای شاه ایران و خانواده‌اش ـ در عرض دو هفته پس از دریافت دستور آن ـ چه کار طاقت فرسائی بوده است. اینجا جزیره بزرگی نیست که در هر گوشه آن یک قصر سلطنتی از زمین سبز شده باشد. معاون من یک ویلای سه طبقه بسیار زیبا با محوطه و باغچه در همین نزدیکی دارد که حاضر شد آن را در اختیار خانواده سلطنتی قرار دهد حالا بهتر است برویم و آنجا را به بینیم.

من گفتم پیشنهاد بسیار خوبی است ولی اگر اجازه فرمائید قبل از رفتن می‌خواستم جسارتاً از شما در خواست نمایم که در صورت امکان لباس

رسمی به پوشید و با تشریفات کامل ـ قبل از پیاده شدن شاه به ساحل به ملاقات ایشان بروید. چون او هنوز هم خیال می‌کند که یک اسیر جنگی است و باید اینجا در پشت میله‌های زندان به‌سر برد. رفتار شما با آنان به صورت یک مهمان رسمی و عالی مقام دولتی بسیاری از مشکلات آینده را از سر راه برمی‌دارد...

حکمران بدون درنگ گفت حتماً چنین می‌کنم. استقبال من از شاه با لباس رسمی ـ مردم جزیره را نیز تحت تاثیر قرار خواهد داد.

استقبال رسمی از ورود شاه مستعفی به موریس:

اسکراین می‌نویسد: حکمران جزیره خیلی بهتر از آن بود که من تصور می‌کردم. او با لباس رسمی به کشتی برمه رفت و همراه من ـ به عنوان مترجم ـ حدود نیم ساعت در کمال ادب و مهربانی با شاه بی تاج و تخت ایران صحبت کرد...

پس از صرف نهار ـ خانواده سلطنتی از کشتی پیاده شدند. دو گروهان نظامی به عنوان گارد احترام به حالت خبر دار صف کشیده بودند ـ از آنها استقبال کردند.

این موضوع برای شاه هم مثل من تعجب آور بود و نمی دانستم او این تشریفات را چگونه تفسیر خواهد کرد. زیرا شاه با لباس شخصی و کلاه در ابتدای صف گارد ایستاد و به فکر فرو رفت. مثل این‌که نمی دانست چگونه باید رفتار کند. ولی هر کس می‌توانست حدس بزند که در آن لحظه چه افکاری در مخیله شاه در جولان بود. او به گارد احترام ارتشی می‌اندیشید که به عنوان پادشاه و فرمانده کل قوا تمام همت و کوشش خود را مصروف نگاهداری و سرپرستی آن نموده بود؟ یا در فکر روزی بود که در اوج قدرتش ـ و در تنها مسافرت خارجی خود ـ در آنکارا با تشریفات مفصلی از جانب آتا تورک مورد استقبال قرار گرفته بود؟

شاه پس از مدتی تامل با اشاره پسران خود را فرا خواند و بعد از صحبت

مختصری با آنان ـ در حالی‌که پنج شاهزاده جوان بدون کلاه در پشت سرش روان بودند با قدم‌های سنگین از جلوی گارد احترام عبور نمود... و در عین آن‌که می‌خواست چیزی را فرو گذار نکند ـ به نظرم رسید که از زیر چشم با نگاه تحقیر آمیزی به افراد گارد می‌نگریست ـ و در پایان راه مثل این‌که روی هم رفته از انجام این تشریفات راضی بود در کمال محبت با اشاره سر به ادای احترام فرمانده گارد پاسخ داد.

ابراز احترام دیگری هم باقی مانده بود که مشاهده آن برای ایرانی‌ها فوق العاده موجب مسرت گردید و آن موقعی بود که اتومبیلهای حامل آنها به محل اقامتشان وارد شد و همه با مشاهده پرچم سبز و سفید و سرخ ایران ـ که در بلند ترین نقطه عمارت افراشته شده بود مشعوف شدند.

منزل آنها همان ویلای متعلق به معاون حکمران در ناحیه‌ای به نام « موکا » بود که در چند صد متری منزل حکمران کل جزیره قرار داشت. پرچم ایران هم که در بالای آن نصب شده بود به همت عده‌ای از زنان جزیره و تحت سرپرستی و راهنمائی همسر حکمران آماده شده بود ـ که به نظر می‌رسید بهترین و صمیمانه ترین قسمت استقبال از خانواده سلطنتی ایران را تشکیل داده است ـ و اطمینان می‌دهم که همین موضوع پرچم خوشحالی فراوانی برای مسافرین ما فراهم آورده بود.

ناپلئون ایران در سنت هلن:

در اینجا وظیفه من به پایان می‌رسید و باید « ناپلئون ایران» را در « سنت هلن» ترک کنم.

... متأسفانه ورود ما به جزیره در موقعی صورت گرفت که اواخر دوره هشت ماهه وزش نسیم خنک جنوب شرقی بود ـ این نسیم عنقریب سست می‌شد و جای خود را به باد گرم و خفه کننده‌ای می‌سپرد که از طرف جزیره ماداگاسکار به جزیره موریس می‌وزید.

ما برای تامین آسایش شاه و خانواده‌اش دست به هر کاری زدیم ـ بهترین

دکترهای جزیره را برای حفظ سلامتی آنان بسیج کردیم. ـ از نظر مواد غذائی لوکس ترین مغازه‌های سبک فرانسوی را در اختیارشان قرار دادیم ـ معلمین سر خانه مجربی استخدام کردیم که به امر آموزش کودکان خرد سال شاه به پردازند تا نگرانی او از اختلال در سیر تحصیلی فرزندانش مرتفع گردد.

اعضاء خانواده شاه چهار اتومبیل از خود داشتند که یکی از آنها اتومبیل کورسی دو نفره انگلیسی متعلق به شاهدخت بزرگ بود و به وسیله آنها می‌توانستند در کمال سهولت به نقاط جالب توجه و دیدنی جزیره دسترسی پیدا کنند.

متأسفانه شاه سابق خیلی شکسته شده و سلامتش به صورت نگران کننده به مخاطره افتاده بود- که مطمئناً جز به دلیل کناره گیری از قدرت ـ علت دیگری نداشت. او که کاملاً در زندان افکار و خاطرات خود محبوس بود- به نظر من حتی اگر در فصل مناسبی هم به این جزیره پا می‌گذاشت ـ باز هم ارزشی برای جاذبه‌های آن قائل نبود.

مسافرت موریس با این‌که برای شاه مستعفی و خانوادهاش چیزی جز تلخکامی به همراه نداشت ـ برای من موهبتی بود و مهربانی و مهمان نوازی حکمران کل جزیره و همسر نازنینش را واقعاً غنیمتی دانستم. چون آنها به هیچ وجه حاضر نشدند که من در جائی جز مقر حکمران ـ که شاید شبیه آن را از نظر زیبائی ساختمان و جذابیت منطقه نتوان در هیچ‌یک از نقاط امپراطوری بریتانیا پیدا کرد ـ اقامت جویم.

میزبانان من با کمک یک نفر فرانسوی اهل موریس که به سمت مهمانداری خانواده سلطنتی انتخاب شده بود ـ در عرض دو هفته کم کم و همگام با من در مسئولیت تامین آسایش شاه مستعفی و خانواده او شریک شدند تا بتوانند پس از عزیمت من شایستگی پذیرائی از مهمانان خود را داشته باشند.

پس از روبه‌راه شدن کارها ـ مأموریت من هم به اتمام رسید و به

هندوستان برگشتم و بلافاصله خود را به اداره خودم یعنی اداره روابط خارجی هند معرفی کردم.

دو ماه بعد سمت سر کنسول انگلستان در خراسان به من محول شد و به ایران رفتم... واقعاً هیچ چیز نمی توانست بیشتر از این شغل مرا خوشحال کند...

اکنون وقتی که به مأموریت خود و بردن خانواده سلطنتی به موریس فکر می‌کنم ـ خوشحالم که این مأموریت چه آسان انجام گرفت. من هم موریس در نظرم جاویدان خواهد ماند.

اقامتگاه شاه سابق در موریس:

شمس پهلوی در خاطراتش می‌نویسد: موریس دارای ۳۸۰ هزار نفر جمعیت بود ـ مرکز این جزیره « پورت لوئی » است که ۵۵ هزار جمعیت دارد و دارای عمارات و ابنیه و کلیساهای زیبا و ویلاهای با شکوه و ورزشگاه‌های بزرگ است.

اقامتگاه ما در موریس در ناحیه‌ای به نام « موکا » بود. که شامل یک باغ وسیع، سرسبز و خرمی بود که سرایر آن از انواع و اقسام درختان مناطق حاره و گلها و گیاهان استوائی پوشیده بود. چیزی که بیش از همه در این باغ جلب نظر می‌کرد درختان گل کاغذی بود که جلوه و شکوه خاصی داشت. در گوشه باغ ـ زیر درختان انبوه و تناور ـ استخر بزرگی که در حکم دریاچه کوچکی بود واقع شده و دو لاک‌پشت بزرگ که پنج برابر لاک پشتهای معمولی ایران بودند در کنار استخر زندگی می‌کردند.

این باغ دارای دو ساختمان بود ـ یکی عمارت دو طبقه بالنسبه بزرگی که دارای اتاقهای متعدد و سالن نهارخوری بود و تخصیص به محل اقامت پدرم و من و برادرانم داده بودند. یکی هم ساختمان کوچکتری بود که مخصوص همراهان و مستخدمین بود. مبل و اثاثیه اتاقها ساده و کافی و پاکیزه بود. عده کافی از مستخدمین بومی برای خدمت ما گمارده بودند. رئیس غذا و

آشپزخانه یک فرانسوی بود به نام « لومو» که هتل بزرگی را در شهر اداره می‌کرد ـ رئیس مستخدمین هم شخصی به نام موسیو « لارشه » بود.

آقای « اسکراین » هم که از بمبئی تا موریس همراه ما بود مدت سه هفته در موریس ماند و سمت مهمانداری ما را به عهده داشت. پس از مراجعت او شخصی به نام « بیگوت » جانشین او شد. او دفتری در مجاورت محل اقامت ما داشت و کلیه مراجعات ما به او محدود می‌شد. در جزیره موریس هم مانند کشتی ما میهمان دولت انگلیس بودیم و با کمال سخاوت از ما پذیرائی می‌کردند.

درباره بهداشت از ما مراقبتهای لازم می‌شد و در ابتدای ورود به همه ما واکسن تیفوئید زدند و گفتند بدون پشه بند نخوابیم... در ضمن هر موقع ما بیمار می‌شدیم بلافاصله برای ما پزشک و دارو می‌اوردند.

شروع ضعف و کسالت شاه مستعفی:

علی ایزدی پیشکار شاه سابق ـ در خاطراتش نوشته است که:

« از بدو ورود به موریس ـ آثار ضعف و کسالت روز به روز در شاه نمایان تر می‌شد. قیافه افسرده و تیره و شکسته...

در موریس شاه اغلب در باغ راه می‌رفت. روزی خسته شدند و صندلی خواستند. زیر درخت نشستند و گفتند چای ضرر ندارد.... فردای آن روز راه رفتن را ترک کردند ـ روی صندلی در ایوان می‌نشستند. اعلیحضرت از درد دل شکایت می‌کردند.

طبیبی آنجا بود به نام « شازل » [ممکن است شالز باشد]. خواستیم او را بیاوریم شاه امتناع کردند. گفتند که خیال کردی من ملامحمد جعفر هستم که بخورم و بخوابم ـ تمام عمر از بیکاری و آسایش گریزان بودم. قبل از کودتا جز انزوا و گوشه گیری و تأسف به وضع مملکت هیچ آمیزشی نداشتم ـ مشغولیات نداشتم ـ تو فکر نکن من بیماری جسمی دارم ـ من در نهایت سلامت هستم.

شاه بیماری شدید قلبی دارد

چندی بعد آثار تورم در پاها مشاهده شد و دل درد شدت یافت. شاه حاضر شد دکتر او را معاینه کند... دکتر شازل به اتفاق سه پزشک دیگر آمدند و پس از معاینه و مشورت گفتند که شاه باید به بیمارستان بیاید تا با دستگاه رادیوگرافی از ایشان عکس بگیریم... فردای روزی که که رادیوگرافی انجام شد دکتر شازل آمد و گفت شاه دارای بیماری قلبی شدید است و چون دستگاه عکس برداری ما خوب نیست در اولین فرصت باید در افریقای جنوبی از ایشان عکس برداری مجدد شود. این امر موجب شد که رادیو لندن خبر بیماری شاه را منتشر کند و همه در تهران مطلع شوند.... این اولین قدم بود برای فراهم شدن اوضاع جهت رفتن شاه به افریقای جنوبی...

شاه مستعفی ـ ناراضی از زندگی در موریس:

شاه سابق در موریس از لحاظ بی پولی و آب و هوای گرم بسیار ناراحت بود. تا بالاخره تصمیم گرفت مراتب را به فرماندار و پسرش در تهران اطلاع دهد و از وضع خود شکایت کند. بیشتر نامه‌های شاه سابق در مجموعه اسناد ایران نگهداری می‌شود.

شاه مستعفی در اولین نامه بدون تاریخ خود به فرماندار موریس چنین می‌نویسد:

جناب فرماندار: در تعقیب مذاکراتی که تا به حال به عمل آمده توجه جنابعالی را به این موضوع جلب می‌کنم که بدی و ناسازگاری آب و هوای اینجا موجب شده که همیشه من و تمام افراد فامیلم بیمار بوده و ضعف مزاج روز به روز رو به تزاید است. با وجود این‌که مکرر وعده داده شده است که به زودی نسبت به تغییر وضعیت اقدام به عمل آید مع هذا تا به حال پاسخ مناسبی دیده نشده است صرف‌نظر از گرمای روز افزون ـ عدم وسائل زندگی نیز بیشتر موید این ناراحتی و سختی شده و طوری ما را تواماً تهدید می‌نماید که تشریح آن غیر ممکن است.

این نکته را نیز متذکر می‌شود که خروج ما از ایران و تفصیل آمدن به موریس به قدری جنبه افسانه‌ای دارد که من نمی‌خواهم در این موضوع اساساً وارد شوم و از عللی که موجب این پیش‌آمد شده استعلام نموده و اطلاع حاصل نمایم [عبارت اخیر در اصل سند خط خورده شده]

با این ترتیب سکوت جنابعالی که نماینده رسمی دولت متبوع خود هستید ـ در مقابل تقاضاهای مشروع من ـ بسیار ناگوار می‌باشد.

علت اصلی خروج من از ایران و صرف‌نظر کردن از تمام کیفیات زندگی ـ این بود که وسائل آسایش فرزندانم چه آنهائی‌که در تهران هستند و چه آنها که همراه من می‌باشند از هر جهت تأمین گردد و بعد از خارج شدن هم محیط ساکت و آرامی را برای زندگی انتخاب نموده و از هر حادثه و سرو صدائی دور باشم ـ برای احتراز از خسارت و جلوگیری از خرابی بوده است.

این رویه به نفع دولت انگلستان تمام شده است و با این‌که سوء غرضی نسبت به بریتانیا ابراز نداشته‌ایم و با اطمینان کامل و اخذ پاسپورت تصمیم به رفتن به امریکا داشتیم ولی حال نتیجه طوری معکوس شده که غیر قابل تصور می‌باشد و روی هم رفته وضعیت ما به صورت بدترین عذابی در آمده که ممکن است برای یک خانواده پیش بیاید.

در خاتمه توجه جنابعالی را به این وضعیت ناگوار خود به طوری که در بالا گفته شد ـ جلب نموده و توقع دارم ترتیبی فراهم آید که به این طرز زندگی غیرقابل تحمل ما خاتمه داده شود.

در انتظار رسیدن جواب قطعی ـ احترامات فائقه اظهار می‌شود. امضا رضا پهلوی (نقل از اسناد تبعید رضا پهلوی ـ کتاب پهلویها سند شماره ۱۱۲ ج۱ ص۲۰۵)

[به‌طوری‌که به نظر می‌رسد پاسخ شفاهی فرماندار به شاه مستعفی همیشه این بوده که اولا کشتی مناسبی از این بندر به امریکا نمی‌رود و ثانیاً کشتیهای اژدر افکن آلمانی در انتظار حمله به کشتیهای انگلیسی در اقیانوس اطلس کمین کرده‌اند و مسافرت از اقیانوس اطلس خطرناک است.]

ایران مشغول تنظیم قرارداد با متفقین است:

در همین موقع یعنی آبان سال ۱۳۲۰ هنگامی‌که شاه مستعفی در عذاب اقامت در تبعید و رنجور از بیماری قلبی در جزیره موریس رنج می‌برد ناگهان رادیو خبر داد که: « روز ۱۶ آبان ۱۳۲۰ فروغی نخست‌وزیر ایران طی مصاحبه‌ای با مدیران جرائد اعلام کرد که با دولتین شوروی و انگلیس که کشور ما را اشغال کرده‌اند پیمان سه جانبه‌ای تنظیم خواهد شد. به موجب این پیمان برای طرفین تعهدات تازه‌ای ایجاد خواهد شد. »

قرارداد بین انگلیس و روس با ایران چه بود:

در آذر و دی ماه و بهمن ماه سال ۱۳۲۰ مذاکرات بسیار مشکل و طولانی بین دولت ایران و دو دولت روس و انگلیس شروع شد.

البته این مذاکرات ـ که بین دو دولت قوی روس و انگلیس که سرزمین ایران را در تصرف خود گرفته بودند از یک طرف و دولت بدون قدرت و شکست خورده ایران از طرف دیگر انجام می‌گرفت ـ شبیه بود به مذاکره بین گرگ و میش... چون پنج ماه بود که روس و انگلیس با زور ارتش خود وارد ایران شده بودند ـ شاه ایران را خلع و به تبعید فرستاده بودند ـ ارتش ایران قدرت خود را از دست داده بود ـ تشکیلات دولتی به هم پاشیده شده بود ـ اشرار و راهزنان امنیت راه‌ها و شهرها را مختل کرده بودند ـ محصولات غذائی ایران ـ خصوصاً گندم حاصل در ایران را برای مصرف ارتش خود در اختیار گرفته بودند و برای ارتزاق ایرانیان گرسنه نانی به نام « نان سیلو » عرضه می‌کردند که شبیه به آجر بود و از سپوس آرد و نخود کوبیده و پس مانده ساقه‌های گندم درست شده بود.

دولت ایران قدرت نداشت حتی یک بخشدار در یک نقطه دور افتاده ایران را بدون تصویب افسران روس و انگلیس که در ناحیه فرماندهی خود دارای اختیار تام بودند انتخاب کند. در چنین شرایط دور هم نشستن و درباره قرارداد مذاکره کردن ـ کار دشواری بود ولی این کار را فروغی انجام داد ـ با

شکیبائی و تدبیر.

هوشمندی و آرامش و نیم قرن تجربیات وسیع سیاسی فروغی نخست‌وزیر آن روز ایران موجب شد که در این قرارداد اصل مهمی گنجانده شود و آن « خروج ارتش روس و انگلیس از ایران ـ پس از اتمام جنگ و تائید استقلال ایران بود.

بعدها مغرضین ایرادات فراوان به این قرار داد گرفتند. در صورتی‌که اگر با دیده انصاف قضاوت شود ملاحظه می‌شود که دولتین روس و انگلیس اصلاً احتیاجی به عقد قرارداد با ایران نداشتند. آنها با ارتش خود ایران را تصرف کرده بودند و هر چه می‌خواستند می‌توانستند بکنند و می‌کردند.

تجربه نشان داد که پس از اتمام جنگ ارتش انگلیس و امریکا از ایران خارج شدند ولی دولت شوروی با تشکیل یک دولت خود مختار و دست نشانده خود در آذربایجان ایران ـ از خارج کردن ارتش خود از آن قسمت از کشور امتناع کرد و ایران توانست با توسل به شورای امنیت و به اتکای همان قرارداد موفق شود که ارتش روس را از ایران اخراج نماید و اگر آن ماده در قراردادگذارده نشده بود کسی نمی‌توانست ارتش روس را از آذربایجان خارج کند.

مخالفت مجلس شورای ملی با فروغی:

از هنگام شروع مذاکره بین دولت ایران با متفقین ـ مخالفت وکلای مجلس با کابینه فروغی شروع شد. افرادی که اغتشاشات را شروع کردند طرفداران وثوق الدوله و قوام السلطنه و سید ضیاء الدین طباطبائی بودند. عده‌ای کابینه فروغی را ادامه کار وزراء زمان رضاشاه می‌دانستند و عده‌ای گفتند ۵ وزیر کابینه یهودی هستند و خود نخست‌وزیر هم از نسل یهودی است.

*** ـ وزیر مختار انگلیس هم (که قبلاً به وزارت خارجه انگلیس نوشته بود که ما نباید به فکر دولت درست کردن در ایران باشیم) در تلگرافی به

وزارت خارجه انگلستان نوشت تقی زاده که اکنون سفیر ایران در لندن است بهترین کاندید است و در تلگراف دیگری به وزارت خارجه انگلیس توصیه کرد به تقی زاده بگوئید زودتر به ایران بر گردد.... بولارد می‌گوید سید ضیاء الدین طباطبائی هم خوب است ولی او از نظر روس‌ها و ایرانی‌ها یک عامل انگلیسی است.

شروع به کار دوره سیزدهم مجلس شورای ملی:

دوره مجلس دوازدهم در این موقع به اتمام رسید و دوره سیزدهم مجلس (که وکلای آن در زمان شاه مستعفی ـ طبق روش رضاشاهی انتخاب شده بودند) در ۲۲ آبانماه شروع به کار کرد و طبق عرف پارلمانی هیئت دولت استعفا داد تا مجلس جدید دولت جدیدی را انتخاب کند[در آن زمان دوره مجلس دو سال بود]

ارسال پول برای شاه مستعفی

در اثر شکایات مکرر شاه مستعفی از بی پولی ـ در ۲۳ آبان ۱۳۲۰ (۱۴ نوامبر ۱۹۴۱) تلگرافی به امضای محمدرضاشاه به موریس مخابره می‌شود به شرح زیر:

شاهزاده شمس پهلوی ـ موریس: ده هزار لیره انگلیسی ارسال شد ـ ۳۰۰۰ لیره برای شما و شاهپور و ۷۰۰۰ لیره به اعلیحضرت اختصاص دارد. همسرم و من برای همه شما سلامت کامل آرزومندیم و منتظر خبرهای شما هستیم. ـ امضا محمدرضا (نقل از منبع بالا ـ سند شماره ۱۰۸ ج۱ ص ۲۰۳)

اظهار تمایل مجلس به نخست‌وزیری فروغی:

روز ۱۲ آذر ۱۳۲۰ ـ در تهران ـ مجلس سیزدهم که تازه شروع به کار کرده بود ـ در اجتماعی جنجالی تمایل خود را مجدداً به نخست‌وزیری ذکاءالملک فروغی اعلام داشت. فروغی روز ۱۱ و ۱۲ آذر ۱۳۲۰ در مجلس ـ

ساعتها با نمایندگان پیرامون وزیران کابینه به شور و گفتگو پرداخت و سر انجام به توافق رسید و وزیران خود را در روز ۱۳ آذر ماه ۱۳۲۰ به شرح زیر به مجلس معرفی کرد: وزیر فرهنگ سید محمد تدین ـ وزیر دادگستری: مجید آهی ـ وزیر امور خارجه: آقای علی سهیلی ـ وزیرکشور: سپهبد امیر احمدی ـ وزیر جنگ: سرلشکر احمد نخجوان ـ وزیر دارائی: دکتر حسن مشرف نفیسی ـ وزیر راه: سرلشکر امان الله جهانبانی ـ وزیر بهداری: باقر کاظمی ـ وزیر پست و تلگراف: حمید سیاح ـ وزیر پیشه و هنر و بازرگانی: عباسقلی گلشائیان ـ وزیر کشاورزی ـ علی‌اکبر حکیمی. (نقل از روز شمار تاریخ ایران ص ۲۴۱)

این کابینه با ۷۷ رای از ۱۰۲ نفر وکیل حاضر در جلسه از مجلس رای اعتماد گرفت.

شکایت شاه مستعفی به فرماندار موریس:

شاه سابق نامه دیگری در ۱۹ ژانویه (۲۹ دی ۱۳۲۰) به فرماندار جزیره موریس می‌نویسد. این نامه حکایت از بی اعتنائی دولت بریتانیا به وی و نا مطلوب بودن اوضاع جعرافیائی جزیره و نا رضائی خانواده در تبعید دارد.

عالیجناب ـ سر بد کلیفورد فرماندار جزیره موریس

عالیجناب ـ در پی گفتگوهائی که با جنابعالی داشتم توجه شما را به این امر معطوف می‌دارم که نظر به آب و هوای کسالت آور جزیره وضع مزاجی تمامی اعضای خانواده و خود من به هیچ وجه خوب نیست. علیرغم وعده هائی که به من دادید ـ پاسخی مساعد و چندان مورد انتظار از شما واصل نشد. جناب عالی به خوبی شاهد هستید که در این اوضاع و شرایط سکوت دولت بریتانیا در پاسخ به خواسته‌های مشروعم چه‌قدر می‌تواند برای من سخت و ناگوار باشد.

من وقتی ایران را ترک می‌کردم از همه چیز خود گذشتم تا برای فرزندانم چه آنها که در تهران هستند و چه آنهائی که مرا همراهی می‌کنند آتیه‌ای

خوب و زندگی به دور از تشویش و دغدغه فراهم آورم.

خود من هم در نظر داشتم که به دور از سختی ایام زمانه ـ مأمنی راحت و آسوده بیابم. جنابعالی بهتر از هر کس دیگری می‌توانید قضاوت کنید که آیا این خواسته‌ها برآورده شده است یا خیر.

به جناب عالی صراحتاً می‌گویم که وضعیت فعلی ما سخت ترین و ناگوار ترین شرایطی است که می‌تواند بر یک خانواده حادث شود. معتقدم که دولت پادشاهی [بریتانیا] برای خاتمه دادن به این وضع ـ سر انجام تصمیمی اتخاذ نماید.

ضمن ابراز احترامات فائقه ـ منتظر اتخاذ تصمیمی در مورد اینجانب هستم. رضا پهلوی (نقل از منبع بالا سند شماره ۱۱۴ ـ ج۱ ص ۲۰۶)

پاسخ فرماندار موریس:

فرماندار جزیره موریس در اول بهمن ۱۳۲۰ مطابق ۲۱ ژانویه ۱۹۴۲ پاسخ شاه مستعفی را چنین می‌دهد:

اعلیحضرتا: افتخار دریافت نامه مورخ ۱۹ ژانویه شما را داشتم و می‌توانم به اعلیحضرت اطمینان دهم که اوامرشان را به اطلاع دولت انگیس رسانده ام. از پاسخ هائی که دریافت نموده‌ام بسیار خوشوقتم که می‌بینم که دولت انگلیس این مسئله را مورد دقت دائم و توجه خاص خود قرار داده است و به محض این‌که انجام این امر برایشان مقدور باشد از طریق تلگراف مرا در جریان هرگونه ترتیباتی که بتوانند در جهت بر آوردن خواستهای اعلیحضرت صورت دهند قرار خواهند داد. بدون تردید اعلیحضرت تصدیق خواهند کرد که صرف‌نظر از مشکلات سیاسی غیر قابل احترازی که مسافرتشان به یک مملکت مستقل یا نیمه مستقل در بردارد مسائلی مانند تهیه کشتی مناسب وجود دارد که باید ترتیبات آنها را فراهم نمود.

اعلیحضرت به طور حتم در مطبوعات مشاهده فرموده‌اند که برای بکار گیری کشتیها در امورات نظامی ـ مردم انگلیس مجبورند به محدودیتها و

تنگناهای بیشتری در استفاده از امکانات کشتیرانی تن در دهند. با وجود اطمینانی که دارم دولت انگلیس در نظر دارد تقاضاهای اعلیحضرت را بر آورد ـ تمایل آنها تا حدود بسیاری تحت تاثیر ضروریات نظامی فعلی قرار دارد

اعلیحضرت می‌دانند که موقعیت نظامی در وضعیت حاضر بسیار خطیر است. صرف نظر از این مسائل ـ اصولاً موقعیت طوری است که دولتها در اخذ تصمیم کند هستند و در این باب مطمئن هستم که ممالکی وجود دارند که از دولت انگلیس هم در اتخاذ تصمیم بطی ء تر هستند.

از این‌که اعلیحضرت از گرمای اینجا صدمه می‌خورند بی نهایت متاسفم و تنها امید من این است که شروع بارانهای فصلی تحمل این گرما را فعلاً برای اعلیحضرت آسان تر خواهند نمود. امیدوارم به زودی بتوانم اطلاعات جامع تر و مشروح تر به اعلیحضرت بدهم.

با عمیق‌ترین احترامات افتخار دارم خدمتگزار مطیع اعلیحضرت باشم. امضا ـ بد کلیورد فرماندار موریس (نقل از منبع بالا سند شماره ۱۱۶ ج۱ ص ۲۰۷)

نامه دیگری از شاه سابق به فرماندار:

شاه سابق در نامه دیگری گله می‌کند که هنوز دولت انگلستان پاسخ نامه‌هائی که او در ابتدای شروع تبعید « در کشتی بندرا » نوشته بود داده نشده است:

عالیجناب:

با وجود مذاکراتی که سعادت داشتم با عالیجناب به عمل آورم و به رغم در خواستهای مکرری که از طریق آقای اسکراین و آقای پیک وود عنوان گردیده است ـ با تأسف درمی‌یابم که به نظر نمی‌رسد دولت پادشاهی (انگلیس) قصد داشته باشد پاسخی به این وعده‌ها ارائه دهد ـ با توجه به ضعف مزاجی فرزندان و خودم بار دیگر توجه عالیجناب را به اوضاع سخت خود جلب می‌کنم.

با احترامات فائقه ـ رضا پهلوی (نقل از منبع بالا سند شماره

۱۱۷ ج۱ ص ۲۰۸)

[به‌طوری‌که قبلاً گفتیم شاه سابق به مجرد اطلاع از این‌که اورا به جزیره موریس می‌برند نامه‌های اعتراض آمیزی نوشت و به « اسکراین » و « پیک وود» کاپیتن کشتی داد تا آنها را به نایب السلطنه هندوستان و دولت انگلستان برساند و تا این تاریخ پاسخی به آن نامه‌ها داده نشده است].

ارائه قرارداد ایران با انگلستان و روسیه به مجلس:

در اوایل مجلس سیزدهم و کابینه جدید مذاکرات درباره قرارداد سه جانبه ایران ـ شوروی و انگلستان پایان یافت و آقای فروغی پیش نویس قرارداد را در پنجم بهمن ۱۳۲۰ به مجلس ارائه داد تا مورد بحث قرار گیرد تا پس از تایید مجلس دولت ایران آن را امضا کند.

سنگ زدن به آقای فروغی در مجلس شوری:

هنگامی‌که آقای فروغی پیمان اتحاد سه جانبه [ایران و انگلیس و شوروی] را در مجلس مطرح کرده و پیرامون آن سخن می‌گفت ـ یکی از تماشاچیان به نام محمد علی روشن از جایگاه مخصوص به سرعت خود را به نخست‌وزیر رساند و اورا مورد ضرب و شتم قرار داد و سر انجام نمایندگان نخست‌وزیر را از چنگ او خلاص کردند و جلسه مجلس تعطیل شد.

پس از تشکیل مجدد جلسه ـ آقای فروغی به دفاع از پیمان پرداخت و واقعه کتک خوردن خود را با کمال خونسردی به « حمله معترضه » تعبیر نمود.

تصویب قرارداد ایران با متفقین در مجلس:

بالاخره روز ششم بهمن ۱۳۲۰ رادیوی انگلیس اطلاع دادند که مجلس شورای ملی ایران ـ پیمان اتحاد دولت ایران با دولتین اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان را با ۸۰ رای موافق از ۹۳ نفر نمایندگان حاضر در جلسه به تصویب کرد.

*** سه روز بعد (روز نهم بهمن ۱۳۲۰) این پیمان در وزارت خارجه ایران به امضا رسید. از طرف ایران علی سهیلی وزیر امور خارجه ـ از طرف دولت شوروی « اسمیرنوف » سفیر آن کشور و از طرف انگلستان « ریدر بولارد » وزیر مختار آن کشور پیمان را امضا کردند.

متن پیمان اتحاد بین ایران ـ شوروی و انگلیس

اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران از یک طرف و اعلیحضرت پادشاه بریتانیای کبیر و ایرلند و مستملکات انگلیس ماوراء بحار و امپراطور هندوستان و هیئت رئیسه شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی از طرف دیگر ـ نظر به اصل منشور آتلانتیک که رئیس جمهور دول متحده امریکا و نخست‌وزیر دولت انگلستان در چهاردهم ماه اوی ۱۹۴۱ بر آن توافق کرده و به جهان اعلام نموده‌اند و دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نیز در ۲۴ سپتامبر ۱۹۴۱ اصل مزبور را تائید نموده و دولت اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران هم توافق کامل خود را با آن اصل ابراز می‌نمایند و مایلند که با ملل دیگر جهان به طور یکسان از آن بهره‌مند شوند و چون آرزومند می‌باشند که رشته دوستی و حسن تفاهم فی‌مابین استوار شود و نظر به این‌که این مقاصد به وسیله عقد پیمان اتحاد بهتر حاصل می‌شود ـ توافق نمودند که برای این منظور پیمانی منعقد سازند و نمایندگان مختار خود را از این قرار تعیین نمودند:

اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران: جناب آقای علی سهیلی وزیر امور خارجه شاهنشاهی اعلیحضرت پادشاه بریتانیای کبیر و ایرلند و مستملکات انگلیس ماوراء بهار و امپراتور هندوستان به نام مملکت متحده بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی: جناب آقای سر ریدر ویلیام بولارد ـ وزیر مختار و نماینده فوق‌العاده اعلیحضرت پادشاه انگلستان در ایران.

هیئت رئیسه شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی: جناب آقای آندریویچ اسمیرنوف ـ سفیر کبیر فوق العاده اتحاد جماهیر شوروی

سوسیالیستی در ایران و نمایندگان مزبور اختیارات نامه خود را ارائه نمودند که صحیح و معتبر بوده و بر مقررات ذیل موافقت کردند....

[این قرار داد ۹ فصل و سه ضمیمه دارد. مهمترین قسمت قرارداد فصل اول آن است ـ بقیه قرارداد شرح قسمت هائی از ایران است که موقتاً ارتش روس و ارتش انگلیس در آنجا مستقر هستند و روابط بین دولت ایران و ارتش شوروی و انگلستان در دوران اشغال.]

فصل اول قرارداد که مهمترین قسمت قرارداد است چنین می‌گوید:

اعلیحضرت پادشاه بریتانیای کبیر و ایرلند و مستملکات انگلیس ماوراء بحار و امپراطوری هندوستان و هیئت رئیسه شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی (که از این پس آنها را دول متحده خواهیم نامید) مشترکاً و هر یک منفرداً تعهد می‌کنند که تمامیت خاک ایران و حاکمیت و استقلال سیاسی ایران را محترم بشمارند.

بقیه مواد قرارداد مربوط به نواحی اشغالی توسط روسیه شوروی و روابط بین آنها با کارمندان محلی نواحی اشغالی است..... (نقل از روزشمار تاریخ ایران ص ۴۰۸)

بخش هجدهم

تاثیر قرارداد در زندگی شاه مستعفی

وقتی که خبر امضای پیمان اتحاد بین کشورهای انگلیس و روس با دولت ایران ـ به جزیره موریس رسید ـ یک مرتبه رویه و رفتار فرماندار با شاه سابق بهبود زیادی پیدا شد

*** شمس پهلوی (در کتاب یکصدمین سالروز رضاشاه ـ ص ۷۰۷) می‌نویسد:

« در ماه‌های اول دوری از ایران غم ما هم چنان سنگین بود ـ هیچ حال و خبری از مملکت و مخصوصاً از اعلیحضرت همایون برادر تاجدارم نداشتیم. اما یک روز ناگهان رفتار مأمورین نسبت به ما تغییر کرد.

برای نخستین بار نامه‌های متعددی از اعلیحضرت (برادرم) و علیاحضرت (مادرم) از تهران برای ما رسید و [مأمورین انگلیسی جزیره موریس] قبول کردند که نامه‌های و تلگرافهای ما را نیز به تهران برسانند... اعلیحضرت پدرم چند بار نامه برادرم را خواندند... روزهای بعد هربار که ما اعلیحضرت پدرم را می‌دیدیم برایمان تمام کلمات و جملات آن نامه را از حفظ می‌خواندند....

این دگر گونی ناگهانی ـ تعجب آور بود. مگر چه چیز تازه‌ای اتفاق افتاده بود؟ وقتی پس از چند روز به مناسبت انعقاد پیمان سه گانه ایران و متفقین ضیافتی از طرف فرماندار موریس به افتخار اعلیحضرت پدرم داده شد ما از

علت این امر آگاه شدیم...

تبریک فرماندار موریس: یک روز پس از امضای قرارداد همکاری روس و انگلیس با ایران ـ یعنی در روز ۱۰ بهمن ۱۳۲۰ فرماندار جزیره موریس نامه زیر را به شاه سابق نوشت:

اعلیحضرتا: آیا می‌توانم از حضور اعلیحضرت اجازه بخواهم که مؤدبانه‌ترین و صمیمانه ترین تبریکات خود را به مناسبت امضای پیمان دوستی بین کشورهایمان از شرف عرض بگذرانم. من یقین دارم این واقعه‌ی بزرگ به شروع یک دوره طولانی همکاری دوستانه ـ سیاسی و تجاری بین امپراطوری انگلیس و متحدین ایرانی ـ ترک ـ مصری و عراقی او خواهد بود.

بـزرگـترین آرزوی قلبی‌مان این است که اعلیحضرت که این‌قدر در راه عظمت ایـران زحـمت کشیده‌اند بتوانند سـالیان دراز شـاهد ترقی و عظمت میهن بسـیار عزیزشـان تحت پیشـوائی اعلیحضرت پسـرشان باشـند. با کمال احترام افتخار دارم خدمت‌گزار مطیع اعلیحضرت باشم. تاریخ ۳۰ ژانویه ۱۹۴۲ (۱۰ بهمن ۱۳۲۰) امضا بد کلیفورد ـ فرماندار کل جزیره موریس (منبع سابق ـ سند شماره ۱۱۸ ج۱ ص ۲۰۹)

پاسخ شاه سابق به تبریک فرماندار

جناب فرماندار: نامه جنابعالی که مبنی بر ابراز خوشوقتی از انعقاد پیمان بین ایران و انگلیس بود واصل شد و کمال شعف را دارم از این‌که مشاهده می‌کنم جنابعالی به استحکام روابط دوستی بین دولتین ایران و انگلیس علاقه دارید و این موجب نهایت خوشوقتی من است.

از پیش از جنگ اروپا تا قبل از پیش آمدهای اخیر ـ هر زمان از طرف مأموران انگلیس از وضعیت ایران اظهار نگرانی می‌شد به دستور من دولتهای وقت حاضر بودند و آمادگی خود را برای عقد پیمان به مأمورین انگلیس تذکر می‌دادند ـ ولی توجهی نمی‌شد.

حال که این پیمان صورت لباس عمل پوشیده است امیدوارم موید

خدمات فرزند عزیزم اعلیحضرت محمدرضاشاه به کشور شود و از نتایج آن او و ملت ایران بهره مند گردند. در خاتمه آرزومندم بزودی این دوستی دیر زمانی پایدار بماند و ما هم ناظر آن باشیم. (تاریخ ۱۲ بهمن ۱۳۲۰ = اول فوریه ۱۹۴۲) امضا ـ رضا پهلوی (نقل از منبع بالاسند شماره ۱۱۹ ص ۲۰۹).

دخالت سفارت انگلیس در انتخاب نخست‌وزیر آتی:

اکنون که فروغی قرارداد ایران و انگلیس و روس را به تصویب مجلس رسانده بود ـ دیگر وجود او برای انگلستان کار آمد نبود. آنها باید شخص مطیع‌تری را به نخست‌وزیری ایران به گمارند.

دولت انگلیس شروع به تفرقه‌اندازی در بین وکلای مجلس کرد. آقای بولارد وزیر مختار انگلیس که چندی قبل به دولت خود توصیه کرده بود که بهتر است ما در درست کردن کابینه در ایران دخالت نکنیم ـ چون اگر ما این کار را شروع کنیم روس‌ها هم همین کار را خواهند کرد ـ اکنون در تلگراف خود مورخ ـ دوم فوریه ۱۹۴۲ (= ۱۳ بهمن ۱۳۲۰) به وزارت خارجه انگلیس می‌نویسد:

« تقی‌زاده » بهترین کاندید برای جانشینی فروغی است. بهتر است به او که اکنون در انگلستان است توصیه کنید فوری به ایران برگردد.

بولارد در همین تلگراف می‌نویسد: « سهیلی مشخصات خوبی دارد ولی مردم اورا دوست ندارند و پشتیبانی ندارد. شخص دیگری هم نداریم جز حسین علا که فعلاً رئیس بانک ملی است و بهتر است همان‌جا بماند. احمد وثوق (وثوق الدوله) هم خوب است ولی خیلی جاه طلب است و درست‌کار هم نیست. سید ضیاء الدین هم طرفدار ندارد. بهتر است به ایران بر نگردد. (بولارد ص ۱۱۵)

موافقت کانادا با اقامت شاه سابق در آن کشور:

یکی از اثرات امضای قرارداد با متفقین این بود که در (۲ فوریه ۱۹۴۲

یعنی ۱۳ بهمن ۱۳۲۰) دولت کانادا با رفتن شاه مستعفی به آنجا موافقت کرد.

فرماندار موریس پس وصول موافقت کانادا ـ نامه‌ای به شرح زیر به شاه سابق نوشته و می‌گوید:

اعلیحضرتا: « امروز صبح کاپیتان « پیک وود » به بنده اطلاع داد... که در تعقیب تقاضای آن اعلیحضرت و پس از مذاکره با دولت کانادا طبق اطلاعی که چند هفته قبل بدست آمده تشریف فرمائی اعلیحضرت موجب منتهای خوشوقتی دولت کانادا خواهد بود.

در آخرین دفعه‌ای که افتخار ملاقات دست داد فوق العاده مایل بودم که بتوانم اطلاع قطعی راجع به مسافرت در این‌جا عرض کنم ولی به‌طوری‌که کاپیتن « پیک وود » بی تردید عرض کرده است ـ اشکال در وسائط نقلیه مانع انجام این آرزو گردید.

دولت شاهنشاهی [انگلیس] فعلاً در نظر دارد وسائل و ترتیبات دیگری فراهم نماید که تصور می‌رود در ظرف چند روز دیگر جواب و اطلاع قطعی در این خصوص واصل گردد...

هم‌چنین طبق اطلاع واصله لازم خواهد بود برای حمل و نقل لوازم مسافرت ـ اعلیحضرت چند روزی در افریقای جنوبی... تشریف داشته باشند. البته در آنجا پذیرائی در روی کشتی دیگری انجام خواهد گرفت. دولت شاهنشاهی [انگلیس] ضمن این‌که موافقت نموده است که تمام هزینه مسافرت از اینجا تا کانادا را بپردازد پیش بینی نموده است که هزینه چند روز توقف در افریقای جنوبی و هم‌چنین کانادا از طرف اعلیحضرت [رضا پهلوی] پرداخته خواهد شد. بی‌اندازه موجب امتنان خواهد شد اگر معلوم فرمائید که نظریات بالا مورد تصدیق واقع می‌شود.

فرماندار موریس در ادامه همین نامه می‌نویسد:

از قراری که والاحضرت شاهدخت شمس پهلوی اطلاع داده‌اند مایلند با شوهرشان به ایران مراجعت نمایند... به طوری که اطلاع حاصل شده آقای

ایزدی و خانم مشار نیز مایلند به ایران مراجعت نمایند ـ چون ممکن است اعلیحضرت نیز مایل باشید چند نفر از مستخدمین نیز مراجعت نمایند ـ مستدعی است نظر اعلیحضرت را در این‌باره معلوم فرمایند.

با احترام زیاد مفتخرم که خدمتگزار آن اعلیحضرت باشم ـ امضا بد کلیفورد فرماندار موریس. (نقل از منبع قبلی سند شماره ۱۲۰ ـ ج۱ ص ۲۱۰)

پاسخ شاه سابق به فرماندار موریس:

روز بعد (در ۱۶ بهمن ۱۳۲۰= ۵ فوریه ۱۹۴۲) شاه سابق در جواب نامه مورخ ۱۳ بهمن فرماندار چنین می‌نویسد: در پاسخ نامه مورخ ۲ فوریه مبنی بر موافقت حرکت من به افریقای جنوبی و بعد کانادا و ترتیب هزینه در مدت اقامت در افریقا و کانادا... پس از تشکر ازشما... ترتیباتی که برای هزینه داده شده البته مورد قبول است...

هم‌چنین کمال تشکر را دارم از این‌که اقدامات جنابعالی اسباب مراجعت شاهدخت شمس شده و هم چنین از اطلاعاتی که کاپیتان پیک‌وود دیروز راجع به مراجعت خانم من [عصمت] و شاهدخت فاطمه و شاهپور حمید رضا را داده‌اند بسیار ممنونم. از این‌که ترتیب مسافرت به ایران مستقیماً داده شده است بیشتر باعث اطمینان خاطر من شده است.

راجع به ملتزمین ـ مراجعت ایزدی موکول به اجازه از طرف اعلیحضرت پادشاه ایران (محمدرضا) خواهد بود ـ راجع به سایرین ـ خانم مشار ندیمه شاهدخت شمس و ملوک و مهستی رفتنی خواهند بود ـ اما راجع به نوکرها چون از تهران جانشین برای آنها خواسته شده تا افریقا همراه خواهند بود ـ امضا رضا پهلوی (نقل از منبع قبلی سند ۱۲۱ـ ج۱ ص ۲۱۱).

در همین در تهران ارسال موقع تبریکات مقابل بین مقامات ایران و انگلیس و روس شروع شد:

تبریکات متقابل استالین و فروغی:

چهارشنبه ۱۵ بهمن ۱۳۲۰ ـ فروغی نخست‌وزیر ایران به مناسبت عقد پیمان سه گانه (بین انگلیس و روس و ایران) به مارشال استالین رئیس دولت اتحاد جماهیر شوروی تبریک گفت و استالین در پیان متقابلی اظهار داشت:

« به‌مناسبت امضای پیمان اتحاد بین اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و بریتانیای کبیر و ایران به جنابعالی و به‌وسیله آن‌جناب به دولت ایران صمیمانه شادباش می‌گویم ـ قویاً اطمینان دارم که مناسبات جدید اتحادی بین کشورهای ما و دوستی بین مردم ایران و مردم اتحاد شوروی را تحکیم می‌نماید.»

امضا: استالین ـ رئیس شورای کمیسرهای ملی اتحاد جماهیرشوروی سوسیالیستی

تبریکات متقابل وزرای خارجه ایران و انگلستان:

تهران پانزدهم بهمن ۱۳۲۰: ایدن وزیر امور خارجه انگلستان به مناسبت امضای قرارداد سه جانبه به وزیرامور خارجه ایران تبریک گفت و سهیلی وزیر خارجه ایران نیز در جواب ایدن با اشاره به اهمیت افکار عمومی در ایران اظهار داشت:

« امیدوارم اولیای دو دولت متعاهد ما (= یعنی دو دولت انگلیس و روس) به قدری که در قوه دارند مساعدتهای لازم را برای تاسیس و تحکیم این سیاست که موجب جلب افکار عامه ایران خواهد بود به عمل آورند.»

تبریکات متقابل چرچیل و فروغی:

محمد علی فروغی در تلگراف تبریکی که برای چرچیل فرستاد اظهار داشت: در عین حال مراتب احساسات و قدر دانی خود را از همکاری هائی که برای حفظ منافع ایران به عمل آورده اید به آن جناب اظهار می‌دارم.

چرچیل در پاسخ تلگراف فروغی ضمن اظهار خوشوقتی از عقد پیمان سه جانبه از زحمات فروغی قدر دانی کرد و نوشت که « این پیمان موجب جلب

افکار عامه ایرانیان خواهد بود... نقش بر جسته‌ای که جنابعالی برای ایجاد این حسن تفاهم ایفا کرده اید برای آینده فال نیکی محسوب می‌شود »

ضیافت فرماندار موریس:

در موریس هم فرماندار به مناسبت پیمان سه جانبه ایران و بریتانیا و اتحاد جماهیر شوروی از شاه سابق (رضاشاه) برای شرکت در ضیافتی به این مناسبت دعوت نامه فرستاد.....

فریدون جم [ارتشبد بعدی ـ داماد رضاشاه و همسر شمس پهلوی] دعوت نامه را به شاه نشان داد. شاه سابق قدری غر زد و فحشهای رکیک داد و حاضر به شرکت در این مهمانی نبود. سرانجام شاه سابق را راضی کردند که به مهمانی فرماندار جزیره موریس برود.

شاه به اصرار همراهان به سوی مقر فرماندار جزیره موریس رهسپار شد. ربع ساعتی نشست و یک راست به خانه بر گشت تا خود را از شر لباس رسمی و کراوات (پاپیون) که تمام عمر از آن متنفر بود رها کند و در تنهائی خویش در اندیشه ذلت دوران تبعید باشد.

فریدون جم در خاطرات خود می‌نویسد:

شبی به مناسبت این‌که ایران از متحدین دول متفق شده بود ـ فرماندار موریس میهمانی شامی ترتیب داد و از اعلیحضرت دعوت کرد ولی اعلیحضرت فرمودند پس از شام سری به خانه فرماندار می‌زنند و ما را مأمور فرمودند که در میهمانی شرکت کنیم.

قرار شده بود پس از شام ـ ساعت نه و ربع کم ـ من بروم ایشان را به خانه حکمران ببرم. لباس اسموکینگ معین شده بود. در ساعت معین من به محل اقامت اعلیحضرت برگشتم و به اطاق ایشان رفتم. پیراهن اسموکینگ پوشیده ـ شلوار سیاه به پا کرده ـ روی نیمکت نشسته بودند و تا چشمشان به من افتاد فرمودند: خدا چرا من را مرگ نمی‌دهد، و به این خفت باید تن در دهم که این لباس لعنتی را باید به پوشم.

فریدون جم در ادامه می‌گوید: ایشان به ویژه از بستن پاپیون خیلی نا راحت بودند که من گره آن را به گردنشان زدم و ایشان را به ماشینی که خود من می‌راندم سوار کردم و به خانه فرماندار رفتیم. درست یک ربع ساعت در آنجا توقف فرمودند و به خانه بر گشتیم.

[شهرت دارد که شاه سابق وقتی خود را با لباس اسموکینگ در آئینه ملاحظه کرد گفت که شبیه پیشخدمتهای رستوران شده‌ام].

شایعه رفتن شاه سابق به کانادا:

روزنامه اطلاعات ۱۷ بهمن ۲۰ نوشت که شاه سابق و خانواده سلطنتی از موریس به امریکای شمالی مسافرت خواهند کرد و در آنجا اقامت می‌نمایند.

*** در کتاب پهلویها (ج۱ ص ۶۲) می‌نویسد که بعد از عقد پیمان سه جانبه و کاهش فشارهای دولت بریتانیا عده‌ای از افراد در تبعید [در موریس] به ایران بازگشتند. در میان گروه ۱۲ نفری که در اواخر بهمن از موریس خارج شدند و در اسفند ۱۳۲۰ به ایران بازگشتند ـ حمید رضا ـ فاطمه و شمس پهلوی نیز بودند. باقیمانده به دوربان رفتند.

ارسال پول برای شاه مستعفی:

مدارک موجود در « اسناد دوران پهلوی » که در سال ۱۳۸۴ ـ در کتاب « پهلوی‌ها » چاپ و منتشر شده ـ نشان می‌دهد که تا آن تاریخ بانک لویدز پولی برای شاه سابق نفرستاده بود.

بدین جهت محمدرضاشاه تصمیم می‌گیرد ۱۲۰۰۰ لیره از تهران برای پدرش بفرستد. در آن موقع ارسال پول به خارج کشور باید با تصویب کمیسیون ارز در تهران باشد. لذا حسابداری دربار طی نامه‌ای از کمیسیون ارز تقاضای تصویب برای ۱۲۰۰۰ لیره برای شاه سابق می‌کند و کمیسیون ارز در ۱۸ آبان به شرح زیر موافقت خود را به بانک شاهنشاهی انگلیس در ایران اعلام می‌کند:

بانک شاهنشاهی ایران

به موجب نامه اداره حسابداری دربار شاهنشاهی: موافقت می‌شود مبلغ ۱۲۰۰۰ لیره به نرخ ۱۴۲ ریال برای اعلیحضرت پادشاه سابق به موریس حواله نمائید. امضا دکتر نخعی رئیس کمیسیون ارز شد (نقل از منبع بالا سند شماره ۱۲۲ـ ج۱ ص ۲۱۲)

پس از وصول اجازه بالا از کمیسیون ارز ـ در تاریخ ۱۸ بهمن ۱۳۲۰ ـ رئیس کل بانک شاهنشاهی ایران ـ به حسابداری دربار اطلاع داد که برای پرداخت به پادشاه سابق ۱۰ هزار لیره و برای شاهدخت شمس ۲۰۰۰ لیره ارسال شد. (نقل از منبع بالا سند شماره ۱۲۳ـ ج۱ ص ۲۱۲)

پیام شاه جدید برای پرزیدنت روزولت:

در روز بیستم بهمن ۱۳۲۰ در تهران اعلام شد که امروز از طرف شاه جدید یک پیام تلگرافی برای رئیس جمهور ایالات متحده مخابره شد. منظور از ارسال این پیام آن است که از طرف ایالات متحده نیز تضمینی برای اجرای مفاد پیمان سه جانبه گرفته شود.

جواب روزولت:

پرزیدنت روزولت در تلگرام جوابیه خود به تعهدات متفقین در مورد استقلال ایران صراحتاً اشاره کرده و نوشته است که: « این پیمان را مطالعه کردم و خیلی خوشوقتم که می‌بینم در ضمن شرایط آن ـ تعهد دول متفق در محترم شمردن تمامیت ارضی ـ حاکمیت ـ و استقلال سیاسی ایران و همچنین تعهدات چندی از طرف اعلیحضرت همایون شاهنشاهی دایر بر همکاری با دول متفق در مبارزه آنها بر علیه متجاوزین ظالم که سعی دارند حق بقای ملل آزاد را انکار کنند منظور گشته است. »

پول شاه سابق آزاد شد:

در ۲۰ آبان ۱۳۲۰ (۱۱ نوامبر ۱۹۴۱) بالاخره بانک لویدز (پس از دو ماه) به شاه سابق در موریس چنین تلگراف می‌کند:

« ما تلگرافی از بانک شاهی در تهران دریافت داشته‌ایم با این مضمون که شما به دربار تلگرافی ارسال داشته و اعلام داشته اید که حواله مربوط به مبلغ ۲۵۳۳۷ لیره را دریافت نداشته‌اید و از ما خواسته شده تا با شما تماس بگیریم و اگر موافقت فرمائید موجودی شما را به موریس انتقال دهیم. لطفاً دستورات لازم را به ما اعلام فرمائید ـ امضا بانک لویدز (نقل از منبع بالا ـ سند شماره ۱۰۶ ج۱ ص ۲۰۲)

*** بعد از تلگراف بالا ـ تلگراف زیر از آقای فرزین وزیر دربار به ایزدی پیشکار شاه سابق می‌رسد:

از تهران به موریس ـ ایزدی ملتزم رکاب اعلیحضرت رضا پهلوی:

تلگراف شاهدخت شمس واصل گردید ـ اما نامه‌ای از معظم لها به ما نرسیده است.... اگر تا به حال ۳۴۸۰۰ لیره انگلیسی را که از بانک لویدز دهلی حواله شده دریافت نداشته‌اید ـ از بانک تجاری موریس مطالبه نمائید ـ امضا محمد علی فرزین وزیر دربار. (نقل از منبع بالا ـ سند شماره ۱۰۷ ج۱ ص ۲۰۳)

نامه دیگر از فرماندار جزیره موریس:

در تاریخ ۲۸ بهمن ۱۳۲۰ (۱۷ فوریه ۱۹۴۲) فرماندار موریس نامه‌ای به شرح زیر به شاه سابق می‌نویسد:

اعلیحضرتا: من راجع به مسافرت اعلیحضرت با دولت انگلستان دائماً ارتباط تلگرافی داشته‌ام ـ علی الخصوص راجع به تهیه کشتی نهایت تأسف را دارم از این‌که هنوز نمی‌توانم به اعلیحضرت اطلاع دقیقی بدهم. اما اعلیحضرت می‌توانند مطمئن باشند که در این امر منتهای سعی به عمل می‌آید.

آیا اجازه دارم تشکرات قلبی خود را از الطاف مبارک در ارسال دو جعبه ویسکی به عرض برسانم ـ خصوصاً که در جزیره کمیاب و در این موقع تحفه ذی‌قیمتی است. با نهایت احترام ـ خدمتگزار اعلیحضرت هستم. بد کلیفورد (نقل از منبع بالا سند شماره ۱۲۴ـ ج۱ ص ۲۱۳)

شاه مستعفی از رفتن به کانادا صرف‌نظر کرد:

شاه سابق در نامه زیر که به پسرش محمدرضاشاه نوشته اظهار می‌دارد که با خرابی وضع دریاها ما شیفته رفتن به کانادا نیستیم:

اعلیحضرت همایون شاهنشاهی [محمدرضا پهلوی]

چندی قبل در موریس مسافرت ما به کانادا به طوری شهرت یافته بود که حتی هر بچه کوچکی از آن صحبت می‌کرد. ولی از آن تاریخ قریب ۴۰ روز می‌گذرد ـ نه تنها اثری ظاهر نشده بلکه با مراجعات مکرری که از طرف ما به عمل آمده به عنوان نبودن کشتی موضوع معوق مانده است. اساساً قصد ما از تغییر محل به علت بدی آب و هوا و ناخوشی دائمی ما همگی می‌باشد.... با خرابی وضع دریاها ما شیفته رفتن به کانادا نیستیم ـ هر نقطه دیگری را که از آن بوی تمدن استشمام شود و هوای آنجا به مزاج ما مناسب باشد و بشود اقلاً از منزل خارج شد بر اینجا ترجیح می‌دهیم. امضا رضا پهلوی. (نقل از اسناد تبعید رضا پهلوی ـ سند شماره ۱۱۳ج۱ ص۲۰۶)

استعفای فروغی از نخست‌وزیری:

شاه در هفتم اسفند که مشغول شنیدن رادیو بود اطلاع پیدا کرد که در تهران هیئت وزیران دسته جمعی استعفای خود را به نخست‌وزیر (آقای فروغی) داده‌اند.

روز ۱۱ اسفند ماه فروغی کابینه جدیدخود را ترمیم کرد و به شرح زیر به مجلس معرفی کرد: حسنعلی کمال هدایت (نصر الملک) وزیر پست و تلگراف ـ باقر کاظمی (مهذب الدوله) وزیر کشور ـ مجید آهی وزیر کشاورزی ـ

اقتصاد و خواربار ـ علی اصغر حکمت وزیر بهداری ـ علی سهیلی وزیر امور خارجه ـ عباسقلی گلشائیان وزیر داد گستری ـ سرلشکر امان الله جهانبانی وزیر راه ـ مصطفی عدل (منصور السلطنه) وزیر فرهنگ ـ یدالله عضدی وزیر دارائی ـ عبدالحسین هژیر وزیر پیشه و هنر و بازرگانی ـ محمد علی فروغی خود وزارت جنگ را به عهده گرفت در این جلسه مجلس برای کابینه رای گرفته شد از ۱۱۲ نفر عده حاضر ۶۶ نفر به دولت رای اعتماد داد. آقای فروغی این رای اعتماد را برای ادامه زمامداری خود کافی ندانست و استعفا داد. [قوام السلطنه که می‌خواست نخست‌وزیر شود در بین مجلسیان اختلاف می‌انداخت].

چند روز جلسات مجلس نتوانست بین کاندیداهای نخست‌وزیری (احمد قوام یعنی قوام السلطنه ـ سید محمد تدین ـ علی سهیلی ـ موتمن الملک پیر نیا ـ باقر کاظمی) توافق کند. عده‌ای به خانه فروغی رفتند و از او برای ادامه زمامداری تقاضا کردند ولی فروغی از قبول مسئولیت استنکاف کرد و از تهران خارج شد و خود را در محلی مخفی کرد. فروغی به طرفداران خود در مجلس توصیه کرد که برای جانشینی او علی سهیلی را انتخاب کنند و آنها هم‌چنین کردند. و مجلس از بن بست خارج شد.

تلگراف بولارد به لندن:

بولارد وزیر مختار انگلیس در ایران ـ پس از این‌که مجلس به سهیلی رای اعتماد داد و او جانشین فروغی شد به لندن نوشت: من باور نمی‌کنم که هیچ دولتی بتواند با این نمایندگان مجلس که همه غیر مسئول ـ حریص ـ نادان ـ و فاسد هستند کار کند.... فردا سهیلی کابینه خود را به مجلس معرفی خواهد کرد و ما شاهد فریاد وکلا هستیم... یکی باجناقش به وزارت انتخاب نشده و دیگری دشمنش وزیر شده..... این بدین دلیل است که اکثر نمایندگان از مالکین بزرگ و از محتکرین مملکت هستند... در باره نا درستی کارمندان دولت که چه بگویم... یک کارمند دولت دزدی می‌کند چون دزدی

را دوست دارد و می‌گوید انگلیسی‌ها نمی‌دزدند چون به اندازه یک ایرانی با هوش نیستند... (بولارد ص ۱۲۱)

بازگشت ۱۲ نفر از همراهان شاه سابق به تهران:

بعد از عقد پیمان سه جانبه و کاهش فشارهای دولت بریتانیا عده‌ای از افراد (خانواده شاه مستعفی) اجازه یافتند که به ایران برگردند.

در همین موقع هم پول از ایران رسید و شاه مستعفی تصمیم گرفت همسرش عصمت با دو نفر از فرزندانش فاطمه و حمید رضا را به ایران برگرداند. شمس پهلوی و شوهرش فریدون جم هم به ایران مراجعت کردند.

*** شمس پهلوی در کتاب (یکصدمین زاد روز رضاشاه ـ ص ۷۰۹) می‌نویسد:

زندگی در موریس محدودیتها ـ محرومیتها ـ گرمای فوق‌العاده و مخصوصاً بی‌خوابی که تقریباً در تمام شبها اعلیحضرت پدرم دچار آن شده بودند موجب سخت‌ترین رنج و ملال برای ایشان بود. اعلیحضرت پدرم با آن‌که بیش از همه ما ناراحت بودند دائماً به ما فکر می‌کردند و هر روز می‌گفتند: اگر من مجبورم که توی این جزیره بمانم شما چرا باید این ناراحتی را تحمل کنید؟ شما باید از این‌جا بروید من ناراحتی شما را نمی‌توانم به پذیرم.

وقتی شبها در کنارشان جمع می‌شدیم ـ اعلیحضرت برای ما از خاطرات گذشته خود ـ از سربازی و جنگهائی که کرده بودند و رنجهائی که برای استقرار امنیت در ایران کشیده بودند و هم چنین از نبردهائی که در میان کوه‌ها و دره‌ها با اشرار داشتند حکایتها می‌گفتند.

به هر حال پس از چندی این امکان پیدا شد که من به اتفاق والاحضرت شاهدخت فاطمه و والاحضرت حمید رضا و چند تن دیگر از خانمها [هم چنین ملکه عصمت همسر سوم شاه سابق] به ایران مراجعت کنیم.

ماه اسفند بود. همه چیز در سکوت و یکنواختی روزهای سنگین اقامت

در خارج از وطن فرو رفته بود... وقتی که فکر کردم پدرم را در میان... آن همه رنجها و تلخیها تنها بگذارم قلبم فشرده می‌شد.... عاقبت روز جدائی رسید... من و پدرم ساعتها در باغ قدم زدیم... و پدرم آخرین حرفها ـ آخرین آرزوها را به من فرمودند... و من را در آغوش گرفتند و سرشار از محبت نوازشم کردند. من سرم را روی سینه مردانه پدرم گذاشتم و اشک ریختم... گریه مجال سخن نمی‌داد.

لحظات تلخ و غم انگیز بودند ـ در یک خاموشی سنگین ـ مثل این‌که دنیا از حرکت ایستاده بود اعلیحضرت با لحنی قاطع و مهر انگیز فرمودند: زود باش حرکت کن ـ چرا ایستاده‌ای ـ وقت می‌گذرد » آن‌وقت درحالی که دست من را در دست داشتند تا نزدیک اتومبیل همراهم آمدند ـ پس از این‌که سوار شدیم... اتومبیل به سوی کرانه دریا راه افتاد.

*** ملکه عصمت [یا عصمت الملوک دولتشاهی ـ آخرین همسر شاه مستعفی] دختر مجلل الدوله از نواده‌های فتحعلیشاه قاجار بود. فرزندان رضا خان از عصمت عبارت بودند از: عبدالرضا متولد ۱۳۰۳ـ احمد رضا متولد ۱۳۰۴ـ محمود رضا متولد ۱۳۰۵ـ فاطمه متولد ۱۳۰۷ـ و حمید رضا متولد ۱۳۱۱. عصمت و تمام فرزندانش همراه شاه مستعفی به جزیره موریس رفتند. در اسفند ۱۳۲۰ ملکه عصمت ـ طبق دستور شاه مستعفی ـ با فرزندان کوچکش ـ فاطمه و حمید رضا ـ به تهران برمی‌گردد.

نامه شاه مستعفی به همسرش عصمت:

در مراجعت عصمت به تهران ـ شاهپور عبدالرضا و احمد و محمود ـ در موریس باقی می‌ماند. مدت کوتاهی که می‌گذرد شاه سابق محمود رضا و احمد رضا را هم به تهران می‌فرستد.

عصمت پس از مراجعت به ایران ـ نامه‌ها و تلگراف‌های زیادی به شاه سابق می‌نویسد و مرتباً پول می‌خواهد. شاه سابق به سرتیپ محمد علی صفاری دستور می‌دهد که به کارهای عصمت رسیدگی و سرپرستی کند.

پس از چندی شاه که از شکایات عصمت خسته شده به او می‌نویسد که اگر مشکلی در زندگی دارد و یا پول احتیاج دارد به محمدرضا [شاه] مراجعه کند.

مراجعت شمس و شوهرش به ایران:

پس از رفتن عصمت و فرزندان کوچکش شمس پهلوی و فریدون جم و چند نفر دیگر هم که نامشان در نامه فرماندار موریس بود به ایران مراجعت می‌کنند.

در تهران زندگی شمس و فریدون جم به سردی می‌گراید و شمس از فریدون جم جدا می‌شود و به مصر می‌رود و در آنجا با عزت الله مین باشیان (که نام خود را عوض کرده و نام مهرداد پهلبد را انتخاب کرده و به مصر رفته بود) زندگی می‌کند و پس از چندی ازدواج می‌کند.

شاه سابق به فریدون جم نامه می‌نویسد:

نامه بعدی از شاه سابق به فریدون جم می‌باشد. این نامه تاریخ ندارد ولی معلوم است که شمس پهلوی و شوهرش فریدون جم ـ که جزیره موریس را ترک کرده بودند به تهران رسیده‌اند و شمس ناسازگاری را با شوهرش شروع کرده است و فریدون جم از آن‌جا نامه‌ای به شاه سابق نوشته است.

خلاصه پاسخ شاه سابق به فریدون جم به شرح زیر است:

فریدون عزیزم:

نامه شما که حاکی از احساسات پاک و بی آلایش آن عزیز بود رسید و اسباب خوشحالی کامل من را فراهم آورد... این‌که نوشته اید مردم دست حسرت و ندامت به دندان گزیده و به ایام گذشته تأسف می‌خورند باید دانست که این وضعیت معلول سوء اخلاق افراد بوده که آن نیز ناشی از جهل و نادانی می‌باشد ـ چون جهل با غفلت ـ که جبلی ایرانی است ـ همواره هم آغوش و توام است ـ ناچار چنین ملتی باید موقعیت‌های مناسب را از دست

داده و بعد با پشیمانی و تأسف که آن نیز سودی ندارد دست به گریبان باشد. اما من خدای را شاکرم که وظیفه و تکلیف خود را تا آنجا که از قوه یک نفر ساخته بوده است نسبت به کشورو ملتم انجام داده و برای حفظ کشور و احتراز از ناگواریهای سخت تری که ممکن بود ملت دچار شود از همه چیز صرف‌نظر کردم و حال هم با نگاه تأثرآمیز از دور شاهد جزئیات بوده و تنها آرزویم این است که دیگر بار کشتی استقلال کشور از خلال تند باد حوادث تحت لوای فرزند عزیزم به ساحل نجات رسیده و آلام روحی من تسکین یابد. سعادت شما را همواره خواهان و شما را به خدا می‌سپارم. امضا ـ رضا پهلوی. (نقل از اسناد تبعید رضا پهلوی ـ در کتاب پهلویها سند شماره ۱۲۵ ـ ج۱ ص ۲۱۲)

شدت بیماری شاه سابق: به روایت آقای علی ایزدی:

معمولاً در آغاز شب اعلیحضرت ساعتی از وقت خود را صرف شنیدن رادیو می‌فرمودند. شب بعد از روزی که معاینه از اعلیحضرت به عمل آمد... اعلیحضرت طبق معمول برای شنیدن رادیو تشریف برده بودند و من هم افتخار حضور داشتم. همین‌که پیچ رادیو را گشودیم سخنگوی رادیو لندن ضمن خبرهای خود اطلاع داد که حال مزاجی اعلیحضرت شاه سابق ایران در موریس خطرناک است.

اعلیحضرت به محض این‌که این سخن را شنیدند فرمودند: چون سر اطاعت در برابر اجنبی فرود نیاوردم ـ از مردن وحشتی ندارم...

*** آقای علی ایزدی در ادامه خاطراتش می‌نویسد:

موریس آب و هوای گرمی دارد. از همان لحظه ورود ـ شاه گفت: من در این‌جا خفقان می‌گیرم ـ چه‌قدر گرم است. از گرمای جزیره بسیار متالم بود به‌طوری‌که روز دوم ورود به من گفتند: این چه جائی است که آمده‌ایم؟ آدم نمی‌تواند نفس بکشد ـ چیزی هم که جز مارمولک و حشرات عجیب و غریب ندارد.

از شدت گرمای هوا شاه اغلب شبها تا صبح بیدار بود و مخصوصاً صدای حشرات و طیور ایشان را به سختی آزار می‌داد و همیشه می‌گفتند: کنار دریا معمولاً قلب انسان آرام است و شبها باید خوب بخوابد. من نمی‌دانم چرا قلبم این‌طور مضطرب و نگران است ـ شاید در ایران خبری هست که من نمی‌دانم.

پس از چندی... شاه به دل درد شدیدی هم گرفتار شد. دست و پاهایش هم تورم کرد. درد پا بقدری محسوس بود که چند روزی از جا حرکت نمی‌کردند. گرچه شاه به دکتر عقیده نداشت ولی شدت درد به حدی بود که همراهان ایشان احساس می‌کردند بی میل نیستند طبیبی به عیادتشان بیاید.

دکتر شازل انگلیسی پس از معاینه از شاه یک جلسه مشورتی هم با دیگر پزشکان تشکیل داد ولی شاه همچنان از خوردن دارو خودداری می‌کرد و می‌گفت دکترها چگونه می‌توانند بفهمند من چه دردی دارم.

دکترها در این وقت تشخیص دادند که چون شاه مرض قلبی شدید دارد و چون عکسی که از قلب شاه گرفتند خوب نبود ـ قرار شد به دوربان ـ که بندری است در ساحل شرقی اقزیقای جنوبی ـ بروند و در آنجا عکس برداری تکرار شود.

خبر بیماری شاه سابق در تهران:

اشرف پهلوی در خاطراتش می‌نویسد:

ما در تهران در عین بی خبری ـ هم چنان نگران حال اعلیحضرت پدرم بودیم. بیشتر از همه برادر تاجدارم از این بی خبری رنج می‌بردند.... یک شب از رادیو لندن شنیدیم « حال مزاجی اعلیحضرت شاه سابق ایران در موریس خطرناک است »... من بلا فاصله تصمیم گرفتم به موریس بروم و قاطعانه هم تصمیم گرفتم.

... همان شب که ما در تهران خبر تلخ بیماری پدرم را شنیدیم ـ اعلیحضرت

پدرم نیز در موریس کنار رادیو بودند و این خبر رادیو لندن را استماع کرده بودند....»

در تهران شاه جدید از بیماری شدید پدر نگران می‌شود و با اقدامات سیاسی موفق می‌شود که دولت انگلستان را راضی کند که شاه سابق را به افریقای جنوبی منتقل کنند دولت انگلیس هم موافقت می‌کند که شاه را به « دوربان » که بندری در شرق افریقای جنوبی است ببرند.

نخست‌وزیری سهیلی:

رادیو از تهران خبر داد که روز ۱۸ اسفند ۱۳۲۰ علی سهیلی کابینه خود را به شرح زیر به مجلس معرفی کرد: مجید آهی وزیر دادگستری ـ فضل الله بهرامی وزیر پست و تلگراف ـ پست وزارت کشور را خود آقای سهیلی به عهده گرفت ـ احمد حسین خان عدل وزیر کشاورزی ـ علی اصغر حکمت وزیر بهداری ـ یدالله عضدی وزیر راه ـ مصطفی عدل (منصور السلطنه) وزیر فرهنگ ـ محمود بدر وزیر دارائی ـ عبدالحسین هژیر وزیر پیشه و هنر و بازرگانی ـ سرلشکر جهانبانی وزیر جنگ ـ وزیر خارجه قرار شد بعداً تعیین شود.

عید نوروز در جزیره موریس:

آقای علی ایزدی می‌نویسد: « شاه مستعفی که در مهر ماه ۱۳۲۰ به جزیره موریس آورده شد شش ماه آخر سال ۱۳۲۰ را در موریس گذراند تا عید نو روز فرا رسید ولی نه در اعلیحضرت و نه در هیچ یک از ما اثری از نشاط و انبساط عید دیده نمی‌شد ـ شب عید طبق معمول اعلیحضرت مشغول شنیدن رادیو بودند. از یکی از رادیوهای خارجی به مناسبت عید نطقی شنیده می‌شد که در آن گوشه و کنایه‌هائی نسبت به اعلیحضرت [شاه سابق] داشت. اعلیحضرت همین‌که آن سخنان را شنیدند خنده تلخ بلندی کرده فرمودند: « اینها همه از من بدشان می‌آید و حق دارند از من بد

بگویند ـ برای این‌که نمی‌خواستند در آن مملکت لجام گسیخته کسی باشد که از آنها مواخذه کند و خود را در برابر او مسئول بدانند »

شاه مستعفی جزیره موریس را ترک کرد:

با وخامت گرفتن حال رضاشاه ـ دولت انگلیس پس از مدتها اکراه ـ اجازه داد که ایشان به بندر دوربان در افریقای جنوبی منتقل شوند.

روز ششم فروردین ۱۳۲۱ هنگام عصر اعلیحضرت موریس را ترک کرده با کشتی به سمت بندر دوربان در افریقای جنوبی رفتند. (نقل از کتاب پهلویها ـ ج۱ ص۶۳)

*****

خرید خانه مسکونی شاه سابق در جزیره موریس:

حبیب ثابت ـ سرمایه دار مشهور ـ در تاریخ ۱/۲۸/ ۱۳۵۱ نامه‌ای به محمدرضاشاه می‌نویسد و می‌گوید: دوسال قبل موقعی که برای شرکت در یک کنفرانس به جزیره موریس رفته بودم شنیدم قصر *وال اوری* را که محل اقامت شاهنشاه عظیم الشان (رضاشاه مستعفی) بوده با قیمت بسیار ارزان قصد فروش دارند. با علاقه‌ای که به حفظ این محل پیدا کردم برای این‌که از دست نرود ـ بلافاصله آن را خریدم تا تقدیم به خاکپای مبارک.... به‌نمایم. مراتب پس از مراجعت معروض گردید.

اکنون ـ نظر به این‌که از جزیره موریس اطلاع داده‌اند که دولت ایران علاقمند به خرید محل مربور می‌باشد و تقاضا دارند که معامله را فسخ کنم... اینک هم بدین وسیله اعلام می‌دارد ـ چنان‌چه اراده ملوکانه به استفاده دولت از این محل قرار گرفته باعث افتخار است این هدیه بلاعوض از طرف اینجانب.....مورد قبول قرار گیرد. امضا حبیب ثابت (نقل از اسناد تبعید شاه ـ از کتاب پهلویها ج۱ ص ۲۲۰)

در تاریخ ۱۳۵۱/۲/۲ نامه‌ای از طرف بنیاد پهلوی به آقای خلعت‌بری

[وزیر خارجه] فرستاده می‌شود که خلاصه آن این است که:... مبلغی را که آقای ثابت برای انجام این معامله پرداخته است به ایشان مسترد و مالکیت ساختمان و اراضی مربوطه برای دولت تامین گردد.

[توضیح این‌که حبیب ثابت این خانه و زمین اطرافش را قولنامه کرده بوده و فقط ۲۵۰۰ دلار پیش پرداخت داده بود ـ به هر صورت معامله توسط وزارت خارجه انجام می‌گیرد و هزینه‌ای که آقای ثابت پرداخت کرده بود طی چک برای حبیب ثابت فرستاده می‌شود ولی حبیب ثابت از دریافت چک امتناع کرده وچک را به وزارت خارجه پس می‌فرستد].

بخش نوزدهم

انتقال شاه سابق به بندر دوربان

علی ایزدی در کتاب خاطراتش ماجرا را چنین شرح می‌دهد:

فرماندار موریس اطلاع داد که به زودی ـ یک کشتی از موریس به دوربان در آفریقای جنوبی خواهد رفت و فرماندار موریس « سر بید کلیفورد » و خانم ایشان هم با آن قصد مسافرت دارند. وسائل مسافرت شاه سابق را فراهم آورید. این خبر موجب خوشحالی شاه سابق و پسرانش شد.

ما وسائل مسافرت را آماده کردیم. عصر روز ششم فروردین شاه سابق و همراهان سوار کشتی شدند. دسته کوچکی از سربازان موریس هنگام سوار شدن به کشتی پیش فنگ کردند و احترام نظامی به جا آوردند.

کاپیتان « پیک ـ وود » آقای دکـتر « تنکین » را معین کرد تا همراه شاه سابق باشـد. [به نظر می‌رسد که آقای پیک وود از طرف دستگاه‌های اطلاعاتی انگلیس مأمورحفاظت شاه سابق بود و اکنون کار خود را به دکتر تنکین واگذار کرد].

آقای ایزدی در ادامه خاطراتش می‌نویسد: مسیو لارشه هم که در موریس مأمور سرپرستی مستخدمین بود با ما حرکت کرد. شاه سابق از این مرد به شدت متنفر بود زیرا تصور می‌کرد که او را مخصوصاً گمارده‌اند تا مراقب شاه سابق باشد. اتفاقاً خود « لارشه » هم فهمیده بود که شاه به او بدبین است.

به همین دلیل می‌کوشید کمتر با شاه سابق مواجه گردد.

..... کشتی که اعلیحضرت با آن به دوربان حرکت کردند یک کشتی باری کهنه و مندرس بود که آن را برای حمل و نقل سربازان آماده کرده بودند. در حدود ۳۰۰ نفر از سربازان نقاط مختلف امپراطوری بریتانیا که قسمت عمده آنها یهودی بودند مسافرین این کشتی بودند که هردسته به جائی می‌رفتند... معلوم است در این کشتی کوچک ـ جای اعلیحضرت و والاحضرتها ناراحت بود.

... وقتی به دوربان رسیدیم ـ اول دکتر « تنکین » که همراه ما از موریس آمده بود از کشتی پیاده شد تا وسائل رفتن ما را به شهر آماده کند...ما از آنجا به خانه‌ای که تدارک دیده شده بود رفتیم.

پیدایش گاو دو سر بین ایرانیان:

در تهران ـ پس از انتخاب آقای سهیلی به سمت نخست‌وزیر ـ بولارد در نامه (مورخ ۲۲ فروردین سال ۱۳۲۱) به لندن گزارش می‌دهد که مجلس شورای ملی ایران آقای علی سهیلی را به جای فروغی به نخست‌وزیری انتخاب کرد و به او قاطعانه رأی داد... این توصیه فروغی به مجلس بود... فروغی کسی است که همه به پاکی و خردمندی او اعتقاد دارند... پیدایش چنین شخصی بین ایرانیان مانند پیدایش گاو دو سر است... (بولارد ص ۱۲۵)

زندگی در دوربان:

آقای علی ایزدی در خاطراتش می‌نویسد:

شهر دوربان از لحاظ زیبائی و شکوه ـ حتی بدون اغراق می‌توان گفت بر شهرهای اروپائی رجحان دارد. دیدن این شهر زیبا و با تمدن در روحیه مسافران تاثیر فوق العاده بخشید و همه از دیدن چنین شهری در افریقا تعجب کردند. خیابانهای این شهر بسیار مجلل و عالی و دارای گل کاریهای قشنگ و مخصوصاً بسیار پاکیزه بود.

در این شهر خانه‌ای که برای اقامت شاه سابق فراهم شده بود بسیار کوچک بود ـ به طوری‌که به هیچ‌وجه جای کافی برای شاه و همراهان نداشت. علت آن‌هم سیل مهاجرانی بود که به دلیل جنگ ژاپن به دوربان پناهنده شده بودند.

در دوربان هم آسایش خاطر شاه سابق فراهم نشد. واز بدو ورود به ارسال نامه‌های گله آمیز به محمدرضا پهلوی پرداختند.

.... اعلیحضرت که اصولاً از جمعیت گریزان و به تنهائی و عزلت خو گرفته بودند. پیش از ظهر کمتر از اطاق بیرون می‌آمدند. ولی بعد از ظهرها همه روزه برای راه رفتن در حالی که اغلب من در خدمتشان بودم از میهمانخانه خارج می‌شدند و مدتی در خیابانهای شهر مخصوصاً نقاط کم جمعیت قدم می‌زدند...

تلگراف شاه سابق از دوربان به فرزندش محمدرضا:

پس ازانتقال شاه سابق به دوربان در افریقای جنوبی. شاه سابق تلگراف بدون تاریخی به فرزندش در ایران مخابره می‌کند:

از بدو ورود به دوربان بسیار معذب هستم. در اینجا منزل راحتی نداریم. نزد مقامات اقداماتی جهت تغییر محل سکونت به‌عمل آورده‌ایم ولی متأسفانه تا کنون پاسخی دریافت نشده. ـ شاید بواسطه شما بتواند شرایط ما بهتر شود. (از اسناد تبعید رضاشاه ـ نقل از کتاب پهلویها سند شماره ۱۳۰ ـ ج۱ ص ۲۱۶)

*** ایزدی در خاطراتش می‌نویسد که شاه سابق گفت هرچه زودتر باید از این‌جا برویم.

من و دکتر « تنکین » و مأمورین دولت آفریقا خانه بهتری پیدا کردیم و به آن‌جا منتقل شدیم.

نامه شاه مستعفی به پسرش:

در تاریخ ۴ اردیبهشت ۱۳۲۱ نامه مفصلی از شاه مستعفی به محمدرضاشاه نوشته شده که خلاصه آن بدین شرح است:

« فرزند ارجمندم اعلیحضرت همایون شاهنشاهی:

هرچند بر حسب ظاهر دست قضا و قدر مرا از دیدار شما محروم ساخته اما هیچ وقت تصویر شما از ذهن من خارج نشده است.... حال مزاجی من بحمدالله بد نیست اما با این‌که تصور نمی‌کنم تشریح حالت روحی من مخصوصاً برای شما ـ با سابقه‌ای که به اخلاق من دارید لزومی داشته باشد مع‌هذا ضرری ندارد که مختصری برای شما به‌نویسم:

آنچه که ذاتاً در ضمیر من متمکن بوده و سر چشمه معنوی حیات من محسوب می‌شود عشق و علاقه و خدمت به میهن می‌باشد و حال که این وظیفه و تکلیف از من ساقط شده و به عهده شما ـ که در عین حال خارج از شخص من نبوده و مظهر من می‌باشید ـ محول گردیده است به همان اندازه‌ای که شما بار وظائف و سنگینی تکالیف را احساس می‌کنید ـ به همان نسبت دماغ من زیر فشار واقع شده و آسایش و راحتی را از من سلب می‌نماید. و با این ترتیب خیال من همیشه متوجه شما بوده و از خداوند متعال مسئلت می‌نمایم که قوت و قدرتی برای تحمل افکار گوناگون به شما عطا فرماید که بتوانید راه صواب را تشخیص داده و در خدمت به کشور سر فراز و مفتخر باشید.

باری هوای تابستان این‌جا آن طور که تصور می‌رفت شدت نداشت و می‌توان گفت قابل تحمل بود.... از حیث محل زندگی تا چند روز قبل که خانه نسبتاً بزرگی اجاره شد ـ با زحمت و سختی غریبی دست به گریبان بودیم ـ زیرا در دو خانه‌ای که در اجاره من بود حتی یک درخت یافت نمی‌شد و محوطه هر یک بی شباهت به صحرا نبود. اطاق خواب من به‌قدری محقر و کوچک بود که وجود یک تخت خواب جا را برای گذاردن یک صندلی تنگ کرده بود. ولی خانه فعلی برای همه شاهپورها دارای اطاق کافی است و یک اطاق هم به من سهم رسیده که از اطاق سابق بزرگتر است. مقصود گله از زندگی نیست ـ زیرا من هیچ وقت برای خود قائل به تجمل نبوده و دماغ من سیر دیگری داشته است و به همین دلیل دیگر زندگی برای

من هیچ لذت و کیفیتی ندارد و باور کنید غالباً تصور می‌کنم که بهتر بود به هر نحوی که پیش می‌آمد به حیات من خاتمه داده می‌شد و با این مرگ تدریجی رو به رو نمی‌شدم....

نکته دیگری که به نظر خارج از رویه می‌رسد موضوع حواله تلگرافی لیره است. بدون این‌که اشاره‌ای از طرف خود شما یا دربار بشود در دو دفعه اخیر که دفعه اول ۲۰ هزار و دوم ۱۵ هزار لیره بود به نام من حواله شده ـ با این‌که بدون داشتن تلگراف پذیرفتن آن مشکل بود مع هذا به حساب من برده شده است ولی لازم است علت خودداری از مخابره تلگراف را در این مورد معلوم نمایند که ابهامی در بین نباشد. و آن طور هم که تصور می‌شود اولین دفعه است که به این ترتیب وجهی به نام شخصی حواله می‌شود ـ بدون این‌که فرستنده اشاره‌ای نماید... در خاتمه سلامت آن فرزند عزیز و علیا حضرت فوزیه را از خداوند خواستار بوده و امیدوارم توفیقی نصیب گردد که شما و نورچشم عزیزم شهناز را در آغوش گرفته جبران تمام ناملایمات را بنمایم... امضا ـ رضا (منبع بالا جلد ۳ ص ۵۷ـ۵۹)

قبل از حرکت به دوربان (در روزهای آخر اقامت شاه سابق در موریس) ـ فرماندار جزیره به شاه سابق اطلاع داده بود که هزینه رفتن به دوربان را دولت انگلیس پرداخت می‌کند ولی هزینه کرایه خانه و هزینه زندگی شاه سابق و خانوادهاش را در افریقای جنوبی ـ خود شاه سابق باید تحمل کند. شاه سابق هم این را کتباً قبول کرده بود.

بدین جهت روز ۴ خرداد ۱۳۲۱ آقای فروغی ـ (که در تاریخ ۱۹ اسفند ۱۳۲۰ وزیر دربار شاه جدید شده بود) ـ تلگراف زیر را به دوربان می‌فرستد:

ایزدی ـ ملتزم رکاب اعلیحضرت همایون ـ دوربان:

۱۱۸۰۰ لیره استرلینگ تلگرافی ارسال شده است. ده هزار لیره به اعلیحضرت ـ هزار لیره به شاهپور علیرضا ـ ۸۰۰ لیره به طور مساوی به شاهپور غلامرضا و شاهپور عبدالرضا اختصاص یافته است ـ وصول آن را اعلام

فرمائید ـ وزیر دربار ـ محمد علی فروغی (نقل از اسناد تبعید شاه سابق در کتاب پهلویها ـ سند شماره ۱۲۷ ـ ج۱ ص ۲۱۷)

شدت بیماری شاه سابق:

آقای ایزدی در خاطراتش می‌گوید:

خانه‌ای که در دوربان برای شاه گرفته بودند تا مرکز شهر زیاد فاصله داشت و یک روز در حالی‌که من همراهشان بودم این مسافت را پیاده طی کردند و در بین راه طوری خسته شدند که برای استراحت به کافه کوچکی رفتند و در آنجا یک فنجان چای خوردند.

در دوربان پزشک عالیقدری که متخصص در امراض قلب بود زندگی می‌کرد به نام دکتر « مه » که خود او به مرض قلب دچار بود. او مقیم دوربان نبود ولی از آن نظر که آب و هوا و ارتفاع کم دوربان برای بیماران قلبی خوب بود اخیراً به این شهر آمده و مطب خود را دائر کرده بود.

هنگامی‌که دکتر « مه » را به بالین شاه آوردند دکتر پس از معاینات گفت: اعلیحضرت (بیماری قلبی دارند) نباید غصه بخورد. این اولین داروی قلب بیماران قلبی است. شاه گفت ترجمه کنید که اگر این دوای من است ـ من این کار را نمی‌توانم بکنم ـ نمی‌توانم غصه نخورم. اتفاقاً همین دکتر « مه » پس از چندی از همین مرض قلبی فوت کرد. شاه از فوت او بسیار متاثر شدند و به خانمش تسلیت گفتند..... شاه با مرض خود می‌ساخت ولی یک روز بر اثر آن‌که ده کیلومتر راه رفتند دوباره بیماریشان شدت یافت.

تلگراف محمدرضا پهلوی به پدرش: هنگامی‌که محمدرضا پهلوی از بیماری پدر مطلع می‌شود ـ تلگراف زیر را به پدرش می‌فرستد:

« با نهایت تاسف و دلتنگی از کسالت شما مطلع شدم ـ بدین مناسبت به درگاه خداوند دعا می‌کنم که به آن اعلیحضرت بهبودی سریع و کامل لطف فرماید. در ضمن از پدر عزیزم خواهشمندم که از خود خیلی مواظبت فرمائید و بی‌درنگ و بدون منتظر شدن مستخدمین حرکت نمائید. آنها فعلاً در راه

هستند و ممکن است بعداً خواه در آفریقای جنوبی و خواه در کانادا به شما ملحق گردند. فوزیه و شهناز و من و همچنین تمام فامیل در امید دریافت نمودن خبرهای بهتری راجع به سلامتی مزاجتان هستیم ـ دستهایتان را از صمیم قلب می‌بوسم. امضا: محمدرضا پهلوی ». (سند شماره ۲ از اسناد تبعید رضاخان ـ کتاب پهلوی‌ها ج ۳ ص ۵۵)

بخش بیستم

شاه مستعفی در ژوهانسبورگ

وضع خانه شاه سابق و آب و هوا و سر و صدا ی شهر بندری دوربان ـ و خصوصاً این‌که هواپیماهای آلمانی چند بار آن شهر را بمباران کردند موجب شد که باز اقدامات دامنه داری در تهران صورت بگیرد. در دوربان هم دکتر « تنکین » رابط دولت انگلیس با شاه سابق توانست موافقت دولت انگلیس را جلب کند و شاه سابق ـ پس از حدود دو ماه اقامت در دوربان به « ژوهانسبورگ » منتقل شود.

شاه و بقیه فرزندانش در شهریور ۱۳۲۱ با ترن از بندر دوربان به ژوهانسبورگ که بزرگـترین و زیبا تـرین شهر آفریقای جـنوبی است می‌روند و قرار شد موقتاً در « لنگهام هتل » اقامت کنند تا خانه مناسبی برایشان پیدا شود. (کتاب پهلوی‌ها ج۱ ص۶۳)

انتقال شاه از دوربان به ژوهانسبورگ حدوداً در اواسط شهریور۱۳۲۱ بوده است

ایزدی در خاطراتش می‌نویسد: بنای هتل « لنگهام » یک عمارت شش طبقه و بسیار بزرگ و وضع آن از هر حیث رضایت بخش و خوب بود. در یک قسمت از هتل یک اطاق بزرگ که دارای سالن و وسائل کافی زندگی بود برای شاه آماده کرده بودند و برای هر یک از پسران و همراهان هم یک اطاق

تخصیص داده بودند. چون شاه سابق غذای ایرانی آن هم غذاهای مخصوص مانند جوجه چاق مصرف می‌کرد ـ در گوشه‌ای از آشپزخانه جائی به آشپز مخصوص داده بودند تا برای شاه غذا تهیه کند.

ژوهانسبورگ مانند یک شهر به تمام معنی اروپائی و مجلل است. ساختمانهای ده تا پانزده طبقه ـ خیابانهای وسیع و بسیار پاکیزه و آب و هوای معتدل و روح پرور دارد. بزرگترین گردشگاه و جای تماشائی شهر ژوهانسبورگ باغ وحش این شهر است که در میان باغ وحشهای دنیا بی نظیر است. در کنار باغ وحش دریاچه بزرگ مصنوعی ساخته‌اند که فواره‌های رنگین الکتریکی آن هنگام شب منظره فوق العاده بدیع دارد. شاه سابق کراراً به تماشای باغ وحش می‌رفت.

شاه سابق اصولاً از اقامت در هتل ناراضی بود. با اقدامات « دکتر تنکین » بعد از مدت کوتاهی اقامت در هتل لنگهام ـ یک خانه ویلائی برای شاه اجاره کردند. ولی این خانه بسیار کوچک بود و شاه ناراضی بود. در این موقع مستخدمین تازه که از تهران فرستاده شده بودند با یکدیگر نزاع کردند و یکدیگر را مجروح کردند به طوری که به وسیله پلیس آنها را از اقریقا اخراج و به ایران بازگردادند. این امر موجب مزید تألمات روحی شاه گردید و فوق‌العاده او را متأثر کرد.

نوروز ۱۳۲۲

نوروز ۱۳۲۲ رسید. در این موقع دولت آفریقای جنوبی اطلاع داد که خانه مجللی برای شاه سابق مهیا شده و شاه سابق به آن خانه منتقل شد. انتقال به این خانه تا حدی موجب آرامش شاه تبعیدی را فراهم کرد.

خاطرات شاه سابق به روایت غلامرضا پهلوی:

غلامرضا پهلوی در خاطراتش نوشته است که: اعلیحضرت گاهی در ضمن صحبت می‌فرمودند ـ اطرافیان مرا اغفال کردند و فریب دادند. درد دلهای من

گفتنی و شنیدنی نیست. من این خاطرات را به گور خواهم برد ـ ما یکی دو بار از ایشان تقاضا کردیم خاطرات خودشان را برای ما نقل بفرمایند ولی این تقاضا مورد قبول واقع نشد و یک‌بار به من فرمودند: « دردهای من اوراق کتاب و دفتر را می‌سوزاند ـ غصه من مرا می‌سوزاند و هر گز راضی نخواهم شد که سایر ایرانیان وطن پرست را هم بسوزاند.»

خانه شاه سابق در ژوهانسبورگ:

خانه جدیدی که دولت آفریقای جنوبی برای شاه تهیه کرده بود خانه کاملاً اعیانی و از لحاظ اطاقها و لوازم و اثاث کاملا مناسب زندگی شاه سابق بود ـ و شاه سابق برای اولین مرتبه در دوران تبعیدش از خانه خود رضایت داشت.

شاه سابق یک‌سال و ده ماه در این خانه زندگی کرد و در همین خانه جان به جان آفرین داد.

من ـ نویسنده این کتاب ـ در سال ۱۳۴۶ برای دولت ایران خدمت می‌کردم. در اردیبهشت آن سال برای دومین بار برای انجام مأموریت دولتی به افریقای جنوبی رفته بودم که معاون وزارت معادن افریقای جنوبی را (که تازه بازنشسته شده بود) برای مدت شش ماه به ایران دعوت کنم ـ تا در تهیه قانون « سرمایه گذاری در معادن » به وزارت اقتصاد کمک کند. او قبل از بازنشستگی این کار را برای افریقای جنوبی انجام داده بود و شهرت جهانی پیدا کرده بود.

در این سفر ناچار ـ آقای مولر وزیر خارجه افریقای جنوبی را ملاقات کردم. پس از انجام کار اداری ـ او من را به شام در منزلش دعوت کرد. پس از شام از او خواهش کردم که چون من یک پژوهشگر تاریخ هم هستم ـ اگر از دوران اقامت شاه سابق ایران در ژوهانسبورگ اطلاعی دارد برای من بگوید. او گفت اطلاع چندانی ندارد ولی تحقیق می‌کند و روز بعد به من اطلاع می‌دهد.

روز بعداطلاع داد که برادرش مدیر عامل شرکت General Mining(از شرکتهای بزرگ معدنی) است. یکی از اعضای هیئت مدیره آن شرکت آقای اسکات نام دارد و رضاشاه در زمان اقامت در ژوهانسبورگ خانه اورا اجاره کرده بوده و در همان‌جا هم فوت کرده است.

همان روز من با برادر آقای مولرملاقات کردم و او همان‌جا من را به آقای اسکات معرفی کرد.

آقای اسکات که من اورا در سال ۱۹۶۷ میلادی ملاقات کردم مردی بود ۵۵ ساله (حدود ۱۰ سال از من بزرگتر) بسیار خوش لباس و خوش قیافه ـ او من را برای روز بعد به نهار در منزلش دعوت کرد. فردای آن روز خودش به هتلی که من اقامت داشتم آمد و من را به منزلش برد. در بین راه گفت که: « منزلی که اکنون می‌رویم منزل مسکونی من است و همان منزلی است که رضاشاه اجاره کرده بود و در آن اقامت کرد و در آنجا در گذشت »

ما کمی از شهر خارج شدیم ـ به یک ناحیه جنگلی رسیدیم که ویلاهای بزرگ داشت و ناحیه اعیان نشین شهر بود. از شیب تندی بالا رفتیم و به خانه وسیعی رسیدیم. یک خانه بزرگ ویلائی سه طبقه که به سبک انگلیسی ساخته شده بود. ما از شمال خانه وارد حیاطی شدیم که حدود ۲۰۰۰ مترمساحت داشت. در وسط حیاط حوض آب و اطراف حوض باغچه و درخت و گلکاری کرده بودند و در انتهای آن چند گاراژ برای اتوموبیلها ساخته بودند. اتومبیل ما دم ساختمان ایستاد و ما پیاده شدیم. آقای اسکات اطراف خانه را نشان داد.

اطراف ساختمان باغ وسیعی بود ـ پوشیده از چمن و گل و درخت. طرف شرق خانه شیب بزرگی وجود داشت که تماماً درختکاری بود و از بالای درختان منظره شهر زیبای ژوهانسبورگ دیده می‌شد. در غرب و جنوب ساختمان باز هم چمن و گل کاری و محل بازی تنیس و استخر و غیره بود.

بعد ما از چند پله بالا رفتیم و وارد ساختمان شدیم. آقای اسکات گفت طبقه زیر زمین محل رخت شوخانه و انبارها و غیره است ـ خوب است طبقه

اول خانه را تماشا کنیم ـ ابتدا از سرسرای بزرگی گذشتیم ـ با چهل‌چراغی زیبا.که از یک طرف آن پله‌ای بود به طبقه بالا. در این طبقه (طبقه اول) در یک طرف یک سالن بزرگ بود با مبلهای مجلل و تابلوهای گران‌قیمت ـ این سالن به یک نهار خوری بزرگ راه داشت ـ در جنوب ـ آشپزخانه و انبار و چند اطاق برای آشپز و خدمتکاران بود به اضافه حمامی بزرگ.

اولین توضیحی که آقای اسکات به من داد این بود که شاه سابق در این جا حمام می‌گرفت. او دستور داده بود که هر روز ۵ شنبه حمام را گرم کنند تا او حمام بگیرد. وسیله گرم کردن حمام و تهیه آب گرم در داخل حمام قرار داشت ـ چون در آن روزها هنوز وسائل جدید و آب گرم مرکزی وجود نداشت. حمام دارای یک سکو بود. کنار سکو ـ یک طشت با لگن و دولچه و طاس که در ایران متداول بود ـ دیده می‌شد. آقای اسکات گفت اینها را از ایران آورده بودند و یکی از خدمتکاران ایرانی رضاشاه که دلاک بود مأمور بود که اورا به سبک ایرانی بشوید. وقتی خانواده او از این‌جا رفتند این وسائل را نبردند و من به‌عنوان یادگار آنها را نگاه داشته‌ام.

بعد به طبقه بالا رفتیم که اطاقهای خواب متعدد (شاید شش اطاق خواب) و حمام داشت. یک اطاق از سایر اطاقها بزرگتر و رو به شمال بود و یک ایوان بزرگ رو به حیاط داشت. وسط آن اطاق یک تخت خواب قرار داشت. این اطاق خواب رضاشاه بود ـ با همان تخت خواب و همان وسائل ـ او دو سال روی این تخت خوابیده بود ـ با همین تشک و همان ملافه و بالش و روی همین تخت فوت کرده بود. یک توالت و دستشوئی به این اطاق راه داشت. اطاقهای دیگر در زمان رضاشاه به فرزندانش تخصیص داده شده بود.

(من تعجب کردم که چگونه یک خارجی ـ انگلیسی الاصل ـ این‌گونه به نگهداری لوازم شخصی یک شاه مستعفی و تبعیدی علاقه نشان داده و حتی طاس و دولچه حمام اورا نگهداری کرده ولی ما در نگهداری آنچه مربوط به کشور خودمان است بی علاقه هستیم. همان‌جا تصمیم گرفتم که در مراجعت به ایران ـ پیشنهاد کنم که این ساختمان خریداری شود و برای سفارتخانه و

یا محل سکونت سفیر ایران تخصیص داده شود. (داستان آن را بعدا خواهم نوشت)

لازم به ذکر است که ژوهانسبورگ پایتخت آفریقای جنوبی نیست. ولی بزرگترین شهر است. پایتخت در فاصله‌ای نه چندان دور از این شهر است و نام آن پرتوریا است ـ که شهری است کوچک ـ نو ساز و مخصوص ادارات دولتی و زندگی کارمندان دولت.

آقای اسکات گفت شنیده است که رضاشاه را ابتدا به جزیره موریس بردند ولی آب و هوای آنجا خوب نبود و رضاشاه مریض شد و شکایت می‌کرد.

مأموری که دولت انگلیس برای محافظت شاه مستعفی تعیین کرده بود **تن کین** نام داشت. با اجازه دولت انگلیس ـ و شاید با اقداماتی که پسرش محمدرضاشاه در تهران کرده بود ـ او را به افریقای جنوبی آوردند و در بندر دوربان خانه‌ای برای او تهیه کردند. شاه ایران از این محل هم به خاطر سر و صدای کشتیها ناراضی بود. اورا به ژوهانسبورگ آوردند ـ ابتدا در یک هتل اقامت کرد ـ پس از چند روز خانه‌ای برای او اجاره کردند.

[من آدرس آن خانه را گرفتم و روز بعد به آنجا رفتم ـ خانه متوسط دو طبقه‌ای بود ـ یک سالن و نهار خوری در طبقه اول و ۳ـ۴ اطاق خواب متوسط در طبقه بالا داشت ـ ساختمان از خیابان دورتر ساخته شده بود ـ به طوری‌که یک پیش خوان ایجاد شده بود و می‌شد از یک طرف با اتو مبیل وارد واز طرف دیگر خارج شد. خانه در شأن رضاشاه نبود. او شکایت می‌کند ـ ناچار دنبال خانه بهتری می‌گردند تا خانه اسکات پیدا می‌شود و آن را اجاره می‌کنند]

آقای اسکات در آن موقع (که جنگ جهانی دوم بود) طبق قانون به ارتش می‌رود و با درجه سرهنگی مأمور جنگ می‌شود و سفارش می‌کند که خانه‌اش را با اثاث اجاره بدهند. مشروط بر این‌که بانوی خانه داری که در خانه اسکات بود در همان خانه بماند و اثاث را حفظ کند.

در سالن که نشستیم. خدمتکاران مرد متعدد از نژاد سیاه ـ با لباس فراک

و پاپیون و دستکش سفید برای ما چای آوردند. بعد دوشیزه‌ای حدود ۲۲ ساله به اتفاق یک بانوی انگلیسی مسن وارد شدند. آقای اسکات معرفی کرد: این دختر من است و آن بانو « اکین » نام دارد و خانه دار منزل من است ـ او دختر من را شیر داده و بزرگ کرده است. معلوم شد چند سال است آقای اسکات از همسرش جدا شده است و تمام کارهای خانه ـ چه در زمان اقامت رضاشاه و چه اکنون با این بانو می‌باشد.

اسکات گفت وقتی شاه به این خانه آمد ـ قبل از این‌که ما تقاضا کنیم ـ خودش خواست که این با نو در خانه بماند و سرپرستی خانه را به عهده داشته باشد. کار این خانم بعداً مورد توجه شاه قرار می‌گیرد و در حقیقت خدمتکار مخصوص او و سرپرست خانه می‌شود و یگانه کسی بوده که علاوه بر پیشخدمت ایرانی مخصوص رضاشاه [سید محمد] ـ اجازه داشته است داخل اطاق خواب رضاشاه برود. او بیش از ۶۰ سال از عمرش می‌گذشت ـ خانمی سنگین و محترم بود ـ بسیار پرحرف. بدین جهت مناسب برای کار تحقیقاتی من بود.

کمی که گذشت ما را به سالن غذا خوری دعوت کردند. یک میز ۱۲ نفره بود. آقای اسکات در سر میز نشست و در مقابل او ـ در سر دیگر میز من نشستم. دختر آقای اسکات در وسط میز ـ دست راست و آن بانوی خانه دار در وسط میز ـ دست چپ نشستند.

دو نفر پیشخدمت مرد سیاه ـ باریک و بلند ـ با لباس فراک و یقه سفید شکسته ـ و پاپیون سفید و دستکش سفید یکی پشت من و یکی پشت آقای اسکات ایستاده بودند ـ پیشخدمت پشت سر آقای اسکات یک حمایل سبز رنگ زیر کت داشت ـ مانند افرادی که در ایران نشان درجه یک همایون می‌گرفتند.

نهار را ـ غذا بعد از غذا با تشریفات خاص آوردند ـ و بعد از غذا دسر آوردند. در تمام مدت غذا خوردن دو پیشخدمت پشت سر من و آقای اسکات ایستاده بودند، و با کوچکترین حرکت ما جلو می‌آمدند تا اگر کاری داشته

باشیم انجام دهند.

بعد از اتمام غذا به اطاق سالن رفتیم. خانم خانه دار ـ ساعتها در باره اخلاق و رفتار شاه سابق صحبت کرد ـ او به‌قدری جزئیات اخلاق و زندگی شاه سابق را با علاقه و دقت شرح می‌داد که بعد از دوساعت آقای اسکات گفت: چون کار اداری دارم باید به شهر بروم و قرار گذاشت که من روز بعد به خانه او بروم و تنها با آن بانوی مسن آن‌جا بمانم و سخنان او را یادداشت کنم.

متأسفانه در آن دوره‌ها من ضبط صوت نداشتم ـ تا صحبتهای جالب از اخلاق و رفتار شاه سابق در مدت دو سال اقامت در این خانه را ضبط کنم.

زندگی شاه سابق به روایت « اکین » بانوی انگلیسی:

فردای آن روز من به خانه آقای اسکات رفتم. بانو « اکین » حدود شش ساعت برای من تعریف کرد. من قسمت کمی از سخنان این بانوی مسن را یادداشت کردم و هنوز بیاد دارم ـ جالب‌ترین آن این بود که می‌گفت:

« تمام کارهای شاه سابق دقیقاً سر ساعت و دقیقه انجام می‌گرفت. او در راس ساعت ۶ صبح زنگ می‌زد و پیشخدمت مخصوص او « محمود » وارد می‌شده و صبحانه او را می‌برد داخل اطاق خواب. در رأس ساعت یک بعد از ظهر نهار می‌خورده. شام را هم ساعت ۸ شب می‌خورده است. اگر بچه‌ها خانه بودند با پدر روی یک میز غذا می‌خوردند. روزهای جمعه معمولاً نهار دسته جمعی بوده است »

« روزهای پنجشنبه ساعت ۵ بعد از ظهر رضاشاه حمام می‌رفت. قبلاً حمام را گرم می‌کرده‌اند یا به عبارت صحیح تر داغ داغ می‌کرده‌اند و او به حمام می‌رفته و دلاک (مردی که از تهران همراه برده بود) اورا کیسه می‌کشیده است. لگن و دولچه و کیسه او هنوز موجود است »

پسران بزرگ همراه او این‌جا بودند همه در این خانه زندگی می‌کردند. البته مسافرت می‌کردند ـ می‌رفتند و می‌آمدند.

شاه از پسرها راضی نبوده و از آنها شکایت داشت چون مقررات خانه را رعایت نمی‌کرده‌اند و اول شب به خانه نمی‌آمده‌اند. شاه دستور داده بود که همه باید قبل از ساعت ۹ شب خانه باشند و ساعت ۹ در خانه قفل شود. ولی پسرها وقتی دیر می‌شد از دیوار و پنجره اطاق خواب داخل می‌شدند. »

« شاه سابق در حقیقت یک نفر اسیر جنگی بود و تمام اختیارات زندگی او دست یک سرپرست انگلیسی بود که او را « مشاور سیاسی » می‌نامیدند و نام او « تن کین » بود.

شاه سابق تا روز آخر عمر مانند دوران پادشاهیش زندگی کرد و یک لحظه حاضر نشد خود را زیر دست کسی نشان دهد یا اقدامی در جهت جلب توجه و محبت سرپرست انگلیسی خود کند. او هرگز اجازه نداد که سرپرست انگلیسی با او ملاقات کند ـ چه رسد که با او نشست و برخاست کند یا اورا دعوت به مهمانی کند ـ اگر او کاری داشت باید پیغام بدهد و توسط آقای ایزدی پیشکار شاه ـ به اطلاع رضاشاه برسد و جواب گرفته شود. تا آخرین روز باید همه اورا اعلیحضرت خطاب کنند »

« در ابتدا شاه سابق یک اتومبیل و یک راننده داشت و به او اجازه داده بودند که با اتومبیل به شهر برود و گردش کند. یک روز در خیابان مرکزی شهر چراغ راهنما قرمز می‌شود و راننده می‌ایستد ـ رضاشاه به او می‌گوید برو ـ او می‌گوید چراغ قرمز است ـ شاه با چوب دستی خود به شانه او می‌زند و می‌گوید: من می‌گویم برو ـ راننده از چراغ قرمز رد می‌شود و پلیس او را متوقف می‌کند. راننده به پلیس توضیح می‌دهد که این آقا پادشاه سابق ایران است ـ به من دستور داد بروم و من مجبور شدم بروم ـ پلیس اورا آزاد می‌کند و به رئیس متبوع خود گزارش می‌دهد. چند روز بعد وزارت خارجه نامه‌ای به شاه سابق می‌نویسد که ایشان باید رعایت مقررات را بکنند و الا این مرتبه ممکن است پلیس اتومبیل ایشان را توقیف کند. شاه بلافاصله راننده و اتومبیل را مرخص می‌کند ـ و دیگر تا آخر عمر به شهر نرفت».

« رضاشاه عادت به پیاده روی داشت. هر روز عصر در رأس ساعت معین از

خانه خارج می‌شد و در خیابان کنار خانه پیاده روی می‌کرد. »

(بانوی انگلیسی من را به خارج خانه برد و نشان داد که شاه ۵۰ مرتبه از این درخت که کنار خانه است تا آن درخت می‌رفت ـ نه یک قدم بیشتر و نه کمتر. و هر روز پیشکارش در دو قدمی‌پشت او راه می‌رفت که اگر شاه کاری داشته باشد انجام دهد).

بانوی انگلیسی من را به طبقه دوم ساختمان برد و در ایوان بزرگی که آنجا بود به سخنان خود ادامه داد و گفت: « **شاه بقیه ساعات روز را در این ایوان و روی این صندلی می‌نشست. ساکت و آرام و همیشه چشمش به یک جهت معین دوخته بود** ». [آن ایوان حدوداً به طرف شمال بود و منظره زیبائی نداشت ـ در صورتی‌که ایوان شرقی دارای منظره زیبای شهر بود. از آن بانو پرسیدم آیا دلیل معینی داشت که شاه سابق این ایوان را انتخاب کرده بود؟ جواب داد شنیدم که گفته بود این به طرف ایران است.]

بانوی انگلیسی گفت: « عید نوروز نزد شاه اهمیت خاص داشت. در این روز همه فرزندان نزد او جمع می‌شدند و سال نو را به او تبریک می‌گفته‌اند و او به افراد عیدی می‌داد »

از این بانو پرسیدم که آیا به شما هم عیدی می‌داده است گفت: « او به من هر نوروز یک سکه طلا داده است ـ اکنون دو سکه طلا به یادگار از شاه دارم. روی سکه‌ها تصویر تاجگذاری او در تهران نقش بسته است. »

بانوی انگلیسی در ادامه گفت: « شاه همیشه عصبانی بود ـ با کسی حرف نمی‌زد و مرتب از اخبار ایران سئوال می‌کرد.... پس از مدتها طولانی یک نامه بسیار کوتاه از پسرش محمدرضاشاه رسید که او را بسیار خوشحال کرد ـ او پسرش را اعلیحضرت صدا می‌کرد و مرتب می‌پرسید که « از اعلیحضرت کاغذ نیامده؟ »

« در سال دوم بچه‌ها مرتب به خارج مسافرت می‌کردند و در برگشت اخباری برای شاه می‌آوردند »

« شاه یک پیشکار همراه خود از ایران آورده بود که پیشکار و حسابدار و

رئیس دفتر و همه کاره او بود که اسم او در نظرم نیست او یگانه رابط شاه با دیگران بود »

[گویا منظور ایشان آقای علی ایزدی بوده است که رشته حقوق تحصیل کرده بود و زبان فرانسه می‌دانست و سالها در دربار شاه در تهران کار می‌کرده است. آقای ایزدی از ابتدای تبعید تا فوت شاه سابق همراه ایشان بوده است].

مسافرت ارنست پرون به ژوهانسبورگ:

آقای علی ایزدی یکی از خاطرات خود در ژوهانسبورگ را چنین نقل می‌کند:

« چند روز پس از رسیدن مستخدمین از تهران تلگرافی از قاهره رسید (احتمالاً در مهر ماه ۱۳۲۲) که اطلاع دادند آقای ارنست پرون ـ که حامل نامه‌ای از طرف اعلیحضرت همایون شاهنشاهی (محمدرضا) برای اعلیحضرت شاه فقید می‌باشد ـ به‌زودی وارد ژوهانسبورگ خواهد شد.

آقای پرون علاوه بر نامه برای اعلیحضرت فقید ـ حامل صفحه گرامافونی بود که پیامی با صدای اعلیحضرت محمدرضاشاه روی آن ضبط شده بود.

پرون هم‌چنین ـ نامه‌های متعددی از تهران برای عموم والاحضرتها آورده بود ـ ولی از همه این‌ها بالاتر ارمغان گرانبهائی از ایران برای اعلیحضرت فقید آورده بود و آن مشتی از خاک وطن مقدس ایران و پرچم سه رنگ ملی بود.

تاثیری که دیدن خاک ایران و پرچم ملی در وجود اعلیحضرت نمود وصف نشدنی است. اعلیحضرت در حالی که اشک از چشمشان روان بود ـ آن مشت خاک و پرچم ملی را گرفته و به اطاق خود رفتند. بعدها آن پرچم زینت بخش اطاق اعلیحضرت شد...

[در دوران اقامت پرون در ژوهانسبورگ ـ شاه سابق در روی صفحه پیامی برای پسرش محمدرضاشاه ـ توسط پرون می‌فرستد و مطالبی می‌گوید و نصایحی می‌کند].

... سلیمان خان بهبودی پیشکار رضاشاه در تهران ـ نقل می‌کرد که روی این صفحه مطالبی از طرف شاه سابق به محمدرضاشاه گفته شده بود مانند: « در مسائل جرئت داشته باش ـ تردید مکن ـ افراد صحیح را حفظ کن ـ حرفهای گذشته من را بیاد آور و امورات را به مسئولین واگذار کن و مسئولیت از آنها بخواه ـ از گذشتگان که امتحان داده‌اند به کارها بگمار ـ فامیل را در کارها مداخله نده کما این‌که من مداخله ندادم »

نامه شاه مستعفی به دخترش شمس:

دختر عزیزم را قربان می‌روم:

دو نامه شما که یکی ۲۲ اردیبهشت و دیگری اول خرداد تاریخ داشت متفقاً رسید و چون مژده سلامتی آن دختر مهربان و سایر افراد فامیل را در بر داشت موجب منتهای تسلی خاطر و مسرت قلبی من گردید. هر چند به مراتب علاقمندی شما نسبت به خود و سایرین اطمینان کامل داشتم ولی این بار که از خلال کلمات هر دو نامه شما نهایت مهر و محبت شما نسبت به من و افراد فامیل بیشتر فروزان بود، فوق‌العاده اسباب امیدواری من را فراهم ساخت و امیدوارم این سجیه و حسن نیکو روز به روز در آن دختر عزیز شدت یافته به طوری که در تمام افراد فامیل تأثیر داشته و به آن تأسی نمایند.

حقیقتاً باید گفت که اگر کانون فامیلی با نور محبت افراد آن روشن نشده باشد چه‌طور به بقاء و استقامت آن در مقابل حوادث می‌شود اطمینان داشت.

اما بدبختانه به طوری که مسبوق هستید این حس در بعضی از اعضای خانواده ما ضعیف بود. نه تنها به آن اهمیتی نمی‌گذارند بلکه استعداد ادراک آن را هم ندارند. من شخصاً معتقدم که هیچ خانواده یا قوم یا جامعه‌ای بدون اتکا به یگانگی و معنویت بین افراد نمی تواند پا بر جا و استوار مانده و از خود ابراز حیات نماید. و منتهای تأسف و تأثر من این است که با این‌که برنامه سیاسی من را همین بینش (یعنی از بین بردن نفاق و اختلاف و ایجاد

یگانگی به وسائل مختلف بین افراد کشور) تشکیل می‌داد ـ امروز باید شاهد و ناظر پراکندگی فکری افراد فامیل خود (بر اثر جهل و سادگی) بوده و جز دست تأسف به دندان گزیدن چاره دیگری نداشته باشم. این تشتت و پراکندگی اطفال من مصداق کاملی برای این موضوع بوده و علتی جز عدم لیاقت و جهالت مادر آنها نمی تواند داشته باشد و الا اگر مادر آنها همان‌طور که وظیفه یک مادر خوب می‌باشد و تمام اوقات خود را صرف مراقبت و نگاه‌داری آنها در تهران می‌کرد تصور نمی‌کنم خیال فرستادن آنها به خارج کشور برای هیچ‌کس پیدا می‌شد. ولی حال البته این رویه بهترین طریق همین بود و غیر از این چارهای نداشته است.

[ویراستار « کتاب پهلوی‌ها » در زیرنویس صفحه ۱۳۳ جلد ۲ می‌نویسد که منظور شاه سابق از کلمه «مادر » عصمت الملوک دولتشاهی همسر چهارم رضا خان است].

به هر حال باز هم تا موقع از دست نرفته باید شما در این راه سایرین را هادی بوده و وکالتاً و اصالتاً موجبات ایجاد علاقه و محبت را بین آنها فراهم آوریدکه از این حیث خیال من آسوده باشد.

من هم از بچه‌ها چیز مستقیمی جز یک کاغذ که فاطمه آن هم روی زمینه دلتنگی از تنهائی نوشته بود ندارم و همان طور که شما ترتیب کار اورا برای رفتن به مصر داده‌اید ـ به نظر من هم مناسب آمد ـ فقط چون از قرار معلوم سیمین [دختر همدم السلطنه و سر لشکر آتابای ـ و نوه رضا خان] دختر خیلی منظمی نمی‌باشد و ممکن است اگر رویه فعلی را از دست ندهد در فاطمه هم تأثیر نماید ـ بهتر است جم را [محمود جم سفیر ایران در مصر] به این مطلب متوجه نمائید که از هر دوی آنها آن‌طور که لازم است مراقبت نماید.

خیلی خوشوقتم که اقلاً شما از احوالات بچه‌ها بی اطلاع نمی باشید. باید احمد و محمود را هم متوجه کرد که از فرستادن نامه چه به عنوان من و چه به عنوان خود شما و سایرین خودداری ننمایند.

این‌که آخر نامه خود راجع به رفتن به شمیران و سرد شدن هوای آنجا نوشته اید باید بدانید که طبیعتاً در تهران هر فصلی پس از شروع ممکن است چند روزی مقتضیات فصل بعد را عمل نماید اما آن موقتی بوده و مجدداً هوای فصل تجدید می‌شود و به این جهت بهترین موقع رفتن به شمیران ـ همان طور که من انتخاب کرده بودم پانزده خرداد می‌باشد و تصور نمی‌کنم زود تر یا دیر تر از آن مناسب باشد.

این‌که از شاهپور [احیاناً علیرضا] گله کرده اید که چرا در فرستادن نامه به عنوان شما امساک می‌نماید ـ من از طرف او به شما اطمینان می‌دهم که این سهل انگاری معلول بی علاقگی او نسبت به شما نمی باشد. منتهی به طوری که خودتان هم مسبوق هستید از او نمی‌شود در این موارد زیاد توقع و انتظار داشت و من هم بیشتر چون مایلم که شاهپورها از محیط شهر دور باشند آنها را به شکار تشویق می‌نمایم و فعلاً به شکار رفته‌اند و چندی قبل هم برای شما نامه فرستاده است، منتهی ترتیب پست عادی از قرار معلوم این است که آنچه که از این‌جا فرستاده می‌شود کمتر از چهار الی پنج ماه طول ندارد ولی کاغذ و نامه‌هائی که از آنجا فرستاده می‌شود غالباً بیست الی سی روز واصل می‌گردد.

موضوع تلگراف که معرف عدم اطاعت اعضا و بی نظمی کاری در بار می‌باشد و اسباب کسالت و عصبانیت شما را فراهم کرده است به قدری مضحک و مسخره به نظر می‌رسد که حتی تصور آن برای من مشکل است که چه‌طور در چنین محیطی با نداشتن یک نفر آدم صمیمی زندگی برای شما میسر می‌باشد. و اطمینان داشته باشیدکه آن تلگرافات جز به آن صورت به طریق دیگری به من نرسیده است.

خیلی از این جهت که اشاره‌ای از ضعف چشم نکرده بودید خوشحال شدم و همین داشتن دو نامه خود مؤید فکر من می‌باشد که باید ضعف چشم مرتفع شده باشد. اما چون چشم مهمترین نقطه حساس بدن است باید با آن مدارا کرده و مراقبت از آن را به دست غفلت و سهل انگاری نسپارید.

در خاتمه سلامت آن دختر عزیز م را از خداوند خواستار بوده و انتظار دارم که همواره با فرستادن نامه چشم دل من را روشن نمائید. البته مُبلغ مراتب علاقمندی من نسبت به تمام فامیل خواهید بود. رضا پهلوی. (نقل از کتاب پهلویها ج ۲ ص ۱۳۳ـ سند شماره ۱ از مجموعه اسناد شمس پهلوی)

سفارش خرید الماس توسط شمس پهلوی:

در اول آبان ۱۳۲۱ شمس پهلوی تلگرافی به شرح زیر به علی ایزدی در ژوهانسبورگ ارسال می‌دارد:

« ژوهانسبورگ ـ آقای علی ایزدی ـ به ده تخمه الماس بزرگ خوب احتیاج دارم که بعضی از آنها باید سفید و برخی پشت گلی ـ آبی ـ یا زرد روشن باشد ـ به قیمت توجه نداشته باشید... قیمت را بدون تاخیر تلگراف کنید ـ شمس پهلوی. (کتاب پهلوی‌ها سند ۱۳۱ج ۱ ص ۲۱۶)

جدائی شمس از همسرش:

در همین روزها به شاه مستعفی خبر رسید که دخترش شمس با همسرش فریدون جم ـ که مورد علاقه شاه سابق بود ـ در حال جدا شدن است و با « مهرداد پهلبد » به قاهره رفته است.

[مهر داد پهلبد قبلاً به نام عزت الله مین باشیان بود. او فرزند نصرالله مین باشیان رئیس اداره موزیک ایران در ارتش و مادرش بانو حسنیه دختر دوام الملک است. وی متولد ۱۲۹۶ در تهران است. او تحصیلات خود را در رشته راه و ساختمان از دانشکده فنی تهران تمام کرد و در سال ۱۳۲۴ پس از درگذشت شاه سابق با شمس پهلوی در قاهره ازدواج کرد]. (نقل از کتاب پهلویها ج۲ ص ۱۰۴)

نامه شاه سابق به دخترش شمس:

شاه سابق ـ پس از این‌که از این جدائی با خبر می‌شود ـ آن را مرتبط با

سفارش خرید الماس می‌داند و نامه بدون تاریخ زیر را از ژوهانسبورگ به دخترش می‌نویسد:

دختر عزیزم را قربان می‌روم.

به طوری که به علیا حضرت هم نوشته شده است تنها داشتن تلگرافات حاکی از سلامت شما مرا قانع نساخته و بهتر است از این به بعد با ارسال مکاتبات بیشتر مرا از جریان احوال خودتان مسبوق سازید.

من همیشه شما را ـ ما بین فامیل ـ تشبیه به چراغی نموده‌ام که از نور آن دیگران مستفید و در روشنائی واقع شوند. به همین جهت به نسبت ـ علاقه‌ای که به شما دارم ـ انتظار نیز زیاد تر است و با این‌که بدین دلیل انتظار من نیز از شما بیشتر است و با این‌که تصور می‌کردم اگر در کارهای فامیلی [اتفاق] تازه‌ای رخ دهد شما مرا بی اطلاع نخواهید گذاشت و اقلاً راه صلاح و صواب را از من پرسش می‌نمائید.

ولی قضیه اخیر مسافرت شما به قاهره من را در این مورد دچار تردیدی ساخت که نمی‌دانم به چیز آن را حمل نمایم.هر چند این طورتصور می‌کنم که مکتوم نگاه داشتن آن از من شاید از این لحاظ بوده که من ناراحت نشوم. اما به نظر من این احتیاط پر منطقی نبوده است. زیرا از آن این نتیجه بدست آمد که نه تنها قریب یک ماه خواب و راحتی از من سلب شده و با پریشانی حواس دست به گریبان بودم بلکه تا وقتی هم که علل مسافرت و اصل قضیه همان‌طور که بوده است برای من روشن و مبرهن نگردد از این خیال منصرف نشده و اضطراب از من دست نخواهد کشید.

روی هم رفته از مجموع قرائن شخصاً این طور استنباط کرده‌ام که صرف‌نظر از کسالت علیا حضرت بیشتر علت غائی مسافرت تفریق بین شما و فریدون [جم] بوده است. اما این حدس تا چه اندازه مقرون به صحت بوده و تا چه حد ارتباط با اصل موضوع داشته باشد برای من موکول به داشتن پاسخ مشروح و مفصل از طرف آن دختر عزیز است. به این جهت انتظار دارم بدون کم و کاست شرح مسافرت خودتان و علت اصلی تقدیم و تأخیر در مراجعت

را با جزئیات آن به طور کامل بنویسید که رفع ابهام شده و از این حیث بیش از این دچار تصورات نباشم.

مطلب دیگری که لازم است گفته شود موضوع خرید الماس است زیرا به طوری‌که مسبوق هستید این امر کار آسانی نبوده است و همیشه ممکن است همه کس دچار غبن گردد. بالأخص که این وضعیت من عادی نبوده و وقتی را که برای این قبیل معاملات لازم است نمی توانم بنمایم [نا خوانا].

روی هم رفته بهائی را که در این‌جا به الماسهای ابتیاعی داده‌اند به نظر من بی اندازه گران و شاید چندین برابر از قیمت اصلی زیاد تر است. زیرا آن‌طوری که من به خاطر دارم بهای بزرگترین و بهترین تخمه الماس در تهران قیراطی شش تا هشت هزار ریال تجاوز نمی‌کرد ـ در صورتی‌که برای این سه تخمه هر یک قیراطی در حدود هفتاد و چند هزار ریال پرداخت شده و بهای این سه تخمه تقریباً به منزله سرمایه بزرگی محسوب می‌شود که از دست ما خارج شده و به مصرف الماس‌هائی که قیمت آنها معلوم نیست رسیده است.

به هر حال بیشتر چون شما مایل به خرید و داشتن الماس بوده‌اید به این امر اقدام شده است. ولی به نظر من بهتر است دیگر به هیچ وجه فعلاً به این فکر نیفتاده و پیرامون این خیال که جز خسارت و ضرر نتیجه‌ای ندارد نگردید. و حتی به قدری از حیث قیمت من در تردید بودم که قصد داشتم اگر بشود با همان وجه که خریداری شده است آنها را بفروشم.

به هر صورت الماسها نزد من موجود است و برای این‌که سالم به دست شما برسد، بهتر است تکلیفی برای فرستادن آنها معین نمائید. که من هم از از این فکر راحت شده و به سلامتی شما هم آنها را زینت خود سازید. امضا ـ رضا پهلوی (سند شماره ۶ ا ـ کتاب پهلوی‌ها ج ۲ ص ۱۴۳ سند شماره ۶)

نامه شاه مستعفی به همسرش:

همسر عزیزم [تاج الملوک] را قربان می‌روم:

هرچند بوسیله تلگراف از سلامت شما و شاهدختها گاه به گاه اطلاع حاصل می‌شود ولی این وسیله کافی نبوده و با توجه به علاقه‌ای که من شخصاً به کارهای داخلی شما دارم ـ مایلم که مرتباً هم مرا از جریان احوال خودتان مسبوق سازید. از جمله مسافرت شما با شاهدخت به مصر در بدو امر پس از اطلاع به وسیله رادیو برای من صورت معمائی به خود گرفته و قریب یک ماه به کلی خواب را از من سلب نموده بود به طوری‌که دقیقه‌ای از این خیال منصرف نبودم و هر لحظه تصورات گوناگونی در خاطرم خطور می‌کرد. تا این‌که از قاهره تلگرافی از شما دایر به ذکر علت مسافرت و رفع کسالت خودتان رسید و تا حدی اسباب تسکین خاطر فراهم گردید.

اما چون در تلگرافاتی که بعد از آن تاریخ از شمس رسیده اسمی از فریدون [منظور شوهر شمس یعنی فریدون جم است] به هیچ وجه برده نشده است ـ فکر مرا متوجه این نکته کرده است که شاید تغییری در زندگی شاهدخت شمس رخ داده و علت غائی این مسافرت بوده است.

به هر صورت با این فکر که ممکن است تبادل مکاتبات طول مدت لازم داشته باشد من را از نظر اطلاع از احوال خودتان در تاریکی گذاردن و بر اثر افکار دچار تألمات ساختن به کلی از رویه انصاف دور می‌باشد. زیرا به طوری که مسبوق هستید تنها چیزی که در روحیه و فکر من تأثیر مستقیم می‌نماید اطلاع از اوضاع و احوال فامیل است و به همین جهت همین که تأخیری در وصول تلگرافات رخ بدهد حواس من پریشان و مختل می‌گردد ـ خصوصاً امری به وقوع به پیوندد که از آن خبر تصوری آن هم به وسیله قرائن چیزی در ذهن نباشد وبی جهت به علت غفلت شما یا به علل دیگری که بر من پوشیده است در فرستادن خبر دائما دستخوش ناراحتی خیال و تشویش باشم.

به دلائل بالا مخصوصاً خواهشمندم مطالب خانوادگی را ـ که گمان نمی رود رساندن آن هیچ مانعی داشته باشد ـ هر چند روز یک دفعه خودتان شخصاً برای بنده نوشته و به طور عادی ارسال دارید.

از این رهگذر گذشته از این‌که مرا از احوال خودتان مطلع نموده اید اوقاتی هم که در این‌جا به مصرف خواندن یا فرستادن مکاتبات می‌شود بهترین دقائق عمر محسوب می‌گردد.

راجع به این دو مطلب که در بالا گفته شد یعنی علت اصلی مسافرت و وضعیت شاهدخت شمس هر چه زودتر مرا مشروحاً مسبوق سازید.

مسئله دیگری نیز که در زندگی فعلی حائز اهمیت است موضوع مستخدمین است. با این‌که خواسته شده بود که چند مستخدم صحیح العمل اعزام نمایند ولی چون اطمینان دارم کسی که علاقه و توجهی به این امور داشته باشد وجود ندارد ـ مستخدمینی که فرستاده شده‌اند از بین طبقات پست و فاسد الاخلاق و در حقیقت از همه جا مانده و بیکار انتخاب شده‌اند. و چهار نفر از آنان هم فعلاً مراجعت داده شده‌اند ـ در این‌جا جز تضییع وقت و آبرو و ایجاد نفاق بین خودشان و بروز دادن اصل کار خود ـ کار دیگری از آنها برنمی آید. به این دلیل بدون این‌که استفاده‌ای از آنها شده باشد به خدمت آنها خاتمه داده شد ـ بالاخص جعفر آدم صحیح و مرتبی نبود و حتی به کار تقلباتی هم دست زده است. هر چند از تعقیب آنها صرف‌نظر شده ولی چون حامل صفحه هستند مقصود این است مراقبت نمائید که نتوانند آنها از این عنوان استفاده کرده و مجدداً در آنجا به خدمتی گمارده شوند و باید اقلاً از استخدام آنها بکلی صرف نظر گردد.

[موضوع ارسال صفحه که در بالا ذکر شده به احتمال قوی عبارت از این است که ارنست پرون که چند ماه قبل به افریقای جنوبی رفته و یک صفحه با صدای محمدرضا برای شاه سابق برده بود ـ یک دستگاه ضبط صوت هم همراه خود برده بود. احتمالاً شاه سابق یک صفحه از صدای خود پر کرده توسط جعفر ـ پیشخدمت اخراجی ـ برای پسرش ارسال داشته بوده است].

ضمناً در صدد باشید دو سه نفر مستخدم کار آزموده و صحیح العمل که سابقه آنها برخودشما روشن‌شود در نظر گرفته و بعد از این‌که از وضعیت و سوابق آنها اطمینان پیدا کردید آنها را اعزام دارند که از این حیث بیش از این در

زحمت نباشم.

هر چند تصور نمی کنم وضعیت زندگی ما در اینجا با نداشتن مرکز و غیره بر شما پوشیده مانده و محتاج به توضیح بیشتری باشد ـ مع هذا اطمینان داشته باشید اگر طرز زندگی من اجازه می‌داد که زندگی راحت بی درد سر وصدائی از لحاظ مستخدم و غیره داشته باشم بی تردید دقیقه‌ای دوری شما و شاهدختها را تحمل ننموده و به هر وسیله‌ای بود در خواستن شما اصرار می‌ورزیدم.

اما با این وضعیت راحتی و آسایش شما را ترجیح داده و به هیچ وجه مایل نیستم که برای خاطر من شما نیز دچار زحمت شده و زندگی عادی هم از شما سلب گردد.

... مقصود این است که تصور ننمائید که من در خوشی و راحتی زیسته و از خیال شما فارغ و آسوده هستم.... من به هر صورت و وضعی باشم به آن تن داده و به راحتی خود اعتنائی ندارم ـ فعلاً هم در اینجا کوششم برای آسایش اطفال است، که همراه من هستند والا زندگی برای من حکم جان کندن را داشته و آن قدر سخت جانی در خود سراغ نداشتم و اگر از وضعیت شما هم همین‌طور که هست مرتباً آگاه شوم شاید آرزوی دیگری نداشته باشم.

در خاتمه سعادت و سلامت دائم شما را از خداوند خواستار بوده و امیدوارم شما را برای سرپرستی اطفالمان محفوظ بدارد. به انتظار داشتن مژده سلامت شما کتباً و تلگرافاً ـ شما را به خدا می‌سپارم. رضا پهلوی (سند شماره ۱۵۶ ـ از مجموعه استاد پهلوی‌ها ـ کتاب پهلوی‌ها جلد ۱ صفحه ۲۴۳)

نامه دیگر شاه سابق به همسرش:

با همه ناله‌هائی که شاه سابق در نامه بالا به همسرش تاج الملوک ـ مادر محمدرضا کرد ـ مع ذالک پاسخی دریافت نکرد و ـ ناچار نامه دیگری به شرح زیر برای او نوشت:

همسر عزیزم را قربان می‌روم: با این‌که اطمینان دارم به هیچ وجه بر شما پوشیده نیست که تنها دلخوشی فعلی من اطلاع از احوالات و جریانات زندگی افراد فامیل می‌باشد مع هذا متعجبم که چه چیز موجب می‌شود که نه تنها از این رهگذر در صدد کمک و همراهی با من بر نمی‌آئید بلکه از ارسال پاسخ نامه‌های من نیز خودداری می‌نمائید. این‌جاست که این انتظار هم سربار سایر آلام روحی شده ـ بر اثر مختصر غفلت شما بیش از پیش من باید در بی خبری دقیقه‌ای از تهاجم اضطراب و پریشانی آسودگی نداشته باشم.

محتاج به توضیح نیست که اساس و منشاء این توقع ـ مخصوصاً از شخص شما روی این پایه و نظر است که مسئولیت وجدانی شما به این علت که فعلاً آن‌جا در رأس فامیل واقع شده‌اید از سایرین بیشتر بوده و به همین نسبت هم باید توجه شما به آسایش معنوی یکایک افراد فامیل معطوف گردد. در صورتی که خودتان هم به این معنی متوجه بوده و از روی ایمان و حقیقت مایل باشید در راه تکلیف قدم مؤثری بردارید تنها گوشه عزلت گزیدن و دست تأسف و تلهف به دندان گزیدن کافی نبوده و لازم است با منتهای دقت شاهد جریانات بوده و با هدایت عقل و منطق فرزند عزیزتان شاه را در خصوص امور داخلی و کارهای فامیلی آگاه و بیدار سازید. [تلهف ـ با فتح تاء و لام ـ در فرهنگ معین به معنای« دریغ »آمده است].

من هم شخصاً هیچ فکر و آرزوئی جز فراهم آمدن وسائل آسایش فرزندانم نداشته و می‌خواهم به هر نحو که ممکن باشد روح یگانگی و معنویتی بین آنها ایجاد گردد که هیچ وقت تحت تاثیر القائات واقع نشده و راه استفاده مغرضین و مفسدین که برای مقاصد سوء خود همواره در صدد بینونت هستند به کلی بسته شود. [بینونت در فرهنگ معین به معنای جدائی و مفارقت آمده است].

در تعقیب همین فکر هم محمود و احمد را که اوقاتشان تقریباً در این‌جا به عطالت و بطالت می‌گذرد به تهران فرستادم که هم به تکمیل تحصیلات و

ادبیّات فارسی پرداخته و هم اسباب تقویت روحی مادرشان که داد از تنهائی دارد تا حدی فراهم گردد.[عطالت در فرهنگ معین به معنای « بیکاری » آمده است ـ گویا این نامه با این لغات غیر مانوس ـ انشاء منشی جدیدی است که از تهران برای شاه سابق فرستادند].

البته نتیجه غائی دیگری را هم آمدن آنها در بر دارد که به نظر من دارای اهمیت فوق‌العاده می‌باشد و آن این است که هرچند برحسب ظاهر آنها نمی توانند کمک فکری مهمی به برادر معظمشان بنمایند ـ اما همین قدر که نزدیک بوده و مقداری از اوقات شاه در روز صرف صحبت با آنها بشود خواهی نخواهی موجب تقویت روحیه شاه خواهد گردید.

نکته دیگری که اشاره آن را لازم می‌دانم این است هرچند اطمینان دارم طرز رفتار شما با مادر شاهپور عبدالرضا [عصمت الملوک] کاملاً محبت‌آمیز است ولی من از شما انتظار دارم در غیبت من از او حمایت کرده و برای این‌که من از فشار خارج شوم غالباً او را طرف محبت قرار بدهید و هم‌چنین نسبت به وضع تحصیلی و اخلاقی شاهپورها و فاطمه هم خودتان کسب اطلاعات نموده مراقبت نمائید که به وجود شما دلگرم باشند.

بیشتر قصد من به طوری که در بالا گفتم این است که بر اثر توجه و کوشش شما کانون محبت آمیزی در فامیل ایجاد گردد که مجال هیچ گونه رخنه‌ای برای نمامین و منقشین باقی نماند. [منقشین در فرهنگ معین به معنای « نقش و نگار کنندگان » آمده است]

در خاتمه سلامت و سعادت یکایک افراد فامیل را از خداوند خواستار بوده و امیدوارم که آرزوی تجدید دیدار که همه در آن شریک هستند به خواست خدا به هدف اجابت رسیده جبران محرومیت‌ها بشود. رضا پهلوی (منبع قبلی ـ سند شماره ۱۵۷ ـ پهلوی‌ها ج۱ ص ۲۲۵)

نامه فریدون جم به علیرضا پهلوی:

۵ مرداد ۱۳۲۲ ـ دوست محترم و بسیار عزیزم: [شاهپور علیرضا پهلوی]

رسیدن دو کاغذ پی در پی از آن دوست مهربان برای من سعادتی است که از شرح آن عاجزم ـ من همیشه به یاد محبتهای شما بوده‌ام و دائم از خداوند مسئلت می‌نمایم که ترتیبی فراهم گردد که مراجعت نموده و از دیدارتان همه روزه محظوظ شوم. موضوع تلگرافات و این‌که هیچ‌گاه اسمی از من در آنها نیست این است که اوایل تلگرافات شاهدخت [شمس] را من می‌نوشتم و البته از بیان مراتب عبودیت و فدویت خود نسبت به بندگان اعلیحضرت همایونی اهمال نمی‌شد. سپس شاهداخت تلگرافهایشان را به وسیله دیگری [عزت الله مین باشیان = مهرداد پهلبد بعدی] انشا نموده و لازم به گفتار نیست با بی مهری حضرت معظم الیها نسبت به من جای تعجب نیست که نامی از من برده نشده باشد.

من همیشه از شاهدخت خواسته‌ام که در تلگرافات خود نامی از من ببرد که اعلیحضرت بدانند در مراتب جان نثاری من تغییری رخ نداده است. مع ذلک اهمال یا به عمد یا به سهو از طرف ایشان بوده است.

این‌که گمان کرده بودید ممکن است در زندگی من ترتیب دیگری پیش آمده باشد خیلی هم بعید نیست. فقط محبت قلبی من به این خاندان است که تا به حال از چنین پیشامدی جلوگیری نموده است و الا زندگی من بی‌اندازه نا مربوط و مفهومی ندارد. البته خود جنابعالی و شاید هم بندگان اعلیحضرت همایونی از جزئیات زندگی ما اطلاع داشته باشند. تا حال امید داشتم که روزگاری وضعیت اصلاح شود. لکن امیدی نیست و نمی‌توان پنداشت که این ترتیب مادام العمر دوام داشته باشد. خصوصاً که قضیه از شاهدخت هم تجاوز نموده و در نتیجه تحریکات زنانه و سعایت‌هائی که در جامعه ایرانی مرسوم و متداول است از طرف علیاحضرت بزرگ[تاج الملوک] و اعلیحضرت [محمدرضا پهلوی] هم بی مهری کاملاً مشهود و به نحوی است که در این میانه باز شاهدخت از همه بیشتر به من محبت دارد!!!!

روح پاک مادرم را به شهادت می‌گیرم که هیچ‌گاه قصوری از طرف من نبوده است و خود شاهدخت هم از من کوچکترین گله ای را ندارند ولی

متأسفانه هیچ یک از دخترهای اعلیحضرت همایون شاهنشاهی نمی دانم به چه علت ـ لابد در اثر تربیت اولیه ـ نتوانسته‌اند زندگی زناشوئی داشته باشند. مصداق آن زندگی خود ما ـ زندگی والاحضرت و همدم است [منظور همدم السلطنه اولین فرزند رضا خان ـ قبل از ازدواج با تاج الملوک است که از شوهرش هادی آتابای طلاق گرفت].

... گمان نکنید که مثلاً اتفاقی افتاده باشدکه سبب بی مهری شده باشد. شاهدخت مدتها است با من رابطه‌ای نداشته و برای خود زندگی مستقلی دارند. من از ایشان گله‌ای ندارم ـ ولی باید دید آیا چنین وضعیتی را ممکن است برای همیشه قبول کرد یا نه؟ در هر صورت به من فوق‌العاده بد می‌گذرد....

خیال دارم ان شاءالله... برای چند وقتی به مصر نزد پدرم بروم ـ خیلی وقت است که دور از ایشان زندگی کرده‌ام و برای خود لازم می‌بینم اقلاً مدتی در محیطی که محبت و دوستی به جای انتریک و کارهای زنانه وجود داشته باشد به سر برم.

امید این است که به سلامتی مراجعت کنید. یقین داشته باشید که آن روز یکی از بهترین روزهای زندگی من خواهد بود. در این امید شما را به خدا سپرده کاغذ را ختم می‌کنم. فریدون جم (سند شماره ۳ کتاب پهلویها ج۲ ص ۱۳۶)

پاسخ علی رضا به فریدون جم:

علیرضا پهلوی (پسر دوم رضا خان) با فریدون جم روابط دوستانه‌ای داشته و از جمله کسانی بوده که سعی در ایجاد تفاهم بین خواهرش شمس و شوهر او فریدون جم را دشته است ـ زمانی که اختلاف بین این دو آشکار شد ـ علی رضا در نامه‌ای مورخ ششم اکتبر ۱۹۴۳ (= ۱۴ مهر ۱۳۲۲) به فریدون جم می‌نویسد:

«... فریدون عزیزم امیدوارم که زندگی شما با شمس کاملا خوب و رو به

راه باشد و هیچ وقت از یکدیگر جدا نگردید. اگر ممکن باشد بچه پیدا کنید تا علاقه او هم در زندگی بیشتر گردد... وضعیت آخر از چه قرار است؟ من که از تهران هیچ اطلاع ندارم و نمی‌دانم در آنجا چه اتفاقاتی روی می‌دهد ـ امیدوارم که مفصلاً برای من بنویسید... امیدوارم که هر چه زود تر این جنگ تمام گردد... » (سند شماره ۴ از مجموعه اسناد شمس ـکتاب پهلویها سند شماره ۷ ج۲ ص ۱۰۲)

*** حدود یک سال و نیم بعد ـ در ۱۸ مرداد ماه ۱۳۲۳ ـ هنگامی که تازه رضا خان فوت کرده بود ولی هنوز همه همراهانش در ژوهانسبورگ بودند ـ علی رضا طی نامه‌ای زیر به فریدون جم می‌نویسد:

فریدون عزیز:

از خواندن کاغذ عزیزت بی‌اندازه خوشوقت گشتم. اگر که از من کاغذی نداشتهای دلیلش خیلی واضح است و آن این است که کاغذ و تلگرافات ما هیچ به شما نمی‌رسد و یا خیلی کم ـ این است که دیگر از روی یأس است که گاهی اوقات نیز کاغذی یا تلگرامی می‌فرستم. البته اتفاق بی‌اندازه اندوه و غصه آوری که برای ما و همه ایرانیان وطن پرست افتاده است به گوشت خورده است. حقیقتاً نمی‌دانم راجع به این موضوع چه بنویسم ـ بهتر است سکوت اختیار کنم.[شاید منظور درگذشت شاه مستعفی باشد].

چنان‌که نوشته‌ای فعلاً در دانشکده افسری هستی ولی چه دانشکده ای. از قراری که نوشته‌ای خیلی وضعیت فرق کرده است.

فریدون عزیزم ـ راجع به شمس هیچ نمی‌دانم چه بگویم. فقط می‌توانم نصیحت کنم که بهتر است اصلاً این موضوع را فراموش نموده ـ چون تو بسیار مرد خوبی هستی ولی زندگی تو با شمس از آنچه از شمس فهمیدم دیگر قابل دوام نیست. بیشتر از این راجع به این موضوع صحبت ننموده و قلبت را عذاب نخواهم داد.

فریدون عزیز حقیقتاً چیزی ندارم که بتواند تو را سر گرم نماید ـ به غیر از

این که آمدن شمس عزیز خیلی همگی را خوشحال کرد.

خواهش می‌کنم که از طرف من از جمیع دوستان و آشنایان احوالپرسی بکن و بگو که من آنها را فراموش نکرده‌ام. خصوصاً از سرهنگ بهار مست و فولادوند احوالپرسی بکن. راستی نسخه‌ای که به اسم « بزم بهرام گور » بود به من نرسیده ـ لابد بعداً خواهد رسید. دیگر وجود عزیزت را زحمت نداده و به خدای بزرگ می‌سپرمت ـ زیاده قربانت ـ علیرضا پهلوی (کتاب پهلویها ج۲ ص ۱۴۴)

[توضیح آن‌که پس از این‌که شمس پهلوی (دختر بزرگتر از محمدرضا) از جزیره موریس به تهران برمی‌گردد روابط او با همسرش « فریدون جم » سرد می‌شود و از اواخر سال ۱۳۲۲ زندگی جدا و مستقلی را آغاز می‌کند. بعد روابط نزدیکی با عزت الله مین باشیان برقرار می‌کند و هر دو به قاهره می‌روند. شمس پس از دوستی با عزت الله مین باشیان هر دو به دین عیسوی می‌پیوندند و عزت الله مین باشیان نام خود را عوض می‌کند و نام « مهرداد پهلبد » را انتخاب می‌کند و شمس هم نام خود را « مهر » می‌گذارد]

فوت محمدعلی فروغی

در تاریخ ۵ آذر ۱۳۲۱ رادیو لندن اطلاع داد که محمد علی فروغی (ذکاءالملک فروغی ـ وزیر دربار و نخست‌وزیر سابق در ۵ آذر ۱۳۲۱ در سن ۶۷ سالگی در گذشت. او در اواخر ساطنت ناصرالدین شاه کار خود را با معلمی و مترجمی آغاز کرد. بعد از مشروطیت و فوت پدر عنوان و لقب او را بدست آورد و به ریاست مدرسه سیاسی منصوب شد. در دوره دوم مجلس شورای ملی چندی ریاست داشت. بعد در غالب کابینه‌ها وزارت یافت. مدتها ریاست دیوانعالی کشور با او بود. او پیاپی به مقام نخست‌وزیری رسید ـ در فلسفه و ادبیات فارسی مقامی والا داشت. (روزشمار تاریخ ایران ـ ج۱ ص ۲۵۰)

تیر ماه ۱۳۲۲ ـ اشرف پهلوی در ژوهانسبورگ:

اشرف پهلوی در خاطراتش (چهره هائی در آئینه ص ۹۲ ـ۱۱۲) می‌نویسد:

خبر بیماری پدرم که به تهران رسید... تصمیم گرفتم... به دیدن پدرم به افریقای جنوبی بروم... اولین مرحله از سفر را با هواپیمای نظامی از تهران به قاهره رفتم...

[در قاهره اشرف مهمان ملک فاروق سلطان مصر بوده است و در آنجا با احمد شفیق که با دربار مصر ارتباط داشته آشنا می‌شود و احمد شفیق از او خواستگاری می‌کند.]

اشرف در ادامه خاطراتش می‌نویسد:

پس از چند روز اقامت در قاهره ـ مقامات محلی انگلیسی موافقت کردند که مرا با یک هواپیمای نظامی انگلیسی به ژوهانسبورگ بفرستند... سر راه در فرودگاه‌های خرطوم ـ نایروبی... فرود آمدیم... تا به ژوهانسبورگ رسیدیم.

تیر ماه ۱۳۲۲ بود... در فرودگاه که صد کیلومتر با شهر فاصله داشت همین‌که من از پنجره هواپیما به بیرون نگاه کردم ـ برادرم علیرضا را دیدم که به استقبال من آمده است تا من را با اتومبیل خود به نزد پدرم ببرد...

در ژوهانسبورگ ـ در یک خانه‌ای که یک سالن و یک اتاق غذا خوری و شش اطاق کوچک و بزرگ داشت اعلیحضرت و برادرانم سکونت گزیده بودند...

من خوشحال بودم که پدرم را می‌دیدم. همدیگر را در آغوش کشیدیم و بوسیدیم... پیش از این‌که من بتوانم نفسی تازه کنم یا از حال او به پرسم پدرم مرا سئوال پیچ کرد که حال برادرم چطور است؟ چه اتفاقاتی در ایران افتاده است؟

... وقتی که تمام اتفاقات از زمانی که او ایران را ترک کرده بود برایش شرح دادم ـ اشک در چشمانش جمع شد و آهسته گفت: « خدایا به وطن من رحم کن ـ پروردگارا به پسرم رحم کن »

صبح روز بعد ـ پیشکار پدرم [علی ایزدی] که مردی کوتاه قد و چاق بود

و صورتی گرد داشت و بی‌اندازه به پدرم وفادار بود ـ نزد من آمد و گفت:

اعلیحضرت می‌خواهند شما را ببینند. بلافاصله به اطاق کار پدرم رفتم.

پدرم پرسید: « آیا آخرین روزی که در اصفهان بودیم به خاطر داری؟ یادت هست وقتی که به من گفتی که می‌خواهی همراه من بیائی به تو چه گفتم؟ در آن موقع برادرت به تو احتیاج داشت ـ به گفته‌های تو و مطالبی که از دیگران شنیده‌ام این طور احساس می‌کنم که تو نباید مدت طولانی از ایران دور باشی. من دلم می‌خواهدکه تو را پیش خودم نگاه دارم اما مسافرت این روزها خیلی دشوار است ـ به نظر من هرچه زودتر باید وسیله‌ای برای بازگشت تو به ایران پیدا کنیم »

برنامه من این بود که چند ماهی نزد پدرم بمانم. ولی نظر پدرم صحیح بود... تقریباً شش هفته طول کشید تا وسیله‌ای پیدا شد که با آن از افریقای جنوبی خارج شوم...

در آن روزها ما نگران ایران و برادرم بودیم. من و پدرم و علیرضا اغلب مانند گذشته کنار رادیو می‌نشستیم و اخبار بی ـ بی ـ سی را گوش می‌کردیم ـ این منبع اصلی خبر برای ما بود ـ چون تلگرافها سانسور می‌شد... وقتی که پدرم بی حوصله و بی تاب می‌شد من برای او کتاب می‌خواندم. یکی از کتاب‌هائی که برای او می‌خواندم ترجمه کتاب آبی وزارت امور خارجه انگلیس بود. من عکس امضا شده احمد شفیق را به عنوان نشانه در لای صفحه‌های کتاب می‌گذاشتم. یک شب در حالی که آماده خواندن کتاب برای پدرم بودم دیدم که عکس لای صفحه‌ای که گذاشته بودم نیست ـ تمام صفحات کتاب را ورق زدم اما عکس نبود. به خواندن کتاب ادامه دادم ـ و نخواستم در این باره از پدرم چیزی به پرسم ـ اما بعد هنگامی که با هم صحبت می‌کردیم پدرم گفت: « من هیچ خوشم نمی‌آید که فرزندانم با خارجیان ازدواج کنند ».

پیام او کوتاه اما روشن بود. از این رو من موضوع مسافرتم را به مصر و پیشنهاد ازدواج احمد شفیق را با وی در میان نگذاشتم بلکه موضوع بحث را

عوض کردم و به خبری که منشی پدرم برای ما آورده بود اشاره کردم. او ناخدای یک کشتی باری را ملاقات کرده بود که قرار بود اسلحه و مهمات و سایر لوازم جنگی به کانال سوئز ببرد و ناخدا حاضر شده بود مرا هم همراه خود ببرد ـ اما گفته بود که نمی تواند ایمنی و سلامت من را در این سفر تضمین کند.... من خطر را پذیرفتم و قرار شد به بندر دوربان بروم و در آنجا سوار کشتی شوم.

قبل از عزیمت ـ پدرم مرا به کناری کشید و با صدائی که از هیجان می‌لرزید گفت: « من می‌دانم که تو خیلی قوی هستی ـ اما می‌خواهم همیشه به خاطر برادرت قوی بمانیـ همیشه در کنار او باش و به او بگو که در مقابل هر نوع خطری محکم بایستد... »

در حالی که اطمینان لازم را به پدرم می‌دادم ـ احساس می‌کردم که او خیلی پیر شده است... ممکن بود که دیگر اورا نه بینم. به دقت به صورتش نگریستم... این آخرین باری بود که اورا دیدم. (چهره هائی در آئینه ص ۹۶ به بعد)

[مدت اقامت اشرف در ژوهانسبورگ تقریبا ۶ هفته بود ـ بعد به بندر دوربان رفت و ده روز منتظر شد تا کشتی آمد و سوار شد... در قاهره احمد شفیق پیشواز اشرف می‌رود و مجدداً از او خواستگاری می‌کند]

*** اشرف پهلوی در قسمتی از خاطراتش می‌نویسد:

در ژوهانسبورگ شنیدم که در یکی از روزها یک چیز باعث مسرت خاطر اعلیحضرت پدرم شده بود و آن ورود منشی جدید و آشپز و چهار مستخدم ایرانی به ژوهانسبورگ بود.

در همین روزها یک حادثه بزرگ ـ نه یک اتفاق مقدس ـ روی داد. شخصی از تهران برای دیدار اعلیحضرت پدرم به ژوهانسبوگ رفته بود. او حامل پیام و نامه‌ای از اعلیحضرت شاهنشاه [منظور محمدرضاشاه است] و نامه‌های دیگری از تهران برای والاحضرتها بود.

این شخص [مقصود ارنست پرون است] راجع به مسافرت خود به

ژوهانسبورگ و دیدار با شاه سابق ـ در یادداشتهای خود چنین نوشته است:

«... پیوسته آن لحظه‌ای را که در ژوهانسبورگ در برابر پادشاه ایران ایستاده بودم در برابر خود زنده می‌بینم.

پادشاه جوان ایران مرا مأمور کرده بودند مراتب مهر و محبت و احترام خلل‌ناپذیر معظم له را به استحضار پدر عظیم الشأنشان برسانم.

پیام را که در صفحه گرامافونی ضبط شده بود ـ به اضافه هدیه‌ای از طرف اعلیحضرت شاه ایران [منظور محمدرضاشاه است] به اعلیحضرت رضاشاه تقدیم کردم. هدیه ایشان یک صندوق کوچک بود و از چوبهای گرانبهای شیراز ساخته شده بود. در این صندوق مشتی از خاک ایران و چند خوشه گندم که از مزارع نزدیک شمیران چیده شده بود ـ قرار داشت.

اعلیحضرت رضاشاه پرچم سه رنگ ایران را که به دور صندوقچه پیچیده شده بود برداشتند و چند لحظه با آن نگاه کردند. بعد همین که در صندوقچه را بلند کردند و دیدند که کشورشان با این هدیه به یاد ایشان افتاده است ـ طوری منقلب شدند که به خوبی احساس کردم چشمانشان اشک آلود و تر شده است.

من در برابر این رنج و درد که به مراتب شدید تر از درد مرگ بود ـ بی‌اندازه متأثر شدم و با نهایت احترام در مقابل اعلیحضرت زانو به زمین زدم. »

اشرف پهلوی در آخر این خاطره می‌نویسد: این اشکهای پدرم بود. اشکهائی که نثار پرچم ایران شد. » (پایان نقل از اشرف پهلوی)

ارنست پرون که بود:

شخصی که پیام و صندوقچه خاک را برای شاه مستعفی برده بود « ارنست پرون » نام داشت. او یک سویسی (انگلیسی الاصل) بود که در زمان تحصیل محمدرضا در مدرسه « روزه » در شهر لوزان سویس ـ در آن مدرسه کار می‌کرده و در عین حال در ادبیات انگلیس و فرانسه مهارت داشته است.

پرون از همان‌جا با محمدرضا دوست می‌شود و دوستی آنها چنان ادامه پیدا می‌کند که محمدرضا او را با خود به ایران آورد و سالها در تهران بود.

پرون به فساد اخلاق شهرت داشت و مشکوک به جاسوسی هم بود. به همین جهت روی هم رفته رضاشاه از این مرد و نزدیکی فوق‌العاده او با پسرش متنفر بود ـ یک بار سعی کرد اورا از ایران اخراج کند ولی پسرش مانع شد. رضاشاه ـ برای این‌که پرون از تهران و دربار دور باشد مدتی او را به مازندران فرستاد تا متصدی باغات سلطنتی در مازندران باشد. پرون سالها بعد از رفتن رضاشاه ـ هم در ایران بود و نزدیکترین و محرمانه‌ترین دوست محمدرضاشاه بود.

ارسال پول برای شاه مستعفی:

در ۱۲ مرداد ۱۳۲۲ تلگراف زیر از تهران به ژوهانسبورگ رسید:

آقای ایزدی ـ ژوهانسبورگ ـ ۱۵ هزار لیره به وسیله بانک شاهنشاهی به عنوان اعلیحضرت حواله شده است ـ امضا حسین شکوه (رئیس دفتر)

نامه دیگر شاه سابق به فرزندش :

۱۴ مهر ۱۳۲۲ ـ فرزند ارجمند عزیزم را قربان می‌روم.

در این موقع که احمد و محمود عازم تهران هستند از موقع برای مکاتبه با آن فرزند عزیزم استفاده می‌نمایم.... تنها چیزی که اسباب تسکین آلام روحی من می‌شود عشقی است که برای خدمت به کشور در شما سراغ دارم و اطمینان دارم که شما هم با پشتیبانی عقل راه صلاح و صواب را تشخیص داده ـ در این کشاکش ـ کشتی استقلال کشور را که دچار تند باد حوادث شده است به ساحل نجات خواهید رسانید.

ملاقات استالین ـ چرچیل و روزولت در تهران:

در آذر ماه ۱۳۲۲ (یعنی دو سال بعد از حمله متفقین به ایران و ۸ ماه قبل از در گذشت شاه مستعفی) چرچیل و روزولت تصمیم گرفتند که با استالین ـ که از لحاظ ایدئولوژی کاملاً در جهت مخالف انگلیس و امریکا بود ملاقات کنند و درباره اوضاع جنگ جهانی مذاکره کنند. محل ملاقات سران این سه کشور بزرگ « شهر تهران » تعیین شد.

جلسه سران متفقین در تهران به روایت اشرف پهلوی:

اشرف پهلوی که همراه پدر نرفته و در تهران مانده بود ـ در خاطراتش « دو چهره در آئینه صفحه ۱۰۶ و بعد » می‌نویسد:

در آذر ۱۳۲۲ درست در اوج دوره نابسامانی و از هم گسیختگی اوضاع داخلی کشور بود که ناگهان شایعات عجیب و غریبی سراسر تهران را فراگرفت. زیرا همراه با قطع پخش برنامه های فرستنده رادیو تهران (که البته دولت علت آن‌را اشکالات فنی اعلام کرد) اداره مرکزی تلگراف در تهران هم بسته شد ـ بلافاصله به هیچ‌کس اجازه داده نشد که وارد پایتخت شود و یا از آن خارج گردد. اتوبوس‌ها و اتومبیل‌هائی که عازم تهران بودند بدون هیچ توضیحی به نزدیک‌ترین شهری که در مسیر راه بود برگردانده شدند ـ ناگهان تمام خیابانهای تهران از سربازان مسلسل به دست روسی و انگلیسی و امریکائی پر شد. آنگاه سربازان مسلح از ورود مردم به تمام خیابانهای اطراف سفارت خانه‌های انگلیس و روس جلوگیری به عمل آوردند.

مردم تصورات عجیب و غریب می‌کردند. عده‌ای می‌گفتند شاه جدید را دستگیر کرده‌اند. بعضی دیگر معتقد بودند که رضاشاه از تبعید برگشته و طرح حمله به ایران را ریخته است. عده هم می‌گفتند که آلمان‌ها در ایران نیرو پیاده کرده‌اند.... ولی حقیقتی که در پس اقدامات امنیتی فوق العاده... پنهان بود بسیار از این شایعات مهم تر بود. حقیقت آن بود که سران انگلیس و روس و امریکا برای شرکت در کنفرانسی به تهران آمده بودند....

کنفرانس سران ممالک متفقین در تهران:

روزشمار تاریخ ایران می‌نویسد: که روزهای ۴ و ۵ و ۶ آذر روسای ممالک شوروی و انگلستان و امریکا به تهران آمدند:

« روز چهارم آذر ماه ۱۳۲۲ ژوزف استالین نخست‌وزیر و پیشوای اتحاد جماهیر شوروی به اتفاق مولوتوف کمیسر امور خارجه و مارشال ورشیبف و عده زیادی از مردان سیاسی و نظامی شوروی وارد تهران شدند.

روز پنجم آذر ماه ۱۳۲۲ وینستون چرچیل نخست‌وزیر انگلیس به اتفاق ایدن وزیر امور خارجه و هفتاد نفر از کارشناسان خارجی و سیاسی انگلیس وارد تهران شدند. همان روز روزولت رئیس جمهور امریکا در معیت عده زیادی از مقامات سیاسی و نظامی امریکا وارد تهران شدند ـ روز ششم آذر ماه ۱۳۲۲کنفرانس سران سه کشور شوروی ـ امریکا ـ انگلیس در تهران تشکیل شد. ـ روز هشتم آذر ماه ۱۳۲۲ محمدرضاشاه برای ملاقات چرچیل و روزولت به سفارت انگلیس رفت. این ملاقات چند لحظه‌ای بیش طول نکشید. در این ملاقات شاه ایران درخواست کرد پدر او به نقطه خوش آب و هوائی بفرستند.

استالین به ملاقات محمدرضاشاه می‌رود:

روز نهم آذر ۱۳۲۲ استالین به اتفاق مولوتف برای ملاقات و دیدار شاه به کاخ رفتند. همان روز سران سه کشور متفق پس از اجتماع در تهران اعلامیه‌ای انتشار دادند. در این اعلامیه پس از قدر دانی از مساعی ایران در جنگ و تحمیلاتی که به ایران وارد آمده حفظ استقلال و حاکمیت و تمامیت ارضی ایران را تصدیق نمودند و مقرر شد با ایران طبق منشور آتلانتیک عمل شود.

استفاده از موقعیت:

اشرف پهلوی در ادامه خاطراتش می‌نویسد:

حضور چرچیل و استالین و روزولت در تهران موقعیت مناسبی برای محمدرضاشاه فراهم کرد و او هم از این موقعیت استفاده کامل نمود.

دلائل تشکیل کنفرانس هرچه بود ـ برای برادر من فرصت پیش بینی نشده‌ای به وجود آورد که بتواند با سران متفقین تماس بگیرد. نتیجه‌ای که در این کار حاصل شد جلب دوستی فرانکلین روزولت نسبت به ایران بود. شاه چندین ساعت با او گفتگو کرد. و وعده روزولت درباره پشتیبانی امریکا از ایران (بدون توجه به این‌که این پشتیبانی تا چه حد به سود امریکا تمام شد)، این امکان را برای ایران به وجود آورد که بتواند در سالهای بلافاصله پس از جنگ ـ در مقابل روسیه ایستادگی کند ـ استالین هم شخصاً به ملاقات برادرم رفت (فقط چرچیل بود که در حالت تردید مانده بود و به دیدن شاه نرفت).

استالین با برادرم برخورد بسیار دوستانه‌ای داشت و به برادرم گفته بود حاضر است تانک و هوا پیمای روسی در اختیار ارتش ایران قرار دهد.

(... به خاطر دارم که برادرم می‌گفت وقتی که روزولت را در صندلی چرخ دار دیده بود بسیار تعجب کرده بود- زیرا ظاهراً مطبوعات دنیا با یک نوع توافق ضمنی عکس روزولت را همیشه از کمر با بالا چاپ می‌کردند).

کنفرانس تهران چهار روز طول کشید و در پایان آن ـ در روز دهم آذر ۱۳۲۲ ـ دو اعلامیه رسمی منتشر شد. در یکی از آنها دول متفق « کمک ایران را در ادامه جنگ بر ضد دشمن مشترک » مورد تایید قرار دادند و پذیرفتند که « جنگ مشکلات اقتصادی خاصی برای ایران به وجود آورده است » با توجه به این نکته آنها تعهد کردند که « هرگونه کمک اقتصادی که امکان داشته باشد، در اختیار دولت ایران بگذارند » به علاوه دولت متفق اعلام کردند که آنها هم ـ مانند ایران ـ به حفظ استقلال ـ حاکمیت و تمامیت ارضی ایران علاقمند هستند. (نقل از کتاب « دو چهره در آینه » صفحه ۱۰۶ و بعد)

مکاتبات اشرف و شاه مستعفی:

اشرف پهلوی پس از مراجعت از ژوهانسبورگ ـ نامه‌ای در تاریخ در ۱۵ بهمن ۱۳۲۲ به پدرش می‌نویسد و می‌گوید که می‌خواهد با احمد شفیق ازدواج کند.

شاه مستعفی در نامه بدون تاریخی پاسخ او را می‌دهد و می‌نویسد:

دختر عزیزم:

نامه ۱۵ بهمن شما رسید و مژده سلامتی شما موجبات خوشوقتی مرا فراهم آورد. به طوری‌که البته تا به حال مسبوق شده‌اید اگر پاسخ تلگراف شما داده نمی‌شد به این علت بوده که عین تلگرافات به وسیله پست برای من فرستاده می‌شده و اتفاقاً چون در موقع [سالروز] تولد من تلگرافی از شما و شمس دیده نشده بود تقریباً اسباب تعجب شده بود. اما ضمن نامه شما در لف پاکت دیگری عین تلگرافات تبریک شما و شمس به پیوست دریافت گردید ـ که عین آنها را در لف برای شما می‌فرستم تا مزید بر اطلاع شما شده و بدانید که تا به حال مضایقه در فرستادن پاسخ تلگراف شما نشده و نخواهد شد و گله شما باید از جریان فعلی تلگرافات باشد که معمولاً سومین دفعه است که بوسیله پست به دست من رسیده است. در این صورت از این حیث نباید نگرانی داشته باشید.

اما آنچه راجع به پاسخ دو نامه قبلی شما باقی می‌ماند ـ باید خودتان بدانید که علاقه من به شما از خود شما بیشتر بوده و مایلم کارهائی که مربوط به شما یا اصولاً فرزندانم می‌باشد از روی منتهای خیر و صلاح انجام شود و به همین علت اتخاذ تصمیم در خصوص دو نامه شما که مربوط به ازدواج خودتان با احمد شفیق بود ـ بدون مراجعه و کسب نظر به برادر و مادر مهربانتان تا حدی مشکل به نظر می‌رسید.

ولی بعد از تلگراف با مادرتان و مراجعه به شاه وقتی که بر من مسلم شد که از روی دلائلی اقدام به این امر ـ موافق مصلحت است آن را تصویب کرده

و موضوع حل شد و چون قصد شما هم از فرستادن آن دو نامه جلب رضایت و نظر من بود و از این راه تأمین شده بود دیگر فرستادن پاسخ را غیر لازم تشخیص دادم.

حال هم که تقدیر این طور بوده. خود شما و شاه (محمدرضا) کاملاً به صحت این عمل اطمینان و اعتماد دارید من هم جز سعادت شما چیز دیگری نمی‌خواهم و خوشحال هستم ـ البته مبارک باشد.و امیدوارم این بار زندگی شما روی پایه محکم تری قرار گرفته و برای همیشه خوشوقت و سعادتمند باشید.

گله‌ای که شما از کسالت خود کرده بودید به طوری‌که شما را مجبور به رفتن فلسطین نموده بود خیلی موجب تاسف من گردید. اما در عین این‌که خوشحالم که تا حدی رفع شده اما از شما می‌خواهم که به این حد قناعت ننموده و برای بر طرف شدن ضعفی که بر شما مستولی شده است از هیچ گونه اقدام برای تعقیب معالجه خودداری نکنید و کوشش نمائید که انحراف مزاج به حال عادی برگردد.

در خاتمه باز شما را مطمئن می‌سازم که من آرزوی دیگری جز سعادت شما ندارم و امیدوارم بتوانید به اتفاق احمد شفیق ـ شوهرتان ـ به زندگانی طولانی پر از خوشی و سلامت ادامه بدهید. شهرام عزیز را هزار بار می‌بوسم ـ رضا پهلوی ـ (اسناد مربوط به پهلوی‌ها جلد ۲ ص ۲۸۹ سند شماره یک)

[اشرف در تاریخ ۱۵ می(۲۵ اردیبهشت ۱۳۲۳) رسماً با احمد شفیق ازدواج کرد. وقتی خبر به شاه مستعفی رسید گفت: قسمت چنین بود...]

نامه شاه مستعفی به فرزندش محمدرضا:

سه شنبه ۱۴ مهر ۱۳۲۲ ـ فرزند ارجمند عزیزم را قربان می‌روم:

در این موقع که احمد و محمود عازم تهران هستند از موقع برای مکاتبه با آن فرزند عزیز استفاده می‌نمایم.

محتاج به گفتن نیست که حال روحی من به علت دوری از فامیل ـ

مخصوصاً شخص شما ـ از چه قرار و بر چه منوال است. و بدون مبالغه می‌توانم بگویم دقیقه نیست که از راه تصور با شما همراه نبوده و شما را در کارهائی که به عهده گرفته اید هدایت ننمایم.

حقیقتاً تنها چیزی که اسباب تسکین آلام روحی من می‌شود عشقی است که برای خدمت به کشور در شما سراغ دارم و اطمینان دارم که شما هم با پشتیبانی عقل راه صلاح و صواب را تشخیص داده در این کشاکش ـ کشتی استقلال کشور را که دچار تند باد حوادث شده است به ساحل نجات خواهید رسانید.

درباره مراجعت محمود و احمد و جریاناتی که پیش آمد البته مسبوق شدید. حال مایلم بدانم به چه نحو ممکن است وسائل مراجعت سایر شاهپورها را فراهم ساخت ـ ضرری ندارد اصل موضوع را همان طور که هست برای من بنویسید.

نکته دیگری را که لازم به ذکر می‌دانم قضیه توجه و مراقبت نسبت به افراد فامیل می‌باشد. زیرا به عقیده من طرز رفتار شما در خوشحال و راضی نگهداشتن آنها باید طوری باشد که همه از روی علاقه و ایمان فدائی شما باشند. این قسمت البته مربوط به پسرها بوده و در مورد مادر خودتان و سایر دخترها بدیهی است باید به چشم دیگری به آنها نگریست و اسباب آسایش آنها طوری فراهم گردد که هم خودشان همواره راضی و خوشنود باشند و هم انعکاس آن موجب تحسین و تمجید دوست و دشمن واقع گردد. مخصوصاً باید احترام علیاحضرت ملکه حفظ شده و گذشته از رعایت احوالات ایشان ـ تمام افراد فامیل از نصایح به موقع مشارالیها استفاده نمایند. دختر عزیزم علیاحضرت فوزیه را که هیچ وقت از خیال او فارغ نیستم مراقب بوده و وسائل آسایش ایشان را از هر جهت فراهم سازید. قضیه‌ای که تا حدی هم اسباب ناراحتی خیال من شده و در نامه قبل هم به آن اشاره کرده بودم ـ وضعیت داخلی مادر عبدالرضا [عصمت الملوک] می‌باشد. زیرا به طوری که البته در کاغذ خودتان نوشته بودید ـ خود او دارای تجربه کافی نبوده و اطرافیان هم از آن استفاده کرده او را دچار قرض می‌نمایند. و با این‌که من به

کرات کتباً و تلگرافاً او را متوجه ساخته‌ام که با بودن شما در تهران مراجعه به من خصوصاً نسبت به وضعیت زندگی موردی ندارد ـ مع هذا اخیراً ضمن تلگرافی از من تقاضا کرده بود که ترتیب پرداخت سیصد هزار ریال قرض او را بدهم ـ و غالباً هم از کمی ماهیانه شکایت می‌نماید. نسبت به این دو موضوع ـ یعنی پرداخت دین و تأمین مخارج ضروری ماهیانه توجه نمایید که حاجات او برآورده شود. لازم است خودتان مشارالیها را متوجه نمایید که در این قبیل موارد مستقیماً به خود شما مراجعه نماید ـ و مِن بعد هم اگر احتیاج داشته باشد قبل از این‌که به قرض متوسل شود از موضوع شما را مسبوق سازد. بی‌تردید اگر ضروری تشخیص بدهید مضایقه نخواهید کرد.

از دیدن دختر عزیزم اشرف که برای دیدن من رنج مسافرت را بر خود هموار نموده فوق‌العاده رضایت دارم و محتاج به سفارش نیست که او را باید تحت حمایت خود خوشدل نگاه دارید.

شهناز عزیزم را که هر دقیقه در بغل خود تصور می‌نمایم و آرزوی به حقیقت در آمدن فکر را دارم هزار بار می‌بوسم. در خاتمه سلامت و سعادت آن فرزند گرامی توام با موفقیت از خداوند خواستار بوده و امید وارم به زودی روزی برسد که همگی شاهد مرادمان را که تجدید دیدار باشد در آغوش گرفته و محرومیتها و ناملایمات گذشته را به طاق نسیان بسپاریم.

اطمینان دارم آمدن احمد و محمود به تهران اسباب تفریح خاطر شما مخصوصاً از طرف احمد فراهم خواهد شد. امضا ـ رضا (نقل از کتاب پهلویها سند شماره ۵ ـ ج۳ ص ۶۲)

نامه دیگر شاه مستعفی به فرزندش محمدرضا:

فرزند مکرم عزیزم را قربان می‌روم.

نامه مورخ ۲۴ اسفند ۱۳۲۲ که مژده سلامت فرزندان عزیزم را همراه داشت و به مناسبت همین روز [تولد من] نوشته شده بود واصل گردید و فوق‌العاده اسباب انبساط و مسرت خاطر مرا فراهم آورد.

قطعاً اطمینان دارم که بر خود شما و سایر افراد فامیل مبرهن و روشن است که من هم تنها تأسفم در آن روز دوری و محرومیت از دیدار همه شما بوده و با چشم دل ـ همه مخصوصاً آن فرزند گرامی را نزد خود می‌دیدم و لذت می‌بردم.

من کاملا از وضعیت روحی شما آگاه بوده و می‌توانم به خوبی حدس بزنم که شما باچه مصائب و مشکلاتی مواجه هستید. البته توضیحات شما بیشتر من را وارد کرده که در عین حال بیشتر بر تاسفم نسبت اوضاع زندگی شما افزود.

حقیقتاً اگر می‌دانستم که چنین وضعی پیش خواهد آمد مرگ را بر زندگی ترجیح داده و اقلاً خود را از تحمل بار افکار جانخراش خلاص می‌کردم. ولی باید دانست که در مقابل تقدیر ـ تدبیر جایز نبوده خواهی نخواهی مقدر انسان را به پرتگاه هائی که پیش بینی آن از قوه و قدرت بشر خارج است می‌کشاند.

[احتمالاً در همین زمان بود که بین محمدرضا و همسرش فوزیه اولین اختلافات زناشوئی پیدا شده بود و احتمال طلاق می‌رفت. شاید مطالب بالا که می‌گوید: « اگر می‌دانستم چنین وضعی پیش خواهد آمد مرگ را بر زندگی ترجیح داده و اقلا خود را از تحمل بار افکار جانخراش خلاص می‌کردم » در باره همین موضوع باشد. چون در همین موقع هم جدائی اشرف از شوهرش و هم نفاق بین شمس و شوهرش هم پیش آمد و رضا خان یک‌مرتبه ملاحظه کرد که هر سه فرزند بزرگش ـ که خودش بدون مشورت با آنها ـ برایشان همسر انتخاب کرده ـ در حال طلاق هستند].

با مراجعه مختصر به تاریخ می‌شود فهمید که چنین پیشامدی برای یک کشوری کاملاً بی‌سابقه بوده است ـ منتها حسن کار این بودکه من به صلاح کشور طریقه عاقلانه را اتخاذ کردم که تا حدی از خرابیهای بیشتری جلوگیری به عمل آمد.

در خصوص ازدواج اشرف با احمد شفیق باید گفت قسمت این‌طور بوده و

پیش آمده و آن را باید در عداد مقدرات محسوب نمود. حال باید دید نتیجه‌اش از چه قرار است. ان شاءالله مبارک است و امیدوارم موجبات آسایش و راحتی دختر عزیزم که غیر از این آرزوئی نمی شود داشت فراهم آید.

فرستادن بچه‌ها به بیروت که مخصوصاً از قرار معلوم کاملا وسائل تحصیل فراهم است فکر عاقلانه و مناسبی بوده و بهترین راه است که آن فرزند عزیز برای آموزش و پرورش آنها اتخاذ نموده اید. اگر چه ناچار مدارس آنجا دارای مقرراتی است که تجاوز از آن برای دانش آموزان میسر نیست و قطعاً دستورات کافی و جامع هم خود شما برای سر پرستی آنها صادر کرده اید. مع هذا مزید تاکید مناسب است که به سر پرست آنها مأموریت شدید داده شود که کاملاً مراقب وضعیت اخلاقی و تحصیلی آنها باشد و شما را ماه به ماه در جریان بگذارد تا اگر نواقص یا معایبی مشاهده می‌نمائید در صدد رفع آن برآیید.

هر چند غیر از شما که مسئولیت سر پرستی فامیل را عهده دار هستید نمی شود انتظار داشت. اما از این‌که با همه گرفتاریها مواظب رفتار فرد فرد فامیل هستید خیلی راضی و امید وارم و به همین جهت خواهش دارم نسبت به وضعیت شاهدخت فاطمه هم با مطالعه کامل هر طور که مقتضی باشد تصمیم بگیرید به طوری که اقلاً از جهت بچه‌ها ناراحتی خیالی برای من باقی نماند.

راجع به وضعیت روحی و اخلاقی مادر بچه‌ها [عصمت الملوک] که به آن اشاره کرده‌اید ـ هر چند به طوری که اگر در نظر شما باشد در ضمن صحبتها به شما گفته‌ام که او جز هیکلی بیش نبوده و توقعی به هیچ وجه به علت سادگی نمی شود از او داشت و رفتار کودکانه او معلول جهل بوده و نمی توان اهمیتی برای آن قائل شد. مع هذا این طور که به نظر می‌رسد متأسفانه بیشتر آشفتگی اوضاع خانوادگی از این جهت است که اشخاص کامل و صالحی که راه را از چاه تشخیص داده و سایرین را هم هدایت کنند بین فرزندان من پیدا نمی‌شود و الا این وضع غیر قابل اصلاح نبوده و اگر

اشخاص خیراندیشی وجود داشتند ممکن بود که از رفتار او به طور عاقلانه جلو گیری نمایند.

حال چون بالا خره ناچار او هم جزء فامیل است تصور می‌کنم بهترین طریق این باشد که به اشرف ماموریت بدهید که ازراه نصیحت و صلاح‌اندیشی وارد شده و به وضعیت مادر بچه‌ها سر و صورتی بدهد.

ضمناً لازم است که از مستخدمین او مخصوصاً اشخاصی که به نفع شخصی القائاتی به او می‌نمایندکاسته شود ـ از جمله رفیعا نامی است که با این‌که سابقاً گفته بودم اورا خارج نمایند مع هذا هنوز ـ از قرار معلوم ـ در خدمت خود بر قرار و به عنوان زیارت ـ مادر بچه‌ها را به مسافرت تشویق می‌نماید. باید او را خارج کرده و مستخدمین را به نسبت احتیاج تقلیل بدهند.

اشاره آن فرزند عزیز به کارهائی که در مدت تصدی من دست زده شده است مرا بیشتر از بیش در بحر تأسف و تاثر فرو برد. اما علت تألم بی‌اندازه من با آن‌چه که شما و سایر میهن پرستان فکر می‌کنند به کلی متفاوت است ـ زیرا تنها غصه من این است که دیگر بار افراد کشور فرومایگی و بی علاقگی خود را به حد اکمل نشان داده و از بوته آزمایش برای همیشه سر افکنده و خجل خارج شده‌اند. همین مسئله است که معرف روح ملت بوده و آن را نزد سایرین خفیف و پست جلوه می‌دهد. البته تغییر روحیه ملتی که قرنها با همین سجیه و فطرت روزشماری می‌کرده‌اند کار ساده و مختصری نبوده و همان طور که خودتان متذکر و متوجه شده‌اید محتاج به مرور زمان می‌باشد.

تنها دلخوشی فعلی من علاقمندی آن فرزند ارجمند به اصلاح امور کشور می‌باشد، و امید وارم در این راه خداوند با شما همراه بوده و بتوانید همان طوری که در اعلامیه انجمن تهران [منظور قرارداد بین ایران و روس و انگلیس است] وعده داده شده است با داشتن استقلال و به تدریج جاده تمدن کشور ـ روی شالوده‌ای که ریخته شده است ـ صاف و هموار نموده اسباب سر افرازی کشور را فراهم سازید.

من هم آرزوئی جز سر بلندی شما نداشته و با امید تجدید دیدار آن فرزند عزیز و سایر نورچشمان بالاخص دخترهای عزیزم فوزیه و شهناز نامه خود را خاتمه داده سلامت و عظمت شمارا از خداوند مسئلت دارم. (نقل از مجموعه اسناد پهلوی‌ها ـ کتاب پهلوی‌ها سند شماره ۶ جلد سوم ص ۶۲)

باز شکایت شاه سابق از بی پولی:

شاه سابق در آخر نامه بالا می‌نویسد: مدت بی سابقه است که پول برای من فرستاده نشده است. من موقعی که از ایران خارج شدم حساب جاری خودم را که بالغ بر ۸۵ میلیون ریال بود به محمود جم [وزیر دربار که از تهران تا بندرعباس در التزام بود] فرستادم که در موقع لزوم به ارز برای من حواله شود ـ بعد از مدتی کاغذی از محمود جم رسید که بعلت رفتن به مأموریت [سفارت مصر] پول را به شما تحویل داده است. تا کنون نسبت به اصل موضوع یعنی تبدیل به ارز اثری دیده نشده است. به هر حال به فرض این‌که مصرفی هم در این‌جا نداشته باشم مناسب است ترتیبی بدهند آن وجه به اسم من حواله شود. امضاـ رضا (نقل از منبع بالا سند شماره ۶ ص ۶۶)

ارسال پول برای شاه مستعفی:

در تاریخ ۲۳ فروردین ۱۳۲۳ (۱۲ آوریل ۱۹۴۴) تلگراف زیر از تهران رسید:

آقای ایزدی ـ ژوهانسبورگ ـ ۱۷هزار لیره به وسیله بانک شاهنشاهی حواله شده ـ ۱۵۰۰۰ لیره برای اعلیحضرت پهلوی ـ ۱۰۰۰ لیره برای والا حضرت علیرضا ـ ۵۰۰ لیره برای والاحضرت عبدالرضا ـ ۵۰۰ لیره برای والاحضرت غلامرضا. امضا حسین شکوه. (رئیس دفتر)

شمس پهلوی در ژوهانسبورگ تیر ۱۳۲۳:

همان‌طور که گفتیم وقتی که رادیو بی بی سی حال شاه سابق را در

موریس خطرناک اعلان کرد ـ در تهران اشرف خواهر همزاد محمدرضاشاه تصمیم می‌گیرد که بلا فاصله برای دیدن پدرش برود. پس از برگشت اشرف خواهرش شمس پهلوی هم تصمیم می‌گیرد به ژوهانسبورگ برود و از پدرش دیدار کند.

شمس در خاطراتش می‌نویسد که: «... وقتی پدرم را دیدم دستهای اورا بوسه کردم و در آغوش پدرم گریستم ـ از شوق گریستم ـ از شعف گریستم ـ پس از چند دقیقه ـ وقتی دو باره به چهره ایشان نگاه کردم خنده‌ای امید بخش بر لبانشان نشسته بود. چهره پدرم مانند چراغ نیم خاموشی که بر روغن آن افزوده باشند، دوباره پر نور شده بود. این دیدار و خبر هایی که از تهران برده بودم به اعلیحضرت پدرم شوق زندگی بخشید. دوباره ایشان را به رویاهای دور و دراز فرو برد.

من و پدرم ساعتها در کنار هم بودیم ـ می‌توانم بگویم در آن لحظات ـ من در کنار ایشان مانند رودخانه‌ای بودم که به دریا پیوسته باشد...

چند روز گذشت. رفته رفته به روزهای آخر تیر ماه نزدیک می‌شدیم... حال مزاجی پدرم با آمدن من به ژوهانسبورگ رو به بهبود گذاشته بود. همه فکر می‌کردیم که خطر از وجود ایشان رفع شده است. اما از این بی خبر بودیم که سرنوشت چه بازیها دارد.

آخرین نامه شاه سابق به فرزندش محمدرضا:

شاه مستعفی از ژوهانسبورگ چندین نامه به فرزندش فرستاده است که متأسفانه این نامه‌ها تاریخ ندارند ـ ولی چون از لحاظ تاریخی اهمیت زیاد دارند چند نامه را در اینجا نقل می‌کنیم:

فرزند ارجمند ـ اعلیحضرت همایون شاهنشاهی:

از رسیدن نامه آن فرزند که تنها مایه تسلی قلبی من محسوب می‌گردد به قدری خوشوقت و مسرور شدم که به بیان نمی گنجد ـ مخصوصاً احساساتی

که از خود بروز داده و از راه حق‌شناسی اشاره به محبتهای من نسبت به خودتان نموده بودید، بیشتر موجب منتهای خوشحالی و تسکین گردید. هر چند آن‌چه که من در حق شما کردم وظیفه حتمی پدری بوده اما به طوری که یکی دو مرتبه هم گفته‌ام ـ صرف‌نظر از علاقه پدر فرزندی ـ من از زمان طفولیت محبت و علاقه خاصی به شما داشته‌ام که شاید کمتر سابقه آن دیده شده باشد و این علاقه چون کاملاً فطری و طبیعی بوده و از نظر منفرد بودن شما نبود ـ هر قدر هم بعداً اولاد ذکور خداوند به من عطا فرمود نه تنها این حس در من رو به تخفیف ننهاد بلکه شدید تر شده و برای همیشه باقی خواهد ماند.

راجع به پیش آمد شهریور باید بدانید که اجتناب نا پذیر بوده و همسایه‌های ما همواره انتهاز فرصت می‌کردند تا موقعیتی به دست آورده و از آن برای مقاصد خود استفاده نمایند. به همین جهت هم به محض این‌که موقعیت روی خود را نشان داد بدون تامل آنها آن را استقبال کرده و کوچکترین غفلتی را به منظور در دست گرفتن و رقیت کشور جایز ندانستند.

[توضیح آن‌که: لغت « انتهاز » در « فرهنگ معین» به معنای غنیمت شمردن و منتظر فرصت بودن آمده است. و لغت « رقیت » در فرهنگ معین (به کسر راء و تشدید یا) به معنی « بندگی ـ غلامی و عبودیت » آمده است. کاربرد این لغتها از طرف شاه مستعفی باعث تعجب است].

چون تکلیف و وظیفه من هم پیش بینی مآل کار و صلاح کشور بود برای احتراز از غلیظ شدن ماده ـ که قطعاً به ضرر کشور تمام می‌شد ـ رویه‌ای را که مسبوقید انتخاب کردم و اطمینان کامل دارم که اگر غیر از این فکر و رویه دیگری تعقیب می‌شد چه سختیها و بدبختیهای دیگری که برای کشور پیش نمی‌آمد؟ مگر این‌که در همان اوان کار ـ بر از بین رفتن من تمام می‌شد که آن هم محتاج به مدت بود و در آن فاصله کم هم عواقب و خیمی برای ملت فقیر و کشور ضعیف ـ بی دلیل ایجاد شده بود. به هر حال راهی را که من از خلال آن حوادث پیموده‌ام تنها جاده‌ای بود که به نجات کشور انتها

پیدا می‌کرد. با آنکه هنوز هیچ کس شاید از علت غائی این عمل اطلاعی نداشته باشد.

اما شما خود می‌دانید که در مجلس [منظور: جلسه‌ای است که شاه مستعفی با وزرا داشته] با حضور شما اظهار کردم که حاضرم با هر فداکاری [ای] که مقصود از آن محفوظ ماندن کشور باشد تن در دهم. دلیلی هم نداشتم کسی از این موضوع اطلاع حاصل نماید. اما وظیفه وجدانی و سوابق کار چنین ایجاب می‌کرد که من هر فداکاری [ای] را استقبال نمایم. اگر... [ناخوانا] به اجانب... [نا خوانا] این را نمی‌گفتم همواره و بدون زحمت در کشور مستقر شده و مهمان سویسی هم دعوت کردند [معنای این جمله مفهوم نشد]

ولی به طور کلی نتیجه منظوره که مظلومیت کشور ایران و شرارت آنها در دنیا معلوم شد و این خود سندی است برای کشور که در هر موقع می‌تواند از آن استفاده نماید که دلیل... [نا خوانا] قراردادهای تضمین استقلال کشور ایران را خواهی نه‌خواهی امضا کردند. و به هر حال وضعیت این‌طور پیش‌آمد و من خواستم فداکاری را به احسن وجه انجام دهم.

حال که به این صورت اداره امور کشور به عهده شما محول شده است ـ به شما نصیحت می‌کنم که در امور سیاسی مراقب اوضاع و احوال باشید...

اگر بتوانید یکی دو نفر ایرانی بی غرض با اطلاع انتخاب نموده و آنها را در کارها طرف مشورت قرار بدهید ضرری نخواهد داشت هر چند من شخصاً چنین اشخاصی را سراغ ندارم ـ اما وجود این قبیل اشخاص در صورتی که یافت شود، شاید بی اثر نباشد آن‌چه را من از دور استنباط می‌کنم باید شما در رفتار خود با دولت هائی که فعلاً درایران هستند حزم و احتیاط را به هیچ وجه از دست ندهید. زیرا تا حال سرو کار با دو دولت بوده و حال با سه دولت است و بی‌تردید حفظ موازنه مشکل‌تر خواهد بود. اما به هر نحو که ممکن است بر شما لازم است کوشش نمائید توازن را از دست نداده و علاقه خاصی نسبت به یک طرف که موجب دلتنگی یک یا دو سمت دیگر بشود از خود

نشان ندهید زیرا شرط عقل نمی‌باشد.

هر چند هم ممکن است عملیات یا بدرفتاری طرفی طوری باشد که ایجاب نماید انسان از همه چیز صرف نظر کند ـ اما در همین موقع است که باید ناچار بیشتر بر خود مسلط بوده و با قوت صبر و بردباری موازنه را حفظ و نا ملایمات را خرد نمائید. البته تمام این جریانات موقتی بوده و باید با دقت خاتمه جنگ را نگریسته و منتظر بود که وضعیت روشن شود و تکالیف دول معین گردد.

بدیهی است که اگر بعداً موضوع احقاق حق مورد توجه واقع گردد ـ با دسیسه هائی که در کار ضعیف کردن ایران بوده ـ ایران دارای ادعاهائی خواهد بود که محتاج به رسیدگی بوده و در این ادعاها محق می‌باشد.

این مطالبی که در بالا گفته شد از روی قراین حدسیات به دست آمده است و به این جهت اگر راجع به حفظ موازنه اتخاذ نظر دیگری اقتضا داشته باشد موضوع جدا گانه‌ای خواهد بود.

حال من بد نیست و به نحوی روزگار می‌گذرد. موضوع مسافرت شاهدخت اشرف و آمدن او گرچه موجب نعمت مترقب بوده و تسکین آلام گردید اما اگر همان‌طور که خود آنها فکر می‌کردند قبلاً اجازه خواسته بودند موافقت نمی‌کردم و حتی مسافرت ملکه و آنها به مصر تصورات گوناگونی برای من تولید کرده و موجب نگرانی گردید و همین قدر که از خبر مراجعت آنها مسبوق شدم بی‌اندازه اسباب خوشحالی فراهم آمد ـ زیرا مطمئن بودم که مراجعت آنها سهل و آسان نبوده و شاید علل و نظریات دیگری هم در تشویق آنها به مسافرت دخالت داشته است.

مطلبی را که محتاج به سفارش خاص می‌دانم موضوع نورچشم عزیزم علیاحضرت فوزیه است. زیرا صرف نظر از عوالم زناشوئی ـ وجود او برای شما نعمت بزرگی است که نباید با بی اهمیتی تلقی شود. دوری از شهناز عزیزم به قدری در من موثر است که آنی از خیال او فارغ نیستم و منتهای آرزوی من این است که او را همیشه در آغوش خود داشته باشم.

با این‌که محتاج به ذکر نمی‌دانم که یکی از تکالیف آن فرزند مهربان ایجاد یگانگی و مودت بین فامیل می‌باشد. مع هذا تاکیداً باید اضافه نمایم که این اتحاد موقعی صورت عمل به خود خواهد گرفت که تمام افراد فامیل یکایک از انوار محبت شما بهره مند شده و حتی اگر قصوری هم از آنها سر بزند با اغماض نگریسته و نگذارند محل امیدی جز شخص خودتان برای آنها تصور شود.

در خاتمه سلامت و سعادت آن فرزند ارجمند را از خداوند خواستاربوده و امیدوارم به زودی توفیقی نصیب گردد که تمام فامیل از دیدار یکدیگر خوشوقت شده رفع تمام خستگیهای گذشته بشود ـ امضا: رضا (نقل از کتاب پهلوی‌ها ـ سند شماره ۴ ج۳ ص ۶۱)

آخرین روزهای شاه سابق: نقل از آقای ایزدی

در کتاب « ایران در عصر پهلوی چاپ لندن » از قول آقای ایزدی مقاله‌ای چاپ شده و در آن می‌نویسد:

« مرداد ۱۳۲۳ بیماری رضاشاه شدت کرده بود. وقتی دکتر پروسی طبیب قلب بالای سر ایشان بود ـ اعلیحضرت می‌گفت به دکتر بگوئید مرض من را چه تشخیص داده ـ دوا دردِ من را علاج نمی‌کند. من درد وطن دارم آنها نمی‌توانند من را خوب کنند.

بیماری که در آستانه مرگ بود دوا نمی‌خورد ـ بارها گفته بود من درد وطن دارم ـ او راست می‌گفت ـ چون در تمام مدتی که زمامدار ایران بود یک روز نشد که بیمار شده باشد. در این زندگی ۲۴ ساله از روز کودتا تا روز مرگ فقط در این سالها که دور از ایران بود بیمار بود. در حقیقت بیماری او روزی شروع شد که از اصفهان به طرف کرمان حرکت کرد تا از آنجا از راه بند عباس ـ از ایران بیرون رود. قبل از آن هیچ یک از اطرافیان شاه به‌خاطر نداشتند که وی شکایتی از پیری و بیماری بکند.

نخستین بیماری که به شاه روی آورد خستگی و کوفتگی اعصاب بود.

[از ۲۱ شهریور که بولارد وزیر مختار انگلیس پیغام داده بود شاه باید در ظرف ۵ روز استعفا دهد و از ایران خارج شود ـ گفتیم که آقای نصرالله انتظام (رئیس تشریفات آن روز دربار) گفته بود در این ۴ روز رضاشاه نه غذا خورد و نه خوابید و این شروع بیماری عصبی و جهار هاضمه و قلب او بود].

ایزدی در ادامه می‌گوید:

شاه آن‌قدر حساس شده بود که کوچکترین صدائی اورا رنج می‌داد. به همین جهت در کرمان که بودیم وقتی می‌خواستند بشقابها و ظرفها را روی میز بچینند یک پارچه ضخیم زیر رو میزی می‌انداختند که صدا بلند نکند ـ صدای ظروف هم شاه را رنج می‌داد. در کرمان رضاشاه ـ سرما خوردگی پیدا کرد و در این‌جا بود که وقتی از اطاق بیرون آمد همه دیدند که دستمالی سفید به گردنش بسته است. رضاشاه در کرمان به تب گرفتار شد و هنگامی‌که از ایران خارج می‌شد یک تن رنجور را به‌داخل کشتی بردند. در کشتی در چند روز اول زیاد حال او بد نبود ولی وقتی کشتی به کرانه‌های بمبئی رسید و به او گفتند که به طرف موریس حرکت خواهند کرد ـ ضربه سختی بر او وارد آمد. از همین جا بود که یک‌باره حال شاه مستعفی به هم خورد.

« در ژوهانسبورگ دکتر فراوان تر از دوربان بود و هنگامی‌که اعلیحضرت به این شهر منتقل شدند ـ دندانهای مصنوعی خود را هم عوض کردند ولی هنوز مدتی از اقامتشان نگذشته بود که دل درد ایشان شدت پیدا کرد. مدتی از اطاق بیرون نمی‌رفتند. اعلیحضرت همین‌طور دل درد داشتند تا این‌که شبی هنگامی‌که در اطاق راه می‌رفتند به سختی به زمین خوردند و سر و صورتشان مجروح شد. پزشکان پس از معاینه اظهار داشتند که شاه دچار حمله قلبی شدیدی شده و مرگ او نزدیک است.

بخش بیست و یکم

درگذشت شاه سابق

قرآن مجید در آیه ۳۵ سوره انبیاء می‌فرماید:

كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبْلوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ إِلَيْنا تُرْجَعونَ *

هر کسی طعم مرگ را می‌چشد ـ و شما را به خیر و شر می‌آزماییم و همه به نزد ما بازمی‌گردید.

فوت شاه سابق به روایت ایزدی:

ایزدی در خاطراتش می‌نویسد: « شاه در اثر فشارهای عصبی مریض شد. قلب او خوب کار نمی‌کرد. برای او پزشک می‌آوردند پزشک را نمی‌پذیرفت. در اواخر زندگی در ژوهانسبورگ حال او بدتر شد و موافقت کرد پزشک را به پذیرد ـ پزشک آمد و پس از معاینه شاه دستور داد که شاه باید استراحت کند و از پله‌های ساختمان بالا و پائین نرود.

چند روز پس از این معاینه ـ آغاز شب دل درد شدیدی به شاه دست داد. در همان شب در ساعت حدود ۴/۵ بعد از نصف شب ـ هنگامی‌که برای رفتن به محل توالت از تختخواب پائین می‌آید دچار حمله قلبی شدیدی شده و به زحمت خود را به نزدیک تخت خواب می‌رساند و در همان‌جا به سختی زمین می‌خورد به طوری‌که از ناحیه دست و صورت مجروح گردیده ـ

از هوش می‌رود. فوراً ماجرا را به اطلاع دکتر پروسی و یکی از پروفسورهای متخصص امراض قلبی اطلاع دادیم ـ بلافاصله هر دو برای معاینه بیمار حاضر شدند و پس از معاینه اعلام کردند که حمله قلبی بسیار شدید بوده و امید نداریم بیمار تا ده ساعت دیگر زنده بماند ـ مع هذا بلا درنگ معالجات شروع شد و چون شاه به سختی نفس می‌کشید دستور تنفس مصنوعی دادند و تزریقات ضروری هم انجام گرفت.

در نتیجه این حمله شدید قلبی رضاشاه هشت روز گرفتار تختخواب شد و چند روز اول در اغما و بیهوشی بسر برد. در زمان بستری شدن شاه بانوی صاحبخانه یعنی « بانو اکین » پرستاری اورا به عهده داشت.در این مدت دکتر تنکین هم برای اطلاع از احوال شاه به این‌جا می‌آمد. احوال مزاجی شاه کمی به بهبودی گذارده بود و شب فرزندان خصوصاً شمس دور پدرشان بودند.

فوت شاه سابق به روایت شمس پهلوی:

شب چهارم مرداد بود. آن شب پدر بزرگوارم بیش از همه ما خوشحال بودند ـ می‌خندیدند ـ سخنان شیرین و مهر آمیز به زبان می‌آوردند. سر میز شام وقتی صحبتهای ما مثل همیشه در باره ایران گل‌انداخت ـ من از والاحضرت شهناز ـ نوه کوچک اعلیحضرت پدر بزرگوارم صحبت کردم. تعریفهای من بر چهره غم‌آلود و پُرچین چروک پدرم تبسمی نمودار ساخت. لبخندی که رنگ نداشت و در عین حال هزار رنگ داشت.

آن شب هر گز هیچ‌کدام از ما فکر نمی کردیم این آخرین شب زندگی پدر بزرگوارمان رضاشاه است. وقتی ساعت زنگ ساعت ده شب را اعلام کرد ـ اعلیحضرت به عادت همیشگی از جای بر خاستند ـ با لبخند و نگاه غم آلودشان از همه ما خدا حافظی کردند و به اطاق خود رفتند...

سید محمود ـ پیشخدمت مخصوص اعلیحضرت چند قرص با یک تنگ آب روی میز بغل رختخواب ایشان گذاشت. دکتر « پروسی » قرص خواب‌آور برای پدرم تجویز کرده بود. سید محمود آهسته به طرف در خروجی روانه

شد. همین‌که خواست از اتاق خارج شود اعلیحضرت آهسته گفته بودند: محمود چراغ را خاموش کن. سید محمود چراغ را خاموش کرد و آهسته به اتاق خودش که کنار اتاق پدرم بود رفت.

آن شب برای من یک شب عجیب بود. مثل هر شب نبود. نمی‌دانم چرا مضطرب بودم ـ خوابم نمی‌برد ـ دلم شور می‌زد و احساس می‌کردم که اتفاق تلخی در انتظار ماست.... هرگز تصور نمی‌کردم که پدرم آن شب ـ دور از وطن در تنهائی و غربت چشم از جهان خواهد بست...

ساعت شش صبح روز چهارشنبه چهارم مرداد ۱۳۲۲ بود. من هنوز از خواب بیدار نشده بودم که صدای در را شنیدم. سید محمود پیشخدمت مخصوص اعلیحضرت را دیدم که سراپا غرق در تشویش و اضطراب است. پرسیدم سید محمود چه شده؟ جواب داد: اعلیحضرت از خواب بیدار نمی‌شوند. گفتم شاید شب را بی‌خوابی کشیده‌اند و حالا خوابشان برده است.

سید محمود ـ که معلوم بود قبلاً وارد اتاق شده و خطر را احساس کرده جواب داد: « شما خوب است همین حالا اعلحضرت را ببینید »

فوراً لباس پوشیده و خود را به خوابگاه اعلیحضرت رساندم. چهره اعلیحضرت خیلی آرام بود و اصلاً اثری از مرگ در آن دیده نمی‌شد. دست اعلیحضرت را که هنوز گرم بود به دست گرفتم و به آرامی گفتم: « حال مبارک چطور است؟ » جوابی نشنیدم. چند بار سئوال خود را بلند تر تکرار کردم و باز هم جوابی نشنیدم.

در این موقع بود که احساس خطر نموده و فوراً خود را به تلفن رساندم و به دکتر « پروسی » اطلاع دادم که فوراً خود را برساند. پس از چند دقیقه دکتر پروسی و پروفسور متخصص امراض قلب و دکتر « تنکین » در بالین اعلیحضرت حضور یافتند. پس از لحظه‌ای دکتر پروسی اطلاع داد که در ساعت ۵ صبح حمله قلبی شدید بار دیگر عارض اعلیحضرت شده و در نتیجه این حملات فوت شده‌اند. »

اطلاع به دادستان محل و محافظ انگلیسی شاه:

فوراً آقای « تنکین » مأمور انگلیسی محافظ شاه سابق که خود را (مشاور سیاسی) شاه سابق می‌خواند ـ خبر می‌کنند ـ هم‌چنین طبق مقررات محلی دادستان محل را هم مطلع می‌کند و اموال و اثاثیه را تحت نظر قرار می‌دهند و شاه را مومیائی کرده لباس رسمی نظامی بر تنش می‌کنند و گواهی فوت شاه را می‌نویسند.

غلامرضا پهلوی در خاطراتش می‌نویسد: « اعلیحضرت پدرم در آن روزها لباس سویل می‌پوشیدند ولی پس از فوت لباس نظامی ایشان را بر تنشان پوشانیده ـ همه نشانهایشان را هم به سینه شان نصب کردند و در این حال عکسی از اعلیحضرت برداشته شد که فعلاً در نزد اعلیحضرت همایونی (محمدرضاشاه) است »

[قرار بود جنازه را به تهران بیاورند و در عمارت سنگی سعدآباد بالای تپه علی خان دفن کنند ولی بعداً به جهات سیاسی و غیر سیاسی از حمل جنازه به تهران خودداری می‌شود و او را به مصر می‌فرستند و در مسجد رفاعی بطور امانی دفن می‌کنند.]

گواهی فوت شاه سابق:

ـ من (نویسنده این کتاب) در مسافرتی کاری که به ژوهانسبورگ کرده بودم ـ وقتی که کارم تمام شد ـ برای تشکر و خداحافظی نزد آقای مولر (وزیر خارجه) رفتم و گفتم که معرفی من به آقای اسکات چقدر جالب بود و از او خواستم که اگر ممکن است کمک کند تا من پرونده رضاشاه را که در وزارت خارجه است ببینم. او اقدام کرد و گفتند پس از فوت شاه سابق پرونده به وزارت دادگستری فرستاده شده و اکنون آن‌جاست. پرسیدم به چه دلیل به وزارت دادگستری فرستاده شده ـ گفتند پس از فوت رضاشاه موضوع مالیات بر ارث او مطرح شد. دولت نمی‌خواست وارد یک موضوع پیچیده قانونی شود و در ضمن رضاشاه در حقیقت میهمان این کشور بوده ـ بدین

جهت دولت تصمیم می‌گیرد که یک لایحه قانونی تهیه و به مجلس بفرستد و رضاشاه از پرداخت مالیات بر ارث معاف گردد. بدین جهت پروند رضاشاه از وزارت خارجه به وزارت دادگستری فرستاده شده تا لایحه تهیه گردد. و بعد هم پروند همان‌جا نگهداری شده است. از او پرسیدم که ممکن است ترتیبی داده شود که من پرونده را نگاه کنم. او با خوشروئی تمام ترتیب این کار را داد. روزبعد با نماینده وزارت خارجه به وزارت دادگستری رفتم و پروند را به من دادند که نگاه کنم.

این پروند شامل مکاتبات دولت انگلیس با دولت افریقای جنوبی برای موافقت با اقامت شاه سابق در افریقا بود. بعد مکاتبات و گزارشات ماهیانه از وضع شاه سابق و نامه‌های متفرقه دیگر. بعد لایحه معافیت از پرداخت مالیات بر ارث و تصویب مجلس و غیره همه در پرونده بود. آخرین اوراق ـ یکی گذرنامه رضاشاه بود و دیگری گواهی فوت او به امضای مأمور انگلیسی.

به فردی که پرونده را آورد بود گفتم که من در ضمن کار دولتی تاریخ نویس هم هستم و از او خواهش کردم که یک برگ یادگاری از این پرونده به من بدهد تا در کتابم چاپ کنم. او اول امتناع کرد ولی چون اصرار من را دید و از طرفی گواهی فوت رضاشاه ـ هم در دو نسخه (اصل و کپی) تهیه شده بود ـ او کپی این گواهی را که امضای آن اصل بود به عنوان یادگار به من داد.

این گواهی فوت یک صفحه است و عبارت است از یک فرم چاپی که آن‌را پرکرده‌اند. روی این گواهی اول اسم « رضاشاه پهلوی ـ شاه سابق ایران » نوشته شده ـ بعد نام همسران او نوشته شده ـ بعد نام تمام فرزندان او و بعد صورت دارائی او در آفریقای جنوبی ذکر شده است.که عبارت بوده از تعدادی قالی ایرانی ـ تعدادی تابلو نقاشی و تعدادی سکه تاجگذاری رضاشاه و غیره.

خبر فوت شاه سابق در تهران:

بعد از این‌که خبر فوت شاه مستعفی به تهران رسید ـ با اقداماتی که نزد سفارت انگلیس در تهران به‌عمل آمد قرار شد « کمیسیون عالی انگلیس در

پایتخت افریقای جنوبی ـ در کار مومیائی جسد و انتقال آن به قاهره کمک کند. به همین جهت تلگراف زیر به آقای ایزدی مخابره شد:

تلگراف:

« از قصر همایونی ـ تهران ـ به آقای ایزدی ملتزم رکاب همایونی رضا پهلوی ـ ژوهانسبورگ:

از کمیسیون عالی انگلیس در پرتوریا در خواست شده تا سفارت به جدیت همه گونه تسهیلات در اختیارتان قرار دهد ـ با شما تماس می‌گیرند »

این تلگراف در ـ اول اوت ۱۹۴۴ (۱۰ مرداد ۱۳۲۳ یعنی ۵ روز پس از فوت شاه مستعفی) به ژوهانسبورگ می‌رسد.

حمل جنازه شاه سابق به مصر:

شاپور غلامرضا در خاطراتش می‌گوید:

ما [پس از فوت اعلیحضرت رضاشاه] دو ماه دیگر هم در همان شهر اقامت نمودیم [یعنی تا مهرماه ۱۳۲۳] ـ محفل ما با فقدان ایشان خاموش و چشمان ما همیشه اشکبار بود.

پس از دو ماه به دستور اعلیحضرت همایونی [محمدرضاشاه] عازم قاهره شدیم و جنازه اعلیحضرت فقید را با خود به مصر بردیم. در پورت سعید و قاهره استقبال شایانی از جنازه اعلیحضرت به‌عمل آمد.جنازه را روی توپ گذاشته بودند و پرچم شیر و خورشید روی جنازه ایشان کشیده شده بود. چند واحد ارتش مصر در سراسر مسیر جنازه صف کشیده بودند و مارش عزا نواخته می‌شد ـ سواره نظام مصری جنازه را مشایعت می‌کرد و هواپیماها بر فراز مسیر جنازه پرواز می‌نمودند.

تمام طبقات مصری ـ علما ـ وزراء ـ رجال ـ نمایندگان سیاسی مقیم مصر و صدها هزار تن از مردم مصر در تشییع جنازه شرکت نمودند و احساسات صمیمانه و بی نظیری ابراز داشتند.

جنازه اعلیحضرت با طرز خاصی مومیائی و در مسجد « رفاعی » به امانت گذاشته شد ـ این مسجد مقبره خاندان مصر است.

جنازه شاه در مصر ـ نقل از یادداشتهای دکتر غنی:

هنگامی‌که جنازه رضاشاه را از افریقای جنوبی به مصر فرستادند ـ دکتر قاسم غنی سفیر ایران در مصر بود.

دکتر قاسم غنی یادداشتهای روزانه خود را نوشته و فرزندش دکتر غنی ـ پس از انقلاب اسلامی ـ یادداشتهای پدر را جمع و در ۱۱ جلد کتاب در لندن منتشر کرد.

در جلد ششم صفحه ۳۹۰ این خاطرات ـ دکتر قاسم غنی می‌نویسد: « چهار شنبه ۵ آبان ۱۳۳۷ ـ مطابق ۲۷ اکتبر ۱۹۴۸ ـ صبح ساعت ۶ به فرودگاه رفتم. محتویات صندوق که سر آن بسته بود به موجب صورت مجلس که داده‌اند عبارت است از:

۲۸ سکه قدیمی طلا	۹/۲۵
یک سکه قدیمی طلا	۱۰۸ / ۵
۲۲۷ سکه تاجگذاری رضاشاه پهلوی ۲۷ اونس	۳۱۷/۱۰
۱۰ سکه سنگین طلا قدیمی ۵/۱۰ عیاری ۳ اونس ۱۰/۵ اونس	۴۱/۱۰
یک جا سیگاری ۱۸ عیار طلا ۲ اونس	۴۹
۱۱۸ قیراط ساعت طلای پاکت فیلیپ	۵۶
۱۲۲ قیراط سینی طلا ۶۲ اونس	۶۳۰
برس و آئینه مطلا	۴/۵۰
یک قلم پارکر و مداد پارکر طلا در یک جعبه	۴/۵
۱۰۰۱ سکه تاج گذاری خود رضاشاه به وزن ۱۲۳/۵ اونس	۱۴۵۲
ساعت پلاتین با ۸۸ الماس روی آن	۱۲۶
دوربین چشمی زایس ۸ در ۴۰	۶۰
مارک مخصوص سلطنتی طلا به وزن ۲/۵ اونس	۲۸

من اعلام می‌دارم که صورت بالا یک ارزیابی حقیقی در وضع امروز است.

تاریخ ۵ اگوست ۱۹۴۸ ـ امضا: S.Geaves (جواهر فروش).

[متأسفانه واحد ارزش اقلام فوق معلوم نشد ولی به هر صورت یا واحد پول در افریقای جنوبی است که « راند » نامیده می‌شد و یا به پوند انگلیسی می‌باشد.]

موضوع شمشیر مرصع:

مجله خواندنیها شماره ۱۰۲ سال ۳۱ به نقل از مجله مصری « روز السیف » مطالبی نقل می‌کند که خلاصه آن چنین است:

«... علاوه بر اشیاء فوق یک شمشیر مطلای جواهر نشان ـ که هنگام فتح چهریق ـ صنعتگران اصفهان ساخته و تقدیم شاه سابق نموده بودند ـ نزد شاه بوده که هنگام تشییع جنازه در سینی قرا داده شده بود و جلو جنازه همراه نشانهای شاه حمل می‌شد ـ پس از اتمام تشریفات به سفیر ایران تحویل داده نشد. سفیر ایران پس از تحقیق متوجه می‌شود که نزد ملک فاروق برادر فوزیه ملکه ایران است. وقتی تحویل این شمشیر را می‌خواهند ملک فاروق پیام می‌دهد که محمدرضاشاه طلاقنامه فوزیه را بفرستد تا شمشیر تحویل داده شود. فوزیه در آن هنگام به صورت قهر از تهران به قاهره رفته بود و تقاضای طلاق کرده بود ولی محمدرضاشاه حاضر به طلاق نبود... شمشیر فوق هنگام مصادره اموال ملک فاروق در بین اموال او بدست می‌آید... »

مراسم سوگواری در تهران:

در گاهنامه ۵۰ سال سلطنت نوشته شده است. در بار به مناسبت فوت رضاشاه سه ماه عزاداری اعلام کرد. هم‌چنین به فرمان محمدرضاشاه مقرر شد به مناسبت درگذشت رضاشاه به مدت سه شب هر شب سه هزار نفر از بینوایان و مستمندان در شمیران و جنوب تهران و شهر ری اطعام شوند. ساعد نخست‌وزیر و آقای سید محمد صادق طباطبائی رئیس مجلس شورای

ملی نطق هائی درباره درگذشت رضاشاه ایراد کردند و دوازده نفر از نمایندگان مجلس انتخاب شدند تا برای عرض تسلیت به پیشگاه شاه شرفیاب شوند. نخست‌وزیر ـ هیئت وزیران ـ هیئت رئیسه و ۱۲ نماینده منتخب مجلس ـ نمایندگان انجمن شهر ـ هیئت منتخب افسران ارشد ارتش ـ عده‌ای از علما برای عرض تسلیت به پیشگاه شاه شرفیاب شدند.

رضاشاه بعد از مرگ:

در کتاب « ظهور و سقوط سلطنت پهلوی » که در سال ۱۳۶۹ توسط موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی در تهران چاپ شد (ص ۱۱۴) می‌نویسد: « رضا خان در تاریخ ۴ مرداد ۱۳۲۳ در ژوهانسبورگ در اثر سکته مرد. در آن زمان هنوز شرایط داخلی فراهم نبود و جو شدید ضد رضا خان در کشور باقی بود. جنازه را به مصر بردند و حدود شش سال در آنجا امانت گذاشتند.

به تدریج که شرایط کشور فراهم شد مقدمات بازگرداندن جنازه به ایران تدارک دیده شد. در سال ۱۳۲۸ برای رضا خان عنوان « کبیر » را در مجلس تصویب کردند و بعداً جسد اورا به ایران آوردند. (سپهبد) رزم آرا که رئیس ستاد ارتش بود ـ مسئول انتقال جنازه به تهران شد و به مصر رفت و جنازه را با تشریفات خاصی از طریق دریا به خرمشهر و سپس از طریق راه آهن به تهران آورد... و اورا در شهر ری نزدیک حرم شاه عبدالعظیم در مقبره‌ای که برایش تهیه کرده بودند به خاک سپردند »

تقارن عجیب و تکرار تاریخ:

در کتاب خاطرات « شترها باید بروند ـ نوشته سر ریدر بولارد ـ وزیر مختار انگلیس در ایران ـ ترجمه حسین ابوترابیان ـ چاپ نشر نو سال ۱۳۶۲ در زیر نویس صفحه ۱۷۱ نوشته است که رضاشاه در شب پنجم مرداد ۱۳۲۳ در ژوهانسبورگ (در قاره افریقا) در گذشت و عجب این‌جاست که

پسرش محمدرضا نیز در روز ۵ مرداد ۱۳۵۹ در قاهره از دنیا رفت.

[چون رضاشاه در شب بین روز ۴ و ۵ مرداد فوت کرد برخی فوت اورا روز ۴ مرداد نوشته‌اند.]

جنازه رضاشاه را مومیائی کرده به قاهره فرستادند و در آنجا با تشریفات رسمی در مسجد « رفاعی» که محل دفن شاهان مصر است ـ در قبری به امانت گذاردند. باز عجب این‌جاست که پسرش محمدرضاشاه نیز در قاهره از دنیا رفت و جنازه اورا مومیائی کردند و با تشریفات رسمی به همان مسجد رفاعی بردند و در همان قبری که پدرش را به مدتی به امانت گذارده بودند به امانت گذاشتند.

[تاریخ فوت رضاشاه در ژوهانسبورگ طبق گواهی رسمی دولت افریقا ۲۶ جولای ۱۹۴۴ نوشته شده است.]

خرید خانه اسکات برای دو لت ایران:

من (نویسنده این کتاب) در مسافرت خود به افریقای جنوبی ـ که داستان آن گذشت ـ قبل از مراجعت به ایران نزد آقای اسکات (مالک خانه‌ای که شاه مستعفی اجاره کرده بود) رفتم و موضوع امکان فروش آن خانه را به دولت ایران مطرح کردم. او گفت:

« من علاقه خاصی به این خانه دارم و فروش آن برای من امکان ندارد. بعد گفت که پدر من اسکاتلندی بود. اسکاتلندیها به خانه خود علاقه دارند.

بعد داستان مهاجرت پدرش را از اسکاتلند به افریقای جنوبی تعریف کرد و گفت پدرم وقتی که تصمیم به مهاجرت به افریقای جنوبی گرفت ـ بزرگترین مشکل او ترک خانه‌اش در اسکاتلند بود. بالاخره او تصمیم گرفت خانه‌اش را که از سنگ ساخته شده بود همراه خود به آفریقا بیاورد. مهندسین آمدند و تمام سنگهای خانه را شماره گذاری کردند ـ در و پنجره و بخاری و آشپزخانه و آنچه در خانه بود شماره گذاری کردند و نقشه محل نصب آن‌را یادداشت کردند. آن‌وقت خانه را قطعه قطعه پیاده کردند و در کشتی

گذاردند و به این‌جا آوردند و در زمین بزرگی که خریده بود ـ دو باره خانه را قطعه به قطعه با همان سنگها بنا کردند و در و پنجره و بخاری و آشپزخانه را بجای خود سوار کردند و خانه شد عیناً مانند ساختمان اول ـ با همان مصالح. این خانه هم اکنون در مزرعه‌ای که ما داریم وجود دارد و ما روزهای تعطیل به آنجا می‌رویم.

بعد پدرم این خانه را که اکنون ما در آن هستیم ساخت ـ ما همه در این خانه زندگی کرده‌ایم ـ من در اینجا عروسی کردم ـ یگانه دخترم این‌جا دنیا آمد و من هم تا زنده هستم در این خانه خواهم بود »

پس از اصرار من گفت حاضر است تا زنده است در این خانه زندگی کند و وصیت کند که خانه را بعد از او به دولت ایران بدهند. (مجانی)

از متن صحبتهای او معلوم بود که حاضر است خانه را هم اکنون به ایران بدهد ـ مشروط بر این‌که تا زنده است در آن خانه زندگی کند.

برای من تا همین‌جا کافی بود. در مراجعت پس از گزارش کار اداری خود موضوع خانه را هم به وزارت امور خارجه گزارش دادم. آنها هم مطلب را به شاه نوشتند ولی محمدرضاشاه هر گز علاقه‌ای به پدر و کارهای مربوط به او نداشت. شنیدم نامه را خوانده و شانه‌های خود را بالا انداخته بود.

متأسفانه وزارت خارجه موضوع را دنبال می‌کند و فرد نا مناسبی را (که سابقه سفارت هم داشت) به دنبال خرید این خانه به افریقا می‌فرستد و خانه را با زور ـ دولتی و سیاسی و نارضایتی از آقای اسکات با قیمتی ۵۰ در صد بالاتر از قیمت رسمی می‌خرند و آنجا را تبدیل به موزه ایران می‌کنند. و بعد دو نفر را برای تزئین موزه به آنجا می‌فرستند.

*** من حدود ۸ سال بعد باز برای مأموریت اداری به آفریقای جنوبی رفتم و در ضمن از این موزه دیدار کردم.

جز چند فرش ایرانی و چند تابلوی فرنگی چیزی از ایران در آن ندیدم. از پله طبقه اول به پله طبقه دوم که رفتم ـ یک شمشیر و یک سپر به دیوار آویزان کرده بودند ـ که بسیار بی معنی و چنین می‌نمود که رضاشاه مانند

نادرشاه با شمشیر و سپر جنگ می‌کرده است. در اطاق خواب رضاشاه هم قفسه شیشه‌ای بود که یک دست لباس رسمی رضاشاه در آن آویران بود.

با دیدن این موزه!!! از خود شرمسار شدم که چرا باید بدون رضایت صاحب خانه این‌گونه این خانه را با تهدید و زور از چنگ صاحب آن در آورند و نامی سیاه در باره ایران در افریقای سیاه برای همیشه باقی گذاراند.

گوئی این سنت دیرینه ماست که حتی کار خوب خودمان را هم باید با زور انجام دهیم...

[من هنگامی‌که در افریقای جنوبی بودم با دکتر پروسی پزشک شاه سابق هم ملاقات کردم. او تمام پرونده بیماری شاه سابق را به من نشان داد و گفت شاه از بیماری قلبی شدید رنج می‌برد ولی نه دارو می‌خورد و نه دستورات پزشک را رعایت می‌کرد... مثلاً من او را از رفتن به طبقه پائین منع کرده بودم ولی او پائین و بالا می‌رفت... من از او تقاضا کردم که پرونده را به من بدهد ولی او امتناع کرد و گفت فقط حاضر است در صورت تقاضای کتبی ـ پرونده را برای پسرش بفرستد... پسر او هم که به کارهای پدر علاقمند نبود و موضوع فراموش شد].

بخش بیست و دوم

قضاوت پس از درگذشت

پس از رفتن رضاشاه در مورد خدمات و صدمات او قضاوتهای مختلف شد. عده‌ای خدمات اورا ذکر کرده‌اند و عده‌ای صدمات اورا. ولی روی هم رفته دلیل سقوط رضاشاه سه چیز اعلام شده است

۱ـ اشتباه سیاسی او در اتکای زیاده از حد به برنده شدن آلمان درجنگ.

۲ ـ غرور و ستمکاری‌او وعوامل‌او در دیکتاتوری و تجاوز به جان و مال مردم.

۳ـ عدم توجه به خواست اکثریت ایرانیان که احترام به رسوم دینی آنان بود و تحمیل بالاجبار ظواهر تمدن غرب به آنان.

ما در این‌جا نظر برخی بزرگان درستکار و بی نظر آن زمان و محققین و مورخین را در این باره عیناً نقل می‌کنیم:

نظر مخبرالسلطنه هدایت:

مخبر السلطنه هدایت یکی از آخرین بازماندگان تجدد طلب زمان قاجار بود، که تحصیلات خود را در آلمان به اتمام رسانده بود و از یک شهروند آلمان زبان آلمانی را بهتر حرف می‌زد ـ پس از اتمام تحصیل به ایران بر گشت. او در دوران عمر طولانی خود ـ در جنبش مشروطیت و نوشتن قانون اساسی سهم به سزا داشت. بعد از مشروطیت سالها در سمتهای وکالت و

وزارت و استانداری کار کرد و در نیمه اول سلطنت رضاشاه مدت شش سال نخست‌وزیر او بود.

مخبرالسلطنه هدایت دو کتاب ذی‌قیمت در باره تاریخ ایران از زمان مظفرالدین شاه قاجار تا آخر دوران رضاشاه ـ که خود یکی از بازیگران آن بود ـ نوشته و سلطنت رضاشاه را با ادبیاتی شیرین که مخصوص خود اوست ـ چنین ارزیابی می‌کند:

« در دوران اول سلطنت رضاشاه [نیمه اول سلطنت رضاشاه]ـ رعایت افکار و عنایت به شعار می‌شد. اشاره به حسن اخلاق می‌رفت... مجلس مقامی داشت و ملت احترامی. تاسیسات مفید بسیار شد. به ساختن راه آهن توفیق یافتیم. اقتصادیات نمو لایق کرد. قوانین از مجلس گذشت. عایدات دولت روز به روز افزود. دولت که همیشه دستش برای مختصر مبلغی دراز بود صد هزار لیره به دولت شوروی مساعدت کرد. برنامه ده ساله در نظر گرفته شد. اساس برنامه عبارت بود از نوها به جای معمولات و آداب کهنه... گل آرزوهای سی ساله در بستان کشور رخ بر نمود.

مسافرت به ترکیه و مشاهده تجدد طلبی شدید آتاتورک ـ رفتار رضاشاه را تغییر داد. از اطراف ورود ترکیه را به تمدن بلواری به گوشها کشیدند. ما را هم آلوده به زندگی در تکلف کردند... آن فرمایش که هر مملکتی رژیمی دارد و رژیم ما یک‌نفره است به تمامی معنی جلوه گر شد...

[توضیح آن‌که آتاتورک که علاقه زیادی به رضاشاه داشت ـ از طریق سفیرش ـ به رضاشاه توصیه کرده بود که بگذار مجلس را مردم انتخاب کنند و رژیم کار دسته جمعی را متداول کن تا بعد از تو همه چیز از هم نپاشد. رضاشاه پس از دریافت پیام جواب می‌دهد: به برادر عزیزم بگوئید که هر کشوری رژیمی مناسب خود دارد ـ رژیم مناسب ایران رژیم یک‌نفری است]

مخبرالسلطنه در ادامه می‌نویسد: موضوع رژیم ما یک‌نفره است به تمام معنی جلوه گر شد. عامه مغلوب ـ مجلس مرعوب. دیانت که اساس اخلاق است از قلم افتاد. اوامر منسوخ ماند ـ نواهی رواج یافت. این نویها سوغات

ترکیه بود و سبب نفرت عقلاشد...

جای تأسف است ـ پهلوی اهرمی بود که مملکت را تکان داد و رو به تعالی برد. آرزوهای دیرینه را عملی کرد. اگر لباس سوء اخلاق در کار نیامده بود می‌شد، بگوئیم دوره پهلوی دوره الماس بود.

پهلوی هوش سرشار داشت و حافظه بسیار. با بی سوادی ـ متصرف در عبارات بود و ملتفت اشارات. نکته سنج و متین آهنج ـ غیظ را فرو بردن می‌توانست و هر چیز را به جای خود نهادن می‌دانست. عزم سنگین داشت و اراده آهنین. در کارها بنیان می‌خواست و مراقب فرجام بود.....

نظر صدر الاشراف:

صدالاشراف از زمان قاجار مورد احترام بود و در مقامهای وزارت دادگستری و نخست‌وزیری بارها خدمت کرده است.

مجله « ره آورد چاپ لوس آنجلس » در شماره ۲۳ صفحه ۱۷۸ ـ مقاله‌ای تحت عنوان: « اثر زهر تملق در ایران » به نقل از صدر الاشراف به‌شرح زیر نوشته است:

« در ایران و شاید در ممالک مشرق متملقین بواسطه تملقات ذهن هر آدم با کفایتی را به‌طوری مسموم و مغرور می‌کنند که گمراه شده و در سنگلاخ پیش آمدهای غیر منتظره خورد می‌شود. همان سم تملق کار رضاشاه را تمام کرد:

فلک دون نواز یک چشم است ـ وان یکی هم فراز سر دارد
زندش بر زمین که خورد شود ـ خر دگری بجاش بردارد

من مطالب مختصری که راجع به غرور شاه نوشتم نه برای عیب جوئی و طعن بر او بود بلکه بیشتر منظورم پندی است که هر که را دنیا بدو اقبال کرد مغرور تملق و خوش آمد نشود ـ اگر چه احتزار از غرور بس مشکل است ـ چه متملقین ما طوری امر را بر آن‌که مورد اقبال دنیا واقع شده مشتبه می‌کند که کمتر کسی پیدا می‌شود که به دام نیافتد مگر کسی که خدا اورا

از این دام حفظ کند »

« غرور رضاشاه هم کمتر از هیتلر نبود و باز هم در صدد تحصیل قوانین ـ مناسب مطامع خود ـ از قبیل اجازه فروش املاک موقوفه که نفرت زیاد در مردم ایجاد کرد یا استثناء در قوانین عمومی مانند قانون مالیات بر ارث و صلح بلا عوض که خاندان سلطنت از پرداخت مالیات مستثنی بودند. این قبیل قوانین مرا از شرکت از کمیسیونها مجلس منع می‌کرد. »

«... شاه احساس کرده بود که طبقه علماء و مقدسین به‌واسطه تحمیل کلاه و شاپو و رفع حجاب زنها و بلکه نوع متدینین را خاطر از شاه رنجیده و باطناً مخالف او هستند. لذا در مقام آن بر آمد که بنیان آنان را ریشه کن کند و به هر بهانه‌ای آنها را توهین کنند و از طرفی اشخاص موثری که در حبس سیاسی بودند از قبیل تیمورتاش ـ سید حسن مدرس ـ جعفرقلیخان سردار اسعد که سابقاً وزیر جنگ بود و برادر او ـ و نصرت الدوله پسر فرمانفرما ـ و بعضی دیگر که اسم آنها الان در نظرم نیست با وضع فجیع در محبس کشتند ـ بعضیها را مانند مدرس خفه کردند و بعضی‌ها بوسیله تزریق سم یا خوراندن سم کشتند...»

«... زنهائی که مقید به حجاب بودند از خانه بیرون نیامدند. چه آن‌که در اتوبوس زن با حجاب را راه نمی‌دادند و در معابر پاسبانها از اهانت و کتک زدن به زنهائی که چادر داشتند با نهایت بی‌پروائی و بی‌رحمی فروگذار... نمی‌کردند. حتی بعضی از مأمورین به خصوص در شهرها و دهات زنهائی که پارچه روی سر انداخته بودند اگر چه چادر معمولی نبود از آنها کشیده پاره پاره می‌کردند و اگر زن فرار می‌کرد او را تا توی خانه‌اش تعقیب می‌کردند و به این هم اکتفا نکرده اطاق زنها و صندوق لباس آنها را تفتیش کرده اگر چادر از هر قبیل می‌دیدند پاره پاره می‌کردند یا به غنیمت می‌بردند. من این حرکات وحشیانه مأمورین پست فطرت را در ولایات زیاد شنیده بودم ولی در (شهر) محلات که بهتر از همه جا اطلاع به اوضاع داشتم این قبیل اقدامات از طرف مأمورین حاکم و خود حاکم زیاد واقع شده بود.»

« هیئت دولت از اقداماتی که در مشهد برای جلوگیری از غائله مخالفت با پوشیدن کلاه شاپو و برداشتن حجاب زنها به امر شاه شده بود اطلاعی نداشت. تصور می‌کنم هیچ یک از وزراء مطلع از دستورات مستقیم شاه به نظامی‌ها و شهربانی مشهد نبوده‌اند. روزی هیئت دولت در دربار منعقد بود ـ شاه با تبسم اظهار داشت که غائله مشهد بکلی خاموش و رفع شد و بعدها هم من مانند سایر مردم شنیدم که فجایعی مرتکب شده و نظامی‌ها بی‌رحمانه مردم بی‌گناه را کشته‌اند و شیوع اخبار مشهد در تهران و ولایات وادار به سکوت و اطاعت مطلق کرد.» (پایان نظر صدر الاشراف)

بخشی از خاطرات صدر الاشراف هم که مربوط به رضاشاه است در انتشارات وحید سال ۱۳۶۴ به شرح زیر ذکر شده است که عیناً نقل می‌گردد:

« از وقایع دلخراش که یکی از هزارها وقایع ناگوار است ـ یکی از علمای آمل که از هر جهت متقی بود روزی به منزل من آمد و به مناسبت آشنائی چهل ساله شرح حال خود را این‌طور بیان کرد:

روزی رئیس اداره املاک که سرگرد یا سرهنگی بود در آمل به منزل من آمد و گفت شما باید زمین خود را به اداره املاک یعنی شاه بفروشید. گفتم حاضرم و زمین من عبارت بود از یک قطعه مختصر که هر سال در آن برنج کاری می‌کردم. حاصل آن به‌قدر خوراک خانه من نبود و یک گاو شیر ده داشتم که شیر و ماست آن نان و خورش ما بود و غیر از این وسیله معاش نداشتم. رفتم قباله را در دفتر اسناد رسمی امضا کردم و پول آن را مطابق محصول یک سال آن زمین بود گرفتم (قیمت املاکی که شاه می‌خرید معادل محصول یک سال یا اندکی بیشتر بود)

رضاشاه از قانون اساسی بی خبر بود:

صدر الاشراف می‌نویسد: « رضاشاه از قانون اساسی خبر نداشت. روزی شاه با تعجب پرسید قانون اساسی چیست؟ من عبارت تقریبی قانون اساسی را که: هیچ وزیری را به هر اسم و رسم نمی‌توان تعقیب جزائی کرد مگر با اجازه

صریح مجلس شورای ملی » بیان کردم. طبیعی است که پادشاه جابر از مردم می‌ترسد و نیز طبیعی است که مرتکب ظلم و معاصی هر قدر بیشتر ظلم و معصیت کند قساوت قلب او زیاد تر می‌شود خصوصاً در این سنوات ـ شاه به‌هر چه اراده می‌کرد انجام می‌شد.»

چرا سوم شهریور ۲۰ پیش آمد:

بعد صدرالاشراف درباره سوم شهریور ۱۳۲۰ چنین اظهار عقیده می‌کند:

« رضاشاه را به عقیده من نه تهدید روس و نه فریب انگلیس از ایران بیرون کرد. بلکه غرور بی حد و حصر او و فاصله زیاد ما بین او و ملت موجب تبعید او گردید. چه آن‌که پیوند او با ملت چنان پاره شده بود که اورا قشون اجنبی به اسارت برد و مردم نه تنها متاثر نشدند بلکه شادی کردند و به یکدیگر تبریک می‌گفتند و آن را نباید حمل بر بی وفائی مردم کرد بلکه حقد و خشم ملت نسبت به او به درجه‌ای شده بود که در آن وقت به خذلان او راضی و خشنود بودند. ولی بعد از ده سال که جنازه اورا به ایران آوردند چون آن حقد و خشم تخفیف یافته بود مردم ابراز تأثر شدید نسبت به جنازه بی روح او کردند.

پادشاهی که طرح ظلم افکند پای دیوار مُلک خویش بِکَند.

نظر دیگری از مخبرالسلطنه هدایت:

مخبرالسلطنه هدایت ـ وزیر و والی و شش سال رئیس الوزرای رضاشاه در کتابی که به نام « خاطرات و خطرات » نوشته ـ نظر خود را درباره سلطنت رضاشاه چنین ابراز داشته است:

۱ـ در این دوره از وکلائی چند سلب مصونیت شد: جواد امامی ـ اسماعیل عراقی ـ اعتصام زاده ـ حاج آقا رضا رفیع. تاکسی اسم شاه به زبان می‌آورد یقه‌اش را می‌گرفتند که منظورت چه بود و گاهی هر محمل که می‌خواستند به او می‌بستند و این راه دخلی برای مأمورین بود.

شده بر بدی دست دیوان دراز ز نیکی نبودی سخن جز به راز

کار به جائی کشیده که شاه طالب ایمان به خودش است و کلمه خدا ـ شاه ـ میهن شاهد مدعا.

۲ـ شاه فرمودند « قول تیمورتاش قول من است » چندی است شاه به تیمورتاش خوب نگاه نمی‌کند. گفتند:

که رستم یلی بود در سیستان منش کرده‌ام رستم داستان.

روزی شاه به مجلس می‌روند ـ مختصر وسائل آسایش و نظافت که برای تیمورتاش فراهم بود امر می‌کنند بیرون بریزند ـ باری آفتاب حیات او به هر وسیله روز ۹ مهر ۱۳۱۲ خاموش شد. کسان اورا خبر کردند جنازه اش را بدون هر تشریفاتی به امام زاده عبدالله برده به خاک سپردند.

جهانا چه بی مهر و بدخو جهانی که با کس نسازی و بر کس نپائی

۳ـ در خراسان بر سر بی حجابی غوغائی شد که به تحصن در اطراف بقعه متبرکه کشید و از استعمال حربه آتشین مضایقه نشد. جمعی مقتول شدند ـ اسدی نایب التولیه بر سر آن کار بر دار رفت و فروغی که رئیس الوزرا و با او (یعنی با اسدی) منسوب بود شاید در نتیجه توسلی معزول شد. ۱۳ آذر ۱۳۱۴ جم به جای او آمد معروف شد در قضایا به پسر اسدی نوشته است:

در کف شیر نر خونخواره‌ای غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای

۴ـ دیکتاتوری اول نرمی دارد و آخر سختی و طبیعی است ـ همه گناه را به شاه نسبت نمی‌توان داد. قدری غرور که لازمه قدرت است و دو چندان تملق چاپلوسان ـ احوالات کنونی را پیش آورد ـ من نمی‌دانم عدل مظفر را به امر شاه از بالای مجلس برداشتند یا برای تملق. در ضمن تغییر بنا ـ نام ناصرالدین شاه جزو سر در باب همایون از میان رفت. درکتیبه مسجد سپهسالار هم به تملق تحریف شد.

۵ـ انتخابات فرمایشی شد ـ مرده و زنده باد در ایران اسم از کس برده نشود.

۶ـ سوم شهریور ۱۳۲۰ و استعفای شاه ـ نیمی از اشاره دولتین [روس و

انگلیس] به اقتضای افکار استعفای پهلوی پیش آمد. روسیه اساساً منکر سلطنت است ـ انگلیس هم پهلوی را مایل به آلمان بجا آورده است و دنباله کار دراز است. اولی دارد ووسطی و آخری.

مدتی بود که از اطراف به انگلیس اظهار می‌شده است که پهلوی را شما بر ما مسلط کردید و نیمه آخر پروگرام ده ساله را به این شکایت می‌داد و سخن هائی می‌رفت و محرمانه مذاکراتی در بین می‌شده است.

۷ـ ازسال هفتم و هشتم (سلطنت پهلوی) امیدها به یأس مبدل شد ـ نظم کلی در امور ـ دایر شدن کارخانه ـ ساختمان راه آهن ـ ـ گشاد کردن خیابان ـ جلوه ای کرد و اموری بود شدنی ـ ولی در آخر ـ پایه عدالت متزلزل شد و تمام محسنات به این نمی ارزد.

۸ـ اسم حزب، پیش پهلوی نمی‌شود برد. روزی در هیئت فرمودند هر مملکتی رژیمی دارد ـ رژیم مملکت ما یک‌نفره است. همه چیز باید به نظر شاه بر سد ـ چرا رجال لایق پیدا نشد؟.

۹ـ سلب آزادی از عموم: سینه‌زن‌های ـ پای علم جمهوری و تغییر سلطنت یکی یکی پاداش خدمت می‌یابند ـ نصرت الدوله ـ تیمورتاش ـ سردار اسعد و تدین. از برای هیچ‌کس امنیت نیست ـ بلی بعضی روسای ایلات ـ بعضی اشرار قلع و قمع شدند. کم و بیش نظامیها جای ایشان را گرفتند ـ ذخایر در یک مرکز جمع شدـ اما امنیت به‌هیچ وجه حاصل نشد ـ عدلیه آلت تدارک پروند جنایت است.

۱۰ـ در دوره پهلوی هیچ‌کس اختیار نداشت و تمام امور می‌بایست به عرض برسد و به آنچه فرمایش می‌رود رفتار بکنند و تا درجه‌ای اختیار نباشد. مسئولیت معنی ندارد ـ برنامه‌ها و دستورها انبار شده است و بسیار اتفاق می‌افتد که تعقیب دستور بسیار افکار را می‌کشد ـ کارمندان به این که کار را به دستور انجام می‌گیرد قانع می‌شوند و رجال صاحب اراده پیدا نمی‌شود.

۱۱ـ دیگر عنوان خدا ـ شاه ـ میهن اساس اخلاق و دیانت از قلم افتاده است. نزد پهلوی از شرکت در اصلاحات دم زدن و دو منشاء برای پیشرفت

قائل شدن نزدیک به کفر است.

۱۲ـ شاه می‌فرماید کوشش من این است که ایران را در طریق تعالی و قبول تمدن جدید وارد کنم (وای بر تمدن) آیا مردم حاضر نیستند خود را برای زندگی جدید حاضر نمایند، (رقص ـ قمار ـ شراب و فحشاء) تا این اندازه هم که پیشرفتی نصیب ایران شده نتیجه اعمال زور و قدرت من است (از عدلیه پیداست) همین‌که زور از میان رفت پیشرفت به هر نقطه‌ای که رسیده باشد متوقف خواهد ماند. رژیم یک‌نفره غیر از این نتیجه ندارد ـ از این تاریخ آنچه شد حالا و حالا اسباب امیدواری نبود. » (پایان نظر مخبر السلطنه هدایت)

نظر دکتر محمد مصدق:

نطق دکتر محمد مصدق در مجلس شورای ملی دوران چهاردهم:

دیکتاتور... عقیده و ایمان رجال مملکت را از میان برد ـ املاک مردم را ضبط کرد ـ فساد اخلاق را ترویج کرد ـ اصل ۸۲ قانون اساسی را تفسیر نمود و قضات دادگستری را متزلزل کرد ـ برای بقای خود قوانین ظالمانه وضع نمود ـ چون به کمیت اهمیت می‌داد بر عده مدارس افزود و به کیفیت عقیده نداشت ـ سطح معلومات تنزل کرد ـ کاروان معرفت به اروپا فرستاد ـ نخبه آنها را نا توان و معدوم کرد ـ اگر به ترتیب که دختران از مدارس خارج می‌شدند حجاب رفع می‌شد رفع حجاب از زنان پیر و بی تدبیر چه نفعی برای ما داشت.

این است کار سیاستمداران خارجی وطن پرست که کسی را آلت اجراء مقصود قرار می‌دهند و پس از اخذ نتیجه از بردن او به مردم ایران منت می‌گذارند.

برفرض که با هوا خواهان این رژیم موافقت کنیم و بگوئیم که دیکتاتور به مملکت خدمت کرد در مقابل آزادی که از ما سلب نمود چه برای ما کرد؟

نظر سر ریدر بولارد وزیر مختار انگلیس:

سر ریدر بولارد وزیر مختار انگلیس در تهران در کتاب خاطرات خود (به نام شترها باید بروند) در دوران جنگ جهانی دوم می‌نویسد:

در سال ۱۹۳۹ که من به سمت وزیر مختار انگلیس در ایران منصوب شدم ـ این کشور تحت حکومت رضاشاه سر سلسله پهلوی قرار داشت که در سال ۱۹۲۵ (۱۳۰۴) به جای احمد شاه ـ آخرین پادشاه قاجاریه بر تخت نشسته بود.

رضاشاه یکی از افراد برجسته‌ای به شمار می‌آمد که کشور ایران در طول سالیان دراز به خود دیده بود.

او مانند بسیاری از شخصیتهای مشهور تاریخ مشرق زمین ـ مردی خود ساخته محسوب می‌شد.

رضاشاه برای اولین بار ایرانیان را ـ که عادت داشتند از هیچ گونه نظم و قانونی تبعیت نکنند ـ مجبور کرد تا پیرو نظم و قانون باشند.

او عشایر سرکش را مهار کرد و با این کار ـ که البته گاهی با خشونت نیز همراه بود ـ توانست قدرت حکومت مرکزی را بر سراسر ایران گسترش دهد.

رضاشاه در سال ۱۹۲۸ (۱۳۰۷) کاپیتولاسیون را لغو کرد و با این ترتیب توانست موقعیت ایران را در بین ملل دنیا بهبود بخشد.

او هم‌چنین در سال ۱۹۳۳ (۱۳۱۲) امتیازهای جدیدی از شرکت نفت انگلیس و ایران گرفت که برای ایران بسیار جالب توجه بود.

اهمیت اقدامات رضاشاه بیشتر در این بود که او تحصیلاتی نداشت... ولی در عین حال به فرهنگ ملی ارج می‌نهاد و یکی از کارهای ارزنده‌اش استخدام یک کارشناس فرانسوی به نام « پروفسور آندره گدار » بود که اورا به ترمیم آثار باستانی ایران گماشت تا بسیاری از این گونه آثار را که طی قرون متمادی توسط افراد مختلف و یا عوارض طبیعی رو به خرابی نهاده بود ـ مرمت کند.

به حکم رضاشاه اسامی جدید ایرانی برای خیابانها انتخاب شد و نوشته‌های مربوط به مشخصات اشیاء موزه‌ها را نیز به فارسی برگرداندند.

ولی او بر خلاف « آتا تورک » دست به تغییر خط فارسی نزد و هم چنان الفبای عربی را حفظ کرد...

در ماه اوت ۱۹۴۱ (مرداد ۱۳۲۰) دو دولت انگلیس و شوروی تصمیم گرفتند نیروهای خود را وارد ایران کنند... در نظر ایرانیان ـ ادامه سلطنت رضاشاه بعد از حمله متفقین به ایران ـ نوعی اثبات کننده اعتقاد عمومی راجع به حمایت انگلیسی‌ها از او بود. زیرا همه جا این‌طور تبلیغ شده بود که انگلیسی‌ها رضاشاه را به تخت نشاندند و اورا حفظ کردند تا منافعشان را محفوظ نگهدارند....

همین اعتقاد عمومی به نقش انگلیسی‌ها در به تخت نشاندن رضاشاه بود که باعث شده بود ایرانی‌ها به یک نتیجه گیری مضحک از ماجرای عقد قرارداد نفتی سال ۱۹۳۳ برسند و چنین استدلال کنند که جریان لغو امتیاز دارسی و بررسی آن در شورای جامعه ملل متفق ـ نوعی جنگ زرگری بین رضاشاه و انگلیسی‌ها بوده تا انگلیسی‌ها بتوانند زیر پوشش « بالا بردن حق الامتیاز نفت » به رضاشاه کمک مالی به پردازند.....

ولی این قضیه دیری نپائید. زیرا ما توانستیم با آغاز پخش برنامه‌های فارسی از لندن و دهلی تا حد زیادی بر این مشکل فائق آئیم و با تکذیب شایعات بی‌اساس و مطرح نمودن و پاسخ گفتن به بسیاری از سئوالات مربوط به رضاشاه ـ ذهن مردم را نسبت به حقایق روشن کنیم... » (پایان نظر سر ریدر بولارد ـ وزیر مختار انگلیس در ایران).

فهرست اشخاص

آ

آتابای، هادی ، ۴۸۰-۵۴۱-۵۵۲
آتاتورک ، ۵۹۰
آدلف، هیتلر ، ۳۸-۳۹-۴۰-۴۵-۴۶-۵۳-۵۵-۵۷-۵۸-۶۱-۶۴-۶۶-۶۹-۷۹-۸۲-۸۳-
۸۵-۹۱-۹۴-۹۷-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۸-۱۳۰-۱۳۵-۱۳۶-۱۳۷-۱۶۱-۱۷۴-۲۶۴-۳۳۲-
۵۹۲
آذری، عبّاس ، ۵۸
آژند، یعقوب ، ۳۹۳
آشتیانی، میرزا حسن ، ۶۷
آقاخان، کریم ، ۱۶۰
آقای سعید ، ۴۰۶
آنتونی، ایدن ، ۷۸-۱۲۱-۱۳۵-۳۲۹-۳۳۰
آندره، اسمیرنوف ، ۱۰۵-۱۹۸-۵۹۸
آهی، مجید ، ۸۹-۱۴۲-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۷-۲۰۲-۲۰۴-۲۰۵-۴۴۰-۴۴۲-۴۹۴-۵۱۱-
۵۱۸
آیرن، ساید ، ۳۵-۳۶-۱۲۲-۳۸۴-۳۸۵

الف

اتابکی ، ۴۲۵
اتل ، ۷۹-۸۱
احمدی (سپهبد) ، ۲۰۹-۲۱۱-۲۱۲-۲۱۷-۲۲۰-۲۲۲-۲۳۷-۲۴۲-۲۴۹-۲۵۰-۲۵۱-
۲۵۲-۲۵۳-۲۶۶-۲۷۴-۲۷۸-۲۷۹-۴۳۲-۴۹۴-
احمدی، مؤید ، ۱۵۵-۲۰۴-۳۵۱-۳۵۲-۳۵۳-۳۸۶-۴۱۴
ادهم، اعلم الملک ، ۲۷۰
ادهم، لقمان الدوله ، ۲۷۰
ارامی، مکی ، ۴۵۳
ارانی، تقی ، ۵۸-۷۰-۷۶-۴۳۲
ارجمند ، ۴۴۷
اردلان عزالممالک ، ۳۳

ارنست، پرون ، ۸۸-۵۳۹-۵۴۷-۵۵۸
استالین، مارشال ، ۵۰۶
اسدی، سلمان ، ۲۷۴-۲۷۵-۲۷۶
اسدی، علی اکبر ، ۱۹۲-۲۷۶
اسدی، محمد ولی (مصباح السلطنه) ، ۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲-۲۷۱-۲۷۴-۲۷۷-۵۹۵
اسدی، هادی ، ۲۷۶
اسعد (سردار) ، ۴۲۹-۵۹۲-۵۹۶
اسفندیاری، حسن (محتشم السلطنه) ، ۲۳-۱۴۸-۱۹۷-۲۰۰-۲۶۰-۲۸۷-۳۴۸-۳۴۹-
۳۵۰-۳۶۸-۳۷۵-۴۲۷-۴۴۰
اسکات ، ۵۳۲-۵۳۳-۵۳۴-۵۳۵-۵۳۶-۵۸۰-۵۸۶-۵۸۷
اسکراین، سرکلارمونت ، ۱۹-۴۰-۴۶۰-۴۶۶-۴۶۷-۴۶۸-۴۶۹-۴۷۰-۴۷۵-۴۷۶-۴۷۷-
۴۸۲-۴۸۴-۴۸۸-۴۹۶-۴۹۷
اسکندری، امیرنصرت ، ۲۱۰-۴۰۶
اعتصام زاده ، ۵۹۴
اعتماد مقدم، عبدالعلی ، ۲۱۲-۲۲۲-۲۲۷
اعلم، صدیق ، ۳۲۲-۳۲۳-۳۳۵-۳۸۸
اعلم، مظفر ، ۶۲-۶۳-۸۹-۱۱۸
اگری ، ۳۲۹-۳۳۰
البرز (سرتیپ) عباس ، ۲۷۶-۴۸۰
الموتی، ضیاء نورالدین ، ۱۶-۵۸-۱۱۳-۱۷۳-۲۷۳-۳۸۶-۴۴۳
امام خمینی (ره) ، ۳۲۳
امامی، جواد ، ۵۹۴
امانپور ، ۵۷
امیر احمدی (سپهبد) ،۲۱۱-۲۱۲-۲۱۷-۲۲۰-۲۲۲-۲۴۲-۲۴۹-۲۵۱-۲۵۲-۲۶۶-
۲۷۴-۲۹۴
امیر اعلم (دکتر) ، ۲۷۰
امیر سلیمانی، توران ، ۴۶۱
امیرپور، ناصرخان ، ۳۹۶
امیرخیزی، رضاقلی ، ۴۸۰
امیرعبدالله (نایب السلطنه عراق) ، ۹۶
امیرفضلی، اسماعیل ، ۲۴۴-۲۸۰

امیرفیصل، پاشاه ، ۲۶۹
امیرموثق ، ۲۴۲-۲۴۳-۲۵۴-۲۵۵-۳۵۶-۳۵۸-۳۵۹-۳۷۱-۴۲۶
امینی، داود مؤید ، ۱۰۶-۱۱۳-۱۸۳-۲۲۳-۲۲۴-۲۳۵-۳۸۶
امینی، علی ، ۲۷۳
انتظام، نصرالله ، ۱۶۱-۱۶۳-۱۶۴-۱۸۲-۱۹۳-۱۹۴-۲۶۲-۲۷۰-۲۷۶-۳۲۸-۳۳۸-
۳۶۰-۳۶۱-۴۱۴-۵۷۶
انوار، سیّد یعقوب ، ۳۸۰-۳۸۱-۴۲۷-۴۵۰-۵۷۵
اورلیخ گرگ ، ۳۲
اکین، بانو ، ۵۳۵-۵۳۶-۵۳۷۸
ایزدی، علی ، ۱۸-۴۵۱-۴۵۸-۴۷۱-۴۸۸-۵۰۵-۵۱۰-۵۱۶-۵۱۸-۵۲۱-۵۲۲-۵۲۳-
۵۲۵-۵۲۶-۵۲۹-۵۳۷-۵۳۹-۵۴۳-۵۵۶-۵۵۹-۵۷۰-۵۷۵-۵۷۶-۵۷۷-۵۸۲
ایلوس ، ۴۱-۱۶۷
ایلیرس ، ۱۱۸
اینونو، عصمت ، ۲۶۸-۲۶۹

ب

بایندر (دریادار) ، ۱۷۲-۱۷۳
بختیاری، سردار اسعد ، ۴۲۹
بدر، محمود ، ۵۱۸
بصیری، قانع ، ۱۵۲-۳۵۴
بلات، لیندن ، ۳۷
بلوشه، ویپرت فون ، ۴۳
بوپ، لنل ۲۶ ، ۳۱
بوذر جمهریف کریم ، ۱۷۷-۱۷۸-۲۱۸-۲۴۲-۲۵۲-۲۵۳-۳۷۰-۴۷۹
بولارد، سرریدر ، ۱۵-۳۸-۳۹-۴۰-۴۱-۴۲-۵۶-۷۱-۷۲-۷۳-۷۴-۷۵-۷۶-۷۹-۸۱-
۸۳-۸۴-۸۵-۹۳-۹۴-۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-۱۰۱-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۷-۱۱۱-۱۱۸-۱۱۹-
۱۲۰-۱۲۱-۱۲۶-۱۲۹-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۴-۱۴۵-۱۷۸-۱۷۹-۱۹۸-۱۹۹-
۲۰۰-۲۰۶-۲۰۷-۲۲۲-۲۲۶-۲۴۰-۲۵۶-۲۶۳-۲۶۴-۲۶۵-۲۶۷-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۲-
۲۸۳-۲۸۵-۲۸۶-۳۰۷-۳۱۰-۳۲۱-۳۲۳-۳۲۴-۳۲۵-۳۲۸-۳۳۱-۳۳۲-۳۳۴-۳۳۶-
۳۳۷-۳۳۸-۳۳۹-۳۴۰-۳۵۸-۳۵۹-۳۷۱-۳۷۲-۳۷۴-۳۸۵-۳۸۹-۳۹۲-۳۹۳-۴۰۵-
۴۲۱-۴۲۲-۴۳۰-۴۳۲-۴۳۳-۴۴۱-۴۴۲-۴۵۷-۴۶۴-۴۹۳-۴۹۸-۵۰۳-۵۱۲-۵۱۳-

۵۲۲-۵۷۶-۵۸۵-۵۹۸-۵۹۹
بهار (سرهنگ) ، ۵۵۴
بهار، ملک الشعرا ، ۳۰-۳۵
بهبودی، سلیمان خان ، ۳۶۸-۳۹۵-۵۴۰
بهرامی ، ۵۸-۵۹
بهرامی، دبیراعظم ، ۲۷۵-۴۳۱
بهرامی، فضل الله ، ۵۱۸
بهنام (سرهنگ) ، ۴۰۵
بیگلرپور، جعفرقلی ، ۴۸۰
بیگلری، سرهنگ ، ۲۴۵-۲۴۶-۲۴۷-۲۴۸-۲۵۴
بیگوت ، ۴۸۸

پ

پاسدار رادسر (ادیب السلطنه سرداری) ، ۴۲۵-۴۳۲
پاکروان، فتح الله ، ۱۹۲-۲۱۳-۲۷۵-۲۷۶-۳۱۹
پتن، مارشال ، ۸۰-۸۶-۸۷-۹۱-۹۲
پروسی (دکتر) ، ۵۷۵-۵۷۸-۵۷۹-۵۸۸
پریستر ، ۲۶
پورت، سعید ، ۵۸۲
پورشالچی، محمود ، ۱۶-۵۶-۱۰۵-۱۴۰-۱۵۵-۲۱۷-۳۶۱
پوریا (سرتیپ) ، ۴۸۰
پهلوی علی رضا ، ۴۳۵-۴۵۱-۴۵۵-۴۵۶-۴۶۵-۵۲۵-۵۴۲-۵۵۰-۵۵۴-۵۵۲-۵۵۶-۵۵۳-۵۷۰-۱۱۸-۱۳۱-۳۳۲-۳۳۳-۳۴۳
پهلوی محمدرضا (شاه) ، ۸۲-۸۳-۲۷۲-۳۲۸-۳۲۹-۳۳۳-۳۹۸-۴۰۱-۴۱۵-۴۲۱-۴۲۴-۴۳۰-۴۳۶-۵۱۱-۵۲۳-۵۲۶-۵۲۷-۵۵۱
پهلوی، اشرف ، ۱۸-۱۴۴-۱۵۰-۱۷۱-۲۱۶-۳۹۸-۳۹۹-۴۰۲-۴۰۴-۴۲۱-۴۲۳-۴۲۴-۴۳۵-۴۳۸-۵۱۷-۵۴۳-۵۵۵-۵۵۷-۵۵۸-۵۶۰-۵۶۱-۵۶۳
پهلوی، حمیدرضا ، ۳۶۰
پهلوی، شمس ، ۱۸-۱۹-۲۱۰-۲۱۴-۲۱۶-۲۳۴-۴۰۲-۴۱۳-۴۲۴-۴۳۵-۴۳۶-۴۳۷-۴۴۵-۴۵۰-۴۵۷-۴۶۱-۴۳۶-۴۶۴-۴۶۵-۴۶۶-۴۷۱-۴۷۲-۴۷۴-۴۷۸-۴۸۷-۴۹۳-۵۰۱-۵۰۴-۵۰۵-۵۰۷-۵۰۸-۵۰۹-۵۱۰-۵۱۳-۵۱۵-۵۴۰-۵۴۳-۵۴۶-۵۴۷-۵۵۱-

۵۵۲-۵۵۳-۵۵۴-۵۶۳-۵۶۷-۵۷۰-۵۷۱-۵۷۸
پهلوی، شهناز ، ۴۳۶-۵۲۵-۵۲۷-۵۶۶-۵۷۰-۵۷۴-۵۷۸
پهلوی، عبدالرضا ، ۳۳۳-۳۶۰-۴۳۵-۴۴۵-۴۶۵-۵۱۴-۵۲۵-۵۵۰-۵۶۵-۵۷۰
پهلوی، غلامرضا ، ۲۳۴-۳۲۸-۳۳۲-۴۲۴-۴۳۵-۴۴۵-۴۶۱-۴۶۵-۴۸۰-۵۲۵-۵۳۰-۵۷۰-۵۸۰-۵۸۲
پهلوی، فاطمه ، ۴۳۵-۴۴۵-۴۵۵-۴۶۵-۴۷۰-۵۰۵-۵۰۸-۵۱۳-۵۱۴-۵۴۱-۵۵۰-۵۶۸
پهلوی، محمودرضا ، ۴۳۵-۴۴۵-۴۶۵-۵۱۴
پیرنیا، مؤتمن الملک ، ۱۹۵
پیک وود ، ۴۹۶-۴۹۷-۵۰۴-۵۰۵

ت ـ ث

تاج الملوک ، ۴۲۴-۴۶۱-۵۴۵-۵۴۸-۵۵۱-۵۵۲
تاج بخش (دکتر) ، ۲۷۰
تدیّن، سیّد محمّد ، ۴۹-۴۹۴-۵۱۲-۵۹۶
ترات ، ۴۲-۳۳۳-۳۳۴-۳۴۱-۳۴۲-۳۴۳-۳۴۴-۳۴۵-۳۴۶
تروپ، فن ریبن ، ۴۶
تقوی، حاج سیّد نصرالله ، ۱۵۵-۱۶۳-۱۶۸
تقوی، محمود ، ۸۳
تقی زاده، سیّد حسن ، ۳۶-۲۰۱-۲۷۵-۴۹۳
تمیز، مدعی العموم ، ۳۵۴
تنکین (دکتر) ، ۵۲۱-۵۲۲-۵۲۳-۵۲۹-۵۳۰-۵۳۴-۵۳۷-۵۷۸-۵۷۹-۵۸۰
توسلی ، ۵۹۵
توکلی، جعفر ، ۴۵۵
تهرانی، (دکتر) ، ۲۱
تیمور تاش ، ۳۹۰-۵۹۲-۵۹۵-۵۹۶
ثابت، حبیب ، ۵۱۹-۵۲۰

ج ـ چ ـ ح ـ خ

جعفر ، ۴۸۸-۵۴۷
جعفر قلی خان (سردار اسعد) ، ۵۹۲
جلالی، علی ، ۳۲۲-۳۲۳

جلوه (سرهنگ) ، ۴۵۰
جم، فریدون ، ۴۳۵-۴۴۵-۴۵۲-۴۶۵-۴۷۱-۴۷۲-۵۰۷-۵۰۸-۵۱۳-۵۱۵-۵۴۳-۵۴۶-۵۵۰-۵۵۲-۵۵۳-۵۵۴-۵۶۷
جم، محمود ، ۶۲-۶۶-۲۰۲-۲۱۰-۲۳۴-۲۷۵-۴۲۸-۴۶۵-۵۴۱-۵۷۰
جورج (پادشاه انگلستان) ، ۸۴
جهان سوز، محسن ، ۷۰
جهانبانی، امان الله ، ۳۴-۴۴۰-۴۴۲-۴۹۴-۵۱۲-۵۱۸
جهانگیر ، ۱۴۱
چرچیل، وینستون ، ۸۰-۸۲-۸۶-۹۵-۱۰۸-۱۰۹-۱۲۱-۲۸۰-۳۲۹-۵۰۶-۵۶۰-۵۶۱-۵۶۲
چمبرلن ، ۸۰-۸۶
حاج سیّد محمّد باقر ، ۴۵۴
حسام وزیری، محمّدحسین ، ۴۹-۵۰-۵۱
حسنیه (دختر دوام الملک) ، ۵۴۳
حضرت ابراهیم ، ۳۵۵
حکمت، علی اصغر ، ۴۴۰-۵۱۲-۵۱۸
حکیمی، علی اکبر ، ۴۴۰-۴۹۴
خاتمی ، ۳۷۰
خدایاری، خدایارخان ، ۴۸۰
خزاعی، حسین ، ۴۸۰
خسروانی، احمد ، ۲۱۸-۲۴۲
خسروی، امیر ، ۸۹
خطیبی، پرویز ، ۸۲
خواجوی، نصرالدین ، ۴۵۴

د ـ ذ ـ ر ـ ز ـ ژ

داریوش ، ۲۸۴
دروموند ، ۳۳۱
دریفوس، لوئیس ، ۴۱-۸۱-۱۱۷-۱۶۶-۲۶۲
دستان، رستم ، ۳۹-۵۹۵
دستغیب ، ۴۵۲-۴۵۳-۴۵۴

دشتی، علی ، ۲۸۷-۳۵۵-۳۷۸-۳۷۹-۳۸۰-۴۲۷-۴۵۰
دفتری، میرزامحمّدخان ، ۶۶
دنیس رایت ، ۳۲۹
دوغرو، عمرضا ، ۱۳۲
دوگل (ژنرال) ، ۸۶-۸۷-۹۱-۹۲-۱۰۴-۱۰۵-۱۷۴
دولت آبادی، یحیی ، ۳۶-۳۸-۳۸۴
دولت شاهی ، ۴۲۵-۵۱۴-۵۴۱
دولتی شاهی، عصمت الملوک ، ۵۱۴-۵۴۱-۵۵۰-۵۶۵-۵۶۸
ذوالفقاری ، ۴۸۰
رازانی (مهندس) ، ۲۱-۲۲-۲۵
راستی (دکتر) ، ۴۱۱
رام، مصطفی قلی ، ۸۹-۱۴۳-۱۷۵-۱۷۸-۱۹۷-۲۰۲-۲۱۵
رحیمی، علی شاه ، ۴۸۰
رزم آرا (سپهبد) ، ۵۸۵
رشید عالی گیلانی ، ۵۱-۹۴-۹۶-۹۷-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۱۴-۱۱۵
رفیع، حاج رضا ، ۷۰-۵۹۴
رفیع، قائم مقام الملک ، ۴۳۱
رفیعا ، ۵۶۹
روزولت، فرانکلین ، ۸۰-۹۲-۱۰۹-۱۶۶-۱۶۷-۲۸۱-۵۰۹-۵۶۰-۵۶۱-۵۶۲
روشن، محمّدعلی ، ۴۹۷
رویتس، پرنس ، ۳۱-۳۲
ریاضی، علی ، ۲۴۲-۲۵۵-۴۲۵-۴۲۹
زاهدی، فضل الله ، ۴۸-۵۰-۱۰۰-۲۰۹
زمر ، ۳۰-۳۴
زند، غلام علی ، ۴۸۰
ژوزف، استالین ، ۹۸-۵۶۱

س ـ ش

ساعد، محمّد ، ۱۴۰-۱۹۸-۲۱۹-۳۲۸
سالار لشگر ، ۳۳
سالار، معظم ، ۳۳

سایکس ، ۴۶۹
سجّادی، محمّد ، ۱۷-۸۹-۱۴۲-۱۶۰-۱۹۷-۴۰۲-۴۰۳-۴۱۴-۴۴۰-۴۴۲
سحر، علی ، ۶۵
سرایدار، عباس ، ۲۳۳
سروری، محمّد ، ۸۹
سرهنگ آذرپی ، ۴۰۵
سطوتی، حسین قلی ، ۴۸۰
سمیعی، (ادیب السلطنه) ، ۳۳-۴۳۲
سهرابی ، ۴۴۹
سهرابیان، زرتشتی ، ۴۵۳
سهیلی، علی ، ۱۷-۱۸-۳۷-۸۹-۱۴۳-۱۶۱-۱۶۲-۱۷۵-۱۷۸-۱۸۲-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶-
۱۹۴-۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۴-۲۰۵-۲۱۳-۲۱۴-۲۱۵-۲۲۵-۲۲۶-
۲۲۷-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۴-۲۶۷-۲۸۷-۲۸۸-۲۸۹-۳۰۲-۳۰۳-۳۱۴-۳۱۵-۳۲۱-۳۲۲-
۳۲۸-۳۳۷-۳۳۸-۳۳۹-۳۴۰-۳۴۱-۳۵۷-۳۵۹-۳۶۳-۳۶۴-۳۶۶-۳۶۸-۳۷۱-۳۷۲-
۳۷۳-۳۸۱-۳۸۴-۳۹۵-۴۲۸-۴۴۰-۴۴۲-۴۹۴-۴۹۸-۵۰۳-۵۰۶-۵۱۲-۵۱۸-۵۲۲
سیّاح، حمید ، ۱۲۸-۲۶۲-۲۶۳-۳۲۸-۴۴۰-۴۴۲-۴۹۴
سیّد العراقین ، ۴۴۹-۴۵۳
سیّد محمود ، ۵۷۸-۵۷۹
سیف پور، فاطمی ، ۳۹۱
سیمور، سرهورای ، ۳۳۰-۳۳۱-۳۳۴-۳۳۶
سیمین ، ۵۴۱
شارژدافر، کاردرف ، ۳۱
شازل ، ۴۸۸-۴۸۹-۵۱۷
شاه بختی ، ۴۳-۱۷۲-۱۷۳
شاه سلطان حسین ، ۱۷۴
شاهرخ، بهرام ، ۴۱-۴۴-۴۶-۴۷-۴۹-۸۲-۸۳-۱۶۷
شاهرخ، مهدی ، ۴۴۳-۴۴۵
شاهرخ، کیخسرو ، ۸۳
شاهرخی، ابوالفضل ، ۴۲۵
شایسته ، ۱۷۵
شایگان، عباس قلی ، ۱۹۷

شعاع السلطنه ، ۳۳
شفیق، احمد ، ۵۵۵-۵۵۶-۵۵۷-۵۶۳-۵۶۴-۵۶۷
شولتسه ، ۴۷-۴۸-۴۹-۵۰
شولنبرگ، کنت ، ۴۶
شون من ، ۳۲
شهرام ، ۴۳۶-۵۶۴
شکوه، حسین ، ۵۵۹-۵۷۰

ص ـ ض

صادق خان ، ۳۹۶
صدر، محسن ، ۲۰۳
صدرالاشراف ، ۱۶۳-۲۰۳-۵۹۱-۵۹۳-۵۹۴
صدیق السلطان ، ۱۵۲
صدیق، عیسی ، ۴۴۰
صفاری، محمدعلی ، ۵۱۴
صفایی، ابراهیم ، ۳۳-۴۵۲-۴۴۳
صفرفشندی، مهدی ، ۴۵۵
صفوی، شکرالله ، ۲۳۵-۲۸۷
صمصام السلطنه ، ۱۹۰
صوراسرافیل ، ۳۳

ط ـ ظ

طاهری ، ۲۸۷-۳۱۴-۳۱۵
طباطبایی، سیّد ضیاءالدین ، ۳۶-۴۲-۴۹۲-۴۹۳
طباطبایی، سیّدمحمّدصادق ، ۵۸۴

ع ـ غ

عاقلی، باقر ، ۱۶-۱۸-۶۶-۸۸-۱۷۰-۱۷۲-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱-۲۰۷-۲۱۷-۲۲۲-۲۳۴-۲۵۴-۲۷۲-۴۰۳
عامری، جواد ، ۸۹-۱۲۰-۱۲۶-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴-۱۶۱-۱۶۴-۱۶۶-۱۷۵-۱۷۶-۱۷۸-۱۷۹-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷-۱۹۴-۱۹۷-۱۹۹-۲۰۲-۲۰۴-۲۰۵-۲۶۲

عدل، احمدحسین خان ، ۵۱۸
عدل، مصطفی (منصورالسلطنه) ، ۵۱۲-۵۱۸
عراقی، اسماعیل ، ۵۹۴
عزیزی، امیر ، ۴۴۴
عضدی، یدالله ، ۱۵۲-۲۲۳-۲۲۴-۲۳۵-۵۱۲-۵۱۸
علاء، حسین ، ۳۶-۶۷-۳۸۴-۵۰۳
علم، ابراهیم (شوکت الملک) ، ۸۹-۱۴۲-۴۶۹
علم، اسدالله ، ۸۹-۱۹۷-۲۳۱-۲۷۴
علوی، مرتضی ، ۵۹
عمیدی، محمدحسین ، ۲۸۶
غفاری، عبدالحسین ، ۴۸۰
غنی، قاسم ، ۷۸-۱۱۳-۱۱۴-۵۸۳

ف ـ ق

فاتح، مصطفی ، ۱۴۱
فاطمی، عماد السلطنه ، ۴۳۱
فخری، مهدی ، ۱۷۱
فرخ، مهدی ، ۲۸۶
فردوست، حسین ، ۴۲-۷۱-۱۲۸-۲۳۸-۳۳۲-۳۴۱-۳۴۶-۳۹۶-۴۳۳-۴۶۵
فرزین، میرزاعلی خان ، ۳۳
فرمان فرما ، ۵۹۲
فروزان ، ۲۵۷-۵۴۰
فروغی، محسن ، ۱۸-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۷-۲۰۱-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷-۲۱۲-۲۱۳-۲۱۸-۲۱۹-۲۲۶-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۴-۲۶۹-۲۷۲-۲۷۳-۲۷۴-۲۸۶-۳۱۷-۳۱۸-۳۱۹-۳۲۱-۳۲۸-۳۴۰-۳۶۰-۳۶۶-۳۷۳-۳۸۰-۳۹۵-۳۹۷-۴۰۱-۴۰۲-۴۲۰-۴۳۱
فروغی، محمد علی (ذکاء الملک) ، ۱۸-۱۸۱-۱۸۳-۱۸۵-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۶-۲۱۹-۲۷۳-۳۷۳-۳۸۳-۳۹۸-۴۱۷-۴۲۰-۵۰۶-۵۱۲-۵۲۶-۵۵۴
فروغی، مسعود ، ۲۷۲-۳۴۰
فریدلیپ (دکتر) ، ۳۷
فوزیه ، ۵۶-۶۵-۷۵-۱۳۵-۲۳۴-۲۵۵-۳۸۷-۴۱۳-۴۲۴-۴۳۶-۵۲۵-۵۲۷-۵۶۵-۵۶۷-۵۷۰-۵۷۴-۵۸۴

فولادوند (سروان) ، ۲۲۳-۲۳۵-۲۳۶-۵۵۴
فیروز، عبدالمجید ، ۲۴۳
قاجار، احمدشاه ، ۱۹۱-۳۳۰-۵۹۸
قاجار، حمیدمیرزا ، ۳۲۸
قاجار، رکن الدین میرزا ، ۳۲۸
قاجار، فتحعلی شاه ، ۵۱۴
قاجار، محمدحسن میرزا ، ۳۲۸-۳۳۰-۳۳۱-۳۳۴
قاجار، محمدعلی شاه ، ۲۹-۷۸-۱۵۳-۱۵۴-۱۸۱-۱۸۳-۱۸۵-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۶-
۳۸۳-۳۹۸-۵۵۴
قاجار، مظفرالدین ، ۳۳-۱۵۳-۲۱۲-۵۹۰
قاجار، ملک حسین میرزا ، ۳۲۸
قاجار، ناصرالدین شاه ، ۱۹۰-۵۵۴-۵۹۵
قراگوزلو، حسین قلی ، ۴۴
قره ضیاء الدین ، ۱۶۹
قریب، هرمز ، ۴۲۵
قمرمبشر، بانو ، ۴۵۵
قوام السلطنه ، ۴۹۲-۵۱۲
قوام الملک، شیرازی ، ۲۰۰-۴۰۱-۴۰۲-۴۰۳-۴۰۴-۴۱۳
قوام، ابراهیم ، ۱۹۹
قوام، احمد ، ۶۶-۵۱۲
قوام، علی ، ۲۱۶-۳۴۵-۳۴۶-۴۵۶
قوام، محمّد ، ۴۶۱
قوامی ، ۴۴۴-۴۵۱-۴۵۳

ک ـ گ

کازرونی ، ۴۰۵-۴۰۶-۴۰۷-۴۰۹
کاشانی ، ۵۰
کاظمی، باقر ، ۴۹۴-۵۱۱-۵۱۲
کام بخش، عبدالصمد ، ۵۸-۵۹-۶۰
کحال زاده ، ۳۰-۳۴
کلیفورد، سربد ، ۴۸۳-۴۹۴-۵۰۲-۵۰۵-۵۱۱-۵۲۱

کنت گوادت ، ۳۰-۳۴
کنت کانیتز ، ۳۱
کوشان، اسماعیل ، ۸۲
کوماندن مارتولیر ، ۶۵
گاموتا ، ۴۷
گراتیس ، ۴۵۵
گران مایه، ابوالقاسم ، ۴۸۰
گل سرخی، مصطفی ، ۱۷۱
گلشائیان، عبّاس قلی ، ۱۶-۱۷-۴۶-۸۹-۱۱۳-۱۱۴-۱۲۰-۱۳۴-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۵-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۴-۱۵۷-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۳-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۸-۱۷۹-۱۸۱-۱۸۳-۲۰۰-۲۰۲-۲۰۵-۲۰۶-۲۰۸-۲۱۳-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵-۲۲۷-۲۲۹-۲۳۲-۲۳۳-۲۳۵-۲۳۶-۲۵۷-۲۶۸-۲۸۷-۳۱۸-۳۲۴-۳۳۴-۳۴۶-۳۴۹-۳۵۰-۳۵۶-۳۵۷-۳۵۸-۳۵۹-۳۶۳-۳۶۴-۳۷۴-۳۷۵-۳۸۲-۳۸۳-۴۱۳-۴۲۰-۴۲۸-۴۴۰-۴۴۱-۴۹۴-۵۱۲

ل

لارشه، موسیو ، ۴۸۸-۵۲۱
لردلین لیتگو ، ۴۶۷
لقمان الملک ، ۱۹۳-۲۷۰
لمبتون، نانسی ، ۷۳
لومو ، ۴۸۸
لیتن، فرانس ویلهلم ، ۳۴-۳۵
لیقوانی ، ۳۵۲-۳۵۴

م

مارشال رومل ، ۴۰
مالک، حسن ، ۴۸۰
مالک، سعید (لقمان الملک) ، ۱۹۳-۲۷۳
مالکی، حسن ، ۴۵۵
مایر ، ۳۱-۴۷-۴۸-۴۹-۵۰-۵۱-۱۱۸
مایر، یندر ، ۳۱

متین دفتری، احمد ، ۶۶-۷۰-۸۷
مجتهدی (دکتر) ، ۶۳-۶۴
مجتهدی، عطاء الله ، ۱۷۱
مجد، فطن السلطنه ، ۲۱۳
مجلل الدوله ، ۳۷۵-۵۱۴
محمدباقرخان (اعتماد السلطنه) ، ۲۱۲
محمدعلی میرزا ، ۱۵۳
مخبرالسلطنه، هدایت ، ۳۶-۳۸۴-۵۸۹-۵۹۰-۵۹۱-۵۹۴
مختاری ، ۸۸-۲۰۱-۲۱۰-۲۱۱-۲۸۶-۳۳۶-۳۴۱-۳۹۲-۴۲۴
مختاری، سرپاس رکن الدین ، ۸۸-۲۸۶-۳۲۶-۴۲۴
مدرس، سیّدحسن ، ۵۹۲
مرآت، اسماعیل ، ۸۹-۱۴۳-۱۹۷-۴۴۰
مراغه ای، محمدساعد ، ۳۲۸
مزین، امیرمنصور ، ۱۷۳
مستوفی الممالک (رئیس الوزراء) ، ۳۱-۳۲-۳۶-۱۹۰-۳۸۴
مستوفی، حسن ، ۶۶
مسعودی، عبّاس ، ۱۸
مشار ، ۴۵۵-۵۰۵
مشار، بانو بهجت ، ۴۵۵
مشیرالدوله ، ۳۶-۹۰-۱۹۵
مصدق، غلام حسین ، ۲۷۳
مصدق، محمّد ، ۳۶-۸۸-۲۷۳-۲۷۴-۳۸۴-۵۹۷
مصطفی کمال پاشا ، ۲۶۹
مطبوعی، ایرج ، ۲۷۵
معاصر، حسن ، ۲۴۳
معاضد، مسعود ، ۲۶۲
معتمدالسلطنه ، ۲۲۳-۲۳۵-۲۳۶
معین زاده، سیّدیحیی ، ۴۴۹-۴۵۲-۴۵۳
مقدم مراغه ای ، ۱۷۳
مقدم، محمّدعلی ، ۷۷-۷۸
ملامحمد جعفر ، ۴۸۸

ملوک ، ۴۵۵-۵۰۵
ملک فاروق ، ۵۵۵-۵۸۴
ممتاز، عبدالله ، ۴۲۵
منصور، رجب علی (منصور الملک) ، ۸۷-۱۴۲-۸۹-۹۰-۱۲۸
موره ، ۶۵
موسولینی ، ۹۷
موقر، مجید ، ۱۸-۱۰۶-۱۷۲
مولر ، ۵۳۱-۵۳۲-۵۸۰
مولوتوف ، ۴۶-۱۲۰-۵۶۱
مولوی ، ۴۴۴-۴۴۵
مه (دکتر) ، ۵۲۶
مهستی، بانوفاطمه ، ۴۵۵-۵۰۵
میرزا حسین خان وزیر دفتر ، ۶۶
میرزا کوچک خان ، ۳۶
میرزا یوسف خان (مستوفی الممالک) ، ۶۶

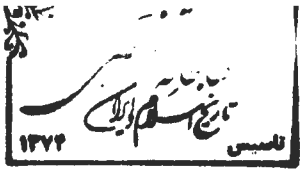
ن

ناپلئون ، ۴۸۵
نادرشاه ، ۵۸۸
ناصرالملک ، ۱۹۵
نامدار، احمد ، ۵۰
ناوکی، نصرالله ، ۴۵۵
نجم، ابوالقاسم ، ۱۱۵
نخجوان، احمد (امیرموثق) ، ۸۹-۱۴۲-۱۷۷-۱۷۸-۲۰۲-۲۳۷-۲۳۸-۲۴۲-۲۴۳-۲۴۹-
۲۵۰-۲۵۲-۲۵۴-۲۵۵-۲۸۳-۳۵۶-۳۵۸-۳۸۶-۴۲۵-۴۲۶-۴۲۹-۴۴۰-۴۹۴
نخعی، محمد ، ۱۷۱-۵۰۹
نصرت الدوله ، ۵۹۲-۵۹۶
نظام الوزراء ، ۳۸
نفیسی، حسن مشرف ، ۱۵۵-۳۲۴-۴۴۰-۴۴۲-۴۹۴
نقدی، علی اصغر (سردار رفعت) ، ۲۴۲-۲۵۲
نقیب زاده ، ۵۰
نوایی، رفیع ، ۱۹۲-۲۷۵

نوبخت، حبیب‌الله ، ۴۸-۴۹-۵۱
نکویی، اکبر ، ۸۳
نیوندی، حسین ، ۵۰
نیکلایف ، ۱۲۸
نیکولسون، هارولد ، ۳۳۰

و ــ ه ــ ی

واسموس ، ۳۲
وثوق الدوله ، ۳۵-۱۸۱-۴۹۲-۵۰۳
وثوق السلطنه داور ، ۲۷۵
وثوق، احمد ، ۵۰۳
وثوق، حسن ، ۶۶
وثیقی، صادق ، ۸۹-۱۴۳-۲۰۲
ورشیبف، مارشال ، ۵۶۱
وزیر دختر، هدایت الله ، ۶۶
وسترو ، ۳۲
وکیلی، علی ، ۷۰-۴۳۱
هاروی ، ۳۲۹-۳۳۰
هاشمی، سیّدمحمّد ، ۴۴۹
هالی فاکس، لرد ، ۷۸-۸۷
هدایت، حسن علی کمال ، ۵۱۱
هدایت، عبدالله ، ۱۶۰-۲۴۲
هدایت، مخبرالسلطنه ، ۳۶-۳۸۴-۵۸۹-۵۹۰-۵۹۴
هدایت، مهدی قلی ، ۱۹۰
هرندی، ابوالقاسم ، ۴۴۲-۴۴۳-۴۵۱-۴۵۲
هژیر، عبدالحسین ، ۵۱۲-۵۱۸
همدم السلطنه ، ۴۸۰-۵۴۱-۵۵۲
هنتیک، هرفون ، ۴۴-۴۵-۴۶
یزدان پناه، مرتضی ، ۲۴۲-۲۴۹
یزدی (دکتر) ، ۵۹
یزدی، سیّدکاظم ، ۱۵۵



فهرست اماکن

آ

آبادان ، ۵۷-۹۳-۹۹-۱۰۱-۱۰۲-۱۱۵-۱۶۹-۴۱۲

آبیک ، ۲۵۴-۳۵۷

آذربایجان ، ۲۴-۲۵-۶۵-۹۰-۱۱۶-۱۲۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۹-۱۷۱-۱۷۶-۲۱۱-۲۳۱-۴۱۴-۴۹۲

آرژانتین ، ۴۱۳-۴۲۱-۴۶۱

آفریقا ، ۱۳-۱۴-۳۵-۹۲-۹۷-۱۳۸-۴۷۳-۴۸۹-۵۰۴-۵۰۵-۵۱۸-۵۱۹-۵۲۱-۵۲۲-۵۲۳-۵۲۵-۵۲۷-۵۲۹-۵۳۰-۵۳۱-۵۳۴-۵۴۷-۵۵۵-۵۵۶-۵۸۱-۵۸۲-۵۸۳-۵۸۴-۵۸۵-۵۸۶-۵۸۷-۵۸۸

آفریقای جنوبی ، ۳۵-۴۷۲-۴۸۹-۵۰۴-۵۰۵-۵۱۸-۵۱۹-۵۲۱-۵۲۳-۵۲۵-۵۲۷-۵۲۹-۵۳۰-۵۳۱-۵۳۴-۵۴۷-۵۵۵-۵۵۶-۵۸۱-۵۸۲-۵۸۳-۵۸۴-۵۸۶-۵۸۷-۵۸۸

آمریکا ، ۱۰-۴۱-۴۲-۵۴-۶۱-۷۳-۷۴-۸۰-۸۱-۹۲-۹۶-۱۰۲-۱۰۶-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۳-۱۱۷-۱۲-۱۳۰-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷-۱۷۵-۱۸۶-۲۲۵-۲۲۷-۲۶۳-۲۷۳-۲۸۱-۲۸۲-۲۸۵-۳۲۹-۳۴۴-۳۴۵-۳۸۳-۳۸۷-۳۹۱-۳۹۲-۴۱۳-۴۳۹-۴۶۱-۴۶۵-۴۶۷-۴۹۰-۴۹۲-۴۹۸-۵۰۸-۵۶۰-۵۶۱-۵۶۲

آمریکای جنوبی ، ۳۳۹-۴۱۳-۴۶۵-۴۶۷

آمریکای شمالی ، ۵۰۸

آمریکای لاتین ، ۴۱۳

آمل ، ۵۹۳

آنکارا ، ۱۳۲-۱۵۹-۴۸۴

الف

اردبیل ، ۱۶۹-۱۷۰-۱۷۲

اروپا ، ۲۶-۳۵-۵۵-۵۶-۵۷-۵۹-۶۲-۶۳-۶۸-۷۴-۸۵-۸۶-۹۵-۹۷-۱۰۳-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-۱۳۶-۱۴۴-۱۴۵-۱۵۶-۱۵۸-۱۶۵-۱۹۰-۱۹۱-۲۷۵-۲۹۶-۳۰۱-۳۹۱-۴۰۰-۴۰۹-۴۴۷-۴۷۹-۵۰۲-۵۲۲-۵۳۰-۵۹۷

ارومیه (رضائیه) ، ۲۵

ازمیر ، ۴۲۵

اسپانیا ، ۱۰۳

استالین‌گراد ، ۱۱۲
استرالیا ، ۳۸۶
اسکاتلند ، ۹۵-۳۱
اشنویه ، ۲۹۲-۲۹۴-۲۹۸
اصفهان ، ۷-۸-۳۱-۳۲-۴۸-۵۰-۵۱-۷۴-۷۷-۱۷۷-۲۰۶-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۱-۲۱۳-۲۱۴-۲۱۵-۲۱۶-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۱-۲۳۲-۲۳۳-۲۳۴-۲۳۵-۲۳۶-۲۳۷-۲۳۸-۲۴۴-۲۶۷-۲۷۹-۲۸۶-۳۳۹-۳۶۷-۳۷۱-۳۷۴-۳۸۹-۳۹۱-۳۹۵-۳۹۶-۳۹۷-۳۹۸-۳۹۹-۴۰۱-۴۰۲-۴۰۳-۴۰۴-۴۰۵-۴۰۶-۴۱۳-۴۱۴-۴۲۳-۴۲۷-۴۳۵-۴۳۶-۴۴۲-۴۴۳-۴۵۲-۴۸۰-۵۵۶-۵۷۵-۵۸۴
افغانستان ، ۴۳-۱۰۴-۱۲۱-۱۹۷-۲۸۶-۳۴۱
اودسا ، ۱۱۵
اورشلیم ، ۵۱
اهر ، ۱۶۹
اهواز ، ۲۴-۹۹-۱۱۵-۱۴۹-۱۶۹-۴۳۰
ایتالیا ، ۱۱-۴۰-۵۷-۶۲-۶۴-۷۰-۸۷-۹۲-۹۳-۹۶-۹۷-۱۰۱-۱۰۲-۱۱۵-۱۱۶-۱۲۵-۱۲۶-۲۲۸-۳۰۳-۳۰۴-۳۰۷-۳۱۰-۳۱۱-۳۱۲-۳۲۰-۳۲۱-۴۲۶-۴۳۰
ایرلند ، ۴۹۸-۴۹۹

ب

باب همایون ، ۵۹۵
بابل ، ۱۶۱-۱۷۶-۲۰۶-۲۹۰-۲۹۲-۲۹۴-۲۹۸-۴۱۲
برزیل ، ۴۱۳
برلین ـ برلن ، ۴۴-۴۶-۵۱-۸۲-۸۳-۱۶۷
برمه ، ۴۷۱-۴۷۶-۴۸۴
بصره ، ۹۶-۹۷-۱۰۲-۱۰۶-۱۷۱
بغداد ، ۴۳-۹۴-۹۶-۹۷-۱۰۲-۱۰۳-۱۱۵-۱۷۴
بلژیک ، ۳۷-۵۵-۶۴-۸۶
بلغارستان ، ۸۶-۹۲-۴۲۵
بناب ، ۱۶۹
بندر بمبئی ، ۱۹-۴۶۰-۴۷۳-۴۷۶-۴۷۷-۴۸۰
بندر پهلوی ، ۱۱۲-۱۴۱-۱۶۹

بندر دوربان ، ۵۱۹-۵۲۱-۵۲۹-۵۳۴-۵۵۷
بندر دیلم ، ۲۹۰-۲۹۲-۲۹۴-۲۹۸
بندر شاهپور ، ۲۴-۱۴۹-۱۶۹
بندر ولادی وستک ، ۱۰۹-۱۱۰
بندرعباس ، ۷۷-۳۴۰-۳۵۸-۳۸۵-۴۲۴-۴۴۵-۴۴۹-۴۵۲-۴۵۳-۴۵۴-۴۵۶-۴۵۷-
۴۵۸-۴۶۱-۴۶۴-۴۶۵-۴۶۶-۴۷۹-۴۸۰-۵۷۰
بوداپست ، ۳۵-۶۳
بودو ، ۲۵۴
بوشهر ، ۵۷
بیرجند ، ۸۸-۱۹۲-۱۹۳-۲۷۴-۲۷۶
بیروت ، ۱۲۳-۱۲۶-۱۲۷-۵۶۸

پ

پاریس ، ۳۸-۴۶-۵۷-۵۸-۶۰-۶۳-۶۴-۶۸-۶۹-۸۶-۱۰۴-۱۹۱-۲۰۱
پاکستان ، ۱۰۰
پتروگراد ، ۳۳
پراگ ، ۵۹
پل دشت ماکو ، ۱۶۹

ت

تبریز ، ۲۴-۶۵-۱۴۹-۱۶۱-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۲-۱۷۶
ترکیه ، ۳۴-۳۸-۷۹-۹۸-۱۰۰-۱۰۳-۱۲۹-۱۳۲-۱۸۳-۱۹۵-۱۹۷-۲۶۸-۲۶۹-۲۷۵-
۴۲۵-۵۹۰-۵۹۱
تنگستان ، ۳۲
توکیو ، ۱۱-۱۱۵-۱۱۶

ج - چ - ح - خ

جزیره پورت لویی ، ۴۷۹-۴۸۷-۴۹۰-۵۸۲
جزیره ماداگاسکار ، ۴۷۱-۴۸۵
جزیره موریس ، ۱۸-۱۹-۴۰-۳۸۵-۴۰۸-۴۶۷-۴۶۸-۴۶۹-۴۷۰-۴۷۳-۴۷۴-۴۷۶-
۴۷۷-۴۷۸-۴۷۹-۴۸۱-۴۸۲-۴۸۳-۴۸۵-۴۸۸-۴۹۴-۴۹۴-۴۹۵-۴۹۷-۵۰۱-۵۰۲-
۵۰۷-۵۱۰-۵۱۴-۵۱۵-۵۱۸-۵۱۹-۵۳۴-۵۵۴

جلفا ، ۲۴-۶۵-۱۲۵-۱۴۱-۱۴۹-۱۶۹
چالوس ، ۱۷۶-۳۶۹
چک‌اسلواکی ، ۳۸-۵۵-۸۱
چین ، ۹۲-۱۳۶
حسن کیاده ، ۱۶۹
حسن‌آباد ، ۲۲۳-۲۳۳-۲۳۶-۲۳۷
حیدرآباد ، ۲۹۰-۲۹۴-۲۹۸
خانقین ، ۱۰۲-۱۶۹-۲۹۰-۲۹۲-۲۹۴-۲۹۸
خانه قهوه‌ای ، ۳۹-۴۱-۱۱۸
خراسان ، ۱۴۵-۲۷۵-۲۷۶-۳۸۵-۴۸۷-۵۹۵
خرم‌آباد ، ۲۹۰-۲۹۲-۲۹۴-۲۹۵-۲۹۸-۲۹۹-۳۰۵-۳۱۱-۳۱۳
خرمشهر ، ۲۴-۵۷-۱۰۱-۱۰۶-۱۱۵-۱۴۹-۱۶۹-۱۷۱-۴۲۵-۵۸۵
خلیج‌فارس ، ۵۴-۱۰۰-۱۰۶-۱۱۰-۱۱۱-۱۴۵-۱۵۷-۱۷۱-۱۷۲-۲۸۰-۲۹۰-۴۳۸-۴۶۴
خوار (ورامین) ، ۱۷۷
خوریان (کویر) ، ۲۹۲-۳۰۰-۳۰۱-۳۰۹
خوزستان ، ۲۴-۴۲-۵۴-۵۷-۱۰۶-۱۴۱-۱۴۵-۱۴۹-۱۷۲-۱۷۳-۲۳۱-۴۵۴
خوی ، ۱۶۹

د ـ ذ ـ ر ـ ز ـ ژ

دامغان ، ۲۲۵
دانمارک ، ۳۸-۸۱
دزفول ، ۲۹۵-۲۹۹-۳۰۵-۳۱۱-۳۱۳
دوشان تپه ، ۵۰-۲۱۸
دهلی ، ۸۳-۲۳۴-۲۳۵-۲۵۹-۲۶۳-۲۶۵-۲۸۶-۳۱۸-۳۹۸-۴۵۸-۴۵۹-۴۶۰-۵۱۰-۵۹۹
رامهرمز ، ۲۹۲-۲۹۴-۲۹۸
رشت ، ۱۱۲-۱۶۱-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۲-۱۷۶-۲۱۳
رفسنجان ، ۴۴۴-۴۵۲
رومانی ، ۳۰۳-۳۰۴-۳۰۷-۳۱۰-۳۱۲-۳۲۱-۴۲۵
زلاندنو ، ۱۰۶

زنجان ، ۱۶۱-۲۰۶-۲۹۰-۲۹۲-۲۹۴-۲۹۸
زیراب ، ۲۹۰-۲۹۲-۲۹۴-۲۹۸
ژاپن ، ۴۰-۴۹-۶۲-۷۰-۸۷-۹۲-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۵-۱۱۰-۱۱۶-۱۳۶-۵۲۳
ژوهانسبورگ ، ۸-۱۸-۱۳۸-۴۰۸-۴۷۳-۵۲۹-۵۳۰-۵۳۱-۵۳۲-۵۳۴-۵۳۹-۵۴۳-۵۴۴-۵۵۳-۵۵۵-۵۵۷-۵۵۸-۵۵۹-۵۶۳-۵۷۰-۵۷۱-۵۷۶-۵۷۷-۵۸۲-۵۸۵-۵۸۶

س ـ ش

ساری ، ۱۶۱-۱۷۶-۲۵۵-۳۸۷-۴۰۹
ساوه ، ۱۷۷-۳۹۷
سبزوار ، ۲۲۵
سدان ، ۸۶
سمنان ، ۲۲۵-۲۹۰-۲۹۲-۲۹۴-۲۹۵-۲۹۸-۳۰۸-۳۱۱-۳۱۳
سنت هلن ، ۴۸۵
سنت‌پطرزبورغ ، ۴۴۲
سوئد ، ۱۱-۹۶-۲۸۱-۴۲۵
سوریه ، ۱۰۰-۱۰۲-۱۰۳
سوسنگرد ، ۹۹
سوئیس ، ۶۶-۶۹-۲۱۳-۴۵۹-۴۶۰-۵۵۸-۵۷۳
سیرجان ، ۴۴۵-۴۴۸-۴۵۲-۴۵۷
سیستان ، ۲۷۴-۵۹۵
شاه‌آباد غرب ، ۴۴۸
شاهرود ، ۲۹۰-۲۹۲-۲۹۴-۲۹۵-۲۹۸-۳۰۸-۳۱۱-۳۱۳
شط‌العرب ، ۴۰-۵۷-۱۰۱-۱۰۶-۱۰۷
شمیران ، ۲۰۰-۲۰۸-۲۱۶-۲۲۳-۲۶۴-۲۶۸-۳۲۳-۳۶۵-۴۰۸-۵۴۲-۵۵۸-۵۸۴
شهرری ، ۳۱-۲۱۵-۴۲۴-۵۸۴-۵۸۵
شهسوار ، ۲۰۶
شیراز ، ۳۲-۱۷۱-۲۰۰-۲۰۶-۲۱۶-۲۳۱-۳۴۱-۳۴۵-۳۸۶-۴۰۱-۴۰۲-۴۰۴-۴۵۴-۵۵۰
شیلی ، ۳۳۹-۴۱۳-۴۶۱

ع ـ غ

عراق ، ۹۴-۹۶-۹۷-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳-۱۱۴-۱۱۵-۱۲۷-۱۹۷-۲۶۹-۳۶۴-۴۴۹-
۴۵۳-۵۰۲-۵۹۴
عربستان ، ۷۱-۷۲
علی‌آباد ، ۲۹۴-۲۹۸

ف ـ ق

فارس ، ۲۰۰-۲۸۶
فاو ، ۱۰۶
فرانسه ، ۱۶۱-۲۱-۳۸-۴۶-۵۵-۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶-۶۸-
۶۹-۷۱-۷۲-۷۷-۷۸-۸۰-۸۴-۸۵-۸۶-۸۷-۹۱-۹۲-۹۴-۹۶-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۸-
۱۱۳-۱۲۰-۱۴۱-۱۵۵-۱۵۷-۱۵۹-۱۷۴-۲۰۱-۲۸۱-۳۲۲-۳۳۱-۳۳۷-۳۴۱-۳۴۲-
۴۰۲-۴۷۲-۴۷۴-۴۷۹-۴۸۱-۵۳۹-۵۵۹
فلسطین ، ۴۸-۵۱-۱۰۰-۱۰۲-۵۶۴
فنلاند ، ۲۸۱-۲۸۲
فیروزکوه ، ۱۷۶-۱۷۷-۲۲۵
قاهره ، ۱۴-۱۲۳-۱۳۸-۵۳۹-۵۴۳-۵۴۴-۵۴۶-۵۵۴-۵۵۵-۵۵۷-۵۸۲-۵۸۴-۵۸۶
قزوین ، ۲۵-۳۶-۴۸-۱۷۰-۱۷۶-۲۰۹-۲۳۱-۲۳۳-۲۸۴-۲۹۰-۲۹۲-۲۹۴-۲۹۵-۲۹۸-
۳۰۸-۳۱۱-۳۱۳-۳۵۶-۳۵۷-۳۶۱-۳۶۹-۴۳۰
قصر شیرین ، ۲۴-۱۴۹-۱۶۹
قفقاز ، ۳۸-۴۱-۴۷-۹۹-۱۰۶-۱۰۸-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۶-۱۲۱-۱۳۶-۱۳۷-۱۷۱-۲۱۳-
۳۸۵
قم ، ۴۹-۷۷-۱۵۳-۲۰۹-۲۱۵-۲۲۴-۲۳۲-۲۳۶-۲۴۰-۲۶۵-۳۶۸-۳۸۶-۳۹۵-۳۹۶-
۴۰۵-۳۹۷

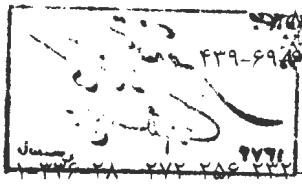
ک ـ گ

کابل ، ۱۲۲
کانادا ، ۸۴-۹۵-۹۶-۴۶۱-۵۰۳-۵۰۴-۵۰۵-۵۰۸-۵۱۱-۵۲۷
کانال سوئز ، ۵۵۷
کرج ، ۲۵-۲۶-۷۱-۷۷-۱۵۳-۱۷۷-۲۴۰-۳۶۱-۳۶۴-۳۶۹-۳۹۳-۴۲۲
کردستان ، ۹۶-۱۰۰-۱۲۴-۱۷۳
کرمان ، ۸-۷۷-۲۲۰-۲۴۹-۲۸۴-۲۸۶-۳۳۶-۳۴۱-۴۰۵-۴۱۳-۴۲۴-۴۳۵-۴۳۶-۴۳۷-

-۴۵۷-۴۵۶-۴۵۵-۴۵۴-۴۵۳-۵۲۵-۴۵۱-۴۵۰-۴۴۸-۴۴۷-۴۴۶-۴۴۴-۴۴۳-۴۴۲
۵۷۶-۵۷۵-۴۸۰-۴۷۵-۴۶۹-۴۶۴-۴۵۸
کرمانشاه ، ۲۴-۳۲-۳۳-۳۴-۵۴-۵۷-۱۴۵-۱۴۹-۲۸۴-۲۹۰-۲۹۲-۲۹۴-۲۹۵-۲۹۸-
۲۹۹-۳۰۵-۳۱۱-۳۹۱-۴۲۴-۴۴۸
کرند ، ۳۹۱
کیاکلا ، ۴۱۲
گچساران ، ۲۹۰-۲۹۲-۲۹۴-۲۹۸
گرگان ، ۱۶۹-۱۷۰-۱۷۲-۲۱۴-۲۳۱
گیلان ، ۱۱۲-۲۳۱-۴۱۰

ل

لبنان ، ۱۰۰
لندن ، ۱۵-۱۶-۳۵-۳۷-۷۳-۷۴-۷۷-۷۸-۸۳-۸۵-۸۷-۹۱-۹۲-۹۴-۹۵-۱۰۴-۱۰۵-
۱۱۳-۱۲۶-۱۲۷-۱۴۰-۱۴۹-۱۶۱-۱۶۵-۱۶۶-۱۷۳-۱۹۹-۲۰۱-۲۰۹-۲۳۴-۲۳۵-
۲۴۴-۲۵۹-۲۶۹-۲۶۳-۲۶۵-۲۶۷-۲۶۹-۲۸۳-۲۸۴-۳۱۸-۳۱۹-۳۲۳-۳۳۰-۳۳۱-
۳۳۲-۳۳۴-۳۳۵-۳۳۶-۳۳۷-۳۳۸-۳۴۱-۳۴۷-۳۵۶-۳۵۹-۳۷۲-۳۷۴-۳۸۶-۳۸۹-
۳۹۰-۳۹۲-۳۹۳-۴۱۱-۴۲۱-۴۲۲-۴۳۰-۴۳۳-۴۴۳-۴۵۹-۴۶۰-۴۶۸-۴۷۳-۴۸۹-
۴۹۳-۵۱۲-۵۱۶-۵۱۷-۵۱۸-۵۲۲-۵۵۴-۵۷۵-۵۸۳-۵۵۹
لوزان ، ۵۵۸
لوس آنجلس ، ۳۰-۳۴-۸۲-۸۳-۵۹۱
لوکزامبورگ ، ۵۶
لهستان ، ۶۱-۶۹-۴۳۹



م

مازندران ، ۲۳۱-۲۳۲-۲۵۶-۲۷۲-۲۸۰-۳۳۶-۴-۴۱۲-۴۴۷-۵۵۹
ماژینو ، ۵۵-۸۶
ماکو ، ۱۶۹
مجارستان ، ۸۶-۹۲-۲۴۱-۳۱۰-۳۱۲-۳۲۱-۴۲۵
مراغه ، ۱۷۶
مراکش ، ۲۷۲
مرند ، ۱۶۹
مسجد سلیمان ، ۹۹-۲۹۰-۲۹۲-۲۹۴-۲۹۸-

مسکو ، ۴۶-۵۸-۵۹-۶۰-۱۰۵-۱۱۱-۱۴۰-۱۴۹-۱۶۱-۱۶۵-۲۰۹-۲۱۹-۲۶۵-۲۸۱-۳۲۸-۳۴۵-۳۹۸-۴۵۶-۵۱۹-۵۳۲
مشهد ، ۱۶۱-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۲-۱۷۶-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲-۲۱۳-۲۷۵-۲۷۶-۳۱۹-۴۶۹-۵۹۳
مصر ، ۵۶-۷۱-۷۵-۹۲-۹۷-۱۲۱-۱۳۸-۱۹۷-۴۲۸-۵۱۵-۵۴۱-۵۴۶-۵۵۲-۵۵۵-۵۵۶-۵۷۰-۵۷۴-۵۸۰-۵۸۲-۵۸۳-۵۸۵-۵۸۶
ملایر ، ۲۲۵-۳۶۴
موصل ـ کرکوک ، ۱۰۲
مهاباد ، ۱۶۹
میاندوآب ، ۱۶۹-۲۹۰-۲۹۴-۲۹۸
میانه ، ۱۶۹-۱۷۶

ن

نائین ، ۴۳۶
نروژ ، ۳۸-۸۱-۹۵-۹۶-۹۸
نفت‌خانه ، ۱۶۹
نیویورک ، ۱۵

و ـ ه ـ ی

واشنگتن ، ۱۶۶
ولز ، ۱۱۷-۳۳۰
وین ، ۶۳
هشتگرد ، ۳۶۱
هفت گل ، ۲۹۲-۲۹۴-۲۹۸
هلند ، ۳۸-۶۴-۸۱-۸۶-۹۸
همدان ، ۱۰-۳۴-۲۲۵
هندوستان ، ۳۵-۴۳-۹۴-۹۹-۱۰۰-۱۰۸-۱۱۳-۱۱۶-۱۲۱-۱۳۶-۱۳۷-۱۵۷-۳۲۹-۳۳۰-۳۹۱-۴۳۰-۴۶۰-۴۶۵-۴۶۷-۴۶۸-۴۶۹-۴۷۱-۴۷۲-۴۷۵-۴۸۷-۴۹۷-۴۹۸-۴۹۹
یزد ، ۴۳۶-۴۳۷-۴۵۰
یونان ، ۹۲-۹۷

کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران
تاسیس ۱۳۷۴